

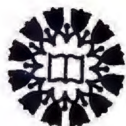
مرکز تحقیقات،
مطالعات و سنجش برنامه‌ای
صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

تاریخ پوشاک ایرانیان

از ابتدای اسلام تا حمله مغول

دکتر محمدرضا چیت‌ساز





سازمان مطالعه و تدوین
(سمت)

History of Iranian Costumes (from the Beginning of the Islamic Era to the Mongol Invasion)

Dr.Mohammad Reza Chitsaz

یکی از دیداری‌ترین و درعین‌حال زنده‌ترین نمونه‌های حیات فرهنگی یک جامعه، پوشاک و نوع لباس مردم آن جامعه است.

تاریخ پوشاک ایرانیان را به دلیل گستردگی موضوع آن، باید در سه دوره تاریخی بررسی کرد. دوره اول، پوشاک ایرانیان از قدیمی‌ترین ازمنه تا پایان حکومت ساسانیان. دوره دوم، پوشاک ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زندیه.

دوره دوم به دلیل گستردگی به دو بخش تقسیم می‌شود:
بخش اول، از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حمله مغول (۶۱۶ هـ.) و بخش دوم، از هجوم مغولان تا پایان حکومت زندیه واوایل قاجار. دوره سوم، پوشاک ایرانیان از ابتدای‌قاجار تاکنون (پوشاک دوره اخیر).

کتاب حاضر مشتمل بر مباحث بخش اول از دوره دوم است. یعنی تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای ورود اسلام به ایران تا حمله مغول که در یک مقدمه و سه فصل تهیه شده است.

***

پژوهش حاضر حاصل تلاش پژوهشگران مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است که با همکاری سازمان سمت منتشر می‌گردد. سایر مجلدات این اثر در آینده منتشر می‌گردد.

ISBN: 964-459-482-7 | شابک : ۹۶۴-۴۵۹-۴۸۲-۷

قیمت: ۳۵۰۰۰ریال

تاریخ پوشاک ایرانیان

«از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول»

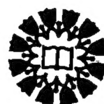
دکتر محمدرضا چیت‌ساز

تهران

۱۳۷۹

هنر ۷

چیت‌ساز، محمدرضا
تاریخ پوشاک ایرانیان "از ابتدای اسلام تا حمله مغول" / پژوهشگر محمدرضا چیت‌ساز. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما ۱۳۷۹.
هشت، ۶۲۴ص.: مصور (بخشی رنگی). —(سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ ۴۶۴: هنر؛ ۷)
ISBN 964-459-482-7 بها: ۳۵۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Reza Chitsaz. History of Iranian Costumes (from the Beginning of the Islamic Era to the Mongol Invasion).
واژه‌نامه.
کتابنامه: ص. ۶۰۵ - ۶۲۴.
۱. پوشاک — ایران — تاریخ. ۲. پوشاک ایرانی — تاریخ. ۳. پوشاک اسلامی — تاریخ. الف. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ب. مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما. ج.عنوان.
۳۹۱/۰۰۹۵۵ GT ۱۴۲۰ / ۹چ ۲ت
کتابخانه ملی ایران ۱۳۳۴۹ - ۷۹م

تاریخ پوشاک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول
پژوهشگر: دکتر محمدرضا چیت‌ساز
مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، شماره انتشار ۴۶۴، هنر شماره ۷.
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹
تعداد: ۲۰۰۰
حروفچینی و صفحه‌آرایی: سمت
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر بازرگانی
قیمت ۳۵۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

تهران، خیابان کارگر شمالی، بالاتر از پمپ بنزین، کوچه شهید ابوالفضل خسروی، شماره ۸۴
سازمان مطالعه و تدوین (سمت)، تلفن: ۸۰۰۶۲۸۳، دورنویس: ۸۰۰۹۵۳۴.
مراکز پخش:
تهران، خیابان انقلاب بین خیابانهای ابوریحان و فلسطین، فروشگاه انتشارات سروش.

بسم الله الرحمن الرحیم



مدتها باید زحمت بکشیم و باور کنیم که خودمان دارای یک فرهنگ بزرگ انسانی با ارزشهای اسلامی هستیم.

صحیفهٔ نور، ج ۱۸، ص ۱۶۲

پیشگفتار ناشران

بی‌تردید یکی از بنیادی‌ترین اهداف مراکز تحقیقاتی و پژوهشی، تقویت توان علمی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی است. سرمایه گذاری علمی و فکری مراکز تحقیقاتی به این قشر تخصصی جامعه و تولید فراورده‌های پژوهشی برای استفادهٔ دانشجویان ارزنده‌ترین تلاش این مؤسسات است. دانشگاهها نیز برای جبران کمبودهای علمی در مراکز گوناگون، همواره باید یافته‌های نوین علمی خود را در اختیار این مراکز تحقیقاتی قرار دهند، تا با فراهم آمدن زمینه‌های این پیوند دوسویه، دادوستدی پربار در پی‌آید و از این رهگذر، جنبه‌های نظری و دستاوردهای کاربردی علوم نمایان شود.

یکی از مصادیق برکت‌خیز این دادوستد پژوهشی در حوزهٔ علوم انسانی، همکاری مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران با سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) است که کار مشترک خود را با عنوان «تاریخ پوشاک ایرانیان: از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول» به جامعهٔ علمی کشور عرضه می‌کنند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته‌های هنری نظیر کارگردانی، نمایش و رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی به عنوان منبع اصلی دروس مربوط به طراحی لباس و تاریخ پوشاک تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعهٔ دانشگاهی، برنامه‌سازان و کارگردانان سازمان صدا و سیما و نیز سایر پژوهشگران علاقه‌مند به مطالعات تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱
مقدمه‌ای بر لباس ساسانیان ۹
یادداشتها ۱۷
فصل اول: پوشاک دورهٔ «عربی ـ ایرانی» ۲۱
بخش اول: لباس پیامبر اکرم (ص) ۲۱
الف) البسهٔ معمولی پیامبر (ص) ۲۲
۱. لباسهای سراسری (ردا، قبا، عبا و بُرْد) ۲۲
۲. عمامه ۲۳
۳. تن‌پوش ۲۳
۴. پایین‌پوش ۲۴
۵. پاپوش (نعلین و کفش) ۲۴
۶. کمربند ۲۵
۷. عصا ۲۵
ب) البسهٔ نظامی پیامبر (ص) ۲۵
۱. زره ۲۵
۲. کلاهخود ۲۶
۳. شمشیر ۲۶
۴. سپر ۲۷
۵. نیزه ۲۷
۶. تیر و کمان ۲۸
بخش دوم: لباس دوران خلفا (ازخلفای راشدین تا پایان حکومت اموی، ۱۱ ـ ۱۳۲ ه) ۲۸
۱. لباس خلفا (لباس سراسری، عمامه و غیره) ۲۸
۲. لباس اُمرا و بزرگان ۳۱
۳. لباس شعرا و بذله گویان ۳۳
۴. لباس مردم عادی ۳۴
۵. لباس زنان ۳۶
۶. لباس سپاهیان ۳۸
الف) زره ۳۸
ب) کلاهخود و سرپوش ۴۰
ج) شمشیر ۴۰
د) سپر ۴۱
ه) نیزه ۴۲
و) گرز ۴۲
ز) تیر و کمان ۴۳
۷. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها ۴۳
یادداشتها ۴۵
فصل دوم: پوشاک دورهٔ «ایرانی ـ عربی» ۷۹
بخش اول: دوران خلفای عباسی (۱۳۲ ـ ۶۵۶ ه) ۷۹
۱. لباس خلفا (لباس سراسری، عمامه و غیره) ۷۹

سفاح (۱۳۲ ـ ۱۳۶ هـ) اولین خلیفهٔ عباسی ۸۱
ابوجعفر منصور (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هـ) دومین خلیفه ۸۱
هارون الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳ هـ) پنجمین خلیفه ۸۲
امین (۱۹۳ ـ ۱۹۸ هـ) ششمین خلیفه ۸۲
مأمون (۱۹۸ ـ ۲۱۸ هـ) هفتمین خلیفه ۸۲
معتصم (۲۱۸ ـ ۲۲۷ هـ) هشتمین خلیفه ۸۳
متوکل (۲۳۲ ـ ۲۴۷ هـ) دهمین خلیفهٔ ۸۳
مستعین (۲۴۸ ـ ۲۵۱ هـ) دوازدهمین خلیفه ۸۳
مقتدر (۲۹۵ ـ ۳۲۰ هـ) هجدهمین خلیفه ۸۴
طایع (۳۶۳ ـ ۳۸۱ هـ) بیست و چهارمین خلیفه ۸۴
مسترشد (۵۱۲ ـ ۵۲۹ هـ) بیست و نهمین خلیفه ۸۴
ناصر (۵۷۵ ـ ۶۲۲ هـ) سی و چهارمین خلیفه ۸۵
مستنصر (۶۲۳ ـ ۶۴۰ هـ) سی وششمین خلیفه ۸۵
۲. لباس درباریان، غلامان و کنیزکان دربار ۸۵
۳. لباس وزیران ۸۷
۴. لباس نظامیان و سرداران ۸۸
۵. لباس قضات، فقها و خطیبان ۹۰
۶. لباس شُعرا ۹۲
۷. لباس صوفیان و عارفان ۹۴
۸. لباس مردم عادی ۹۴
۹. لباس زنان ۹۷
۱۰. لباس سوگواری ۹۸
۱۱. لباس مجازات و تحقیر مجرمان ۹۸
۱۲. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها ۱۰۰
بخش دوم: دوران حکومتهای ایرانی (۲۰۵ ـ ۴۴۷ هـ) ۱۰۷
الف) سرزمینهای شرقی ایران ۱۰۷
۱. لباس سلاطین ۱۱۵
۲. لباس وزرا، اُمرا و درباریان ۱۲۰
۳. لباس علما، فقها و شعرا ۱۲۲
۴. لباس مردم عادی ۱۲۶
۵. لباس زنان ۱۲۹
۶. لباس سپاهیان ۱۳۰
۷. لباس مجازات و تحقیر مجرمان و لباس ایام سوگواری ۱۳۳
۸. رنگ لباس مخالفان (خوارج، سپیدجامگان، سرخ‌جامگان وغیره) ۱۳۴
۹. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها ۱۳۶
ب) سرزمینهای مرکزی، غربی و جنوبی ایران ۱۴۲
۱. لباس سلاطین ۱۴۸

۲. لباس وزیران ۱۵۱
۳. لباس درباریان، اُمرا و بزرگان ۱۵۲
۴. لباس علما، فقها، کاتبان و قاضیان ۱۵۲
۵. لباس صوفیان و عارفان ۱۵۴
۶. لباس مردم عادی ۱۵۵
۷. لباس زنان ۱۵۹
۸. لباس سپاهیان ۱۵۹
۹. لباس سوگواری ۱۶۰
۱۰. لباس مجازات و تحقیر مجرمان ۱۶۱
۱۱. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها ۱۶۲
ج) سرزمینهای شمالی ایران ۱۷۰
۱. لباس سلاطین ۱۷۱
۲. لباس مردم عادی ۱۷۳
۳. لباس زنان ۱۷۴
۴. لباس سپاهیان ۱۷۴
۵. لباس سوگواری و لباس مجازات و تحقیر مجرمان ۱۷۴
۶. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها ۱۷۵
یادداشتها ۱۷۶
فصل سوم: پوشاک دورهٔ «ایرانی ـ ترکی» ۲۳۹
۱. لباس شاهان ۲۴۷
الف) سرپوش ۲۴۷
ب) قبا و بالاپوش ۲۵۰
ج) پیراهن و شلوار ۲۵۳
د) کمربند (شال) ۲۵۳
هـ) کفش ۲۵۳
۲. لباس وزیران ۲۵۴
۳. لباس حاجبان ۲۵۵
۴. لباس امیران و درباریان ۲۵۶
الف) قبا و بالاپوش ۲۵۶
ب) سرپوش ۲۵۷
ج) کمربند (شال) ۲۵۹
۵. لباس غلامان دربار (غلامان شاهی) ۲۵۹
الف) قبا و بالاپوش ۲۵۹
۶. لباس فقها، علما، قاضیان، اطبا و نویسندگان ۲۶۰
الف) سرپوش ۲۶۰
ب) قبا و بالاپوش ۲۶۳
۷. لباس صوفیان و عارفان ۲۶۴
الف) سرپوش ۲۶۵
ب) بالاپوش (قبا، خرقه، صوف و غیره) ۲۶۷
ج) ازار (پایین‌پوش) ۲۷۱
د) کفش ۲۷۱
۸. لباس بازرگانان ۲۷۲
الف) سرپوش ۲۷۲
ب) قبا و بالاپوش ۲۷۳
ج) شلوار ۲۷۴
د) کفش ۲۷۴
۹. لباس مردم عادی ۲۷۴

الف) سرپوشها ۲۷۴
ب) قبا و بالاپوش و کمربند (شال) ۲۷۸
ج) شلوار ۲۸۰
د) کفش ۲۸۱
۱۰. لباس زنان ۲۸۱
الف) سرپوشها ۲۸۱
ب) قبا و بالاپوش ۲۸۴
ج) شلوار ۲۸۴
د) کفش ۲۸۴
۱۱. لباس رقاصه‌ها ۲۸۵
۱۲. لباس نوازندگان ۲۸۵
الف) سرپوش ۲۸۵
ب) قبا و بالاپوش ۲۸۶
ج) کفش ۲۸۶
۱۳. لباس سوگواری ۲۸۷
۱۴. لباس مجازات و تحقیر مجرمان ۲۸۷
یادداشتها ۲۸۹
شکلها ۳۱۹
فهرست اعلام پوشاک ۵۹۱
منابع و مآخذ ۶۰۵

پیشگفتار

آشنایی با فرهنگ و میراث برجا مانده از یک ملت، همواره مستلزم بررسی، مطالعه و مُداقه و فهم و درک روابط میان بنیادها، پدیده‌ها و مظاهر اجتماعی موجود در آن جامعه است. در این میان، تاریخ و تحقیقات و مطالعات وابسته به آن نقشی محوری و اساسی دارد. سرزمین ایران از دیرباز به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و همچنین مهاجرت یا حملات اقوام و ملل دیگر به آن و نیز رسوخ فرهنگ ایرانی و آمیزش آن با فرهنگ سرزمینهای مجاور و ظهور نمونه‌های فرهنگی جدیدتر، خود، بستر لازم و مناسبی برای مطالعه و بررسی فراهم کرده است. البته از آنجا که بسیاری از مورخان بیشترِ تلاش خود را صرف ضبط وقایع و حوادث سیاسی و حکومتی و ذکر نبردها و مانند آن کرده‌اند، کمتر به پدیده‌های مربوط به حیات فرهنگی پرداخته‌اند.

یکی از دیداری‌ترین و در عین حال زنده‌ترین نمونه‌های حیات فرهنگی یک جامعه، پوشاک و نوع لباس مردم آن جامعه است. آشنایی با تاریخ لباس و پوشاک ایرانیان، نه تنها ما را با ظاهر مردمانی که در ادوار مختلف تاریخی زندگی می‌کرده‌اند آشنا می‌سازد، بلکه دربارهٔ انواع سلیقه‌ها، نوع دوخت و رنگ مدلهای مختلف لباس، بافت انواع پارچه‌ها، صادرات و واردات و قیمت البسه و پوشاک، تأثیرپذیری و تقلید از لباس مردمان نواحی دیگر، اختصاص پوشاکی خاص به گروه یا طبقه‌ای اجتماعی و همچنین دربارهٔ چگونگی روند و تکامل انواع پوششها، اطلاعات مفید و جالب توجهی ارائه می‌کند.

تاریخ پوشاک ایران را، به دلیل گستردگی موضوعی آن، باید در سه محدودهٔ تاریخی بررسی کرد.

دورهٔ اول. پوشاک ایرانیان از قدیمی‌ترین ازمنه تا پایان حکومت ساسانیان که شامل پوشاک تمدنهای ماقبل آریایی در ایران مانند ایلامیان، لولوبیها، گوتیها و پوشاک تمدنهای آریایی یعنی مادها، هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان خواهد بود (پوشاک ایران باستان).

دورهٔ دوم. پوشاک ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زندیه (پوشاک ایران اسلامی) که در سطور بعدی دربارهٔ آن بحث خواهد شد.

دوره سوم. پوشاک ایرانیان از ابتدای قاجار تاکنون (پوشاک دوران اخیر).

در بررسی دورهٔ اول، کار محقق بیشتر بر پایهٔ نقوش برجسته و نتایج حفاریها و آثار باستانشناسی استوار است و البته در این راه می‌توان از کتب تاریخی و متون مربوط به آن دوران نیز استفاده کرد. نقش برجسته‌ها، حجاریها، فرسکهای دیواری، مُهرها و تابلتها یا اثر آنها، کاشیکاریها و موزائیک کاریهای منقوش، نقوش روی سکه‌ها به همراه متون تاریخی در زُمرهٔ منابع و مآخذ اصلی محقق به شمار می‌روند. به هر حال هر چند در این مورد کسانی چون جلیل ضیاءپور، یحیی ذُکاء، محمد مشیرپور، عیسی بهنام، سهیلا شهشهانی، ارنست هرتسفلد، دوزی، هرمان گوتز و استیلمن کتب و مقالاتی تهیه کرده‌اند، تاکنون پژوهشی کامل و جامع که علاوه بر بهره جستن از منابع و مآخذ موجود تقریباً به تمامی شئونات و مسائل مربوط به آن بپردازد، صورت نگرفته است.

پژوهش دربارهٔ دورهٔ سوم نیز با توجه به تأثیراتی که در نتیجهٔ ارتباط با سرزمینهای دیگر پذیرفته است حائز اهمیت بسیار است. البته برای پژوهش، منابع و مآخذ این دوره فراوان، متنوع و پرشمارند. برخی نقوش حجاری شاهان قاجار مانند نقش فتحعلیشاه و همراهان در چشمه علی؛ انبوه عکسها، طرحها و نیز فیلمهای تهیه شده؛ نوشته‌های فراوان تاریخی و نیز گزارشهای سفرنامه نویسان اروپایی و نیز مورخان و محققان ایرانی، در دسترس محقق است و او را در این بررسی و پژوهش کمک بسیار خواهد کرد.

مجموعهٔ فوق به بررسی و تحقیق دربارهٔ دورهٔ دوم پرداخته است، یعنی پوشاک ایرانیان از ورود اسلام به ایران تا پایان حکومت زندیه؛ اما به دلیل گستردگی این دوره

دورهٔ دوم خود به دو بخش تقسیم شده است: بخش اول، از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حملهٔ مغول (۶۱۶ هـ.) و بخش دوم، از هجوم مغولان تا پایان حکومت زندیه و اوایل قاجاریه.

کتابی را که پیش رو دارید، بخش اول از دورهٔ دوم است، یعنی پوشاک ایرانیان از ابتدای ورود اسلام به ایران تا حملهٔ مغول که در یک مقدمه و سه فصل تهیه شده است.

در مقدمه به طور خلاصه به پوشاک و نوع لباس ایرانیان در زمان ساسانیان پرداخته می‌شود. منظور اصلی بررسی پوشاک ساسانیان نیست، بلکه این مقدمه به عنوان مدخلی برای ورود به بحث اصلی است و به دلیل سابقهٔ تاریخی و تأثیراتی که در ادوار بعدی، بویژه در دوران عباسیان، برلباس ایرانیان داشته، ارائه شده است.

در **فصل اول** دربارهٔ پوشاک از ابتدای اسلام تا پایان حکومت عربی بنی‌امیه (۱۳۲ هـ.) بحث می‌شود. از این دوره، به سبب نفوذ و تسلط عنصر عربی در بسیاری از شئونات اجتماعی و فرهنگی و از آن جمله پوشاک و لباس، به عنوان «لباس عربی - ایرانی» یاد شده است. البته به دلیل اطلاعات نسبتاً کافی و روشنی که از لباس پیامبر اکرم(ص) در منابع ذکر شده، می‌توان البسهٔ آن حضرت را نمونهٔ نسبتاً کاملی از برخی از البسهٔ اعراب آن دوران دانست. بدین سبب این فصل با بحث در مورد لباس پیامبر اسلام آغاز می‌شود ـ که البته به دلیل حرمت و قداست آن حضرت این قسمت فاقد هرگونه طرحی است ـ و با بحث در مورد لباس خلفای راشدین و خلفای بنی‌امیه به همراه طرحهایی ادامه می‌یابد.

در **فصل دوم** انواع پوشاک از ابتدای حکومت عباسیان (۱۳۲ هـ) تا روی کار آمدن ترکان مطرح می‌شود. این فصل خود شامل دو بخش است، بخش اول آن به حکومت «عربی ـ ایرانی» عباسیان می‌پردازد که به سبب نفوذ عنصر ایرانی در حیطهٔ فرهنگی و از آن جمله لباس و پوشاک، از آن به عنوان «لباس ایرانی ـ عربی» یاد شده است. بخش دوم این فصل به حکومتهای ایرانی در شرق، یعنی طاهریان، صفاریان، سامانیان و در شمال علویان طبرستان و در مرکز و مغرب، آل‌زیار و آل‌بویه می‌پردازد. ادامهٔ سنتهای قبل از اسلام، بویژه عصر ساسانی، در مورد لباس و پوشاک در این بخش با وضوح بیشتری دیده می‌شود.

فصل سوم به پوشاک دوران تسلط حکومتهای ترک در ایران، یعنی غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌پردازد. از این دوره به سبب تسلط عنصر ترک و امتزاج آن با فرهنگ ایرانی، با عنوان «لباس ایرانی ـ ترکی» یاد شده است.

در اینجا لازم است به تحقیقات برخی از محققان دربارهٔ لباس و پوشاک ایرانیان اشاره شود. یکی از محققان هلندی به نام رینهارت دوزی، در این‌باره فرهنگی به نام فرهنگ *البسهٔ مسلمانان* نوشته است. وی که در سنین جوانی این فرهنگ را تألیف کرده است، نام بسیاری از انواع پوشاک و لباسهایی را که مردمان گذشته می‌پوشیده‌اند، به ترتیب الفبایی ذکر کرده و در ذیل هر نام توضیحات نسبتاً کاملی ارائه کرده است. اما در مطالعهٔ این کتاب ارزشمند، بویژه در حیطهٔ پوشاک ایرانیان، بی‌توجهی نویسنده به برخی از موارد که به آنها اشاره می‌شود، پژوهشگر را با مشکلات و موانعی جدی روبه‌رو می‌سازد.

اگرچه در فهرست منابع و ماخذ دوزی ما با کُتب اصلی و منابع متقدم روبه‌رو می‌شویم ـ و این بر ارزش و اهمیت اثر او افزوده است ـ استفاده نسبتاً زیاد او از کُتبی که جنبه‌های تاریخی ضعیفتر یا مشکوکتری دارند، مانند *الف لیله و لیله* ـ که مفاهیم آن مربوط به سرزمینهای گوناگون و نوشتن آن نیز مربوط به دورانهای متفاوت است ـ محتوای اثر او را با مشکلاتی روبه‌رو ساخته است. همچنین، توضیحات وی در ذیل هر مدخل، بیشتر مربوط به سرزمینهای غربی‌ترِ جهان اسلام است؛ به بیان دیگر وقتی او به توضیح «صدره» ـ نوعی جلیقه ـ می‌پردازد، صدره‌ای را تشریح می‌کند که مردم اسپانیا، شمال افریقا، الجزایر، مراکش، مصر، شام و در نهایت سوریه و عراق عرب می‌پوشیده‌اند، نه صدره‌ای که مردم ایران بر تن می‌کرده‌اند. بی‌توجهی برخی پژوهشگران دیگر نیز به این موضوع باعث شده است تا به غلط برخی ویژگیهای لباسهای نواحی غربی‌تر را با لباس ایرانیان تطبیق دهند و بر این اساس به نتایج و بررسیهای نادرستی رهنمون شوند. سرانجام اینکه دوزی در سالیانی دور این اثر باارزش را به تحریر درآورده است، یعنی در زمانی که بسیاری از متون شرقی و در ارتباط با تاریخ و فرهنگ ایران هنوز تصحیح و چاپ نشده بود، بنابراین در فهرست منابع او ما به

تعداد محدود و انگشت شماری از منابع مربوط به تاریخ ایران برمی‌خوریم.

اثر دیگر این محقق *ذیل قوامیس عرب* نام دارد. این کتاب اثری لغوی است که در آن در حیطهٔ ادبیات عرب به شرح و توضیح و تفسیر لغات مشکل قوامیس عربی پرداخته شده و دربارهٔ برخی از لغات و اسامی مربوط به پوشاک و لباس توضیحاتی آمده است.

در میان محققان ایرانی شاید بتوان پژوهشهای جلیل ضیاءپور را منحصر به فرد دانست. وی در مورد پوشاک ایرانیان قبل و بعد از اسلام و همچنین پوشاک بانوان ایران و نیز زیورآلات آنان، آثار باارزشی به رشته تحریر درآورده است. در مورد آثار او ذکر این نکته ضروری است که بیشتر اطلاعات و تحقیقات وی بر آثار به اصطلاح «دیداری» استوار است. به بیان دیگر مینیاتورها، نقاشیها، طرحهای روی سفالها و ظروف فلزی، گچبریهایی که در آنها طرحهای انسانی است، فرسکها، تندیسها و مانند آن، از جمله منابع اصلی تحقیق این محقق ارجمند به شمار می‌روند ـ که البته این خود یک ویژگی مثبت بوده و دلالت تام بر علمی بودن تحقیقات ایشان دارد. اما متأسفانه به موازات این توجه و استفاده از منابع دیداری، وی از منابع و متون تاریخی، جغرافیایی و مانند آن کمتر بهره برده و هر چند در بعضی از نوشته‌هایشان به منابع تاریخی، ارجاعاتی شده است، این ارجاعات انگشت شمار است.

تحقیقات هرمان گوتز در مورد لباس ایرانیان در مجموعهٔ *شاهکارهای هنر ایران* (زیر نظر پوپ)، مقالهٔ «لباس» استیلمن در *دایرة المعارف اسلام* و مقالات محققان دیگر در مورد البسه و پوشاک در دایرة المعارفهای فارسی، عربی و لاتین، اثر محمد مشیرپور در مورد لباس ایرانیان باستان، *تاریخچه پوشش سر در ایران* اثر سهیلا شهشهانی و مقالات دیگری از عیسی بهنام، یحیی ذکاء، ارنست هرتسفلد و مانند آن، در زمرهٔ کارهایی است که در زمینهٔ لباس ایرانیان صورت گرفته است (برای آگاهی بیشتر می‌توان به فهرست منابع و مآخذ مندرج در پایان کتاب مراجعه کرد).

در مورد چگونگی استفاده از منابع تاریخی و جغرافیایی و مانند آن و اطلاعاتی که در کتب منبع درج شده است باید گفت تقریباً مطالبی که در اکثر این منابع در مورد

لباس و پوشاک ذکر شده، کلی و تا اندازه‌ای نامفهوم و فاقد جزئیات است. از طرف دیگر دورهٔ مورد نظر یعنی شش قرن اولیهٔ اسلام، بویژه سده‌های اولیهٔ آن، تقریباً فاقد نقاشیهای دیواری و همچنین مینیاتورهای کُتب خطی است و، همان گونه که قبلاً ذکر شد، این فقدانِ صورتگری به دلیل حرمت و کراهتی است که در قرون اولیه اسلام نسبت به نگارگری پدید آمد؛ و هم به سبب جنگها و کشمکشهای ویرانگری است که به از میان رفتن شمار بسیاری از آثاری از این دست منجر گردید. به همین دلیل، محقق باید شمار نسبتاً زیادی از منابع و ماخذ را بررسی و مطالعه کند تا بتواند مواد و مصالح اولیهٔ کار خود را جهت نیل به تحقیقی جامع و مبسوط و متقن فراهم آورد. برای اطلاع بیشتر از این منابع می‌توان به فهرست منابع مندرج در آخر کتاب مراجعه کرد.

البته مهمترین بخش از منابع برای تحقیق در مورد پوشاک، منابع «دیداری و تصویری» است. نقاشیهای دیواری، فرسکها، گچبریها، تندیسها، نقوش روی سفال و ظروف فلزی و بویژه مینیاتورهای کتب خطی، سکه‌ها، مدالها و بسیاری از آثار موزه‌ای و مانند آن حائز اهمیت بسیارند. البته این تصاویر و نقوش محدود و کم شمارند. اما آنچه مهم است، انتساب این نقوش و تصاویر به دورانهای تاریخی است، به این ترتیب که مشخص شود تصویر مورد نظر، مربوط به چه دوره و چه سرزمینی است. پس از آن باید مشخص گردد که تصویر مربوط به چه کسی یا کسانی است؛ یعنی به چه جایگاه اجتماعی و طبقاتی مربوط می‌شود. به هر حال در مجموعه‌ای که پیش رو دارید، هم متون تاریخی، جغرافیایی، ادبی، فقهی، رجالی، لغوی و مانند آن و هم مینیاتورها، نقوش، تصاویر نسخ خطی، طرحهای سفالینه‌ها، ظروف فلزی، کاشیها، فرسکها، تندیسها و مانند آن مطالعه و بررسی شده است. از این رو، شاید بتوان گفت از نظر توجه و استفاده از منابع گوناگون (نوشتاری و دیداری)، این مجموعه کاری است نو و شاید در تاریخ مطالعات پوشاک ایرانیانِ بعد از اسلام بی‌سابقه. با وجود این، این کار نیز به رغم دقت و وسواسی که در تهیه آن به عمل آمده است، خالی از اشکال و لغزش نیست، بویژه آنکه این تحقیق را نویسنده در شرایطی انجام داده است که تا حد زیادی نامساعد و نامناسب می‌نمود، به هر حال امید است مورد توجه و استفادهٔ محققان و دانشجویان قرار گیرد.

در پایان ذکر چند نکته دربارهٔ کتاب حاضر لازم و ضروری است:

۱. برای دوری از تطویل کلام و پرهیز از حجیمتر شدن مجموعه، بسیاری از مطالب حاشیه‌ای حذف شده است. بدین ترتیب مطالب اصلی و اساسی، در متن کتاب جای گرفته و آنهایی که نبودشان خللی در تفهیم مطلب اصلی وارد می‌کرد، به صورت یادداشتها در آخر هر فصل آمده است. این خلاصه‌نگری در طراحی تصاویر نیز مورد نظر بود. با وجود این، تصاویری که در ابتدا برای مجموعهٔ فوق در نظر گرفته شده بود در حدود ۲۵۰ تصویر برآورد می‌شد، ولی در ادامهٔ کار از مرز ۵۰۰ تصویر گذشت و اگر این خلاصه‌نگری نبود این تعداد به ۶۰۰ هم می‌رسید. به همین دلیل در طراحی برخی از البسهٔ مردمانی که تا حدی هِمشکل بودند و تنها از نظر رنگ یا جزئیات کم اهمیت‌ترِ دیگر تفاوت داشتند، به ذکر یک یا دو نمونه اکتفا شده است.

۲. در تصاویر و طرحهای کشیده شده، هدف، تفهیم نوع لباس و نشان دادن پوشاک هر طبقه بوده است. این تذکر از این بابت است که اگر برخی از تصاویر تا اندازه‌ای ابتدایی به نظر می‌رسند یا فاقدِ زیباییهای هنرمندانه و به کار رفته در صورتگری هستند به این دلیل است که هدف طراحان و مؤلف، بیشتر نشان دادن طرحها و شکلها به صورت گویا و صحیح بوده است تا ارائهٔ کاری هنرمندانه و زیبا.

۳. در منابع مورد مطالعه، در بسیاری از مواقع، مفاهیم مربوط به لباس، یعنی نام لباسها در هم خلط شده است، یعنی مؤلفان متقدم در آثار خود میان قبا، عبا، کسا، یا جُبه؛ ردا و دُراعه و نعلین، خُف و قَبقاب تفاوتی قائل نشده‌اند، این درهم آمیختگیِ معانی، بویژه در برخی از ترجمه‌های فارسیِ آثار عربی یا لاتین، بیشتر دیده می‌شود. به همین سبب منابع و مآخذ اصلیِ غیر فارسی (عربی یا لاتین) با ترجمه‌های فارسی آنها مقایسه شده و ارجاع به ترجمه‌های فارسی در یادداشتهای آخر هر فصل بلافاصله بعد از ارجاع به متن اصلی داخل پرانتز آمده است. بدین لحاظ و برای به دست آوردن معانیِ واقعی و صحیح برخی از مفاهیم، مراجعه به متن اصلی ضروری بوده انست. اما با کمال تأسف باید گفت که در برخی از موارد، متنِ اصلی نیز دچار چنین نُقصانی است (چون مؤلفِ اثر هنگام تحریر، هدفش ضبط وقایع یا توضیح مطالبی دیگر بوده، بنابراین به

این جزئیات و تفاوتهای ریز میان برخی از مفاهیم شبیه به هم دقت زیادی نکرده است؛ اما تا آنجا که امکان داشته توضیحات منابع و متون نوشتاری با تصاویر و نقوش مربوط به آن دوره، مقابله و مقایسه شده است تا این نقص به حداقل برسد.

به هر حال امید است در آینده بتوان این کار را ادامه داد؛ زیرا درست از نقطه‌ای که مجموعهٔ فوق به پایان می‌رسد (حمله مغول ۶۱۶ ه.) ما با اطلاعات دقیقتر و مشروحتری در مورد پوشاک و لباس مردم در متون تاریخی و مانند آن و بویژه در تصاویر روبه‌رو می‌شویم. چرا که از این دوره به بعد هم هنر نگارگری بسرعت رو به رشد و گسترش می‌گذارد و هم فن کتاب‌نویسی و وقایع‌نگاری به دوره‌های مترقی و پرشکوه خود نزدیک می‌شود.

در پایان از همکارانی که در فراهم آوردن مجموعهٔ فوق یاری رسانده‌اند تشکر و سپاسگزاری می‌شود. طرحهای این مجموعه کار خانمها دکتر ناهید زرگرسرایی و طیبه رئیسی است.

دکتر محمدرضا چیت‌ساز

مقدمه‌ای بر لباس ساسانیان

هرچند تاریخ‌نویسان دربارهٔ پوشاک ساسانیان مطالب مشروحی ننوشته‌اند، اشارات کوتاه و مختصری دربارهٔ پوشش جنگی سربازان و رنگ لباس شاهان درکتابهایی چون *سنی ملوک الارض و الانبیا* تألیف حمزهٔ اصفهانی در سال ۳۵۰ ه و *التاج فی اخلاق الملوک* تألیف ابوعثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه) و *مجمل التواریخ و القصص* از مؤلفی ناشناخته، درج شده است. اطلاعات این کتابها ظاهراً بر اساس کتاب *صور ملوک بنی ساسان* بوده است. این کتاب راکه نسخه مورخ ۱۱۳ ه بود برای خلیفه اموی، هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه) از پهلوی ساسانی به عربی ترجمه کرده بودند. مسعودی، مورخ معروف (متوفای ۳۴۶ ه)، این کتاب راکه در آن، صورت تمام پادشاهان ساسانی را با رنگ آمیزیهای عالی ترسیم کرده بودند، نزد یکی از نجبای ایرانی دیده بود.(۱) البته از لابلای کتابهای تاریخی دیگر نیز می‌توان به برخی جزئیات در این باب پی برد. *تاریخ طبری*، *الکامل* ابن اثیر، *الاغانی* ابوالفرج اصفهانی، *البدء و التاریخ* مقدسی، *تاریخ یعقوبی*، *التنبیه والاشراف* مسعودی و اثر دیگر او، *مروج الذهب* و نوشته‌های ابن‌قتیبه، دینوری، ثعالبی، نویری و مانند آن و همچنین کتب و متون پهلوی، *شاهنامهٔ* فردوسی و کتابهایی از این دست، حاوی مطالب بسیار جزئی و تا حدی نامفهوم دربارهٔ پوشاک مردم ایران در دوران پیش از اسلام است. به همین دلیل، باید به بررسی و مطالعهٔ نقوش برجستهٔ سنگی و حجاریها و همچنین نقوش روی بشقابها و جامها، سکه‌ها، مُهرها و مانند آن پرداخت که باستانشناسان در ایران و سایر کشورهای جهان، معرفی و ارائه کرده‌اند. اما مشکل این نوع آثار نپرداختن به ریزه کاریها و جزئیات لباسهاست که بر اثر

صدماتی که بر این آثار وارد گردیده، استفاده از آنها دشوارتر شده است. اشکال دیگر این نقوش، محدود بودن آنها به لباس شاهان، اُمرا و طبقهٔ جنگاوران سلطنتی است و به همین دلیل در آنها از لباس مردم عادی و معمولیِ آن روزگار کمتر نشانی دیده می‌شود.

بر یکی از دیوارهای تخت جمشید در قسمت حرمسرای داریوش تصویری از شاپور پاپکان ـ حاکم فارس که برادر بزرگتر اردشیر پاپکان بود ـ حجاری شده است. ظاهراً این نقش برجسته، قدیمی‌ترین نقشی است که لباس ساسانی را در خانوادهٔ اردشیر نشان می‌دهد و چون زمانی حجاری شده است که هنوز خانوادهٔ پاپک به سلطنت نرسیده بودند، بنابراین نشان دهندهٔ لباس معمولی خوانین آن دوران است. شکل کلاه این نقش، مانند کلاههای نمدی امروزی نواحی مختلف فارس است. دو نوار باریک از پشت کلاه آویزان شده که در حقیقت دو سوی نوارِ بلندی است که پس از یک دور، که در قسمت لبهٔ پایین بسته شده، در پشت کلاه گره خورده و دنبالهٔ آن به صورت دو نوار باریک آویزان شده است.[۲] بالاپوش نیز با یقهٔ گرد و آستینهای بلند، تا حدود زانوان (یا کمی بالاتر از آن) می‌رسد. این بالاپوش، کاملاً جلوباز بود و به وسیلهٔ شالی در محل کمر محکم می‌شد. کفشها نیز همچون گیوه‌های روستاییان امروزی بود[۳] (شکل ۱). در همان جا نقش دیگری از پاپک وجود دارد، لباس وی به لباس شاپور شباهت زیادی دارد، ولی تنوع آن بیشتر است. وی پیراهن بلندی در زیر بالاپوش یا قبای خود پوشیده که به وسیلهٔ کمربند زیبایی به کمر بسته شده است و روی آن قبایی با آستینهای بلند و جلوباز بر تن کرده که تا بالای زانوان (حدود رانها) می‌رسد. این بالاپوش در قسمت بالا (حدود سینه‌ها) به وسیلهٔ دوبندی که از دو طرف بالاپوش آمده، گره خورده است. در دو قسمت شانه‌ها (محل کتفها) دو سردوش قرار دارد.[۴] کلاه وی نیز همان کلاه شاپور است، با این تفاوت که در قسمت بالای خود حجمی بزرگ، ظاهراً از پارچه دارد. در هر دوی این نقشها، شاپور و پاپک، شلواری نسبتاً گشاد و بلند و پُرچین به پا دارند[۵] (شکل ۲). ذکر این نکته لازم است که در دوران تسلط سلوکیان و سپس حکومت نیمه متمرکز اشکانیان، لباس یونانی تا حدودی رایج شده بود؛ اما با آغاز کار ساسانیان تقریباً از رواج افتاد و بار دیگر نیمتنه و شلوار تنگ و چسبان دوران

هخامنشی رایج شد. اما تفاوت بارزی که میان جامهٔ این دو دوره وجود داشت، در نوع و جنس پارچه آن بود. جامهٔ ساسانیان بیشتر از پارچه‌های نازک همچون حریر بود و این مطلب از خطوط پُرچین و مواجی که در تصویرهای این لباسها دیده می‌شود، مشخص است. در حالی که جامهٔ هخامنشیان از پارچه‌های کلفتی بود که با خطوط صاف و ساده‌ای ترسیم می‌شد.[۶]

یکی از نقوش بسیار مهم، نقش برجستهٔ تاجگیری اردشیر دوم (۳۷۹ـ۳۸۳ م) در طاق بستان است. از بالای تاج ویژهٔ اردشیر دسته‌ای گیسوی مُجعد که با نوارهای بسیار محکم بسته شده، بیرون آمده است. کلاه وی احتمالاً به جای نمد از فلز گرانقیمتی درست شده، ولی شکل خاص کلاههای ایرانی را حفظ کرده است. بالاپوش آستین دار او، در حقیقت جلیقه و اَرخالُقی است که در محل کمر بسته شده است و روی آن شلواری از پارچهٔ نازک و پرچین دیده می‌شود که در قسمت مچ پاها تنگتر شده است و روی آن دامنی است که از دو پهلو (کنار رانها) بالا زده شده و بدین ترتیب پایین آن به صورت نیم دایره درآمده است. این کار را در مواقع سوارکاری و برای آنکه راحتتر حرکت کنند، انجام می‌دادند[۷] (شکل ۳).

اینک تعدادی از لباسهای ساسانیان بررسی می‌شود.

۱. بالاپوشها و پیراهنهای بلند (قبا)

با بررسی نقوش برجستهٔ سنگی و نقوش روی بشقابها و اشیاء دیگر، حدوداً با هشت نوع بالاپوش و پیراهن بلند یا نیمه بلند ساسانی آشنا می‌شویم. در آغاز باید از قبای سادهٔ ساسانی نام برد که این قباها را بر روی پیراهن می‌پوشیدند و بلندی آن تا ساق پاها می‌رسید. این قبا که جلوی آن باز بود، به وسیلهٔ دگمه‌ای گرد، در روی سینه، قلاب و بسته می‌شد، بدین ترتیب یقهٔ آن روی سینه به شکل هفت در می‌آمد. آستینهای این قبا بلند و نسبتاً باریک بود. دو طرف این قبا در قسمت پایین (یعنی در قسمت پهلوها) دو چاک داشت. این قبای ساده را می‌توان در تنِ همراهان شاپور اول در نقش رجب در پنج کیلومتری شمال تخت جمشید، مشاهده کرد (شکل ۴ و ۵). در آن زمان هنگامی که قبا

نمی‌پوشیدند، روی پیراهن خود اَرْخالُق می‌پوشیدند.

ارخالق نوعی نیمتنهٔ چسبان آستین‌دار بود که یقهٔ سادهٔ جلوبازی داشت و در محل پایین سینه، دو لبهٔ آن به وسیلهٔ دگمهٔ بزرگ و گردی به هم قلاب می‌شد و اغلب، قسمت پایین آن، که تقریباً بالای ناف قرار می‌گرفت نواری نسبتاً پهن داشت که با حاشیه‌ای تزیین می‌شد. این حاشیه و نوار تزیینی، همچنین برگرداگرد یقه و لبه و دامن ارخالق نیز دیده می‌شد. همچنین دو تکه به صورت سردوشی بر دو طرف آن یعنی روی کتفها دوخته می‌شد (شکل ۶). نمونه‌هایی از این ارخالقها را می‌توان بر تن نِرسی‌شاه ساسانی (۲۹۳ ـ ۳۰۲ م) در نقش چهار نفریِ طاق بستان (تاجگیری شاه) و نیز در نقش دو نفریِ طاق کوچک بُستان و نیز در تن شاپور دوم در نقش شکار قوچ روی بشقاب و همچنین در تن بهرام گور در نقش شکار گراز روی بشقاب و بر روی بشقاب به دست آمده از ساری و دیگر آثار بر جای مانده از دورهٔ ساسانیان مشاهده کرد.[۸]

از دیگر بالاپوشهای مردان ساسانی باید از بالاپوش نسبتاً بلندی یاد کرد که دارای آستینهایی بلند و نسبتاً باریک بود و یقه‌ای به شکل هفت داشت و پایین آن به صورت نیم دایره‌ای در می‌آمد؛ زیرا دو طرف آن در قسمت پهلوها به طرف بالا کشیده شده بود و نواری به صورت حاشیه‌ای تزیینی روی آن قرار می‌گرفت که در دو قسمت انتهایی خود دو روبان کوتاه و پهن داشت. این بالاپوش در قسمت کمر نیز با کمربندی که در جلو با روبان پهن و کوتاهی گره می‌خورد، محکم می‌شد[۹] (شکل ۷). نمونهٔ دیگری از این بالاپوشهای قبا مانند را می‌توان بر تن شاپور اول در مجسمهٔ وی در غار شاپور و در نقوش نقش رجب مشاهده کرد (شکل ۸).

نوعی از این قباها با کمربندی روی کمر محکم می‌شد که در اطراف کمربند و نیز در قسمت پایین حاشیه‌های تزیینی داشت[۱۰] (شکل ۹). از دیگر انواع بالاپوشها، نوع نسبتاً کوتاهتر آن است که آستینهایی بلند و نسبتاً تنگ و یقه‌ای به شکل هفت داشت که لبه‌های آن روی هم قرار می‌گرفت و در محل کمر به وسیلهٔ کمربند روبان‌داری بسته می‌شد. قسمت پایین آن به صورت نیم دایره و هلالی شکل بود، اما بر عکس انواع قبلی که قوس آنها به طرف بیرون بود، در این نوع، قوس و نیم دایره به طرف داخل و بالا بود.

از این قسم بالاپوشها، دست کم سه نوع را می‌شناسیم: نوعی که قسمت پایین آن چین‌دار و در دو سوی آن دو منگولهٔ زینتی، آویزان است[۱۱] (شکل ۱۰)؛ نوعی که پایین آن حاشیه دارد[۱۲] (شکل ۱۱) و نوعی که دو چاک در دو طرف (پهلوهای) خود دارد[۱۳] (شکل ۱۲). ساسانیان همچنین نوعی شنل کوتاه که نصف تن را از پشت می‌پوشاند، بر شانه می‌افکندند. دو سر این شنل با دو دگمهٔ بزرگ در بالا و در نزدیکی گردن به هم متصل می‌شد. انواع این شنلها را در سه طرح شکل ۱۳ می‌توان مشاهده کرد.[۱۴]

۲. شلوار

شلوار ساسانیان گشاد و چین‌دار بود و البته با شلوار چین‌دار اشکانیان تفاوت داشت. در شلوار نوع اشکانی، کمر شلوار بر حسب کمتر یا بیشتر شدن چینهای شلوار، حداکثر تا حدود سه متر می‌رسید. بر روی این چینهای فراوان، در راستای هر دو پا، یک نوار از زیورآلات بر آن می‌دوختند. اما شلوار چین‌دار ساسانی، کمر گشاد نداشت، بلکه اندازهٔ کمر آن معمولی بود، فقط با دراز گرفتن لنگه‌های شلوار چینهایِ بر روی هم ریختهٔ آن به وجود می‌آمد. هر یک از لنگه‌های شلوار از یک راسته پارچهٔ مستطیل شکلی تشکیل می‌شد، درازایِ دو طرف این پارچهٔ مستطیل را چین می‌دادند و به اندازهٔ درازای پا تا مچ می‌کردند، سَرِ چینها را درز می‌گرفتند و با نوارِ زیورداری روی آن را در امتداد بالا به پایین می‌پوشاندند. بعد از آن، کمر و خشتک را به آن اضافه می‌کردند و در مچ شلوار حاشیه‌ای را می‌دوختند که قلاب یا دگمه داشت که در جلو با دو نوار درازِ چین‌دار گره زده می‌شد و رکابی از آن (ظاهراً از چرم) در زیر قلاب یا دگمه وصل می‌شد که در زیر کفش قرار می‌گرفت تا نگذارد لنگهٔ شلوار به طرف بالا کشیده شود[۱۵] (شکل ۱۴).

۳. کلاه

البته در این بخش به تاجهای شاهان ساسانی اشاره‌ای نمی‌شود، زیرا تنوع تاجهای این دوران، بویژه بر روی سکه‌های عصر ساسانی و نقوش برجسته و نقوش روی جامها و سفالهای این دوره، آنقدر گوناگون و گسترده و پُرشمار است که برای بررسی آنها کتابی

یا دست کم فصلی جداگانه لازم است.[۱۶]

به هر حال کلاههایی با اشکال متفاوت و گوناگون در این دوره وجود داشت. اکثر این کلاهها به صورت کلگی نیم دایره‌ای بودند که معمولاً نواری دور لبهٔ آنها بسته می‌شد و دنبالهٔ این نوار در پشت، به صورت کوتاه یا دراز پس از گره زدن در پشت کلاه آویزان می‌شد. گاهی پشت کلاه، ضمیمه‌ای از جنس خود کلاه داشت که برای حفاظت پشت گردن از باد و باران و تابش آفتاب به کار رفته بود. همچنین برخی از آنها گوشها را می‌پوشاندند یا در محل پیشانی جلوتر آمده بودند[۱۷] (شکل ۱۵)، این کلاهها از نمد و گاهی نیز از فلز تهیه می‌شدند.

۴. کفش

کفشها عموماً دو نوع بودند، ساق کوتاه و ساق بلند. در نوع اول، یعنی کفشهای ساده و ساق کوتاه که تا قوزک پا (مثل کفشهای معمولی امروزی) بود، از جلوی دهانه تا سرپنجه، نواری از چرم دوخته می‌شد و کمی از جلوی دهانهٔ کفش به پایین، نوار دیگری از راست به چپ از زیر نوار اولی رد می‌شد و به صورت صلیبی درمی‌آمد[۱۸] (شکل ۱۶). البته گاهی به شیوهٔ اشکانیان بر روی این نوارها، زیورآلات و جواهرات قیمتی به کار می‌بردند.[۱۹] نوع دیگر، کفشهای ساق بلند بود که همچون چکمه تا زانوان را می‌پوشاند و گاهی روی جلوی ساق آن، نقشهایی کار می‌شد[۲۰] (شکل ۱۷).

۵. لباس زنان

لباس زنان دوران ساسانی را عموماً پیراهنی یکدست و بلند و پرچین تشکیل می‌داد که گاهی آن را با نواری در زیر سینه‌ها یا کمی پایینتر جمع می‌کردند و می‌بستند[۲۱] (شکل ۱۸). گاهی نیز قسمت انتهایی دامن را به وسیلهٔ پارچه‌ای اضافی و پرچین، پرچین‌تر می‌دوختند[۲۲] (شکل ۱۹). هر دوی این پیراهنها آستینهایی بلند تا مچ دستها و یقه‌ای گرد و ساده و نسبتاً بسته داشتند. نوع دیگری از این پیراهنهای بلند را بر تن بانوی بادبزن به دست در بیشاپور می‌توان دید که از پارچه‌ای بسیار نازک و لطیف تهیه

شده است و آستینهایی حلقه‌ای دارد. رنگ آن آبی آسمانی است، اما رنگ کمربندی که به دور کمر و بر روی پیراهن (پایین سینه‌ها) بسته شده است، نارنجی است[۲۳] (شکل ۲۰). نوعی بالاپوش دیگر نیز استفاده می‌شد که این بالاپوش به صورت قبایی بود که تا ساق پاها می‌رسید و یقهٔ آن گرد و حاشیه دوزی شده بود و آستینهای بلند داشت و کمربندی روی آن بسته می‌شد. این لباس در قسمت پایین سه چاک بلند داشت و معمولاً تمامی سطح لباس قیطان‌دوزی می‌شد[۲۴] (شکل ۲۱). همچنین زنان شلوارهایی همچون شلوار مردان به پا می‌کردند، این شلوارها همچون شلوار زنان دورهٔ اشکانی بود، با این تفاوت که ساقهای آن در دورهٔ ساسانی بلندتر شده و به وسیلهٔ نوارهای کشی و چین‌دار کردن آنها در جلوی ساق پا، آنها را به اندازهٔ بلندی پای هر کس در می‌آوردند. همچنین کمر و دمپای شلوار را نیز لیفه‌ای می‌ساختند و سپس آن را با بند جمع می‌کردند[۲۵]، همچنین زنان ساسانی از نوعی چادر استفاده می‌کردند که در دوران قبل از آنان نیز استفاده می‌شد.

۶. لباس نظامیان

بر اساس نقش برجسته‌های نقش رستم که دارای سه صحنهٔ جنگی زمان ساسانیان است، سپاهیان به هنگام جنگ جوشن می‌پوشیدند و کلاهخود، شمشیر، سپر، تیر و کمان و نیزه داشتند. اما مسأله مهم در اینگونه لباسها، رانپای ساسانی است. این رانپا که عموماً از چرم ساخته می‌شد، مثل شلوار ساسانی پُرچین بود و درزی در جلو داشت، اما گوشهٔ اتصال آن بر خلاف رانپای اشکانی که از خودِ رانپا و یکسره در پهلو و عقب به کمربند وصل می‌شد؛ به وسیلهٔ یک تسمه و قلاب با دگمهٔ گرد بزرگ از جلو و بالای نوار و راستای ساق و ران به کمربند متصل می‌شد. این رانپاها هر یک جداگانه و به طور مجزا به هر یک از دو پای فرد جنگجو می‌رفت و در محل کمر محکم می‌شد[۲۶] (شکل ۲۲ و ۲۳).

۷. کلاهخود، شمشیر، سپر و کمان

کلاهخودهای ساسانی معمولاً از فلزات سخت تهیه می‌شد. نوعی از آن نیم‌دایره‌ای بود

که قسمت پشت گردنِ آن قدری بلندتر از جلو بود و بر بالای خود محلی برای قرار دادن پَر داشت (شکل ۲۴)، نوع کاملتری از آن نیز بود که روی گوشها را نیز فرا می‌گرفت و در قسمت عقب خود با تکه‌های چرمِ آویخته شده تزیین می‌شد، بر بالای آن نیز گوی نسبتاً بزرگی قرار داشت (شکل ۲۵).

نوع سوم همچون کلاهخود نوع دوم بود، با این تفاوت که نه تنها روی گوشها را می‌پوشاند، ادامهٔ کلاهخود، قسمت عقبِ روی گردن را نیز فرامی‌گرفت و با تکه‌ای از چرمِ پهن که در زیر چانه گره می‌خورد، به سر جنگجو محکم می‌شد (شکل ۲۶). گذشته از اینها کلاهخودهایی نیز بودند که قسمت بالایی آنها که سر را می‌پوشاند از فلز ساخته می‌شد، اما قسمت پایینی آنها که روی گوشها و پشت گردن را می‌پوشاند، از متصل شدن حلقه‌های زره به هم شکل می‌گرفت، نوعی از آن نیز بجز چشمهای جنگجو، تمامی سر و صورت را می‌پوشاند[۲۷] (شکل ۲۷ و ۲۸).

شمشیرها در آن دوره پهن و دو دم بود و در جلوی بدن از کمر آویخته می‌شد. بر رو و بالای غلاف نیز جایی بود که تسمه‌ای چرمی از آن رد و سپس به دو طرف کمر، متصل می‌شد[۲۸] (شکل ۲۹).

سپر آنان نیز گرد بود که با تسمه‌ای چرمی به دور شانه و گردن قرار می‌گرفت[۲۹] (شکل ۳۰). کمان آنان نیز بیشتر از نوع کمان دو قوسی بود[۳۰] (شکل ۳۱).

به طور کلی در این مقدمه پوشاک ایرانیان دورهٔ ساسانی با منابعِ مختصر و به صورتی فشرده و بیشتر از روی نقوش بازماندهٔ آن روزگار باطرحهایی ارائه شد تا زمینه‌ای برای ورود به مطلب اصلی باشد. بدیهی است که با فرا رسیدن دوران اسلامیِ ایران، این پوشاک با پوشاک اعراب مسلمان درهم آمیخته شد و شمایلی از فرهنگ پوشاک ملی ـ مذهبی به وجود آورد.

تلفیق این دو پوشاک و به‌کارگیری پوشاک مذهبی، خود تاریخ مفصلی دارد. در اینجا برای اینکه با لباس اعرابِ مسلمانی که به ایران مهاجرت کرده بودند آشنا شویم، فصلِ اول را به لباس پیامبر اکرم (ص) و اصحاب آن بزرگوار اختصاص داده‌ایم، که البته لباس خلفا، درباریان و لشکریان را نیز در بر می‌گیرد، به این ترتیب در هم آمیختگی پوشاک ایرانیان با لباس اعراب مسلمان و سیر تحول آن به دست می‌آید.

یادداشتها

۱. قزوینی (۱۳۶۳)، ۲۲۹/۷.

۲. این یک سنت هخامنشی بود که در نقوش برجستهٔ هخامنشی، در تخت جمشید نیز دیده می‌شود.

۳. در باب جزئیات لباس او و بویژه کفشهایش به صفحات بعدی رجوع کنید. در مورد شکلهای این بخش «بخش ساسانی» رجوع کنید به: *پوشاک باستانی ایرانیان* اثر جلیل ضیاءپور و بهنام/۲۸۶ و Herzfeld (1941), 307-309.

۴. در باب سردوشها و جزئیات تزئینات دیگر نگاه کنید به صفحات بعدی.

5. Herzfeld (1941), 307-309.

۶. پیرنظر / ۶۲۵ ـ ۶۲۹ به نقل از: Houston (1953).

۷. گیرشمن، ۱۹۰/۲. مقایسه کنید با پیرنظر / ۶۲۵ به نقل از: Houston (1953) همچنین Mazaheri/ 132, 159-162.

۸. گیرشمن، ۲۰۶/۲ ـ ۲۱۳. همچنین Mazaheri/ 132, 159-162.

۹. این نوع بالاپوش را در نقش طاق بستان و نیز بر روی دیوار روبه‌رویی طاق کوچک بستان و در جام خسرو انوشیروان که در موزهٔ ارمیتاژ روسیه نگه‌داری می‌شود و همچنین بر روی جام به دست آمده از دیلمان گیلان و سنگ حکاکی شدهٔ موزهٔ بریتانیا می‌توان مشاهده کرد.

۱۰. نقوش طاق بستان «بر تن مردان سوار قایق». گیرشمن، ۱۹۳/۲ ـ ۱۹۹.

۱۱. نقش شاپور اول در نقش رجب.

۱۲. این نوع بالاپوش را بیشتر در مواقع سوارکاری برتن می‌کردند، مقایسه کنید با جام خسرو یکم معروف به تاس سلیمان در کتابخانهٔ ملی پاریس. گیرشمن، ۲۰۵/۲.

۱۳. مقایسه کنید با نقش فیل سواران در نقش برجستهٔ طاق بستان و نیز برتن همراهان اطراف شاه در جام مربوط به خسرو انوشیروان در موزهٔ ارمیتاژ. گیرشمن، ۱۹۴/۲، ۱۹۹ و ۲۰۶.

۱۴. مقایسه کنید با شنل شاپور اول در نقش رجب، شنل اردشیر اول در نقش رستم، شنل شاپور اول در نقش رستم و شنل اطرافیان شاه در نقش تاجگیری اردشیر دوم در طاق بستان. گیرشمن،۱۹۰/۲ ـ ۱۹۲ و ۱۵۳ ـ ۱۶۱. نیز Mazaheri/ 142, 159-162.

۱۵. مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۴۳)، ۲۴۹ ـ ۲۵۰. این نوع شلوار را می‌توان در نقش جام خسرو یکم معروف به تاس سلیمان در کتابخانهٔ ملی پاریس، نقش بهرام گور در شکار گراز بر روی جام دیلمان (شاپور دوم؟!) و در نقش شاپور دوم در حال شکار بر روی بشقابی در موزهٔ

ارمیتاژ مشاهده کرد. گیرشمن، ۲/۲۰۵ ـ ۲۱۳.

16. Mochiri (1977), 217-471.

و لوکونین /۳۵۸ـ۳۷۸.

۱۷. مقایسه کنید با همراهان شاپور اول در نقش رجب، خویشاوندان بهرام در نقش رستم و نیز در نقوش تنگ چوگان شاپور. بسیازی از این کلاهها را اکنون نیز در نواحی روستایی ایران، بویژه نزد لرهای لرستان و خوزستان، می‌توان مشاهده کرد.

۱۸. مقایسه کنید با پای افزار شاه و سپاهیان در نقش رستم، تاجگیری نرسه از ایزد آناهیتا. گیرشمن، ۲/۱۷۶.

۱۹. همچون نقش تاجگیری اردشیر دوم در طاق بستان. همو، ۲/۱۹۰.

۲۰. در پای همراهان نقش خسرو اول در موزهٔ ارمیتاژ. همو، ۲/۲۶۰. و یا در پای بهرام گور در نقش جام نقره‌ای بزم با سپینود گالری هنر والترز ـ بالتیمور. همو، ۲/۲۱۸. و نیز در پای شاپور اول در جنگ با والرین که بر عقیق حک شده است (کتابخانهٔ ملی پاریس). همو، ۲/۱۵۲ و نیز Mazaheri/ 146.

۲۱. مقایسه کنید با نقش برجستهٔ آناهیتا در نقش رستم و نقش موزائیکی بانویی که دسته گلی در دست دارد در کف ایوان بیشاپور. گیرشمن، ۲/۱۴۲ و ۱۷۶ و نیز Mazaheri/ 143.

۲۲. مقایسه کنید با صحنهٔ بزم شاهی بر روی جام گالری هنر والترز ـ بالتیمور. همو، ۲/۲۱۸.

۲۳. گیرشمن، ۲/۱۴۷. مقایسه کنید با مجسمهٔ اوبل دختر ژبل که مربوط به دورهٔ پارتی و از الحضر به دست آمده است و اکنون در موزهٔ بغداد است. همو، ۲/۹۵.

۲۴. مقایسه کنید با جام گالری بالتیمور که در آن پادشاه بر تخت نشسته است و دختران در حال رقصند. همو، ۲/۲۰۳.

۲۵. مقایسه کنید با رقصنده‌های روی جام کلاردشت، موزهٔ ایران باستان، گالری هنر والترز ـ بالتیمور. همو، ۲/۲۱۵ ـ ۲۱۷. همچنین ضیاءپور (۱۳۴۳)، ۱۲۵.
بر اساس مندرجات کتاب مجمع *التواریخ و القصص* و نیز سنی *ملوک الارض و الانبیاء*، پوراندخت و آزرمیدخت از پادشاهان ساسانی، شلوارهایی به رنگ آبی آسمانی می‌پوشیدند. اصفهانی (۱۳۴۰)، ۵۹.

۲۶. مقایسه کنید با نقش شاپور اول در نقش رجب، نقش رستم و بیشاپور.

۲۷. دربارهٔ کلاهخودهای جنگجویان ساسانی رجوع کنید به سَرِ جنگجویان در نقوش فیروزآباد، سَرِ اردشیر بابکان در نقش رستم، سَرِ شاپور اول در نبرد با والرین، حکاکی روی عقیق، سَر

جوشن‌پوش در نقوش طاق بستان. همچنین رجوع کنید به: کریستن سن /۱۳۷، ۱۳۸ و ۲۵۸ و نفیسی (۱۳۳۱)، ۲۱.

۲۸. مقایسه کنید با نقوش تنگ چوگان شاپور، نقش طاق بستان بر کمر فرد وسطی، بر کمر همراهان رکاب شاپور در نقش رجب، بر کمر شاپور در نقش رستم و بر کمر بهرام دوم در نقش رستم و غیره.

۲۹. در دست سوار زره‌پوش در نقوش طاق بستان و نیز در نقش روی بشقاب جنگجویان قلعه. گیرشمن، ۱۹۲/۲.

۳۰. در دست مردان نقش بشقاب شکار ببر و بر روی جامها و ظروف دیگر. همو، ۲۰۷/۲ ـ ۲۱۲.

پوشاک دورهٔ «عربی ـ ایرانی»

بخش اول: لباس پیامبر اکرم (ص)

در باب پوشاک و لباس پیامبر اکرم (ص) گزارشها و روایتهای موجود، اندک و پراکنده‌اند و در عین حال کلی و فاقد جزئیاتند؛ به همین دلیل بازسازی و طراحی آنها به دقت و بررسی بسیاری نیاز دارد. البته در مورد برخی البسهٔ پیامبر (ص) نویسندگان و مؤلفان قرون گذشته کتب و رسایلی چند نوشته‌اند که متأسفانه به دست ما نرسیده است؛ از آن جمله ابوالیُمن بن عساکر دمشقی (عبدالصمد بن عبدالوهاب، ۶۱۴ ـ ۶۸۶ ه) در باب پاافزار، کفش و نعلین پیامبر کتابی داشته است.[۱] همچنین جلال الدین سیوطی (۸۴۹ ـ ۹۱۱ ه) در باب برخی البسهٔ پیامبر (ص) و چگونگی جامه و عمامهٔ آن حضرت کتابی نوشته است.[۲] اما به هر حال در متون و روایات و گزارشهای کتب تاریخی، مغازی، حدیثی، فقهی، طبقات و رجال، حِکَم و امثال و همچنین کتب ادبی و لغوی و غیره اشاراتی در این باب شده است که با بررسی و تحلیل آنها و با رعایت اصول نقد و حتی تصحیح، می‌توان از آنها برای نیل به مقصود فوق، استفاده کرد. اینک دربارهٔ البسهٔ معمولی و نظامی پیامبر (ص) به همراه برخی اشیاء و ابزار شخصی آن حضرت توضیح داده می‌شود.

الف) البسهٔ معمولی پیامبر (ص) که شامل ۱) لباسهای سراسری (ردا، قبا، عبا و بُرْد)، ۲) عمامه، ۳) تن‌پوش، ۴) پایین پوش، ۵) پاپوش (نعلین و کفش)، ۶) کمربند و ۷) عصا می‌شود.

ب) البسهٔ نظامی پیامبر (ص) که شامل ۱) زره، ۲) کلاهخود، ۳) شمشیر، ۴) سپر، ۵) نیزه و ۶) تیر و کمان می‌شود.

الف) البسهٔ معمولی پیامبر (ص)

۱. لباسهای سراسری (ردا، قبا، عبا و بُرْد)

به روایت مالک بن انس، پیامبر (ص) جامهٔ حِبَرَه را دوست می‌داشت[۳] و ظاهراً مهمترین جامهٔ ایشان نیز حِبَرَه بود. حِبَرَه ردایی بلند و نسبتاً گشاد بود که تقریباً تمامی بدن را می‌پوشاند.[۴] این ردا که تقریباً ۱۷۰ سانتیمتر درازا و ۱۰۰ سانتیمتر عرض داشت، از جنس کتان بافته شده بود[۵] و چون در حَضْرَموت یمن [۶] تهیه می‌شد به جامهٔ حَضْرَمی نیز شهرت داشت. این حِبَرَه که به رنگ سفید با راه راههای عمودیِ سرخ مات (تقریباً قهوه‌ای) [۷] بود و دو حاشیه دور تا دور آن بود،[۸] لباس رسمی پیامبر را تشکیل می‌داد و با همین لباس نمایندگان قبایل مختلف را به حضور می‌پذیرفتند.[۹] بعدها پیامبر این حبره را مقابل قصیده‌ای که کعب بن زهیر سروده بود[۱۰] به او بخشید. پیامبر ردای دیگری از پشم[۱۱] (بُرْد یمانی) [۱۲] داشتند که آن را بیشتر در اعیاد و مراسم مذهبی همچون روزهای جمعه، عید قربان و فطر می‌پوشیدند و آن ردایی بلند و گشاد بود[۱۳] با راههای سرخ مات (قهوه‌ای) و سیاه. این ردا یا جُبّه ظاهراً همان است که پیامبر در اولین اعلام دعوتشان به اسلام در بازار عُکاظ بر تن داشتند.[۱۴] گذشته از اینها پیامبر دو بُرْد یمانی سبز نیز داشتند که راههای سفید و سبز عمودی داشت (حضرمی). پیامبر این بُرد را هنگام خواب بر تن می‌کردند و این همان جامه‌ای است که حضرت علی (ع) در شبی که به جای پیامبر در بستر ایشان خوابید به تن کرد.[۱۵] همچنین کسای معروف آن حضرت، مِرْطی (مِرْطی نوعی ردا)بود به رنگ سیاه از جنس پشم که حضرت به تن می‌کردند.[۱۶]

ردای بحرانی (از بحرین) ظاهراً همان است که یکی از زنان عرب بافته بود. این ردا دو حاشیهٔ خشن دور تا دور خود داشت و پیامبر آن را به صورت ازار نیز به کار می‌بردند.[۱۷] پیامبر ردای دیگری داشتند که زرد رنگ بود و نیز حُله‌ای ملافه مانند به رنگ زرد که هر گاه نزد همسران خویش می‌رفتند آن را خیس می‌کردند و از سر می‌آویختند.[۱۸] این لباسها را با «وَرْس» و «زعفران» رنگ می‌کردند.[۱۹] ایشان همچنین ردایی کاملاً سفید داشتند که ظاهراً بدون آستین بود یا به عبارت دیگر

آستینهای سَرِ خود داشت که تا نیمه‌های دستها را می‌پوشاند.[۲۰]

پیامبر جُبه‌ای شامی (رومی) نیز داشتند که هنگام عزیمت به غزوهٔ تبوک بر تن داشتند. این جُبه پشمی و دارای آستینهایی بلند و تنگ بود.[۲۱] همچنین ردایی داشتند که تا زانوان حضرت می‌رسید.[۲۲]

۲. عمامه

پیامبر اکرم (ص) گاهی زیر عمامهٔ خود شبکلاه می‌گذاشتند و گاهی عمامه را بدون شبکلاه می‌بستند. به هر حال ظاهراً حضرت در منزل عمامه بر سر نداشتند یا بدون سربند و یا تنها با شبکلاه بودند.[۲۳] به هر حال آن حضرت عمامه‌های متعددی داشتند.[۲۴] عمامهٔ اصلی آن حضرت عمامه‌ای سیاه[۲۵] از بُرد یمانی بود. حضرت این عمامه را هنگام خطبه گفتن برای مردم و نیز در برخی از فتوح مهم چون فتح مکه بر سر داشتند.[۲۶] این عمامه را که ظاهراً نامش «حرقانیه» بود، بعدها به حضرت علی (ع) بخشیدند و حضرت آن را در نبرد صفین بر سر بستند.[۲۷]

پیامبر (ص) عمامهٔ دیگری نیز داشتند، به نام «سَحاب»[۲۸] (ابر) که ظاهراً سفید بود.[۲۹] همچنین عمامه‌ای داشتند به نام «قطریه» از پارچه‌های معروف قطر، که نوعی از بُرْد یمانی (نیم بُرد)[۳۰] بود با راه‌راه سیاه و قهوه‌ای.[۳۱] از دیگر عمامه‌های آن حضرت، عمامه‌ای به رنگ زرد بود که آن را با «وَرْس» یا «زعفران» رنگ می‌کردند.[۳۲] اما روش بستن عمامهٔ آن حضرت ظاهراً چنین بود که پارچهٔ عمامه را سه دور به دور سر می‌پیچیدند و دنبالهٔ آن را پشت سر حدود ۲۵ سانتیمتر[۳۳] و از طرف جلو تا حدود کمر می‌آویختند[۳۴] که گاهی این دنبالهٔ در جلو آویخته شده را به صورت لثام (روبند) به کار می‌بردند.[۳۵] چنانکه حضرت در فتح مکه در محل ذی‌طویٰ، بُرد یمانی خود را که راه‌راه قهوه‌ای (یا سرخ مات) و سیاه بود به صورت لثام به کار بردند و بدین ترتیب، بینی و دهان و چانهٔ خود را پوشاندند.[۳۶]

۳. تن‌پوش

پیامبر قمیص (پیراهن)[۳۷] پنبه‌ای سفیدی داشتند با آستینهای تا حدود آرنج که ظاهراً

بدون یقه و دگمه [۳۸] بود و آن را زیر لباسهای دیگر خود می‌پوشیدند. ایشان پیراهن دیگری از پشم یمنی (بُرْد)[۳۹] داشتند که ظاهراً خطهای راه‌راه قهوه‌ای یا خاکستری داشت. آستینهای این پیراهن تا مچ دست و نسبتاً گشاد بود.[۴۰] همچنین پیامبر پیراهن زرد رنگی داشتند که با وَرْس یا زعفران رنگ شده بود. برای پیامبر پیراهن نقش‌داری نیز آورده بودند (خمیصه) که ایشان آن را به ابوجهم بن حذیفه بخشیدند.[۴۱]

۴. پایین‌پوش

پیامبر از بُرْدی یمانی، سراویلی (شلوار) [۴۲] به صورت پیژامه برای پوشیدن در زیر لباس و عبای خود تهیه کرده بودند که سفید رنگ و نسبتاً گشاد بود.[۴۳] می‌نویسند زنی از اعراب، بُردی از پشم سیاه بافته بود که دارای دو حاشیه بود و پیامبر آن را به صورت اِزار خود قرار دادند[۴۴]، یعنی همچون قطیفه و لنگی آن را به کار بردند، به طوری که حاشیه‌اش تا روی پاهایشان می‌رسید. همچنین حضرت شلواری به رنگ زرد داشتند.[۴۵]

۵. پاپوش (نعلین و کفش)

ابوالیُمْن بن عساکر دمشقی (عبدالصمد بن عبدالوهاب، ۶۱۴ ـ ۶۸۶ ه) در باب پاافزار و کفش پیامبر کتابی داشت که به دست ما نرسیده است. ظاهراً پیامبر در طول زندگانی خویش چهار پاپوش داشتند. اول، نعلینی عربی که از یک کف چرمی بدون پاشنه تشکیل می‌شد و دو بند به شکل ∩ در جلوی خود داشت تا دو انگشت پا یعنی انگشت بزرگ و انگشت کناری آن، در آنها قرار گیرند و بر اساس روایات ذکر شده، یکی از نعلینها وصله‌دار بود.[۴۶] پیامبر کفش دیگری نیز داشتند (خُف) که نجاشی امپراتور حبشه آن را هدیه کرده بود. این کفش که از چرم سیاه ساخته شده بود، از یک کف چرمی ساده تشکیل می‌شد و دو بند چرمی و بافته شده به صورت نوار داشت. بند اول از وسط انگشت بزرگ پا و انگشت کناری آن شروع می‌شد و در محل برآمدگی پا به بند دوم وصل می‌شد، بند دوم نیز از یک پهلو و جانب پا، به پهلو و جانب دیگر پا کشیده

می‌شد و همان گونه که گفته شد، در محل برآمدگی پا به بند اول متصل می‌شد.[۴۷] سومین پاپوش پیامبر، کفشی چرمی بود که پاشنهٔ کوتاهی داشت و ظاهراً در قسمت جلو، نواری چرمی داشت تا روی پاها را بگیرد. پشت پا و قسمت برآمدگی پا نیز نواری چرمی داشت که هر دوی این نوارهای چرمی گیره‌هایی برای باز و بسته شدن داشتند.[۴۸] چهارمین پاپوش پیامبر اکرم (ص)، یک خُفّ بود، یعنی پوتین و چکمه که البته چندان از آن استفاده نمی‌کردند، مگر در مواقع ضروری و جنگ.[۴۹]

۶. کمربند

پیامبر کمربندی (مِنطقه) از چرم دباغی شدهٔ قرمز رنگ داشتند که جلوی آن سگکی بود با سه حلقهٔ مدور از نقره و دیگر حلقه‌هایش نیز ظاهراً از نقره بود و معجز نام داشت.[۵۰] پیامبر همچنین کمربند دیگری (الْأَبْرَقَة) داشتند که ظاهراً رشته‌ای از سنگهای درخشان (شاید، حلقه‌های نقره!؟) بود، پیامبر آن را از حلقه‌های زره می‌گذرانیدند و در مواقع جنگ روی زرهٔ خود و به جای کمربند، به کمر می‌بستند.[۵۱]

۷. عصا

پیامبر ظاهراً دو عصا (محضرة) داشتند، یکی بلندتر به نام عُرجون و یکی کوتاهتر. این عصای کوتاه که شاید حدود ۶۰ سانتیمتر درازا داشت، ظاهراً در بیشتر مواقع همراه پیامبر بود[۵۲] و با آن بعضی از اشیاء را می‌گرفتند و در حجةالوداع نیز با همین عصا بود که رکن یمانی کعبه را استلام فرمودند.[۵۳] پیامبر عصای چوبی دیگری نیز داشتند (قفیب) نام این عصا ظاهراً ممشوق بود.[۵۴]

ب) البسهٔ نظامی پیامبر (ص)

۱. زره

پیامبر اسلام در مواقع جنگ، همچون دیگر مسلمانان در صحنهٔ نبرد حضور داشتند و از زره و کلاهخود و شمشیر و سپر و دیگر لوازم و اسباب نظامی استفاده می‌کردند. پیامبر

سه زره (دَرْع) داشتند به نامهای ذات الفُضُول، فِضّه، صَغْدیّه[۵۵] که مهمترین آنها زرهٔ ذات الفضول بوده است. این زره را پیامبر در بسیاری از غزوات، همچون غزوهٔ بنی قینُقاع، غزوهٔ احد و غزوهٔ خیبر بر تن کردند. زرهٔ ذات الفضول ظاهراً زرهی بلند بود که تا زانوان می‌رسید.[۵۶] این زره دارای آستین و نیز بیضه (خود) یعنی زرهی برای پوشش سر بود که در قسمت پشت گردن به زرهٔ اصلی متصل می‌شد.[۵۷] همچنین این زره در محل کمر حلقه‌هایی برای گذراندن کمربند داشت.[۵۸]

۲. کلاهخود

پیامبر در مواقع جنگ سر خود را ظاهراً با کلاهی پارچه‌ای و چند گوشه که روی گوشها را نیز می‌گرفت، می‌پوشاندند[۵۹] و سپس مغفر یعنی زرهٔ سر را بر آن قرار می‌دادند[۶۰] و سرانجام کلاهخود فلزی خود را که سَبوغ نام داشت [۶۱] و نیم دایره‌ای شکل و نسبتاً دراز بود بر سر می‌گذاشتند.[۶۲]

۳. شمشیر

پیامبر اکرم (ص) چندین شمشیر داشتند که ظاهراً تعداد آنها ۹ عدد بود:

۱. قضیب به معنای برنده و باریک، این شمشیر نخستین شمشیری بود که پیامبر(ص) برای جنگ به دست گرفتند. امروزه در موزهٔ Topkapi Sarayi استانبول، شمشیری نسبتاً کوچک و ظریف با تیغه‌ای باریک و منحنی وجود دارد که آن را به پیامبر منتسب می‌کنند.

۲. ماثور، این شمشیر را پیامبر از پدرش عبدالله به ارث برده بود و ظاهراً گوهردار بود.

۳. عَضْب به معنای بُران و بُرنده است. این شمشیر را سعد بن عباده به پیامبر تقدیم کرده بود.[۶۳]

۴ و ۵. رسُوب به معنای فرو شونده و مِخْذَم به معنای بسیار برنده. وقتی حضرت علی (ع) از طرف پیامبر مأمور نگونسازی بُت منات شد، از بتخانه فُلْس این دو شمشیر

را نزد پیامبر آورد. بر این دو شمشیر تزیینات و گوهرهایی بود.[۶۴]

۶، ۷ و ۸. حَتف (مرگ)، بتّار (قطع کننده) و قَلَعّی، این سه شمشیر را پیامبر در غزوهٔ بنی قینقاع از یهودیان به غنیمت گرفتند.[۶۵]

۹. مهمترین این شمشیرها، ذوالفقار بود. این شمشیر که در جنگ بدر به غنیمت گرفته شده بود،[۶۶] در حدود ۱۵۰ سانتیمتر درازا داشت و حدود ۲۵ سانتیمتر پهنا.[۶۷] این شمشیر بدون انحنا و مستقیم بود و دسته‌ای از نقره داشت، همچنین نواری فلزی از نقره نیز بر روی تیغهٔ آن متصل شده بود.[۶۸] البته در باب ذوالفقار و علت چنین نامگذاری و شکل و هیبت آن اقوال مختلفی در کتب درج شده است که از میان آنها دو قول، معقولتر و منطقی‌تر جلوه می‌کند؛ اول اینکه لبه‌های تیز این شمشیر حلقه‌هایی نیم‌دایره‌ای داشت که از آن میان دو حلقهٔ پایانی و نزدیک به دستهٔ شمشیر را از نقره ساخته بودند.[۶۹] اما بر اساس قول دوم نه روی لبهٔ شمشیر، بلکه بر روی تیغهٔ آن حفره‌هایی تعبیه شده بود که در آنها قطعات نقره کار گذاشته شده بود و به این دلیل ذوالفقار (دارای فقره، دایره) نام گرفته بود.[۷۰]

۴. سپر

پیامبر سپری به نام زلوق داشتند. این سپر ظاهراً دایره‌ای شکل بود و وسط آن کمی جلوتر و برآمده‌تر از سطوح اطراف سپر بود. گفته شده است که در ابتدا بر روی سطح وسط و برآمدهٔ سپر، تصویری از سر یک قوچ (یا عقابی!) نقش شده بود که پیامبر آن را زایل کردند.[۷۱]

۵. نیزه

پیامبر چهار نیزه داشتند که سه تای آنها را از یهودیان در غزوهٔ بنی قینقاع به غنیمت گرفته بودند، مهمترین نیزهٔ ایشان ظاهراً مُثنی یا مُثوی نام داشت.[۷۲] همچنین پیامبر حَرْبَه یعنی نیزهٔ کوتاهی به نام عَنَزَه داشتند که در نماز اعیاد همچون عید قربان، عید فطر و نماز جمعه آن را پیش روی پیامبر می‌نهادند.[۷۳]

۶. تیر و کمان

رسول اکرم (ص) چهار کمان داشتند که هر کدام از آنها نامی داشت. رَوْحاء کمانی بود از چوب درخت شَوْحَطْ (از درختان محکم کوهستانی)، کمان دوم ایشان کمانی بود به نام بیضاء از چوب همان درخت،[۷۴] کمان سوم به نام صَفراء از چوب درخت نَبْع (از درختان محکم کوهستانی) و کمان چهارم کَتُوم (کمانی که صدای آن کوتاه است)[۷۵] نام داشت، که در غزوهٔ احد شکسته شد.[۷۶]

از این چهار کمان، سه تای آنها یعنی رَوْحاء، بیضاء و کَتُوم را پیامبر از یهودیان در غزوهٔ بنی قینقاع به غنیمت گرفته بودند[۷۷]، تیردان حضرت، کافور و تیرهای آن متصله نام داشت.[۷۸]

بخش دوم: لباس دوران خلفا (از خلفای راشدین تا پایان حکومت اموی، ۱۱ ـ ۱۳۲ ه)

۱. لباس خُلفا (لباس سراسری، عمامه و غیره)

خلفای راشدین در پوشاک و نوع لباس خود همواره جانب سادگی و احتیاط را رعایت می‌کردند. لباس عمومی ایشان عبارت بود از یک ازار (شلوار)[۷۹] نخی که تا روی قوزک پا ادامه داشت و معمولاً سفید رنگ بود (شکل ۳۲). البته گاهی همچون عُمر خلیفهٔ دوم به جای این ازار یک بُرْد یمانی سیاه با یک حاشیه و گاهی دو حاشیهٔ خاکستری به دور کمر می‌بستند که تا روی پاها می‌رسید[۸۰] (شکل ۳۳).

بالاپوش آنها نیز جامه‌ای بود بدون یقه و بدون جیب و معمولاً از جنس کرباس (پنبهٔ ضخیم) که بلندی آن تا سرِ زانوها می‌رسید و دارای آستینهایی تا مچ دستها بود (قمیصه).[۸۱] گاهی این بالاپوش همچون جامهٔ ابوبکر، سرخ رنگ بود[۸۲] (شکل ۳۴) و گاهی نیز سفید (شکل ۳۵). روی این لباسها، عبایی نسبتاً گشاد و بلند می‌پوشیدند که از پشم شتر و گاهی نیز پشم گوسفند یا کرباس تهیه می‌شد[۸۳]، همچون عبای فدکی (منسوب به فَدک) ابوبکر[۸۴]. رنگ این عبا گاهی ارغوانی یا سرخ مات بود، همچون حلهٔ نازک با حاشیه‌هایی ظاهراً خاکستری رنگِ! حضرت علی (ع) که رشته‌هایی نیز از

آن آویخته شده بود(۸۵) (شکل ۳۶)، گاهی این حاشیه، سرخ مات و زمینه عبا سیاه بود(۸۶) (شکل ۳۷). گاهی نیز جُبه‌ای پشمین می‌پوشیدند، همچون عمر خلیفهٔ دوم که جُبّه‌اش چندین وصله از جمله وصله‌های چرمی و پوستی داشت(۸۷) (شکل ۳۸). گاهی نیز رنگ آن همچون ردای عثمان زرد رنگ بود(۸۸) (شکل ۳۹). این رداها هم با جیب بودند، مثل قبای عمر(۸۹) و هم بدون جیب همچون ازار حضرت علی(ع).(۹۰) عمامه‌های آنها نیز هم سفید بود (شکل ۴۰) و هم سیاه، همچون عمامهٔ عُمر که از بُرْد یمنی تهیه شده بود(۹۱) (شکل ۴۱) و یا سُرخ مات (قهوه‌ای)، همچون عمامهٔ حضرت علی(ع) که از پارچه‌ای یمنی و از جنسی همچون ابریشم بود(۹۲) (شکل ۴۲). البته همان گونه که قبلاً ذکر شد، حضرت علی(ع) عمامه‌های سیاه و نیز سفید پیامبر اکرم را نیز بر سر خود می‌گذاشتند.(۹۳)

پاپوش و کفش آنان نیز همچون پاافزار پیامبر بود، یعنی هم نعلین با دو بند به شکل ∩ در جلو (شکل ۴۳) و هم با دو بند چرمی (شکل ۴۴) و نیز کفشِ دارای سگک (شکل ۴۵). جنس نعلین آنها بجز چرم، گاه از برگ خرمای تابیده شده نیز بود.(۹۴) گاهی نیز چکمه می‌پوشیدند (شکل ۴۶) و معمولاً قد (تازیانه‌ای) به دست داشتند.(۹۵)

اما با روی کار آمدن معاویه و تشکیل سلسلهٔ بنی‌امیه، بویژه پس از فتوحات خلفای بعدی این سلسله، سادگی لباس خلفای راشدین جای خود را به لباسهای تجملی، رنگارنگ، گلدار و پرنقش و نگار داد؛(۹۶) که البته در این امر، آشنایی امویان با لباسهای رنگارنگ و گلدار ایرانی را نباید فراموش کرد (در فصلهای بعد در باب لباس ایرانیان به طور مفصل بحث خواهیم کرد(۹۷)). به هر حال نوع لباس آنها همچون خلفای راشدین بود؛ ولی جنس آنها متفاوت بود؛ زیرا اغلب از حریر کوهی(۹۸) و پارچهٔ وَشّی(۹۹) و ابریشم(۱۰۰) انتخاب می‌شد(۱۰۱) و رنگهایشان نیز متنوع، تُند و شفاف بود(۱۰۲) و دارای نقشهای گلدار و نیز تزییناتی از تار و پودهای طلا و نقره و زیورآلات و سنگهای قیمتی بود که یا در بافتِ پارچه و یا روی سطح آن به کار رفته بود. لباس این خلفا عبارت بود از یک سروال (شلوار) که گاهی نخی اما در بیشتر مواقع ابریشمین بود. گاهی این سروال همچون ازار ولید بن یزید (۱۲۵ ـ ۱۲۶ هـ) ابریشمی و مُشجّر و زرد رنگ بود(۱۰۳)

(شکل ۴۷) و گاهی چون البسهٔ هشام (۱۰۵ ـ ۱۲۵ هـ) از پارچهٔ گلدار تهیه می‌شد.[۱۰۴] (شکل ۴۸). اما عمر بن عبدالعزیز (۹۹ ـ ۱۰۱ هـ) که جانب سادگی را مراعات می‌کرد، ازار خود را از پشم شتر تهیه می‌کرد[۱۰۵] (شکل ۴۹). این سروالها با بندی به دور کمر محکم می‌شد.[۱۰۶] بالاپوش و قمیص (پیراهن) آنان نیز معمولاً بدون یقه و با آستینهایی تا مچ دستها بود و بلندی آن تا کمر و گاه بلندتر بود و تا حدود زانوان می‌رسید. این پیراهنها در رنگهای مختلف و از جنسهای گوناگون تهیه می‌شد. پیراهن سلیمان بن ولید، (۹۶ ـ ۹۹ هـ) به رنگ سبز و از جنس ابریشم بود[۱۰۷] (شکل ۵۰). پیراهن هشام سرخ رنگ و ابریشمین بود[۱۰۸] (شکل ۵۱). پیراهن (قمیص) عمر بن عبدالعزیز از کرباس مصری و پارچهٔ پنبه‌ای ضخیم تهیه می‌شد[۱۰۹] (شکل ۵۲). وی همچنین یک قُرْطَق (کرته) می‌پوشید که نیمتنهٔ کوتاهی با آستینهایی تا آرنج[۱۱۰] بود (شکل ۵۳).

پیراهن ولید بن یزید، وَشّی یعنی گلدار و نقش‌دار و به رنگ زرد بود[۱۱۱] (شکل ۵۴). بر روی این لباسها یک عبا یا مِطْرَف (ردای ابریشمین منقش و مُخطط و حاشیه‌دار[۱۱۲]) یا کسای بلند و نسبتاً گشادی می‌پوشیدند[۱۱۳]، که بیشتر مواقع از ابریشم تهیه می‌شد. همچون دو کسای ابریشمین و گلدار سلیمان که به رنگ بنفش و سبز بود[۱۱۴] (شکل ۵۵) و یا همچون قبای هشام که از پوشت فَنَک تهیه شده بود و سبز رنگ بود[۱۱۵] (شکل ۵۶). حُلهٔ ولید بن یزید وَشّی (حریر گلدار) بود که در آن رشته‌های طلا نیز بافته شده بود[۱۱۶] (شکل ۵۷). اما کسای عمر بن عبدالعزیز ظاهراً از پشم شتر تهیه می‌شد[۱۱۷] (شکل ۵۸).

عمامهٔ آنها هم به رنگ سفید بود، که شُعار اصلی امویان به حساب می‌آمد[۱۱۸] (شکل ۵۹) و هم سبز بود، مانند عمامهٔ سلیمان[۱۱۹] (شکل ۶۰). گاهی نیز قرمز بود همچون عمامهٔ ولید بن یزید، (شکل ۶۱). اکثر این عمامه‌ها با اشیاء و تزیینات دیگر ترصیع و تزیین شده بود.[۱۲۰] اما می‌نویسند عمر بن عبدالعزیز، جز عمامه، یک کُمّه (قَلَنسوه گرد ودراز) نیز بر سر می‌گذاشت[۱۲۱] (شکل ۶۲). خلفای اموی جامه‌ای داشتند به نام ثیاب المنادمه که جامهٔ عیش و نوش و شب‌نشینی آنان بود و از پارچه‌های رنگین، زرد، سرخ و سبز شفاف تهیه می‌شد[۱۲۲] (شکل ۶۳).

ایـن خلفا هـمچنین در روزهـای جـمعه بـا ردای سـفید[۱۲۳] و عـمامهٔ سـفید جواهرنشان و یا کلاه بلند نوک تیز جواهرنشان[۱۲۴] در حالی که خاتم و عصای پیامبر را که نشان خلافت بود، به دست می‌گرفتند به مسجد می‌رفتند.[۱۲۵]

پاپوش آنان ظاهراً اغلب مَرْکوبهایی از چرم بود که مانند کفشهای امروزی دور تا دور پا را فرا می‌گرفت و در جلو نوک‌دار بود.[۱۲۶] این پاپوشها گاهی زرد رنگ بود، مانند پاپوش عبدالملک بن مروان[۱۲۷] (۶۵ـ۸۶ ه) (شکل ۶۴) وگاهی نیز وَشْی و گلدار بود، مانند پاپوش ولید بن یزید[۱۲۸] (شکل ۶۵). اما ظاهراً در باقی موارد قرمز رنگ بوده است[۱۲۹] (شکل ۶۶).

خلفای اموی مِخْصَره‌ای (عصای کـوتاه و تـازیانه مـانند) از خـیزران داشـتند، همچون عبدالملک بن مروان[۱۳۰] و یزید بن عبدالملک[۱۳۱] (۱۰۱ـ۱۰۵ ه) که همواره در دستشان بود. همچنان که ولید بن یزید پیوسته رشته‌ای از جواهر به دست و گردن خود داشت.[۱۳۲]

۲. لباس اُمرا و بزرگان

بیشتر اُمرای خلفای راشدین، جُبهٔ پشمین[۱۳۳] و عمامهٔ سیاه و چکمهٔ پوستی و یا نعال می‌پوشیدند[۱۳۴] و کمربندی از چرم یا از ابریشم (در دورهٔ اموی)[۱۳۵] و بندرت از برگ خرمای بافته شده، روی آن می‌بستند[۱۳۶] و همان گونه که در البسهٔ خـلفا ذکـر شـد، سروالی نیز زیر آن به پا مـی‌کردند،[۱۳۷] کـه گـاهی در مـواقـع خـواب آن را از پـا در می‌آوردند.[۱۳۸] بالاپوش[۱۳۹] و قمیص (پیراهن) آنان نیز آستینهایی تا مچ دستها داشت و بلندی آن تا زانوان بود.[۱۴۰] این جامه گاهی پیراهن زرد هراتی بود، همچون جـامهٔ ابراهیم بن مالک اشتر[۱۴۱] (شکل ۶۷) و گاهی جامهٔ رنگین ابریشمی و زردوزی شده، همچون جامهٔ سعید حاکم خراسان[۱۴۲] (شکل ۶۸). اما در بیشتر مواقع ایـن جـامه را از کتان سفید تـهیه مـی‌کردند، هـمچون جـامهٔ یـزید بـن سـنان[۱۴۳] و یـا جـامهٔ زیـاد، عامل عمر.[۱۴۴]

عباهای ایشان نیز یا ردایی ابریشمین و منقش و مخططِ چهارخانه و حاشیه‌دار بود

که به آن «مِطْرف» می‌گفتند[۱۴۵] و یا از بُرْد یمانی مخطط و پنبه‌ای تهیه می‌شد، با زمینهٔ سرخ و خطوط سیاه و یا زمینهٔ سیاه و خطوط سرخ که به نوع پشمی آن «حُلَّةِ بُرْجُد» می‌گفتند[۱۴۶] (شکل ۶۹ و ۷۰)؛ مانند عبای مطر بن ثلج تمیمی[۱۴۷] و یا نُعمان بن مقرن[۱۴۸] و عمروعاص[۱۴۹]. گاهی نیز همچون عبای عبدالله بن عامر از پوشت خز پُرمو و خاکستری رنگ و ظاهراً با یقه و آستر تهیه می‌شد[۱۵۰] (شکل ۷۱). مِطْرَف یکی از نزدیکان ولید امیر کوفه، به رنگ سیاه چهارخانه بود[۱۵۱] (شکل ۷۲). عبدالله خزم، جبه‌ای نیلگون و از جنس خز داشت[۱۵۲] (شکل ۷۳). می‌نویسند ردای ابراهیم بن مالک اشتر گلدار بود[۱۵۳] (شکل ۷۴).

گاهی نیز امرا از پوستین، بالاپوش تهیه می‌کردند.[۱۵۴] نوع سادهٔ آن به رنگ سفید و از کتان تهیه می‌شد، مانند بالاپوش عباس نعمان بن مقرن[۱۵۵]. البته بسیاری از امرا و حکام اموی، آن را از ابریشم تهیه می‌کردند.[۱۵۶] معمولاً از طرف خلفا، جُبّه و ردایی به حاکم و امیر انتخاب شده، اهدا می‌شد.[۱۵۷] در باب عمامه‌های ایشان نیز باید گفت که از قدیم در میان عرب مرسوم بود که تاج (نوعی عمامهٔ سرخ با تزیینات زربفت گوهرنشان) بر سر بزرگان و رؤسای خود می‌نهادند.[۱۵۸] به هر حال عمامه‌ها عموماً سیاه[۱۵۹] یا سفید با عرقچین سفید[۱۶۰] و یا ابریشم سرخ، همچون عمامهٔ حجاج بن یوسف [۱۶۱] و عبدالله خازم [۱۶۲] بود، که دنبالهٔ آن از پشت سر و نیز از جلو آویخته می‌شد[۱۶۳] و با قسمت آویخته شدهٔ جلو، گاهی صورت خود را «لثام» می‌زدند.[۱۶۴] ظاهراً حجاج بن یوسف از اولین امرایی بود که در دارالحکومه طویله یا قلنسوه که کلاه گرد و درازی بود بر سر نهاد.[۱۶۵] استفاده از این نوع کلاه که تقلیدی از کلاههای ایرانیان بود، بعدها در دوران خلفای عباسی رایج شد.[۱۶۶] پاپوش این امرا در نوع ساده و اولیهٔ آن نعلینی چرمی [۱۶۷] و اغلب چکمه‌ای ساخت بصره بود.[۱۶۸] همچنین اکثر بزرگان و امرا نوعی تازیانهٔ کوچک یا عصا و ترکه‌ای در دست خود داشتند.[۱۶۹]

در اینجا لازم می‌دانیم به طراز نیز اشاره کنیم. طراز علامت یا نوشته‌ای بود که روی لباس مأموران دولتی و حکومتی دیده می‌شد. این طراز که تحت تأثیر حکومتهای ایرانی و روم به وجود آمده بود،[۱۷۰] معمولاً تار و پودی از رشته‌های طلا یا نخهای

رنگین دیگری بود (غیر از رنگ پارچه)[۱۷۱] که تا قبل از حکومت عبدالملک بن مروان (حوالی ۶۵ ه) با کلماتی از خط پهلوی یا رومی نوشته می‌شد، اما وی دستور داد تا طراز را با خط عربی و ظاهراً به صورت لااله‌الاالله بنویسند.[۱۷۲] طراز را معمولاً روی سینه و لبهٔ لباس و گاه روی بازوان مأموران نقش می‌کردند[۱۷۳] (شکل ۷۵).

۳. لباس شعرا و بذله‌گویان

با روی کار آمدن سلسلهٔ بنی‌امیه ـ بویژه پس از فتوحات خلفای تیرهٔ مروانی و نیز آشنایی با فرهنگ سایر ملل و عوامل دیگر ـ طبقه‌ای به نام شاعران، بذله‌گویان و مخنثان شکل گرفت. هر چند در دوران جاهلیت با شماری از شعرای عرب روبه‌رو هستیم؛ اما در دوران بنی‌امیه این شاعران به همراه بذله‌گویان و مخنثان با لباسهایی متمایز در جامعه و نیز دربار خلفا ظاهر شدند؛ البته شعرای متین و عالِم، جدایِ از اینها بودند و به این طبقه تعلق نداشتند. نوع لباس این گروه همچون لباس دیگر مردمان بود، اما در جنس بویژه رنگ و دوختِ آن تفاوتهایی وجود داشت. مثلاً ابن نُغاش بذله‌گوی دوران اولیهٔ اموی جامه‌ای همچون جامهٔ زنان می‌پوشید و با حرکات زنانه، لباسهای رنگ کرده برّاق، سر و صورت آرایش کرده و خضاب شده و دستانی حنا بسته در میان مردم ظاهر می‌شد.[۱۷۴] به هر حال اکثر البسهٔ اینان رنگین و بویژه زرد رنگ بود، مثلا سروال آنان گلدار و به رنگ زرد کمرنگ بود (شکل ۷۶) و جامهٔ هروی زرد رنگ نیز به تن می‌کردند[۱۷۵] (شکل ۷۷). از باب مزاح روزی شخصی در دربار سروالی از پوست بوزینه با دُم آن پوشید.[۱۷۶] بالاپوش شعرا نیز ابریشمین و زرد رنگ و گلدار بود.[۱۷۷] آنان عبا و رداهایی نیز همچون حُله‌های یمانی گلدار و یا مِطْرَفهای ابریشمی نقش‌دار مخطط چهارخانهٔ حاشیه‌دار[۱۷۸] و یا دُراعه‌های زعفرانی و زرد رنگ می‌پوشیدند[۱۷۹] (شکل ۷۸). حتی عمامه‌های ایشان نیز هروی زرد رنگ بود که معمولاً موهای خود را از دو جانب آن می‌آویختند[۱۸۰] (شکل ۷۹). گاه آنها کمربندی و غلافی زراندود نیز حمایل می‌کردند و[۱۸۱] اکثرشان هنگام خواندن اشعار خود، قضیب یعنی چوبدست ویژهٔ خود را در دست داشتند.[۱۸۲] شعرا معمولاً سر و ریش و دستان خود را خضاب می‌کردند و حنا

می‌بستند[۱۸۳]، حتی برخی کلاه گیس بر سر می‌گذاشتند،[۱۸۴] برخی نیز، البته بندرت، روبند و نقاب بر چهره می‌زدند.[۱۸۵] شایان ذکر است که در باب لباس علما اطلاعات دقیقی در دست نیست، فقط می‌دانیم که البسهٔ ابریشمین و جامه‌های عدنی[۱۸۶] به رنگهای سنگین و گاه نیز زرد رنگ بر تن می‌کردند[۱۸۷] که گاهی این جامه‌های زرد رنگ، گلدار نیز بودند.[۱۸۸]

۴. لباس مردم عادی

ابتدا اعراب لباسهایی ساده، گشاد و به دور از تزیینات و از جنس پشم، کتان و پنبه می‌پوشیدند؛ اما بر اثر فتوحات اولیهٔ مسلمین و بویژه با روی کار آمدن خلفای بنی‌امیه، به سبب استقبال امویان از پارچه‌های گلدار و پرنقش و نگار و رنگارنگ، کم‌کم عامهٔ مردم نیز به سوی اینگونه لباسها کشیده شدند. ولی اکثر مردم همچون گذشته، سادگی قبلی لباس خود را تقریباً حفظ کردند.

لباس عمومی مردان عبارت بود از سروالی که رویش پیراهنی آستین بلند و تا زانوان می‌پوشیدند و کمربندی چرمین به کمر می‌بستند و سپس عبایی بر دوش می‌انداختند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

سروال[۱۸۹] (شلوار) آنها اغلب از کتان سفید بود[۱۹۰] و تا روی قوزک پا می‌رسید و در کمر خود بندی داشت.[۱۹۱] این سروال را بیشتر در مواقع جنگ یا اسب سواری و البته در خانه نیز می‌پوشیدند.[۱۹۲] گاهی به جای آن، قطیفه‌ای بر کمر می‌بستند که تا پایین زانوان و یا قوزک پا می‌رسید[۱۹۳] (شکل ۸۰). بالاپوش و قمیص (پیراهن) آنان نیز اغلب ساده و گشاد و بلندی آن تا قوزک پا یا تا زانوان و بندرت تا کمر بود[۱۹۴] و جنس آن کتان و معمولاً به رنگ سفید بود.[۱۹۵] (شکل ۸۱) البته جامه‌های رنگین و نقش‌دار یمنی (همچون نمایندگان نجران)[۱۹۶] یا زرق و برق‌دار (همچون ابودُجانه) نیز می‌پوشیدند.[۱۹۷] علاوه بر جامه‌های یمنی از جامه‌های عراقی[۱۹۸]، مصری[۱۹۹] و رومی[۲۰۰] نیز استفاده می‌شد.

این لباس را معمولاً با کمربندی چرمین[۲۰۱] و گاهی نیز البته بندرت با برگ

خرمای بافته شده[۲۰۲] به کمر محکم می‌کردند و روی آن قبا می‌پوشیدند. ظاهراً اعراب عبا را از روم شرقی یا ایرانیان گرفته بودند و گفته می‌شود که این لباس از آغاز حکومت امویان مرسوم شد. قباها یا آستینهای پهن و گشاد داشتند و یا آستینهایی تنگ و تکمه‌دار.[۲۰۳] به هر حال اکثر آنها از نوع اول تهیه می‌شدند و به رنگهای مخطط سفید[۲۰۴] (بویژه برای استفاده در خانه)، سیاه[۲۰۵]، سیاه و سفید[۲۰۶]، قهوه‌ای، سفید و قهوه‌ای[۲۰۷]، ارغوانی و قرمز مخطط بودند.[۲۰۸] جنس آنها نیز اکثراً پنبه‌ای [۲۰۹]، کتانی[۲۱۰] و پشمی (پشم شتر)[۲۱۱] و بندرت حریر بود[۲۱۲] (شکل ۸۲ و ۸۳). اما از آنجا که اکثر ساکنان ایران را ایرانیان تشکیل می‌دادند، لباس رایج میان مردم، همان قبای کوتاه دورهٔ ساسانی بود(شکل ۸۴ ـ ۸۷).

شتربانان و چوپانان جبهٔ پشمین و بُرْد خشن می‌پوشیدند[۲۱۳] گدایان نیز جبهٔ پشمینه می‌پوشیدند[۲۱۴] و گاه نیز تنها پوستین می‌پوشیدند و روی آن ریسمانی از برگ خرما به عنوان کمربند می‌بستند.[۲۱۵] البته پشمینه‌پوشی را زاهدان و معتکفان رواج دادند.[۲۱۶] گاهی روی این جبه‌ها و قباها و خرقه‌ها، اشعاری و کلماتی نوشته می‌شد.[۲۱۷] قباها معمولاً دارای دو جیب در طرفین خود بود[۲۱۸] بجز بُرد یمانی [۲۱۹] و بُرد قطری [۲۲۰]. همچنین در این دوره، از لباس مصری نیز استفاده می‌شد.[۲۲۱] در باب دستار و عمامهٔ آنها باید گفت که در آغاز عمامه بیشتر، ویژهٔ رؤسا و اعراب شهرنشین بود و صحرانشینان بدوی سر برهنه بودند یا فقط تکه پارچه‌ای به صورت عرقچین بر سر داشتند.[۲۲۲] ولی به هر حال عمامهٔ آنها به طور کلی به دو صورت بر سر بسته می‌شد یا لچک دراز و پهن ریشه‌دار و منگوله‌داری بود که بر سر می‌گذاشتند و سپس سر خود را با بندی از پشم شتر می‌بستند[۲۲۳] (شکل ۸۸) و یا آنکه پارچه‌ای نسبتاً دراز را به دور سر خود می‌پیچاندند.[۲۲۴] گاهی روی عمامهٔ طیلسان که پارچه‌ای برای محافظت سر و گردن از تابش آفتاب بود، می‌انداختند طیلسانها روی شانه‌ها را نیز می‌گرفتند.[۲۲۵] (شکل ۸۹) عمامه‌ها معمولاً به رنگ سیاه[۲۲۶] و سفید[۲۲۷]، زرد[۲۲۸]، سبز[۲۲۹] سرخ[۲۳۰]، آبی و سفید[۲۳۱] و یا قرمز و زرد بود[۲۳۲] (شکل ۹۰ ـ ۹۶). در میان اعراب اصطلاح «العمائم تیجان العرب» مرسوم بوده است. ظاهراً تاج عمامهٔ سرخی بود که با

نوارهای زربفت گوهرنشانی تزیین می‌شد. تاج را فقط رؤسای عرب بر سر می‌گذاشتند[۲۳۳] (شکل ۹۷). روش بستن عمامه نیز بدین صورت بود که دو طرف عمامه را هم از جلو و هم از پشت سر، آویزان می‌کردند[۲۳۴] و در صورت لزوم گاهی دنبالهٔ آویخته شدهٔ عمامه را در جلو، که تا حدود سینه‌ها یا کمر می‌رسید، بالا می‌آوردند و با آن صورت و بینی و گردن خود را می‌پوشاندند؛ که به این عمل «لثام» می‌گفتند[۲۳۵] (شکل ۹۸). همراه عمامه، قلنسوه نیز به کار می‌بردند، البته بندرت.[۲۳۶] عمامهٔ کسی را از سر برداشتن، توهین و نوعی مجازات محسوب می‌شد.[۲۳۷] عمامه دادن، هم نشان امان دادن بود[۲۳۸] و هم نشانِ انجام دادنِ کار مشخصی[۲۳۹]؛ اما عمامهٔ کج بر سر نهادن معمول نبود[۲۴۰]. در مواقع خوشحالی عمامه‌های خود را به هوا می‌انداختند.[۲۴۱]

پاپوش آنان نیز یا نعلین بود و یا چکمه و یا نیم‌چکمه که بیشتر در مواقع جنگ به پا می‌کردند.[۲۴۲] نعلینها که کفی چرمی داشتند سه نوع بودند، نوع اول در جلو دو قطعهٔ چرمی به شکل ∩ برای قرار دادن دو انگشت بزرگ پا داشت.[۲۴۳] نوع دوم آن به وسیلهٔ دو تسمه یا بند چرمی که یکی از میان دو انگشت بزرگ پا روی بر آمدگی پا و دیگری از پهلوی پا به پهلوی دیگر متصل می‌شد، در پا قرار می‌گرفت.[۲۴۴] نوع سوم آن بندهایی به صورت ضربدری داشت که از روی پا رد می‌شد و به وسیلهٔ آن کف چرمی به پا محکم می‌گردید.[۲۴۵] در دورهٔ اموی ظاهراً کفشهای قرمز نوکدار مرسوم شد[۲۴۶] (شکل ۹۹). پاپوش مصری[۲۴۷] و همچنین مُضْعَبی نیز از پاپوشهای مرغوب محسوب می‌شد.[۲۴۸] در برخی از نبردها به جای چکمه، پاپوش سبک می‌پوشیدند (به علت فقر سپاهیان) که بدین علت پاهایشان، زخمی می‌شد.[۲۴۹]

۵. لباس زنان

لباس زنان در این دوره عبارت بود از شلواری گشاد و پهن و یا به جایش دامنی بلند که روی آن یک پیراهن بلند تا سر زانوان می‌پوشیدند و روی آن نیز پیراهنی چاکدار تا روی کمر به تن می‌کردند. اغلب کمربندی روی این لباسها می‌بستند و روی همهٔ اینها روپوشی سراسری می‌انداختند و بر سر نیز دستمالی می‌بستند که در زیر هر یک به طور جداگانه بررسی می‌شود.

پایین‌پوش آنان شلواری گشاد و پهن بود[۲۵۰] (شکل ۱۰۰) و یا دامنی بلند که گاه از پارچهٔ بُرْد مُخطط تهیه می‌شد[۲۵۱] (شکل ۱۰۱). بالاپوش آنان نیز پیراهنی با آستینهای بلند بود که تا سرِ قوزک پا می‌رسید[۲۵۲] (شکل ۱۰۲). روی آن پیراهنی بدون آستین می‌پوشیدند که در نزدیکی سینه و گردن آن چاک داشت[۲۵۳] (شکل ۱۰۳). این جامه‌ها در بیشتر مواقع و بویژه برای زنان و کنیزکان دربار، رنگین بود.[۲۵۴] دختران کوچک نیز مَوْصَّد یعنی پیراهنی کوتاه و بدون آستین و جیب‌دار می‌پوشیدند.[۲۵۵] روی این لباسها اغلب کمربندی (وشاح) پهن از چرم یا ابریشم می‌بستند[۲۵۶] و سپس لباس سراسری خود را که روپوشی چادر مانند بود[۲۵۷] برتن می‌کردند. این چادر یا سیاه رنگ بود، همچون دوران پیامبر[۲۵۸] و یا نوعی طیلسان کبود رنگ بود[۲۵۹] و یا چون چادر زنان دربار به رنگ زرد و یا سبز [۲۶۰] و همان‌گونه که گفته شد، این چادر را روی تمامی لباس خود می‌پوشیدند (شکل ۱۰۴ ـ ۱۰۷). زنان راهبهٔ مسیحی جامهٔ پشمینهٔ (پلاس) بلند می‌پوشیدند.[۲۶۱] در باب حجاب زنان باید بگوییم که سر خود را با دستمالی می‌بستند که آن را در پیشانی گره می‌زدند[۲۶۲] و گاهی نیز قطیفه‌ای مشکی برسر می‌انداختند[۲۶۳]، بر سر کنیزکان دربار نیز نوعی تاج می‌نهادند.[۲۶۴] همچنین گاه خِمْرَه (روبندی) سفید به دور پیشانی می‌آویختند که تمامی صورت و گردن و تا حدود سینه‌ها و گاه تا روی شکم را می‌پوشاند[۲۶۵] (شکل ۱۰۸). البته زنان غیر مسلمان حجاب نداشتند.[۲۶۶] این زنان بر پا خلخال [۲۶۷] و جلاجل [۲۶۸] و بر گردن، مهره‌های قرمز[۲۶۹] و عِقدهایی [۲۷۰] از جزعهای[۲۷۱] سفید و سیاه[۲۷۲] با واسطه‌ای [۲۷۳] در میان می‌بستند و النگوهای طلا و نقره به دست می‌کردند[۲۷۴] و قُرْطهایی از نقره یا طلا و یا سنگهای قیمتی از گوش می‌آویختند[۲۷۵] (شکل ۱۰۹ ـ ۱۱۱).

در اینجا لازم است به تصویری از یک رقاصهٔ دوران اموی که بر یکی از ظروف آن دوران، نقش بسته است اشاره شود، این زن دامنی نسبتاً تنگ و بلند به پا کرده است. تن‌پوش او نیز، پیراهنی است آستین کوتاه با یقه‌ای حالت‌دار که در جلوی آن دگمه دارد. این پیراهن کوتاه که بر روی دامنی بلند قرار گرفته است، در قسمت کمر، باریک و تنگ است اما در ادامه، قدری گشادتر می‌شود[۲۷۶] (شکل ۱۱۲).

۶. لباس سپاهیان

مسلمانان به دانش جنگ و تسلیحات، نام «علم آلات الحربیه» داده و کتبی در آن باب نوشته بودند. بنابر مندرجات کتاب *مفتاح السعاده*، موسی بن شاکر کتابی در این علم داشت.[۲۷۷] اسلحهٔ اعراب در ابتدا سپر، شمشیر، نیزه، تیر و کمان، به اضافهٔ البسهٔ نظامی ـ زره و کلاهخود ـ بود؛ اما از دوران بنی‌امیه به بعد بر اثر آشنایی با ایرانیان و نیز رومیان، خنجر، تبرزین و نیز نوعی چکش و گرز را از ایشان اخذ کردند.[۲۷۸] اما استفاده از این آلات هرگز به اندازهٔ استفادهٔ گسترده از آلات اولیه و اصلی یعنی شمشیر، سپر، نیزه و تیر و کمان نبوده است.[۲۷۹] بویژه در این دوره از تبرزین استفادهٔ بسیار کمی می‌شد.[۲۸۰] آشنایی اعراب مسلمان با ایرانیان، تأثیر مهمتر دیگری نیز داشت و آن در نوع پوشش و لباس سپاهیان عرب بود. آنان به رسم ایرانیان[۲۸۱] خفتانِ ایرانی، که نوعی جامهٔ جنگی از ابریشم یا پشم بود[۲۸۲] و همچنین زنگال (رانپا) که نوعی شلوار رزمی ایرانی بود، می‌پوشیدند[۲۸۳] (شکل ۱۱۳). هر چند خلفا با پوشیدن این لباسها مخالف بودند و حتی مجازاتهایی نیز تعیین کردند؛ اما تأثیری در رواج این لباسها در میان اعراب مسلمان نداشت.[۲۸۴] سواران معمولاً زره به تن می‌کردند و کلاهخودهای آهنین بر سر می‌گذاشتند و آن را با پَر می‌آراستند و شمشیر و نیزه همراه داشتند. پیادگان نیز قباهای کوتاه تا زانو به تن می‌کردند و شلوار و کفش می‌پوشیدند و شمشیر، نیزه، سپر، تیر و کمان و زره داشتند. معمولاً در جنگها که زنان نیز همراه سپاه بودند[۲۸۵] پس از نبردهای تن به تن که پس از رجزخوانیها رُخ می‌داد؛ تیراندازان شروع به تیراندازی می‌کردند و به همین دلیل آنان در صف جلوی سپاه جای داشتند.[۲۸۶] پس از آن، از نیزه‌ها و سپس شمشیرها و تبرزینها استفاده می‌شد.[۲۸۷] به سپاهیان مسلمان تمام وسایل مورد نیاز، از جمله سوزنهای درشت و ریز و نخهای خیاطی و حتی قیچی داده می‌شد.[۲۸۸] مدتی بعد اعراب مسلمان توانستند طریقهٔ نفت اندازی را نیز بخوبی بیاموزند.[۲۸۹]

الف) زره

اعراب مسلمان زرههایی (حَلَق [۲۹۰]) از جنس آهن، فولاد و یا کتان بر تن می‌کردند که این نوع اخیر را دلاص می‌گفتند.[۲۹۱] این زرهها بیشتر ساخت ایرانیان و رومیان

بود،[۲۹۲] البته خود اعراب نیز در ساخت انواع زره دست داشتند. زره اعراب ظاهراً قدری سبکتر از زره رومیان بوده است.[۲۹۳] هم سواره نظام [۲۹۴] و هم پیادگان آن را می‌پوشیدند. زرهها انواع گوناگون داشت. یک نوع آن زره یا جوشنی بود که تنها نیمتنهٔ بالای تن را می‌پوشاند و تا کمر می‌رسید[۲۹۵] و بدون سرپوش بود و هم نوع آستین کوتاه آن بود که تا حدود آرنج یا کمی بالاتر از آن می‌رسید و هم نوع آستین بلند آن که تا مچ دستها را می‌پوشاند.[۲۹۶] نوع دیگر آن همچون نوع قبلی بود، با این تفاوت که سرپوش نیز داشت، که به آن خود یا بیضه (مغفر) می‌گفتند[۲۹۷] و آن نیز دو نوع بود آستین کوتاه و آستین بلند. نوع دیگری از زره نیز ساخته می‌شد که زره بلندی بود که تا زانوان می‌رسید[۲۹۸] و قسمت پایینی، گشادتر از قسمت بالایی زره بود. این نوع زره انواع متعدد داشت[۲۹۹]، برخی با سرپوش و بیضه بودند و برخی بدون بیضه، تعدادی با آستین بلند و تعدادی نیز با آستین کوتاه.[۳۰۰] همچنین نوعی از این زره، دو حلقه‌ای بود، یعنی در بافت حلقه‌های تو در توی آن؛ به جای یک حلقه، دو حلقه در کنار هم قرار می‌گرفتند که به این نوع زره «حلق المضاعفة» می‌گفتند.[۳۰۱] دور تا دور کمر این نوع زره، دگمه‌های فلزی بود تا در مواقع لزوم بتوانند دامن زره را بالا بزنند و به کمر ببندند تا راحت‌تر و سریعتر حرکت کنند[۳۰۲]، که به این زره «ذات الازمه» (زره تکمه‌دار) می‌گفتند.[۳۰۳] البته زرههای دیگری نیز برای قسمتهای دیگر بدن همچون ساق دست، کف دست[۳۰۴]، مچ دست، ساق پا[۳۰۵] یا سرتاسر پا و ران [۳۰۶] ساخته شده بود. گاهی هنگام جنگ دو زره می‌پوشیدند.[۳۰۷] گاه به دلیل سنگینی زره به هنگام فرار در جنگ، آنها را از تن خود می‌انداختند.[۳۰۸] در غزوهٔ بدر از پیامبر حدیثی روایت شده است که بر اساس آن، حق تعالی دوست‌تر دارد تا بندگان وی برهنه یعنی بدون زره با دشمن قتال کنند.[۳۰۹] نوعی زره دیگر نیز وجود داشت که مانند پالتویی بود، اما از عقب (پشت سر، بالا تا پایین) بسته می‌شد، یعنی در جلو و اطرافش شکاف و دگمه‌ای نداشت و تنها در پشت سر دارای شکاف و دگمه بود.[۳۱۰] نوعی از جامه‌های جنگی و زرهها سیاه[۳۱۱] و نوع دیگر زرد بود.[۳۱۲] در بسیاری مواقع روی زرههای خود قبا یا عبا می‌پوشیدند تا معلوم نشود.[۳۱۳] اگر زرهی را اشتباهاً

وارونه به تن می‌کردند، آن را به فال بد می‌گرفتند.[۳۱۴]

ب) کلاهخود و سرپوش

کلاهخودها عموماً دارای یک شکل اصلی بودند و تنها در جزئیات و الحاقات تفاوتهایی داشتند. شکل عمومی آنها عبارت بود از نیم‌دایره‌ای فلزی که با تسمه‌ای در زیر گلو بسته می‌شد، گاه پشت این کلاهخود، لبه‌ای داشت که یا از خودِ فلزِ کلاهخود ساخته می‌شد و یا تکه زرهی بود که به کلاهخود متصل می‌شد و پشت گردن را می‌پوشاند.[۳۱۵] برخی از این کلاهخودها دارای قسمتی الحاقی در جلو بود که از صورت و چانه‌ها محافظت می‌کرد و دو گوشهٔ آن به دو طرف کلاهخود (در نزدیکی گوشها) به صورت لولایی وصل می‌شد و قابل حرکت بود.[۳۱۶] در بالای اکثر کلاهخودها زایده‌ای قرار داشت که یا میله‌ای شکل بود و یا دایره‌ای توخالی و یا نظایر آن [۳۱۷]، که عموماً با پرهایی تزیین می‌شد[۳۱۸] (شکل ۱۱۴ و ۱۱۵). در برخی موارد نیز شمشیر و گرز می‌توانست کلاهخود مغفر را بشکافد.[۳۱۹] گاهی زمان حمله را با کلاهخودی که برگردانده شده بود، نشان می‌دادند.[۳۲۰] در نبرد قادسیه مسلمانانی که کلاهخود نداشتند، طنابهای بار را بر سر خود پیچانده بودند[۳۲۱]، گاهی نیز بر پیشانی خود دستار عِقال می‌بستند.[۳۲۲] اکثراً در نبردها، آنانی که عمامه می‌بستند آن را به رنگ سرخ [۳۲۳] و گاه نیز سیاه [۳۲۴] یا سبز[۳۲۵] یا زرد[۳۲۶] و یا سفید[۳۲۷] انتخاب می‌کردند. که ظاهراً مقداری از آن را در زیر کلاهخود و بقیهٔ آن را دور کلاهخود می‌پیچاندند (شکل ۱۱۶ و ۱۱۷).

ج) شمشیر

در باب شمشیر و انواع و اقسام آن کتابهایی نوشته شده است، از آن جمله *کتاب السیوف* تألیف کِلبی را باید نام برد.[۳۲۸] از قدیم شمشیرهای یمنی[۳۲۹]، هندی [۳۳۰] و مَشْرَفی[۳۳۱] معروف بودند. البته از شام و خراسان نیز شمشیرهایی به سرزمین اعراب می‌آمد، که اعراب اکثر این شمشیرها را «عتیق» می‌نامیدند.[۳۳۲] شمشیرها انواع بسیار

گوناگونی داشت: شمشیرهای قوسی و خمیده و شمشیرهای مستقیم و بدون انحنا، که البته در اکثر مواقع شمشیرهای نوع اول دارای تیغه‌ای باریک بود، اما شمشیرهای مستقیم هم تیغه‌ای پهنتر داشت و هم بزرگتر از شمشیرهای نوع اول بود. در شمشیرهای نوع اول تنها یک لبه (لبهٔ بیرونی) برای ضربه زدن مورد استفاده قرار می‌گرفت و تیز بود، اما در شمشیرهای نوع دوم هر دو لبه تیز بود و به کار می‌رفت.[۳۳۳] در دستهٔ برخی شمشیرها بویژه نوع یمنی آنها، دو سوراخ با فاصله از هم وجود داشت. گاه نیز دو طره و گیسو مانند می‌بافتند و از دو طرف دستهٔ شمشیر می‌آویختند[۳۳۴]، گاهی نیز سرتاسر روی تیغه را شیاری می‌دادند که محفوره نام داشت.

روی برخی از تیغه‌های شمشیر نیز حفره‌های مربع یا دایره‌ای شکل کنده می‌شد که یا خالی می‌ماند، یعنی کمی گودتر از سطح تیغهٔ شمشیر بود و یا در این گودیها و حفره‌ها برای تزیین، قطعات نقره‌ای جا می‌دادند.[۳۳۵] شمشیرهایی نیز وجود داشت که روی تیغهٔ آن کلمات و اشعاری کنده شده بود.[۳۳۶] مسألهٔ مهم این است که اعراب در آغاز به دو شیوه شمشیر را می‌آویختند: به کمک کمربندی که به کمر می‌بستند و نیام و شمشیر به آن متصل بود و از کمر به طرف پایین آویخته می‌شد.[۳۳۷] نوع دیگر تسمه‌ای بود که از روی شانهٔ چپ رد می‌شد و از زیر بغل و دست راست می‌گذشت و شمشیر به آن متصل می‌شد و بدین ترتیب شمشیر تقریباً از سوی سینه به طرف پایین آویخته می‌شد و این نوع دوم مرسومتر بود.[۳۳۸] اما بعدها نوع اول رایجتر شد، البته گاه نیز شمشیر کوتاهی به شکل خنجر داشتند که انواع گوناگون داشت، یا خمیده و یا مستقیم بود و گاهی نیز یک دسته در میان و دو تیغه در دو طرف خود داشت.[۳۳۹]

د) سپر

سپرها یا از فلز و یا از چرم گاو[۳۴۰] تهیه می‌شد و بندرت از موی بافته شده و یا مواد دیگر بود. نوع چرمی آن ظاهراً این امتیاز را داشت که وقتی دشمن با فرود آمدن ضربه‌های شمشیر حمله می‌کرد، گاه شمشیرش در سپر فرو می‌رفت و گیر می‌کرد و صاحب سپر می‌توانست با شمشیر خود، دشمن را از پای درآورد.[۳۴۱] برخی سپرها مدور و گرد

بودند،[۳۴۲] یعنی قسمت وسط آنها قدری جلو آمده بود و برجسته‌تر بود، البته نوع مسطح و صاف آنها نیز به کار می‌رفت. نوع دیگر سپرها مسطح و دراز بود که قسمت وسط آنها گودتر از سایر قسمتها ساخته می‌شد[۳۴۳] و نوع سومی نیز بود که سپرهای مسطح و مستطیل و دراز اندامی بودند که ظاهراً در مواقعی که به وسیله دشمن تیرباران می‌شدند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. مسلمانان اغلب روی سپرهای خود، آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر (ص) و کلمات و اشعار مناسب دیگری می‌نوشتند و یا کنده کاری می‌کردند.[۳۴۴] در نبرد قادسیه مسلمانانی که سپر نداشتند، جُل بارها را چوب بستند و یا از شاخ درخت خرما به عنوان سپر استفاده کردند.[۳۴۵]

هـ) نیزه

نیزه سلاح عمومی سواره نظام اسلام بوده است.[۳۴۶] البته پیادگان نیز از نیزه استفاده می‌کردند. نیزه‌ها معمولاً دارای نوکی پیکانی شکل و تیز بودند که سنان یا نصل نام داشت.[۳۴۷] نوع دیگری از نیزه نیز بود که نوک آن مثل ناودان گود بود[۳۴۸]، گاه نیز نوک آن سه شعبه بود و یا اینکه بر سر آن قلاب و چنگک می‌آویختند.[۳۴۹] نوع هندی آن ظاهراً معروف و مرسومتر بود.[۳۵۰]

و) گرز

ساده‌ترین گرزها، چوبهایی بودند که از سرِ آنها میخهایی بیرون زده بود. اما نوع کاملتر آنها قطعه‌ای فلزی و گوی شکل در سرِ خود داشت که دارای زایده‌های میخی شکل بود. نوع دیگر گرزها، تماماً از آهن یا فولاد ساخته می‌شد.[۳۵۱]

بجز امیران[۳۵۲] و سربازان [۳۵۳] به هنگام نبرد، در دارالحکومه‌ها نیز نگهبانان از این وسیّله استفادهٔ زیادی می‌کردند.[۳۵۴] ظاهراً از میان فِرَق اسلامی، خوارج بیشتر از دیگران این وسیله را به کار می‌بردند. گرز شبیب خارجی را ۱۲ رُطل شامی، یعنی در حدود ۱۸ کیلوگرم دانسته‌اند.[۳۵۵] سپاهیان مختار نیز از این وسیله استفادهٔ بسیاری می‌کردند.[۳۵۶]

ز) تیر و کمان

اعراب چنان در ساخت کمان مهارت یافته بودند که کمان عربی را بر انواع دیگر آن و حتی نوعِ ایرانیِ آن ترجیح می‌دادند.(۳۵۷) تیراندازان در صدر اسلام نقش مهمی داشتند. معمولاً پیاده نظام تیر و کمان به کار می‌بردند و جنگ با انداختن تیر آغاز می‌شد.(۳۵۸)

۷. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

بر اساس متون تاریخی، بسیاری از صحابه در ابتدا شغل بزازی داشتند که ابوبکر، عثمان و طلحه از این زُمره‌اند.(۳۵۹) برخی نیز چون عوام پدر زبیر و قیس بن مخرمه و ابویزید غریض مُغنی که بعدها شاعر شد، خیاط بودند.(۳۶۰) خیاطی یکی از شغلهایی بود که از نظر اعراب، دُون شأن ایشان بود. بدین سبب غالباً موالیِ ایرانی به این شغل می‌پرداختند.(۳۶۱) معمولاً قوارهٔ پارچه را به خیاط می‌دادند و او بر اساس اندازه‌گیری آن را برش می‌داد و می‌دوخت. ظاهراً گاهی خیاطان مقداری از پارچه را کِش می‌رفتند،(۳۶۲) که در این باب نصایحی از طرف پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) خطاب به خیاطان و دوزندگان لباس گفته شده است.(۳۶۳) همچنین ما در تاریخ با کسانی که لقب اسکاف (کفشگر)(۳۶۴) و حَذّا (کفشدوز) داشتند،(۳۶۵) روبه‌رو می‌شویم. امام ابوحنیفه در کوفه خرازی و پوست خز فروشی داشت،(۳۶۶) ایوبِ سختیانی به مناسبت اینکه پیش‌بند چرمی می‌فروخت، به سختیانی (پوست بُز دباغی شده) معروف شده بود.(۳۶۷)

در مورد بازارها و پارچه‌های معروف باید گفت پارچه‌های بافته شدهٔ یمن همچون بُرْدِ یمانی، در میان اعراب بسیار رایج بود. این پارچه‌ها اکثراً مخطط بودند.(۳۶۸)

جامه‌های صُحاری نیز معروفیت بسیار داشتند، بازار صُحار در اول رجب در یمن بر پا می‌شد.(۳۶۹) پارچهٔ بافت هَجَرْ (بحرین) نیز، پارچه‌ای باارزش بود که گاهی آن را به عنوان هدیه می‌دادند.(۳۷۰) مَعافر از پارچه‌های بافت خود اعراب بود که گاهی با آن خانهٔ خدا را می‌پوشاندند، البته این پارچه کم‌ارزشتر از بُرد یمانی محسوب می‌شد. با برد نیز گاه خانهٔ خدا را می‌پوشاندند.(۳۷۱) در خیبر نیز قطیفه‌هایی مشکی و ویژهٔ زنان بافته

می‌شد.[۳۷۲] ابوبکر خلیفهٔ اول به پارچهٔ پشم آذری اشاره کرده است.[۳۷۳] البته جامه‌های رومی نیز استفاده می‌شد.[۳۷۴] از طایف، ادیم (چرم سرخ دباغی شده) می‌آوردند.[۳۷۵] همچنین در اینجا باید به محلهٔ قبا دوزان بصره[۳۷۶] و نیز بازار شعارین (شعربافان = بافندگان) موصل اشاره کرد.[۳۷۷] حجاج بن یوسف وقتی در سال ۸۵ ه واسط را ساخت، بازارهایی تخصصی بر پا کرد، برخی از صنوف، از جمله بزازان را در سمت راست بازار و خرازان و دوزندگان کفش را در جانب چپ بازار جای داد.[۳۷۸] اعراب چرم را در نواحی دیگر، از جمله حبشه[۳۷۹] و ایران می‌فرستادند.[۳۸۰] البته قیمت جامه‌ها و البسه نامشخص و مبهم است، اما بررسی برخی متون، اطلاعاتی را در اختیار ما قرار می‌دهد. برای مثال در زمان پیامبر (ص) هر حُله ۴۰ درهم فروخته می‌شد.[۳۸۱] در نبرد قادسیه، یکی از اعراب مسلمان پیراهنی را در قبال مقداری نمک گرفت که قیمت آن دو درهم بود.[۳۸۲] همچنین یکی از مسلمانان قبل از عزیمت به خیبر، جامهٔ خود را به سه درهم فروخت. در همان دوران، یک بُرد چهار درهم ارزش داشت،[۳۸۳] یک چارقد زنانه چهار درهم و یک پیراهنِ زنانه هفت درهم بود.[۳۸۴] همچنین قطیفه‌ای را به پنج درهم[۳۸۵] و جامهٔ جلوبازی را به هشت درهم فروختند.[۳۸۶] البته جامه‌های گرانقیمت نیز خرید و فروش می‌شد؛ برای مثال یک دست جامه را گاهی به ۲۰ هزار درهم می‌فروختند.[۳۸۷] بر تَنِ زید بن عمرو بن عثمان، شوهر سکینه بنت حسین (ع) حُله‌ای ۳۰۰ دیناری بوده است.[۳۸۸] بهای زرهٔ حضرت علی (ع) را ۳۰۰ یا ۴۰۰ درهم دانسته‌اند.[۳۸۹] ظاهراً یکی از عوامل مهم پشمینه‌پوشی زُهاد در عراق و دیگر مناطق، ارزانی پشمینه نسبت به البسهٔ دیگر بود.[۳۹۰]

همچنین در اینجا به غنایمی که در جنگها و نبردها از البسه و پوشاک نصیب طرفین درگیر می‌شد، اشاراتی مختصر می‌شود. در غزوهٔ حُنین مقداری پارچه[۳۹۱] و در غزوهٔ خیبر نیز بیست عدل پارچهٔ گرانبهای یمنی و ۱۵۰۰ قطیفه جزو غنایم مسلمانان بود.[۳۹۲] در دوران خلافت عمر خلیفهٔ دوم مقداری پارچهٔ پشمی و یک مِرْط (نوعی کسای ابریشمی) نفیس جزو غنایم بود.[۳۹۳] گاهی نیز معادل جزیه را با پارچهٔ یمنی و دیگر جامه‌ها می‌پرداختند.[۳۹۴] می‌نویسند خالد بن ولید در منطقه‌ای در مقابل هزار

درهم و یک طیلسان صلح را پذیرفت.[۳۹۵] مالیات مسیحیان نجران سالی هزار حله (یا ۲ هزار حله) بود، که هر یک حدوداً ۴۰ درهم ارزش داشت. این میزان مالیات زمان خلیفهٔ دوم دو هزار حله و در زمان حجاج بن یوسف به ۱۳۰۰ حله رسید.[۳۹۶] در اینجا باید به تلقی مردم آن دوران به شغل بافندگی اشاره کرد. در دوران امویان برخی از پیشه‌ها از جمله کار جولاهی (بافندگی)، شغلی پست و حقیر به شمار می‌رفت. مثلی در میان اعراب بود مبنی بر اینکه جولاهگان نمونهٔ سفاهت هستند. ایشان بافندگی را موجب نقصان عقل و علامت فرومایگی می‌دانستند.[۳۹۷] حضرت علی(ع) اشعث بن قیس[۳۹۸] را با عنوان، حائِکُ بنُ حائِکٍ (جولاهه فرزند جولاهه) خطاب و سرزنش می‌کنند.

فرزدق شاعر پس از شهادت امام حسین (ع) و یارانشان در شعری، آنانی را که امام را یاری نکرده بودند، چنین هجو می‌کند: «... سلاح خود را بیندازید و با مِغزل (دوک پنبه ریسی) به ریسندگی بپردازید».[۳۹۹]

همچنین حجاج بن یوسف، کسانی را با عنوان «جولاهه و کلاهدوز» سرزنش و تحقیر می‌کرد.[۴۰۰] چنانکه یوسف بن عمر ثقفی، بافندگان را «ای زادهٔ فرومایگان» خطاب می‌کرد.[۴۰۱] در آن زمان شغل گازُری (قصّار= رختشوی) نیز وجود داشت. ظاهراً شستن جامه‌ها را با چرخاندن آن در نهرهای شهر انجام می‌دادند، چنانکه محلی به نام نهر دُبَیس وجود داشت که به گازری با همین نام منسوب بود. وی لباسها را در آن محل می‌شست.[۴۰۲]

یادداشتها

۱. ابن رافع /۹۶ ـ ۹۸ و مقایسه کنید با روزنتال، ۲۲۳/۲، اینکه صَفَدی تولد و مرگ او را به ترتیب ۵۱۴ و ۶۸۷ ذکر کرده است صحیح نیست. صفدی (۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳)، ۴۴۷/۱۸.

۲. فهرست تألیفات او در سیوطی صفحات خ و د آمده است. نیز مقایسه کنید با حتی /۸۶۸ و خوانساری اصفهانی، ۲۸۲/۵.

۳. رجوع کنید به صحیح بخاری که بابی با عنوان «باب البرود و الحبرة و الشملة» دارد. باب ۱۸، ۷۱/۷ ـ ۷۴. همچنین ابن حجر، ۷۵/۱۰ ـ ۷۷. و مقایسه کنید با Dozy (1845), 133-136 ذیل حِبَرَه. عمر بن ابی‌ربیعه در شعری به «.... الرَداءُالمُحَبرَّه» اشاره کرده است. اصفهانی

(۱۴۱۵ـ۱۴۱۴)، ۹۱/۱ (۵(۱/۴۱ـ۴۲).

۴. در باب چگونه پوشیدن لباس و نکوهش از موی دراز و بافتن مو، پیامبر (ص) سفارشهایی در نامهٔ خود به عمرو بن حزم انصاری داده است. طبری، ۳۸۷/۲ (۱۲۵۹/۴). البته پیامبر پوشیدن لباسی راکه به سبب بلندی،روی زمین کشیده شود نهی کرده‌اند و آن را علامت تکبر دانسته‌اند. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۸/۵).

۵. نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳ـ۲۵۶).

۶. مقایسه شود با چادرشب یمنی که پیامبر زیر پای خود فرش کرده بودند. ابن هشام (۷۴۹/۲).

۷. الاحمر جز «قرمز»، «قهوه‌ای» نیز معنامی‌دهد. واقدی، ۴۴۹/۲ (۳۳۶/۲). مقایسه کنید با Dozy (1845), 59-64 ذیل عنوان بُرْد، به نقل از: عیون *الاثر*.

۸. نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳).

۹. مقایسه کنید با ابن هشام (۸۷۸/۲).

۱۰. الجُمحی (ابن سلاّم) /۲۰ـ۲۱. بعدها معاویه خواست آن را از کعب بخرد، اما کعب نپذیرفت. پس از مرگ کعب، معاویه آن را از اولاد او به مبلغ ۲۰ هزار (یا ۳۰ هزار) درهم خرید و پس از او دست به دست در میان خلفای بنی‌امیه گشت، از جمله هشام بن عبدالملک. نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳) و آنان آن را در اعیاد و روزهای جمعه می‌پوشیدند. سپس به خلفای عباسی رسید (از جمله مقتدر عباسی) و چون قدری کهنه شده بود، آسترش کردند. در واقعهٔ حملهٔ هولاکو و سقوط بغداد، این بُرد به رابعه خاتون دختر امیرابوالعباس احمد بن معتصم که زوجهٔ محمد جوینی بود رسید و همراه برخی از بازماندگان عباسی به مصر برده شد (حوالی سال ۶۶۰ ه). با تصرف مصر توسط سلطان سلیم اول امپراتور عثمانی، این بُرد نیز به تصرف سلطان عثمانی در آمد (حوالی سال ۹۲۳ ه) و سرانجام به موزهٔ Topkapi Sarayi استانبول رسید. ابن اثیر، ۲۷۶/۲ (۳۳۴/۱) (توجه: هر جا ابن اثیر بتنهایی آمده اشاره به الکامل است وگرنه ارجاع به ابن اثیر، مجدالدین ذکر شده است). و نخجوانی /۳۴۵ـ۳۴۶ و نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳) و قزوینی (۱۳۶۳)، ۲۶/۴ و مقایسه کنید با زیدان، ۹۳/۱ ـ ۹۴ (۱۰۰/۱) و الجُمَحی /۲۰ ـ ۲۱.

۱۱. هر چند در برخی روایات وگزارشها اشاره شده که پیامبر هرگز پشم نمی‌پوشیده است، اما بر اساس منابع و مآخذ باید بدانیم که پیامبر لباسهایی از جنس پنبه،کتان و پشم داشته‌اند و آنچه را پیامبر پوشیدن آن را نهی کرده‌اند، حریر و ابریشم بوده است (البته برای مردان). مراجعه کنید به واقدی، ۱۰۱۷/۳ (۷۷۵/۳) که در آنجا به نکوهش پشم‌پوشان ناحیهٔ شرق (غزوهٔ تبوک) اشاره شده است. اینکه Dozy (1845), 107-117 ذیل عنوان جُبّه به نقل از *مجمع الانهر* نوشته است که

پیامبر جبه‌ای با حاشیهٔ ابریشمین می‌پوشیده‌اند، نمی‌تواند صحیح باشد. در این باب رجوع کنید به توضیحات صفحات بعدی در همین بخش و مقایسه کنید با نویری، ۲۸۵/۱۸ (۲۵۴/۳). یعقوبی در مورد پیامبر اکرم می‌نویسد: «هرگز پشم نپوشید». ۷۲/۲ (۴۵۸/۱) و بخاری، ۶۴/۷ـ ۶۵.

۱۲. ابن هشام(۷۹۲/۲). پیامبر به یُحَنّة بن رُوْبَه پادشاه ائِلَه که به حضور ایشان آمده بودند بُردی یمنی هدیه دادند. واقدی، ۱۰۳۲/۳ (۷۸۶/۳).

۱۳. در روایتی ذکر شده است که پیامبر هنگام مسابقهٔ دو، جامه‌های خود را به کمر می‌بستند. واقدی، ۴۲۷/۲ (۳۱۸/۲).

۱۴. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۷/۲ (۳۸۰/۱). مقایسه کنید با روایت حفصه در باب دو جامهٔ خط‌دار پیامبر. طبری، ۱۱۱/۳ (۱۷۹۸/۵) و زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۸/۵). مقایسه کنید با بخاری، ۶۴/۷ ـ ۶۵ و ابن حجر، ۲۶۸/۱۰ ـ ۲۶۹.

۱۵. ابن هشام (۴۶۳/۱) و طبری، ۹۹/۲ (۹۱۱/۳) و ابن اثیر، ۱۰۳/۲ (۱۱۷/۱).

۱۶. Dozy (1845), 404-405 ذیل عنوان مِرْط.

۱۷. بخاری، باب ۱۸، ۷۱/۷ ـ ۷۴ مقایسه کنید با ابن حجر، ۷۵/۱۰ ـ ۷۷ و نویری، ۲۵۲/۱۸ و ۲۸۶ (۲۲۴/۳ ـ ۲۲۵ و ۲۵۵). در باب معانی ازار و نیز ازار عمانی پیامبر که ۵ وجب طول داشته است رجوع کنید به: بخاری، باب ۶، ۴۵۹/۷ ـ ۴۶۰ و ابن حجر، ۲۶۴/۱۰ ـ ۲۶۵ و نیز ,24-46 Dozy (1845), 59-64 ذیل عناوین بُرْد و ازار. به نقل از: *عیون الاثر* /۱۸۸.

۱۸. نویری، ۲۸۴/۱۸ (۲۵۴/۳) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۸/۱). رجوع کنید به: Dozy (1845),401-403 ذیل عنوان مِلحف به نقل از: *عیون الاثر*.

پیامبر خمیصه‌ای (نوعی ردا) حُرِیثی (نام محل) سیاه وکوچک داشتند که یک حاشیهٔ سبز یا زرد داشت و پیامبر آن را به اُم خالد بخشیدند. این خمیصه که ظاهراً از هدایای نجاشی امپراتور حبشه بود، به آن سبب به ام خالد هدیه شد که‌وی در حبشه به دنیا آمده بود، پیامبر وقتی که ام‌ـ خالد این خمیصه را پوشید، فرمودند: «سناء» که به زبان حبشی به معنای زیباست. بخاری، باب ۱۹ و باب ۲۲، ۷۸/۷ ـ ۷۹ و ۷۴ ـ ۷۵ مقایسه کنید با ابن حجر، ۲۷۷/۱۰، ۲۷۹ ـ ۲۸۱. و نیز مقایسه کنید با: Dozy (1845),170-175 ذیل عنوان خمیصه.

۱۹. وَرْس گیاهی است که به فارسی اِسْپَرَک (esparak) نام دارد. ماده‌ای رنگی از میوهٔ لوبیایی شکل و قرمز رنگ این گیاه به دست می‌آمد که برای زرد کردن البسه به کار می‌رفت. این گیاه در یمن، مدینه و در برخی جاهای دیگر عربستان کاشته می‌شد. در صورت نبودن آن از پوست

خربزه و برگ زردچوبه و همچنین از عُصْفُر که گل گیاه کافشه (کاجیره) است، نیز استفاده می‌کردند. پیامبر در غزوهٔ احد لباس جنگی یکی از مسلمین به نام کعب را که زرد یا قسمتی از آن زرد رنگ بود گرفت و آن را روی زرهٔ خود پوشید. واقدی، ۲۳۶/۱ (۱۷۱/۱) و به کتب لغت فارسی ـ عربی ذیل «ورس» و «اسپرک» رجوع کنید. شاید در اینجا «زرد»، نه به معنای رنگ بلکه «الزَّرد» یعنی نوعی زره باشد. طبیبیان، ۱۱۲۳/۱.

۲۰. طبری، ۳۰۹/۲ (۱۱۵۷/۳) و قمی (۱۳۳۱)، ۲۸/۱.

۲۱. بخاری، باب ۱۰ و ۱۱، ۶۴/۷ ـ ۶۵ و ابن حجر، ۲۶۸/۱۰ ـ ۲۶۹ و واقدی، ۱۰۱۱/۳ و ۱۱۰۳ (۷۶۴/۳ و ۷۷۱) و نویری، ۲۸۸/۱۸ (۲۵۶/۳) مقایسه کنید با اثر Dozy (1845), 107-117 ذیل عنوان جُبّه.

۲۲. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۸/۵). هانی‌بن حبیب از نمایندگان قبیلهٔ داریها، قبای حریر و زربفتی به پیامبر هدیه داد، پیامبر آن را به عباس بن عبدالمطلب بخشیدند و فرمودند طلای آن را جدا کن و برای مصرف زیور زنان صرف کن یا در راه خدا انفاق کن و پارچهٔ آن را بفروش. عباس این قبا را به مردی یهودی به مبلغ ۸ هزار درهم فروخت. نویری، ۱۰۵/۱۸ (۹۴/۳). همچنین حَسّان برادر اُکیدر حاکم مسیحی دومة الجندل، قبای حریر زربفتی داشت که خالد بن ولید آن را نزد پیامبر آورد، مسلمانان از دیدن آن بسیار تعجب کردند. پیامبر وقتی تعجب مسلمین را دیدند، فرمودند که دستمال سعد بن معاذ در بهشت والاتر از این قبای زربفت است، سپس آن را به جعفر بن ابیطالب دادند تا آن را برای نجاشی بفرستد. واقدی، ۱۰۲۶/۳ (۷۸۲/۳). مقایسه کنید با نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳). در *صحیح بخاری* «فَرّوُج» (نوعی قبا) ذکر شده است. باب، ۱۲، ۶۵/۷ ـ ۶۶ و نیز ابن حجر، ۲۶۹/۱۰ـ۲۷۱ و نیز Dozy (1845), 327 ذیل عنوان فَرّوُج. پیامبر در بازگشت از غزوهٔ طائف دستور دادند تا برای اسیران از بُردهای ناحیهٔ هَجَر جامه تهیه شود. واقدی، ۹۴۳/۳ـ۹۴۴ (۷۱۸/۳).

۲۳. نویری، ۲۸۸/۱۸ ـ ۲۸۹ (۲۵۷/۳) اگر چه در متن اصلی صحبت از قلنسوه است «وکان یلبس القلانس تحت العمائم».

۲۴. در باب عمامه‌های پیامبر رجوع کنید به بخاری، باب ۱۵، ۶۸/۷ و ابن حجر ۲۷۳/۱۰. پیامبر را صاحب العمامه کنیه داده بودند. حتی برخی عمامه بستن آن حضرت را از نشانه‌های بعثت و رسالتش دانسته‌اند. رجوع کنید به کتّانی /۴ و فاضل /۱۰ـ۱۳.

۲۵. به روایت ابن عباس پیامبر در حالی که عَصبهٔ خاکستری رنگ بر سر داشت، بیرون آمد، انس به شوخی گفت پیامبر حاشیهٔ بُرد بر سر گذاشته است. «باب التَّقَنُّع» بخاری، ۶۸/۷ ـ ۷۱ و ابن

حجر، ۱۰/۲۷۳ ـ ۲۷۵ و مقایسه کنید با توضیحات ذیل قِناع در Dozy (1845), 375-378.

۲۶. ابن حنبل، ۳/۳۶۳ و ابن اثیر، ۵/۴۷۹ ـ ۴۸۰و۲/۲۵۲ (۹/۱۱۴ و ۱/۲۹۸) و فاضل /۱۳. پیامبر این عمامه را که نشانهٔ امان دادن بود، به نشانهٔ امان برای صفوان بن امیه فرستادند. ابن هشام (۲/۸۹۳) و واقدی، ۲/۸۵۳ ـ ۸۵۴ (۲/۶۵۳) و ابن اثیر، ۲/۲۴۸ ـ ۲۴۹ (۱/۲۹۴).

۲۷. دینوری /۱۸۶ (۲۲۸ ـ ۲۲۹) مقایسه کنید با توضیحات یادداشت شمارهٔ ۲۹.

۲۸. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۷۲ (۱/۴۵۷) مقایسه کنید با کُلینی، ۱/۳۴۲.

۲۹. به گفتهٔ صاحب عیون الاثر، پیامبر عمامهٔ سحاب را به حضرت علی (ع) بخشید. مراجعه کنید به ذیلِ عمامه در Dozy (1845), 305-311. به روایت ابن عباس فرشتگان در غزوهٔ بدر، عمامه‌های سفید بر سر داشتند. طبری، ۲/۱۵۴ (۳/۹۷۲ـ۹۷۳) و طبرسی /۱۳۶ و فاضل /۱۰.

۳۰. واقدی، ۲/۸۲۲ ـ ۸۲۴ (۲/۶۳۰) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۷۲ (۱/۴۵۸) در اینجا صحبت از «القلنسوة الحبر» و نوعی کلاه «البرنس» است. مقایسه کنید با بخاری، باب ۱۳، ۷/۶۶ـ۶۷ و نیز ابن حجر، ۱۰/۲۷۱ ـ ۲۷۲.

۳۱. به عمامه‌های سیاه و قهوه‌ای (= سرخ) و سبز و زرد فرشتگان در غزوهٔ بدر اشاره شده است. طبری، ۲/۱۵۴ (۳/۹۷۲ ـ ۹۷۳) و واقدی، ۳/۹۰۵ و ۱/۷۵ ـ ۷۶ (۳/۶۹۱ و ۱/۵۷) و کتانی /۸۴ و فاضل /۱۰.

۳۲. رجوع کنید به توضیحات یادداشت شمارهٔ ۱۹. جبرئیل و دیگر فرشتگان در غزوهٔ بدر عمامه‌هایی به رنگ زرد داشته‌اند. واقدی، ۳/۹۱۵ ـ ۹۱۶ و ۱/۷۵ و ۸۱ (۳/۶۹۸ ـ ۶۹۹، ۱/۵۷ و ۶۱) و کتانی /۶، ۱۴ و ۶۷ و نویری، ۱۸/۲۸۴ (۳/۲۵۴).

۳۳. مقایسه کنید با واقدی، ۳/۹۰۵ (۳/۶۹۱).

۳۴. ابن ماجه، ۲/۱۱۸۶ و فاضل /۱۲ و واقدی، ۲/۸۳۲ (۲/۶۳۶). به روایت ابن عباس فرشتگان در غزوهٔ بدر دنبالهٔ عمامه‌های سفید خود را به پشت سر انداخته بودند. طبری، ۲/۱۵۴ (۳/۹۷۲ ـ ۹۷۳) و واقدی، ۱/۷۵ (۱/۵۷). پیامبر(ص) وقتی حضرت علی(ع) را به یمن می‌فرستد، عمامه او را چنین می‌بندند. واقدی، ۳/۱۰۷۹ (۳/۸۲۶) و نویری، ۱۸/۲۸۹ (۳/۲۵۷) و مقایسه کنید با ابن سعد، ۶/۱۸۲ و ۱۹۷، ۵/۱۰۲، ۱۴۶ و ۱۵۰ و طبرسی /۱۳۷.

۳۵. ظاهراً در آن دوران اعراب شهرنشین، انتهای عمامهٔ خود را «حَنَک» می‌کردند، یعنی آویزان، اما صحرانشینان آن را «لثام» می‌بستند. کتانی /۱۸ و ۶۸ و فاضل /۱۱ـ۱۲. کعب بن مالک شاعر عرب لثام بسته نزد پیامبر آمد و اسلام آورد. الجُمَحی /۸۳.

۳۶. ابن اثیر، ۲/۲۴۶ (۱/۲۹۲). مقایسه کنید با بخاری، ۷/۶۸ ـ ۷۱ و نیز ابن حجر، ۱۰/۲۷۳ ـ

.۲۷۵

۳۷. قمیص (قمیصه) در قرآن کریم در سورهٔ یوسف آیات ۱۸، ۲۵ ـ ۲۸ و ۹۳ به معنی پیراهن آمده است. بخاری، باب ۸، ۶۱/۷ ـ ۶۳ و ابن حجر، ۲۶۵/۱۰ ـ ۲۶۷.

۳۸. نویری، ۲۸۷/۱۸ (۲۵۶/۳). پیامبر اکرم (ص) در مزیت پوشیدن جامه‌های سفید سخنان و احادیثی دارند.

۳۹. انس بن زُنیم در شعری در حضور پیامبر، به جامه‌های پسندیدهٔ یمنی اشاره کرده است. واقدی، ۷۹۰/۲ (۶۰۳/۲).

۴۰. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۸/۱) و نویری، ۲۸۶/۱۸ ـ ۲۸۹ (۲۵۵/۳ و ۲۵۷). مقایسه کنید با واقدی، ۸۳۵/۲ و ۱۰۵۷/۳ (۶۳۸/۲ و ۸۰۵/۳) و کلینی، ۳۴۲/۱.

۴۱. نویری به روایت از عایشه می‌نویسد: پیامبر فرمود این پیراهن مرا به ابوجهم بن حذیفه از قبیلهٔ عدی بن کعب بدهید، که نقش و نگار آن در نماز نظرم را به خود جلب کرد و جامهٔ سادهٔ شامی او را برای من بیاورید، ۲۸۷/۱۸ (۲۵۶/۳) و بخاری، ۷۴/۷ـ۷۹ و نیز ابن حجر، ۲۷۷/۱۰ـ ۲۸۱.

۴۲. در قرآن کریم سرابیل در سورهٔ نحل آیهٔ ۸۱ آمده که به لباس و جامه معنا شده است. در سورهٔ ابراهیم آیه ۵۰ نیز به معنای پیراهن آمده است.

۴۳. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۷/۱ـ۴۵۸). این شلوار تا روی قوزک پا می‌آمد، اما ظاهراً در قسمت پایین کمی تنگتر می‌شد. مراجعه کنید به Dozy (1845), 203-209 ذیل عنوان سِرْوال. پیامبر زائران مکه را از پوشیدن سراویل (شلوار) منع کرده‌اند. بخاری، «باب السراویل»، ۶۷/۷ ـ ۶۸ و ابن حجر، ۲۷۲/۱۰ ـ ۲۷۳.

۴۴. نویری، ۲۸۶/۱۸ (۲۵۵/۳). مقایسه کنید با یعقوبی که می‌نویسد: تا روزی که خدا او را به جوار خویش بُرد پشم نپوشید، ۷۲/۲ (۴۵۸/۱). البته در صفحات قبلی ذکر شد که پیامبر لباس پشمی می‌پوشیده‌اند، اما پوشیدن لباس حریر و ابریشمی را نهی کرده بودند. رجوع کنید به توضیحات یادداشت شمارهٔ ۱۱، در روایت نویری ذکر شده است که پیامبر آن را به مردی به نام سهل بخشیدند. مقایسه کنید با ازار پیامبر هنگام طواف کعبه. واقدی، ۱۰۹۹/۳ (۸۴۱/۳) و همچنین ازار پیامبر هنگام خواندن نماز. واقدی، ۴۸۸/۲ (۳۶۸/۲)، ازار پیامبر در سنین نوجوانی (ابن هشام، ۱۶۴/۱)، ازار عمانی پیامبر که ۵ وجب درازا داشت. بخاری، باب «الازار المهذب»، ۴۵۹/۷ ـ ۴۶۰ و نیز ابن حجر، ۲۶۴/۱۰ ـ ۲۶۵ و Dozy (1845), 59-64 ذیل کلمهٔ بُرد.

۴۵. به روایت ام سلمه. نویری، ۲۸۴/۱۸ (۲۵۴/۳).

۴۶. کلینی، ۳۴۲/۱. ظاهراً این نعلین بعدها به خلفای اموی و عباسی رسید و سرانجام به موزهٔ Topkapi Sarayi استانبول وارد شد. زیدان، ۹۴ـ۹۳/۱ (۱۰۰/۱).

۴۷. Dozy (1845), 421-424 ذیل عنوان نَعْل. بنابر *تاریخ مصر* نویری این نعلین بعدها به خلفای اموی و سپس خلفای عباسی رسید. این نعلین در حوالی سال ۷۱۱ هـ در دمشق بوده است، اما مدتی بعد تکه‌تکه می‌شود (برای تیمم هرکس تکه‌ای از آن را می‌بُرد و می‌بَرد). ابن ایاس در *تاریخ مصر* خود ذیل حوادث سال ۸۴۳ هـ می‌نویسد یکی از قاضیان مصر قطعه‌ای از سندل پیامبر را در تصرف داشته است. مقایسه کنید با اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۸۹/۵ (۴۹۱/۱).

۴۸. نویری، ۲۹۲/۱۸ (۲۶۰/۳). از سنتهای مربوط به کفش و پاافزار این بود که نعلین را به عنوان علامتی بر گردن شترهایی که می خواستند قربانی کنند، می‌نهادند. چنانکه پیامبر در حجةالوداع چنین کردند. واقدی، ۱۰۷۶/۳ و ۱۰۹۰ (۸۲۵/۳ و ۸۳۴). پیامبر در حجةالوداع موقع وارد شدن به کعبه، در خانهٔ خدا کفشهای خود را در آوردند. واقدی، ۱۰۹۸/۳ ـ ۱۰۹۹ (۸۴۱/۳ ـ ۸۴۲). می‌نویسند عبدالله بن مسعود از نزدیکان و خدمتگزاران پیامبر، کفشهای پیامبر را در جیب لباسهای خود نگهداری می‌کرد تا به حضرت برساند. نویری، ۲۲۵/۱۸ (۲۰۱/۳).

۴۹. بخاری، باب ۳۷ و باب ۳۸، ۴۹۴/۷ ـ ۴۹۶ و نیز ابن حجر، ۳۰۷/۱۰ ـ ۳۰۹. پیامبر، مسلمین را هنگام زیارت خانهٔ خدا از پوشیدن خُف منع کردند و تنها وقتی به پا کردن خف را مجاز دانستند که فرد نتواند برای خود نعلین تهیه کند (منظور موقع احرام بستن است نه طواف اصلی، چرا که در طواف اصولاً پوشیدن پاپوش منع شده است).

۵۰. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ (۴۵۷/۱). مقایسه کنید با Dozy (1845), 71-73 ذیل بَرِیم. پیامبر آن را به خرخسره بخشید. ابن اثیر، ۱۵/۲ (۲۵۱/۱).

۵۱. گفته شده که این کمربند را جبرئیل برای پیامبر آورده است. کلینی، ۳۴۲/۱.

۵۲. مثلاً پس از پیروزی در غزوهٔ بدر و هنگام قربانی کردن. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳۵/۲ (۴۰۶/۱).

۵۳. نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳).

۵۴. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۷/۱). در غزوهٔ بدر پیامبر عصای خود را به عُکّاشة بن مِحْصَن که شمشیرش شکسته بود، دادند. عکاشه بعدها نام آن عصا را «عون» نهاد. ابن هشام (۵۷۴/۲). همچنین پیامبر به عبدالله بن انیس به دلیل کشتن یکی از دشمنان اسلام، یعنی خالد بن سفیان هذلی، عصای خود را بخشید و فرمود «....به روز رستاخیز کسانی که عصا دارند بسیار اندکند». طبری، ۴۰۷/۲ (۱۲۸۴ ـ ۱۲۸۵). عصای پیامبر بعدها همچون ردای آن حضرت و برخی البسهٔ دیگر به خلفای اموی و عباسی رسید. در سال ۷۱ هـ عبدالملک بن مروان عصای پیامبر را به

عنوان امان نزد کسی می‌فرستد.ابن اثیر، ۳۳۹/۴ ـ ۳۴۰ (۲۴۳/۶).

۵۵. دو زرهٔ فِضّه و صَغْدیه را پیامبر از یهودیان بنی قینقاع به غنیمت گرفته بودند. واقدی، ۱۷۸/۱ (۱۲۹/۱) و ابن اثیر ۳۱۶/۲ (۳۹۳/۱). فِضّه نام یکی از استرهای پیامبر نیز بود که آن را فروة بن عمرو به پیامبر هدیه داده بود و پیامبر نیز آن را به ابوبکر بخشید. نویری، ۲۹۹/۱۸ (۲۶۶/۳) و نیز طبری، ۴۲۳/۲ ـ ۴۴۴ (۱۳۰۴/۴). در باب زرهٔ صَغدیّه باید گفت که در برخی از متون سَعْدیه منسوب به کوههای سعد و در برخی دیگر از متون به صورت سُغدیه (شاید منسوب به سُغد سمرقند!) آمده است، اما صورت صحیحتر آن، همان صَغدیّه است. نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۵/۳) واقدی، ۱۷۸/۱ (۱۲۹/۱).

۵۶. ابن هشام (۶۳۳/۲).

۵۷. یعقوبی به دو بافتهٔ زیاد و اضافهٔ این زره اشاره کرده است: «و درعة ذات الفُضُول و فیها زردتان زائدتان» ۷۲/۲ (۴۵۷/۱). بر اساس اشارات صریح طبری و واقدی و ابن اثیر، پیامبر اکرم(ص) معمولاً همراه زرهٔ ذات الفضول، یکی از آن دو زره دیگر را نیز می‌پوشیدند. چنانکه در غزوهٔ احد و غزوهٔ خیبر، زرهٔ فِضّه را روی زرهٔ ذات الفضول و در غزوهٔ حُنین زرهٔ صَغْدیّه را روی ذات الفضول پوشیدند. رجوع کنید به طبری، ۴۲۴/۲ ـ ۴۲۵ (۱۳۰۶/۴) و نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۵/۳) و واقدی، ۸۹۷/۳ و ۶۵۳/۲ و ۲۱۹/۱ (۶۸۵/۳ و ۴۹۷/۲ و ۱۵۹/۱) و ابن هشام (۶۵۲/۲). به هر حال در غزوهٔ احد به سبب پوشیدن این دو زره و پوشیدن کلاهخود و دیگر اسباب و آلات جنگی پیامبر حرکت زیادی نمی‌توانستند انجام دهند، می‌نویسند حضرت علی (ع) و طلحه پیامبر را در بالا رفتن از سنگی، کمک کردند.ابن هشام (۶۶۷/۲) و ابن اثیر، ۱۵۲/۲ و ۱۵۸ (۱۷۱/۱ و ۱۷۷). بنابر گفتهٔ واقدی و به نقل از کعب، پیامبر در غزوهٔ احد جامه‌های جنگی زرد رنگ یکی از مسلمین را بر روی زره خود پوشیدند، ۲۹۴/۱ (۲۱۲/۱). شاید لغت «زرد» در اینجا نه به معنای رنگ زرد بلکه «الزَّرد» باشد که نوعی زره بلند و جلوباز بود. طبیبیان، ۱۱۲۳/۱ و نیز ابن منظور، الجزء الاول ذیل «البدن»، همچنین یعقوبی، ۷۲/۲ (۴۵۷/۱).

۵۸. کلینی، ۳۴۲/۱.

۵۹. فیاض /۱۲۷ و مقایسه کنید با اشراق /۳۰۶. «یلبس القلانس ذات الآذان» نویری، ۲۸۸/۱۸ ـ ۲۸۹ (۲۵۷/۳).

۶۰. ابن هشام (۶۷۱/۲).

۶۱. سبوغ به معنای دراز و طولانی و دربرگیرنده است. نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۵/۳) و یعقوبی

(۱۹۶۰)، ۴۵۷/۱ و ۷۲/۲.

۶۲. واقدی، ۴۹۷/۲ (۳۷۶/۲) و ترمذی، ۱۸۶/۷ و اشراق /۳۰۶. گفته شده است که در غزوهٔ احد این کلاهخود (بیضه) خُرد شده است. ابن اثیر، ۱۳۶/۲ (۱۵۲/۱).

۶۳. نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳). مقایسه کنید با ادیب نیشابوری /۱۹۰ ـ ۱۹۲.

۶۴. این دو شمشیر را مارث پسر ابی شمر غسانی، پادشاه غسانی به بُت منات پیشکش کرده بود. حارث شاعر عرب در این باب گفته است:

مُظاهِرُ سِربالی حـدید عـلیهما — عقیلاًسیوف مِـخْذَم وَ رَسُوبُ

«پوشندهٔ دو پیراهن زره که بر آنها دو شمشیر گوهردار یکی مخذم و یکی رسوب بسته است». برخی گفته‌اند که یکی از این دو شمشیر، همان ذوالفقار معروف بود، که پیامبر به حضرت علی(ع) داد. ابن الکلبی /۱۶ و اشراق /۳۰۳ـ۳۰۴ و نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳).

۶۵. ادیب نیشابوری /۱۹۰ ـ ۱۹۲ و نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳). قَلَعی منسوب به قَلَعه نام جایی در عربستان بود. جوهری /۱۲۷۱.

۶۶. ذوالفقار شمشیر منیةبن حجاج سهمی بود. طبری، ۴۲۴/۲ (۱۳۰۶/۴) و نویری، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۴/۳) مقایسه کنید با ابن اثیر، ۷۴/۲ و ۳۱۶ (۸۰/۱ و ۳۹۳).

۶۷. یعقوبی(۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱).

۶۸. اعراب شمشیرهایی راکه دو سوی (دو لبه) آن تیزی داشت و تیزی آنها به دندانه ختم می‌شد، ذوالفقار می‌نامیدند. ادیب نیشابوری /۱۹۰ ـ ۱۹۲ و اشراق /۳۰۳.

۶۹. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱) و اشراق /۳۰۴. زیدان می‌نویسد دارای هیجده دندانه (فقره) بوده است، ۱۳۸/۱ (۱۴۴/۱).

۷۰. نویری، ۲۹۷/۱۸ (۲۶۴/۳). ذوالفقار سالیان سال در خاندان پیامبر و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام باقی ماند تا اینکه محمد نفس زکیه در سال ۱۴۵ه و در جریان قیام خود، آن را به یکی از بازرگانان در قبال ۴۰۰ دینار سپرد. وقتی جعفر بن سلیمان به حکومت مدینه رسید، شمشیر را از آن بازرگان گرفت. با روی کار آمدن مهدی عباسی، شمشیر به او رسید و دست به دست به خلفای بعدی رسید. ابن اثیر، ۵۴۹/۵ ـ ۵۵۰ (۱۸۹/۹). مقایسه کنید با زیدان، ۱۳۸/۱ (۱۴۴/۱).

۷۱. ابن هشام (۶۶۶/۲)؛ طبری، ۴۲۵/۲ (۱۳۰۷/۴)؛ یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱)؛ ابن اثیر، ۳۱۶/۲ (۳۹۳/۱)؛ نویری به نقل از *طبقات* ابن سعد، ۲۹۸/۱۸ (۲۶۵/۳)؛ زیدان،

۷۲. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱) و نویری، ۲۹۷/۱۸ (۲۶۴/۳). می‌نویسند که پیامبر نیزه را از جمله سلاحهای مخصوص خود قرار دادند و فرمودند «جَعَل رِزقی تَحْتَ ظِلِّ رُمْحی»: روزی من در زیر سایهٔ نیزهٔ من داده می‌شود، که البته در باب صحت این قول باید به کتب و منابع حدیث معتبر مراجعه کرد. اشراق /۳۰۵.

۷۳. و فرمودند: «هکذا اخلاق السنن» اخلاق آداب چنین است. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱). این حربه را نجاشی امپراتور حبشه به زبیر بن عوام داده و بعد به پیامبر اهدا شده بود. می‌نویسند که زبیر در جنگِ با نیزه، در میان عرب نمونه و مَثَل زدنی بوده است. مبارکشاه /۲۶۶. پیامبر در غزوهٔ احد و با دست خود و به وسیلهٔ همین عَنَزَه، اُبَی بن خلف را کشت. این نیزهٔ کوتاه را بعدها خلفا به ارث بردند. خوارزمی /۱۱۸ ـ ۱۱۹. در مورد آن می‌نویسند «عصا فی راسها سنان مثل سنان الرمح». ابن اثیر، ۱۱۵/۲ (۱۳۰/۱).

۷۴. نویری ۲۹۷/۱۸ (۲۶۴/۳) و ابن اثیر، ۳۱۶/۲ (۳۹۳/۱).

۷۵. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱).

۷۶. واقدی، ۱۷۸/۱ (۱۲۹/۱). نویری گوید که در غزوهٔ بدر شکسته شد. ۲۹۷/۱۸ (۲۶۴/۳). مقایسه کنید با طبری، ۴۲۴/۲ (۱۳۰۶/۴).

۷۷. واقدی، ۱۷۸/۱ (۱۲۹/۱).

۷۸. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۱/۲ ـ ۷۲ (۴۵۷/۱).

۷۹. طبری، ۲۷۱/۳ و ۴۵۱ (۲۳۲۹/۶ و ۲۰۳۶/۵). شلوار ابوبکر، یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۱۶/۲ (۱۹/۲).

۸۰. طبری، ۲۷۱/۳ (۲۰۳۶/۵ ـ ۲۰۳۷).

۸۱. طبری، ۴۵۱/۳ (۲۳۲۹/۶) عُمر در سفر به ایله، پیراهن کرباس خود را که نشیمنگاه آن در طول راه پاره شده بود، به اسقف داد و گفت: این را بشوی و وصله کن. اسقف آن را وصله کرد و یکی دیگر همانند آن از جنسی بهتر دوخت و به عمر داد. عمر آن را با دست مالید و آن‌گاه پیراهن خود را پوشید و گفت: این عرق را بهتر می‌گیرد و پیراهن اسقف را پس داد. طبری، ۱۶۴/۳ (۱۸۷۳/۵). مقایسه کنید با ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۹/۳).

۸۲. طبری، ۶۲۰/۲ (۱۵۷۳/۴). آن را با گُل سرخ رنگ کرده بودند، قطیفهٔ تن‌پوش ابوبکر ۵ درهم ارزش داشت. ابن اثیر، ۴۲۱/۲ ـ ۴۲۲ (۱۷۰/۲).

۸۳. مقایسه کنید با طبری، ۳۱۴/۳ (۲۱۰۲/۵). ابن اثیر می‌نویسد که لباس حضرت علی(ع) در زمستان پلاس کهنه‌ای بود، ۴۰۰/۳ (۲۳۶/۴).

۸۴. واقدی، ۷۷۲/۲ (۵۸۸/۲). مقایسه کنید با ابن هشام (۱۰۷۱/۲).

۸۵. طبری، ۳۸۶/۳ و ۴۵۱ و ۳۰۱/۲ (۲۲۲۹/۶، ۲۳۲۹، ۱۱۴۷/۳). ابن اثیر، ۲۱۹/۲ ـ ۲۲۰ (۲۵۷/۱ در فتح خیبر).

۸۶. طبری، ۲۳۸/۳ و ۲۷۱ (۲۰۳۶/۵ ـ ۲۰۳۷ و ۱۹۸۶ ـ ۱۹۸۷).

۸۷. حسن ابراهیم (۵۶۸/۲ ـ ۵۶۹). به نقل از مسعودی. عمر در حال خطبه خواندن و نیز در مراسم حج این ردای وصله‌دار را که برخی تعداد وصله‌های آن را ۱۲ و برخی ۲۱ عدد دانسته‌اند، بر تن داشت. ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۹/۳). اگر چه عربستان سرزمینی گرم و خشک بود، اما خلفا بویژه عمر پوشیدن لباسهای نازک و بدن نما را برای مردان جایز نمی‌دانستند. طبری، ۲۸۱/۳ ـ ۲۸۴ (۲۰۲۴/۵).

۸۸. طبری، ۵۰۸/۳ ـ ۵۰۹ (۲۴۲۱/۶) و ابن اثیر، ۱۸۰/۳ (۳۰۱/۳).

۸۹. طبری، ۱۷۰/۳ (۱۷۹۲/۵).

۹۰. طبری، ۴۵۱/۳ و ۳۸۸ ـ ۳۹۱ (۲۲۳۷/۶ و ۲۳۲۹).

۹۱. طبری، ۲۷۱/۳ (۲۰۳۶/۵ ـ ۲۰۳۷).

۹۲. ابن اثیر، ۱۹۱/۳ (۳۲۰/۳) و طبری، ۳۸۶/۳ و ۴۵۱ (۲۲۲۹/۶ و ۲۳۲۹).

۹۳. دینوری / ۱۸۶ (۲۲۸ ـ ۲۲۹) مقایسه کنید با بخاری، ۶۸/۷ ـ ۷۱ و ابن حجر، ۲۷۳/۱۰ ـ ۲۷۵.

۹۴. Dozy (1845), 421- 424 ذیل عنوان نَعْل. کلینی، ۳۴۲/۱ و زیدان، ۹۳/۱ ـ ۹۴ (۱۰۰/۱).

۹۵. تازیانهٔ عمر. ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۸/۳).

۹۶. معاویه ۴۱ ـ ۶۰ هـ نخستین کسی از امیران اسلام بود که لباس فاخر پوشید، چنانچه قبل از خلیفه شدن در زمان حکومت بر شام، خلیفهٔ وقت عمر، در این مورد به او اعتراض می‌کند. زیدان ۸۱/۵ ـ ۸۵ (۹۷۳/۵). بعدها دَلال (ابوزید ناقد) از مُخنثان و مطربان و بذله گویان عصر اموی از نائله همسر مطلقهٔ معاویه، پنج قواره پارچه از حُله‌های معاویه را می‌طلبد و می‌ستاند. اصفهانی، (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۵۵/۴ (۴۲۵/۱). در نبرد صفین، عُتبه در ابیاتی که برای معاویه سروده بود می‌گوید: «ای کسی که به ابریشم و پارچهٔ خز تمایل داری». دینوری /۱۵۹ (۱۹۷) و طبری، ۳۸۳/۴ ـ ۳۸۴ (۲۲۲۱/۶).

۹۷. مقایسه کنید با Supuler/ 515-516 (۴۱۴/۲) و نیز Kremer (1873), 33; (1875-1877), 217f. Kremer

۹۸. کوهی، قوهی منسوب به قهستان (قائنات) در خراسان. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۴۸/۱ (۹۸/۱). مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۱ و ابن حوقل /۳۷۲ ـ ۳۷۳ (۱۸۰ ـ ۱۸۱) و نیز

Supuler/ 404-406 (۲۲۹/۲).

۹۹. وَشی، پارچهٔ ابریشمی لطیف و گلدار که گاهی نیز آن را زردوزی می‌کردند و آن را در شهر وش می‌بافتند. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۷۰/۹ (۱۴۷/۲ و ۱۵۷). در آن بافتهای طلا به کار می‌رفت Dozy (1845), 1-20 مقدمه.

۱۰۰. البته گاهی ابریشم خالص و گاهی نیز مقداری پشم به ابریشم اضافه می‌شد، اصفهانی (۱۴۱۴- ۱۴۱۵)، ۴۵۲/۴ (۴۲۸/۱). مقایسه کنید با *المنجد* ذیل «خز».

۱۰۱. زیدان، ۸۱/۵ - ۸۴ (۹۴۹/۵).

۱۰۲. زیدان، ۱۰۶/۵ - ۱۰۸ (۹۷۳/۵ - ۹۷۴). در سال ۱۳۲ هـ سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس، در بصره گروهی از بنی‌امیه را کشت که جامه‌های رنگین و زردوزی شده بر تن داشتند. ابن اثیر، ۴۳۱/۵ (۶۳/۹).

۱۰۳. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴۶۷/۲ (۲۳۷/۱). که با زعفران رنگ شده بود. امیرعلی /۱۷۱ (۲۰۴) و نیز Almagro/ 178.

۱۰۴. هشام بیشتر از دیگر خلفا به پارچهٔ حریر گلدار و پرنقش و نگار علاقه نشان می‌داد، چنانچه می‌نویسند ۱۲ هزار لباس حریر پرنقش و نگار و ۱۰ هزار بند زیر جامهٔ حریر داشته است. زیدان ۸۱/۵ - ۸۴ و ۱۰۶ - ۱۰۸ (۹۷۳/۵ - ۹۷۴). همچنین می‌نویسند وقتی به سفر حج می‌رفت، لباسهایش را بر ۶۰۰ شتر (!) بار می‌کردند. ابن عبدربه، ۴۴۶/۴ و نویری (۳۶۱/۶).

۱۰۵. ابن خلکان، ۲۰۶/۱ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳۹۹/۲ (۱۹۲/۲). مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و ابن سعد، ۲۹۷/۵ - ۲۹۸.

۱۰۶. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۷۶ (۲۳۲) و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳۶/۷ (۷۲۹/۱) و زیدان، ۱۰۶/۵ - ۱۰۸ و ۸۱ - ۸۴ (۹۷۳/۵ - ۹۷۴).

۱۰۷. ابن اثیر، ۳۷/۵ (۲۳۵/۷) و نویری (۲۷۷/۶) و نخجوانی /۷۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۴۵۲/۴ (۴۲۲/۱ - ۴۲۳) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳). زمان ولید بن یزید بر حریر سبزی صورت مانی را تصویر کرده بودند و در چشمانش جیوه و نوشادر نهاده بودند تا به نظر رسد که چشمانش حرکت می‌کند اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۵۳/۷ (۷۳۶/۱) و نویری (۳۷۸/۶).

۱۰۸. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۳۴۲/۶ (۶۴۷/۱) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳) و امیرعلی /۱۶۹ (۲۰۱).

۱۰۹. عوفی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)، ۹۵ و ابن خلکان، ۲۰۶/۱ و ابن اثیر، ۶۲/۵ (۲۶۳/۷). نویری (۲۸۸/۶). مقایسه کنید با ابن سعد، ۲۹۷/۵ - ۲۹۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۱۸۰/۹ - ۱۸۱

(۱۹۲/۲) و بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷.

۱۱۰. ابن خلکان، ۲۰۶/۱ و بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و ابن سعد، ۲۹۷/۵ ـ ۲۹۸. البته دوزی، قُرْطَق را لباس زنانه می‌داند (فارسی کُرتی). رجوع کنید به Dozy (1845), 362-363 ذیل قُرْطَق و نیز جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).

۱۱۱. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۴۸۱/۶ و ۴۶۷/۲ (۷۰۷/۱ و ۲۳۷) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).

۱۱۲. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۷/۸ (۸۱/۲ و ۸۵) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).

۱۱۳. آستینهای این رداها گشاد بود، زیرا گاهی خلفا در این آستینها، چیزهایی را پنهان می‌کردند، همچون ولید بن یزید. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۸۱/۶ (۷۰۷/۱).

۱۱۴. دَلال در شعری که برای سلیمان خواند، به آنها اشاره کرده است (کساء ان مِن خَزٍّ بِنَفْشٌ و أخْضَرُ). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۵۲/۴ (۴۲۲/۱ ـ ۴۲۳) و ابن اثیر، ۳۷/۵ (۲۳۵/۷) و نویری (۲۷۷/۶) و امیرعلی /۱۷۱ (۲۰۴) و نخجوانی /۷۸. دَواجِ سلیمان را عربی بیابان نشین می‌دُزدد. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۰۳ (۱۵۶).

۱۱۵. فَنَک جانوری کوچکتر از روباه و دارای پوستی بسیار زیبا و گرانبها. ابن اثیر، ۲۶۱/۵ (۱۶۶/۸) و نویری (۳۶۱/۶).

۱۱۶. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۸۱/۶ و ۲۱۵/۳ (۷۰۷/۱ و ۳۴۹) ولید بن یزید حُلّهٔ خود را در قبال خواندن شعری، به شاعری می‌بخشد، همو، ۶۵/۷ (۷۵۳/۱) و امیرعلی /۱۷۱ (۲۰۴) و نیز Almagro/ 178 .

۱۱۷. ابن سعد، ۲۹۷/۵ ـ ۲۹۸ و ابن خلکان، ۲۰۶/۱. کُل لباسهای وی را ۱۲ درهم تقویم کرده‌اند. بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۸۰/۹ ـ ۱۸۱ (۱۹۲/۲). در اینجا باید اشاره کرد که حِبَرَهٔ پیامبر نیز بر دوش خلفای اموی بوده است. مراجعه کنید به الجُمَحی /۲۰ ـ ۲۱ و توضیحات بخش قبلی «لباسهای سراسری پیامبر».

۱۱۸. حسن ابراهیم (۴۹۲/۱). پیروان امویان را مُبَیّضه می‌گفتند. جاحظ (۱۳۳۲)، (۲). پرچم امویها نیز سفید بود Supuler/ 347-349 (۱۳۷/۲).

۱۱۹. ابن اثیر، ۳۸/۵ (۲۳۵/۷) و نویری (۲۷۷/۶) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۵۲/۴ (۴۲۲/۱ ـ ۴۲۳) و نخجوانی /۷۸.

۱۲۰. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۸۰/۹ ـ ۱۸۲ و ۴۸۱/۶ (۱۹۳/۲، ۷۰۷/۱ و ۷۱۶). در خانهٔ وی زمین و دیوارها را با دیباهای ارمنی پوشانیده بودند. همو، ۳۵۲/۶ (۶۵۳/۱) و نیز Almagro/

.178

۱۲۱. ابن سعد، ۲۹۷/۵ ـ ۲۹۸ و ابن خلکان، ۲۰۶/۱. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و نیز Dozy (1845), 365-371, 389 ذیل کُمّه و قَلَنسوه. قلقشندی تاج خلفا را در اعیاد وصف کرده است. ۴۷۲/۳ و ۴۸۴. مقایسه کنید با مقالهٔ W.B Jorkman در *دایرة المعارف الاسلامیه* مدخل تاج، ۸۹/۹ ـ ۹۴.

۱۲۲. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۵۰/۵).

۱۲۳. همچون ولید بن یزید (سال ۱۲۶). ابن اثیر، ۲۹۰/۵ (۲۰۲/۸) و نویری (۳۷۹/۶).

۱۲۴. امیرعلی /۱۷۰ (۲۰۳).

۱۲۵. حسن ابراهیم (۴۹۲/۱). ولید بن عبدالملک در مدینه، در دراعه‌ای و قلنسوهی و بدون ردا نماز گزارد. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۹/۳ (۲۳۸/۲). هم عصای نسبتاً کوتاه پیامبر «ممشوق» و هم حربه و نیزهٔ کوتاه پیامبر «عَنَزَه» بعدها به دست خلفای اموی رسید. ابن اثیر، ۳۳۹/۴ ـ ۳۴۰ (۲۴۳/۶) و خوارزمی /۱۱۸ ـ ۱۱۹ و رجوع کنید به توضیحات عصا و نیزهٔ پیامبر در بخش قبلی.

۱۲۶. امیرعلی /۱۷۷ (۲۱۰).

۱۲۷. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ «الخُفّ الاصفر» (۹۳).

۱۲۸. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۴۸۱/۶ (۷۰۷/۱).

۱۲۹. «نعالم الحمراء». امیرعلی /۱۷۷ (۲۱۰). در اینجا باید اشاره کرد که نعلین دو بندی پیامبر(ص) نیز به خلفای اموی رسیده بود. زیدان، ۹۳/۱ ـ ۹۴ (۱۰۰/۱) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۸۹/۵ (۴۹۱/۱) و مراجعه کنید به توضیحات نعلین و کفش پیامبر (ص) در بخش قبلی.

۱۳۰. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۷۵ (۲۳۱). وی چون عصا را می‌افکند، حضار می‌فهمیدند که موقع ترک مجلس فرا رسیده است. ابن عبدربه، ۱۶۶/۱ و ۲۸۸ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۱۹ (۱۷۴ ـ ۱۷۵). در سال ۷۱ هـ عبدالملک عصای پیامبر را به عنوان امان نزد کسی می‌فرستد. ابن اثیر، ۳۳۹/۴ ـ ۳۴۰ (۲۴۳/۶).

۱۳۱. نویری (۳۱۲/۶).

۱۳۲. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۴۵/۷ و ۴۸۰/۶ (۷۰۷/۱ و ۷۳۲). مقایسه کنید با تازیانهٔ عمر. ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۸/۳) و نیز Almagro/ 162, 178, 180.

۱۳۳. بلاذری /۴۹۶ (۱۱۲) لباس پشمینهٔ اخنف‌بن قیس در روزگار خلیفهٔ دوم عمر. عمر در نامه‌ای

به مسلمین که در حال فتح ایران بودند، توصیه کرده که جز پوشش پاک شده نپوشند و ظاهراً مرادش از آن، پوست حیوان و پشمینه بوده است. بلاذری/۴۵۸ (۸۶). اما کم‌کم اُمرا جامهٔ پشمین را کنار گذاشتند و به سوی البسهٔ ابریشمین رفتند، عثمان خلیفهٔ سوم به حکم بن ابی‌العاص جبهٔ خز اهدا کرد به همراه طیلسان. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۴۱/۲ (۵۶/۲). مقایسه کنید با جامهٔ ولید امیر کوفه در روزگار عثمان و یکی از نزدیکانش که از ابریشم بود. طبری، ۳۲۹/۳ (۲۱۲۵/۵ ـ ۲۱۲۶).

۱۳۴. زیدان، ۱۰۶/۵ ـ ۱۰۸ و ۸۱ ـ ۸۴ (۹۷۳/۵).

۱۳۵. نویری (۱۱۵/۶) و امیرعلی /۵۹ (۷۴).

۱۳۶. همچون عمار یاسر در نبرد جمل. طبری، ۵۳۰/۳ ـ ۵۳۴ (۲۴۴۷/۶).

۱۳۷. نویری (۱۱۵/۶).

۱۳۸. همچون نصر بن سیار حاکم اموی بلخ، سال ۱۱۱ ه ابن اثیر، ۱۵۷/۵ ـ ۱۵۸ (۵۶/۸).

۱۳۹. مقایسه کنید با جامهٔ گشاد صَعْصَعه در خراسان سال ۸۱ ه ابن اثیر، ۴۵۸/۴ ـ ۴۵۹ (۶۳/۷) و نویری (۱۸۵/۶).

۱۴۰. نویری (۱۱۵/۶).

۱۴۱. دینوری /۲۹۴ (۳۳۸). «و علیه قمیص اصغر هَرَوِیّ».

۱۴۲. سعید بن عبدالعزیز (حُذَیفه) امیر خراسان در زمان یزید بن عبد الملک، سال ۱۰۲ ه مؤلف فتوح *البلدان* به موهای فروهشته و آویختهٔ وی نیز اشاره کرده است. بلاذری /۶۰۰ (۱۸۲) و ابن اثیر، ۹۰/۵ (۲۹۴/۷) و نویری (۳۰۸/۶).

۱۴۳. هنگام ورود به مدینه در سال ۶۵ ه که توانسته بود فرمانده لشکر شام را بکشد. ابن‌اثیر، ۱۹۰/۴ ـ ۱۹۱ (۳۶/۶).

۱۴۴. طبری، ۲۵۹/۳ (۲۰۲۰/۵). مقایسه کنید با ابریشم سفید که ویل دورانت اشاره کرده است (۲۸۱/۴).

۱۴۵. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۷/۸ (۸۱/۲ و ۸۵). لباس یکی از قریشیان، مقایسه کنید با جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳) و Dozy, (1845), 404-405 ذیل کلمهٔ مِرْط.

۱۴۶. در شعر طِرِّماح. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۵۵/۶ (۶۵۶/۱ ـ ۶۵۷ و ۶۶۱).

۱۴۷. وی در روزگار عثمان خلیفهٔ سوم در حوالی گرگان و مرز ترکان به سر می‌برد. طبری، ۲۳۸/۳ ـ ۲۳۹ (۱۹۸۶/۵ ـ ۱۹۸۷).

۱۴۸. وی از سوی سعد بن وقاص، در نبرد نهاوند به سفارت نزد شاه ایران یزدگرد سوم رفت. یزدگرد

به او گفت که این جامه که پوشیده‌ای چه نام دارد، نعمان جواب داد ردا. طبری، ۱۶/۳ ـ ۱۷ (۱۶۵۲/۴ ـ ۱۶۵۳) و عوفی (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹)، ۴۰.

۱۴۹. در سال ۲۷ هـ عثمان، عمرو عاص عامل مصر را فراخواند، وی با جبه‌ای یمانی از جنس پنبه به مدینه آمد. طبری، ۳۱۴/۳ (۲۱۰۲/۵). در جای دیگری عثمان به عمرو می‌گوید: چرا پوستینت شپش گرفته است و یا «چه زود جیبهای جبهات شپش گرفته است» که البته نوعی استهزا به شمار می‌رفت. طبری، ۳۸۸/۳ ـ ۳۹۱ و ۳۷۲ ـ ۳۷۴ (۲۲۰۹/۶ و ۲۲۳۷).

۱۵۰. می‌نویسند، وی اولین کسی از اعراب است که لباس خز پوشید و یقه و آستر طارونی نهاد. ابن رسته (۲۲۶ ـ ۲۲۷). مردم می‌گفتند که امیر پوست خرس بر تن کرده است. بلاذری /۴۸۴ (۱۰۴). البته «خز» در اینجا به معنای حریر و ابریشم نیست، بلکه نوعی پوست حیوان است (fouine) این حیوان از تیرهٔ سموریان و دارای دم دراز و پر مویی است، پوست آن قهوه‌ای و یا خاکستری است. معین، ۱۴۱۷/۱. در فتح بیسان و جنگ اجنادین میان مسلمانان و مسیحیان رُم شرقی، وقتی عمر خلیفهٔ دوم به آن حوالی می‌رفت، به دلیل اینکه امرایش قباهای ابریشمین پوشیده بودند، با آنان به عتاب سخن گفت. طبری،۱۰۳/۳ (۱۷۸۷/۵).

۱۵۱. در روزگار عثمان. طبری، ۳۲۹/۳ (۲۱۲۵/۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۸۸/۵ (۴۸۹/۱). البته در اینجا صحبت از کسا و خمیصه است. مقایسه کنید با جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳).

۱۵۲. وی از سران سپاه سعید بن عثمان در خراسان بود. نرشخی /۵۵ و ۶۰.

۱۵۳. دینوری /۲۹۴ (۳۳۸) «و مُلاءِة موردّة متوشحا». از میان دیگر رداها، باید از عبای قطوانی نام برد. در روزگار خلیفهٔ دوم عمر، یکی از شروط صلح برای اهل انبار، تهیه و ارائه هزار عبای قطوانی در سال بوده است. بلاذری /۳۴۴ (۸) «قَطَوانیّه» مقایسه کنید با عبای قطوانی مَعْنْ. همو /۶۴۸ (۲۱۶)، همچنین باید به قباهای داوری که قبیلهٔ بکر بن وائل می‌پوشیدند و نام رئیس آنان داود بن قحذم بود، اشاره کرد، سال ۷۱ هـ ابن اثیر، ۳۳۱/۴ (۲۲۹/۶).

۱۵۴. در خراسان، سال ۶۵ هـ ابن اثیر، ۲۰۸/۴ ـ ۲۰۹ (۶۲/۶).

۱۵۵. وی در نبرد نهاوند شهید شد. طبری، ۲۱۲/۳ ـ ۲۱۶ (۱۹۵۳/۵).

۱۵۶. همچون عبدالله بن زبیر. وی دو آستین خود را به دست بست و دامان را بالا گرفت، یک جبهٔ ابریشمین پوشید و جامهٔ خود را به کمر پیچید و به میدان رفت. ابن اثیر، ۳۵۳/۴ ـ ۳۵۴ (۲۶۰/۶) و نویری (۱۱۵/۶) و نیز خالد بن ولید، ولید امیر کوفه، حکم بن ابی العاص، زیاد بن ابیه، ابو عبیده و دیگران. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۴۱/۲ (۵۶/۲) و طبری، ۳۲۹/۳ ـ ۳۳۰ (۲۱۲۵/۵ ـ ۲۱۲۶). زیدان معتقد است که قبای ابریشمی را به عادت

ایرانیان می‌پوشیدند، ۵/۸۱ ـ ۸۴ (۵/۹۴۹).

۱۵۷. همچون اهدای جبه و روپوش از طرف عبدالملک بن مروان به خالد بن عبدالله حاکم بصره. نویری (۶/۱۲۲).

۱۵۸. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، (۱/۴۸۰) و ابن منظور، ۱/۶۰۶ و فاضل /۸. مقایسه کنید با تاجِ عبدالله بن اُبَی در مدینه. ابن هشام (۲/۷۷۹) و ابن اثیر، ۲/۱۹۳ (۱/۲۲۱). در باب عمامه و دستار عاص بن امیه معروف به ذوالعصابة نگاه کنید به نویری (۶/۸۷) و در مورد عمامهٔ ابواُحیحه سعید بن العاص، مراجعه کنید به جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ (۹۳).

۱۵۹. واقدی، ۲/۵۶۰ (۲/۴۲۴). عمامهٔ هاشم بن عبد مناف نیز سیاه بود. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۰۱ (۱/۳۱۳).

۱۶۰. همچون سعید بن جُبیر در سال ۹۴ ه که به دست حجاج بن یوسف کشته شد. ابن اثیر، ۴/۵۷۵ ـ ۵۸۲ (۷/۱۸۷).

۱۶۱. ابن اثیر، ۴/۳۷۴(۶/۲۸۵ ـ ۲۸۶) و نویری (۶/۱۶۸). ابن اثیر در حوادث سال ۹۲ ضمن فتح اندلس از خانه‌ای در آنجا یاد می‌کند که در آن تصاویری از بزرگان عرب بود که همه بر سر عمامه‌هایی سرخ داشتند. ۴/۵۶۶ (۷/۱۷۲).

۱۶۲. نرشخی /۵۵ و ۶۰.

۱۶۳. ابن هشام (۲/۱۰۷۴ ـ ۱۰۷۷) و واقدی، ۲/۵۶۰ (۲/۴۲۴) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲/۵۹ (۱/۴۴۰).

۱۶۴. همچون ورود حجاج به کوفه در سال ۷۵ ه یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۸ (۲/۲۲۳) و ابن اثیر، ۴/۳۷۴ ـ ۳۷۵ و ۴۱۶ ـ ۴۱۷ (۶/۲۸۵ ـ ۲۸۶ و ۷/۱۸). عبیدالله بن زیاد حاکم بصره پس از مرگ یزید از ترس خود لثام می‌زد. دینوری /۲۸۲ (۳۲۷). مقایسه کنید با نویری (۶/۶۴) سال ۶۸ ه یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۲۷ (۱/۳۵۱) قناعه.

۱۶۵. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ (۹۳). مقایسه کنید با قلنسوه عمر بن عبدالعزیز. ابن سعد، ۵/۲۹۷ ـ ۲۹۸ و ابن خلکان، ۱/۲۰۶ و بارتولد (۱۳۵۸)، ۳۸۷ و همچنین Dozy (1845), 365-371 ذیل قَلَنسوه.

۱۶۶. در فصل بعدی بتفصیل در باب آن توضیحاتی ذکر شده است.

۱۶۷. همچون پاپوش نعمان بن مقرن که در نبرد نهاوند از طرف سعد بن وقاص به دربار یزدگرد سوم آمد، یزدگرد از او پرسید: پاپوش تو چه نام دارد؟ نعمان پاسخ داد: نعال. طبری، ۳/۱۷ (۴/۱۶۵۲ ـ ۱۶۵۳). مقایسه کنید با Dozy (1845), 421-424 ذیل نعل و زیدان، ۱/۹۳ ـ ۹۴

(۱۰۰/۱).

۱۶۸. همچون زیاد بن ابیه. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵).

۱۶۹. قِدّ (تازیانه). مقایسه کنید با تازیانهٔ عمر. ابن اثیر، ۶۰/۳ (۹۸/۳). نمایندگان مسلمانان که به دربار یزدگرد سوم رفته بودند، تازیانه‌های کوچک به دست داشتند. طبری، ۱۷/۳ (۱۶۵۲/۴ ـ ۱۶۵۳). عباس در سال ۷ ه با عصا به طواف کعبه رفت. ابن اثیر، ۲۲۳/۲ (۲۶۱/۱). مقایسه کنید با چوبدستی مُهلب. نویری (۱۲۶/۶) و همچنین ترکهٔ عبدالله بن‌عبدالملک. اصفهانی، (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۳۰/۹ ـ ۲۳۴ (۲۱۲/۲).

۱۷۰. حسن ابراهیم (۴۶۵/۱ ـ ۴۶۶).

۱۷۱. زیدان، ۹۶/۱ ـ ۹۷ (۱۰۶/۱). گاهی از کاغذهای الوان پرنقش و نگار مصری برای این کار استفاده می‌کردند.

۱۷۲. مسلمانان از تصویر در طراز به دلیل حرمت داشتن آن استفاده نمی‌کردند، خلیفه‌های اموی و عباسی در قصرهای خود کارگاههایی برای بافتن جامه‌های طراز داشتند که رئیس آن را صاحب طراز می‌گفتند. حسن ابراهیم (۴۶۵/۱ ـ ۴۶۶).

۱۷۳. مقایسه کنید با Dozy (1845), 1-20 مقدمه.

۱۷۴. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۱/۳ ـ ۳۲ (۲۷۶/۱). همچنین طُوَیس (۲۷۳/۱ ـ ۲۷۵). مقایسه کنید با Almagro/ 187-190.

۱۷۵. موقعی که سائب خاثر شاعر ایرانی را می‌خواستند به دربار معاویه ببرند، دو جامهٔ زرد هروی آوردند یکی را به عنوان ازار و دیگری را ردای او قرار دادند. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۶/۸ (۷۹/۲).

۱۷۶. همو، ۳۶/۷ (۷۲۹/۱). ولید بن یزید بن عبدالملک، چنین جامه‌ای را بر تن اشعب کرد.

۱۷۷. جامهٔ زرد هروی (هرات) همچون جامهٔ ابن سُرَیْج (م ۹۸ ه) در مراسم حج. همو، ۲۱۳/۱ (۵۶/۱) یا جامهٔ عطاء بن ابی ریاح (۲۷ ـ ۱۱۴ ه) در موقع جشن دامادی پسرش، البته وی مفتی مکه بود. همو، ۲۲۶/۱ (۷۳/۱) و نیز جامهٔ عمر بن ابی ربیعه (۲۳ ـ ۹۳ ه). همو، ۸۵/۱ «فی ثوبین مصبوغین مُوَردین او مُمصّرین» (۳۹/۱).

۱۷۸. همچون عمربن ابی ربیعه غزلسرای قریش در موسم حج. همو، ۲۱۲/۱ (۵۵/۱ و ۵۶). مقایسه کنید با حُله‌های ابن سریج «و حُلتی بُرودٍ حِبَرة». همو، ۸۰/۹ (۱۶۹/۲). وی در شعری به مِرط (نوعی کساء) اشاره کرده است. همو، ۲۱۹/۱ (۶۴/۱ ـ ۶۵). ایرانیان به جریر شاعر (۲۸ ـ ۱۱۰ یا ۱۱۱ ه) صد حله هدیه دادند. همو، ۲۷۱/۸ (۱۱/۲).

۱۷۹. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱/۶۸ (۱/۲۳ ـ ۲۴). مقایسه کنید با ملحفهٔ نازک براقی که ابن عایشه (م ۱۲۵ یا ۱۲۶ هـ) روی شانه می‌انداخت. همو، ۲/۴۸۵ (۱/۲۴۲). جامهٔ سفر مَعْبَد (م ۱۲۶ هـ) پوستین بود «فَروْ». همو، ۱/۷۰ (۱/۲۵ ـ ۲۶).

۱۸۰. همچون عون بن عبدالله بن عُتبة بن مسعود هُذلی (م ۱۱۵ هـ). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۸/۲۵۹ (۲/۹) زرکلی، ۵/۲۸۰. فرزدق شاعر لثام می‌زد. اصفهانی، ۲/۵۰۷ (۱/۲۵۶). البته برخی نیز چون ابن سریج به خاطر لوچی چشم یا به علت جذامی که در اواخر عمر گرفت، لثام می‌زدند. اصفهانی، ۱/۲۰۶ ـ ۲۰۷ (۱/۴۸ ـ ۴۹ و ۱۰۸).

۱۸۱. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱/۲۱۲ ـ ۲۱۳ (۱/۵۶).

۱۸۲. همچون ابن سریج. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱/۲۰۶ ـ ۲۰۷ و ۲۲۶ (۱/۴۸، ۴۹، ۷۴ و ۱۰۸).

۱۸۳. همچون دَحْمان اشْقَر. همو، ۶/۳۰۶ (۱/۶۳۳).

۱۸۴. همو، ۱/۲۰۶ ـ ۲۰۷ و ۲۲۶ (۱/۴۸، ۴۹ و ۱۰۸). ابن سریج در اواخر عمر اصلح (بی مو) شده بود.

۱۸۵. همو، ۱/۴۸، ۱۰۸، ۲۰۶ ـ ۲۰۷ و ۲۵۶؛ ۲/۵۰۷.

۱۸۶. همچون مالک بن انس. ابن ندیم (۳۶۸).

۱۸۷. همچون مفتی و محدث و فقیه مکه عطاء بن ابی ریاح. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱/۲۲۶ (۱/۷۳). می‌نویسند عبدالملک بن عبدالعزیز لقب ماجشون داشته است (این لقب را ظاهراً سکینه بنت حسین(ع) به او داده بود). ماجشون معرب ماه گون یعنی مهتابی است که نام رنگی در مدینه بوده است. عبدالملک از بزرگان اصحاب مالک است. ابن ندیم (۳۶۹ ـ ۳۷۰). عبدالله بن سعید اموی از نحویان و فُصحا، قفطن (کژآغند، خفتان) پوشیده بود. همو(۸۴).

۱۸۸. سید حمیری (۱۰۵ ـ ۱۷۳ هـ) شاعر شیعی مذهب در بصره. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۷/۱۸۲ (۱/۷۸۷).

۱۸۹. سروال یا ازار در شعر فرزدق. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳/۲۵۲ (۱/۳۵۸).

۱۹۰. ابن رسته (۲۲۶). ابن اثیر، ۵/۵ ـ ۶ (۷/۱۹۹ ـ ۲۰۰). نویری (۶/۲۳۶ ـ ۲۳۷).

۱۹۱. امیرعلی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۲۱۰). مقایسه کنید با زیدان، ۵/۸۱ ـ ۸۴، (۵/۹۵۰). جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۰۲ (۱۵۴) در زمان معاویه.

۱۹۲. امیرعلی /۵۹ (۷۴).

۱۹۳. همچون شمر بن ذی الجوشن که یاران مختار برسرش ریختند. نویری (۶/۲۸).

۱۹۴. امیرعلی /۵۹ (۷۴). مقایسه کنید با Almagro/ 154, 158, 164.

۱۹۵. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱۱۳/۱ و ابن اثیر، ۵/۵ـ۶ (۱۹۹/۷ ـ ۲۰۰) و نویری ۲۳۶/۶ ـ ۲۳۷ و ابن رسته /۲۶۶.

۱۹۶. نویری، ۱۲۲/۱۸ (۱۰۸/۳). البته ایشان مسیحی بودند.

۱۹۷. ابودُجانة سِماک بن خرشه ملقب به ذوالمُشَهَّره. ابن رسته /۲۵۸.

۱۹۸. در سال ۴۴ هـ اعرابی که در حال حرکت به سوی اصفهان بودند، جامه‌های یمنی و عراقی به حاکم قم هدیه کردند. قمی (۱۳۶۱)، ۲۴۳.

۱۹۹. عُمر خلیفهٔ دوم به سپاهیان دستور داده بود تا با لباس و پاپوش مصری بیابند. طبری، ۲۰۰/۳ (۱۹۲۶/۵). مقایسه کنید با سفارش همو، که می‌گفت: به زنان خود جامه‌های قبطی نپوشانید. همو، ۲۸۳/۳ (۲۰۵۳/۵).

۲۰۰. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۳۰۱/۱.

۲۰۱. امیرعلی «منطق» /۵۹ (۷۴) و نویری ،۱۲۲/۱۸ (۱۰۸/۳).

۲۰۲. همچون عمار یاسر در نبرد جمل. طبری، ۵۳۰/۳ ـ ۵۳۴ (۲۴۴۷/۶).

۲۰۳. حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱ و امیرعلی /۵۹ (۷۴). تکمه‌ها نزدیک به هم بود.

۲۰۴. ابن اثیر، ۵/۵ ـ ۶ (۱۹۹/۷ ـ ۲۰۰) و نویری، ۲۳۶/۶ ـ ۲۳۷ و طبری، ۵۲۲/۳ ـ ۵۲۳ (۲۴۳۸/۶). زمان خلافت حضرت علی (ع) و نیز سال ۳۲ هـ طبری، ۳۵۱/۳ ـ ۳۵۲ (۲۱۶۰/۵).

۲۰۵. واقدی، ۱۱۰۲/۳ (۸۴۳/۳). پاره گلیم سیاه را بِجاد می‌گفتند. ابن هشام، ۹۷۹/۲.

۲۰۶. جاحظ (۱۳۳۲)، «بُرْد» /۱۶۹ (۲۲۶).

۲۰۷. قهوه‌ای شتری، امیرعلی /۵۹ و ۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۷۴ و ۲۱۰).

۲۰۸. امیرعلی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۲۱۰). حله‌هایی راکه از پشمینهٔ سرخ یا مخطط تهیه می‌شد «حُلَّةِ بُرْجُدْ» می‌گفتند. رجوع کنید به شعر طِرِّماح. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۳۵۵/۶ (۶۵۶/۱ ـ ۶۵۷ و ۶۶۱).

۲۰۹. طبری، ۵۲۲/۳ ـ ۵۲۳ (۲۴۳۸/۶).

۲۱۰. ابن رسته /۲۲۶.

۲۱۱. امیرعلی /۵۹(۷۴)). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۵۵/۶ (۶۵۶/۱ ـ ۶۵۷ و ۶۶۱). طبری، ۲۸۵/۳ (۲۰۵۶/۵).

۲۱۲. نویری، ۱۲۲/۱۸ (۱۰۸/۳). حریر را بیشتر افراد طبقات بالا می‌پوشیدند. رجوع کنید به Almagro/ 154, 158, 159, 164, 165.

۲۱۳. طبری، ۲۸۵/۳ (۲۰۵۶/۵). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۳۶/۲ (۱۴۴/۱).
۲۱۴. نویری، ۳۱۲/۶. در سال ۱۰۴ هـ عوفی (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹)، ۹۴ و ابن اثیر، ۱۱۴/۵ (۱۲/۸).
۲۱۵. طبری، ۵۳۰/۳ ـ ۵۳۴ (۲۴۴۷/۶). همچون عمار یاسر در نبرد جمل.
۲۱۶. ابن هشام، ۴۸۹/۱. مقایسه کنید با متز، ۱۸/۲ (۲۱/۲).

حتی برخی لقب خود را از آن گرفتند، همچون ابو فَرْوَه (فَرْوَه = پوستین) که پوستین بر تن خود داشت. وی از اسیران عَیْن التَمر بود. بلاذری/ ۳۴۶ ـ ۳۴۷ (۱۰).

۲۱۷. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۸۹/۲ (۱۷۳/۱). دو بیت بر خرقهٔ مجنون!
۲۱۸. نویری، ۲۲۵/۱۸ (۲۰۱/۳) «دُرّاعته».
۲۱۹. مقایسه کنید با Dozy (1845), 59-64 ذیل بُرد.
۲۲۰. ابن اثیر، ۲۱۹/۲ ـ ۲۲۰ (۲۵۷/۱).
۲۲۱. عمر خلیفهٔ دوم به سپاهیان دستور داد تا با لباس و پاپوش مصری بیایند. طبری، ۲۰۰/۳ (۱۹۲۶/۵). مقایسه کنید با سفارش همو که می‌گفت: بر زنان خود جامه‌های قبطی نپوشانید. همو، ۲۸۳/۳ (۲۰۵۳/۵).
۲۲۲. ابن منظور، ۲۱۹/۲ و فاضل/۸.
۲۲۳. امیرعلی /۵۹ (۷۴).
۲۲۴. واقدی، ۵۶۰/۲ (۴۲۴/۲) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۰۱/۱ (۳۱۳/۱).
۲۲۵. خالد بن ولید، طیلسانی را به غنیمت گرفته و نزد ابوبکر برد و ابوبکر آن را به حسین بن علی(ع) داد. بلاذری /۳۴۲ (۷).

امام حسین (ع) در روز عاشورا قلنسوهی بر سر گذاشته و بر آن عمامه بسته بود، سرپوش آن حضرت قبل از این قلنسوه،کلاه بُرنُسی بود از جنس خز که بر اثر ضربه شمشیر دشمنان دریده شده بود. دینوری /۲۵۸. در ترجمهٔ فارسی این کلمات بدقت ترجمه نشده‌اند (۳۰۴). ابن‌هشام، ۴۰۶/۱ و امیرعلی /۵۹ (۷۴). می‌نویسند اولین کسی که در مدینه طیلسان پوشید جبیر بن مطعم بود. ابن رسته /۲۲۶ و حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱.

۲۲۶. همچون عمامهٔ عبدالرحمن بن عوف در دومةالجندل. واقدی، ۵۶۰/۲ (۴۲۴/۲). عمامهٔ هاشم بن عبد مناف نیز سیاه بود. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۰۱/۱ (۳۱۳/۱).
۲۲۷. امیرعلی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۲۱۰).
۲۲۸. همچون ابوقتاده. واقدی، ۵۰۴/۲ (۴۰۹/۲) و نیز زبیر در غزوه احد. واقدی، ۲۵۹/۱ (۱۸۷/۱). می‌نویسند یمانیها یعنی قحطانیها،از قدیم عمامهٔ زرد داشتند.

محمره مصفرة فکانها عصب تیمن فی‌الوری و تمضر. امین (۱۳۵۲)، ۱۹/۱.

۲۲۹. همچون حباب در غزوهٔ احد. واقدی، ۲۵۷/۱ (۱۸۶/۱).

۲۳۰. همچون ابودُجانه در غزوهٔ خیبر. واقدی، ۶۵۴/۲ و ۲۹۴/۱ (۴۹۹/۲ و ۲۱۲/۱). می‌نویسند حجازیها یعنی عدنانیها از قدیم عمامهٔ سرخ داشتند. امین (۱۳۵۲)، ۱۹/۱.

۲۳۱. امیرعلی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۲۱۰).

۲۳۲. امیرعلی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ (۲۱۰).

۲۳۳. اصفهانی (۱۴۱۴ـ۱۴۱۵)، ۵۴۶/۴ (۴۸۰/۱) و ابن منظور، ۶۰۶/۱ و فاضل /۸. مقایسه کنید با گزارش ابن هشام در مورد عبدالله بن اُبَی، ۷۷۹/۲ و ابن اثیر، ۱۹۳/۲ (۲۲۱/۱).

۲۳۴. ابن هشام، ۱۰۷۴/۲ ـ ۱۰۷۷. همچون عمامهٔ عبدالرحمن بن عوف در دومة الجندل. واقدی، ۵۶۰/۲ (۴۲۴/۲) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۵۹/۲ (۴۴۰/۱).

۲۳۵. نویری، ۶۴/۶. سال ۶۸ هـ مقایسه کنید با یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۲۷/۱ (۳۵۱/۱).

۲۳۶. همچون خالد بن ولید. طبری، ۱۶۷/۳ (۱۸۷۶/۵ ـ ۱۸۷۷) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۱۸/۲ (۲۱/۲).

۲۳۷. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۱۸/۲ (۲۱/۲) و طبری، ۱۶۷/۳ (۱۸۷۶/۵ـ ۱۸۷۷).

۲۳۸. ابن هشام، ۸۹۳/۲ و ابن اثیر، ۲۴۸/۲ ـ ۲۴۹ (۲۹۴/۱) و واقدی، ۸۵۳/۲ ـ ۸۵۴ (۶۵۳/۲).

۲۳۹. حضرت علی (ع) عمامهٔ خود را به خانهٔ عثمان انداخت تا بفهماند آنچه را گفته بودی انجام دادم. طبری، ۴۱۶/۳ ـ ۴۳۰ (۲۲۷۶/۶).

۲۴۰. سال ۱۲۷ هـ ابن اثیر، ۳۳۸/۵ (۲۵۵/۸).

۲۴۱. ابن هشام، ۸۴۰/۲.

۲۴۲. امیرعلی /۵۹ (۷۴) و طبری، ۵۱۹/۳ (۲۴۳۴/۶) «موزجه» و مقایسه کنید با طلحه در نبرد جمل. طبری، ۵۳۳/۳ ـ ۵۳۵ (۲۴۵۸/۶).

۲۴۳. زیدان، ۹۳/۱ ـ ۹۴ (۱۰۰/۱).

۲۴۴. Dozy (1845), 421-424 ذیل نَعل.

۲۴۵. اصفهانی، (۱۴۱۴ـ۱۴۱۵)، ۸۹/۵ (۴۹۷/۱). ابن رسته می‌نویسد: اولین کسی که برایش نعلین ساختند، جُذیمة بن مالک الابرش بود و اولین کسی که کفشهایش موزهٔ ساده بود، زیاد بن ابی سفیان بود. /۲۲۶ ـ ۲۲۷. بلاذری /۵۰۶ (۱۱۹). نعمان سردار مسلمین در فتح نهاوند، مرحلهٔ دوم آمادگی سربازان را قبل از حمله به دشمن، نگاه کردن به بند موزهٔ خودشان تعیین کرده بود. بلاذری /۴۲۶ (۶۴). مقایسه کنید با طبری، ۵۳/۴ ـ ۵۵ و ۲۰۴/۳ (۱۹۳۲/۵ و ۲۶۰۵/۶) و

واقدی، ۶۸۱/۲ (۵۲۰/۲).

۲۴۶. امیرعلی «نعالم الحمراءالمدینه» /۱۷۷ (۲۱۰) و مقایسه کنید با دورانت، ۲۸۱/۴.

۲۴۷. عمر خلیفهٔ دوم به سپاهیان دستور داد تا با لباس و پاپوش مصری بیایند. طبری، ۲۰۰/۳ (۱۹۲۶/۵).

۲۴۸. ابن رسته /۲۴۸ ـ ۲۴۹.

۲۴۹. همچون پاپوش مسلمین در فتح حُمص در رُم. طبری، ۹۷/۳(۱۷۷۷/۵) و همچنین در جریان ارتداد مردم یمن. طبری، ۵۳۶/۲ (۱۴۵۹/۴). مقایسه کنید با پاپوش خشن یکی از مسلمین در سال ۸ هـ طبری، ۳۶۰/۲ (۱۲۱۶/۳). می‌نویسند ولید بن مغیره اولین کسی بود که در جاهلیت برای ورود به کعبه، موزه از پای خویش در آورد. ابن رُسته /۲۲۵ و نیز Almagro/ 182-186 .

۲۵۰. حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱ ـ ۴۹۶. زنی عرب در لیفهٔ شلوار خود کلیدی پنهان می‌کند. واقدی، ۸۳۳/۲ (۶۳۷/۲) و امیرعلی /۶۰ (۷۵).

۲۵۱. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۰۴/۸ (۳۵/۲). مقایسه کنید با ابن هشام، ۶۳۲/۲.

۲۵۲. امیرعلی /۶۰ (۷۵).

۲۵۳. قبل از اسلام این نیمتنه تا سینه دارای چاک بود، اما در دورهٔ بعد از اسلام چاک آن کمتر و تا حدود گردن رسید. حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱ ـ ۴۹۶. امیرعلی /۶۰ (۷۵) و نیز Almagro/ 154 .

۲۵۴. جامه‌های زرد رنگ و رنگین زنان دربار. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۰۸/۸(۶۲/۲) و حتی /۳۰۶. جامه‌های زرد رنگ زنان دربار سلیمان بن عبدالملک که با عصفر رنگ شده بود (عصفر گُل کافشه یا گل کاجیره بود). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۴/۴ (۴۱۹/۱). عمر خلیفه دوم گفته بود بر زنان خویش جامهٔ قباطی (ظاهراً همان قبطی مصر است) نپوشانید، زیرا اکثر این جامه‌های قبطی،رنگارنگ و دارای تصاویر بودند. طبری، ۲۸۳/۳ (۲۰۵۳/۵). مقایسه کنید باگیرشمن، ۳۱۰/۲ ـ ۳۱۱. مقایسه کنید با پارچه‌های نقش‌داری که عایشه داشت و به دستور پیامبر آنها را دور انداخت. امین (۱۳۵۲)، ۳۶۴/۱ (۴۱۶/۲). در باب همسر عمر یعنی ام‌کلثوم دختر حضرت علی(ع) و شکوهٔ او از لباسش رجوع کنید به طبری، ۲۶۱/۳ ـ ۲۶۲ (۲۰۲۳/۵).

۲۵۵. ابوالفرج اصفهانی در این باب داستان نسبتاً مشروحی ذکر کرده است. ۱۸/۹ ـ ۲۰ (۱۰۹/۲).

۲۵۶. Dozy (1845), 429-430 ذیل وشاح. اسماء دختر ابوبکر به این دلیل که در هنگام مهاجرت پیامبر (ص) و ابوبکر، کمربند خویش را دو نیم کرده بود، به ذات النطاقین معروف شده بود. ابن هشام، ۴۶۷/۱ و طبری، ۱۰۴/۲ (۹۱۶/۳ ـ ۹۱۷). البته زنان دربار همچون زنان دربار

سلیمان بن عبدالملک وشاح را که نواری پهن و مرصع به جواهرات رنگارنگ بود، هم به صورت کمربند و هم به صورت حمایلی از دوش تا کمر به صورت مورب به خود می‌آویختند. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۴/۴ (۴۱۹/۱).

۲۵۷. حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱ ـ ۴۹۶. در مورد دوران پیامبر. ابن اثیر «درع»، ۱۳۸/۲ (۱۵۴/۱). این چادر را در مواقعی که زنان در جنگ شرکت می‌کردند به دور کمر خود می‌بستند؛ همچون شیبه دختر کعب در غزوهٔ احد. واقدی، ۲۷۰/۱ ـ ۲۷۲ (۱۹۴/۱ و ۱۹۶) و ابن هشام، ۶۳۲/۲ و ۷۸۲. مقایسه کنید با رَیْطهٔ کنیزکان. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۲۴/۲ ـ ۲۲۹ (۲۰۷/۲ و ۲۱۹).

۲۵۸. واقدی، ۶۸۷/۲ ـ ۶۸۸ (۵۲۴/۲) یا کاملاً سیاه و یا از برد یمانی مخطط.

۲۵۹. در سال ۲۳ هزنان پیامبر با «الطیالسة الزرق» عازم زیارت خانهٔ خدا شدند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۳۵/۲ (۴۶/۲) و نویری، ۱۷۴/۱۸ (۱۵۵/۳).

۲۶۰. همچون زنان دربار سلیمان بن عبدالملک. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۴۴/۴ (۴۱۹/۱).

۲۶۱. همچون هند دختر نعمان شاه حیره که در دیری در حوالی کوفه معتکف بود. همو، ۴۱۵/۲ (۲۰۷/۱). البته گاهی زنان عرب پوستین نیز می‌پوشیدند، همچون زنی از بنی فزاره در سال ششم هجری. طبری، ۲۸۸/۲ (۱۱۳۲/۳).

۲۶۲. حسن ابراهیم، ۴۹۵/۱ ـ ۴۹۶.

۲۶۳. همچون قطیفهٔ مشکی بافت خیبر که جزیی از کابین حضرت فاطمهٔ زهرا (س) بود. همچنین نوعی قطیفهٔ فدکی را زنان دوران پیامبر به کار می‌بردند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۶۸/۲ و ۱۰۵ (۴۵۴/۱ و ۵۲۷) و واقدی، ۶۸۷/۲ ـ ۶۸۸ (۵۲۴/۲).

۲۶۴. که موهای آنان از زیر آن تاج آویخته بود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۰۸/۸ (۶۲/۲).

۲۶۵. همچون ام‌کلثوم. واقدی، ۶۳۰/۲ ـ ۶۳۱ (۴۷۹/۲). طوری که ام‌سلمه او را نشناخت و یا هند همسر ابوسفیان در روز فتح مکه. واقدی، ۸۵۰/۲ (۶۵۰/۲). مقایسه کنید با ابن هشام، ۶۳۲/۲ و طبری، ۳۳۷/۲ (۱۱۹۰/۳). البته برخی همچون ویل دورانت معتقدند که تنها از سال ۹۷ هجری (زمان سلیمان بن عبدالملک) بود که این روبند به طور گسترده به کار رفت. ۲۸۲/۴ و مقایسه کنید با حسن ابراهیم، ۴۹۴/۱. به هر حال برخی از زنان عرب همچون «عایشه» دختر طلحة بن عبیدالله. زیدان، ۷۷/۵ ـ ۷۸ (۹۲۲/۵ ـ ۹۲۳) و حتی /۳۰۷ و یا «خرقا». امیرعلی /۱۷۵ (۲۰۸). از مردان رو نمی‌گرفتند و نقاب نمی‌زدند. در باب معجر (نوعی روسری) و نیز مقنعه رجوع شود به طبرسی، ۳۹/۱. در فتح ابله، زنان سرپوشهای خود را پرچم کردند. طبری، ۹۴/۳ (۱۷۷۳/۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۲۸/۵ ـ ۱۳۰ (۵۶۵/۱). مقایسه کنید با ابن

هشام، ۱/۲۱۳ و ۲/۸۶۹. قمی (۱۳۶۱)، ۲۶۰. زنان در مواقع عزاداری، سربرهنه و با موی آشفته و گل‌آلود ظاهر می‌شدند. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲/۳۸۸ (۱/۱۷۲).

۲۶۶. زنان قبیلهٔ ثقیف هنگام ویران شدن بتخانه لات با سرهای گشوده نظاره‌گر بودند. نویری، ۱۸/۶۴ (۳/۶۴).

۲۶۷. همچون زنان مشرکان در غزوهٔ احد. ابن هشام، ۲/۶۶۵ و طبری، ۲/۱۹۳ (۳/۱۰۲۰). حضرت علی(ع) در نامه‌ای از اینکه شامیان خلخالها و گردنبندها و گوشواره‌های دو زن را در شهر انبار ربوده بودند، شکوه داشت. دینوری /۲۱۲ (۲۵۸) و سید رضی، نهج‌البلاغه /۹۷۱.

۲۶۸. جَلاجِل جمع جُلْجُل. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲/۳۳۶ (۱/۱۷۶).

۲۶۹. برای مثال برگردن ام عماره در زمان پیامبر اکرم (ص). واقدی، ۲/۶۸۸ (۲/۵۲۴ ـ ۵۲۵).

۲۷۰. به معنی گردنبند.

۲۷۱. به معنای مهره‌هایی که بیشتر از ظفار می‌آوردند. طبری، ۲/۲۶۵ (۳/۱۱۰۴) و واقدی، ۲/۴۲۸ (۲/۳۱۹).

۲۷۲. مهرهٔ یمانی و مهرهٔ سلیمانی که سفید و سیاه بود. ابن هشام، ۲/۷۸۶. زنی یهودی گردنبندی از مهره‌های مروارید برگردن داشت. واقدی، ۱/۳۷۵ ـ ۳۷۶ (۱/۲۷۸) و فرید به رشته مرواریدی می‌گویند که بین هر مهره، مهرهٔ دیگری گذاشته باشند. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱/۲۹۶ (۱/۱۳۳).

۲۷۳. گوهر درشتی که در وسط گردنبند جای داشت. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲/۲۷۹ ـ ۲۸۱ (۲/۲۳۶).

۲۷۴. زنی یهودی. واقدی، ۱/۳۷۶ (۱/۲۷۸).

۲۷۵. قُرْط یعنی گوشواره. Supuler/ 516-517 (۲/۴۱۶). وقتی ابوجهل سیلی به صورت اسماء دختر ابوبکر زد، گوشواره از گوش او افتاد. طبری، ۲/۱۰۴ (۳/۹۱۶ ـ ۹۱۷) و ابن هشام، ۱/۴۶۷ و مقایسه کنید با Almagro/ 154b, 155a.b, 163b, 157a.b.

276. Lewis/ 20 No. 6; Almagro/ 154a, 190.

۲۷۷. حاجی خلیفه، ۱/ستون ۱۴۵. اشراق /۳۰۲.

۲۷۸. زیدان، ۱/۱۳۸ ـ ۱۴۰ (۱/۱۴۵).

۲۷۹. بر اساس نوع کاربرد و نیز تعداد ابزار نظامی ساخته شده و نیز قیمت آنها، تا حدودی می‌توان به اهمیت این ابزار پی برد. مقایسه کنید با غنایم مسلمین از یهودیان بنی‌قریظه که شامل ۳۰۰ زره، ۱۵۰۰ شمشیر، ۱۵۰۰ سپر فلزی و چرمی و ۲۰۰۰ نیزه بود و غنایم مسلمین از یهودیان خیبر که

شامل ۱۰۰ زره، ۴۰۰ شمشیر، ۵۰۰ کمان عربی و تیردان و ۱۰۰۰ نیزه بود. واقدی، ۲/۵۱۰ و ۶۷۰ (۲/۳۸۵ و ۵۱۲). در مورد قیمت آنها رجوع کنید به صفحات بعدی.

۲۸۰. طبری، ۳/۱۳۵ (۵/۱۸۳۰).

281. Kremer (1873), 33; Kremer (1875-1877), 2/217 f.

۲۸۲. در باب معانی گوناگون خفتان رجوع کنید به Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان.

۲۸۳. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۴/۱۰۴. مقایسه کنید با Fries/ 29-31 و نیز Supuler/ 515 (۲/۴۱۴).

۲۸۴. Supuler/ 515 (۲/۴۱۴). فیلیپ حبیب حتی می‌نویسد از لحاظ تن‌پوش و زره و سلاح، میان جنگاور مسلمان عرب و رومی تفاوت زیادی نبوده است. /۲۹۱. مقایسه کنید با حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۵۹ ـ ۱۶۲.

۲۸۵. حسن ابراهیم، ۱/۴۶۰ ـ ۴۶۱ و حتی /۴۷ و اشراق /۳۰۵.

۲۸۶. همچون سپاه معاویه در نبرد صفین. طبری، ۳/۵۶۷ ـ ۵۶۸ (۶/۲۵۱۱).

۲۸۷. طبری، ۳/۱۳۵ (۵/۱۸۳۰).

۲۸۸. بلاذری در باب فتح ری و قومس می‌نویسد: «کثیربن شهاب مردان سپاه را فرمان داد که سپری و زرهی و کلاهخودی و سوزنی درشت و پنج سوزن کوچک و ریسمانی کتانی و درفش وگازی (گاز و دوکارد ترجمهٔ مقراض یعنی قیچی است) و توبره‌ای و کیسه‌ای بردارند». /۴۳۲ و ۴۴۵ (۶۸ و ۷۷). مقایسه کنید با نیازمندیهای سربازان مسلمان در سال ۸۹ هـ در فتح سند. نویری، ۶/۲۳۸. در فتح توج در فارس نیز سربازی پیراهن دریدهٔ خود را با سوزن و نخ می‌دوزد. طبری، ۳/۲۵۱ (۵/۲۰۰۸)، البته گاهی نیز سربازان به دلیل نبود پوشش و لباس مناسب، جامه‌های اسیران را در بر می‌کردند، همچون نبرد خوارزم به سبب سرمای زیاد. بلاذری /۵۷۸ (۱۷۲).

۲۸۹. اینکه جرجی زیدان می‌نویسد که آن را از رومیان آموختند (آتش یونانی)، چندان نمی‌تواند دقیق باشد. ۱/۱۳۷ ـ ۱۴۱ (۱/۱۴۹). در دوران عثمان خلیفهٔ سوم از «نار نجیات» سخن رفته است، که نوعی گلوله‌اندازگِل آهکی (جلاهق) بوده است. ابن اثیر، ۳/۱۸۱ ـ ۱۸۳ (۳/۳۰۳). جلاهق (جلاهقات) معرب گِل آهک است. در قرآن کریم هم سجیل آمده است که معرب سنگ گِل است و آن گلوله‌های پخته‌ای است که در جنگ به کار می‌رفت و با فلاخن یا کمان مخصوص انداخته می‌شد که به کمان گلوله‌انداز آن جلاهقات می‌گفتند. همو، ۳/۱۸۱ ـ ۱۸۳ (۳/۳۰۲). به هر حال نوع پیشرفته‌تر آن از گوگرد و پاره‌ای املاح شیمیایی و مواد روغنی بود

که آنها را به شکل مایع در می‌آوردند در استوانهٔ درازی می‌ریختند و آتش می‌زدند و به سوی دشمن می‌انداختند. یا اینکه پارچه‌ای کتانی را در نفت فرو می‌بردند و آتش می‌زدند و به سوی دشمن می‌انداختند، ظاهراً حصین بن نمیر که در سال ۶۴ ه برای دستگیری عبدالله بن زبیر، کعبه را به آتش کشید، از همین روش نفت اندازی استفاده کرد. زیدان، ۱۴۴/۱ ـ ۱۴۷ (۱۴۹/۱). تصاویر مورد نظر در این اثر آمده است.

۲۹۰. حَلَق جمعه حَلقه یعنی زره. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵۴۷/۴ (۴۸۰/۱).

۲۹۱. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱). زرهٔ ربعی در نبرد قادسیه از موی بافته شده بود. طبری، ۳۴/۳ (۱۶۹۱/۵).

۲۹۲. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۲۹۳. حتی /۴۶ و اشراق /۳۰۶.

۲۹۴. همچون جنگ دیر جماجم در سال ۸۲ ه در زمان حجاج بن یوسف. نویری، ۱۹۲/۶.

۲۹۵. همچون زرهٔ مَرحَب پهلوان یهودیان در غزوه خیبر. واقدی، ۶۵۶/۲ (۵۰۰/۲).

۲۹۶. سعد بن معاذ در غزوهٔ خندق زرهی بر تن داشت که آستینهای آن را بالا زده بود. واقدی، ۴۶۹/۲ (۳۵۲/۲). در روایت دیگر این زره بدون آستین (یا با آستینهای کوتاه!) است. ابن هشام، ۷۴۱/۲. در *نهج البلاغه* سفارش شده است که زرهٔ آستین‌دار بپوشید. خطبهٔ ۱۵۹/۶۵.

۲۹۷. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱). مقایسه کنید با اُمیه در غزوهٔ احد که می‌نویسند هم کلاهخود داشت و هم مغفر. واقدی، ۲۷۹/۱ (۲۰۱/۱). در *نهج البلاغه* سفارش شده است که زرهٔ خوددار بپوشید. خطبهٔ ۱۵۹/۶۵. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۲۱۸/۴ ـ ۲۲۱ (۷۳/۶).

۲۹۸. واقدی، ۵۹۷/۲ (۴۵۳/۲).

۲۹۹. نوعی از آن سابِغَه (زرهٔ جادار و بزرگ) نام داشت. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵۴۷/۴ (۴۸۰/۱).

۳۰۰. امروءالقیس شاعر بزرگ عرب دارای ۵ زره بود. فَضْفاضَه، ضافیه، مُحصِّنَه، خُریق، اُمّ الذُّیول. همو، ۶۵/۹ (۱۴۳/۲).

۳۰۱. ابن خلدون، ۵۳۰/۱. تُبَّع پوشیدن آنها را توصیه کرده بود. در نبرد قادسیه از زرههای دوگانهٔ مسلمین یاد شده است. بلاذری /۳۶۲ (۲۲).

۳۰۲. همچون امیه سردار مشرکان در غزوه احد. واقدی، ۲۷۹/۱ (۲۰۱/۱). مروان نیز در جریان حمله به خانهٔ عثمان، پایین زرهٔ خود را زیر کمربند جا داد. طبری، ۴۱۶/۳ ـ ۴۳۰ (۲۲۶۹/۶ ـ ۲۲۷۰).

۳۰۳. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱). طبری، ۱۱۵/۳ ـ ۱۱۶ (۱۸۰۴/۵).
۳۰۴. همچون دستکش آهنین مرد شامی، در سال ۱۰۲ ه ابن اثیر، ۸۱/۵ ـ ۸۲ (۲۸۵/۷).
۳۰۵. ابن هشام، ۵۶۰/۲.
۳۰۶. در سال ۶۵ ه در خراسان نبردی میان اعراب بنی تمیم و ابن خازم درگرفت. حریش در شعری به «بزی الحدید و سربالی اذا هجعت» اشاره کرده است، یعنی «رخت من آهن است و شلوار من نیز آهن» ابن اثیر، ۲۰۹/۴ ـ ۲۱۰ (۶۳/۶).
۳۰۷. همچون عامر، پهلوان یهودی خیبر. واقدی، ۶۵۷/۲ (۵۰۱/۲) در نبرد قادسیه از زرههای دوگانهٔ مسلمین یاد شده است. بلاذری /۳۶۲ (۲۲). ولید خلیفهٔ اموی نیز دو زره می‌پوشید. نویری، ۳۷۶/۶. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵۷/۷ (۷۳۷/۱ ـ ۷۳۸). در روز فتح مکه مسلمین را با لقب «کتیبةُالخضراء» خوانده‌اند، زیرا پوشیده در آهن و پولاد بودند و از اندام ایشان جز حدقه‌ها دیده نمی‌شد. ابن هشام، ۸۷۷/۲ و ابن اثیر، ۲۴۴/۲ ـ ۲۴۵ (۲۹۱/۱).
۳۰۸. مشرکان در غزوهٔ بدر هنگام فرار زرههای خود را انداختند و مسلمین هر یک تا سه زره نیز به غنیمت گرفتند. واقدی، ۹۳/۱ ـ ۹۶ (۷۲/۱).
۳۰۹. بر اساس آن عوف بن الحارث زرهٔ خود را باز کرد و برهنه تنها با یک اِزار جنگید و شهید شد. ابن هشام، ۵۶۴/۲. البته برای صحت و نیز معنای صحیح این حدیث باید به کتب حدیث معتبر مراجعه کرد.
۳۱۰. مقایسه کنید با طبری، ۵۳۹/۳ ـ ۵۴۰ (۲۴۶۵/۶ ـ ۲۴۶۶). زرهٔ زبیر در جمل.
۳۱۱. همچون زرهٔ سیاه مختار بن ابی عبید. ابن رسته /۲۲۷ و مقریزی (۱۳۸۷)، ۴۴۰/۲. مقایسه کنید با شعری که در سال ۱۲۸ ه به مناسبت قتل حارث بن سریج و غلبهٔ کرمانی بر شهر مرو، سروده شده است. ابن اثیر، ۳۴۶/۵ ـ ۳۴۷ (۲۶۴/۸). مقایسه کنید با *نهج البلاغه*، نامهٔ ۹۶۵/۴۵ ـ ۹۶۷.
۳۱۲. همچون جوشنهای زرد سپاه محمد قیس ثعلبه. عوفی /۸۸. ظاهراً زرد در اینجا، نه به معنای رنگ زرد بلکه «الزَّرد» است که به نوعی از زرهٔ بلند و جلوباز گفته می شد. طبیبیان، ۱۱۲۳/۱. از طرفی بنا به گفتهٔ واقدی و به نقل از کعب، پیامبر در غزوهٔ احد، جامه‌های جنگی زرد رنگ یکی از مسلمین را بر روی زرهٔ خود پوشیدند. ۲۹۴/۱ (۲۱۲/۱). مقایسه کنید با ابن منظور، الجزء الاول، ذیل «البدن» و همچنین یعقوبی (۱۹۶۰)، ۷۲/۲ (۴۵۷/۱).
۳۱۳. نویری، ۸۳/۶ و ۸۵. همچون ابراهیم بن مالک اشتر و همراهانش در سال ۶۶ ه در قیام مختار در کوفه. ابن اثیر، ۲۲۵/۴ ـ ۲۲۶ و ۲۱۷ ـ ۲۲۰ (۷۲/۶ و ۸۱) یا سربازان غسانی که روی زرهٔ

خود جامهٔ کتان پوشیدند. حتی /۹۸.

۳۱۴. ابن اثیر، ۳۸۵/۶ (۳۰۰/۶). در شورش اهل بصره بر حجاج‌بن یوسف به سال ۷۵ هـ.

۳۱۵. همچون کلاهخود ابوجهل که پس از مرگ در غزوهٔ بدر پشت سرش آویزان شده بود. واقدی «بیضه» ،۹۰/۱ (۶۷/۱). در همان غزوهٔ بدر، عُتْبه به سبب بزرگی سرش، کلاهخود مناسبی نیافت، پس عمامه‌ای بزرگ بر سر خود پیچید. واقدی، ۶۵/۱ـ۶۶(۴۹/۱) و ابن اثیر، ۱۲۴/۲ (۱۴۰/۱) و ابن هشام، ۵۵۹/۲.

۳۱۶. اُثال یکی از شامیان در نبرد صفین بود که چهره‌اش را روبند آهنین بسته بود. دینوری /۱۷۳ (۲۱۴). مقایسه کنید با عبیده بن سعید بن عاص در غزوه بدر. واقدی، ۸۵/۱ (۶۴/۱). حمزه و حضرت علی(ع) در غزوهٔ بدر کلاهخود نقابدار پوشیده بودند. همو، ۶۸/۱ (۵۱/۱). خبیب در همان غزوه روپوشی آهنی بر چهرهٔ خود زده بود، ۴۵/۱ ـ ۴۷ (۳۵/۱). در سال ۱۱۳ هـ نیز عبدالوهاب بن بُخْت در نبرد با رومیان چنین کلاهخودی بر سر داشت. ابن اثیر، ۱۷۳/۵ (۷۳/۸)و نویری، ۱۱۶/۶ و ۳۴۲.

۳۱۷. همچون کلاهخود یمانی مَرْحَب، پهلوان یهودی خیبر که گفته شده است مانند هاون بود (سنگی سوراخ شده به اندازهٔ تخم‌مرغ). ابن اثیر، ۲۲۰/۲ (۲۵۸/۱) و طبری، ۳۰۱/۲ (۱۱۴۷/۳) «و علیه مغفر معصفر یمان و حُجر قد ثقبه مثل البیضه علی راسه».

۳۱۸. حسن ابراهیم، ۴۶۱/۱. اغلب با پرهای عقاب. امیرعلی /۶۰ (۷۶). ظاهراً حمزه پر قرمز شترمرغ بر بالای کلاهخود و عمامهٔ خود می‌زده است. واقدی، ۲۹۵/۱ (۱۸۷/۱) و فاضل /۱۳ و جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۱۰۱/۳.

۳۱۹. ابن اثیر، ۳۲۸/۴ و ۲۹/۵ (۲۲۶/۶ و ۲۲۶/۷) و نویری، ۱۰۳/۶ و ۱۸۲.

۳۲۰. در سال ۹۶ هـ در ماوراءالنهر. ابن اثیر، ۱۷/۵ (۲۱۳/۷).

۳۲۱. طبری، ۶۱/۳و ۷۳ (۱۷۲۷/۵ و ۱۷۵۰ ـ ۱۷۵۱) و یا چون ربعی در همان نبرد. طبری، ۳۳/۳ـ ۳۴ (۱۶۹۱/۵).

۳۲۲. حضرت علی (ع) در یکی از شعرهای خود در حمله به سوی معاویه به هفتاد هزار مرد پیشانی بسته اشاره می‌کند. طبری، ۵۶۲/۳ ـ ۵۶۳ (۲۵۰۳/۶) و اصفهانی، (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)۵۷/۷ ـ ۵۸ (۷۴۴/۱).

۳۲۳. همچون ابودُجانه در غزوهٔ احد و یا زبیر بن عوام در نبرد با قبیلهٔ هوازن. ابن هشام، ۶۵۲/۲ و ۹۲۳. واقدی، ۲۹۴/۱ (۲۱۲/۱) و نیز ابودُجانه در غزوهٔ خیبر. واقدی، ۶۵۴/۲ (۴۹۹/۲).

۳۲۴. همچون فرستادن عبدالرحمن بن عوف از طرف پیامبر (ص) به سوی دُومةالجندل. ابن‌هشام،

۱۰۷۶/۲ ـ ۱۰۷۷ و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۵۹/۲ (۴۴۰/۱).

۳۲۵. همچون دستار سبز حباب در غزوهٔ احد. واقدی، ۲۵۷/۱ (۱۸۶/۱).

۳۲۶. همچون دستار زبیر در غزوهٔ احد. واقدی، ۲۵۹/۱ (۱۸۷/۱) و نیز ابوقتاده، همو، ۵۴۰/۲ (۴۰۹/۲).

۳۲۷. پارچهٔ پشمی سفید حضرت علی (ع) در غزوهٔ احد. واقدی، ۲۵۹/۱ (۱۸۷/۱). مقایسه کنید با جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۱۰۱/۳ و فاضل /۱۳.

۳۲۸. ابن ندیم /۱۶۲. همچنین کتاب *السیف* ابو عبیده تیمی، کتاب *السیوف و الرماح* (کتاب *الدرع و الجوشن*) ابوحاتم سجستانی، کتاب *السیوف و صفاتها* تألیف کندی و چندین کتاب دیگر در علم جنگ. رجوع کنید به ابن ندیم /۹۳، ۱۰۰، ۱۶۲، ۲۸۶ و ۵۵۸.

۳۲۹. در سال ۶۵ هـ در جریان لشکرکشی توابین و نبرد آنان با شامیان، در شعری به شمشیرهای بُرندهٔ یمانی اهل شام اشاره شده است. ابن اثیر، ۱۸۴/۴ ـ ۱۸۹ (۳۰/۶ ـ ۳۲). خالد بن ولید گفت که در جنگ موته نه شمشیر در دست من شکست و تنها یک شمشیر یمانی در دست من تاب آورد، طبری، ۵۶۹/۲ (۱۵۰۴/۴). مالک اشتر در صفین شمشیر یمنی داشت. طبری، ۱۵/۴ ـ ۱۷ (۲۵۳۵/۶).

۳۳۰. شمشیر هندی در سال ۶۴ ورود مختار به کوفه. ابن اثیر، ۱۷۳/۴ (۱۴/۶). در شعری در سال ۷۰ هـ ۳۲۰/۴ (۲۱۵/۶) و ۳۸/۵ و ۹۵ ـ ۹۶ و ۵۳۸/۴ (۱۴۲/۷، ۲۳۷ و ۳۰۲) و در شعر دیگری در سال ۸۱ . ۴۵۸/۴ (۶۲/۷) می‌یابیم. و نیز در نبرد قادسیه. بلاذری /۳۶۳ ـ ۳۶۴ (۲۳ ـ ۲۴). ابن خلدون، ۵۳۰/۱. نیز سال ۷۰ هـ ابن اثیر، ۳۲۰/۴ (۲۱۵/۶).

۳۳۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۱۱۵/۳۴. حنادة بن غالب بن زید (جبار بن غالب) از شاهان یمن، اولین کسی است که شمشیر مشرفی ساخت. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۵۸/۱ (۲۳۷/۱).

۳۳۲. زیدان، ۱۳۷/۱ ـ ۱۳۸ (۱۴۳/۱).

۳۳۳. ادیب نیشابوری /۱۹۰ ـ ۱۹۲ و اشراق /۳۰۳.

۳۳۴. برای زیبایی و برای اینکه دست نلغزد. کلینی، مجلد اول ۶۲/۲.

۳۳۵. زیدان، ۱۳۷/۱ ـ ۱۳۸ (۱۴۴/۱). شمشیر ابوجهل نقره نشان بود. واقدی، ۹۱/۱ (۶۸/۱).

۳۳۶. اشراق /۳۰۴ و حتی /۴۷. بر روی شمشیر مرحب، پهلوان یهودی خیبر، به یهودی نوشته شده بود: «این شمشیر مرحب است، هر کس آن را بچشد نابود می‌شود». ۶۵۶/۲ (۵۰۱/۲).

۳۳۷. بلاذری /۳۵۹ (۲۰)

۳۳۸. رفاعة بن قیس سالار قوم در سال ۸ هـ شمشیر به گردن آویخته بود. طبری، ۳۱۷/۲ (۱۱۶۷/۳)

و اشراق /۳۰۴ و حتی /۴۷. نیز سال ۶۹ هـ ابن اثیر، ۲۹۹/۴ ـ ۳۰۰ (۱۸۶/۶). عبدالله بن عمر سال ۶۵ هـ ابن اثیر، ۲۰۰/۶ ـ ۲۰۲ (۵۵/۶). قُتیبه سردار مسلمین در فتح سمرقند در سال ۹۲ هـ شمشیرش را به گردن آویخته بود. ابن اثیر، ۵۷۴/۴ (۱۸۰/۷).

۳۳۹. همچون خنجر ابولؤلؤ که با آن عمر را ضربه زد. طبری، ۲۶۴/۳ ـ ۲۶۵ (۲۰۲۷/۵). نیز خنجر عبدالله بن مالک صیداوی که در صدد کشتن عمروعاص به مصر رفته بود. دینوری /۲۱۶ (۲۶۲ ـ ۲۶۳). مقایسه کنید با سال ۷۳ هـ ابن اثیر، ۳۵۱/۴ (۲۵۷/۶).

۳۴۰. عمار یاسر در نبرد جمل سپر چرمین داشت. طبری، ۵۳۰/۳ ـ ۵۳۶ (۲۴۴۶/۶ و ۲۴۶۱). ظاهراً این سپرها از چرم گاو بود که روی آنها چرم سرخرنگ دیگری کشیده می‌شد. طبری، ۳۳/۳ ـ ۳۵ (۱۶۹۱/۵ ـ ۱۶۹۳). در برخورد سپر چرمی ربعی یکی از سرداران مسلمان با سپر ایرانی، سپر ایرانی دریده می‌شود.

۳۴۱. چنانکه در غزوهٔ احد ضربهٔ شمشیر امیه در سپر حضرت علی (ع) گیر کرد و حضرت یک پای او را قطع کرد و سپس او را کشت. واقدی، ۲۷۹/۱ (۲۰۱/۱). ضربهٔ ابن یثربی در سپر چرمین عمار در نبرد جمل فرو رفت. طبری، ۵۳۶/۳ (۲۴۶۱/۶).

۳۴۲. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۳۴۳. این سپرها ظاهراً از ضربهٔ نیزه نیز جلوگیری می‌کردند. همو، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۳۴۴. در نبرد صفین از صاحب سپر طلایی یاد شده است. طبری، ۱۳/۴ ـ ۱۵ (۲۵۳۹/۶ ـ ۲۵۴۰) و زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۳۴۵. طبری، ۶۱/۳ و ۷۷ (۱۷۲۷/۵ و ۱۷۵۰ ـ ۱۷۵۱).

۳۴۶. حتی /۶۴۶ و اشراق /۳۰۵ و نیز حسن‌ابراهیم و ابراهیم‌حسن /۱۵۹ ـ ۱۶۲.

۳۴۷. همچون نیزهٔ ربعی در نبرد قادسیه. وی به عنوان نمایندهٔ مسلمانان به دربار یزدگرد رفته بود. طبری، ۳۳/۳ ـ ۳۵ (۱۶۹۱/۵).

۳۴۸. زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۳۹ (۱۴۵/۱).

۳۴۹. در سال ۶۶ هـ در انقلاب و فتنهٔ خراسان، در نبرد میان اعراب مسلمان نیز ذکر شده است. ابن اثیر، ۲۵۵/۴ ـ ۲۵۶ (۱۲۰/۶) و زیدان، ۱۳۸/۱ ـ ۱۴۰ (۱۴۵/۱).

۳۵۰. حضرت علی(ع) در غزوهٔ ذات‌السلاسل نیزهٔ هندی داشت. اشراق /۳۰۶. سربازان مختار در سال ۶۴ هـ دارای نیزه‌های دراز (ظاهراً هندی!) بودند. ابن اثیر، ۱۷۳/۴ (۱۴/۶). در یکی از اشعار حَجّاف بن حُکَیم در باب نیزه‌های بنوهلال به نیزه‌های هشت‌گزی اشاره شده است. بلاذری /۵۵۲ (۱۴۸). نیزهٔ وحشی حبشی، حربه نام داشت. ابن اثیر، ۱۵۶/۲ (۱۷۵/۱).

۳۵۱. با گرز آهنین بر سر خلیفهٔ سوم عثمان می‌زنند. طبری، ۴۱۶/۳ ـ ۴۳۰ (۲۲۸۷/۶).

۳۵۲. حجاج بن یوسف نیز گرز داشت. ابن اثیر، ۴۸۷/۴ ـ ۴۸۸ (۹۲/۷) و نویری ۲۰۰/۶. سفاح خلیفهٔ عباسی در سال ۱۳۲ هـ دستور داد تا بزرگان بنی‌امیه را با گرز بزنند و بکشند. ابن اثیر، ۴۳۰/۵ (۶۲/۹). وکیع رهبر سپاه مسلمین در فتح بخارا در سال ۸۹ هـ گرز در دست داشت. همو، ۵۴۲/۴ ـ ۵۴۳ (۱۴۷/۷).

۳۵۳. همچون سپاهیان و اتباع عبدالله بن زبیر در سال ۶۴ هـ ابن اثیر (۶/۴). در سال ۱۰۴ هـ یکی از مسلمین عرب در حمله به سُغد گرز گرانی در دست داشت. همو، ۱۰۸/۵ (۴/۸). مقایسه کنید با سال ۸۳ هـ ابن اثیر، ۴۸۰/۴ ـ ۴۸۱ (۸۴/۷) و سال ۱۲۹ هـ همو، ۳۶۴/۵ (۲۸۳/۸). در نبرد صفین نیز سربازان از گرزهای آهنین بسیار استفاده کردند. دینوری /۱۸۷ (۲۳۰).

۳۵۴. حجاج بن یوسف به کسی خطاب می‌کند که (... گرز به دست می‌گیری و چون خدمتکار بالای سر ابن اشعث می‌ایستی). نویری، ۲۰۰/۶.

۳۵۵. در سال ۷۷ هـ ابن اثیر، ۴۱۲/۴ (۱۴/۷) و هینتس /۴۳.

۳۵۶. در سال ۶۷ هـ ابن اثیر، ۲۶۳/۴ ـ ۲۶۴ (۱۳۴/۶).

۳۵۷. Supuler/ 491 (۳۷۴/۲).

۳۵۸. اشراق /۳۰۵. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به بخش قبلی، البسهٔ نظامی پیامبر مبحث «تیر و کمان».

۳۵۹. ابن رسته /۲۶۰.

۳۶۰. مقایسه کنید با خلیفة بن خیاط، نویری، ۲۲۴/۱۸ (۲۰۰/۳). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵۷۳/۲ ـ ۵۷۴ (۲۶۱/۱).

۳۶۱. زرین کوب (۱۳۳۶)، ۵۳۳.

۳۶۲. برای مثال رجوع کنید به حوادث سال ۱۲۰ هـ در مورد یوسف بن عمر ثقفی. ابن اثیر، ۲۲۵/۵ـ ۲۲۶ (۱۲۸/۸).

۳۶۳. حضرت علی (ع) بالای سر خیاط می‌ایستاد و با استشهاد به سخن پیامبر که فرمود: «یشحرالله الخیاط و علیه قمیص و رداءُ ممّا خاطَ وخانَ فیه» (خداوند خیاط را در حالی محشور می‌کند که پیراهن و جامه‌ای از آنچه دوخته و در آن خیانت ورزیده است، به تن دارد)، او را به دقت و دوخت خوب فرمان می‌داد. از علی (ع) نقل شده است: «قیمة کل امرء مایُحْسنِه» (ارزش هر انسان به چیزی است که آن را نیک انجام می‌دهد). ابشیهی، ۵۱/۲ ـ ۵۲ و ابن خلدون، ۳۱/۲ و سعیدالشیخلی /۸۲.

می‌نویسند یوسف بن عمر ثقفی حاکم عراق (۱۲۰ هـ) وقتی که از کنار بافندگان می‌گذشت، جامه یا پارچه را از آنها می‌گرفت و با ناخن خود امتحانش می‌کرد، اگر تار و پود آن سُست و بی‌تاب بود و ناخنش بر یکی از آن تارها گیر می‌کرد، آن بافنده را سخت مجازات می‌کرد و تازیانه می‌زد و حتی گاهی دست آنان را نیز می‌بُرید. روزی نزدش پارچه‌ای آوردند، وی خانه‌های (نقشهای) آن پارچه را شمرد، دید از یک سوی آن یکی کم است، به این علت بافنده را صد تازیانه زد. نویری، ۶/۳۸۶ ـ ۳۸۷ و ابن اثیر، ۵/۲۲۵ (۸/۱۲۷).

۳۶۴. سعید الشیخلی /۹۹.

۳۶۵. همچون خالد حَذّاء از راویانِ واقدی. واقدی، ۲/۵۸۸ ـ ۵۹۰ (۲/۴۴۷).

۳۶۶. ابن رسته /۲۶۲.که با پوستین دوزی و بافندگی پارچه‌های ابریشمی در ارتباط بود. ابن ندیم /۳۷۳.

۳۶۷. ابن رسته /۲۶۱.

۳۶۸. ابن هشام، ۱/۴۳ و ۲/۷۹۲ و واقدی، ۳/۱۰۳۲ ـ ۱۰۳۳ (۳/۷۸۶). مقایسه کنید با Dozy (1845), 59-64 ذیل بُرد.

۳۶۹. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱/۲۲۶ (۱/۳۴۹).

۳۷۰. در زمان پیامبر. نویری، ۱۸/۱۶۶ (۳/۱۴۷).

۳۷۱. ابن هشام، ۱/۴۳.

۳۷۲. طبرسی، ۱/۳۹ و شهیدی (۱۳۷۳)، ۵۹.

۳۷۳. طبری، ۲/۶۱۹ (۴/۱۵۷۲).

۳۷۴. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱/۳۰۱.

۳۷۵. ابن هشام، ۲/۵۳۰ و طبرسی، ۱/۳۹.

۳۷۶. بلاذری /۴۹۳ (۱۱۰).

۳۷۷. در سال ۱۰۶ هـ حاکم موصل قصر منقوش خود را در نزدیکی این بازار ساخت. ابن اثیر، ۵/۱۳۲ ـ ۱۳۳ (۸/۳۲).

۳۷۸. بحشل /۴۴ و سعید الشیخلی /۵۷.

۳۷۹. طبری، ۲/۳۱۴ (۳/۱۱۶۲).

۳۸۰. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲/۴۰۹ (۱/۱۹۹). ظاهراً اعراب آن را به عنوان مقرری سالیانه به دربار خسروپرویز می‌فرستادند.

۳۸۱. ابن اثیر، ۲/۲۹۳ (۱/۳۶۰).

۳۸۲. طبری، ۱۶/۳ (۱۶۵۱/۴).

۳۸۳. واقدی، ۶۳۵/۲ ـ ۶۳۶ (۴۸۳/۲). بهای جامهٔ حضرت علی (ع) نیز چهار درهم بود. ابن اثیر، ۴۰۱/۳ ـ ۴۰۳ (۲۳۸/۴).

۳۸۴. طبرسی، ۳۹/۱ و شهیدی (۱۳۷۳)، ۵۹.

۳۸۵. که ابوبکر به عمر می‌دهد. طبری، ۶۲۱/۲ (۱۵۷۴/۴). قطیفهٔ تن‌پوش ابوبکر پنج درهم بود. ابن اثیر، ۴۲۱/۲ ـ ۴۲۲ (۱۷۰/۲).

۳۸۶. واقدی، ۶۳۵/۲ ـ ۶۳۶ (۴۸۳/۲).

۳۸۷. در سال ۱۶ هـ زمان خلافت عمر. عوفی /۴۹.

۳۸۸. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۵۴/۳ (۳۶۰/۱ ـ ۳۶۱). عُمر خلیفهٔ دوم مِرْط گرانبهایی را به ام عماره نسیبه دختر کعب می‌دهد. واقدی، ۲۷۱/۱ (۱۹۶/۱). در همان دوران حُله و انگشتری به ۱۵۰۰ دینار فروخته شد. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۱۵/۱ (۶۰/۱).

۳۸۹. ابن سعد، ۱۲/۸ و ابن قُتیبه (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۹)، ۷۰/۴ و شهیدی (۱۳۷۳)، ۵۸.

۳۹۰. متز، ۱۷/۲ ـ ۱۸ (۲۱/۲).

۳۹۱. ابن هشام، ۹۳۲/۲.

۳۹۲. واقدی، ۶۶۴/۲ ـ ۶۶۵ (۵۰۷/۲).

۳۹۳. عوفی (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹)، ۴۹. مقایسه کنید با واقدی، ۲۷۱/۱ (۱۹۶/۱).

۳۹۴. در نامهٔ پیامبر(ص) به نمایندگان حمیر. نویری، ۱۱۹/۱۸ (۱۰۵/۳ ـ ۱۰۶).

۳۹۵. بلاذری /۳۴۲ (۷).

۳۹۶. ابن اثیر، ۲۹۳/۲ ـ ۲۹۵ (۳۶۰/۱ ـ ۳۶۲) و اجتهادی /۱۴۲. مقایسه کنید با یعقوبی (۱۹۶۰)، ۶۶/۲ ـ ۶۷ (۴۵۱/۱).

۳۹۷. زرین‌کوب، (۱۳۳۶)، ۵۳۳ و مُمتحن /۲۱۶. مقایسه کنید با سیدرضی، نهج‌البلاغه /۷۶ ـ ۷۸.

۳۹۸. اشعث و پدرش ظاهراً بُرْد یمانی می‌بافتند. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۷۶/۱۹ ـ ۷۸.

۳۹۹. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۲۱/۹ ـ ۲۳۵ (۲۴۰/۲).

۴۰۰. در سال ۸۳ هـ خطاب به عمر بن موسی. ابن اثیر، ۴۸۷/۴ ـ ۴۸۸ (۹۲/۷) و در سال ۹۴ هـ خطاب به سعید بن جبیر. ابن اثیر، ۵۷۹/۴ ـ ۵۸۰ (۱۸۶/۷) و نویری، ۲۵۳/۶.

۴۰۱. ابن اثیر، ۲۲۵/۵ (۱۲۷/۸).

۴۰۲. بلاذری /۵۰۰ (۱۱۴). مقایسه کنید با دوران حکومت عبدالملک بن مروان سال ۸۶ هـ یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۶/۳ (۲۴۳/۲) و ابن اثیر، ۵۲۰/۴ ـ ۵۲۱ (۱۲۶/۷).

فصل دوم

پوشاک دورهٔ «ایرانی ـ عربی»

بخش اول: دوران خلفای عباسی (۱۳۲ ـ ۶۵۶ هـ)

۱. لباس خلفا (لباس سراسری، عمامه و غیره)

عباسیان که به دست آوردن قدرت را مدیون ایرانیان، بویژه سیاه جامگان خراسان به رهبری ابومسلم خراسانی، بودند؛[۱] از همان ابتدا رغبت و تمایل خود را نسبت به قبول عناصر ایرانی در بسیاری از شئونات حکومتی نشان دادند. آنان گذشته از آنکه وزرایی ایرانی انتخاب کردند، از شیوه‌های حکومتی و دیوانهای ایرانی نیز به تمام و کمال تقلید کردند. ایشان همچنین به سبک و شیوهٔ ایرانیان لباس پوشیدند. این کار خلفای عباسی، به نفوذ بسیار زیادِ لباسهای ایرانی در میان عباسیان انجامید.[۲] این نفوذ در دوران هادی، هارون و مأمون به اوج خود رسید.[۳] در این دوره پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی که یا از ابریشمهای رنگارنگ تهیه شده بود و یا به شیوهٔ زربفت مزین شده بود، متداول شد. این پارچه‌های ابریشمی، مملو از تصاویر حیوانات، گل و بوته و گاه اشعار و کلمات مذهبی بود.[۴]

از آنجا که شعار عباسیان سیاه بود، و به «مُسوَّده» شهرت داشتند،[۵] بنابراین لباس رسمی آنها نیز سیاه بود.[۶] خلیفه هم قبای بلند سیاه (یا بندرت بنفش) می‌پوشید و هم قبای کوتاهتر ایرانی، که تا زیر زانوان او می‌رسید (شکل ۱۱۸ و ۱۱۹). وی زیر آن پیراهن آستین بلندی به همراه یک سروال می‌پوشید؛ روی این پیراهن و قبا، یک شال یا کمربند مرصع به جواهر به کمر می‌بست؛ عبای مشکی اعلایی نیز بر دوش می‌انداخت[۷] و کلاه نسبتاً بلند و سیاهی که قلنسوه نام داشت (شکل ۱۲۰)، بر سر می‌گذاشت.[۸]

معمولاً بر روی این قلنسوه یک قطعه الماس گرانبها نصب شده بود. خلیفه دور این کلاه بلند، عمامهٔ سیاهی می‌بست[۹] و خاتم و عصای پیامبر را در دست می‌گرفت. معمولاً یک زنجیر طلایی مرصع نیز بر گردن او آویزان بود.[۱۰] قبای خلیفه با آستینهایی تنگ، کاملاً به بدن او می‌چسبید، یقهٔ آن قدری باز بود، به‌طوری که خفتان ملیله‌دوزی شدهٔ وی از زیر آن نمایان بود.[۱۱] این خفتان که همچون قبایی جلوباز، بدون یقه و معمولاً دارای آستینهایی تا آرنج بود، روی سینهٔ آن دگمه‌هایی کوچک و نزدیک به هم قرار داشت، بلندی آن نیز تا حدود زانوان می‌رسید. جنس آن از ابریشم و زربفت بود و معمولاً تصاویر گل و بوته‌ای داشت[۱۲] (شکل ۱۲۱). کفش خلیفه اغلب قرمز رنگ بود و سگکهای مرصع داشت البته در مواقع لزوم، چکمه‌های ساق بلند نیز می‌پوشید[۱۳] (شکل ۱۲۲ و ۱۲۳). خلفای عباسی همچون خلفای اموی، بُرْد و عصا و خاتم و شمشیر پیامبر اکرم (ص) را همراه خود داشتند. همان‌گونه که در بخشهای قبلی ذکر شد، در دورهٔ اموی و نیز عباسی سه چیز علامت خلافت شمرده می‌شد. بُرد، خاتم و عصای پیامبر. بُرد، روپوش مخطط سیاه و سفیدی بود که کعب‌بن زهیر بن سلمی، شاعر عرب آن را از پیامبر گرفته بود. این شاعر که در مکه پیامبر را هجو می‌کرد، پس از فتح مکه قصیده‌ای در مدح پیامبر و اسلام گفت و مورد لطفِ پیامبر قرار گرفت. بعدها معاویه آن را از ورثهٔ کعب به مبلغ چهل هزار درهم خرید و پس از آن دست به دست در میان خلفای اموی گشت.[۱۴] مروان حمار آخرین خلیفهٔ اموی در موقع از دست دادن خلافت، آن بُرد و عصا و خاتم را در جایی زیر خاک پنهان کرد، اما پس از کشته شدن او، پیرمردی که مُوکل حرمسرای او بود، عباسیان را راهنمایی کرد تا آنها را از زیر خاک بیرون آوردند.[۱۵] باز بدین ترتیب دست به دست گشت تا به خلفای عباسی رسید. عباسیان بویژه در مواقع رسمی از آنها استفاده می‌کردند.[۱۶] البته، بُرد سبز دیگری نیز که مخطط سبز و سفید بود و پیامبر آن را در موقع حیاتش به مردم ایله بخشیده بود و بعدها منصور عباسی دومین خلیفه توانسته بود آن را به مبلغ ۳۰۰ دینار بخرد، نیز مورد استفادهٔ خلفای عباسی (البته بندرت) قرار می‌گرفت.[۱۷] بدین ترتیب، در مراسم رسمی مقابل خلیفه مصحفِ عثمان را قرار می‌دادند و بُرْد پیامبر را که مخطط سیاه و سفید بود (علاوه

بر لباسهای خلیفه) بر دوش او می‌نهادند. قضیب (چوبدستی) یا عصای آن حضرت در دست راست [۱۸] و خاتم آن حضرت نیز در یکی از انگشتان دست راست خلیفه قرار می‌گرفت. سپس شمشیر آن حضرت با حمایلی از چرم سرخرنگ و به روشِ عربی قدیم، از شانهٔ راست می‌گذشت و شمشیر بر طرف چپ بدن آویخته می‌شد.[۱۹] اینک لباس برخی از خلفای عباسی به ترتیب زمانی ذکر می‌شود، اما قبل از آن باید به دو تغییر در این باب اشاره کرد. کلاه قلنسوه از زمان منصور، دومین خلیفهٔ عباسی تا زمان مستعین دوازدهمین خلیفه، بلند و دراز بود؛ اما مستعین آن را کوتاه کرد. همچنین آستین قباها که از آغاز تنگ بود، در دورهٔ معتصم هشتمین خلیفه تنگ‌تر شد؛ اما مستعین آنها را گشاد کرد و دگمهٔ آستینها را نیز برانداخت.

سفاح (۱۳۲ ـ ۱۳۶ هـ) اولین خلیفهٔ عباسی

وی سروالی به پا می‌کرد و جامه‌ای آستین‌دار روی آن می‌پوشید. روی آن جامه، قبای سیاه خود را که از جنس خز بود، به تن می‌کرد (شکل ۱۲۴). بر عمامهٔ سیاه خود، طیلسان می‌انداخت. طیلسان، پارچه‌ای بود که به صورت ساده آن را روی عمامهٔ خود می‌انداختند و بدین صورت ادامهٔ آن تا روی شانه‌ها و حتی پایینتر از آن نیز می‌رسید[۲۰] (شکل ۱۲۵) (در مورد جُبهٔ وَشّی سفاح رجوع کنید به شکل ۱۲۷).

ابوجعفر منصور (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هـ) دومین خلیفه

اگر چه وی عباسیان را ملزم ساخت تا کلاههای سیاه و بلند مخروطی شکل (قلنسوه) بر سر نهند؛ اما اینکه خود او از این کلاه استفاده می‌کرد یا نه، موضوعی است که صریحاً نمی‌توان به آن پاسخ گفت. اما به هر حال می‌دانیم کارکنان دارالخلافه و مأموران دیوان از آن کلاه استفاده می‌کردند. این کلاه در قسمت پایین، یعنی در جایی که بر روی سر سوار می‌شد، نسبتاً چهار گوشه[۲۱] (متمایل به گرد) بود. بلندی این کلاه نسبتاً زیاد بود و از داخل با چوبهایی نازک، استوار و محکم می‌شد. این کلاه که به صورت مخروطی به طرف بالا شکل می‌گرفت، همیشه سیاه رنگ بود و آن را از کرک یا پشم بره تهیه

می‌کردند.[۲۲] همچنین منصور جبه‌ای هراتی بر تن داشت[۲۳] که زرد رنگ بود[۲۴] (شکل ۱۲۶). اما وقتی مردم به دیدنش می‌آمدند، قبای سیاه می‌پوشید.[۲۵]

هارون الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳ هـ) پنجمین خلیفه

وی گذشته از لباسهای معمولی خلفا، آزاری رشیدی (سندی) از جنس ابریشم با خطوط پهن به رنگ قرمز بر شانهٔ خود می‌انداخت.[۲۶] هارون در موقع حرکت برای جنگ با بیزانسیها، کلاهی از نوعِ قلنسوه بلند و مخروطی شکل بر سر داشت، که بر روی آن به عربی نوشته شده بود: «پیکار کننده در راه دین، زیارت کنندهٔ مکه».[۲۷] لباسهای دیگر هارون عبارت بودند از جبه‌ای وشی و گلدار[۲۸] از جنس ابریشم (شکل ۱۲۷) و نیز عمامه‌ای وشی که با دنبالهٔ آن چانه و بینیِ خود را می‌پوشاند (شکل ۱۲۸). وی در تابستان پیراهنی نازک و تنگ می‌پوشید که بر تن او می‌چسبید.[۲۹] هارون همچنین جبه‌هایی از پوست خز با آستر پوست سمور داشت.[۳۰]

امین (۱۹۳ ـ ۱۹۸ هـ) ششمین خلیفه

پس از شکست امین از طاهر به لباس سفید و طیلسان سیاه او اشاره شده است.[۳۱]

مأمون (۱۹۸ ـ ۲۱۸ هـ) هفتمین خلیفه

وی در مرو جامهٔ سیاه[۳۲] و ردایی از خز و قبای بُرْد مخطط سیاه و سفید به همراه کفش سیاه می‌پوشید[۳۳] (شکل ۱۲۹ و ۱۳۰) و رُصافیه‌ای (کلاه دستاردار) بر سر می‌گذاشت[۳۴] (شکل ۱۳۱). اما پس از آنکه ولایتعهدی امام رضا(ع) را اعلام کرد، رنگ سبز را رسمیت بخشید[۳۵] و خود نیز جامهٔ سبز پوشید.[۳۶] وی پس از شهادت امام و به دلیل مخالفتِ شدید عباسیان با رنگ سبز،[۳۷] مجدداً رنگ سیاه را شعار خود قرار داد و جامهٔ سیاه پوشید.[۳۸] حتی می‌نویسند در مراسم خواستگاری از دختر فضل بن سهل، لباس سیاه پوشیده بود.[۳۹] مأمون هنگام تشییع جنازهٔ حضرت رضا (ع) قبایی سفید بر تن داشت.[۴۰]

مُعتصم (۲۱۸ ـ ۲۲۷ ﻫ) هشتمین خلیفه

همان‌گونه که قبلاً گفته شد در دوران هادی، هارون الرشید و مأمون نفوذ لباسهای ایرانی در میان عباسیان به اوج خود رسید. اما ظاهراً به دلیل تشنجات سیاسی، مذهبی و اجتماعی دوران مأمون که در حال نبرد با برادرش امین بود، بار دیگر عنصر ایرانی در مقابله با عنصر عربی قرار گرفت و همچنین با ولایتعهدی امام رضا (ع) برخورد میان نیروهای شیعی با تفکر غالب عباسیان شدت گرفت و این باعث شد تا نوعی عکس‌العمل در میان اعراب عباسی نسبت به مظاهر ایرانی و از آن جمله لباس و پوشاک آنها به وجود آید. از این رو، استفاده از کلاه بلند ایرانی که قلنسوه نام داشت، تا حدودی از رواج افتاد(۴۱)، اما معتصم تلاش کرد تا مجدداً در میان درباریان و رجال عباسی به‌کار بردن این کلاه را معمول کند. از این رو بار دیگر این کلاه مورد استفادهٔ درباریان عباسی قرار گرفت و این بار آن را «معتصمیات» نام نهادند.(۴۲) وی همچنین به رسم ایرانیان آستینهای قباها را تنگ کرد.(۴۳) معتصم علاقهٔ زیادی به بازی ایرانی چوگان داشت، وی در موقع این بازی، نیمتنهٔ گلدوزی شده می‌پوشید، کمربندی از طلا به کمر می‌بست و کفشهای قرمز به پا می‌کرد و به بازی چوگان می‌پرداخت.(۴۴)

متوکل (۲۳۲ ـ ۲۴۷ ﻫ) دهمین خلیفه

وی نوعی جامهٔ جدید پدید آورد که به نام خود او به «متوکلی» معروف شد. در دوخت این لباس دو پارچه به عنوان آستر و رویهٔ اصلی لباس انتخاب می‌شد و سپس میان آنها پنبه می‌دوختند.(۴۵) البته ظاهراً این لباس را بیشتر، کارکنان قصر و مأموران دولتی به تن می‌کردند. از روی سکه‌هایی که از متوکل بر جای مانده است، می‌توان نوع آرایش و لباس ایرانی او را بخوبی مشاهده کرد.(۴۶)

مُستعین (۲۴۸ ـ ۲۵۱ ﻫ) دوازدهمین خلیفه

وی دستور داد قلنسوه‌ها «معتصمیات» را کوتاهتر و کوچکتر کنند و آستینهای قباها را که در دورهٔ معتصم تنگ شده بود، گشادتر کنند. این گشادی آستینِ قباها تا سه وجب

می‌رسید[۴۷] و بدین ترتیب با گشاد شدن آستینها از آنها به جای جیب استفاده می‌شد و در آنها گاه پول، کاغذ، کتاب و یا لوازم مورد نیاز خود را می‌نهادند.[۴۸]

مقتدر (۲۹۵ ـ ۳۲۰ ه) هجدهمین خلیفه

بر اساس مندرجات کتاب *المنتظم*، وی در سال ۳۲۰ ه هنگامی که برای جنگ با مونس عزیمت کرد، کاملترین لباس خود را پوشیده بود و آن عبارت بود از خفتانی ابریشمی با گلهایی به رنگ نقره‌ای که آن را در کارگاه تُسْتَر (شوشتر) که شهری در خوزستان بود، بافته بودند[۴۹] (شکل ۱۳۲) و به همراه آن صدره (نیمتنه‌ای) در برداشت همچنین عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و عبای پیامبر را بر دوش و سینه و پشت خود پیچیده[۵۰] و زیر آن سروالی به پا کرده بود.[۵۱] همچنین شمشیر پیامبر را با حمایلی از چرم سرخ بر کمر آویخته بود و در دست راست انگشتر و عصای آن حضرت را داشت. پسرش عبدالواحد ولیعهد نیز با خفتانی ابریشمی[۵۲] و زربفت و مزین به تصاویر با عمامه‌ای سفید همراه پدر بود.

طایع (۳۶۳ ـ ۳۸۱ ه) بیست و چهارمین خلیفه

در سال ۳۷۶ ه زمانی که بهاءالدوله بویی به بغداد آمده بود، این خلیفه با قبایی سیاه و عمامه‌ای از خز سیاه که بر رُصافیه‌ای بسته شده بود، به دیدن امیر بویی رفت.[۵۳] البته وی بُرْد پیامبر را بر دوش و عصا و شمشیر آن حضرت را نیز همچون خلفای قبلی همراه خود داشت.[۵۴]

مُسْتَرشِد (۵۱۲ ـ ۵۲۹ ه) بیست و نهمین خلیفه [۵۵]

بر اساس مندرجات کتاب *الکامل*، وی در سال ۵۱۷ هنگامی که برای جنگ با دبیس از بغداد خارج شد، عمامه‌ای سیاه بر سر نهاده و قبایی نیز از آن رنگ پوشیده بود، پارچه‌ای که زیر عمامه آویخته بود، سرازیر شده و پشت و پهلوهای گردن او را پوشانده بود (شاید نوعی طیلسان بود!) و بر دوش او پارچه‌ای از بُرد یمانی مخطط (سیاه و سفید) دیده

می‌شد. وی عصایی در دست داشت و دایره‌ای آهنین مانند سینی بر سینه و شکم خود بسته بود که قسمتی از زره او به شمار می‌رفت.[۵۶]

ناصر (۵۷۵ ـ ۶۲۲ هـ) سی و چهارمین خلیفه

این خلیفهٔ عباسی به دلایلی که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد، به افکار جوانمردان و اهل فتوت متمایل شد و سرانجام به وسیلهٔ شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی زاهد در سال ۵۷۸ هـ جامهٔ فتوت بر او پوشانده شد. بدین سان وی سراویل اهل فتوت را به پا کرد، که شلواری چسبان و تا زانوان بود و روی آن نقوشی تصویر شده بود[۵۷] (شکل ۱۳۳). از این زمان تا پایان خلافت عباسی که چهار تن از خلفای عباسی خلافت کردند (ناصر، ظاهر، مُستنصر و مُستعصم)، خلفا و نیز امرای عباسی سراویل فتوت می‌پوشیدند.

مُستَنْصر (۶۲۳ ـ ۶۴۰ هـ) سی و ششمین خلیفه

در اولین نماز جمعه‌ای که پس از خلیفه شدن مستنصر برگزار شد، وی در حالی که پیراهنی سفید از حریر بر تن و عمامهٔ سفیدی بر سر داشت، به اقامهٔ نماز پرداخت.[۵۸] بدین ترتیب می‌توان این پوشش سفید را لباس نماز او دانست. وی نیز همچون خلفای قبلی، بویژه ناصر به لباس اهل فتوت تمایل داشت و سراویل فتوت را به پا می‌کرد.

۲. لباس درباریان، غلامان و کنیزکان دربار

ابوالعتاهیه در شعری به لباسهای مزین دربار مهدی عباسی اشاره کرده است.[۵۹] جنس اکثر این لباسها از ابریشم بود.[۶۰] در موقع لهو و لعب و به شراب نشستن حتماً جامهٔ شراب به تن می‌کردند که به آن «ثیاب المنادمه» می‌گفتند و جامه‌هایی از جنس ابریشم و به رنگهای سرخ، سبز و زرد بود.[۶۱] در دورهٔ متوکل، جامهٔ متوکلی که خلیفه پدید آورده بود، میان درباریان رواج یافت. متوکلی لباسی بود که با پنبه‌دوزی در میان آستر و رویهٔ اصلی لباس پدید می‌آمد.[۶۲] لباس حاجب الحجاب عموماً شامل عمامهٔ سیاه و جبهٔ سیاه حاشیه‌دوزی شده (شکل ۱۳۴) به همراه کمربند و شمشیر بود.[۶۳] در دورهٔ

عباسی، طرازدوزی بر لباس مأموران دولتی همچون گذشته معمول بود. این طراز که با خط کوفی نوشته می‌شد، بر پشت لباس مأموران یا جلوی آن و روی سینه و با رنگی مغایر رنگ اصلی لباس تهیه می‌شد[۶۴] (شکل ۱۳۵).

هر کس که می‌خواست به دربار برود و خلیفهٔ عباسی را ببیند، باید روپوشی سیاه بر تن می‌کرد که این روپوش «سواد» نام داشت.[۶۵] همچون شاعر اموی، حماد بن شاپور دیلمی (م ۱۵۵) که به دیدار منصور رفت.[۶۶] حتی مخالفان عباسیان نیز در صورت همراه شدن با عباسیان، لباس سیاه بر تن می‌کردند.[۶۷]

غلامان دربار هارون‌الرشید جامه‌های مخطط و رنگارنگ شوشتری و سپاهانی (اصفهانی) و سقلاطون، که پارچه‌هایی از ابریشم زربفت بود و اکثراً رنگ آبی و گاهی نیز سرخ و یا کبود داشت، بر تن می‌کردند (شکل ۱۳۶). کنیزکان نیز شارهای قیمتی که چادرهایی بسیار تنگ و نازک و به رنگ روشن بود بر سر خود می‌انداختند.[۶۸] این کنیزکان لباسهایی رنگارنگ و زردوزی شده بر تن داشتند.[۶۹] مأمون کنیزکانی رومی داشت که دیباهای رومی بر تن می‌کردند و هنگام عید در حالی که صلیبهای زرین بر گردن خود می‌آویختند و در دست، شاخه و برگهای زیتون را می‌گرفتند (به مناسبت عید سعانین، عید نصاری)، زُنار بر کمر می‌بستند.[۷۰] زُنار کمربندی رشته مانند از ابریشم بود و کلفتی آن به اندازهٔ یک انگشت بود. البته ظاهراً در اکثر مواقع این کمربند را از چرم می‌ساختند. به هر حال، در هر دو صورت در اکثر مواقع روی آن را با سنگهای گرانقیمت و جواهرات ترصیع می‌کردند.[۷۱] در اینجا باید به جواری الغلامیات اشاره کرد، ام‌جعفر زُبیده (همسر هارون‌الرشید) چون علاقهٔ فرزندش محمدامین را به غلامان دید، گروهی از کنیزکان خوش قد و قامت و زیبا روی را به رسم غلامان لباس پوشانید، دستار و عمامهٔ حریر بر سرشان نهاد، قبای حریر و زربفت و پیراهن بر تن آنان پوشاند، کمربندهایی از طلا و نقره بر کمرشان بست و طرهٔ مو و گیسوانشان را در طرفین صورتشان قرار داد؛ یعنی گیسوان آنان را مانند زلف غلامان پیچ پیچ و طره مانند کرد.[۷۲] از این زمان به بعد در کاخ خلفا، به کنیزان و دختران پسر نما برمی‌خوریم[۷۳] که به آنها جواری‌الغلامیات می‌گفتند. دیگر خلفا نیز کم و بیش از چنین غلامانی سود می‌بردند.[۷۴] همچنین

غلامان خردسال ترک همواره با قبا و کمربند زرین و شمشیر حمایل کرده در اطراف خلیفه حضور داشتند.(۷۵) برخی از غلامان دربار گرز و تبرزین همراه داشتند.(۷۶)

۳. لباس وزیران

در آغاز کار عباسیان، مهمترین نوع لباس همانا پوشش سیاه بود؛ چنانکه ابوسلمه خلال همدانی و نیز ابومسلم خراسانی لباسی تماماً سیاه بر تن داشتند.(۷۷) در سال ۱۵۳ ه ابوجعفر منصور به رجال دولتی امر کرد تا همچنان لباس سیاه بپوشند و کلاه سیاه بلندی را که قلنسوه نام داشت، بر سر بگذارند.(۷۸) گاه نیز طیلسانی بر آن کلاه می‌انداختند که دنبالهٔ آن بر روی شانه‌ها می‌افتاد.(۷۹) این کلاه طویله نیز خوانده می‌شد.(۸۰) اگر کسی اصرار بر عمامه گذاشتن داشت،به دور این کلاه (در قسمت پایین، یعنی روی سر خود) عمامه‌ای می‌بست که در آن صورت به آن رُصافیه می‌گفتند.(۸۱) همچنین منصور امر کرد که به شیوهٔ ایرانیان شمشیر بر کمر (نه بر شانه که رسم اعراب قدیم بود) ببندند(۸۲) و بر پشتِ لباس خود آیهٔ «فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم»(۸۳) را بنویسند.(۸۴) آستین قباها در دوران معتصم تنگتر شد، اما با روی کار آمدن مستعین (۲۴۸ ه) این آستینها تا سه وجب گشاد شد.(۸۵) معمولاً در این آستینهای گشاد، ابزار و وسایل مورد نیازشان از جمله پول، قلم، دفتر، دستمال و چیزهای دیگری قرار می‌دادند.(۸۶) در دورهٔ هارون الرشید، جعفر برمکی یقهٔ بلند را معمول کرد.(۸۷) در دورهٔ مأمون نیز با حمایت وزیر ایرانی او، فضل بن سهل، سیاه‌پوشی جای خود را به سبزپوشی داد، یعنی جامه‌های سبز می‌پوشیدند و بر قلنسوه سیاه خود نیز نشان سبزی قرار می‌دادند.(۸۸) بدین ترتیب آرام آرام لباس و خلعت وزارت، پوشش ویژه‌ای شد که وزیر پس از انتخاب شدن، باید آن را می‌پوشید و به طور کلی عبارت بود از سروال و پیراهنی بلند و جامه‌هایی آستردار و دُراعه‌ای سیاه و حاشیه‌دوزی شده و قلنسوه سیاه با دستار سیاهی بر آن (مزین به سنگهای گرانبها) و نیز چکمه‌ای که اغلب در آن، لوازم خود از جمله دفتر و قلم را قرار می‌دادند.(۸۹)

۴. لباس نظامیان و سرداران

برخی از سرداران، قبای بلند و جلوبازی می‌پوشیدند که در روی سینهٔ آن دگمه‌هایی قرار داشت، همچنین شالِ کمربند مانندی را در محل کمر و روی قبا می‌بستند، این قبا آستینهایی بلند داشت و دو بازوبند طلایی رنگ نیز در محل بازوان آن، دیده می‌شد، شلواری که زیر این قبا می‌پوشیدند، رنگهای مختلفی چون سیاه، سفید، آبی و یا طلایی داشت (شکل ۱۳۷). سرپوش ایشان یا کلاه دوشاخ سیاه رنگ بود (شکل ۱۳۸) و یا عمامهٔ سیاه و قرمز[۹۰] (شکل ۱۳۹). در سال ۳۲۰ ه‍ که خلیفه مقتدر به جنگ با مونس خادم رفت، خفتانی (غژاگند) به تن داشت. غژاگند جامه‌ای آکنده از ریزه‌های ابریشم بود که میان دو رویهٔ پارچهٔ لباس قرار می‌دادند و آن را هنگام جنگ بر تن می‌کردند. این ریزه‌های درون لباس، همچون زرهی مانع از زخمی شدن بدن بر اثر ضربات شمشیر می‌شد، زیرا ضربهٔ شمشیر را تا حد زیادی می‌گرفت. جنس این خفتان از دیبای شوشتری بود و رنگ نقره‌ای داشت (شکل ۱۴۰). همچنین خلیفه عمامهٔ سیاهی بر سر داشت و بُرد مخطط پیامبر(ص) را نیز بر روی شانه‌های خود انداخته بود و شمشیر پیامبر را که بندی از چرم سرخ داشت، به کمر بسته بود و عصا و انگشتر پیامبر را نیز همراه داشت.[۹۱] مُسترشد عباسی هنگام نبرد (۵۱۷ ه‍) بر روی لباسهای خود دایره‌ای آهنین مانند سینی بر سینهٔ خود بسته بود.[۹۲] به هر حال خلفا نیز همچون سربازان، در نبرد زره بر تن می‌کردند و کلاهخود بر سر می‌نهادند.[۹۳] عباسیان همچنین سرداران خود را مجبور می‌کردند تا کلاه نسبتاً بلند ایرانی را که قلنسوه نام داشت و سیاه رنگ بود، بر سر بگذارند. اگر چه اعراب تا مدتی از این کار استقبال زیادی نکردند.[۹۴]

ابومسلم خراسانی سردار معروف عباسیان، قبای سیاه خز بر تن می‌کرد[۹۵] (شکل ۱۴۱ و ۱۴۲). علی بن عیسی سردار سپاه امین در جنگ با مأمون و طاهر ذوالیمینیین که در سال ۱۹۵ ه‍ در حوالی ری روی داد، طیلسانی بلند و سرمه‌ای رنگ بر تن داشت[۹۶] (شکل ۱۴۳). در نبردها، سرداران معمولاً انتهای عمامهٔ خود را لثام می‌کردند.[۹۷]

در ایام متوکل عباسی (۲۳۲ ـ ۲۴۷ ه‍) لباس سپاهیان تغییر یافت. بدین ترتیب که کلیهٔ سربازان قباهای قهوه‌ای کمرنگ (خاکستری) پوشیدند (شکل ۱۴۴). وی دستور

داد که دیگر شمشیر را به گردن نیاویزند، بلکه چون ایرانیان به کمر ببندند.[۹۸] هارون‌الرشید، خادمان کوچکی داشت به نام نَمْل (مورچه) که کمانهای بُنداق‌انداز داشتند و هر کس را که سر راه خلیفه بود، با بنداق می‌زدند. این گروه بویژه در روزهای رسمی، در کاخ و در اطراف خلیفه دیده می‌شدند. بُنداق گلوله‌ای از گِل یا فلز بود که از کمانهای مخصوصی رها می‌شد.[۹۹] امیران سپاه معمولاً چماقی از نقره داشتند که بویژه در ایام و روزهای رسمی همراه خود حمل می‌کردند.[۱۰۰] همچنان که نزدیکان و محافظان منصور عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ ﻫ) گرز و چوب داشتند.[۱۰۱] این نگهبانان خلیفه گاه در جنگها، لباسهای الوان و رنگارنگ بر تن می‌کردند.[۱۰۲] هر سپاه،گروهی به نام نفتیان یا نفت‌اندازان داشت. پوشش لباس آنان از پارچه‌هایی بود که آتش در آن اثر نداشت. کار این گروه ساختن و پرتاب وسایل آتش‌زا بود.[۱۰۳] همچنین در هر سپاه، گروهی معمار و بنا نیز بود که علاوه بر حمل اسلحه، کلنگ و بیل و بیلچه همراه داشتند تا در مواقع لزوم به حفر کانال و یا ایجاد پل و ساخت خاکریز و یا ایجاد شکاف و نقب در حصارها بپردازند.[۱۰۴] معمولاً بر سپرها و پرچمها به امر خلیفه، نام یکی از سرداران معروف زمان را می‌نوشتند. چنانکه طبق دستور موفق عباسی به سال ۲۷۵ ﻫ بر سپرها و پرچمها نام عمرولیث نوشته شد.[۱۰۵] در خلافت معتضد، نام بدر (م ۲۸۹) فرماندهٔ کل قوا نوشته شد.[۱۰۶] در اینجا لازم است به عیاران بغداد نیز اشاره‌ای شود. در اواخر قرن دوم هجری گروهی به نام عیاران در بغداد وجود داشتند. این عیاران و زندانیان بغداد که در جنگ امین و مأمون، جانب امین را گرفته بودند تقریباً برهنه جنگ می‌کردند[۱۰۷] و تنها لنگی بر کمر می‌بستند[۱۰۸] و عده‌ای از آنان شلوار کوتاهی که ویژهٔ عیاران بود، به پا می‌کردند[۱۰۹] و کمربندی که از برگهای درخت خرما بافته شده بود بر کمر خود می‌بستند. آنها پوششی از برگ و پوست درخت خرما به صورت کلاه می‌ساختند و درون آن را با ریگ و شن پُر می‌کردند و از آن به عنوان کلاهخود استفاده می‌کردند.[۱۱۰] سپرهایشان از برگ و پوست درخت خرما و بوریا بود که آن را قیراندود می‌کردند و لابلای آن ریگ می‌ریختند. سواران ایشان نیز که زنگوله و پشمها و صدفهای قرمز و زردی به گردن خود آویخته بودند، با نیزه‌هایی که از نی ساخته شده بود و کلاههای

کاغذی بر سر، دیده می‌شدند.[۱۱۱] این برهنگان سپاه امین، توبره‌هایی از سنگ و آجر نیز به همراه داشتند تا به طرف دشمن پرتاب کنند. آنها همچنین دشمنان خود را با قلاب و فلاخن که در انداختن آنها مهارت بسیار داشتند، مورد حمله قرار می‌دادند.[۱۱۲] بعدها همین عیاران در سال ۲۵۱ ه در نبرد مُستعین و معتز عباسی، جانب مُستعین را گرفتند و با کلاهخودهای حصیری قیراندود و فلاخن به دست، به نبرد با دشمن پرداختند.[۱۱۳] در این دوره نیز همچون دوره‌های قبل، از تمامی ابزار و آلات جنگی استفاده می‌کردند.[۱۱۴] هنوز شمشیر هندی[۱۱۵] و نیزهٔ خطی معروفیت داشت.[۱۱۶] خلفای عباسی محلهایی برای اصلاح و ترمیم و تعمیر لوازم جنگی داشتند[۱۱۷]، همچنان که در بغداد بازاری برای افزارهای جنگی وجود داشت.[۱۱۸]

۵. لباس قضات، فقها و خطیبان

مردمان طبقات برجسته عموماً شلوار گشادی (سیاه یا سفید) می‌پوشیدند و روی آن پیراهنی معمولاً سیاه بر تن می‌کردند. بر روی آن جلیقه‌ای (نیمتنه) می‌پوشیدند که آستینهایی تا آرنج داشت و در جلویش دگمه‌های نزدیک به هم دوخته شده بود و روی آن پیش‌بندی را که پارچه‌ای مستطیل شکل بود و روی سینه قرار می‌گرفت (شکل ۱۴۵) به تن می‌کردند. این پیش‌بند با بندهایی از چهارگوشه‌اش باگذشتن از زیر بغلها در پشت به هم گره می‌خورد و معمولاً از ابریشم تهیه می‌شد و دارای تصاویری از گل و بوته و نقوش دیگر بود که روی آن قبا می‌پوشیدند و سپس کلاه دراز (قلنسوه) و سیاهی را بر سر می‌نهادند و رویش را با عمامه‌ای ساده یا زربفت می‌بستند.[۱۱۹] گاه طیلسانی روی این کلاه دراز و بلند می‌انداختند[۱۲۰] و چکمهٔ سیاه یا قرمز یا زرد به پا می‌کردند (شکل ۱۴۶). از قباهای معروف و متداولی که علما بر تن می‌کردند، قبای جلو بسته و یقه‌گردی بود که آستینهایی بسیار گشاد داشت و معمولاً دارای دو بازوبند طلایی نیز بود، البته نوع جلوباز این قبا نیز پوشیده می‌شد[۱۲۱] (شکل ۱۴۷ و ۱۴۸).

اشراف و اعیان این دوره جوراب نیز می‌پوشیدند. جوراب را از پشم، ابریشم یا چرم می‌ساختند و آن را «موزج» می‌گفتند.[۱۲۲] قضات نیز باید طویله که نوعی قلنسوه

دراز و بلند و سیاه بود، بر سر می‌گذاشتند[۱۲۳] و عمامهٔ سیاهی نیز به دور آن می‌بستند و جامهٔ سیاه بر تن می‌کردند و عبای سیاه می‌پوشیدند[۱۲۴] و طیلسانی بر آن کلاه می‌انداختند[۱۲۵]. ابومحمد یحیی بن اکثم، قاضی و سپس ندیم مأمون عباسی، در سفر زمستانی که با مأمون همراه بود، کلاهی بلند و دراز و مخروطی شکل «طویله» از جنس پوست سمور بر سر داشت و بر لباسهای خود کمربندی مرصع بسته بود و قبایی از خز سیاه بر تن داشت.[۱۲۶] در اینجا باید به این نکتهٔ مهم اشاره کرد که طیلسان در ابتدا تنها پارچه‌ای (معمولاً سیاه) که بر سر و یا بر روی کلاه و بویژه روی عمامه می‌انداختند (ادامهٔ آن تا روی شانه‌ها و کتفها را نیز می‌گرفت)، کم‌کم و به مرور زمان بلندتر شد و خود به صورت لباسی درآمد که تا حدود زانوان ادامه داشت و با وجودی که آستین نداشت، اما روی دستها را تا نیمه می‌پوشانید. لبه‌های آن حاشیه‌دوزی داشت و معمولاً رنگ آن سبز بود. این پوشش، لباس مخصوص قضات و بویژه فقها شد (شکل ۱۴۹). البته قضات این دوران (حدود ۴۰۰ هـ) طیلسان کبود نیز می‌پوشیدند[۱۲۷] (شکل ۱۵۰). لباس فقها را نیز که ابویوسف، قاضی زمان هارون‌الرشید ترتیب داده بود، عبارت بود از جبه‌ای سیاه و کلاه بلند (قلنسوه) سیاه که رویش را عمامهٔ سیاهی می‌بستند و طیلسان سیاه بر عمامه می‌انداختند. البته کم‌کم پوشیدن جبهٔ نیمه بلند و گشاد و سبز رنگ که حاشیه‌دوزی شده بود، در میان فقها و علما مرسوم شد و همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، این جبهٔ سبز یا کبود رنگ، طیلسان نام گرفت.[۱۲۸] ظاهراً احمد بن حنبل به دلیل اینکه حاضر نبود لباس سبز خود را به لباس سیاه دوران معتصم تبدیل کند، تنبیه شد.[۱۲۹] صاحب بن عباد وزیر معروف دوران آل‌بویه نیز هر زمان که قصد می‌کرد تا حدیث املا کند، به هیأت اهل علم طیلسان می‌پوشید و تحت‌الحنک می‌بست.[۱۳۰] در مجالس مباحثهٔ فقهی کفشها را از پا درمی‌آوردند و گاهی حتی کلاههای (= قلنسوه) خود را نیز از سر برمی‌داشتند.[۱۳۱]

در زمستان معمولاً جبه‌ای می‌پوشیدند که داخل آن را با پنبه یا چیز دیگری برای گرم کردن پُر کرده بودند.[۱۳۲] پوشیدن جامهٔ بخارایی ظاهراً نشانهٔ پیروی از فلاسفه و خردگرایان بود و در نزد فقها مرسوم نبود.[۱۳۳] خطیبان کلاه خمره‌ای مانند به سر

می‌گذاشتند[۱۳۴] و دستار قصب می‌بستند[۱۳۵] و کاتبان نیز دراعه‌ای [۱۳۶] با آستینهای گشاد می‌پوشیدند که در آن آستینها لوازم تحریر خود را قرار می‌دادند[۱۳۷] و دستار (مندیل) دبیقی بر سر می‌گذاشتند.[۱۳۸] در باب لباس دیگر بزرگان و رجال حکومتی، از کلام ابن خلکان در شرح حال جعفر برمکی چنین فهمیده می‌شدکه بزرگان بنی‌هاشم نیز حق استفاده از کلاه دراز (قلنسوه) را به همراه عمامه داشتند (رُصافیه). چنانکه وقتی عبدالملک بن صالح (م ۱۹۶) به مجلس جعفر برمکی وارد شده رُصافیه‌ای بر سر داشت به همراه طیلسانی که با ورود به مجلس آنها را درآورده و به کناری نهاد.[۱۳۹] سلیمان بن جعفر (م ۲۸۴) والی مکه در ایام هارون‌الرشید، بعدها که جنگِ میان مأمون و امین روی داد با بالاپوش (کسا) رودباری و نیز کلاه بلند سیاه (قلنسوه طویله) نزد امین می‌رود.[۱۴۰] می‌نویسند ابراهیم پسر مهدی عباسی نیز رصافیه بر سر می‌نهاد و دورِ آن را عمامهٔ سیاهی از خز می‌بست که دو طرف آن از جلو و عقب آویخته می‌شد. مُبَطنه یا جامهٔ آستردار رنگینی بر تن می‌کرد و کفش زرد رنگی می‌پوشید (شکل ۱۵۱) و عصای آبنوسی زرنشانی به دست می‌گرفت.[۱۴۱] همچنان که عبدالواحد، ولیعهد و پسر مقتدر عباسی (سال ۳۲۰ هـ) که همراه پدر به جنگ مونس رفت، خفتانی دیبا و زربفت بر تن داشت که شاید همچون خفتان پدر نقره‌گون و مزین به تصاویر بود (شکل ۱۳۲) و بر سر نیز عمامه‌ای سفید بسته بود.[۱۴۲] شلوار (سروال) اکثر رجال دولتی از حریر دبیقی بود با بندهایی از ابریشم که در ارمنستان تهیه می‌شد.[۱۴۳]

۶. لباس شُعرا

شعرا نیز همچون بسیاری از رجال و بزرگان عباسی، خواه ناخواه به پوشیدن لباس سیاه متمایل شدند چنانکه حماد بن شاپور دیلمی کوفی (م ۱۵۵)، شاعر دربار ولید (خلیفهٔ اموی)، وقتی در دورهٔ عباسیان خواست به دیدار منصور برود، جامهٔ سیاهی بر تن کرد و شمشیری نیز کرایه نمود و به کمر بست.[۱۴۴] ظاهراً تحت تأثیر دستورهای منصور آنان نیز قلنسوه سیاه بر سر گذاشتند، اما در دورهٔ هارون‌الرشید، ایشان به گذاشتن عمامهٔ بزرگ و پوشیدن دو موزهٔ دنباله‌دار (که یکی به جای جوراب به کار می‌رفت)، یعنی کفشی که

در پشت آن دنباله‌ای اضافه شده بود، مجبور شدند.[۱۴۵] اما به هر حال، لباس ایشان همان سروال، عمامه و نیز پیراهن بلند (تا ساق پا) با آستینهایی بلند به رنگ سیاه و نیز رنگهای دیگر بود که به صورت زربافت تهیه شده بود.[۱۴۶]

برخی پوستین در بر می‌کردند.[۱۴۷] شعرایی که به وضع لباس خود نمی‌رسیدند، همچون مروان بن ابی حفصه (م ۱۸۲)، پیراهن و عمامه‌ای از کرباس می‌پوشیدند و ردایی از پوست گوسفند به پا می‌کردند.[۱۴۸] برخی از شعرا، لباس فقیهان را می‌پوشیدند، همچون اسحاق موصلی (م ۲۳۵) که طویله یعنی کلاه بلندی، همچون قاضی‌القضاتها بر سر می‌گذاشت و لباس سیاه می‌پوشید.[۱۴۹] وی همچنین گاهی ردا و دراعه و نعلین می‌پوشید که لباسهای زاهدان بود.[۱۵۰] از شعرای دیگری که لباس فقها را بر تن می‌کردند، باید از ابوالقاسم سهمی قریشی (م ۱۹۲)[۱۵۱] و ابوالقاسم اسماعیل بن جامع (م ۱۴۳) نام برد.[۱۵۲] شعرا گاهی نیز در مقابل سرودن شعری، لباس و خلعتی را از کسی می‌طلبیدند. همچنان که یحیی بن مرزوق (م حوالی ۲۲۰) ردای سیاهی از خز (المطرف الاسود) را به همراه دراعه‌ای وشی از علی مارقی گرفت[۱۵۳] (شکل ۱۵۲). شاعر، گاهی نیز دُواجی از پوست سمور هدیه می‌گرفت[۱۵۴] (شکل ۱۵۳). سید اسماعیل حمیری (م ۱۷۳) جامه‌های خز و جبه و ردایی که بر زمین کشیده می‌شد، می‌پوشید.[۱۵۵] ابوالعتاهیه نیز گاه لباس عابدان را بر تن می‌کرد.[۱۵۶]

اگر شاعر لباس قدیمی و مندرسی می‌پوشید،شعرای دیگر او را هجو می‌کردند.[۱۵۷] البته گاهی نیز لباسهایی غیر معمول می‌پوشیدند، برای مثال مُتنبی در گرمترین روزهای تابستان، هفت قبا دز هفت رنگ، روی هم پوشیده بود.[۱۵۸] همچنین ابوالعتاهیه سبد خرمایی را سوراخ کرد و سر و دستهای خود را از آن بیرون آورد و آن را به جای پیراهن پوشید و سبد دیگری را نیز سوراخ کرد و پاهای خود را از آن گذراند و آن را به جای سروال به پا کرد.[۱۵۹] یکی از شاعران به نام احمدبن محمد لبادی که جنبهٔ مسخرگی و دلقکی نیز داشت لباده‌ای قرمز با عمامه و عصا و کفشی که همگی قرمز رنگ بودند، می‌پوشید و گاهی گِل قرمز نیز بر چهرهٔ خود می‌مالید و از خانه بیرون می‌آمد.[۱۶۰] می‌نویسند، وقتی می‌خواستند برده‌های خراسانیِ آوازه خوان را به دربار

واثق خلیفهٔ عباسی ببرند، قباهای خراسانی بر تن آنان کردند.[۱۶۱] در زمستان برای حفاظت از باران، از پارچهٔ موم زده استفاده می‌کردند. از این پارچه لباسی مانند بارانی می‌دوختند که سرتاسر بدن را می‌پوشاند و گاهی سرپوشی نیز به آن وصل می‌کردند (شکل ۱۵۴).[۱۶۲]

برخی از نوازندگان این دوره، کلاهی نیم دایره‌ای و نوک تیز که رنگ قهوه‌ای داشت بر سر می‌گذاشتند (شکل ۱۵۵)، اما عده‌ای دیگر، در حالی که موهای خود را از دو طرف گوشها آویخته بودند، کلاه مثلثی شکل و سیاهی را بر سر می‌نهادند[۱۶۳] (شکل ۱۵۶).

۷. لباس صوفیان و عارفان

جامهٔ اصلی و مخصوص ایشان پشمینه بود. اگر کسی از شاعری و خنیانگری و یا قضاوت و کار دیوانی و نیز خدمت در دربار به زهد و گوشه‌نشینی روی می‌آورد، پشمینه می‌پوشید.[۱۶۴] این پشمینه عبارت بود از جُبه‌ای که نوعی لباس سراسری با آستینهای بلند و نسبتاً متوسط (نه تنگ و نه گشاد) بود. این لباس کاملاً جلو بسته بود اما گاهی از گردن تا روی سینه دگمه می‌خورد و مابقی آن تا پایین پا بسته بود. گاهی نیز دگمه‌های آن از بالا تا پایین ادامه داشت. رنگ آن غالباً سفید و گاهی نیز دُراعه‌ای بلند و جلوباز و نسبتاً گشاد بود.[۱۶۵] (شکل ۱۵۷ و ۱۵۸). کفش زاهدان غالباً نعلین بود.[۱۶۶]

۸. لباس مردم عادی

هر چند لباس رسمی عباسیان سیاه بود، پوشیدن لباس سفید نیز، بویژه در آغاز حکومت عباسیان، در میان مردم رواج داشت.[۱۶۷] اما کم‌کم پوشیدن لباسهای سیاه گسترش یافت. به هر حال لباس اکثریت مردم، عبارت بود از:

عمامه‌ای که سیاه، سفید، زرد، قرمز، بنفش و یا عَتابی بود[۱۶۸] و به شکلهای گوناگون بر سر بسته می‌شد (شکل ۱۵۹ ـ ۱۶۲).[۱۶۹] تعداد اندکی نیز قلنسوه (کلاه بلند سیاه رنگ) بر سر می‌گذاشتند و در زیر آن معمولاً یک شبکلاه «کَلُوتَه» سفید ابریشمی

داشتند که در میهمانیهای غیر رسمی کلاه رویی را بر می‌داشتند و با همین شبکلاه می‌نشستند، در ایام بعد به جای قلنسوه، تربوش (طربوش) یا فینه (خفیفه) که در واقع دستار و عمامه‌های کوچک و مختصری بود، معمول شد.(۱۷۰) همچنین آنها سروال(۱۷۱) و پیراهن بلندی که آستینهایی بلند داشت به تن می‌کردند؛(۱۷۲) روی آن یک روپوش بلند می‌پوشیدند و کمربند می‌بستند و(۱۷۳) سپس روی آن جلیقه‌ای بدون آستین و یا با آستینهایی تا آرنج که تا بالای کمر می‌رسید و در جلوی آن دگمه‌های نزدیک به هم داشت، می‌پوشیدند(۱۷۴) و سرانجام روی همگی آنها یک قبا روی شانه می‌انداختند. پاپوش آنها نعلین و بیشتر چکمه بود. جوراب یا موزج نیز که گاه از چرم تهیه می‌شد، به پا می‌کردند و روی آن کفش می‌پوشیدند. این کفش بیرونی را که جرموک نام داشت، هنگام ورود به مسجد از پا درمی‌آوردند. کفشها به رنگ سیاه، زرد و بیشتر قرمز بود.(۱۷۵) یک نوع از این کفشها، چکمهٔ ساق بلند و نوع دیگر هم نعلین چوبی (قبقاب) بود که به پا می‌کردند. برای تزیین کفشها از میخها و زایده‌های فلزی که روی سطح آنها قرار می‌گرفت، استفاده می‌کردند(۱۷۶) (شکل ۱۶۳ و ۱۶۴). آنها همچنین گیوه‌هایی که نوک تیز بود (شکل ۱۶۵) به پا می‌کردند. ساربانان پاپوشهایی همچون پاپوشهای طالشیهای امروز به پا می‌کردند، یعنی ادامهٔ پاپوش را با نوارهایی که به دور پا و تا زیر زانوان می‌بستند محکم می‌کردند. رنگ این پاپوشها معمولاً قرمز بود (شکل ۱۶۶).(۱۷۷) مردان رنگهای جلف و تند را دوست نداشتند و به این خاطر لباسهای رنگارنگ را بیشتر در خانه می‌پوشیدند.(۱۷۸)

محتسب به لباس صاحبان حرفه و پیشه‌وران توجه بسیار داشت و برای هر یک از آنان مقرراتی به وجود آورده بود.(۱۷۹) طباخان لباس ویژه‌ای داشتند، چنانکه جاحظ در مورد طباخی می‌نویسد «پیراهن کار» می‌پوشید.(۱۸۰) خمیرگیرِ نانوا، پیشبندی سفید رنگ و بدون آستین می‌پوشید و دستاری سفید بر پیشانی و پارچه‌ای بر دهان و بینی خود می‌بست.(۱۸۱) کبابیها، اِزاری همچون پیش‌بند می‌پوشیدند و یا لنگی برخود می‌بستند. همچنان که روغن فروشها ازار می‌بستند.(۱۸۲) سقاها تُنبان می‌پوشیدند(۱۸۳) و روی آن مندیلی دبیقی به کمر می‌بستند.(۱۸۴) گِلکارها و خشتمالها نیز تنبان، یعنی شلوار کوتاهی

که حداکثر تا زانوان می‌رسید، به پا داشتند.[۱۸۵] مؤلف کتاب *البیان و التبیین* در قرن سوم، در بیان عادات عراقیان می‌گوید که شراب فروش کامل عیار، باید از اهـل ذمـه (غـیز مسلمان اهل کتاب)، لباسش پوست پلنگی و گردنش مُهرزده باشد.[۱۸۶] ملاحان، تنبان که همان شلوار کوتاه و تا زانوان بود، به پا می‌کردند و لباس پشمی و خشن که مِدْرعه نام داشت، می‌پوشیدند.[۱۸۷]

کشتی‌گیران نیز تُبان (تنبان) می‌پوشیدند.[۱۸۸] قبای جلوبسته با یقهٔ گرد و ساده و با آستینهایی بلند که معمولاً دارای رنگ قرمز و یا سبز با نقوش نارنجی بود نیز به تن می‌کردند (شکل ۱۶۷ و ۱۶۸)؛ البته قباهای جلوباز که یک لبهٔ یقهٔ آن روی لبهٔ دیگر قرار می‌گرفت و با بستن شالی، در کمر محکم می‌شد، ظاهراً بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت (شکل ۱۶۹ و ۱۷۰).[۱۸۹] ساربانان، فوطه که نوعی ازار و مانند لنگ بود، به پا می‌کردند.[۱۹۰] ایشان همچنین عبایی از پشم شتر و بـه هـمان رنگ مـی‌پوشیدند[۱۹۱] (شکل ۱۷۱). پزشکان عرب جبه‌ای پنبه‌ای و سفید بر تن می‌کردند، اما ظاهراً پزشکان یهودی و مسیحی قبای سیاه می‌پوشیدند.[۱۹۲] بازرگانان نیز لباس خاصی داشتند.[۱۹۳] لباس تجار و صنعتگران، قفطان (نوعی لباده) بود. این قفطان معمولاً از ماهوت سیاه یا کبود و یا از رنگی دیگر تهیه می‌شد که بلندی آن تا نیمهٔ ساق پـاها بـود و از داخـل طرازدوزی می‌شد و آستینهای آن تا حـدود آرنـج بـود[۱۹۴] (شکـل ۱۷۲). کشـاورزان جامه‌های کُلفت پنبه‌ای می‌پوشیدند و عمامه‌های رنگـارنگ بـر سـر مـی‌نهادند.[۱۹۵] کسانی که به شکار درندگان می‌پرداختند، جامه‌هایی از نمد بر تن داشتند و زوبین به دست می‌گرفتند.[۱۹۶] بردگان اکثراً با بالاتنهٔ عریان و تنها با لنگی که پایین تنهٔ آنان را می‌پوشاند دیده می‌شدند.[۱۹۷] البته عیاران بغداد نیز با بدنی برهنه و تنها با لنگی و یا تنبانی کوتاه که پایین تنهٔ آنان را می‌پوشاند، در کوچه و بازارها حرکت می‌کردند.[۱۹۸] ظاهراً جـامهٔ مـوصلیانه، جـامه‌ای رنگـارنگ بـود کـه افـراد اهـل لهـو و لعب بـر تـن می‌کردند.[۱۹۹] بر اساس نسخهٔ خطی کتاب *مقامات* حریری با دو نوع سرپوش ساربانان آشنا می‌شویم، یکی از آنها کلاهی قرمز است با نواری زرد رنگ بر روی آن (شکل ۱۷۳) و دیگر عمامه‌ای است قرمز که نواری به صورت هشت انگلیسی و به رنگ آبی

روی آن قرار گرفته است (شکل ۱۷۴).[۲۰۰]

۹. لباس زنان

لباس زنان این دوره قدری با لباس زنان دورهٔ اموی تفاوت داشت. زنان ثروتمند معمولاً بُرْنُس مروارید دوزی شدهٔ سفید رنگ یا رنگارنگی را به سر می‌کردند. این کلاه را اول بار عُلَیّه (عباسه) دختر مهدی عباسی و خواهر ناتنی هارون‌الرشید معمول ساخت (شکل ۱۷۵ و ۱۷۶). بُرنس کلاهی بود تقریباً مثلثی شکل که نوک آن در بالا، به شکلی خمیده برگشته بود و معمولاً منگوله‌ای نیز به آن آویزان بود. ادامهٔ برنس از پشت گردن پایین می‌آمد (از همان جنس کلاه یا از جنسی دیگر) و تا روی شانه‌ها را نیز می‌پوشانید. نوع دیگری از برنس نیز بود که ادامهٔ کلاه آن، تمامی بدن را تا کمر یا تا پایین پا به صورت شنلی فرا می‌گرفت. زنان معمولی دور سرشان نوعی کوفیّه یا چپیه می‌بستند که دارای نقوش بسیار زیبایی بود. این سربند گاه به وسیلهٔ زنجیر طلایی جواهرنشانی مزین می‌شد[۲۰۱] (شکل ۱۷۷).

زنان این دوره از حجابی که سرتاسر بدن را می‌پوشاند و معمولاً سیاه رنگ بود استفاده می‌کردند. البته گاهی نیز طرح آن مخطط قرمز تیره (قهوه‌ای) و سفید بود (شکل ۱۷۸). در جلوی صورت خود نیز روبندی می‌زدند که بر پیشانی بسته می‌شد.[۲۰۲]

همچنین زنان شلوار گشادی را که عموماً سفید رنگ بود، به پا می‌کردند.[۲۰۳] پیراهنی نیز که گاه آستینهای کوتاه داشت و تنها از حدود گردن تا روی سینه‌ها دگمه داشت به تن می‌کردند و روی آن قبایی با آستینهای بلند به رنگ زرد می‌پوشیدند[۲۰۴] (شکل ۱۷۹). برخی کنیزکان در آستینهای خود، گل و بنفشه داشتند.[۲۰۵] می‌نویسند که زُبیده همسر هارون، لباس زربفت به همراه کمربند مرصع و موزهٔ مرصع به جواهر را معمول ساخت.[۲۰۶] برخی از زنان، بویژه زنان ثروتمندان نوعی جوراب ابریشمی، پشمی و یا چرمی به پا می‌کردند که به آن موزه می‌گفتند.[۲۰۷]

برخی از زنان پیراهنهایی با یقهٔ باز می‌پوشیدند و روی آن روپوش (ردایی) تنگ و کوتاه بر تن می‌کردند که البته این لباسِ منزل آنان بود.[۲۰۸] برخی نیز همچون مادر

معتز خلیفهٔ عباسی، نوعی دُوّاج که روپوشی ضخیم و لحاف مانند بود، بر تن می‌کردند.[۲۰۹] کنیزکان کمربند به کمر داشتند و پیراهن زربافت به تن می‌کردند، که گاهی روی پیراهن و نیز کمربند آنان اشعاری به عربی نوشته شده بود. استفاده از رنگهای زنده، بویژه رنگهای قرمز، آبی، بنفش و سبز در میان زنان بسیار مرسوم بود. رنگ قرمز را بیشتر زنان جوان استفاده می‌کردند، در حالی که زنان بیوه و پیر، رنگ سفید را به کار می‌بردند.[۲۱۰] زنان همچون مردان در سوگواری جامه‌های سیاه می‌پوشیدند.[۲۱۱] همچنین به قلاب کمر خود یک نوع طلسم آویزان می‌کردند که بر روی آن حروفی به الفبای کوفی نوشته شده بود. آنان خلخال به پا می‌کردند و بازوبند به بازو و دستبند به دستهایشان بود.[۲۱۲] گاهی مردان برای فرار از دشمنان به لباس زنان در می‌آمدند.[۲۱۳]

۱۰. لباس سوگواری

می‌نویسند عَلَمهای عباسیان از آن رو سیاه بود که نشانهٔ غمگساری آنان بر شهدایشان و نکوهش بر بنی‌امیه بود؛ به همین سبب آنان را «مُسَوِّده» می‌نامیدند.[۲۱۴] به هر حال لباس سوگواری و عزاداری، سیاه بود. چنانکه در مرگ مهدی عباسی، اطرافیانش سیاه پوشیدند.[۲۱۵] همچنان که دبیس وقتی در سال ۵۱۶ هـ از وضع برادر باخبر شد، موی خود را کَند و لباس سیاه پوشید.[۲۱۶] می‌نویسند هارون‌الرشید با پای برهنه جنازهٔ مادر خود را تشییع کرد.[۲۱۷] زنان نیز در عزاداری و سوگواری سیاه می‌پوشیدند. چنانکه با کشتار حاجیان به دست ابوسعید گناوه‌ای قرمطی، زنان بغداد با روی سیاه کرده و موی آشفته و در حالی که بر سر و صورت می‌زدند به خیابانها ریختند.[۲۱۸] تنها استثناء در این میان مأمون است. وی در تشییع جنازهٔ حضرت رضا (ع) با قبای سفید حاضر شد، در حالی که بدون عمامه و سر برهنه بود.[۲۱۹] برای اطلاعات بیشتر به توضیحات سوگواری در بخش بعدی مراجعه کنید.

۱۱. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

یاغیان و کسانی را که علیه حکومت خروج کرده بودند یا در میان راهها به راهزنی مشغول بودند، پس از دستگیری به شهر می‌آوردند (اگر شخص مهمی بود او را به

دارالخلافهٔ بغداد می‌بردند). آنها را بر استر، فیل و ترجیحاً شتر، بویژه شتر دوکوهانه سوار می‌کردند و جامه‌های خشن و زِبْر و گاه جامه‌های مویین قرمز رنگ بر آنها می‌پوشاندند و کلاههای (بُرْنُس) بوقی شکل و زنگوله‌دار بر سرشان می‌گذاشتند که گاهی دم روباهی نیز به آنها آویزان شده بود[۲۲۰] (شکل ۱۸۰). مثلاً وقتی حسین بن حمدان و پسرش مونس را که بر علیه خلیفه خروج کرده بودند، اسیر کردند و به بغداد آوردند؛ لباسهای خشن و زبر و مویین قرمز رنگ بر تنشان کردند و کلاههای بلند نمدی بر سرشان گذاشتند. همچنین وقتی یکی از رهبران قرمطی را که خروج کرده بود به همراه خادم دستگیر کردند؛ دراعهٔ دیبای زنانه با رنگی تند و زننده به همراه کلاه بلند ابریشمین زنانه‌ای بر او پوشاندند.[۲۲۱] در سال ۲۳۴ هـ در دوران خلافت متوکل، ایتاخ ترک را دستگیر کردند و به امر خلیفه لباسهای سیاه و کمربند او را درآوردند و قبایی سفید و عمامه‌ای سفید بر او پوشاندند و به بغداد آوردند،[۲۲۲] که البته ظاهراً منظور نشان دادن مخالفت او با عباسیان و تمایل او به بنی‌امیه بوده است؛ زیرا سفیدپوشی را نشانهٔ مخالفت با عباسیان می‌دانستند.[۲۲۳] در سال ۲۹۰ هـ در روزگار مقتدر عباسی، صاحب الشامه (خالدار) را که از رهبران قرمطیان بود، دستگیر کردند و به بغداد آوردند. یک کرسی به ارتفاع حدود ۱/۵ متر ساختند و بر پشت فیل بستند و او را بر کرسی نشاندند. دیگر اسیران نیز پشت سر او و بر پشت شتران دیگر بسته شده بودند. بر آنان دراعه‌ها و کلاههای بوقی (بُرْنُس) از جنس حریر که ویژهٔ زنان و مردان جلف و مُخنث بود، پوشانده بودند.[۲۲۴] در سال ۴۴۶ هـ ، ۲۵ نفر از قبیلهٔ بنی خفاجه را که مدام به حدود فرات و کوفه دست‌اندازی می‌کردند و باعث قتل و غارت می‌شدند، توسط بساسیری دستگیر کردند و به بغداد آوردند. بر همگی آنها بُرْنُس که لباسی گشاد و بلند بود و کلاهکی سر خود داشت که سر را می‌پوشاند، پوشاندند و سپس همگی آنها را با طناب بر شتران بستند[۲۲۵] (شکل ۱۸۱). در سال ۴۴۹ هـ ابن فسانجس را که خطبه خوانی برای مصریان را در واسط دوباره اعاده کرده بود، دستگیر کرده و به بغداد آوردند. او را بر شتری سوار کردند و پیراهن سرخی بر او پوشاندند و بر سرش طرطور که نوعی کلاه بوقی شکل زنانه بود (اما بالای آن نوکدار نبود) گذاشتند.[۲۲۶]

همچنین وقتی ابوالحسن بن مُستظهر برادر شورشی مُسْتَرشد، خلیفهٔ عباسی دستگیر شد، جامهٔ سرخ بر او پوشاندند و بر شتری نشاندند و گردنبندی از سیر و خرمُهره بر گردن او آویختند و در بازارهای بغداد چرخاندند.[۲۲۷] گاه نیز بر محکومان جامهٔ خشن و جُبهٔ پشمی می‌پوشاندند و در آفتاب گرم نگه می‌داشتند.[۲۲۸]

در سال ۴۵۰ ه‍ در بغداد بساسیری، رئیس‌الرؤسا، را که دستگیر شده بود از زندان بیرون آوردند، در حالی که لبادهٔ پشمی بر تن او کرده بودند و کلاهی قیفی شکل از پوست سرخ بر سر و دور گردنش نهاده بودند و گردنبند تنگی نیز از پوست شتر بر گردن او بسته بودند، سپس او را از شتر به زیر آوردند و پوست گاوی بر او پوشاندند که شاخهایش بر دو قسمت سرش قرار گرفت و در فکین او دو کلبتین از آهن انداخته بودند؛ سپس دارش زدند.[۲۲۹]

گاهی نیز خاک بر سر و کلاه محکوم می‌ریختند.[۲۳۰] در روزگار هارون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳ ه‍) به زندانیان در زمستان پیراهن و بالاپوش و در تابستان پیراهن و شلوار و اگر زن بودند مقنعه می‌دادند، زندانیان را با زنجیر برای جمع کردن صدقه در شهر می‌گرداندند تا بدین وسیله خرج زندانیان را تهیه کنند. در برخی از موارد، تعدادی از این زندانیان به بافتن بند شلوار مشغول بودند.[۲۳۱]

۱۲. توضیحاتی درمورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه ولباس شهرها

در زمان عباسیان پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی و زربفت متداول شد. از بهترین پارچه‌های آن روز، خز بود. خز را از ابریشم و کرک خرگوش نر تهیه می‌کردند. روی پارچه‌های ابریشمی و دیبا، تصاویر حیوانات و گل و بوته کشیده می‌شد. نوع دیگر پارچه‌های پنبه‌ای، «بَزّ» نام داشت که از منسوجات گرانقیمت به شمار می‌رفت. پارچه‌های کتانی و پارچه‌های دیگری به نام مُعْلَم، میز، اوداری، ملحم و پارچه‌های مویی، پارچه‌های کرکی و استفاده از پوست حیواناتی چون سمور و قاقم نیز در زمان عباسیان رواج بسیار داشت و از آنها لباس تهیه می‌شد.[۲۳۲] چنانکه حتی بر مجسمه‌های

سوار بر اسبِ کنار حوض کاخ مقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰ هـ) «دارالشجره» جامه‌هایی از حریر نقش و نگاردار پوشانده بودند.(۲۳۳) طراز خانه‌ها در بسیاری از شهرها رایج بود و عدهٔ زیادی بافنده و رنگرز و طرازگر در آنها کار می‌کردند. در کاخ خلافت (دارالاماره) طراز خانهٔ رسمی قرار داشت.(۲۳۴) بدین ترتیب در کاخ خلافت، بسیاری از پیشه‌وران و دوزندگان و گازُران، کفشگران، رفوگران و طرازدوزان سرگرم کار بودند.(۲۳۵) برای مثال در ایام خلافت معتز (۲۵۱ـ۲۵۵ هـ) شخصی به نام شقیر، سرپرست ادارهٔ برید و سرپرست ساخت فرش و لباس برای خلیفه بود که منسوخ دبیقیِ شقیری منسوب به اوست.(۲۳۶) هلال صابی فهرستی از مخارج دولت در ایام معتضد (۲۷۹ ـ ۲۸۹ هـ) ذکر کرده است که روزانه هفت هزار دینار بود و از آن میان، مخارج آبدارخانه، جامه‌دارخانه، جباخانه، تعمیر زره، تهیه پرچم و زین و غیره نیز ۱۰۰ دینار بود.(۲۳۷) خلیفه مطیع (۳۳۴ ـ ۳۶۳ هـ) برای کمک به سپاه عزالدولهٔ بویی که می‌خواست با کفار جهاد کند، مجبور شد جامه‌های سلطنتی و برخی اثاث خود را بفروشد تا چهارصد هزار درهم تهیه کند و به او بدهد.(۲۳۸) در اینجا لازم است به برخی از هدایای خلفای عباسی و امیران اشاراتی خلاصه بشود. برای مثال ابواحمد پسر هارون‌الرشید به وسیلهٔ غلامان یکی از اعیان خراسانی هدایایی نزد اسحاق موصلی، موسیقیدان معروف آن زمان به بغداد فرستاد. این هدایا تماماً پارچه و البسه بودند، هفت تخته جامهٔ خراسانی، ده بُغچه (سَفَط) جامهٔ مصری، پنج تخته حریر وشی(۲۳۹) کوفی، پنج تخته خز سوسی (شوشی)(۲۴۰). می‌نویسند که امیر بغداد برای گرفتن لقب مالک الدوله، هدایایی برای خلیفهٔ عباسی فرستاد که در میان آنها، ده جامهٔ خز، صد دست لباس فاخر و صد دست لباس حریر معمولی نیز بود.(۲۴۱) هدایای واثق نیز بغچه‌هایی پُر از جامه بود.(۲۴۲) هارون‌الرشید نیز به هر یک از آوازه خوانان، در برابر هر آوازی یک تخته جامه یا یک بغچه لباس هدیه می‌داد.(۲۴۳) همچنین در این دوره برخی از نامه‌های مهم را بر پارچه می‌نوشتند. چنانکه در سال ۱۳۶ هـ سفاح برای برادرش منصور، عهدنامهٔ ولایت و خلافت را بر پارچه‌ای نوشت و سپس همگیِ بزرگان آن را مُهر کردند.(۲۴۴) در سال ۱۴۵ هـ نیز عیسی بن موسی که برای نبرد با محمد حرکت کرده بود، برای مردم «فید» نامه‌ای بر

پارچهٔ حریر نوشت.[۲۴۵]

محلهٔ عَتابیهٔ بغداد[۲۴۶] در همهٔ سرزمینهای اسلامی به بافت جامه‌های عَتابی شهرت داشت.[۲۴۷] بر اساس سفرنامهٔ ابن جبیر این پارچه نوعی از بافتهٔ ابریشمی بود که مانند صوف، موج‌دار و مُخطط بود و در رنگهای مختلف تهیه می‌شد.[۲۴۸] البته ظاهراً نوع سادهٔ آن نیز وجود داشت.[۲۴۹]

شهرت این نوع پارچه در سرتاسر قلمرو امپراتوری اسلامی زبانزد مردم بود.[۲۵۰] محلهٔ دیگر بغداد نیز که اهمیت زیادی در این مورد داشت، رُصافیه بود. این محله را مهدی پسر منصور در سال ۱۵۱ ه روبه‌روی شهر بغداد بنا کرد. رُصافیه بر کنارهٔ شرقی دجله قرار داشت.[۲۵۱] رصافیه که کلاه بلندی همچون قلنسوه بود که دور آن را عمامه می‌پیچیدند و ویژهٔ خلفا و ولایتعهدان بود، در این محله تهیه می‌شد.[۲۵۲] همچنین یکی از دروازه‌های بغداد «باب القز»، یعنی دروازهٔ ابریشم نام داشت.[۲۵۳] در موصل جامه‌ای رنگارنگ به نام «موصلیانه» تهیه می‌شد که آن را بیشتر افراد جلف و بدکاره می‌پوشیدند.[۲۵۴] از بازارهای معروف بغداد، بازار کفاشان و بازار حریر فروشان و بازار بزازان و همچنین دروازه‌های کفشگران و نیز دروازهٔ گازران را باید نام برد.[۲۵۵] ظاهراً مسجد بزازان در بازار بزازان قرار داشت.[۲۵۶] می‌نویسند که دوران خلافت معتصم وقتی که بر اثر آتش‌سوزی بازار حریر فروشان، خسارت مالی بسیاری به این صنف وارد شد، خلیفه در صدد برآمد تا حدی آن را جبران کند.[۲۵۷]

همچنان که در سال ۳۲۳ ه وقتی بازار بزازان در محلهٔ کَرْخ بغداد آتش گرفت، الراضی خلیفهٔ عباسی، مبلغ سه هزار دینار به صنف بزازان کمک کرد.[۲۵۸] از دروازهٔ کرخ به طرف راست شهر، در قطعهٔ زمین ربیع، مرکز بازرگانان خراسان و بزازان بود که انواع پارچه‌هایی را که از خراسان حمل می‌شد، قرار می‌دادند.[۲۵۹] صنعت نساجی وابسته به پنبه، ابریشم و کتان بود. حمدانیان زراعت پنبه و صنعت وابسته به آن را به عراق آوردند و رواج دادند و بافت پارچه‌های پنبه‌ای را رونق بخشیدند.[۲۶۰] از میان انبوه شهرهایی که در آن کار تولید پارچه و تهیه البسهٔ گوناگون بودند، برخی نمونه‌وار معرفی می‌شوند. در بغداد جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی رُصافیه و عَتابی تهیه می‌شد.[۲۶۱]

در بصره نعلین و فوطه‌های نیکو و جامه‌های کتان تولید می‌شد.(۲۶۲) در لحساء نیز فوطه‌های نیکویی تولید می‌شد که برخی از آنها را حتی به بصره و دیگر شهرها نیز می‌بردند.(۲۶۳) کوفیه‌های حریر کوفه نیز شهرت داشتند.(۲۶۴) همچنان که از اُبلّه شهری در غرب دجله، دستار و نوعی عمامهٔ اُبلّی صادر می‌شد.(۲۶۵) در واسط گلیم و شلواربند و پشمهای رنگین تولید می‌شد.(۲۶۶) در باب تأثیرپذیری سرزمینهای دیگر از اعراب، همین بس موقعی که اروپاییان با شرقیان طی جنگهای صلیبی ارتباط بیشتری یافتند، کلاههای بلند (قلنسوه) را به اروپا منتقل کردند و به اضافهٔ آن نوعی از مقنعهٔ زنانه را نیز برای لباس زنان خود قرار دادند.(۲۶۷) همچنان که اعراب نام اَلْبُرْجُد (Paragauda) boragouda را که کسایی زبر و خشن و مخطط بود و نیز ابوقلمون را که لباسی رومی و رنگارنگ بود، از یونانیان و رومیان و از راه شام اخذ کردند.(۲۶۸) از یک روایت جاحظ می‌توان به اهمیت کفش و سندلهای هندی در جامعهٔ اعراب پی برد.(۲۶۹) در باب قیمت لباسها نیز باید گفت که زمان هارون‌الرشید پیراهنی را به دو درهم می‌دوختند.(۲۷۰) ابوالعباس دیبلی، خیاط فقیه زاهد (م ۳۷۳) هر روز جمعه یک پیراهن می‌دوخت و یک درهم و دو دانگ (یک سوم درهم) می‌گرفت.(۲۷۱) به هر حال دستمزد روزانهٔ یک بردهٔ خیاط بیشتر از دو درهم بود، زیرا بر اساس گزارشهای مسعودی در *مروج الذهب*، بردهٔ خیاطی از دستمزد خود روزانه دو درهم به خواجه‌اش می‌داد و بقیه را برای خود خرج می‌کرد.(۲۷۲) اما بنا بر گفتهٔ حامد بن عباس، وزیر مقتدرِ عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰ ه) خیاط هم جامهٔ ده درهمی می‌دوزد و هم جامهٔ هزار دیناری.(۲۷۳) البته عمامه‌های دیبای گرانقیمتی نیز خرید و فروش می‌شد. مثلاً جمال‌الدین وزیر (م ۵۵۸) برای امیر مکه هدایایی از جمله عمامه‌ای سیصد دیناری فرستاد.(۲۷۴) البته در دورهٔ عباسیان از عمامه‌های دیبای ۵۰۰ دیناری هم نام برده شده است.(۲۷۵) قیمت لباس بختیشوع پزشک هارون‌الرشید را ۵۰ هزار درهم نوشته‌اند.(۲۷۶) در سال ۱۵۰ ه پس از پیروزی خلیفه بر استاذسیس (که در نواحی شرقی ایران بر علیه عباسیان به مخالفت برخاسته بود)، خازم بن خزیمه رهبر سپاه خلیفه به هر یک از اُسرای آزاد شده، دو جامه داد.(۲۷۷) ابراهیم موصلی خُنیاگر، گاه لباسهایش را گرو می‌گذاشت تا با پولش شراب بنوشد.(۲۷۸)

قیمت شستن یک دست لباس کامل در زمان محمد امین خلیفهٔ عباسی (۱۹۳ ـ ۱۹۸ هـ) ظاهراً رقم زیادی بوده است.[۲۷۹] می‌نویسند که در این دوره لباسها را به شیوهٔ کوبیدن، می‌شستند.[۲۸۰] پیرِ همهٔ گازران، معجز قصّار بود.[۲۸۱]

در باب وظایف و قوانین مربوط به صنف خیاطان و تولید کنندگان البسه، ابن‌اخوه می‌نویسد که محتسب موظف بود بر همهٔ صاحبان مشاغل نظارت داشته باشد. مثلاً بر کار کلاهدوزها نظارت می‌کرد تا پاره‌های پوسیده را در کار، مورد استفاده قرار ندهند؛[۲۸۲] همچنان که بر کتان فروشها نظارت می‌کرد تا از پاشیدن آب بر کتانها برای سنگینتر کردن وزن آنها، جلوگیری کند.[۲۸۳] محتسب همچنین سعی می‌کرد رنگرزان را به دلایل بهداشتی در خارج از شهر جای دهد.[۲۸۴] در سال ۳۶۶ هـ در دوران خلافت طایع در بغداد منشوری خطاب به والیان منتشر شد. بر اساس آن والیان باید بر دارالطراز نظارت کنند، تا منسوجاتی بی‌عیب و مرغوب تهیه شود و هر جنسی از قبیل پارچه، فرش و پرچم که تولید می‌شود، نام و علامت خلیفه بر آن نگاشته شود.[۲۸۵] حدود دو قرن پیش از آن نیز، هارون‌الرشید طی فرمانی خواستار آزمودن شایستگی شیوخ اصناف، بافندگان و سقلاطون بافها شد، تا هر کس که شایستگی لازم را ندارد، معزول شود و مابقی ابقا شوند.[۲۸۶] بافندگان و دیگر گروههای مربوط به البسه نیز دارای صنوف و گروههای شغلی ویژهٔ خود بودند. چنانکه در دورهٔ هارون‌الرشید با اجتماع بافندگان در خانهٔ یکی از آنها در بغداد روبه‌رو می‌شویم.[۲۸۷] در سال ۴۲۳ هـ عیاران اموال یکی از بزازان را گرفتند؛ همکاران بزاز به طرفداری از او برخاستند و عیاران بناچار قسمتی از آنچه را که گرفته بودند، پس دادند.[۲۸۸] گاهی نیز میان این صنوف درگیریهایی رُخ می‌داد. در سال ۴۲۲ هـ آشوبی در بغداد میان لباس فروشها و خلقان فروشها (کهنه فروشها) روی داد. همچنان که کفاشان و بزازان در درگیریهای متعددی بر علیه فروشندگان مواد غذایی دست به اقدامات شدیدی زدند و سرانجام بازار آنان را به آتش کشیدند.[۲۸۹] البته خلفا نیز در صورت لزوم به صنوف خسارت دیده کمکهایی می‌کردند، چنانکه وقتی در بازار حریر فروشان بغداد آتش سوزی شدیدی، باعث وارد آمدن خسارات مالی زیادی به این صنف شد؛ خلیفه معتصم قسمتی از خسارات مالی را

جبران کرد.[۲۹۰] در سال ۳۲۳ نیز هنگامی که بازار بزازان در محلهٔ کَرْخ بغداد دچار آتش سوزی شد، خلیفه الراضی سه هزار دینار به خسارت دیدگان اهدا کرد.[۲۹۱] خیاطان تخصصهای گوناگونی داشتند، که از آن جمله می‌توان به رفوگری، قصّاری، دقّاقی، کلاهدوزی و طرازگری اشاره کرد.[۲۹۲] از طریق صنف ایشان، از خیاطان خواسته شد تا با اصولِ دوزندگی آشنایی داشته باشند و آنها را به کار گیرند. این امر در مورد بافندگان نیز مصداق داشت.[۲۹۳] در آغاز برخی از زنان به کار تهیهٔ جامه یا خرید و فروش آن اشتغال داشتند،[۲۹۴] همچنان که حرفهٔ برخی از زنان پشم‌ریسی بود.[۲۹۵] حتی بازاری ویژهٔ زنان وجود داشت که در آنجا پشمهایی را که خود رشته بودند، می‌فروختند.[۲۹۶] چنانکه برخی از ایشان به پاک کردن پنبه و کتان برای پنبه فروشان و کتان فروشان اشتغال داشتند.[۲۹۷] می‌نویسند رفوگران گاهی قسمتی از جامه‌ای را که در دست لباسشوها و لباس‌کوبها و گازران از میان رفته بود، بدون اطلاع صاحبش رفو می‌کردند و یا گازر با طرازگر و بدون اطلاع صاحب لباس توافق می‌کردند که نقش لباس را تغییر دهند.[۲۹۸] در آن زمان، طراحی پارچه کار مهمی قلمداد می‌شد.[۲۹۹] کفاش حق تعمیر کفش مستعمل را نداشت، کار او فقط ساخت کفش بود؛ چنانکه پینه‌دوز نیز مجاز نبود که کفش نو بدوزد و از این باب احترام به تخصص وجود داشت و حدود هر کاری مشخص بود.[۳۰۰] البته بردگان خیاط نیز وجود داشتند که مجبور بودند از دستمزد روزانهٔ خود، هر روز دو درهم به خواجهٔ خود بدهند و البته باقی دستمزد از آنِ خودشان بود.[۳۰۱]

در زمان امارت نورالدین ارسلانشاه (م رجب ۶۰۷ ه) حاکم موصل، یکی از بازرگانان موصل دادخواهی کرد که پارچه‌هایم را به شهر آوردم تا بفروشم، اما نتوانستم همه را بفروشم و حالا که می‌خواهم از شهر بیرون بروم، نمی‌گذارند آنها را خارج کنم. پرسیدند چه کسی؟ گفت: کسی که امور تجارت پارچه را بر عهده دارد، مطابقِ معمول مالیات بازرگانی می‌خواهد. (از این حکایت که در کتاب *الکامل* آمده است، بخوبی درجهٔ نظم و دقت در اصول گمرکی این صنف نمودار می‌شود). سرانجام به او اجازه دادند کالای خود را از شهر بیرون ببرد و تنها از مقداری که فروخته بود، مالیات گرفته

شد.[۳۰۲] از میان پیشه‌هایی چون، قزّاز (پرورش دهندهٔ کرم ابریشم و فروشندهٔ پیلهٔ ابریشم)، فرّاء (پوستین دوز)، قصّار (گازر، رختشوی)، صبّاغ (رنگرز) و حائک (بافنده)[۳۰۳]، ظاهراً حائک بیش از همه مورد لعن و نفرت قرار داشت. چنانکه جاحظ عالم بزرگ (متوفای ۲۵۵ هـ)، بافندگان و پشم‌ریسان (و با کمال تأسف و تعجب معلمان کودکان) را به حُمق متصف کرده است.[۳۰۴]

ابن خلدون در تقسیم‌بندی صنایع بر حسب ضرورت آنها با امام محمد غزالی هم عقیده است و دوزندگی و بافندگی را جزو صنایع ضروری می‌داند.[۳۰۵] نماد و نشانهٔ بافندگان چاه بود، که در آن به بافندگی می‌پرداختند. در سال ۴۸۸ هـ نمایشی بزرگ در بغداد اجرا شد که در آن هر شغلی نشانه و علامتی از کارش را به نمایش گذاشت. گروهی، گردونه‌ای را بر چاهی نهاده بودند که بافنده‌ای در آن چیزی می‌بافت و بدین گونه بافندگی را معرفی می‌کردند.[۳۰۶] در جامعهٔ آن زمان، یهودیان بیشتر به حرفهٔ دباغی، رنگرزی، آهنگری و حریربافی اشتغال داشتند و در میان یهودیان کمترین مالیات سرانه را خیاطان و کفاشان و رنگرزان و خرازان می‌پرداختند.[۳۰۷] همان گونه که قبلاً گفته شد، بزازان، خیاطان و دیگر صنوف هر یک شیخ و رئیسی داشتند.[۳۰۸] در کتاب *الذخایر و التحف*، پیران و رؤسای این صنوف نام برده شده است، پیر خیاطان «عبیدالله داود بن عبدالرحمن» بود. پیر طراحان پارچه «عبدالله بن عباس» و پیر همهٔ ریسنده‌های نخ و رشته‌ها و علاقه‌بندها «عیدان بن عمران عقاد» شمرده می‌شد. «ابوالدرداءِ عامری» پیر همهٔ بافندگان و ریسمان بافان و دوزندگان تنگ مایه، «ابو نصر حیاک» پیر همهٔ بافندگان و ماکوبه‌دستان و «خلیل بن عبدالله» پیر همهٔ نمدمالان و فینه و ماهوت سازان بود.[۳۰۹] از جمله کسانی که به این پیشه‌ها اشتغال داشتند، باید از امام ابوحنیفه نام برد که مدتی خراز و حریر فروش بود.[۳۱۰] همچنین ابوالقاسم جُنید (م ۲۹۷ هـ) و خیرالنساج صوفی، هر دو به پیشهٔ حریربافی و خرازی اشتغال داشتند.[۳۱۱] همچنین باید از جعفر بن دینار، معروف به جعفر خیاط نام برد که بعدها از فرماندهان افشین در زمان معتصم شد و به جنگ بابک خرمدین رفت.[۳۱۲] سری بن احمدرفاء (رفوگر)، شاعر معروف و متوفای ۳۶۲ هـ نیز در بازار بزازان موصل به رفوگری و طرازدوزی

مشغول بود و سپس به سیف‌الدوله پیوست و کارش در میان شعرا بالا گرفت[۳۱۳] و بدین ترتیب است که قطّان (پنبه‌فروش) لقب برخی از فقها بود.[۳۱۴]

بخش دوم: دوران حکومتهای ایرانی (۲۰۵ ـ ۴۴۷ ه)

الف) سرزمینهای شرقی ایران

پس از گذشت حدود دو قرن از تسلط اعراب مسلمان بر ایران و نفوذ عناصر فرهنگِ اسلامی عربی در این سرزمین، شاهد پیدایش اولین سلسله‌ها و حکومتهای ایرانی در نواحی شرقی، که از مرکز خلافت عباسیان (بغداد) دور بود، هستیم. از آنجا که نواحی مزبور ـ یعنی خراسان مرکز طاهریان، سیستان مرکز صفاریان و ماوراءالنهر مرکز سامانیان ـ به دلایل مختلف جغرافیایی، دینی، فرهنگی، تاریخی و نژادی پیوستگیهای نسبتاً زیادی با هم داشتند و از آنجا که منابع تحقیق، از جمله سفرنامه‌ها و کتب مسالک و ممالک نواحی فوق را همواره به عنوان یک کُل در نظر گرفته‌اند و بویژه به دلیل اینکه شهرها و روستاهای این نواحی در آغاز و پایان هریک از این سه سلسله همواره دست به دست شده‌اند؛ بنابراین باید نخست لباس مردمان این ناحیهٔ شرقی را بررسی کنیم و پس از آن، نواحی مرکزی، غربی و شمالی ایران را مورد مطالعه قرار دهیم. قبل از اینکه به موضوع اصلی یعنی لباس بپردازیم، مقدمهٔ تاریخی کوتاهی در مورد این سه سلسله به همراه نقشه‌هایی از گستردگی قلمرو هر یک از آنان ارائه می‌دهیم.

طاهریان (۲۰۵ ـ ۲۵۹ هـ . ق)

مأمون که مادرش ایرانی بود قبل از عزیمت به بغداد، علی بن موسی‌الرضا(ع) امام هشتم شیعیان را که مورد علاقهٔ ایرانیان بود، به عنوان ولیعهد به خراسان دعوت کرد و امور مهم آن ایالت را به او سپرد؛ اما پس از چندی به دست عمّال خود وی را مسموم کرد (۲۰۳ هـ . ق).

مأمون پس از عزیمت به بغداد، طاهر ذوالیمینین را به فرمانروایی کل خراسان منصوب کرد (۲۰۵ هـ . ق) و برای ادارهٔ امور حوزهٔ فرمانروایی خود به خراسان آمد و

نیشابور را مرکز حکومت خویش قرار داد (ربیع‌الاخر ۲۰۶ هـ. ق). سال بعد طاهر در مسجد جامع نیشابور هنگام ایراد خطبه، نام خلیفه را حذف کرد و پس از این واقعه در همان شهر درگذشت (۲۰۷ هـ. ق).

بعد از فوت طاهر پسرش طلحه که امارات سیستان را داشت، به خراسان آمد و زمام امور دولت طاهری را به دست گرفت (۲۰۷ هـ. ق). از وقایع مهم دوران فرمانروایی او شکست حمزهٔ خارجی از سپاه خراسان بود، به طوری که پیروان و حامیان حمزه بکلی تار و مار و مضمحل شدند. طلحه پس از هفت سال فرمانروایی در مشرق ایران در ربیع‌الاول سال ۲۱۳ هجری درگذشت و برادرش عبدالله بن طاهر به فرمانروایی رسید (۲۱۳ هـ. ق). مقارن این اوضاع یک ایرانی به نام بابک خرمدین با قیام گسترده‌اش، بر ضد خلیفهٔ بغداد، بر آذربایجان و قسمتی از قفقاز استیلا یافت و پرچم استقلال برافراشت و تا پایان خلافت مأمون با سپاهیان خلیفه جنگید و سرانجام در زمان خلافت المعتصم اسیر شد و به فجیعترین وضعی در بغداد به قتل رسید. در دوران فرمانروایی عبدالله بن طاهر، سپاهیان وی با لشکریان مازیار فرمانروای طبرستان جنگیدند که در نتیجه آن مازیار دستگیر شد و به قتل رسید (۲۲۷ هـ. ق). بعد از این وقایع عبدالله بر سراسر خراسان و طبرستان و ری استیلا یافت و فتوحات درخشانی نصیب سپاهیان وی شد. او برای خود درباری باشکوه ساخت و پایتخت را از مَرو به نیشابور انتقال داد. در این زمان که مقارن سالهای آخر خلافت المعتصم خلیفه عباسی بود، ترکان به خدمت خلفا درآمدند و در دستگاه خلافت به مرور زمان صاحب نفوذ و قدرت شدند و با اینکه عبدالله می‌توانست به اِعمال زور و قدرت، استقلال سرتاسر ایران را تأمین کند، اما از این مهم کوتاهی و به حفظ قلمرو حکومت خود اکتفا کرد تا اینکه خلافت به الواثق رسید و او با استفاده از فرصت، ایرانیان را از کارهای مهم دولتی کنار گذاشت و چون عبدالله درگذشت (۲۳۰ هـ. ق) دولت طاهریان نیز متزلزل شد و آن سلسله در آستانهٔ انقراض قرار گرفت. پس از عبدالله، فرمانروایی خراسان و سیستان به پسرش طاهر رسید و چون پدرش در دوران فرمانروایی خود مدعیان و سرکشان را منکوب و از قلمرو دولت طاهری متواری کرده بود، طاهر با فراغ خاطر در قلمرو خویش

به فرمانروایی پرداخت و دوران حکومت وی با صلح و آرامش سپری شد. در سالهای آخر فرمانروایی او بر اثر بروز اختلاف میان حاکم سیستان با مخالفان خود، این مناطق دچار آشوب شد و باعث شد تا یعقوب لیث صفاری با استفاده از موقعیت جدید، نهضتی به وجود آورد و چون طاهر متوجه این مهم نبود، نهضت یعقوب در سیستان نیرو گرفت. طاهر بن عبدالله در سال ۲۴۸ هـ. ق درگذشت و پسرش محمد به فرمانروایی رسید. در زمان محمد، علویان طبرستان آن منطقه را از دست حاکم طاهری خارج کردند و به تصرف خود درآوردند. از طرفی یعقوب لیث نیز بر ضد طاهریان لشکر کشید و پس از تصرف نیشابور مرکز طاهریان، محمد را دستگیر و زندانی کرد و به فرمانروایی طاهریان پایان داد (۲۵۹ هـ. ق).

اسامی امرای طاهری و زمان حکومت آنها:

۱. طاهر بن حسین بن مصعب (ذوالیمینیین)، ۲۰۵ ـ ۲۰۷ هـ. ق.

۲. طلحة بن طاهر، ۲۰۷ ـ ۲۱۳.

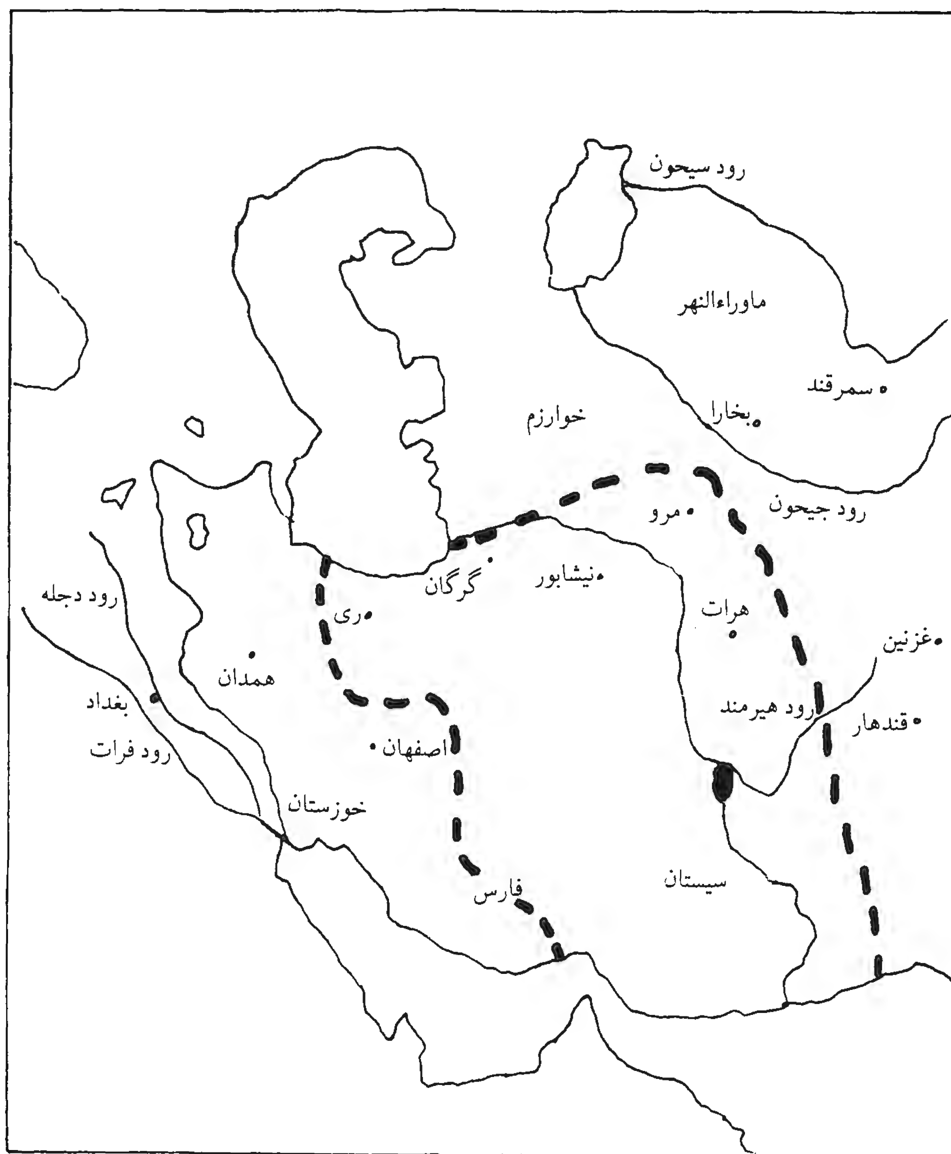
۳. عبدالله بن طاهر، ۲۱۳ ـ ۲۳۰.

۴. طاهر بن عبدالله، ۲۳۰ ـ ۲۴۸.

۵. محمد بن طاهر، ۲۴۸ ـ ۲۵۹.

صفاریان (۲۴۷ ـ ۳۹۳ هـ. ق)

در اواسط قرن سوم هجری قمری، آزادمردی به نام یعقوب بدون اتکا به عوامل قدرت خلافتِ عباسی در سیستان پرچم استقلال برافراشت و نخستین دولت مستقل ایرانی را پایه گذاری کرد. یعقوب که از تسلط بیگانگان در رنج بود، با عده‌ای از یاران وفادار خود بر ضد حکام سیستان قیام کرد و فرمانروایی آن منطقه را به دست آورد (۲۴۷ هـ. ق). سپس با غلبه بر عمّال طاهری و حکام خلیفه، هرات، کرمان، کابل و فارس را تصرف کرد (۲۵۳ ـ ۲۵۷ هـ. ق) و با تسخیر نیشابور و برانداختن سلسلهٔ طاهریان به قسمت اعظم ایران دست یافت (۲۵۹ هـ. ق). او پس از تجهیز سپاه برای قطع نفوذ خلیفه عباسی، در سال ۲۶۲ هـ. ق به عراق لشکر کشید؛ ولی توفیق نیافت، سپس در فکر تهیهٔ سپاه بزرگی



نقشه قلمرو حکومت طاهریان

بود که ناگاه به مرض قولنج مبتلا شد و در بستر بیماری افتاد و در همان حال از بستر بیماری پیغامی برای المعتمد خلیفه عباسی فرستاد و ضمن آن چنین گفت: «اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حَکَم خواهد بود»، ولی اجل مهلتش نداد و در خوزستان درگذشت (شوال ۲۵۶ هـ. ق). پس از یعقوب برادرش عمرو با خلیفه به مدارا پرداخت و رسماً به فرمانروایی فارس، کرمان، اصفهان، طبرستان، سیستان و عراق عجم منصوب شد (۲۶۵ هـ. ق).

ولی چون خلیفه از عمرو بیمناک بود، باطناً بر ضد او توطئه چید و با واگذاری حکومت ماوراءالنهر به نصر بن احمد سامانی، وی را علیه عمرو برانگیخت و سرانجام در جنگی که بین عمرو و امیراسماعیل سامانی رخ داد، عمرو اسیر شد (۲۸۷ هـ. ق) و به سال ۲۸۹ هـ. ق در بغداد به قتل رسید. پس از عمرو، نوادهٔ او طاهر به امارت رسید، اما طولی نکشید که لیث بن علی حاکم کرمان و مکران بر او تسلط یافت و به حکومت طاهر خاتمه داد (۲۹۶ هـ. ق). اما لیث مدتی بعد از عمّال خلیفه شکست خورد و محمدبن علی‌بن لیث به امارت منصوب شد (۲۹۸ هـ. ق) در این احوال سپاهیان سامانی به سیستان تاختند و پس از چند ماه باقیماندهٔ قلمرو حکومت صفاریان را ضمیمهٔ متصرفات خود کردند و بدین ترتیب استقلال صفاریان از میان رفت (۲۹۸ هـ. ق)، اما سیستانیان با توجه به افتخاراتی که در زمان یعقوب کسب کرده بودند، آسوده ننشستند و با عمّال سامانی به جنگ و جدال برخاستند و سرانجام در دوران امارت نصر بن احمد سامانی، ابوجعفر احمد از خاندان صفاری به حکومت سیستان منصوب شد (۳۱۱ هـ. ق) و تا سال ۳۵۲ هـ. ق حکومت کرد. پس از او پسرش خلف بن احمد به حکومت رسید و تا سال ۳۹۳ هـ. ق در آن مقام ماند؛ ولی در همان سال سپاهیان محمود غزنوی بر سیستان تاختند و او را اسیر کردند و سرانجام در سال ۳۹۹ هـ. ق در زندان درگذشت و سلسلهٔ صفاری منقرض شد. ابوجعفر احمد و خلف بن احمد هر دو از امرای دانشمند و ادب پرور سلسلهٔ صفاری بودند و ادبا و شعرا از اقصی نقاط کشور به دربار آنان روی می‌آوردند و تشویق می‌شدند. بویژه خَلَف بن احمد، نام نیکی در تاریخ ادب فارسی از خود باقی گذاشته است.

اسامی امرای صفاری و زمان حکومت آنها:

۱. ابویوسف یعقوب بن لیث، ۲۴۷ ـ ۲۶۵ هـ. ق.

۲. عمرو بن لیث، ۲۶۵ ـ ۲۸۷.

۳. ابوالحسن طاهر بن محمد بن عمرولیث، ۲۸۷ ـ ۲۹۶.

۴. لیث بن علی بن لیث، ۲۹۶ ـ ۲۹۸.

۵. ابوعلی محمد بن علی بن لیث، از محرم تا ذی‌الحجهٔ ۲۹۸.

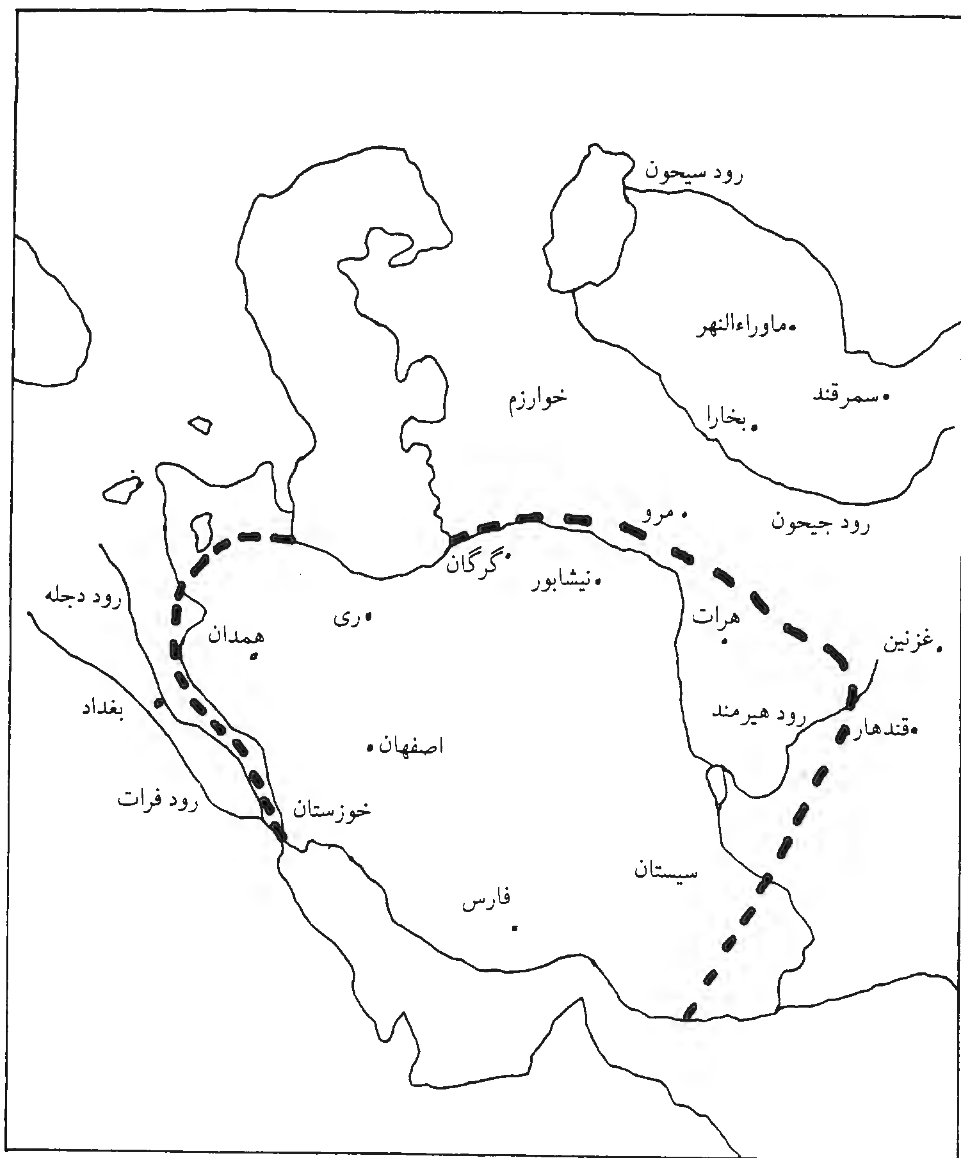
حکام سامانی از ذی‌الحجهٔ ۲۹۸ تا محرم ۳۱۱

۶. ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف، ۳۱۱ ـ ۳۵۲.

۷. ابواحمد خلف بن احمد، ۳۵۲ ـ ۳۹۳.

سامانیان (۲۶۱ ـ ۳۸۹ هـ. ق)

در اواخر حکومت یعقوب لیث صفاری در ایران، دولت جوان و تازه‌نفس دیگر ایرانی در سرزمین وسیع ماوراءالنهر واقع در میان آمودریا (جیحون) و سیر دریا (سیحون) به وسیلهٔ خاندان سامانی بر سر کار آمد. نصر و اسماعیل، پسران احمد از نسل سامان خدا (که خود را از اعقاب بهرام چوبین سردار نامدار ایران در دورهٔ ساسانی می‌دانست) زمام حکومت سمرقند و بخارا را به دست گرفتند (۲۶۱ هـ. ق). چون نصر درگذشت (۲۷۹ هـ. ق)، اسماعیل مستقلاً حکومت ماوراءانهر را به دست آورد و عَمرُولیث صفاری راکه به قصد تصرف ماوراءالنهر از جیحون گذشته بود، شکست داد و خراسان و دیگر متصرفات او را ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید (۲۸۷ هـ. ق). اسماعیل در همان سال با غلبه بر حسن بن زید علوی، گرگان و طبرستان را نیز تا حدود ری به تصرف در آورد و پس از فتوحات زیاد، در ماه صفر سال ۲۹۵ هـ. ق درگذشت. پس از اسماعیل پسرش احمد به حکومت رسید (۲۹۵ هـ. ق). از وقایع مهم دورهٔ امارت احمد، یکی فتح قلمرو فرمانروایی صفاریان در سیستان به وسیلهٔ سپاه سامانی و دیگر قیام ناصر کبیر در طبرستان و استیلای وی بر آن مناطق بود. احمد در سال (۳۰۱ هـ. ق) کشته شد و پسر خردسالش نصر به امارت منصوب شد. چون نصر کودک بود ابوعبدالله محمد بن احمد



نقشه قلمرو حکومت صفاریان

جیهانی که از دانشمندان زمان خود بود، با مقام وزارت، عهده‌دار امور دولت سامانی شد و مدعیان را یکی پس از دیگری از میان برداشت. بعد از فوت او ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی که در عهد امیراسماعیل و امیراحمد نیز سابقهٔ وزارت داشت، به وزارت تعیین شد و تا سال ۳۲۷ هـ. ق به ادارهٔ امور مملکت پرداخت. به طور کلی بر اثر تدبیر این وزرا دولت سامانی نیرو گرفت و به اوج شهرت رسید. رودکی شاعر شیرین سخن ایرانی در همین عصر مقرب دربار نصر بود. امیرنصر در مدت فرمانروایی خود، به عدالت و نیکنامی مشهور بود و در ۳۸ سالگی پس از سی سال سلطنت، به سال ۳۳۱ هـ. ق درگذشت.

در زمان امیرنصر تمام نواحی ماوراءالنهر، ترکستان، خراسان، طبرستان، عراق عجم، سیستان و کرمان تا حدود فارس در قلمرو حکومت سامانیان قرار گرفت. بعد از فوت امیرنصر، پسرش نوح به جای وی نشست. در دوران امارت امیرنوح، دولت سامانی بر اثر اختلاف امرا و بزرگان و ظهور خاندان دیلمیان رو به ضعف نهاد و ارکان آن دولت متزلزل شد. نوح پس از دوازده سال و سه ماه امارت در سال ۳۴۳ هـ. ق فوت کرد و فرزندش عبدالملک (ابوالفوارس) به امارت رسید و او نیز پس از هفت سال فرمانروایی درگذشت (۳۵۰ هـ. ق) و ابوعلی بلعمی وزیر او با صوابدید البتکین سپهسالار خراسان، نصر بن عبدالملک را به امارت برگزید؛ ولی به واسطهٔ بروز اختلاف بین سرداران و بزرگان دولت، پس از یک روز خلع شد و منصور بن نوح (برادر عبدالملک) به حکومت رسید. در این احوال البتکین، سپهسالار خراسان به مخالفت برخاست و با تصرف شهر غزنین، دم از استقلال زد. در این احوال رکن‌الدولهٔ دیلمی که قدرتی به هم رسانیده بود، با منصور به رقابت برخاست و منصور پس از زد وخورد مکرر با رکن‌الدوله دیلمی و کشمکش با مدعیان دیگر، در سال ۳۶۶ هـ. ق درگذشت و پسرش نوح به امارت رسید. در زمان او دو تن از سرداران سامانی به نام فائق و سیمجور بر نوح شوریدند و امیر ترکستان را به تسخیر ماوراءالنهر تشویق کردند و بغراخان امیر ترکستان، بخارا را تصرف کرد (۳۸۲ هـ. ق). نوح در سال ۳۸۷ هـ. ق درگذشت و امارت سامانی به منصور بن نوح رسید، اما طولی نکشید که به دست سردارانش کور و مخلوع شد

(۳۸۹ هـ. ق). سپس کودک خردسال او را به نام عبدالملک به امارت برگزیدند؛ ولی سلطان محمود غزنوی به خونخواهی منصور، با سرداران یاغی به جنگ پرداخت و با غلبه بر آنان بر خراسان استیلا یافت و از طرفی ایلک خان امیر ترکستان نیز عبدالملک را در بخارا دستگیر و در بند کرد و بدین ترتیب سلسلهٔ سامانیان منقرض شد (۳۸۹ هـ. ق). سامانیان از نظر مذهبی پیرو مذهب خلفای عباسی بویژه تسنن حنفی بودند.

اسامی امرای سامانی و زمان حکومت آنها:

۱. نصر بن احمد، ۲۶۱ ـ ۲۷۹ هـ. ق.

۲. اسماعیل بن احمد، ۲۷۹ ـ ۲۹۵.

۳. احمد بن اسماعیل، ۲۹۵ ـ ۳۰۱.

۴. ابوالحسن نصر بن احمد (نصر دوم)، ۳۰۱ ـ ۳۳۱.

۵. ابومحمد نوح بن نصر، ۳۳۱ ـ ۳۴۳.

۶. ابوالفوارس عبدالملک بن نوح، ۳۴۳ ـ ۳۵۰.

۷. امیر مؤید، منصور بن نوح، ۳۵۰ ـ ۳۶۶.

۸. امیررضی نوح بن منصور (نوح دوم)، ۳۶۶ ـ ۳۸۷.

۹. امیرابوالحارث منصور بن نوح (منصور دوم)، ۳۸۷ ـ ۳۸۹.

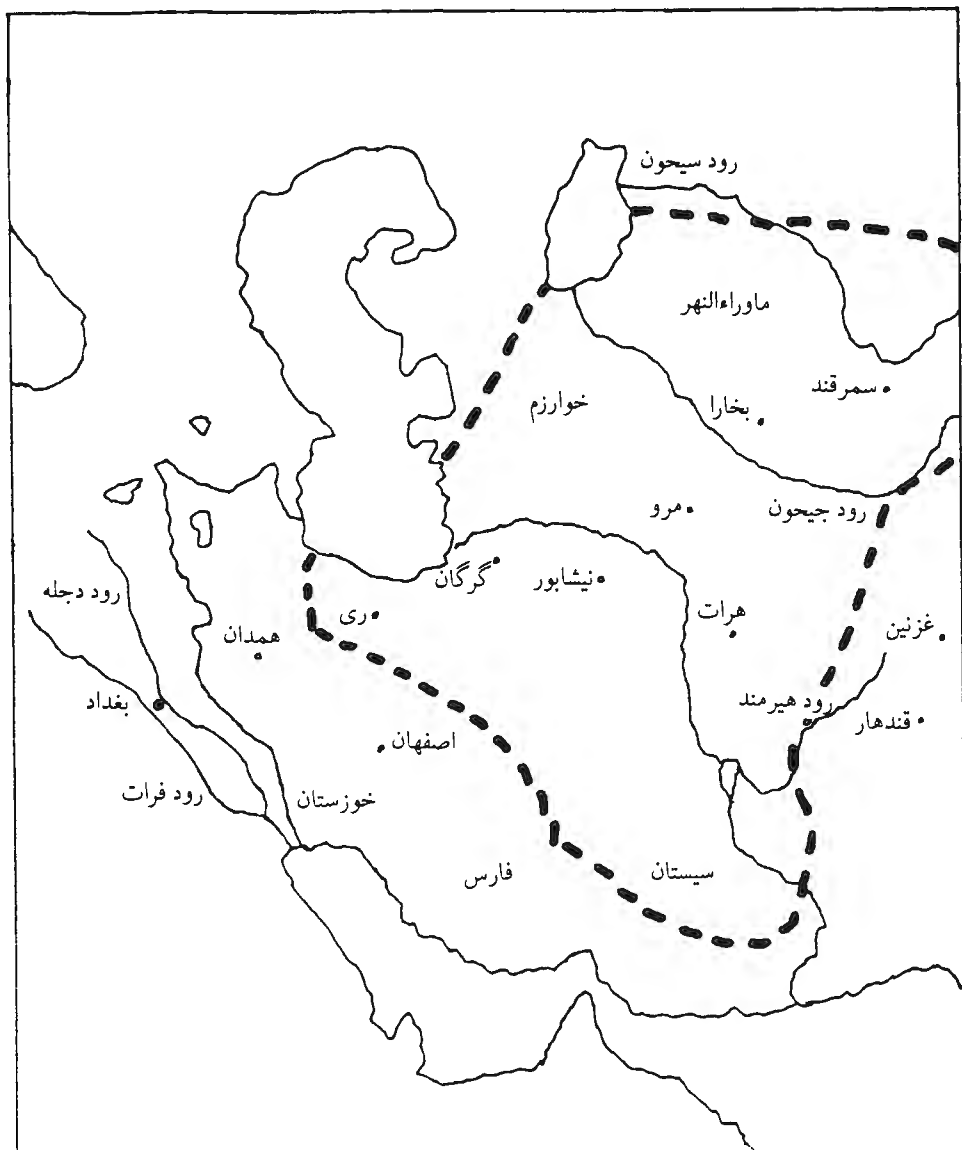
۱۰. امیرابوالفوارس عبدالملک بن نوح (عبدالملک دوم)، ۱۲ صفر تا دهم ذی‌القعدهٔ ۳۸۹.

۱. لباس سلاطین

طاهریان

طاهر مؤسس این سلسله، شلواری به پا داشت و قمیصی به تن می‌کرد[۳۱۵] و روی آن ردایی بلند می‌پوشید که دارای آستینهایی گشاد بود. در این آستینها، جیبهای کوچکی تعبیه شده بود که طاهر گاه در آنها درهم و دینار می‌نهاد.[۳۱۶] البته ردای اصلی او خلعت سیاه رنگی بود که مأمون (۲۳ صفر ۲۰۴ هـ) در بغداد به او پوشاند[۳۱۷] (شکل ۱۸۲).

در سال ۱۹۸ هـ نیز امین که در محاصرهٔ بغداد به سر می‌برد، ردا و شمشیر و عصایی



نقشه قلمرو حکومت سامانیان

به نشانهٔ فرمانبرداری برای طاهر به نیشابور فرستاد.[۳۱۸] در مورد سرپوش و کلاه طاهر ذوالیمینیین باید گفت که وی قلنسوه سیاه بر سر می‌گذاشت.[۳۱۹] در باب عبدالله بن طاهر (۲۱۳ ـ ۲۳۰) نیز می‌نویسند که از داراییهای مازیار[۳۲۰]، مقدار بسیاری جامه و یک تاج و یک شمشیر جواهرنشان و خنجری زرین با غلاف مُرصع به جواهر به او رسید.[۳۲۱] در اینجا لازم است به مسأله‌ای مهم اشاره شود؛ پس از آنکه مأمون، ولایتعهدی امام رضا(ع) را در حوالی سال ۲۰۲ ه اعلام کرد، ظاهراً به تحریک برخی از اطرافیانش، از جمله فضل بن سهل (ذولریاستین) وزیرِ خود، شعار سیاه را که شعار بنی‌عباس بود، ترک کرد و به جایش شعار سبز و سبزپوشی را در خراسان برگزید.[۳۲۲] بدین ترتیب، پوشیدن لباسهای سبز بویژه عمامهٔ سبز در آن زمان که نزدیک به تأسیس سلسلهٔ طاهری بود، در خراسان کاملاً رواج یافت (شکل ۱۸۳).[۳۲۳] البته پس از رحلت امام رضا(ع)، وقتی که مأمون در سال ۲۰۴ ه از خراسان به بغداد بازمی‌گشت، لباس سبز خود و همراهانش را به رنگ سیاه که رنگ لباس رسمی عباسیان بود، تبدیل کرد.[۳۲۴]

صفاریان

لباس یعقوب بن لیث (۲۵۴ ـ ۲۶۵)، غالباً خفتانی یعنی نیمتنه‌ای ساده و رنگ کرده بود، از نوعی که به آن «فاختی یا فاخته‌ای» می‌گفتند[۳۲۵] و جنس آن نیز ظاهراً از کرباس بود[۳۲۶] (شکل ۱۸۴).

این نیمتنه یا خفتان راکه به آن «بَدَنِه» نیز می‌گفتند،[۳۲۷] جانشین و برادر یعقوب یعنی عمرو بن لیث (۲۶۵ ـ ۲۹۰) نیز می‌پوشید. چنانچه در سال ۲۸۲ ه معتضد خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹) تعداد ۲۰۰ جامهٔ بدنه برای عمرو هدیه فرستاد.[۳۲۸] بدنه، جامهٔ ویژهٔ خلفا بود که آن را بیشتر در تنیس مصر تهیه می‌کردند[۳۲۹] و نیازی به بریدن و دوختن نداشت؛ زیرا آن را به صورت جامهٔ یکدست می‌بافتند. این جامه کوتاه بود (تا حدود ناف یا کمر) و آستین نیز نداشت و شبیه به جلیقه‌های امروزی بود و جنس آن عموماً از کتان و پنبه بود.[۳۳۰] اگر چه به رنگ این خفتانها اشاره‌ای نکرده‌اند، اما خفتان

یعقوب رنگ کرده و بدون تزیینات و ساده بود،[۳۳۱] اما خفتان عمرو بن لیث، منسوج به در و مُرصع به جواهر و مروارید بود و در تار و پودهای آن نیز طلاکار شده بود[۳۳۲] (زربفت) (شکل ۱۸۵). پوشیدن نوعی لباس رو، همچون لباده نیز در میان اُمرای صفاری متداول بود، چنانکه یعقوب خلعت ویژه‌ای از پوست سمور داشت که ظاهراً سیاه رنگ و یا قهوه‌ای تیره بود[۳۳۳] (شکل ۱۸۶). عمرو بن لیث نیز ظاهراً چنان لباسی از پوست سمور و سنجاب داشت.[۳۳۴] همچنین یکی دیگر از امرای صفاری را به سبب پوشیدن لبادهٔ سرخ، «شیر لباده» لقب داده بودند[۳۳۵] (شکل ۱۸۷). ظاهراً این البسه، بویژه خلعتها، با حاشیه‌ای منقش یا با عبارت قرآنی مزین می‌شدند (طراز). قمیص یا پیراهنی را نیز که بر تن می‌کردند، دارای آستینهایی بلند، بدون یقه و گرد بود و بلندی آن تا حدود کمر و گاه نیز پایینتر از آن بود. پیراهنهای یعقوب، ساده و بدون تزیینات بود، اما عمرو بن لیث از جامه‌های دیبای رومی که زربفت نیز بودند، استفاده می‌کرد.[۳۳۶] بر روی پیراهن، معمولاً کمربند یا شالی بسته می‌شد که گره آن یا محل گره و سگک آن، به صورت گره‌ای پاپیونی و تا اندازه‌ای دراز آویخته می‌شد[۳۳۷] (شکل ۱۸۸).

سرپوش آنها نیز عبارت بود از عمامه‌هایی که بزرگ و قطور بودند و به قول نظامی عروضی «سگزی وار» بسته می‌شدند[۳۳۸] و همچون تاج (دستار مرصع به جواهر) عمرو، با یاقوت و مروارید تزیین می‌شدند[۳۳۹] (شکل ۱۸۹).

بجز این، کلاه بلندی که همان قلنسوه بود، بر سر می‌نهادند. عمرو بویژه از این کلاه که ظاهراً؛ رنگ سیاه داشت، بر سر خود می‌گذاشت[۳۴۰] (شکل ۱۹۰). البته گاهی بر عمامه یا قلنسوه خود، طیلسانی سیاه یا سبزرنگ می‌انداختند که ادامهٔ آن تا نیمه‌های کمر، در پشت آویخته می‌شد، چنانکه امیر ابواحمد خلف آخرین و نامدارترین امیر صفاری سیستان (م ۳۹۹ هـ) چنین طیلسانی بر سر می‌انداخت[۳۴۱] (شکل ۱۹۱). پاپوش آنها نیز موزه‌ای ساقه‌دار و بلند همچون چکمه بود. همانند چکمهٔ (خُف) یعقوب که گاه در آن نان خشک می‌ریخت تا در ایام نبرد و بی‌غذایی، رفع گرسنگی کند.[۳۴۲] عمرو نیز چنین موزهٔ ساق‌داری به پا داشت.[۳۴۳] بجز این پاافزار، نوعی پاپوش دیگر که سندل یا نعال مُرصع به نقره بود نیز به پا می‌کردند.[۳۴۴]

سامانیان

امیران سامانی ظاهراً برخی از البسهٔ خود را از نوع زندنیچی تهیه می‌کردند.[۳۴۵] این نوع پارچه که در روستای زَندَنه در چهار فرسنگی شمال بخارا تهیه می‌شد[۳۴۶]، نوعی کرباس (پنبه) سفید و رنگ نشده بود. این پارچه، بافتی درشت و قیمتی همچون دیبا داشت.[۳۴۷] نوع دیگری از این پارچه، نوع ابریشمین آن بود.[۳۴۸] از منابع تاریخی چنین استنباط می‌شود که در دوره‌های بعدی، از پارچهٔ زندنیچی برای تهیهٔ لباس غلامان ترکی که به خدمت دربار سامانیان درمی‌آمدند و به مدارج بالاتری می‌رسیدند، استفاده می‌شد.[۳۴۹] همچنین در بیت الطراز بخارا، کارگاه بزرگ بافندگی وجود داشت که در آن نوعی جامه به نام «بُرد فندقی» تهیه می‌شد. این نوع لباسِ راه‌راه و آستین بلند که امرای سامانی آن را بر روی دیگر البسهٔ خود می‌پوشیدند، به رنگهایی همچون سرخ، سبز و سفید تهیه می‌شد[۳۵۰] (شکل ۱۹۲).

از جامه‌های دیگر ایشان باید به جامهٔ «ویذاری» اشاره کرد. ویذار روستایی در دو فرسخی سمرقند بود که در آنجا پارچهٔ نخی ویذاری را از پنبه می‌بافتند. این جامه‌ها به اصطلاح آن روز خام و منگنه نشده و غیر مقصوره بودند، یعنی بی‌آنکه آنها را ببرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد زعفرانی و جنس آنها در نرمی چون ابریشم و خز بود. این جامه که از لباسهای فاخر شمرده می‌شد و با پوشیدن آن بر زیبایی خود می‌افزودند، بنابر قول ابن‌حوقل، اندازه و شکلهای گوناگون داشت. این پارچه، ضخیم و پردوام بود و جامه‌ای زمستانی به شمار می‌رفت که آن را بر روی دیگر البسهٔ خود می‌پوشیدند (شکل ۱۹۳).[۳۵۱] آنها همچنین از پارچه‌های نازک شوشتری که از نوعی ابریشم و دیبا تهیه می‌شد استفاده می‌کردند. طرح پارچهٔ شوشتری ظاهراً راه‌راه باریک و پهن و رنگ آن کبود بود[۳۵۲] (شکل ۱۹۴). آنان از کتانهای سفید مصری و همچنین از دیگر پارچه‌های حریر زربفت مُرصع نیز برای خود جامه تهیه می‌کردند. قبایی که بلندی آن تا زانوان بود و از یقه تا کمر دگمه می‌خورد و در محل کمر، با کمربندی محکم می‌گشت نیز به تن می‌کردند (شکل ۱۹۵). گاهی نیز قبایی می‌پوشیدند که یقهٔ آن جلوباز و به شکل عدد هفت و بدون دگمه بود که پیراهن زیرین آن نیز دیده می‌شد. این قبا تا زانوان بود و در

کمر با شالی محکم می‌شد. روی این قبا معمولاً شالی به کمر می‌انداختند (شکل ۱۹۶).[۳۵۳] علاوه بر اینها امرای سامانی نیمتنهٔ جلیقه مانندی (بدنه) را نیز برتن می‌کردند.[۳۵۴]

می‌نویسند که عضدالدوله، امیر بویی پس از فتح همدان هزار جامهٔ شوشتری طرازدار که مُطرز به نام «امیر منصور ابوالقاسم نوح بن منصور» سامانی بود، به بخارا فرستاد.[۳۵۵] امرای سامانی معمولاً کمربندی مُطلا و مُرصع به جواهرات به کمر خود می‌بستند.[۳۵۶] آنان همچنین از «رانین» برای پوشاندن نیمهٔ پایینی بدن خود استفاده می‌کردند. رانین که اکثراً از چرم ساخته می‌شد و تقریباً نوعی سِروال به شمار می‌رفت بیشتر در مواقع سوارکاری پوشیده می‌شد[۳۵۷] و از دو تکهٔ مستطیل شکل جداگانه که در قسمت بالا و در محل کمر به هم متصل می‌شدند، تشکیل می‌شد. رانین از پوششهای خاص ساسانیان بود (شکل ۱۴ و ۱۱۳).

۲. لباس وزرا، اُمرا و درباریان

طاهریان

تُرکان دربار طاهریان در نیشابور، دارای قباهایی با آستینهای گشاد و بلند بودند. بلندی آستینها گاهی تا یک متر و نیم می‌رسید که معمولاً آنها را در محل مچ دست برمی‌گرداندند و از آن به عنوان محلی جادار استفاده می‌کردند و در داخل آنها تعداد زیادی جیب تعبیه می‌شد. در آن زمان درازی آستینها نشانهٔ بزرگی بود.[۳۵۸] این جامه‌ها معمولاً آستردار بودند.[۳۵۹] ظاهراً سرپوش آنان بجز عمامه‌های سیاه[۳۶۰] و سبز[۳۶۱] و سفید و سرخ که مزین به مروارید و جواهرات دیگر بود، کلاه سیاه قلنسوه مانندی بود که از دیرباز در نواحی شمال شرقی ایران مورد استفاده قرار می‌گرفت.[۳۶۲]

صفاریان

امرای صفاری همچون علی بن مرزبان، عامل عمرولیث در شیراز، کلاه قلنسوه مانند بر سر می‌گذاشتند و قبای خلعتی سیاه حاشیه‌دار بر تن می‌کردند.[۳۶۳] (شکل ۱۹۷). این

لباسها آستینهای گشاد و بلندی داشتند. همچون آستینهای بلند لباس طوق بن مغلس امیر کرمان که از یعقوب لیث شکست خورد.[۳۶۴] پاپوش آنان عموماً موزه‌ای ساق بلند و چکمه مانند بود.[۳۶۵] در اینجا باید به برخی از غلامان و درباریان صفاری اشاره کرد. یعقوب لیث دو دستهٔ هزار نفری از لشکریانِ خود را با لباسهای فاخر و رنگارنگ آراسته بود. دستهٔ اول دارای گرزهایی با روپوشی از طلا و دستهٔ دوم دارای گرزهایی با روپوش نقره بودند. هر گرز هزار مثقال وزن داشت. این دو دسته تنها در مواقع رسمی، بویژه وقتی که رسولان خلفا و امرای دیگر نزد یعقوب می‌آمدند و یا در مواقع سلام و یا اعیاد، به صف می‌ایستادند. طرز گرفتن این گرزها به این صورت بود که دستهٔ آن را در دست می‌گرفتند و خود گرز را بر روی شانه قرار می‌دادند.[۳۶۶] همچنین یعقوب دسته‌ای از غلامان کوچک و نوجوان و تربیت شده داشت که با خنجرهایی چرمین که مخصوص آنها ساخته شده بود، برای تفریح او، در حضورش با یکدیگر به نبرد می‌پرداختند.[۳۶۷]

سامانیان

امیران، وزیران و قاضیان در زمستان از جامهٔ «ویذاری» استفاده می‌کردند. ویذار روستایی در دو فرسخی سمرقند بود که در آنجا پارچهٔ نخی ویذاری را از پنبه می‌بافتند. این جامه‌ها به اصطلاح آن روز، خام و منگنه نشده و غیر مقصوره بودند، یعنی بی‌آنکه آنها را ببرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد (زعفرانی) و گاهی نیز کرم در زمینهٔ قرمز بود (شکل ۱۹۸). جنس آن در نرمی چون خز و ابریشم و در عین حال ضخیم و پردوام بود.[۳۶۸] ایشان همچنین بُردیهای فندقی سرخ و سفید و سبز[۳۶۹] و نیز کرباسهای پنبه‌ای سفید و رنگ نشدهٔ زندنیچ بخارا را که دارای بافتی درشت بود، برای تهیهٔ بالاپوش و قبا به کار می‌بردند.[۳۷۰] بجز اینها، از جامه‌های چاچی (شاشیه) نیز استفاده می‌شد. به همراه لباسها، شمشیری که بر کمربندی مرصع حمایل بود، به خود می‌آویختند.[۳۷۱] کلاههایی که بر سر می‌گذاشتند، مثلثی شکل و بلند[۳۷۲] و نیز استوانه‌ای شکلِ بلند بود[۳۷۳] (شکل ۱۹۹ و ۲۰۰).

طراز جامه‌های وزیران، امرا و درباریان سامانی مُطرز به نام سلاطین سامانی بود.

برای مثال طراز دوران نوح بن منصور (۳۶۶ ـ ۳۸۷) چنین بود: «امیر سید ملک منصور ولی النعم ابوالقاسم نوح بن منصور ولی امیرالمومنین». چنانکه عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ـ ۳۷۲) پس از فتح همدان پانصد جامهٔ طرازدار به لقب «شیخ جلیل ابوالحسین عبدالله بن احمدالعتبی»، وزیر معروف سامانیان تهیه و ارسال کرد.[۳۷۴] پاپوش آنان چه موزهٔ ساق‌دار بلند که همچون چکمه بود و چه کفش معمولی، پیوسته مزین به نقره یا سنگهای قیمتی بود.[۳۷۵] این بزرگان معمولاً در مجالس طرب و عیش و نوش تاجی از برگ گیاه مورد و گلهای دیگر می‌ساختند و به سر می‌گذاشتند، که به آن «پساک» می‌گفتند.[۳۷۶] در باب غلامان و حاجبان دربار سامانی باید دانست پس از فتوحاتی که سامانیان در حدود ترکستان و نواحی شرقی‌تر قلمرو خود انجام دادند، شمار بسیاری برده به دست آوردند. از میان این بردگان تعدادی را انتخاب کردند و پس از آموزشهای لازم برای خدمت در دربار به کار گماشتند. این غلامان قبای زندنیچی، که قبایی گشاد و پنبه‌ای و درشت بافت بود، برتن می‌کردند. غلامان رتبهٔ بالاتر علاوه بر آن قبا، نوعی شمشیر به نام قراچوری نیز بر کمر می‌بستند. غلامانی که رتبهٔ بالاتری داشتند، قبای دارای [؟]به همراه دبوسی (گرز) داشتند و غلامان بالاتر، جامه‌ای به نام «عنوان» بر تن می‌کردند. مرتبهٔ بالاتر غلامان ترک، مرتبهٔ «وثاق باشی» بود. اینان کلاهی نمدین و سیاه رنگ راکه بر آن نوارهایی از نقره وصل شده بود، به همراه قبایی گنجه‌ای به تن می‌کردند[۳۷۷] (شکل ۲۰۱ و ۲۰۲).

از بیان عُتبی در می‌یابیم که حُجاب مخصوص و غلامان ویژهٔ درگاه سامانی، جامهٔ مُعَلَم هشت خانه به تن می‌کردند (شکل ۲۰۳). بر این جامه‌ها نام حاجب بزرگِ دربار، مطرز می‌شد. برای مثال در زمان نوح بن منصور (۳۶۶ ـ ۳۸۷)، طراز این گونه جامه‌ها چنین بود: «حاجب حسام الدوله ابوالعباس تاش».[۳۷۸]

۳. لباس علما، فقها و شُعرا

در سالهایی که سلسلهٔ طاهریان در مرحلهٔ تشکیل و تأسیس بود (حوالی ۲۰۲ ـ ۲۰۴)، امام رضا(ع) که از سوی مأمون به ولایتعهدی انتخاب شده بودند و در شهر مرو اقامت

داشتند؛ برای برگزاری نماز عید، عمامهٔ سفیدی از کتان بر سر بستند و یک سَرِ آن را بر سینه رها کردند و سر دیگر را به پشت و میان دو شانه انداختند و عصای خود را به دست گرفتند و در حالی که سروال خود را تا نصف ساق پا بالا زده و پایین لباسهای بلند خود را بالا آورده و به کمر زده بودند، به راه افتادند.[۳۷۹] همچنین باید به سبزپوشی که در همان سالها در خراسان رواجی تمام یافت و بویژه به استفاده از عمامه‌های سبز، اشاره کرد.[۳۸۰] در باب علمای سجستان (سیستان) اطلاعات اندکی در دست است. می‌نویسند که سجستانیِ محدث (م ۲۷۵ هـ)، یک آستین بالاپوشش گشاد و آستین دیگرش تنگ بود و به شوخی می‌گفت که اولی برای کتاب است که همراه دارم و دومی زیادی است.[۳۸۱] این مطلب همان گونه که در صفحات قبل به آن اشاره شد، بخوبی نشان می‌دهد که از آستینهای گشاد به عنوان جیب و برای گذاشتن کتاب، دفترچه، قلم و امثال آن استفاده می‌کردند.[۳۸۲] فرخی سیستانی (م ۴۲۹) شاعر معروف، جُبه‌ای که پس و پیش آن چاک داشت، به تن می‌کرد و عمامه‌ای بزرگ و سگزی‌وار بر سر خود می‌نهاد و پاپوشهایی فقیرانه به پا می‌کرد (قبل از آنکه به دربار سلاطین برود).[۳۸۳]

البته اطلاعاتی که در مورد علمای عصر سامانی در منابع و مآخذ درج شده است، قدری بیشتر و واضحتر است. ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی وزیر سامانیان، بعدها که از کار وزارت کناره گرفت و به کسب علم و معرفت پرداخت (حوالی ۴۰۰ هـ)، دُراعهٔ سپیدی بر تن می‌کرد.[۳۸۴] این دُراعه، جبه‌ای گشاد و ویژهٔ قاضیان و شیوخ بود که جلوی آن تا محاذات قلب گشاد بود و دارای تکمه و جاتکمه نیز بود[۳۸۵] (شکل ۲۰۴). وی همچنین طاقه‌ای (طیلسان) از مُلْحَم مرغزی، یعنی پارچه‌ای که تار آن از ابریشم و پود آن ظاهراً از کرباس و پنبه بود و رنگ آن نیز سیاه یا سبز بود، بر سر می‌انداخت.[۳۸۶] بر اساس متون تاریخی، خُطبا در ماوراءالنهر، قبا و ردا بر تن نمی‌کردند، بلکه به جای آن دراعهٔ جلوباز می‌پوشیدند و کمربند نیز نمی‌بستند.[۳۸۷] آستین این دراعه‌ها نیز گشاد بود و معمولاً در جیبهایی که در هر یک از آستینهای گشاد تعبیه شده بود، قلم، دفتر و کتاب و سایر وسایل مورد نیازشان را قرار می‌دادند.[۳۸۸] در زمستان دُراعه را بر روی دیگر لباسهایشان می‌پوشیدند و سپس عمامه را بر سرِ خود می‌نهادند. رنگ این عمامه‌ها

سفید، سیاه، سرخِ مات و پارچهٔ بُردِ مخطط بود. بعد از آن طیلسان خود را بر عمامه می‌انداختند، به طوری که ادامهٔ طیلسان، تمامی شانه‌ها و تا حدود کمر را از پشتِ سر می‌پوشاند. این، لباسِ تعداد بسیاری از علما و فقها بویژه در شهرهای طوس، ابیورد و هرات بود.(۳۸۹) اینان همچنین معمولاً تحت‌الحنَک نیز می‌انداختند، یعنی قسمتی از دنبالهٔ عمامهٔ خود را باز می‌کردند و آن را بر روی شانه و سینهٔ خود رها می‌کردند.(۳۹۰) ظاهراً طیلسان گذاشتن ویژهٔ علما و فقها بود؛ زیرا در مرو کسانی که به مراتب بالای علمی و فقاهتی نرسیده بودند، ولی بهره‌ای از علم فقه داشتند؛ از طیلسان استفاده می‌کردند، اما آن را تا می‌کردند و روی شانهٔ خود قرار می‌دادند و تنها در صورتی که به مراحل بالای علمی و فقهی می‌رسیدند و یا اینکه نواختی دریافت می‌کردند، از ایشان خواسته می‌شد تا طیلسان خود را بر تن کنند.(۳۹۱) اکثر این طیلسانها بافتِ شهر بم بود که آن را از دیبای نازک (رفرف) و قواره‌دار تهیه می‌کردند. این طیلسانها بلند و حاشیه‌دار بودند و البته طیلسانهایی نیز از شرب نازک (کتان ظریف) تهیه می‌شدند.(۳۹۲) طیلسانهای آن زمان ظاهراً سه نوع بودند، نوع قدیمی آن پارچه‌ای بود که آن را به طور ساده بر روی عمامه یا کلاه خود می‌انداختند و ادامه‌اش از پشت تا روی شانه‌ها و تا حدود کمر را می‌گرفت،(۳۹۳) نوع دیگر آن بلندتر از نوع اول بود و ظاهراً در قسمت گردن با دوختی ساده و یا گذراندن بندی، قسمت بالای طیلسان را که سر را می‌پوشاند، تا حدی از قسمت دیگر طیلسان که از حدود شانه‌ها به طرف پایین و تا حدود زانوان و ساق پاها ادامه داشت، جدا می‌کرد. البته این دو قسمت کاملاً به هم متصل بودند، اما آن یکنواختی نوع اول را نداشت. نوع دیگر طیلسان تقریباً همان طیلسان نوع دوم بود، با این تفاوت که سرپوش آن آهاردار و همچون سرپوش بارانی بود و مابقی آن چون شنل و یا ردایی بر روی شانه‌ها و به طرف پایین ادامه داشت و بدین ترتیب تا حدودی شبیه به یک بُرْنُس بلند بود(۳۹۴) (شکل ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴ و ۱۹۱).

البته برخی از علما نیز بندرت و اتفاقی کلاه سفید بر سر می‌گذاشتند.(۳۹۵) همچنین بعضی از بزرگان و قاضیان خراسان از پارچهٔ پنبه‌ای ویذاری که آن را به رنگ

زرد در می‌آوردند و بافتی ضخیم داشت، جامهٔ زمستانی تهیه می‌کردند و آن را روی دیگر لباسهای خود می‌پوشیدند.[۳۹۶] از پارچهٔ کتانی که بافتی درشت و محکم داشت و در بخارا تهیه می‌شد، پیراهن بخارایی تهیه می‌کردند و می‌پوشیدند.[۳۹۷] اگر چه خطبا کمربند به کمر نمی‌بستند،[۳۹۸] اما ظاهراً برخی از شعرا از کمربند و شال کمر استفاده می‌کردند[۳۹۹] لباس صوفیان عموماً پشمینهٔ سفید یا شُتری رنگ و یا به رنگ کبود بود؛[۴۰۰] بدین دلیل بسیاری از آنان به «پلاس‌پوش» شهرت یافته بودند.[۴۰۱] بسیاری دیگر از این زاهدان و صوفیان، مُرَقّع که بالاپوش پُر وصله‌ای بود، می‌پوشیدند. اگر این وصله‌ها از پارچه‌های دیگری با رنگهای مختلف بر جامه دوخته می‌شد، مُرَقّع رنگارنگ به وجود می‌آمد[۴۰۲] (شکل ۲۰۵). پاپوش اکثر آنان در زمستان و تابستان، خُف بود؛ اما صندل (سندل) و نعال چندان معمول نبود.[۴۰۳] در باب پوشاک ابن سینا عالم معروف این دوران نوشته‌اند که به شیوهٔ فقها، عبا و عمامه و تحت‌الحنک می‌بست و لباس روحانیت بر تن می‌کرد. اگر چه برای رفتن به اصفهان لباس مُبدل پوشیده و به صورت صوفیان در آمده بود.[۴۰۴] البته گمان می‌رود برخی از علما، در ناحیه شمال شرقی ایران، نوعی شنل یا ردا نیز بر تن می‌کرده‌اند. این شنل جلوباز بود و دو لبهٔ آن در روی سینه بر می‌گشت (به شکل مثلث) و بلندی آن تا زانوان می‌رسید (شکل ۲۰۶ و ۲۰۷).[۴۰۵] کلاههایی که اینان بر سر می‌نهادند انواع گوناگونی داشت. یک نوع آن دو برآمدگی در طرفین کلاه داشت که ادامهٔ آن باعث بلندی کلاه می‌شد گذشته از آن دو تسمه در طرفین کلاه نیز بود که آنها را در زیر گلو گره می‌زدند و به این صورت کلاه را بر سر محکم می‌کردند (شکل ۲۰۸). نوعی دیگر همچون نیم‌دایره‌ای بود که ادامهٔ آن در پشت سر، گردن را نیز می‌پوشاند (شکل ۲۰۹). البته از کلاههای استوانه‌ای شکل، که بالای آنها صاف بود نیز استفاده می‌کردند (شکل ۲۱۰). برخی از دراویش و صوفیان نیز، همواره قلنسوه‌هایی سفید که شکلی مخروطی داشتند بر سر می‌گذاشتند و پوست گوسفند دباغی شده را به صورت لباسی بلند بر تن می‌کردند. همچون صوفی و فقیه معروف سیستانی این دوران، محمد بن کَرّام (م ۲۵۵ ه) (شکل ۲۱۱).[۴۰۶]

۴. لباس مردم عادی

طاهریان

اطلاعات اندکی از لباس مردم خراسان در نیمهٔ اول قرن سوم، زمانی که طاهریان در آن سرزمین حکومت می‌کردند، در منابع درج شده است. اما به هر حال می‌دانیم که آنان از عمامه‌های سیاه، سبز، سفید و نیز از کلاههای قلنسوه مانندِ سیاه استفاده می‌کرده‌اند.[۴۰۷] طیلسان را همگان استفاده نمی‌کردند.[۴۰۸] مردم قباهای خراسانی می‌پوشیدند که بلندی آنها ظاهراً تا ساق پا و یا حوالی زانوان می‌رسید. این قباها جلوباز بودند و یک لبهٔ آن روی لبهٔ دیگر بر روی سینه می‌خوابید[۴۰۹] (شکل ۲۱۲) و دارای دو نوع بود؛ نوع آستین تنگ و نوع آستین گشاد. در نوع آستین گشاد، لبهٔ آستینها را که بسیار بلند و دراز بود، بر می‌گرداندند و از آن به عنوان جیب استفاده می‌کردند و لوازم خود را در آن قرار می‌دادند.[۴۱۰] پاپوش ایشان کفشهای ساده (خُف) بود و پاپوشهایی را که پاشنه داشت، کمتر می‌پوشیدند.[۴۱۱] در گرمابه، قطیفه می‌زدند.[۴۱۲] سقاها جامی در دست و سبویی بر دوش می‌گرفتند و ظاهراً ازاری بر کمر می‌بستند.[۴۱۳]

صفاریان

اطلاعات اندکی از شیوهٔ لباس پوشیدن مردم سجستان (سیستان) در نیمهٔ دوم قرن سوم، زمانی که صفاریان در آن سرزمین حکومت می‌کردند، در منابع آمده است. اما مهمترین جنبهٔ پوشاکی آنان، عمامه بود. بنابر نوشتهٔ مؤلف *احسن التقاسیم*، مردم سیستان عمامه‌های خود را همانند افسر بر سر می‌پیچاندند.[۴۱۴] یعنی ظاهراً چندین دور به گرد سَر می‌پیچاندند. به همین دلیل مؤلف *چهار مقاله* از «دستار بزرگ سگزی‌وار» سخن رانده است.[۴۱۵] یک نوع از عمامه‌های آن نواحی که زرد رنگ بود و در نواحی هرات تهیه می‌شد (شکل ۲۱۳) به «هَری عمامة» معروف بود و ظاهراً ارزش و اعتبار بیشتری داشت.[۴۱۶] به گونه‌ای که گاه بازرگانان سیستانی، آن را به عنوانِ باج به راهزنان می‌دادند.[۴۱۷] روستاییان سروال نمی‌پوشیدند و تنها پارچه یا تکه پوستینی بر کمر و نیز بر گردن و سینهٔ خود می‌آویختند.[۴۱۸] غلامان نیز گاه موهای خود را می‌بافتند و به صورت جعده و طره آویزان می‌کردند.[۴۱۹]

سامانیان

یکی از مهمترین مسائل مربوط به لباس سامانیان، نوع سرپوش و کلاهی است که آنان به کار می‌بردند. مردم بخارا مانند دیگر نواحی ماوراءالنهر، کلاه بلندِ نوکدار و نسبتاً درازی بر سر خود می‌گذاشتند که نوعی قلنسوه به شمار می‌رفت.(۴۲۰) وقتی که عباد بن زیاد در فتوح خود در حوالی سند، مردم قندهار را دید که کلاههای بلند بر سر خود گذاشته‌اند، به تقلید از ایشان کلاهی بلند ساخت که به نام خودِ او «عَبّادیّه» شهرت یافت(۴۲۱) و این قدیمیترین گزارش در باب تقلید مسلمانان از این گونه کلاههای دراز است. در متون تاریخی و گزارشهای جغرافی نویسان قرون اولیهٔ اسلامی، در باب این نوع کلاهها مطالبی آمده است. عده‌ای آنها را شبیه به میوهٔ کاج دانسته‌اند که از صوف (پشم سفید) و پوست بره (قراکول) ساخته می‌شد.(۴۲۲) برخی نیز اضافه می‌کنند که خوارزمیان این نوع کلاه را به صورت کج بر سر خود می‌گذاشتند و کجی آن به شکل خاصی بود و بدین ترتیب از مردمان خراسان باز شناخته می‌شدند.(۴۲۳) با مطالعه و بررسی نقوشی که بر روی بشقابها، پارچه‌ها، کاشیها و غیره کشیده شده است و همچنین با توجه به مینیاتورها و نقاشیهایی که در برخی از متون خطی مندرج است؛ در می‌یابیم که این کلاههای نوکدار انواع مختلفی داشت. نوعی از آن کلاهی مثلثی شکل و ساده و سه گوش بود که بدون زواید و الحاقات بر سر می‌گذاشتند (شکل ۲۱۴). نوع دیگر همان کلاه قبلی بود، با این تفاوت که دو تکهٔ اضافه در طرفین آن متصل بود که از روی گوشها می‌گذشت و در محاذات گردن تمام می‌شد، که البته گاهی انتهای لبهٔ این تکه‌ها به طرف بالا برمی‌گشت(۴۲۴) (شکل ۲۱۵).

معمولاً در نوک کلاه، آویزه‌ای به صورت منگوله و یا چیزی شبیه به آن وصل می‌کردند. نوع دیگری از این کلاهها به صورت کلاه مثلث شکل و درازی بود که نوک (زاویهٔ بالایی) آن را چیده بودند (شکل ۲۱۶). از کلاههایی شبیه به کلاههای فعلی لُرهای ایرانی (نیم دایره) اما بلندتر از آن نیز استفاده می‌شد،(۴۲۵) از کلاههای دیگری که مورد استفاده قرار می‌گرفت و ظاهراً بیشتر، مردم مرفه‌تر و متمولتر آن را به کار می‌بردند، کلاهی بود که شکلی ذوزنقه‌ای با گوشه‌هایی گِرد(منحنی) داشت

و در آن برشهایی بودکه دو لبهٔ بالای کلاه را بـه صـورت دو مـنحنی درمـی‌آورد.[۴۲۶] (شکل ۲۱۷ـ۲۲۰).

آنان همچنین از مندیلهای (نوعی عمامه) سفید پنبه‌ای که گـاهی سـاده و گـاه نقش‌دار و حاشیه‌دار بود و در قومس تهیه می‌شد و دو نوع کوچک و بزرگ داشت نیز اسـتفاده مـی‌کردند.[۴۲۷] هـمچنین کـرباس مـروی را بـرای تـهیهٔ دستارِ سـر بـه کـار می‌بردند.[۴۲۸] از به کار بردن طیلسان به وسیلهٔ مردمان عادی گزارشی نرسیده است، این امر بویژه در مورد برخی از شهرها چون گرگان به چشم می‌خورد.[۴۲۹] مردم عادی در تابستان معمولاً پیراهنهای نازک بر تن می‌کردند،[۴۳۰] که جنس آنها پنبه، حریر و یا دیبا بود.[۴۳۱] در مرو پارچهٔ پنبه‌ای ضخیم و درشتی به نام لباس القرود «لباس میمون» تهیه می‌شد.[۴۳۲] نوعی از قباهای جلوباز که نقش بازوبندهای آن طلایی بود، در این دوره نیز پوشیده می‌شد (شکل ۲۲۱).

همچنین از «کُرْتَه» (قُرطقه یا قُرطق) که نیمتنه‌ای بود که بلندی آن تا حدود رانها می‌رسید و جلوباز بود و آستینهایی کوتاه داشت، استفاده می‌کردند. کرته می‌توانست به رنگهای شرابی، کبود و آبی فیروزه‌ای باشد[۴۳۳] (شکل ۲۲۲). آنان همچنین «بَدَنِه» نیز می‌پوشیدند. این لباس که البته بیشتر افراد مرفه و متمول آن را به تن می‌کردند، جامه‌ای بود همچون کرته اما کوتاه و تا حدود ناف یا کمر و بدون آستین و جلوبسته. جنس آن عموماً از کتان و پنبه بود[۴۳۴] (شکل ۲۲۳). همچنین از پارچهٔ نخی و خام منگنه نشده و غیر مقصورهٔ ویـذاری نـیز کـه زرد رنـگ بـودند، جـامه‌هایی مـی‌پوشیدند.[۴۳۵] مـردم جامه‌های پنبه‌ای بخارایی که بافتی درشت و محکم داشت و رنگ آنها سفید یا زرد بود نیز می‌پوشیدند.[۴۳۶] اما لباس رویی و اصلی آنان قبایی با آستینهایی کوتاه (تا حدود آرنج یا حتی کمی بالاتر از آن) و جلوباز بود که بلندی‌اش تا حدود ساق پاها می‌رسید و دور تا دور لبهٔ آن و نیز در لبهٔ آستینها حاشیه دوزی می‌شد. این قبا را یا روی کرته و یا روی بدنه و یا تنها روی پیراهن آستین‌دار می‌پوشیدند. به هر حال چون کرته و بدنه فاقد آستین یا دارای آستینهای کوتاه بود، زیر قبا (چـه کـرته یـا بـدنه مـی‌پوشیدند و چـه نمی‌پوشیدند) پیراهن آستین‌دار خود را بر تن می‌کردند تا آستینهای آن از زیر آستینهای

کوتاه قبایشان دیده شود.(۴۳۷) آنها همچنین در زیر قبا و روی پیراهن، معمولاً شالی یا کمربندی که در روی ناف گره‌ای به صورت پاپیون دراز می‌خورد و دنباله‌های آن آویزان بود، می‌بستند.(۴۳۸) در مواقع سرما نیز از پوست فنک (نوعی روباه خالدار) و سمور و دله (گربه صحرایی) پوستینهایی بلند تا پایین پا و یا تا حدود زانوان تهیه می‌کردند و می‌پوشیدند. البته این کار را بیشتر افراد متمول انجام می‌دادند.(۴۳۹) شمار بسیاری از مردم، همچون مردم شهر چاچ (شاش) برای این کار از نمدهایی که خودساخته بودند، بهره می‌گرفتند.(۴۴۰) رنگ لباسها سرخ، زرد، کبود، آبیِ آسمانی، سیاه و یا سفید بود.(۴۴۱) توانگران معمولاً دو پیراهن (که ظاهراً یکی آستین بلند بود و دیگری بدون آستین، یعنی کرته و یا بدنه) و شلوار (سروال) که پایین‌پوش عمومی همهٔ مردم بود، به اضافهٔ یک قبا و عمامه و کفش مناسب می‌پوشیدند.(۴۴۲) بازرگانان بزرگ مرو طیلسان می‌پوشیدند، اما تحت‌الحنک نمی‌آویختند.(۴۴۳) پاپوشهای ایشان عموماً کفشهای نوک تیزی بود که غالباً نوک آن به طرف عقب برگشته بود و دارای پاشنه‌ای کوتاه بود. البته از پاپوشهای ساده نیز استفاده می‌کردند که جنس آنها اکثراً از چرم بود(۴۴۴) و رنگ زرد داشت.(۴۴۵) بر روی بشقابی پیدا شده از نیشابور، مردان رقصنده‌ای را می‌بینیم که کلاههایی تقریباً مثلثی شکل دارند. قبای ایشان تا قوزک پا و با آستینهایی بلند است که در روی آستینها و جلو و کناره‌های قبا، دارای حاشیه‌هایی است (شکل ۲۲۴ و ۲۲۵).(۴۴۶)

۵. لباس زنان

در باب پوشاک زنان مورخان تقریباً سکوت کرده‌اند، اگر هم در جایی مطلبی ذکر شده، به صورتی بسیار کلی و مبهم بوده و فاقد جزئیات است. اما از بررسی نوشته‌های آنان و بویژه نقوش بسیار اندکی که از آن دوران بر جای مانده است، می‌توان تاحدی اطلاعاتی در مورد پوشاک و البسهٔ زنان به دست آورد. از نکات جالب توجه کلاه نوکداری بود که آن را به میوهٔ کاج تشبیه می‌کردند و نه تنها مردان آن را به کار می‌بردند بلکه زنان نیز از آن استفاده می‌کردند، اما ظاهراً تزیینات زنانه‌ای به آن الحاق می‌شد و معمولاً بر آن ازار یا پارچه‌ای نازک و توری شکل وصل می‌گردید که دنباله‌های آن تا حدود سینه‌ها و گاه

پایینتر می‌رسید[۴۴۷] (شکل ۲۲۶). از مقنعه‌های سرخ و سیاه که ظاهراً حاشیه دوزی و نوار دوزی شده بود نیز برای حجاب استفاده می‌شد. نوع نیشابوری این مقنعه‌ها معروفتر از انواع دیگر آن بود[۴۴۸] (شکل ۲۲۷). همچنین از ازار، گونه‌ای چادر سراسری که تمامی بدن آنان را می‌پوشاند، برای حجاب خود بهره می‌گرفتند.[۴۴۹] سروالهای آنان عموماً گشاد، چین‌دار و بلند (تاقوزک پا) بود که در محل پاها تنگ و به مچ پا خفت می‌شد (شکل ۲۲۸). از جامه‌های سفید غزنه‌ای (تهیه شده در غزنه) پارچه‌های پنبه‌ای کابلی و شرابی و بای‌باف، در شکلها و طرحهای گوناگون استفاده می‌کردند (شکل ۲۲۹). ظاهراً نوعی قبای گیلانی معروف به «اردیه طبری»، معروفیت بسیار داشت.[۴۵۰] همچنین ازکمربند برای بستن دور کمر و نیز گاهی به صورت وِشاح، یعنی حمایلی که از بالای شانه می‌گذشت و روی سینه و سپس در محل کمر دو مرتبه (در پُشت) به محل اولیهٔ خود متصل می‌شد (یعنی به صورت مورب از شانهٔ چپ به طرف راست کمر می‌آمد)، بهره می‌بردند که البته این نوع اخیر ویژهٔ زنان متمول و ثروتمند بود.[۴۵۱] بر اساس یک نقاشی دیواری، که زنی سُغدی را نشان می‌دهد، ما با لباس یک زن نوازنده که تقریباً مربوط به این دوران است آشنا می‌شویم. او لباسی بلند و تنگ و چسبان با آستینهایی بلند به تن دارد. در محل کمر، نوارهایی طلایی روی این لباس دیده می‌شود. روی بازوهای او نیز نقش گُل‌هایی طلایی است. شنلی هم بر روی دوش انداخته است. (شکل ۲۳۰).[۴۵۲] زنان این دوره جورابهای کوتاه و بلند نیز می‌پوشیدند[۴۵۳] وکفشهایی از نمد نقش‌دار و رنگارنگ و گاه زردوزی شده و مُرصع به جواهر، به پا می‌کردند،[۴۵۴] (شکل ۲۳۱ ـ ۲۳۳).

۶. لباس سپاهیان

طاهریان

البته نظامیان این دوره تا حد زیادی مطابق سایر طبقات مردم لباس می‌پوشیدند، اما نوع ابزار جنگی همچون کلاهخود، زره، جوشن، نیزه و شمشیر و نیز گاهی طوق، دستبند و سردوش آنها سبب تمایزشان با سایرین بود.[۴۵۵] سپاهیان خراسانی دارای کلاههای

سیاه بودند.[۴۵۶] شکل این کلاهها و چگونگی آن در منابع ذکر نشده است، اما احتمالاً به شکل نیم‌دایره‌ای بلند (همچون کلاه لُرهای فعلی ایران اما بلندتر از آن) یا مثلثی شکل و سه گوش بوده است.[۴۵۷] همچنین آنان دستارها و عمامه‌های سیاهی بر سرِ خود می‌گذاشتند که حاشیه‌دار بود،[۴۵۸] اما در دوره‌ای از خلافت مأمون عباسی و به دستور او و فضل بن سهل ذوالریاستین جامه‌ها و عمامه‌های سبز پوشیدند.[۴۵۹] آنان همچنین بر دو کتف خود سردوشیهایی داشتند که «بازبکند» (بازفکند) نام داشت.[۴۶۰] در زیر زره معمولاً «غلاله»، پیراهنی آستین کوتاه می‌پوشیدند.[۴۶۱] عموماً پاپوش آنان یا چکمه (موزهٔ ساق‌دار) بود و یا نعلینی که به وسیلهٔ دو تسمهٔ نوار مانند چرمی به صورت ضربدری در روی پاها محکم می‌شد.

صفاریان

عیاران سپاه یعقوب جامهٔ خاصی داشتند.[۴۶۲] هر چند اطلاعاتی از آنها در منابع درج نشده است، شاید بتوان با مقایسه و بررسی عیاران بغداد در همان دوران (در نبرد میان امین و مأمون و نیز در نبرد میان معتز و مستعین در ۲۵۱ هـ) نوع پوشش عیاران سیستانی را مشخص کرد. اکثر آنها با تن برهنه جنگ می‌کردند و فقط لنگی به کمر می‌بستند و بر کمر نیز بندهایی از چرم یا از برگ خرمای بافته شده داشتند.[۴۶۳] بر سَر خود کلاهی از پوستَ و برگِ درخت خرما و بوریا می‌گذاشتند که درون آن را مقداری ریگ و شن می‌ریختند تا مانع از ضربه‌های دشمن شود و به آن «خود» می‌گفتند. سپرهایشان از برگ خرما و بوریا و حصیر قیراندود بود که لابلای آن را با ریگ می‌انباشتند.[۴۶۴] سوارانشان نیز برهنگانی بودند که زنگوله و صدف و پشم قرمز و زرد به گردن خود می‌آویختند و با نیزه‌های نیین و با قلاب‌سنگ و فلاخن که در انداختن آنها مهارت داشتند، به دشمن حمله می‌بردند.[۴۶۵] البته دیگر نظامیان و سپاهیان صفاری، جامه‌ای همچون دیگر مردمان سیستان داشتند، برخی از سران سپاه همچون سُبْکری دارای زلف و زلفین (جَعده و طُرّه) بودند.[۴۶۶] همچنین بر بازو و گردن خود بویژه پس از فتح سرزمینی، بازوبند و طوقی را که از طرف امیر صفاری اهدا می‌شد، می‌آویختند.[۴۶۷]

عیاران سپاه یعقوب گرزهایی همراه خود داشتند.[۴۶۸] شمشیر اکثر سپاهیان صفاری «یمانی» بود.[۴۶۹] در سال ۲۷۶ هـ به دستور موفق عباسی، برادر خلیفه معتمد (۲۵۶ ـ ۲۷۹) در بغداد نام عمرولیث را بر سپرها و پرچمها و شمشیرها نقش کردند.[۴۷۰] آنان همیشه زرهٔ خود را بر روی «غلاله» که نوعی قمیص بود، می‌پوشیدند.[۴۷۱]

سامانی

جامه‌های سپاهیان سامانی جامه‌هایی ملون و رنگارنگ و کسوتهایی مزین بود.[۴۷۲] جنس این لباسها اکثراً از کرباس بود.[۴۷۳] آنها ظاهراً قباهای جلوبازی که آستین تنگ داشتند[۴۷۴] و تا حدود زانوان می‌رسید، می‌پوشیدند. رنگ آنها سرخ[۴۷۵] و گاهی نیز همچون جامهٔ نخی و نرم ویذاری، زرد رنگ بود.[۴۷۶] سرداران سپاه، چکمه به پا می‌کردند.[۴۷۷] همچنین آنان گاه رانینهای چرمی را به صورت دو تکهٔ چرم جدایِ از هم که در محل کمر با تسمه‌ای به هم وصل می‌شد و یا به صورت یک تکهٔ چرمی که از کمر تا حدود زانوان، قسمت جلوی بدن را می‌پوشاند، به خود می‌بستند. در زیر آن نیز سروالی می‌پوشیدند که پاچهٔ تنگی نداشت.[۴۷۸] گاهی به جای خودهای آهنین و نیم‌دایره‌ای، کلاههای نیم دایره‌ای بلند و سه گوش مثلثی شکل بر سر می‌گذاشتند. این کلاهها در دو طرف خود دو تکهٔ اضافی داشت که از روی گوشها عبور می‌کرد و بدین ترتیب از گوشها محافظت می‌نمود.[۴۷۹] اکثراً رنگ این گونه کلاهها سیاه بود. آنها همچنین، بیشتر از شمشیرهای هندی و یمانی استفاده می‌کردند.[۴۸۰]

سپرها عموماً از فلزات سخت با الحاقاتی از چرم یا مواد دیگر به صورت دایره‌ای، مستطیل شکلِ بلند (بدون گوشه) و گاه نیز بیضی شکل ساخته می‌شد. به سپرهایی که از چرم تهیه می‌شد و الحاقات تزیینی فلزی داشت، «درقه» می‌گفتند. سپر گیلکی معروفیت تمام داشت و ظاهراً از همان نوع سپرهای بلند مستطیل شکل بدون گوشه بود.[۴۸۱] کلاهخودها را از فلزات و گاه از چرم سخت می‌ساختند.[۴۸۲] نیزه‌های خطی (تهیه شده در منطقهٔ خط بحرین) مشهور بودند.[۴۸۳]، کمان چاچی (شاشی) نیز معروفیت بسیار داشت.[۴۸۴] نوعی کمان، به نام کمان مُهره وجود داشت که با آن

گلوله‌هایی از مواد مختلف از جمله، گلوله‌های گردی که در میان آنها گِرده‌ای از فلز قرار داشت و به آن فندق (به عربی بندق) می‌گفتند پرتاب می‌کردند.[۴۸۵]

تیرهای یک شُعبه، دو شُعبه و سه شُعبه و همچنین تیرهایی با شکل پیکان، بیلک، ناوک و خدنگ تهیه می‌شد.[۴۸۶] از سِکاشِم (اشکاشم) در حوالی آمودریا تیر «وخی» تهیه می‌شد.[۴۸۷] زره و جوشنهای مختلف در غور و کوههای بامیان و نیز در فرغانه تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.[۴۸۸] گرزهای گاوسر، مُهره، پیلسته، خایسک، پتک، دبوس را، بویژه حُجاب و نگهبانان دربار و همچنین سپاهیان به کار می‌بردند.[۴۸۹] در بسیاری از سپاهیان آن زمان گروهی به نام «نفط‌اندازان یا نفط‌پاشان» بود که بر دشمن نفت می‌پاشیدند و به وسیلهٔ آتش با دشمن نبرد می‌کردند و لباس مخصوصی داشتند.[۴۹۰] همچنین گروه دیگری به نام «کُلنگ داران» نیز با بیل و کلنگ و وسایل دیگر در سپاه حضور داشتند. از وجود این گروه برای نفوذ در استحکامات دشمن و همچنین نقب‌زدن و کارهایی از این قبیل استفاده می‌شد.[۴۹۱] این بحث را با نشان دادن تعدادی از قباها، سرپوشها و پاپوشهای سپاهیان ایران در نواحی شرقی که بیشتر مربوط به صفاریان و سامانیان هستند پایان می‌دهیم[۴۹۲] (شکل ۲۳۴ ـ ۲۴۷).

۷. لباس مجازات و تحقیر مجرمان و لباس ایام سوگواری

اُمرا، سلاطین و خلفا وقتی که بر رقیب و دشمن خود دست می‌یافتند، لباسهایی غیر معمول برای تحقیر کردن وی بر او می‌پوشاندند و در شهر می‌گرداندند؛ چنانکه وقتی بابک خرمدین را در زمان معتصم عباسی به اسارت گرفتند، به دستور خلیفه، دُراعه‌ای از حریر سرخ بر تن او کردند که روی سینهٔ آن را با انواع جواهرات و یاقوت تزیین کرده بودند و بر سرش نیز کلاهی بوقی شکل و بزرگ نهادند که چند ترک بود و رنگهای مختلف داشت و بر روی این کلاه نیز جواهرات و سنگهای قیمتی آویخته شده بود (شکل ۲۴۸ و ۲۴۹)، سپس او را در شهر گرداندند (سال ۲۲۳ ه).[۴۹۳] یعقوب لیث نیز وقتی بر علی بن حسین و طوق بن مغلس دست یافت، جامه‌های رنگین بر تن آنان کرد و چون زنان به آنان مقنعه پوشاند و با خواری تمام در شهر کرمان گرداند

(سال ۲۵۵ هـ).[۴۹۴] چنانکه وقتی معتضد خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹ هـ) بر وصیف خادم و همراهانش دست یافت بر آنها دُراعه‌های دیبای سرخ یا زرد به همراه کلاههای بوقی (اَلْبُرْنُسْ) پوشاند.[۴۹۵] زمانی که عمرولیث را به اسارت درآوردند، دراعه‌ای حریر بر وی پوشاندند و کلاهی بوقی شکل (بُرْنُسْ) بر سرش نهادند و بر شتری دو کوهانه در شهر بغداد گرداندند (سال ۲۸۸ هـ) [۴۹۶]. البته خازم بن خزیمه امیر خراسان بر تن دشمن اسیرش، عبدالجبار، لبادهٔ پشمینه کرد و او را وارونه بر شتر سوار کرد (سال ۱۴۱ هـ)[۴۹۷]. گاه نیز از خر برای گرداندن اسیر استفاده می‌کردند، چنانکه رافع بن لیث را در سمرقند بر خری سوار کردند و در شهر گرداندند (سال ۱۹۰ هـ)[۴۹۸]. معمولاً، اسیر را در مرحلهٔ اول سر برهنه می‌کردند، چنانکه محمد بن واصل را سر برهنه نزد یعقوب آوردند[۴۹۹]، چرا که برهنه بودن سر، کاری غیر معمول بود و نشانه‌ای از ضعف و خفت به شمار می‌رفت. گاه نیز کمربند اسیر را می‌گرفتند و او را می‌کشاندند[۵۰۰] و یا آنکه کمربند یا دامن لباسش را بر گردنش می‌انداختند[۵۰۱] و می‌کشیدند.[۵۰۲] اما در باب لباس و رنگ آن در ایام سوگواری، باید گفت که رنگ سیاه علامت سوگواری و ماتم بود،[۵۰۳] اگر چه رنگ کبود نیز استفاده می‌شد.[۵۰۴] زنان گاه البسهٔ خود همچون چارقد و روبند را به رنگ نیلی سیر درمی‌آوردند.[۵۰۵] در سوگواری مرگ امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸) در نیشابور، تا یک سال سرهای مردمان برهنه و بدون دستار و عمامه و کلاه بود و هیچکس از ترس و یا به احترام شاگردان و نزدیکان جوینی جرأت گذاشتن دستار و عمامه را نداشت.[۵۰۶] در تشییع جنازه، غالباً گریبان جامه‌ها را چاک می‌دادند، عمامه و دستار و یا کلاه را از سَرِ خود برمی‌داشتند و خاک یا کاه بر سر و شانه‌ها می‌ریختند و با پای برهنه به دنبال جنازه حرکت می‌کردند.[۵۰۷]

۸. رنگ لباس مخالفان (خوارج، سپیدجامگان، سرخ‌جامگان و غیره)

از دیرباز، رنگ سفید نشانهٔ حکومت خلفای اموی بود.[۵۰۸] به همین دلیل کسانی که بر علیه امویان قیام می‌کردند (بویژه که از ناحیهٔ خراسان برمی‌خاستند) جامهٔ سیاه می‌پوشیدند.[۵۰۹] چنانکه حارث بن سُریج که در سال ۱۱۶ هـ بر علیه هشام اموی (۱۰۵ ـ

۱۲۵ هـ) در خراسان قیام کرد، جامهٔ سیاه پوشید.(۵۱۰) با روی کار آمدن عباسیان، سیاه نشانهٔ آنان شد.(۵۱۱) فِرَقی که در خراسان و پس از قتل ابومسلم خراسانی به دست منصور عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ هـ)(۵۱۲) به خونخواهی وی و بر علیه عباسیان بغداد برخاستند، برای ابراز مخالفت خود رنگ سفید را در لباس و پرچم به‌کار بردند.(۵۱۳) رنگ سبز نیز نشانهٔ خاندان پیامبر اکرم (ص) و ائمهٔ شیعه علیهم‌السلام(۵۱۴) بود. به همین دلیل وقتی که دولت شیعی خلفای فاطمی در مصر و شمال افریقا روی کار آمد، این رنگ را برای نشانهٔ خود برگزید.(۵۱۵) جامهٔ سفید، نشان مُقَنَّع و پیروانش یعنی سفید جامگان بود که بر علیه خلفای عباسی در خراسان و ماوراءالنهر قیام کرده بودند.(۵۱۶) خُرمیان و خوارج نیز از آغاز از رنگ سرخ استفاده می‌کردند، به طوری که وقتی بابک خرمدین بر علیه عباسیان سر به شورش برداشت، پیروانش به سرخ‌جامگان (مُحَمَّره) شهرت یافتند.(۵۱۷)

خوارج گاه رنگ سرخ و گاهی نیز رنگ سیاه را به کار می‌بردند.(۵۱۸) عبدالله بن سَخْبَر (شَخْیَر!؟) از بزرگان خوارج بُرْنُس که روپوشی سراسری و سرپوش‌دار بود به تن می‌کرد.(۵۱۹) تعدادی از خوارج در سال ۱۲۹ هـ بر ضد مروان آخرین خلیفهٔ اموی قیام کردند، که همگی عمامه‌های سیاهی بر سر داشتند (سیاه، رنگ مخالف بنی‌امیه بود). ابوحمزهٔ خارجی که رهبری آنان را بر عهده داشت، خود یک روپوش پنبه‌ای زبر و درشت بافت بر دوش گرفته بود.(۵۲۰) در سال ۲۶۷ هـ محمد بن خرزاد (خوزاد) یکی از خوارج، جامه‌ای پشمینه بر تن داشت که پر از وصله و پینه بود.(۵۲۱) در بابِ ابن مُقنع هاشم بن حکیم (م ۱۶۹) نیز باید گفت که پیروانش را «مُبَیِّضَه» می‌گفتند که در حدود بخارا و سُغد یک چند بر علیه عباسیان سر به شورش برداشتند.(۵۲۲) خود وی به سبب آنکه ظاهراً آبله یا جذام، صورتش را بد هیبت کرده بود، پیوسته نقاب (مقنعه) و صورت‌بندی از پارچهٔ سبز و گاه نیز از طلا، بر سر و روی خود داشت.(۵۲۳) خشوی یار وی ظاهراً موزه‌هایی زرد رنگ به پا می‌کرد.(۵۲۴)

پیروان بابک را نیز سرخ جامگان یا «مُحَمَّره» می‌گفتند.(۵۲۵) وی که از حدود سال ۲۰۱ هـ در حدود آذربایجان و ناحیهٔ جبال بر علیه عباسیان سر به شورش برداشته بود، توانست بیش از بیست سال قیام خود را ادامه دهد.(۵۲۶) البته خود وی گاه لبادهٔ سفید

بر تن می‌کرد،[۵۲۷] همچنان که موقع فرار و به همراه برادرش با لباس بازرگانان (شاید طیلسان بر سر!؟)[۵۲۸] به طرف ارمنستان حرکت کرد.[۵۲۹] در باب سرخ پوشان این نکته شایان ذکر است که سالها قبل و در زمان قیام مُختار ثقفی، شماری از ایرانیان مقیم کوفه، مشهور به حَمراء یعنی سرخ جامگان بودند و حتی معاویه نیز برای این گروه که حدوداً بیست هزار نفر بودند، مقرری معین کرده بود.[۵۳۰] شاید اینان همان گروهی باشند که در ایام خلافت مهدی عباسی (۱۵۸ـ ۱۶۹) و در حدود سال ۱۶۴ هـ در حدود گرگان سَربرآوردند و رهبر آنان شخصی به نام عبدالقاهر (عبدالقهار) بود که سرانجام به دستور خلیفه سرکوب و قتل عام شدند.[۵۳۱] در اینجا اشاره‌ای نیز به افشین اشروسنه، سردار ایرانی معتصم عباسی (۲۱۸ ـ ۲۲۷ هـ) که یک چند از طرف خلیفه به جنگ با بابک خرمدین مشغول بود، خواهد شد.[۵۳۲] افشین که موفق شده بود بابک را به اسارت خلفای عباسی درآورد، از طرف معتصم مفتخر به دریافت خلعتهایی شد، از جملهٔ آنها دُراعه‌ای بود از دیبای سرخ رنگ و زربفت که با نخِ زرِ سرخ، سوزن دوزی شده بود و روی سینهٔ آن را با انواع یاقوتها و مروارید و جواهرات دیگر تزیین کرده بودند.[۵۳۳] این لباس بلند بود[۵۳۴] و در زیر آن پیراهنی و روی پیراهن کمربندی مرصع (و گاهی دو کمربند) بسته می‌شد[۵۳۵] (شکل ۲۵۰). وی اگر چه از نعلین پوشیدن (به رسم اعراب) نفرت داشت، اما برای خوشایند خلفای عباسی آن را به پا می‌کرد.[۵۳۶] افشین در جشن عروسی پسرش تاجی از طلای جواهرنشان به اضافهٔ نیم‌تاجی که فقط از یاقوت و زمرد سرخ ساخته شده بود و قطعات آن به وسیلهٔ طلا به هم پیوسته شده بود و دارای دو حمایل (وشاح) آویخته نیز بود، برسرگذاشت.[۵۳۷]

۹. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

در این دوران در خراسان و ماوراءالنهر و دیگر شهرهای ایران تولید انواع پارچه رونقی بسزا داشت. همان گونه که مصر را مرکز کتان‌بافی و تهیه انواع پارچه‌ها و البسهٔ کتانی می‌دانستند، خراسان را نیز مرکز بزرگ پنبه و پارچه‌های پنبه‌ای می‌شمردند.[۵۳۸] البته

بجز نیازهای مردمان مختلف به انواع البسه و پارچه، نیاز به کالاهایی که بتوان به وسیلهٔ آنها با صحرانشینان مبادله کرد، باعث ترقی شگرف تولید منسوجات پشمی و نخی شد.[۵۳۹] در منطقهٔ خراسان جامه‌های بسیاری تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.[۵۴۰] چنانکه قباهای خراسانی را بر تنِ برده‌های خراسانی آوازه‌خوانی که به دربار واثق خلیفهٔ عباسی (۲۲۷ ـ ۲۳۲) رفته بودند، می‌بینیم.[۵۴۱] همچنین در میان البسهٔ مکتفی عباسی (۲۸۹ ـ ۲۹۵) جـامه‌های خـراسـانی بـیشماری وجـود داشت.[۵۴۲] در نـیشابور انـواع جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی گرانبها تولید می‌شد و به تمام سرزمینهای اسلامی و حتی کشورهای غیر مسلمان نیز فرستاده می‌شد. این پارچه‌ها به دلیل خوش‌بافتی، مشتریان بسیاری داشت و حتی سلاطین و امرا نیز لباسهای خود را از آن تهیه می‌کردند.[۵۴۳] از انواع پارچه‌ها و جامه‌هایی که در آن زمان وجود داشت، همچون پـارچـه‌های سـفید خفیه، بی‌باف، عمامه‌های شهجانی، حفیه، راختج، تاختج، مقنعه، زیرپیراهنی، مـلحم ابریشمی، مصمت، عتابی، سعیدی، ظرائفی، مشطی، زینت، پارچه‌های مویین و نخهای ریسیدهٔ خوب، امروزه تقریباً اثری برجا نمانده است.[۵۴۴] بسیاری از این پـارچـه‌ها و جامه‌ها به نواحی دور دست نیز فرستاده می‌شد.

در طوس جوراب و بندِ شلوار تهیه می‌شد،[۵۴۵] همچنین از پوستهایی که از سرزمین ترکستان آورده می‌شد،[۵۴۶] پوستینهای کرکی از سَمور، فَنَک، قاقُم، وَشَقْ و سـنجاب می‌ساختند.[۵۴۷] در قومس مندیلهایی (نوعی عمامه) سفید از جنس پنبه تهیه می‌شد و به انواع ساده و حاشیه‌دار (که بسیار گرانقیمت بود) و به کوچک و بزرگ تقسیم می‌شد. همچنین پارچه‌های نازک پشمی و طِیلسان[۵۴۸] و جامهٔ کنیس نیز تولید می‌شد.[۵۴۹] در دامغان، دستارها و عمامه‌های شـرابـی (شَـرب) از کـتان نـازک و لطـیف، بـه هـمراه منسوجات پشمی گرانقیمت تهیه می‌شد.[۵۵۰] از قاین پارچه‌های بسیاری به سرزمینهای دیگر صادر می‌شد.[۵۵۱] در قوهستان (کوهستان) نیز انواع کرباسها و پارچه‌های پنبه‌ای، تولید و به سرزمینهای دیگر فرستاده می‌شد. همچنین پلاسهای پشمی آنجا مـعروفیت بسیار داشت.[۵۵۲] در گرگان جامه‌هایی از پشم سیاه می‌ساختند.[۵۵۳] در جـوزجـان نـیز سختان (پوست دباغی شده) تهیه می‌شد و به خراسان و ماوراءالنهر برده می‌شد.[۵۵۴]

آن شهر همچنین نمد و پلاس و نیز حقبیه که ظاهراً نوعی کمربند مرصعِ زنانه بود، تولید می‌کرد.[۵۵۵] در اینجا نگاهی نیز به سرزمین ماوراءالنهر می‌کنیم. در این سرزمین جامه‌ها و پارچه‌های فراوان و متنوع و بسیار زیبایی از پشم، ابریشم و کرباس (پارچه پنبه‌ای) به مقدار فراوان تولید می‌شد که به اقصی نقاط بلاد اسلامی صادر می‌شد.[۵۵۶] البته کتان در این سرزمین، قدری کمیاب و به همین دلیل تا حدودی گرانقیمت بود.[۵۵۷] قبای هیطل (ماوراءالنهر) معروفیت زیادی داشت.[۵۵۸] بخارا جامه‌های پنبه‌ای معروف به «بُخاری» را که بافتی محکم و درشت داشت و بسیار مورد توجه اعراب بود و همچنین جامه‌های پشمی بسیار زیبا برای رختخواب تهیه می‌کرد و به عراق و دیگر سرزمینها می‌فرستاد.[۵۵۹] در این شهر که مدتها پایتخت سلسلهٔ سامانی بود، نوعی قماش به نام یزدیات که بسیار لطیف و فاخر بود و نیز بُرْدهایی (بالاپوش بلندِ راه‌راه) معروف به «فندقی» تولید می‌شد.[۵۶۰] شرغ از دیه‌های بخارا بود که بازرگانان از آنجا کرباس می‌بردند.[۵۶۱] در چهار فرسنگی شمال بخارا شهری به نام زَنْدَنه بود؛ در این شهر پارچه‌ای از نوع کرباس (پنبه) سفید و رنگ نشده تهیه می‌شد که بافتی درشت و قیمتی همچون قیمت دیبا و حریر داشت و معروف به زندنیچی بود. البته نوع ابریشمین آن نیز تولید می‌شد. امیران سامانی و بزرگان دربار از پارچهٔ زندنیچی برای خود قبا می‌دوختند و بازرگانان این پارچه را تا شام و سرزمین مصر و شهرهای روم می‌بردند.[۵۶۲] در دو فرسخی سمرقند، ویذار قرار داشت. در آنجا پارچهٔ نخی ویذاری را از پنبه می‌بافتند، این جامه‌ها به اصطلاح آن روز، خام و منگنه نشده و غیر مقصوره بود. یعنی بی‌آنکه آنها را بُبرند، می‌بافتند. رنگ آنها زرد (زعفرانی) و جنس آنها در نرمی چون خز و ابریشم بود. این پارچه، ضخیم و پُردوام و جامه‌ای زمستانی بود که آن را بر روی دیگر جامه‌های خود می‌پوشیدند و از لباسهای فاخر به شمار می‌رفت و امیران سامانی و بزرگان از آن جامه می‌ساختند و بازرگانان آن را تا فارس و عراق و نواحی دیگر می‌بردند.[۵۶۳] طالقان که در چهار منزلی سرخس قرار داشت، نمدهای طالقانی تولید می‌کرد.[۵۶۴] طَواویس جامه‌های پنبه‌ای خود را به عراق صادر می‌کرد.[۵۶۵] دار زنگی (دارزنلی) که در حدود چغانیان قرار داشت، پای تابه (جوراب) و پارچه‌های

پشمی تهیه می‌کرد. در خود چغانیان نیز جامه‌های پشمی و پلاس تولید می‌شد.[۵۶۶] در خوارزم علاوه بر تولید فراوان جامه‌های پنبه‌ای و پشمی[۵۶۷] که به نواحی دیگر صادر می‌شد، پوستینهایی از فَنَک (روباه خالدار)، سمور، روباه و دله (گربه صحرایی) نیز تهیه می‌شد.[۵۶۸] در، کاژ (کاث) که از قصبات خوارزم بود، کرباس (پارچه سفید پنبه‌ای) و قژاگند (کژآغند) که نوعی زرهٔ ابریشمین بود با وصله و بخیه‌های بسیار، تهیه می‌کردند.[۵۶۹] در مرو از لطیفترین پارچه‌های پنبه‌ای[۵۷۰] تا نوع خشن و ضخیم آن که قابل پوشیدن نبود و مُتَنبی آن را «لباس میمون» نامیده است، تولید می‌شد.[۵۷۱] تن‌پوش خانه‌باف مروی زبر و درشت بود. از این کرباس برای تهیه دستار و عمامه استفاده می‌شد.[۵۷۲] در این شهر ابریشم بسیاری تولید می‌شد و جامه‌های قزین و مُلْحَم ساخته می‌شد،[۵۷۳] در میان البسهٔ مکتفی عباسی (۲۸۹ ـ ۲۹۵ ه) جامه‌ها و عمامه‌های مروی بسیاری بود.[۵۷۴] در کابل پارچهٔ پنبه‌ای زیبایی تهیه می‌شد که از آن جامهٔ زنانهٔ سبنیِ فاخر و شرابی (شَرب) از کتان نازک و لطیف می‌ساختند. این جامه‌ها گرانقیمت بود و به سرزمینهایی چون خراسان، چین و منطقهٔ سند صادر می‌شد.[۵۷۵] صادرات پوشاک هرات نیز قابل توجه بود.[۵۷۶] در آن سرزمین نوعی عمامهٔ باارزش به رنگ زرد تولید می‌شد که به «هَری عمامة» شهرت یافته بود.[۵۷۷] شهر بُست کرباس تولید می‌کرد،[۵۷۸] و کرمان شالهای زیبایی می‌بافت که حتی خلفای عباسی نیز از آن استفاده می‌کردند.[۵۷۹]

بازرگانان خوارزم به نواحی ترکستان می‌رفتند و خز و پوستینهای بسیاری را از قاقم، فنک، دله، وشق، سمور، سنجاب، سپیجه و روباه که رنگ آنها سیاه، سرخ، سفید و یا خالدار بود، با خود می‌آوردند و پس از پیراستن، البسهٔ مورد نظر را از آنها می‌ساختند.[۵۸۰] از سرزمین چین، حریر و پرند و دیبا به خراسان وارد می‌شد،[۵۸۱] از بغداد نیز انواع پارچه‌های بافت آن سرزمین چون عَتّابی به خراسان می‌آمد.[۵۸۲] از مناطق پنبه‌خیز ترکستان نیز پنبه فرستاده می‌شد.[۵۸۳] از مصر نیز پارچه‌های کتانی و عمامه‌های دبیقی و رنگارنگ به اکثر نواحی و مناطق از جمله خراسان صادر می‌شد.[۵۸۴] بهای یک لباس ویذاری از دو دینار تا بیست دینار، بسته به اندازه و نوع

لباس متغیر بود.[۵۸۵] مندیل سفید پنبه‌ای بزرگ و نشاندار و حاشیه‌دار قومسی گاه تا دو هزار درم ارزش داشت.[۵۸۶] قیمت کرباس پنبه‌ای سفید زندنیچی برابر با قیمت دیبا بود.[۵۸۷] در باب البسه‌ای که به صورت هدایا یا خراج فرستاده می‌شد، به قدر کافی در لابلای صفحات گذشته مطالبی درج شده است. عمرو بن لیث هر سال متاع هندی و ترکی، چون پوست سمور و سنجاب و یا صندل داشت.[۵۸۸] در سال ۱۵۱ هـ زنبیل (رتبیل) از حاکمان سیستان برای معن بن زائدهٔ شیبانی که از طرف بغداد در سیستان حکومت داشت، قباهای ترکی ابریشمی هدیه فرستاد.[۵۸۹]

در اینجا به اختصار اشاراتی به برخی جولاهگان (بافندگان) و خیاطان می‌شود. در سال ۲۱۴ هـ مردِ بزازی در حوالی نیشابور برای عبدالله بن طاهر (۲۱۳ ـ ۲۳۰ هـ) امیر طاهری شعری خواند، عبدالله که از شعر وی به وجد آمده بود، دستور داد تا از آن پس هرچه جامه و لباس خریداری می‌شود، به واسطه و به دستور این بزاز باشد.[۵۹۰] بزازان خاندان معروفی در بیهق (سبزوار) بودند.[۵۹۱] در کنار این بزازان، جولاهگان مردمانی فقیر و بی‌چیز بودند.[۵۹۲] جولاهگان یمن از دیرباز معروف و مشهور بودند.[۵۹۳] در نزدیکی بُست، دیه‌ای بود به نام صالقان که صورت تحریف شدهٔ چالکان (چال، گودال بافندگی ـ حالکان، به عربی حائک) بود، زیرا بیشتر مردمانش جولاهه بودند.[۵۹۴] گاه برخی از این جولاهگان قد علم کرده کارهای بزرگی انجام می‌دادند. می‌نویسند جولاهه‌ای از نواحی «اوق» به نام ملیخ برخاست و گروه بسیاری با وی بودند. وی در سیستان خطبه خواند و خود را به امارت خواند، اما عیاران بر علیه او شوریدند و او را در ذیقعده سال ۳۰۱ هـ و در زمان خلافت مقتدر عباسی کشتند.[۵۹۵] «جبان بن جبیلة» مولای عبدالله بن طاهر و از امرای ناحیهٔ خزر در حوالی سال ۲۲۴ هـ بود، وی قبل از آنکه به این مقام برسد جولاهک و غلام بافنده‌ای بود.[۵۹۶] همچنین از جولاهه‌ای سبزواری در جنگهای علیه حمزهٔ آذرک خارجی، در حوالی سال ۲۱۳ هـ نام رفته است.[۵۹۷] می‌نویسند در زندان مازیار که یک چند در حدود طبرستان بر علیه خلفای عباسی سر به شورش برداشت، تعداد زیادی جولاهک بودند.[۵۹۸] از بزرگانی که یک چند خیاط و یا خزفروش و

امثال آن بودند، می‌باید از عبدالله بن محمد بن سفیان معروف به ابوالحسن خراز (خزفروش) نام برد، که عالم و دانشمند در علم نحو و قرآن بود و توانست در این باب چندین کتاب تألیف کند (م ربیع‌الاول ۳۲۵).(۵۹۹) ابوبکر محمد بن احمد خیاط نیز دانشمند دیگری از مردم سمرقند بود که بعدها از علمای بزرگ نحو و لغت شد و به بغداد رفت.(۶۰۰)

جعفر بن دینار معروف به خیاط که والی و امیر یمن شد (۲۲۴ ه) از سرداران همراه افشین در جنگ علیه بابک خرمدین بود.(۶۰۱) همچنین محمد بن هارون که به راهزنی در حدود سرخس مشغول بود، نخست مدتی خیاط بود.(۶۰۲) در نیشابور، کلاه‌دوزان بازار مخصوصی به خود داشتند. کفشگران و خرازان نیز هر کدام بازار و سرایی مخصوص به خود داشتند و در کاروانسراهای خود مشغول به کار بودند.(۶۰۳) در بخارا نیز چنین بود، در رجب سال ۳۲۵ ه در زمان امارت نصر بن احمد امیر سامانی آتشی در تیمچهٔ کفشگران بخارا پدید آمد و همه چیز را بسوخت.(۶۰۴) در میان حصار و شهرستان در شهر بخارا کارگاهی قرار داشت که بیت‌الطراز در آن واقع بود و در آن بافته‌هایی نظیر یزدیها و بُردهای فندقی را برای خلیفهٔ عباسی می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی می‌آمد و خراج بخارا را از این نوع جامه‌ها می‌برد.(۶۰۵) حتی در بازار بغداد نیز برای بازرگانان خراسان و بزازان، مرکزی ساخته بودند که پارچه‌هایی که از خراسان به بغداد حمل می‌شد در آنجا قرار می‌گرفت.(۶۰۶) در باب گازری باید گفت که رود کشکه را در قرن چهارم «رود گازران» می‌گفتند(۶۰۷)، می‌نویسند المقنع رهبر سپیدجامگان در ابتدا گازری می‌کرد و جامه‌های مردم را می‌شست.(۶۰۸) در اسبرهٔ ماوراءالنهر کوهی بود که سنگهای سیاه (زغال‌سنگ) داشت، مردمان آن نواحی آن سنگ را می‌سوزاندند و از خاکستر آن برای سفید کردن و شستن جامه‌ها استفاده می‌کردند.(۶۰۹) در شهر مرو، شاهجهان ابومسلم خراسانی، مسجد جامع، میدان و دارالاماره‌ای ساخته بود. بنا به گفتهٔ اصطخری در زیر گنبد آجری این دارالاماره اولین جامه‌های سیاه که لباس مخصوص سیاه جامگان و شعار خلفای عباسی بود، رنگرزی شد.(۶۱۰)

ب) سرزمینهای مرکزی، غربی و جنوبی ایران

آل زیار (۳۱۶-۴۳۵ هـ. ق)

سرداری از دیلمیان به نام مردآویج (مردآویز) در سال (۳۱۶ هـ. ق) به خدمت اسفار بن شیرویه از بزرگان طبرستان در آمد و متفقاً پس از برانداختن حکومت علویان بر گرگان و طبرستان مسلط شدند. چندی بعد مردآویج، اسفار را از میان برداشت و مستقلاً به فرمانروایی پرداخت (۳۱۶ هـ. ق). مردآویج پس از استیلا بر طبرستان و گرگان سپاهی گردآورد و به قصد توسعهٔ قلمرو خود، همدان، اصفهان و سپس فارس را به تصرف درآورد و برای تحکیم مبانی حکومت خویش با «المقتدر بالله» خلیفه عباسی، روابطی بر پایهٔ حسن مودت برقرار ساخت. او پس از فتوحات زیاد سرانجام در سال (۳۲۳ هـ. ق) در اصفهان هنگام برگزاری جشن سده به قتل رسید. پس از فوت وی برادرش وشمگیر زمام امور را به دست گرفت. وی بر اثر فشار مخالفان خود از قبیل عمادالدوله (علی بن بویه) و رکن الدوله (حسن بن بویه) و پس از جنگ و ستیز با آنان، به امیر نوح سامانی پناهنده شد و سرانجام در اول محرم (۳۵۷ هـ. ق)، موقعی که با لشکری به قصد تصرف ری در حرکت بود، از اسب افتاد و درگذشت. بعد از فوت وشمگیر پسرش بیستون به جای پدر نشست، اما عده‌ای از سپاهیان به طرفداری از برادر کوچکش قابوس (کاوُس) با وی به مخالفت برخاستند و سرانجام قابوس به کمک طرفدارانش بر گرگان مسلط شد و مستقلاً به فرمانروایی پرداخت (۳۶۶ هـ. ق). در این احوال مؤیدالدوله و فخرالدولهٔ دیلمی بر قلمرو فرمانروایی او تاختند و چون کلیهٔ متصرفات وی را به اختیار خویش درآوردند، قابوس متواری شد و به سامانیان پناهنده شد. هجده سال بدین صورت گذشت تا اینکه در سال (۳۸۸ هـ. ق) با مساعدت شهریار بن شروین بر قسمتی از طبرستان و گرگان استیلا یافت و پس از چندی به دست لشکریان خود به قتل رسید و در بنایی که امروز به «گنبد قابوس» معروف است به خاک سپرده شد (۴۰۳ هـ. ق). پس از فوت قابوس، پسرش منوچهر به امارت رسید و چون آن زمان غزنویان بر سر کار آمده بودند با سلطان محمود غزنوی از در دوستی برآمد و به دامادی وی برگزیده شد.

بدین ترتیب مقام او محفوظ ماند تا در اوایل سلطنت مسعود غزنوی به سال

(۴۲۳ هـ. ق) درگذشت و پسر خردسالش به نام انوشیروان با موافقت مسعود به امارت تعیین شد. چندی بعد مسعود غزنوی از طغرل سلجوقی شکست خورد و خراسان به دست سلجوقیان افتاد (۴۳۱ هـ. ق). آنگاه انوشیروان با تعهد پرداخت خراج سالانه به طغرل، در سِمَتِ خود باقی ماند و چون در سال (۴۳۵ هـ. ق) درگذشت، دوران حکومت آل زیار نیز پایان یافت. بعد از وی سه تن از افراد این خاندان به نام «جستان بن انوشیروان»، «عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر» (مؤلف کتاب *قابوسنامه*) و «گیلانشاه» به عنوان امیر، شهرت محلی داشتند و در کتب تاریخی به نامشان اشاراتی شده است.

اسامی امرای زیاری و زمان حکومت آنها:

۱. مردآویج بن زیار، ۳۱۶ ـ ۳۲۳ هـ. ق.

۲. وشمگیر بن زیار، ۳۲۳ ـ ۳۵۷.

۳. ظهیرالدوله بیستون پسر وشمگیر، ۳۵۷ ـ ۳۶۶.

۴. شمس‌المعالی قابوس، ۳۶۶ ـ ۴۰۳.

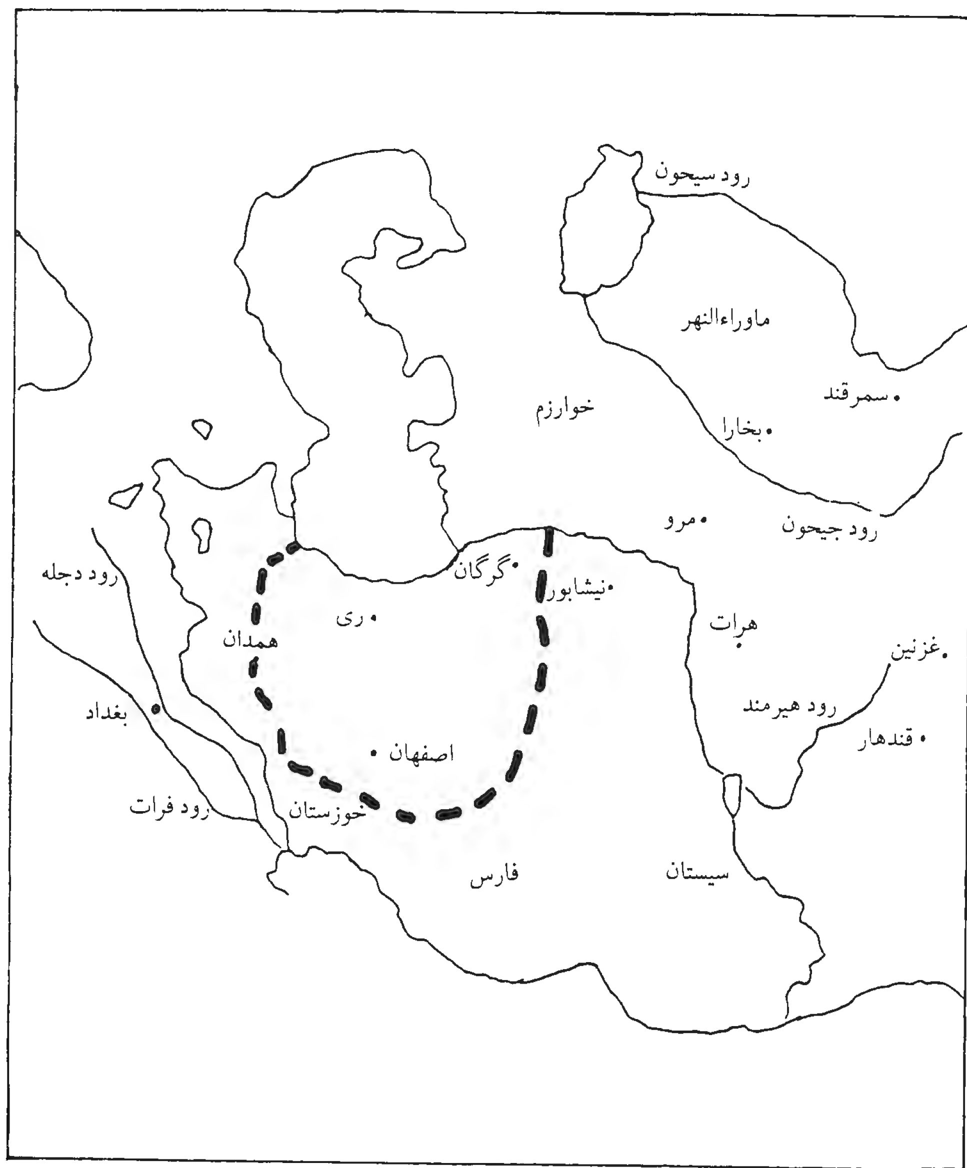
۵. فلک‌المعالی منوچهر، ۴۰۳ ـ ۴۲۳.

۶. انوشیروان بن منوچهر، ۴۲۳ ـ ۴۳۵.

۷. جستان بن انوشیروان، ۴۳۵ ـ ؟

آل بویه (۳۲۰ ـ ۴۴۷ هـ. ق)

ماهیگیری به نام بویه از اهالی دیلم به خدمت ماکان بن کاکی سردار سپاه امیرنصر سامانی درآمد و چندی نگذشت که به سپاهیان مردآویج زیاری پیوست و مورد توجه وی قرار گرفت. پس از فوت مردآویج فرزندان بویه به نام علی، حسن و احمد صاحب قدرت شدند و هر یک در نقطه‌ای از ایران به حکومت پرداختند. علی (عمادالدوله) فارس را به تاریخ ۳۲۳ هـ. ق و حسن (رکن‌الدوله) ری، همدان و اصفهان را در همان سال و احمد (معزالدوله) کرمان و خوزستان را در سال ۳۳۶ هـ. ق تصرف کردند. معزالدوله پس از کسب قدرت با سپاهی به بغداد رفت و بعد از تصرف مرکز خلافت عباسی (۳۳۴ هـ. ق)، مُستکفی خلیفهٔ بغداد را معزول و کور کرد و «المطیع بالله» را به



نقشهٔ قلمرو حکومت آل‌زیار

خلافت برداشت. او تا سال ۳۵۶ هـ. ق با قدرت کامل فرمانروایی کرد و چون درگذشت، پسرش عزالدوله بختیار در بغداد به حکومت رسید. در این احوال عضدالدوله دیلمی پسر رکن‌الدوله که به موجب وصیت عمش عمادالدوله به امارت فارس رسیده بود، به قصد تصرف بغداد حرکت کرد و در سال ۳۶۶ هـ. ق مقر خلافت را تصرف کرد و به حکومت عزالدوله بختیار خاتمه داد. او مدت پنج سال و نیم در مرکز خلافت اسلامی (بغداد) به فرمانروایی پرداخت و مقام و عظمتش به آن پایه رسید که «الطایع» خلیفهٔ عباسی وی را شاهنشاه خواند. عضدالدوله در ۴۷ سالگی و به سال ۳۷۲ هـ. ق درگذشت. «بندامیر» فارس از آثار اوست. در این احوال فخرالدوله پسر رکن‌الدوله در ری و همدان حکومت داشت و چون فوت شد (۳۸۷ هـ. ق) زوجه‌اش، سیده خاتون، فرزند چهار سالهٔ او، رستم را به لقب مجدالدوله به امارت ری و شمس‌الدوله پسر دیگرش را به حکومت همدان منصوب کرد. تا زمانی که سیده خاتون زنده بود بر اثر تدبیر و کاردانی او حوزهٔ فرمانروایی آن دو محفوظ بود. سرانجام قلمرو حکومت شمس‌الدوله در زمان امارت پسرش سماءالدوله به دست علاءالدولهٔ کاکویه، والی اصفهان تسخیر شد و قلمرو حکومت مجدالدوله نیز در سال (۴۲۱ هـ. ق) به تصرف مسعود غزنوی درآمد، سپس ملک‌رحیم و فولاد ستون پسران ابوکالیجارِ مرزبان که آخرین اُمرای آن سلسله بودند، در عراق و فارس به امارت رسیدند. اما طولی نکشید که متصرفات آنان نیز به دست سپاهیان طغرل سلجوقی فتح شد و دوران حکومت خاندان بویه خاتمه یافت (۴۴۷ هـ. ق). باید دانست که ابوعلی سینا دانشمند شهیر ایرانی در سال ۴۰۵ هـ. ق به وزارت شمس الدوله تعیین شد و پس از فوت او در اصفهان بـه خدمت علاءالدوله کاکویه درآمد و مورد اکرام بسیار قرار گرفت.

اسامی امرای آل بویه و زمان حکومت آنها:

الف) دیالمهٔ فارس

۱. عمادالدوله، علی، ۳۲۰ ـ ۳۳۸ هـ.ق.

۲. عضدالدوله، ۳۳۸ ـ ۳۷۲.

۳. شرف‌الدوله، ۳۷۲ ـ ۳۷۹.

۴. صمصام‌الدوله، ۳۷۹ ـ ۳۸۸.

۵. بهاءالدوله، ۳۸۸ ـ ۴۰۳.

۶. ابوشجاع، ۴۰۳ ـ ۴۱۵.

۷. عمادالدوله ابوکالیجار، ۴۱۵ ـ ۴۴۰.

۸. ملک رحیم، ۴۴۰ ـ ۴۴۷.

ب) دیالمهٔ عراق، خوزستان و کرمان

۱. معزالدوله، ۳۲۰ ـ ۳۵۶ ه.ق.

۲. عزالدوله بختیار، ۳۵۶ ـ ۳۶۷.

۳. عضدالدوله ابوشجاع، ۳۶۷ ـ ۳۷۲.

۴. شرف‌الدوله ابوالفوارس، ۳۷۲ ـ ۳۷۹.

۵. بهاءالدوله، ۳۷۹ ـ ۴۰۳.

۶. سلطان الدوله، ۴۰۳ ـ ۴۱۲.

۷. مشرف الدوله، ۴۱۲ ـ ۴۱۶.

۸. ابوطاهر جلال الدوله، ۴۱۶ ـ ۴۳۵.

۹. ابوکالیجار مرزبان، ۴۳۵ ـ ۴۴۰.

۱۰. ملک رحیم، ۴۴۰ ـ ۴۴۷ فقط در عراق.

۱۱. قوام‌الدوله ابوالفوارس، ۴۰۳ ـ ۴۱۹ فقط در کرمان.

۱۲. ابو منصور فولادستون، ۴۴۰ ـ ۴۴۸ فقط در کرمان.

ج) دیالمهٔ ری، اصفهان و همدان

۱. رکن الدوله، ۳۲۰ ـ ۳۶۶ ه.ق.

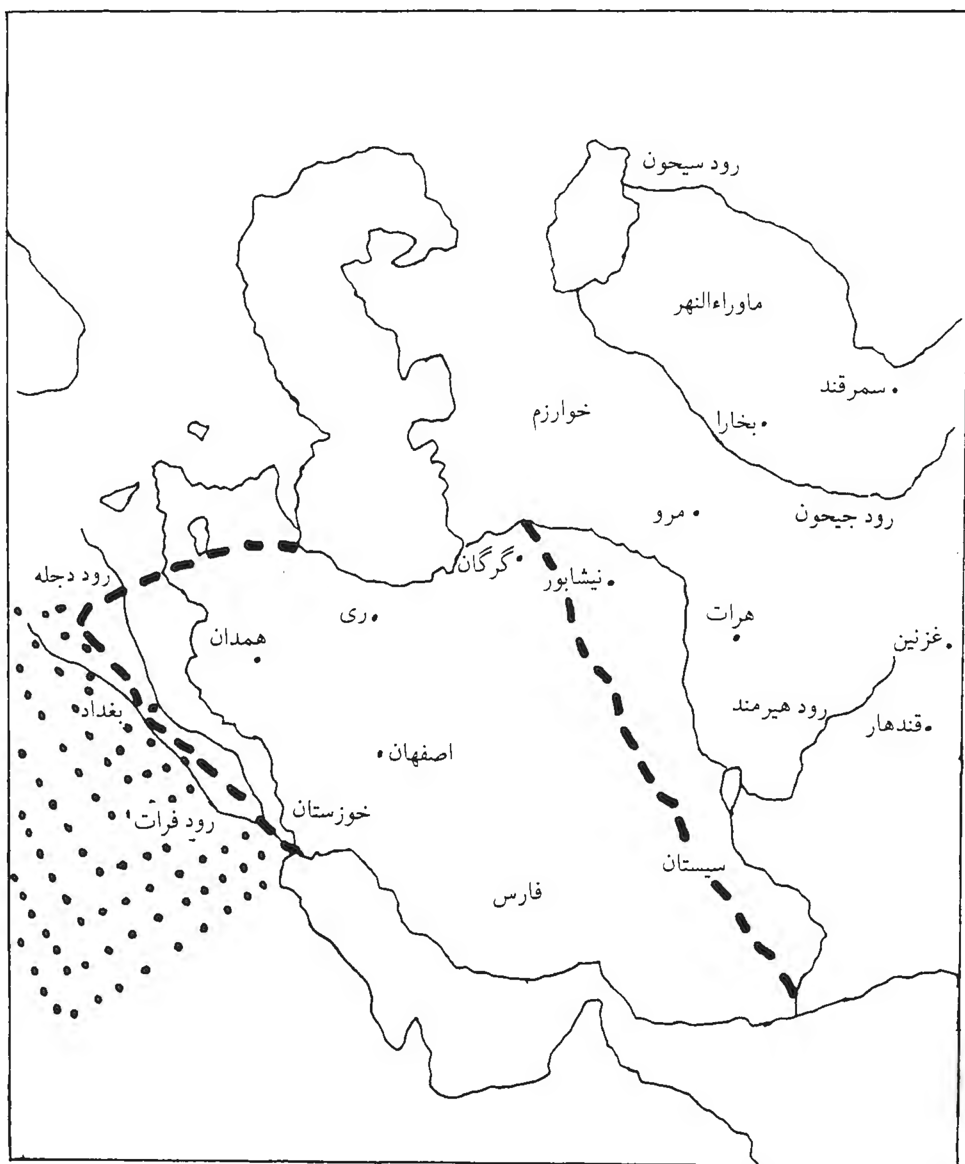
۲. مؤیدالدوله، ۳۶۶ ـ ۳۷۳.

۳. فخرالدوله، ۳۶۶ ـ ۳۸۷.

۴. مجدالدوله، ۳۸۷ ـ ۴۲۰ فقط در ری.

۵. شمس‌الدوله، ۳۸۷ ـ ۴۱۲ فقط در همدان.

۶. سماءالدوله، ۴۱۲ ـ ۴۱۴ فقط در همدان.



نقشه قلمرو حکومت آل‌بویه

۱. لباس سلاطین

شاهان آل بویه معمولاً قبایی جلوباز با آستینهای کوتاه و تا بالای آرنج می‌پوشیدند که البته آستینهای پیراهنی که در زیر قبا می‌پوشیدند، از زیر آستینهای قبا می‌گذشت و تا مچ دستها را می‌پوشاند. این قبا کوتاه و تا حدود زانوان بود، همچون قبای عمادالدوله (۳۲۰ـ۳۳۸) یا عضدالدوله (۳۳۸ـ۳۷۲)[۶۱۱] (شکل ۲۵۱). البته گاهی نیز همچون اعراب دُراعه می‌پوشیدند. دراعه جامه‌ای سراسری از جنس پنبه بود و همچون جبه‌ای دراز و جلوباز بود که بالای آن گشاد و فراخ بود. این دراعه‌ها جلویشان گشادتر و گریبانهایش پهن و جیبهای (یقه) آن همچون جیبهای کاتبان بود.[۶۱۲] اما ظاهراً در نیمه‌های قرن چهارم و در حوالی سالهای ۳۵۰ هـ و در زمانی که مؤلف کتاب *صورة الارض* در کتاب جغرافیایی خود در باب لباس سلاطین بویی مطالبی را می‌نوشت، جامهٔ سلاطین تا حدی تغییر یافت و بیشتر گرایش به پوشیدن لباس مردم دیلم و قبا و کسای مازندرانی پیدا شد.[۶۱۳] «کسا» روپوش بلندی بود که سراسر بدن را می‌پوشاند. آن را معمولاً از پشم می‌بافتند و در فصلهای سرد بر تن می‌کردند.[۶۱۴] بهاءالدولهٔ دیلمی (۳۷۹ ـ ۴۰۳) وقتی به دیدار خلیفهٔ عباسی طایع (۳۶۳ ـ ۳۸۱) می‌رفت، کسایی مازندرانی در بر کرده بود.[۶۱۵] رنگ این لباسها می‌باید سیاه بوده باشد؛ زیرا روابط آل بویه در بعضی دوره‌ها با خلفای عباسی بغداد، روابطی نسبتاً دوستانه بود و بویژه خلعتهایی که خلفای عباسی به سلاطین بویی هدیه می‌دادند، عموماً به رنگ سیاه بود.[۶۱۶] آنان قبایی جلوباز می‌پوشیدند که با قرار دادن یک لبه روی لبهٔ دیگر، جلوی قبا کاملاً بسته می‌شد و تنها یک لبهٔ قبا از گردن تا روی کمر به صورت مایل دیده می‌شد. این قبا در سر مچ دستها و حاشیهٔ لبه‌های بالا و پایین و نیز در محل بازوبندان دارای رنگ طلایی بود، کمربندی حلقه‌ای نیز روی آن بر کمر می‌بستند، البته روی این قبا یک قبای جلوباز و آستین کوتاه می‌پوشیدند که آن نیز در محل بازوان دارای نقش بازوبند بود و دور تا دور لبه‌هایش حاشیه داشت (شکل ۲۵۲ و ۲۵۴).[۶۱۷]

آنان همچنین گاهی قبایی آستین کوتاه که یقه‌ای نسبتاً باز و مستطیل شکل داشت بر تن می‌کردند. قسمت بالای این قبا بسته بود اما از کمر تا پایین آن (در جلو)

دارای شکافی بود. این شکاف ظاهراً برای راحت حرکت کردن و سهولت در اسب سواری ایجاد شده بود (شکل ۲۵۳).[۶۱۸]

یکی از خلعتهای بهاءالدوله (۳۷۹ ـ ۴۰۳ هـ) امیر بویی را که جزو آثار موزهٔ کُلُمبیاست می‌شناسیم، این خلعت دارای یقه‌ای باز و گشاد (به طرف شانه‌ها، نه به طرف سینه) و آستینهایی بلند است، اما شکل آن بیشتر به یک پیراهن یا قمیص آستین بلند شبیه است، زیرا بلندی آن تنها تا حدود کمر یا کمی پایینتر از آن است. هم در جلو و هم روی آستینهای این خلعت، نوشته‌هایی دیده می‌شود (شکل ۲۵۵).[۶۱۹] همچنین گاه نیز سلاطین بویی خفتانی از قصب،[۶۲۰] که خلفای عباسی هدیه می‌دادند، بر تن می‌کردند. خفتان جامه‌ای ویژهٔ خلفا بود که آن را بیشتر در تنیس مصر تهیه می‌کردند[۶۲۱] و نیاز به بریدن و دوختن نداشت؛ زیرا آن را به صورت جامه‌ای یکدست می‌بافتند. این جامه که کوتاه و تا حد ناف یا کمر می‌رسید (البته نوع بلند آن نیز به همان شیوه بافته می‌شد که بلندی آن تا حدود زانوان بود)، آستین نداشت و یا اینکه آستینهایی بسیار کوتاه و چسبیده به سر شانه‌ها داشت و همان‌گونه که گفته شد، جنس آن از پارچهٔ نازکِ ابریشمی (قصب) بود[۶۲۲] (شکل ۲۵۶ و ۲۵۷). سرپوش آنان عبارت بود از کلاه بلندی (القلانسِ المرتفعه) که دور آن را با دستارهای دیبا یا کتان، عمامه می‌بستند. از شعر ابوالحسن سلامی (م ۳۹۴ هـ) معلوم می‌شود که اطراف عمامهٔ سلطان مطرز بود و به طرز زیبایی گلدوزی و زربفت می‌شد.[۶۲۳] البته سلاطین بویی از نخستین سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام بودند که به طور وسیعی از تاجهای مُرصع استفاده می‌کردند. این تاجها عموماً به شکل ذوزنقه‌ای بود و ظاهراً از تاجهای شاهان ساسانی بویژه شاپور اول، شاپور دوم، بهرام پنجم و غیره اقتباس شده بود[۶۲۴] (شکل ۲۵۸ ـ ۲۶۳). ایشان همچنین کمربندی چرمی و مرصع به کمر می‌بستند و شمشیر را با حمایلی از چرم یا از پارچهٔ ابریشمی دَوّال مانندی که پهن و به رنگ سفید یا سرخ یا سفید و سرخ یا سبز و آبی بود به خود می‌آویختند.[۶۲۵] کفشها و موزه‌های ایشان کوچکتر از کفشهای خراسانیان، اما با ساقهای تنگ و نوک تیز بود؛ که گاه بر آن سنگهای قیمتی از زمرد و یاقوت و لاجورد و مروارید می‌گذاشتند. این کفشها ساخت سرزمین فارس بود[۶۲۶]

(شکل ۲۶۴). همان گونه که گفته شد، اگر چه خلعتها و عمامه‌هایی که خلفای عباسی به سلاطین بویی می‌دادند اکثراً سیاه بود، اما ظاهراً گاهی عکس‌العملهایی در این مورد رخ می‌داد و سلاطین رنگ دیگری غیر از سیاه راکه نشانهٔ جانبداری از خلیفه بود، می‌پوشیدند. در سال ۳۸۴ ه‍ که صمصام‌الدوله (۳۷۹ ـ ۳۸۸) برای دیدن مادرش، جامهٔ سیاه پوشید و از اهواز به شیراز رفت، مادر با دیدن جامهٔ سیاه فرزند متغیر شد و برایش جامه‌ای دیگر آورد.[۶۲۷] مردآویج مؤسس سلسلهٔ زیاری در اصفهان و گرگان (۳۱۶ ـ ۳۲۳) که او نیز از دیالمه بود، وقتی به حکومت رسید، دستور داد «بَدَنِه» ای برای او تهیه کردند[۶۲۸] و به همراه آن جُبه‌ای سیاه نیز پوشید[۶۲۹] و تاجی همچون تاج خسروانوشیروان شاه ساسانی که بی‌شباهت به تاج سلاطین بویی نبود، بر سرگذاشت[۶۳۰] و کفشهایی به رنگ زرد به پا کرد.[۶۳۱] البته برادر و جانشین او یعنی وشمگیر (۳۲۳ ـ ۳۵۶)، در ایام پادشاهی مردآویج و قبل از آنکه به حکومت برسد لباس بسیار ساده همچون مردمان دیگر می‌پوشید. چنانکه وقتی قاصد مردآویج در سال ۳۲۰ ه‍ نزد وشمگیر به گیلان رفت، او را در میان شالیکاران دید، در حالی که پابرهنه بود و شلواری با وصله‌های رنگارنگ به تن داشت و تنش عریان بود و تنها با اصرار بسیار قاصد بود که وشمگیر حاضر شد (با اکراه) برای دیدار با مردآویج، در قزوین لباس سیاه (که علامت تبعیت از عباسیان بود) بر تن خود کند.[۶۳۲] با بررسی خلعتهایی که خلفای عباسی بغداد به سلاطین بویی داده‌اند، به نکات جالبی برمی‌خوریم. در سال ۳۶۷ ه‍ که عضدالدولهٔ بویی (۳۳۸ ـ ۳۷۲) به بغداد وارد شد، خلیفهٔ عباسی طایع (۳۶۳ ـ ۳۸۱) خلعتهایی به او هدیه داد. از جمله هفت جامه و عمامهٔ سیاه (خلعت)، تاج مرصع و شمشیری که بر کمر او بستند، غِلاله‌ای از قصب که می‌باید زرد رنگ بوده باشد، طوق (نوعی گردنبند)، دست برنجن (نوعی دستبند) به انضمام دو لوا (پرچم)، یکی سفید برای اُمرا می‌بستند و یکی طلایی رنگ که به ولیعهدان اختصاص داشت. پارچهٔ این دو لوا از حریر سفید بود که بر لوای اولی، نقره کاری و بر لوای دومی، طلاکاریهای زیبایی کار شده بود.[۶۳۳] در سال ۳۷۷ ه‍ نیز که شرف‌الدوله (۳۷۲ ـ ۳۷۹) به بغداد رفت، تقریباً همان خلعتها را از دست همان خلیفه گرفت.[۶۳۴] ابونصر

خسرومیرزا، ملک رحیم، (۴۴۰ ـ ۴۴۷) نیز چنین خلعتهایی را از دست قادر عباسی (۳۸۱ ـ ۴۲۲) دریافت کرد.(۶۳۵) البته سالها قبل نیز مقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) برای مردآویج خلعتی سیاه فرستاده بود (سال ۳۱۹ ه).(۶۳۶) رسم شاهان دیلمی آن بود که چون شاه یا امیر حرکت می‌کرد، سپری زرین که بلند و تقریباً بیضی شکل بود با طرز خاصی در جلوی او کشیده می‌شد(۶۳۷) (شکل ۲۶۵). اکثر سلاطین دیلمی همواره با خود تبرزین یا زوبین داشتند.(۶۳۸) جلال‌الدوله پیوسته تبری همراه خود داشت. عمادالدوله، زوبین همراه خود داشت.(۶۳۹) مردآویج نیز همیشه یک خنجر به درازی یک گز با قبضهٔ، آن همراه خود داشت.(۶۴۰) در حضور سلاطین بویی، مردمان می‌باید حتماً عمامه یا کلاه برسر می‌گذاشتند و گرنه مجازات می‌شدند.(۶۴۱)

۲. لباس وزیران

هر چند وزیران معمولاً در خانه، تنها شالِ نازکی به عنوان دستار بر سر می‌بستند و پیراهن و سروالی بنددار می‌پوشیدند،(۶۴۲) لباس وزارت ایشان شکل دیگری داشت. معمولاً پس از انتخاب وزیر، شاه بویی قبایی به او خلعت می‌داد و بر آن قبا، شمشیر و کمربندی که هر دو به طلا آراسته شده بود، بسته می‌شد.(۶۴۳) وزیر معمولاً یک یا دو پیراهن نازک می‌پوشید و بر روی آن جامه‌ای ضخیم که وسط آن را از پنبه انباشته بودند (مبطن)، به تن می‌کرد،(۶۴۴) سپس قبا می‌پوشید و کمربند را بر آن می‌بست و حمایل شمشیر را استوار می‌ساخت و در پایان دُراعه‌ای با آستین گشاد و سیاه رنگ در بَر می‌کرد.(۶۴۵) موزه‌ای (کفش ساق‌دار بلند) که نوع مرغوب آن جمشک (شمشک) بود نیز به پا می‌کرد.(۶۴۶) سپس عمامه‌ای بزرگ و تحت‌الحنک‌دار بر سر می‌گذاشت.(۶۴۷) البته گاه برخی از وزیران بویژه آنانی که خود از علما محسوب می‌شدند، همچون صاحب بن عباد، طیلسان می‌پوشیدند و تحت‌الحنک می‌انداختند که البته ظاهراً بیشتر این لباس (طیلسان) را هنگام تدریس بر تن می‌کردند.(۶۴۸) اگر کاتبی هم به مقام وزارت می‌رسید، لباس وزارت را بر تن می‌کرد، چنانکه ابوسعد مسیحی کاتب عمادالدوله در شیراز چنین کرد(شکل ۲۶۶ و ۲۶۷).(۶۴۹)

۳. لباس درباریان، اُمرا و بزرگان

غلامان دربار ابوکالیجار (۳۷۹ ـ ۳۸۸) در اهواز، جامه‌هایی زیبا و قباهایی رنگارنگ بر تن داشتند.[۶۵۰] همچنین اکثر این غلامان همواره دبوس (گرز) و تبرزینی همراه داشتند.[۶۵۱] قتلغ (خطلخ) حاجبِ عمادالدوله و همچنین سردار سپاه او، دارای کفشی ساق‌دار و بلند بود که گاه در آن خنجری پنهان می‌کرد.[۶۵۲] سبکتگین سردار معزالدوله، تعداد بسیاری جامه‌های دیبای شوشتری که پارچه‌ای نازک و کبودرنگ بود و در دو نوع ساده یا راه‌راه بافته می‌شد، در خانهٔ خود داشت. وی همچنین لباسهایی از دیبای سلطنتی روم و دیبای بغدادی نیز داشت.[۶۵۳] البته برخی از این بزرگان همچون عبدالجبار که در سال ۳۸۵ به وسیله فخرالدوله دستگیر شد، اگر چه طیلسان داشتند اما معمولاً آن را به کار نمی‌بردند. عبدالجبار جامه‌هایی از پشم مرغوب داشت که همگی آنها مصادره شد.[۶۵۴] بزرگان در این دوره معمولاً همچون دوران عباسی، در مجلس میگساری، جامه‌هایی رنگارنگ بر تن می‌کردند و تاجی از گُل و گیاهِ مورد بر سَرِ خود می‌گذاشتند.[۶۵۵] برخی از قباهای آنان (شکل ۲۶۸ ـ ۲۷۱) به همراه تعدادی از کلاهها و عمامه‌هایشان نشان داده شده‌اند (شکل ۲۷۲ ـ ۲۷۷).

۴. لباس علما، فقها، کاتبان و قاضیان

در منطقهٔ فارس، دبیران و دیوانیان و کاتبان، جامه‌هایی همچون جامه‌های کاتبان خوزستان و عراق بر تن می‌کردند. آنان دُراعه که جُبهٔ جلوبازی بود و معمولاً از جنس دیبا تهیه می‌شد، بر تن می‌کردند و دستاری از قصب (ابریشم نازک) بر سر خود می‌پیچیدند، اما هرگز قبا و طیلسان نمی‌پوشیدند.[۶۵۶] صاحب بن عباد وزیر معروف آل بویه در زمان فخرالدوله، دبیران و دیوانیانی را که در جستجوی کار به نزد او رفته بودند، جُبهٔ دیبا و دستارِ قصب پوشاند.[۶۵۷] اگر دبیری به مقام وزارت می‌رسید، به شیوهٔ وزیران قبا می‌پوشید و شمشیر و کمربند می‌بست.[۶۵۸] اما لباس واعظان و خطیبان در خوزستان و عراق همچون لباس سپاهیان و اهل رزم بود، یعنی قبایی بر تن می‌کردند و روی آن مِنطَق (مِنْطَقه) که نوعی کمربند طلایی یا نقره‌ای بود، می‌بستند و با این لباس خطبه

می‌خواندند.(۶۵۹) در سال ۴۰۱ هـ که در موصل به نام حاکم بامرالله فاطمی (۳۸۶ ـ ۴۱۱) خطبه خوانده شد، خطیب، قبایی از جنس دبیق مصری و سفید رنگ برتن داشت که از لحاظ موازینِ رسمی کافی می‌نمود، به همراه آن عمامه‌ای زرد بر سر و سروالِ قرمزی از جنس دیبا به پا کرده بود و خُف که نوعی چکمه بود در پا داشت و شمشیرش را نیز حمایل کرده بود.(۶۶۰) به هر حال باید توجه داشت که هر کجا خطیب به نام خلفای عباسی خطبه می‌خواند، قبای سیاه بر تن می‌کرد و هر کجا که به نام خلفای فاطمی مصر خطبه خوانده می‌شد، خطیب قبایی سفید می‌پوشید. البته بندرت برخی از واعظان مشهور، خرقه‌ای وصله‌دار و رنگارنگ را که مُرقّع نام داشت، بر تن می‌کردند؛ البته نه به هنگام خطبه، بلکه بیشتر به هنگام سفر. چنانکه ابوعبدالله محمد بن احمد شیرازی (م ۴۳۹)، در سفری به بغداد مرقع بر تن کرده بود که در آنجا مُرقع را از تن درآورد و لباسهای فاخر و نرم و نازک پوشید و برای جهاد عازم آذربایجان شد.(۶۶۱) اما در باب لباس علما و فقها باید دانست که ایشان معمولاً دستار بزرگی بر سر خود می‌گذاشتند که به آن «عمامةالکبیرة» می‌گفتند(۶۶۲) و تحت‌الحنک می‌آویختند، یعنی یک سَرِ عمامهٔ خود را از زیر چانه می‌گذراندند و بر سینه می‌انداختند.(۶۶۳) جنس این عمامه‌ها از کتان و کرباس یا دیبا و قصب بود.(۶۶۴) در این دوره غیر از طیلسانهای معمول که بر عمامه و نیز بر شانه‌ها می‌انداختند و ادامهٔ آن تا حدود کمر می‌رسید، از طیلسانهایی نام برده شده است که بلند و حاشیه‌دار بودند و بدون آنکه آستین مشخصی داشته باشند تا حدود نیمه دستها را می‌پوشاندند. این طیلسانها را نیز بر دوش می‌انداختند.(۶۶۵) این طیلسانها، گاه سبز رنگ و گاهی همچون طیلسان ابوعبدالرحمن عتبی ادیب و شاعر، کبود و گاه نیز سیاه رنگ بود.(۶۶۶) در این دوره برخی از علما بویژه در شهر قم جامه‌های سبز می‌پوشیدند، همچون «ابوعلی محمد بن احمد» از نوادگان امام رضا(ع).(۶۶۷) البته ظاهراً مقام نقابت و سرپرستی علویان شیعه، چون منصبی رسمی بود، هر کس که به آن مقام می‌رسید، می‌باید جامهٔ سیاه می‌پوشید؛ چنانکه وقتی شریف رضی (م ۴۰۶ هـ) در سال ۴۰۳ به دستور بهاءالدوله دیلمی به این منصب رسید، اولین علوی‌ای بود که به جای جامهٔ سفید، جامهٔ سیاه (شعار عباسیان) بر تن کرد.(۶۶۸) تعداد زیادی از قباها و

دستارهای علما و فقها و کاتبان در شکل ۲۷۸ ـ ۲۹۲ نشان داده شده‌اند.[۶۶۹]

برخی از علما و بزرگان همچون حلاج (مقتول ۳۰۹ ه) صوفی شوریده حال که در سطور پایینتر راجع به او توضیحات بیشتری خواهد آمد، زُهری مُحدث بزرگ و همچنین جُنید بغدادی (نهاوندی) (م ۲۹۸ ه) صوفی و عالم بزرگ قبای کوتاه و جلوبازی را که جامهٔ سپاهیان بود (بویژه در هنگام سفر) بر تن می‌کردند، که گاه این کار ایشان مورد انتقاد قرار می‌گرفت.[۶۷۰] شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) عالم و فقیه بزرگ شیعی معمولاً لباس زبر و خشن برتن می‌کرد، وی که در دوران آل بویه می‌زیست، از دست عضدالدوله جُبه و نیز دستاری نیکو دریافت داشت.[۶۷۱] البته برخی از علما نیز با همهٔ فضل و دانش خودگاه به مسألهٔ لباس پوشیدن اهمیت نمی‌دادند، چنانکه می‌نویسند لباس پوشیدن ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب *اغانی* با همهٔ فضل و دانشش، به گونه‌ای غیر معمول و دور از نظافت بود که باعث ناراحتی دیگران می‌شد.[۶۷۲]

مهمترین قسمت لباس قُضات، کلاه آنان بود. قاضیان کلاههای خُمره‌ای مانند بر سر می‌گذاشتند که به دنیّه (از دِن به معنی خمره) معروف بود. این کلاه که حدود دو وجب یا ۴۵ سانتیمتر طول داشت، درکنار و بالای گوشها لبه‌هایی داشت که آنها را بالا می‌زدند تا روی گوشها را نپوشاند. این دنیه‌ها را به طرز خاصی می‌آراستند[۶۷۳] (شکل ۲۹۵ ـ ۲۹۸). همچنین طیلسانهای بلند و حاشیه‌دار ساخت شهر بم را که قواره‌دار (به گونه‌ای مناسب بریده شده) و از دیبای نازک (رفرف) و به رنگ مشکی یا آبی آسمانی بود، بر تن می‌کردند (مقایسه کنید با شکل ۲۸۷ و ۲۸۸).[۶۷۴] آنان همچنین جبه‌ای می‌پوشیدند که از پارچهٔ کرباس سفید رنگِ درشتِ زندنیچیِ بخارا بود و آن را آستر می‌کردند. اما هرگز دراعه یاکفشهای نوک برگشته و لبه برگشته و شکسته و چاکدار بر پا نمی‌کردند[۶۷۵] (شکل ۲۹۳ و ۲۹۴).

۵. لباس صوفیان و عارفان

پیراهن پشمینه و خشن زاهدانه، همچنین جامه‌هایی از پشم سفید (صوف) و نیز مُرقعهای رنگین و وصله‌دار؛ سه جامهٔ معمول صوفیان مسلمان بود. مقدسی مؤلف کتاب

باارزش *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* (م ۳۸۵)، برای آنکه بتواند به مجلس صوفیان در شهر شوش خوزستان وارد شود، خود را به لباس آنان درآورد یعنی جُبه‌ای پشمین و قبرصی بر تن کرد و سپس یک فوطه بصری را همچون لُنگی به کمر خود بست، تا پایین بدنش را بپوشاند.[۶۷۶]

در اینجا به ذکر توضیحات بیشتری در باب لباس یکی از بزرگترین صوفیان و عارفان این دوره یعنی «حسین بن منصور حلاج» که در سال ۳۰۹ به طرز فجیعی و به دستور خلفای عباسی به قتل رسید، می‌پردازیم. از بررسی منابع و مآخذ زندگی وی چنین به نظر می‌رسد که وی چندان اهمیتی به لباس نمی‌داده است؛ زیرا لباسهای مختلف و گوناگونی برتن می‌کرد که مربوط به طبقات مختلف جامعه بود. به عنوان نمونه وی گاه دستاری بزرگ (عمامة الکبیرة) چون فقها برسر می‌گذاشت و گاه نیز سر برهنه بود (هنگام تفکر بر روی صخره‌های کوه)،[۶۷۷] گاهی نیز صوف سفید بر تن می‌کرد (در دیدار با جُنید بغدادی و یا در زندان). در ماه رمضان جامه‌هایی از پارچه خشن و سیاه رنگ (ثیاب اسود) به علامت توبه می‌پوشید.[۶۷۸] در سفر سوم حج، مُرَقع که پارچه‌ای وصله خورده بود و از قطعه‌های رنگارنگ وصله شده به هم، دوخته شده بود، بر روی شانه افکند.[۶۷۹] در نخستین سفرش به بصره خرقه‌ای گشاد از پشم بز (نه از پشم سفید، صوف) که رنگین بود (مُصَبِّغَه) پوشید. گاهی نیز قبای نسبتاً کوتاه و جلوباز سپاهیان را بر تن می‌کرد (بویژه در سفر). وی در جلسات دادگاهی که در آن محاکمه می‌شد، دراعه‌ای (مدرعه) از پشم سیاه پوشیده بود[۶۸۰] (شکل ۲۹۹).

این جُبهٔ فاخر در قسمت جلوباز بود و دُگمه می‌خورد (دُرِّه) و دارای آستینهایی گشاد بود.[۶۸۱] گاهی نیز فوطه (ازار) یا لُنگی از پارچهٔ چیت هندی را به دور کمر خود می‌بست که ادامهٔ آن تا پایین پاهایش می‌رسید و از آن به عنوان سروال (شروال، شلوار) استفاده می‌کرد.[۶۸۲] موقع دستگیری وی، پارچه‌های همراه او را نیز ضبط و مصادره کردند.[۶۸۳]

۶. لباس مردم عادی

اگرچه پوشاک منطقهٔ بین‌النهرین و عراق که تحت نفوذ ایران بود، به طور کلی تفاوت

زیادی با پوشاک مردمان خوزستان، فارس، ری و حتی بُست نداشت،[۶۸۴] اما سنتها و روشهایی در نوع دوخت و رنگ پارچه‌ها و البسهٔ مردمان این دوره از تاریخ ایران وجود داشت که آنان را تا حدی از مردمان سایر نواحی مجزا می‌ساخت. بر اساس نوشتهٔ مؤلف کتاب *تجارب الأمم*، دیالمه لباسی ویژهٔ خود داشتند.[۶۸۵] از طرف دیگر لباس بزرگان با مردم تفاوت چندانی نداشت.تفاوت بیشتر در مرغوبیت جنس و نوع پارچه و همچنین چگونگی دوخت آن بود.[۶۸۶] از آنجا که دیالمه در نواحی نسبتاً گسترده و وسیعی حکومت کردند و پس از چندی نیز به شعبه‌هایی تقسیم شدند و در نواحی مختلفی حکومت راندند، بنابراین سعی می‌شود تا حد امکان لباس مردمان این نواحی به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.[۶۸۷] در منطقهٔ خوزستان، از قمیص (پیراهن) نازک برای پوشش تن و ازار برای پوشش نیمتنهٔ پایین استفاده می‌کردند. این ازار که در بیشتر مواقع به رنگ سرخ یا سفید و یا کبود رنگ و از جنس کتان [۶۸۸] بود، به نامهای لنگ یا فوطه نامیده می‌شد.[۶۸۹] البته گاه نیز پیراهنی بلند که تمام بدن را تا قوزک پاها می‌پوشاند و آستینهایی بلند داشت و معمولاً از پارچه نازک (به سبب گرمی هوا) و سفید رنگ انتخاب می‌شد، به تن می‌کردند.[۶۹۰] معمولاً سَرِ خود را با مندیل یا شالی می‌پوشاندند.[۶۹۱] افراد ثروتمندتر علاوه بر پیراهن، از عمامه و نیز طیلسان و همچنین رداهای چهارگوش نیز استفاده می‌کردند.[۶۹۲] بازرگانان ظاهراً شلوار دبیقی گشاد که بنددار بود به پا و پیراهنی به تن می‌کردند و ردا و طیلسان نیز می‌پوشیدند. قبای خواجه دکانداری را به همراه عمامه‌اش در شکل ۳۰۲ و ۳۰۳ می‌توان دید.[۶۹۳] سر برهنه بودن بر خلاف ادب بود. بزرگان حتی جلوی کودکان عمامه از سَرِ خود برنمی‌داشتند.[۶۹۴] حتی فراش و خادمِ «سهل بن بشر» که حاکم واسط و اهواز بود، عمامه بر سر می‌گذاشت.[۶۹۵] غلامان سیاهی که از افریقا به خوزستان آورده می‌شدند، ظاهراً لنگی قرمز یا سفید یا کبود بر کمر می‌بستند که ادامهٔ آن تا حدود پایین پاها را می‌پوشاند.[۶۹۶] مردمان عادی گاهی روپوشی همچون ردا بر دوش خود می‌انداختند.[۶۹۷]

اما مردم فارس که می‌نویسند در زیبایی لباس بر یکدیگر برتری می‌جستند، لباسهایشان تفاوت زیادی با لباس مردم خوزستان و عراق نداشت.[۶۹۸] آنچه در این

سرزمین بسیار رایج و شایع بود، استفادهٔ گسترده و نسبتاً بیسابقهٔ مردمان آن دیار از طیلسان بود. این طیلسانها که به صورت قواره‌دار (به اندازهٔ مناسب بریده شده) و ظاهراً آهاردار بود از دیبای نازک (رفرف) بافته و از بم به فارس فرستاده می‌شد[۶۹۹] (مقایسه شود با شکل ۳۱۱).

مقدسی می‌نویسد که در شیراز ارزش نه به طیلسان، بلکه به دراعهٔ نویسندگان است. وی ادامه می‌دهد که در این شهر بسیاری کسان و ناکسان، دانا و نادان و حتی مستان را با طیلسان دیده است.[۷۰۰] او از گدایان دوره گرد و چارپاداران و حتی دو طبقه‌ای که در جامعهٔ آن زمان از پایینترین طبقات شمرده می‌شدند، یعنی جولاهگان (بافندگان) و حجامتگران طیلسان‌دار نام برده است.[۷۰۱] خود مقدسی یک بار که برای دیدن وزیر با طیلسان می‌رود، نگهبانان او را راه نمی‌دهند اما بار دیگر که به جای طیلسان، دُراعه (جُبه جلوباز) می‌پوشد مانعِ ورود او نمی‌شوند.[۷۰۲] ابن حوقل اضافه می‌کند که جامهٔ مردمِ شیراز، حَدِ وسط جامهٔ کاتبان و بازرگانان بوده است.[۷۰۳] عمامه‌های ایشان از نوع عمامه‌های بلند و معروفِ ساخت شهر بم بود که آن را همچون سطلی بر سر خود می‌بستند.[۷۰۴] جنس آنها از کرباس و پنبه یا از ابریشم نازک بود[۷۰۵] و گاه نیز از پارچهٔ قومسی که سفید و از جنس پنبه تهیه می‌شد و به انواع ساده و حاشیه‌دار و کوچک و بزرگ تقسیم می‌شد، برای تهیه عمامه‌های خود استفاده می‌کردند.[۷۰۶] گذشته از اینها، آنان ردا، قمیص (پیراهن)، جُبه و جامه‌های آستردار (مبطنه) نیز به رنگ سفید و سیاه بر تن می‌کردند.[۷۰۷] همچنین پشمینه‌پوشی و آنچنان که گفته شد، سیاه‌پوشی در میان مردم فارس رایج و شایع بوده است.[۷۰۸] موزه یا کفش ایشان کوچکتر از کفشهای اهالی خراسان بود که به آن شمشک یا نعلین می‌گفتند و از نوع خُفِ چاکدار نبود، یعنی لبه و نوک کفشها ناشکسته و ناخمیده بود.[۷۰۹] گذشته از اینها، اطلاعات جالب توجهی در آثار بیهقی (م ۴۷۰ ﻫ)[۷۱۰] و ثعالبی (م ۴۲۹ ﻫ)[۷۱۱] و ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ ﻫ)[۷۱۲] وجود دارد که بیشتر دربارهٔ فقرا و گدایان است. نوعی از گدایان که معروف به «مکی» بودند، شلوار دبیقی گشادی که بند آن ساخت ارمنستان بود به پا داشتند و هنگام گدایی به مردم می‌گفتند من فرزند فلان تاجرم و راهزنان مالم را

ربوده‌اند، این مطلب نشان‌دهندهٔ این است که بازرگانان شلوار دبیقی گشاد به پا می‌کردند. نوع دیگری از گدایان که به «زکیم الحبشه» مشهور بودند، جامه‌ای که از جلو و عقب آن چاکدار بود، بر تن می‌کردند و کفشی ساقدار مخصوص مرزداران به پا می‌کردند.[۷۱۳] «کذابات» فقرایی بودند که به پیشانی خود دستمالی می‌بستند و خود را بیمار نشان می‌دادند.[۷۱۴] پهلوانانی نیز که در بازارها معرکه می‌گرفتند و سنگهای سنگین بلند می‌کردند، لباسهایی با آستینهای تنگ می‌پوشیدند و دگمه‌های پیراهن و قبای خود را باز می‌گذاشتند.[۷۱۵] در این زمان حمالها نیز در شیراز دستار بر سر داشتند. مقدسی اشاره می‌کند که مردم فارس در گرمابه‌ها کمتر لنگ می‌بندند و سرانجام باید دانست که تفاوت زیادی میان نوع لباس دریانوردان با دیگر خدمهٔ کشتی وجود نداشته است.[۷۱۶]

اما در اصفهان، مردم بیشتر جامه‌های خود را از پارچه‌هایی در رنگها و جنسهای مختلف که در خانه‌های خود می‌بافتند، تهیه می‌کردند. آنان پیراهنی به تن می‌کردند و رویش قبای جلوبازِ نسبتاً کوتاهی که همچون قبای سربازان بود، می‌پوشیدند. اما این قبا دارای آستینهایی بسیار گشاد بود، گشادی این آستینها گاه به سه وجب هم می‌رسید؛ زیرا در این آستینها، جیبهای کوچک و بزرگی تعبیه شده بود که در آنها اشیای مورد نیاز خودشان را می‌گذاشتند.[۷۱۷] آنها همچنین سروال (شلوار) به پا می‌کردند. گاهی نیز تُبان که نوعی شلوار کوتاه و نسبتاً تنگتر بود در زیر لباسهایشان به پا می‌کردند و در زیر کفشهای خود، جوراب می‌پوشیدند.[۷۱۸] اما نکتهٔ مهم، نوعِ عمامه بستن آنان است، دو طرفِ عمامهٔ آنها از دو سوی صورت فرو می‌افتاد و گوشها را می‌پوشاند. جوانهای اصفهانی بر روی شانه‌های خود بُردی راه‌راه می‌انداختند و عمامه‌ای از جنس پنبه و به رنگ سُرمه‌ای که از اطراف آن نخهای سبز و قرمز آویزان بود، بر سر خود می‌گذاشتند[۷۱۹] (شکل ۳۱۲). گاهی نیز لباس خود را از ابریشم و خزهای رنگین انتخاب می‌کردند، همچون خادمان و اطرافیان صاحب بن عباد، زیرا که وی علاقهٔ زیادی به خز داشت.[۷۲۰] در پایان باید اضافه کرد که در اکثر شهرهایی که حکومت بر پیشه‌وران و صنوف تسلط داشت، آنان ملزم بودند که در نوع لباس خود نکات بهداشتی را رعایت کنند. این موضوع در مورد پیشه‌های مواد غذایی بیشتر به چشم می‌خورد.

نانوایان می‌باید دستار سفیدی در جلوی پیشانی خود می‌بستند تا عرق آنها در خمیر ریخته نشود. همچنین باید روبندی نیز روی دهان و بینی خود می‌بستند.[۷۲۱] شاطران (غیر از نانوایان) که گروهی قلندر مآب بودند، دو نشان عمده داشتند: دگمهٔ لباسشان سرخ بود و همیشه کارد تیزی همراه داشتند.[۷۲۲] شکارچیان معمولاً لباسی از نمد برتن می‌کردند که آنان را به هنگام حملهٔ حیوانات وحشی تا حدی در امان نگاه می‌داشت.[۷۲۳] شلوار بیشتر در نواحی سردسیر مورد استفاده قرار می‌گرفت، همچون همدان.[۷۲۴] به قُماط سرخ رنگ کودکان در آذربایجان نیز اشاره شده است.[۷۲۵] لباسهای باربران در شکل ۳۱۴ ـ ۳۱۸،[۷۲۶] ناخدای کشتی در شکل ۳۱۹، جاشو در شکل ۳۲۰، ازار بردگان در شکل ۳۲۱، کلاه رختشو در شکل ۳۲۲، کلاه گاودار در شکل ۳۲۳ و عمامهٔ سلمانی (آرایشگر) در شکل ۳۲۴ نشان داده شده است.[۷۲۷] در شکل ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴ ـ ۳۱۰ و ۳۱۳ با دیگر لباسهای مردمان آن دوره روبه‌رو می‌شوید.[۷۲۸]

۷. لباس زنان

لباس زنان دیلمی تفاوتی با لباس زنان ایران همان دوره در نواحی خراسان و سیستان یا عراق و بغداد نداشت. چادر زنان دیلمی سیاه بود[۷۲۹] و با پارچهٔ نازک ابریشمی (قصب) روی چهرهٔ خود را می‌پوشاندند.[۷۳۰] گاه بر زنان نیز خرقهٔ تصوف می‌پوشاندند. برای توضیحات بیشتر در باب لباس زنان و برای پرهیز از تکرار مطالب، رجوع کنید به بخش لباس زنان در مبحث «طاهریان، صفاریان و سامانیان». به هر حال تعدادی از لباسهای آنها را در شکل ۳۲۵ ـ ۳۲۹ می‌توان دید.[۷۳۱]

۸. لباس سپاهیان

گذشته از کتابهایی که در باب سلاحها نوشته شده است،[۷۳۲] باید گفت که لباس سپاهیان ایران در این زمان، قبایی کوتاهتر از قباهای معمولی بود و روی این قبا که تا حدود زانوان پا می‌رسید و جلوباز و دارای آستینهای بلند و نسبتاً تنگی بود، کمربندی بسته می‌شد.[۷۳۳] همچنین کفش ساق‌دار بلندی به پا می‌کردند. آنان بویژه در ایامی که درگیر

جنگ و نبرد نبودند، روی این قبا، دُراعه‌ای بلند و نسبتاً گشاد می‌پوشیدند.[۷۳۴] دیلمیان کمتر به پرورش اسب می‌پرداختند و بیشتر پیاده در جنگها نبرد می‌کردند.[۷۳۵] موقع جنگ تن‌به‌تن، شمشیر، خنجر، گرز، سپرهای بلند و سه نیزه در اندازه‌های کوتاه و بلند همراه داشتند.[۷۳۶] بجز زره، از غژاگند (لباسی که در آن ریزه‌های ابریشم ریخته شده بود تا با پوشیدن آن از ضربات شمشیر در امان باشند) استفاده می‌کردند.[۷۳۷] بهترین اسلحهٔ ایران در این دوران سپر گیلکی بود، که سپرهایی بلند و مستطیلِ بدون گوشه بود.[۷۳۸] همچنین نیزه و زوبین دیلمی که هم نوع بلند آن ساخته می‌شد و هم نوع کوتاه آن، در میان ایشان رواجی تمام داشت. این زوبین را به عربی «زانه» و «مزراق» می‌گفتند باید دانست که دیالمه در زوبین‌اندازی معروفیت تمام داشتند.[۷۳۹] مأموران شُرطه، تبرزینِ قمه مانندی داشتند که آن را از کمر خود می‌آویختند.[۷۴۰] نوشته‌اند برخی از سران دیلمی چون جلال‌الدوله، که پیوسته تبری همراه خود داشت، یا عمادالدوله، که همواره زوبین داشت، گسترش این دو سلاح را در میان آنها بهتر نشان می‌دهد.[۷۴۱] در سپاه مردآویج، به مردان دیلمی و گیلکی اشاره شده است که زوبین و خنجر داشتند.[۷۴۲] همچنین در آن زمان از نیزهٔ خطی[۷۴۳] استفاده می‌شد. کلاهخودهایی از آهن و گاه نیز از چرم[۷۴۴] و شمشیرهای نوع هندی و نوع یمانی (یمنی) مورد استفاده قرار می‌گرفت.[۷۴۵] ظاهراً آل بویه بر شمشیرهایشان تصاویری از حضرت علی (ع) را حک می‌کردند، چنانکه بر شمشیر عضدالدوله و پدرش رکن‌الدوله، صورتی از امام اول شیعیان نقش شده بود.[۷۴۶] همچنین در سپاه آل بویه گروهی به نام «نفت اندازان» بودند که در پرتاب نیزه‌هایی که با پارچه‌های آغشته به نفت مشتعل شده بودند، مهارت داشتند.[۷۴۷] در شکل **۳۳۰ ـ ۳۳۲** با برخی از لباسهای سپاهیان و در شکل **۳۳۳** و **۳۳۴** ظاهراً با پوشاک یک محتسب یا شُرطه، آشنا می‌شویم.[۷۴۸]

۹. لباس سوگواری

در مراسم سوگواری لباس سیاه می‌پوشیدند، چنانکه «صمصام‌الدوله» در ماتم پدرش «عضدالدوله» لباس سیاه پوشید. همچنان که شیرازیان در عزای ابوشجاع فرزند

صمصام‌الدوله (۳۸۸ ه)، سیاه پوشیدند.[۷۴۹] در زلزلهٔ شهر تبریز نیز که شمار بسیاری از مردمان آن شهر کشته شدند، امیر شهر سیاه پوشید و بر نمد پاره نشست.[۷۵۰] گاه نیز لباس خود را چاک می‌دادند[۷۵۱] و خاک و کاهگل بر سر می‌ریختند و حتی دَرِ خانه را سیاه می‌کردند. در مواردی نیز سر و پا را برهنه می‌کردند، چنانکه در مرگِ مادرِ «صاحب بن عباد»، اعیان پا و سر خود را برهنه کردند. رکن‌الدوله نیز وقتی در شیراز به زیارت قبر برادرش عمادالدوله می‌رفت، خود و سپاهیانش سر و پا برهنه بودند. البته به رسم دیلمیان، صاحب عزا چند روز بعد برای آنانی که پای خود را برهنه ساخته بودند، کفش می‌فرستاد و بدین طریق آنان را از حالت عزاداری بیرون می‌آورد.[۷۵۲] همان گونه که امروزه در برخی از مناطق ایران، پس از سپری شدن ایام سوگواری، صاحب عزا برای نزدیکانش، لباس و پارچهٔ غیر سیاه می‌فرستد.

معمولاً اگر مرده از بزرگان بود، وی را در ابریشم و زری و پارچه‌های نشاندار و گلدوزی شده، می‌گذاشتند. اگر چه عالم معروف، بدیع‌الزمان (م ۳۹۸ ه) وصیت کرد که مردمان در مرگ او زاری نکنند و خاک بر سر نریزند و او را تنها در سه پارچهٔ سفید دفن کنند.[۷۵۳] شماری از کفنهای آل بویه به دست آمده که پارچهٔ آنها ابریشم دو پودی است. یعنی در بافت آنها از دو پود استفاده می‌شد، یک پود، نقش رو و پود دیگر، نقش پشت پارچه را به وجود می‌آورد، ولی چون نقشهٔ کار یکی بود، نقش پشت و روی آن همانند درمی‌آمد. روی این پارچه‌های دوپودی که به آنها «منیّر» نیز می‌گفتند، تصاویر ویژه‌ای از عقاب یک سر و دو سر، در میان دایره یا مربع به همراه نوشته‌هایی به خط کوفی نقش شده است.[۷۵۴] ایشان همچنین در ایام محرم قبای سیاه عزاداری می‌پوشیدند.[۷۵۵] البته بر اساس تصویری از کتاب *مقامات* حریری در یک مراسم تدفین، حاضران قباهای سفید بر تن کرده و عمامهٔ سفیدی که نواری سیاه روی آن است بر سر دارند (شکل ۳۳۵ و ۳۳۶).[۷۵۶]

۱۰. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

اولین تنبیه برداشتن عمامهٔ شخص بود[۷۵۷] حتی گاهی آن را به گردنش می‌انداختند.[۷۵۸] آنچه آل بویه را تا حدی از دیگر سلسله‌های همعصر خود متمایز می‌سازد، این است که

وقتی اسیران و رُقبای شکست خورده را به زنجیر می‌کشیدند و کلاه بوقی (بُرْنُس) بر سرشان می‌گذاشتند، امیران بویی با اسرای خود رفتار انسانی‌تری داشتند،[۷۵۹] چنانکه وقتی «یاقوت» به جنگ «عمادالدولهٔ بویی» رفت، کلاههای نمدی دراز و نیز کلاههای دراز آهنین که دُم روباه یا شغال به آنها آویزان بود و همچنین مقداری غُل و زنجیر به همراه خود بُرد، تا پس از پیروزی، شکست خوردگان بویی را با آنها ببندد، اما وقتی که یاقوت، خود شکست خورد، عمادالدوله با او چنین نکرد و او را بخشید.[۷۶۰] البته همیشه هم چنین تسامح و صبر و گذشتی از امیران بویی سر نمی‌زد، چنانکه «صمصام الدوله» امیر بویی، وقتی بر ابوالعلاء از سرداران بهاءالدوله دست یافت، لباسهای رنگی بر او پوشاند و او را در کوچه‌های شهر اهواز گرداند (سال ۳۸۳ هـ). گاهی نیز به همراه لباسهای رنگین، کلاههای آهنین نیز بر سر محکومان می‌گذاشتند.[۷۶۱]

هنگام اجرای حد یا تعزیر شرعی، محکوم می‌ایستاد، در حالی که تنها یک پیراهن که عورت او را نیز می‌پوشاند، بر تن داشت. اگر محکوم زن بود، با لباس و به حالت نشسته حد می‌خورد.[۷۶۲] در این زمان همچون ادوار گذشته برای امان دادن به کسی کلاه یا عرقچین خود را از زیر عمامه بیرون می‌آوردند و به آن فرد می‌دادند.[۷۶۳]

۱۱. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

در این دوران در اکثر شهرهایی که در محدودهٔ حکومتی آل بویه بودند، مراکز بزرگ پارچه‌بافی و پیشه‌های مربوط به آن وجود داشت. در اصفهان جامه‌های ابریشمی گوناگون همچون حُله عَتابی[۷۶۴] و سقلاطون تهیه می‌شد. سقلاطون پارچه‌ای ابریشمی و زربفت بود که در بغداد و ارمنستان به مقدار زیاد تهیه می‌شد. رنگ سقلاطون در این دو محل آبی بود و مقداری از این پارچه از ایران به اروپا صادر می‌شد.[۷۶۵] پارچه‌های معروف به عَتابی و وَشی که پارچه‌ای سرخ و رنگارنگ بود (زمینهٔ آن سرخ، اما نقوش گلگون دیگری نیز روی آن بود) و همچنین انواع پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای به حد زیادی تولید می‌شد و به عراق، فارس، خراسان، خوزستان و نواحی دیگر صادر می‌شد.

در تمامی این نواحی، پارچه‌هایی بخوبی پارچهٔ عَتابی اصفهان یافت نمی‌شد.[۷۶۶] در این شهر همچنین جامه‌ای معروف به دیواری (ویذاری!؟) بافته می‌شد، که البته این نوع جامه را در نواحی دیگر نیز تهیه می‌کردند.[۷۶۷] پرده‌های ساخت اصفهان از نظر زیبایی و خوبی جنس و دوام بر پرده‌های ساخت موصل و واسط برتری بسیار داشت.[۷۶۸] در این شهر بجز کرباس، ابریشم و زعفران نیز که در رنگرزی از آن استفاده می‌شد، به دست می‌آمد.[۷۶۹]

در یزد پارچه‌هایی نخی تهیه می‌شد که به نواحی دیگر صادر می‌کردند، ظاهراً این نوع پارچه‌ها اگر کوتاه بود، جزو پارچه‌های بغدادی قلمداد می‌شد.[۷۷۰] در «میبُد» ابریشم فراوان تولید می‌شد، همچنین جامه‌های دیبا و مُشطی و فرخ نیز تهیه می‌شد؛ زیرا اکثر گوسفندگان آنجا بز بودند.[۷۷۱] از «زرند» کرمان آسترهای معروف به زرندی بافته می‌شد و به همه جا حتی مصر و منتهی‌الیه مغرب حمل می‌شد.[۷۷۲] «روذان» که از نواحی کرمان بود، پارچه‌هایی همانند پارچه‌های بَمی تهیه می‌کرد، اما در خوبی و زیبایی به پای پارچه‌های بم نمی‌رسید. همچنین در آنجا چرمهایی بهتر از چرمهای طرابلسی و کفشهایی از نوع شمشک تهیه می‌شد.[۷۷۳] بم به تولید منسوجات پنبه‌ای شهرت بسیار داشت، طیلسانهای بلند حاشیه‌دار آنجا نیز معروفیت تمام داشتند. این طیلسانها قواره‌دار (به اندازهٔ مناسب بریده شده) بودند و از دیبای نازک (رفرف) بافته می‌شدند. همچنین طاقه‌هایی از شرب نازک که از کتان ظریف مصری تهیه می‌شد و عمامه‌های بلند معروف آن به دورترین نواحی، همچون خراسان و عراق و مصر صادر می‌شد.[۷۷۴] در این شهر پارچه‌های پنبه‌ای عالی و زیبا و بادوام تولید می‌شد. این پارچه‌ها مثل پارچه‌های عَدَنی و صَنعایی، بادوام و قابل نگهداری، از پنج تا ده سال بودند و شاهان آنها را در گنجینه‌های خود نگهداری می‌کردند. سلطان را در قدیم الایام طرازی بود که مردم بم آن را تهیه می‌کردند. در میان منابع، مردم کرمان به خوش پوشاکی معرفی شده‌اند.[۷۷۵] «رائین» که در میان سیرجان و بم قرار داشت، پارچه‌هایی به شیوهٔ پارچه‌های بَمی تولید و به نواحی دیگر صادر می‌کرد.[۷۷۶] در سیرجان پارچه‌های بسیاری تهیه می‌شد. همچنین در این شهر کرباسهایی مثل کرباسهای قم (اما نه بخوبی آنها) بافته می‌شد.[۷۷۷]

در «سیراف» فوطه و لنگهای کتانی[۷۷۸] و نیز نوعی سندل تولید می‌شد.[۷۷۹] منطقهٔ وسیع فارس از نظر تولید پارچه‌های ابریشمی و حریر، سرزمینِ بی‌نظیر و فوق‌العاده‌ای بود، چنانکه خلفای عباسی کارگاههایی در بعضی از شهرهای فارس برای تولید پارچه‌های گلدار به وجود آورده بودند.[۷۸۰] در شیراز پارچه‌های «منیّری» تهیه می‌شد، این پارچه‌ها که در دقت و زیبایی بی‌مانند بودند، پارچه‌هایی دوپودی به شمار می‌رفتند؛ یعنی در بافت آنها دو پود مورد استفاده قرار می‌گرفت. یک پود نقش رو و پود، دیگر نقش پارچه را می‌انداخت، ولی چون نقشهٔ کار یکی بود، نقشِ پشت و روی پارچه همانند می‌شد.[۷۸۱] در این شهر همچنین بُردهای راه‌راه بسیار نیکو از خز و دیبا و قصب و نیز اجاص عمری و بَرَکّان (نوعی تافته) تولید و صادر می‌شد.[۷۸۲] همان گونه که در بالا ذکر شد، فارس مرکز جامه‌ها و پرده‌هایی بود که برای رختخوابِ خاص سلاطین و اُمرا تهیه می‌شد و قیمت آنها بسیارگران بود. این پرده‌ها از حریرهای گوناگون و نیز پرده‌های معین و نشاندار و نیز جامه‌های ابریشمی و پشمی فاخر تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.[۷۸۳] در فارس مراکز بزرگ کتان‌بافی وجود داشت و به همین دلیل برخی معتقدند که این صنعت از مصر و از راه دریا به این منطقه منتقل شد.[۷۸۴] در جهرم پنبهٔ بسیاری به عمل می‌آمد، که از آن انواع کرباسها و جامه‌های بُرد راه‌راه[۷۸۵] و نیز پرده[۷۸۶] و جامه‌های نقش‌دار (ثیاب الوشی) که بافتی عالی داشتند، تهیه و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.[۷۸۷] در کوار، کرباس[۷۸۸] و در گور، پارچه بسیاری تولید می‌شد[۷۸۹]. در دارابگرد انواع پارچه‌های عالی، متوسط و حتی پست تولید می‌شد. در این شهر پارچه‌ای شبیه به نوع طبرستانی و همچنین پرده‌های سوزنجرد (سوسنگرد!؟) تهیه می‌شد. در «فرج» نیز پارچه و پرده‌های کتان تولید می‌شد.[۷۹۰] از ریشهر، کتان و از میشکاناتِ نیریز کرباس به دست می‌آمد.[۷۹۱] کازرون بزرگترین شهر تولید پوشاک کتانی بود، از این رو این شهر را «دمیاط عجم» می‌گفتند؛[۷۹۲] زیرا همه نوع پارچه، از جمله دبیقی، مخمل، شرب و قصب که حریر نازک بود، در آن تولید می‌شد.[۷۹۳] البته قصب کازرون را غالباً از پنبه تهیه می‌کردند.[۷۹۴] همچنین در آنجا پارچه‌های کتانی «کسب»[۷۹۵] و «شطوی» نازک بافته می‌شد.[۷۹۶] بهترین کتان فارس معروف به توزی

بود که بیشتر آن را در کازرون تهیه می‌کردند. روش تولید آن بدین صورت بود که ساقه‌های درختچهٔ کتان را در حوض پُرآب می‌ریختند و مدتی در آنجا می‌گذاشتند تا بپوسد، سپس آنها را بیرون می‌آوردند، کاه آن را دور می‌ریختند و با مابقی آن نخهای کتانی می‌رشتند. این نخها را در کاریزی به نام کاریز راهبان می‌شستند، زیرا خاصیت این کاریز آن بود که نخهای کتان را کاملاً سفید می‌کرد.[۷۹۷] عضدالدوله در این شهر سرایی برای کتان‌بافان بنا کرد که روزانه تا ۲۰ هزار درهم درآمد داشت.[۷۹۸] جامه‌های بسیاری از اُمرا و دیوانیان در این شهر بافته و تهیه می‌شد. ظاهراً رونق اقتصادی و صادرات این شهر تا پایان حکومت آل بویه ادامه داشت.[۷۹۹] همان طور که گفته شد، بهترین کتان فارس، تَوّزی (تَوّجی) بود.[۸۰۰] این شهر که در حوالی گناوه قرار داشت،[۸۰۱] پارچه و لباسهایی را از کتان نازک تهیه می‌کرد، که همچون منخل (تور) بودند و همچنین پارچه‌های دبیقی و مندیل مخملی را که با شطویه بسیار متفاوت بود، به نواحی دیگر صادر می‌کرد.[۸۰۲] از کتان توز هر سال ۵ هزار دست برای سلاطین و خلفا تهیه و فرستاده می‌شد.[۸۰۳] اگر چه بیشتر جامه‌های توزی را در کازرون می‌بافتند،[۸۰۴] اما ظاهراً پارچه‌های بافت خود توز بهتر و زیباتر بود.[۸۰۵] اما در «سینیز» شهرکی نزدیک ساحل دریا که مرکز بزرگ تهیه و تولید کتان بود، جامه‌های کتانی بسیار مرغوبی بافته می‌شد که به جامهٔ سینیزی مشهور بود و ظاهراً از جامه‌های توزی نیز مرغوبتر بود.[۸۰۶] این پارچه‌ها را از قصب بسیار لطیف و نازک تهیه می‌کردند، اگرچه در ابتدا کتان مورد نیاز این شهر از مصر وارد می‌شد، اما بعدها این محل خود یکی از بزرگترین مراکز تولید کتان شد.[۸۰۷] در «فسا» جامه‌ها و پرده‌های ابریشمی و پشمی، که لباس شاهان را از آن تهیه می‌کردند، تولید و به نواحی دیگر صادر می‌شد.[۸۰۸] پوشاک خوب و نازک، فوطه، منیرهایی مانند منیرهای اصفهان، دستارهای شرابی (شرب)، طرازهای[۸۰۹] رنگین و طلادوزی شده، پارچه‌های وشی و پرده‌های هشت‌خانهٔ معلم نشاندار، تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.[۸۱۰] همچنین در این شهر نوعی جامهٔ سوسنجردی از پشم تهیه می‌شد که بهتر از جامه‌های سوسنجردی قرقوب (در خوزستان) بود که از ابریشم تهیه می‌شد و حتی از جامه‌های تارم و توز (توج) نیز بهتر بود.[۸۱۱]

در گناوه (جنابه) طرازهای سلطانی تهیه می‌شد.[۸۱۲] همچنین دستمالهای معروف به جنابی نیز تهیه و صادر می‌شد.[۸۱۳] از دشت «بارین» واقع در منطقهٔ غندجان «هندیجان»، انواع گلیم و پرده و مخده (مقاعد) نظیر ساخته‌های ارمنستان ساخته و به نواحی دیگر فرستاده می‌شد.[۸۱۴] در غندجان، جولاهگان و کفشگران بسیار بودند.[۸۱۵] در شهر ارجّان (ارگان)، یعنی حدود بهبهان کنونی جامه‌های «کندکی»[۸۱۶] که نوعی فوطه‌های پهن بود و نیز «بربهاری» تولید و به نواحی دیگر صادر می‌شد.[۸۱۷] در سال ۳۸۰ ﻫ بهاءالدوله در این شهر جامه‌هایی به سپاهیان خود می‌بخشد.[۸۱۸] از «رامهرمز» جامه‌های ابریشمی تولید و صادر می‌شد.[۸۱۹] در منطقهٔ لور (لُر) حوالی شوشتر و جندی شاپور، کارگاههای بافندگی بسیاری بنا شده بود.[۸۲۰] خوزستان ممتازترین و بزرگترین مرکز تولید انواع پارچه و منسوجات و جامه‌های گوناگون بود. جاحظ پارچه‌های ابریشمی مصر و خوزستان را ستوده است.[۸۲۱] مقدسی به جولاهگان بسیار و پُرشمار خوزستان اشاره کرده است.[۸۲۲] اهواز مرکز عمدهٔ خز و دیبا بود، در آنجا فوطه‌های ابریشمی بسیار خوبی بافته می‌شد.[۸۲۳] قرقوب (میان شوش و طیب) غیر از طرازهای سلطانی، جامه‌های سوزنجرد تهیه وبه نواحی دیگر صادر می‌کرد.[۸۲۴] در ناحیهٔ طیب بند شلوارهایی بخوبی بند شلوارهای ارمنستان تهیه می‌شد که از محصول «سجلماسه» نیز قشنگتر بود. همچنین در آنجا جامه‌های سیاه (الاکسیة و البرکانات) نیز تولید می‌شد.[۸۲۵] در بَصِنّا (بَصُنّی) در جنوب شوش، پرده‌هایی در نهایت زیبایی و خوبی تهیه می‌شد و رویشان نوشته می‌شد «ساخت بَصُنّی». این پرده‌ها در سرتاسر جهان خریدار داشت. در کارگاههای واسط، برذون و کلیوان، پرده‌هایی شبیه به پرده‌های بَصُنّی ساخته می‌شد و به تدلیس روی آنها «ساخت بَصُنّی» نوشته می‌شد تا بهتر به فروش رود. در بَصُنّی، زن و مرد فرش‌بافی و پشم‌ریسی می‌کردند.[۸۲۶] در ولایت حویزه یکی از شعبات راستِ کرخهٔ سفلی، نهری به نام «نهر تیری» جریان داشت، در آنجا پارچه‌ها و جامه‌های سفیدی که بسیار زیبا و خوش بافت بود، تولید و به بغداد و نواحی دیگر فرستاده می‌شد. در این منطقه، همچنین لُنگهایی بزرگ بافته می‌شد.[۸۲۷] در منطقهٔ سنجار که در «اقور» میان دجله و فرات قرار داشت، کفشگران بسیاری زندگی

می‌کردند.[۸۲۸] فوطه‌های ساخت بصره نیز معروف و مشهور بودند.[۸۲۹] جندی‌شاپور کارگاههای بافندگی بسیاری داشت که در آنها جامه‌های معروف به «شاپوری» می‌بافتند، در آنجا همچنین «هملخت‌های» نیکویی (نوعی کفش) ساخته می‌شد.[۸۳۰] در شوش بجز طرازهای سلطانی، خزهایی محکم و ضخیم نیز تولید می‌شد که در نواحی دیگر مانند آن کمتر تهیه می‌شد.[۸۳۱] از این خز (نوعی ابریشم) هم جامه و هم عمامه می‌ساختند.[۸۳۲] ابوکالیجار، از اهواز هدایایی شامل خزهای شوشی برای خلیفهٔ عباسی فرستاد.[۸۳۳] «منصور حلاج» صوفی مشهور (مقتول ۳۰۹) را در شهر شوش با مقداری پارچه که همراه داشت، دستگیر کردند.[۸۳۴]

یکی از مهمترین شهرهای خوزستان در زمینهٔ منسوجات، شهر شوشتر بود. بجز طرازهای سلطانی، دیبای شوشتری که پارچه‌ای گرانبها بود، سالیان سال، کسوت خانهٔ کعبه را تشکیل می‌داد.[۸۳۵] بزرگان و اُمرا، از دیبای شوشتر که کبود رنگ و نازک بافت بود و به بغداد فرستاده می‌شد، لباس تهیه می‌کردند.[۸۳۶] وقتی شمس‌المعالی خواست هدایایی برای سلطان محمود غزنوی بفرستد، جامه‌هایی ملون از دیبای شوشتری نیز در میان هدایای او دیده می‌شد.[۸۳۷] بخش غربی شهر بغداد محل سکونت اهالی شوشتر بود که به آن محلهٔ «تُسْتَری‌ها» می‌گفتند و در آنجا جامه‌های شوشتری تولید می‌شد.[۸۳۸] دیبای شوشتر را که شمار بسیاری از بافندگان ماهر تهیه می‌کردند، به تمام نقاط جهان، خراسان، عراق، مصر، شام و نواحی دیگر می‌بردند. آن را مرغوبتر و بهتر و زیباتر و پُردوامتر از دیبای روم می‌دانستند.[۸۳۹] دیبای شوشتری دو نوع بود: اول دیبایی که تار و پود آن از ابریشم خالص تهیه می‌شد و دوم دیبایی که از گیاهی به نام قِلَبْلَبْ به دست می‌آمد. بوتهٔ این گیاه که جزو محصولات عمدهٔ نواحی اطراف شوشتر بود، شبیه به بوتهٔ کرچک و ثمرهٔ آن همچون غوزهٔ پنبه است و از داخل همین غوزهٔ پنبه (جوزق) چیزی همچون ابریشم نرم و شفاف بیرون می‌آید که با آن دیبای اصلی شوشتر بافته می‌شد.[۸۴۰] به هر حال، اینکه حتی تا امروز در این شهر ما با اسامیِ خانوادگیِ چون، ابریشمکار، عباباف، شال‌باف و شالچی، نَداف و چیت‌ساز و غیره روبه‌رو هستیم، خود دلیل عمده‌ای است بر اینکه روزگاری این شهر، پُر از بافندگان و جولاهگان بود.

دُورَق نیز که از نواحی اطراف شوشتر است، مرکز بافته‌های درشت بود.[۸۴۱] مَشْرُقان (مَسْرُقان) نیز که در اطراف شوشتر بود، کارگاههای بافندگی بسیاری داشت.[۸۴۲] در عَسْکَر مُکْرَم، حوالی شوشتر و اهواز، پارچه‌هایی نیکو و بادوام و پوشاک «قنّبی» از کنف و دستمال که مورد استفادهٔ مردم خوزستان بود، همچنین مقنعه‌هایی ابریشمی تهیه و به بغداد صادر می‌شد.[۸۴۳] اما در نواحی شمالی‌تر سرزمینهای زیر سلطهٔ آل بویه، باید به یکی از مراکز مهم، یعنی «ری» اشاره کرد. در آنجا کرباسهای عالی، طیلسانهای پشمین، بُردهایی همچون بُرد یمانی که عدنی نام داشت و همچنین پارچه‌های ابریشمی متّیر (دولا بافت) و جامه‌های ابریشمی سیاه، تهیه و به نواحی دیگر صادر می‌شد.[۸۴۴] از قدیم در روستای کلبن (کلین) فشافویه طرازدوزی انجام می‌شد.[۸۴۵] قم نیز پارچه‌های مرغوبی تولید و صادر می‌کرد.[۸۴۶] قزوین، لباس و جورابهای عالی که معروفیت زیادی داشت و کفش و کمان تهیه می‌کرد.[۸۴۷] «سُرّ» پوشاک عالی و طیلسانهای نیکو تهیه می‌کرد،[۸۴۸] از همدان نیز پارچه‌های زیبا و کفش و چکمه صادر می‌شد.[۸۴۹] در بعضی از شهرهای فارس، عباسیان و بویژه امرای بویی کارگاهها و کارخانه‌هایی برای تهیهٔ منسوجات مخصوصی برپا کردند.[۸۵۰] چنانکه عضدالدوله در نیم فرسنگی شیراز، شهری به نام خود ساخت که به «کرد فناخسرو» معروف شد. وی در این شهر پشم‌ریسان، بافندگان خز و دیبا و تجار پشم و ابریشم را گرد آورده بود. در کنارهٔ پارچه‌هایی که در آنجا بافته می‌شد، نام شهر را می‌نوشتند.[۸۵۱] وی همچنین سرایی معروف به کتان بافان را در کازرون برپا کرد، که گفته می‌شود روزانه ۲۰ هزار درهم درآمد داشته است.[۸۵۲] از کارهای دیگر او این بود که در بغداد بازاری برای بزازان ساخت و اوقاف بسیاری را بدان اختصاص داد[۸۵۳] و در ادامهٔ این اقدامات در سال ۳۷۲ هـ تجارتخانه‌هایی ویژهٔ ابریشم و نخ ایجاد کرد و بدین ترتیب تولید آنها را بیش از پیش در انحصار دولت بویی درآورد.[۸۵۴] در ادامهٔ همین سیاست بود که محلهٔ شوشتریها (تُستریها) در جانب غربی شهر بغداد ساخته شد، که در آنجا اهالی شوشتر، دیباهای شوشتری را تولید می‌کردند.[۸۵۵] ناصر خسرو در کوچهٔ «کوطرازان» اصفهان، ۵۰ کاروانسرا دیده بود.[۸۵۶] اینکه در این زمان در حاشیهٔ اکثرِ پارچه‌ها، نام محل بافت

آنها را می‌نوشتند، نشانی از تنوع و رونق و گسترش صنعت نساجی و تجارت فراوان آن است.(۸۵۷) در باب اوضاع پیشه‌ورانی که در ارتباط با صنعت منسوجات فعالیت می‌کردند، باید گفت که از حیث موقعیت اجتماعی و کسب ثروت، بزازان مزیت خاصی داشتند، اما نساجان و جولاهگان بافنده در میان این سلسله مراتب، پست‌ترین و پایینترین طبقه شمرده می‌شدند.(۸۵۸) ما با جولاهگانی روبه‌رو می‌شویم که گاه تنها پیراهن کهنه‌ای بر تن داشتند و بدون پاافزار و حتی سربند بودند (در آن دوران نداشتن سرپوش نشانهٔ بی‌ادبی و دوری از آداب و معاشرتهای اجتماعی قلمداد می‌شد).(۸۵۹) عضدالدوله هر سال سه هزار دینار به کفاشان و موزه‌داران همدان تا بغداد می‌داد، تا کفش حاجیان را تأمین کنند.(۸۶۰) در باب مالیاتهای این دوره باید گفت که عوارض (مکس) پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای یک دهم (عشر) بهای آنها بود. در سال ۳۷۵ ه صمصام‌الدوله تصمیم گرفت بر جامه‌های ابریشمی و پنبه‌ای که در بغداد و نواحی اطراف آن بافته می‌شد، به میزان یک دهم بهای آنها عوارض نهد، ولی با مقاومتِ اصناف و پیشه‌وران، بناچار از تصمیم خود منصرف شد.(۸۶۱) زنان بیشتر در رِشتن نخ فعالیت می‌کردند و باقی مراحلِ کار به عهدهٔ مردان بود.(۸۶۲) وقتی که گروه «اخوان‌الصفا» رسایل خود را تهیه می‌کردند (۳۴۰ ـ ۳۸۰ ه)، در پایان طبقه‌بندی صنایع اساسی و مهم، صنایع تجملی و زینتی را قرار دادند که حرفه‌های دیبایی و حریربافی، جزو آن قلمداد شده بود.(۸۶۳) از کسانی که پیشه‌های خیاطی و پیشه‌های وابسته به پوشاک داشتند، باید از خیاط «عمادالدوله» در شیراز (سال ۳۲۲ ه) که کَر بود(۸۶۴) و همچنین از خیاطِ وزیر او (سال ۳۲۴ ه)(۸۶۵) و نیز از «یحیی بن زیاد بن عبدالله دیلمی» (۱۴۴ ـ ۲۰۷) استاد لغت و نحو ملقب به «فَرا» (پوستین دوز) نام برد.(۸۶۶) در زمان موسی بن جعفر(ع) در فشافویهٔ تهران، اُستادی بود که طراز و مُطَرِّزی می‌کرد و از قرامطه محسوب می‌شد.(۸۶۷) در مورد قیمتها غیر از آنچه ذکر شد، باید گفت، قیمت طیلسان و یک طاق (نوعی سرپوش و طیلسان) شرب نازک ساخت بم، ده دینار بود.(۸۶۸) هر توپ پارچهٔ ابریشمی و حریر فارس صد دینار طلا ارزش داشت.(۸۶۹) «ابو جعفر کاکو علاءالدوله» هر سال به مسعود غزنوی به عنوان مالیات، ده هزار دست طاقه جامه می‌داد.(۸۷۰)

طراز

همان گونه که در بخشهای قبلی توضیح داده شد، طراز نوعی پارچه بود که حاشیه‌ای مشتمل بر نوشته، به صورتِ بافته یاگلدوزی شده آن را زینت می‌داد و در لباس دیوانیان و دستگاه امرا و سلاطین از آن به وفور استفاده می‌کردند.[۸۷۱] در اینجا تنها می‌خواهیم به شهرهایی که در محدودهٔ حکومت دیالمه قرار داشتند و در آنها طراز تهیه می‌شد، اشاره‌ای کنیم. قبلاً به طرازهای زمان عضدالدوله و دیگر امرای بویی که برای نوح سامانی و عُتبیِ وزیر وتاشِ حاجب فرستاده شد، اشاره گردید.[۸۷۲] در بسیاری از شهرهای فارس[۸۷۳] و نیز در بم طرازهایی برای سلاطین تهیه می‌شد.[۸۷۴] در فسا انواع طرازهای چند رنگه و زربفت که نام شاه زمان به رنگ آبی و سبز مانند پَرِ طاوس روی آنها بافته شده بود، تهیه می‌شد.[۸۷۵] این طراز سلطانی خاص شاهان بود و ظاهراً با طراز ساده و بدون تذهیب جهرم و نیز طرازهای کتانی تجارتی گناوه تفاوت داشت.[۸۷۶] البته در شهرِ اخیر طرازهای سلطانی نیز بافته می‌شد. در شوشتر نیز برای بسیاری از شاهان طرازهایی بافته می‌شد.[۸۷۷]

ج) سرزمینهای شمالی ایران

علویان طبرستان (۲۵۰ ـ ۳۱۶ ه.ق)

چون عمّال طاهریان در طبرستان و گرگان به ظلم و ستم پرداختند. مردم آن نواحی به ستوه آمدند و حسن بن زید علوی یکی از اولاد امام حسن مجتبی(ع) را از ری به طبرستان دعوت و با او بیعت کردند. حسن بن زید (داعی کبیر) از سال ۲۵۰ ه.ق بتدریج بر طبرستان وگرگان استیلا یافت و عمّال طاهری را از حکومت برانداخت. داعی کبیر تا سال ۲۷۰ ه.ق در آن نواحی فرمانروایی کرد و بعد از او «محمد بن زید» به حکومت رسید. وی پس از استقرار در طبرستان مدتها با عمّال عمرولیث و دیگر مدعیان به جنگ و کشمکش پرداخت تا اینکه امیراسماعیل سامانی بعد از غلبه بر عمرولیث لشکری به جنگ محمد فرستاد و او در اولین برخورد بر اثر تیر یکی از سپاهیان دشمن کشته شد(۲۸۷ ه.ق). پس از آن مدت سیزده سال گرگان و طبرستان مستقیماً تحت نظر حکام

سامانی اداره شد، ولی در سال ۳۰۱ ه.ق «حسن بن علی» از خاندان علوی پس از جنگ با حاکم سامانی، بر آن حدود مسلط شد و حکومت علویان را تجدید کرد. حسن در سال ۳۰۴ ه.ق درگذشت و دامادش حسن بن قاسم (داعی صغیر) به حکومت رسید. سرانجام در سال ۳۱۶ ه.ق «اسفار بن شیرویه» بر او غلبه کرد و قلمرو علویان را به نام سامانیان مسخّر کرد و به حکومت آنان خاتمه داد. علویان طبرستان پیرو مذهب شیعهٔ چهار امامی (زیدیه) بودند.

اسامی امرای علوی طبرستان و زمان حکومت آنها:

۱. حسن بن زید حسنی، داعی کبیر، ۲۵۰ ـ ۲۷۰ ه.ق.

۲. محمد بن زید، ۲۷۰ ـ ۲۸۷.

تسلط حکام سامانی از ۲۸۷ تا ۳۰۱

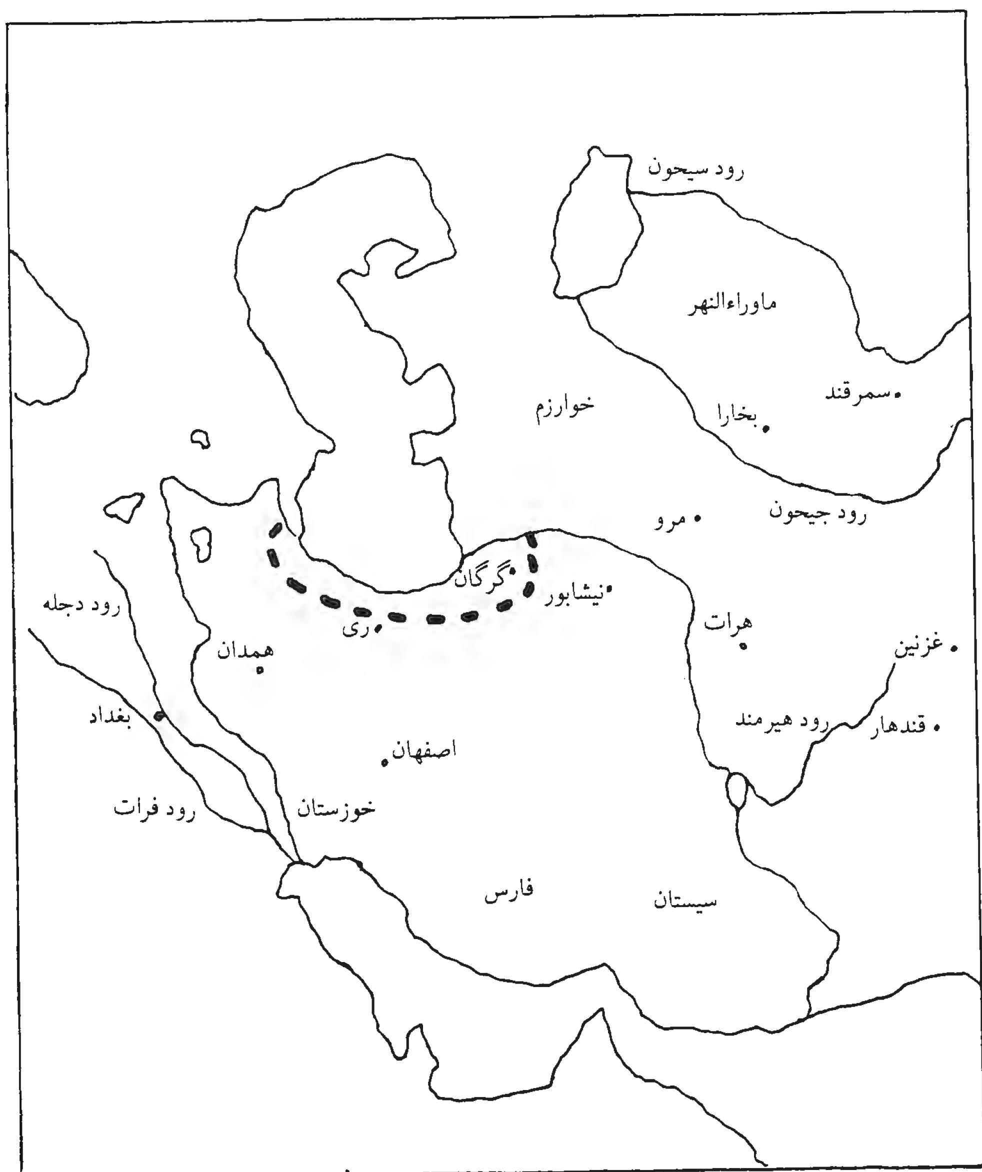
۳. حسن بن علی حسینی، ناصر کبیر (الاطروش)، ۳۰۱ ـ ۳۰۴.

۴. حسن بن قاسم حسنی، داعی صغیر، ۳۰۴ ـ ۳۱۶.

۱. لباس سلاطین

علامت علویان شیعی مذهب طبرستان (زیدی) پرچم و لباس سفید بود[۸۷۸]، چنانکه وقتی «رافع بن هرثمه» نیشابور را در زمان عمرولیث تسخیر کرد (۲۸۳ ه) و خواست به نام محمد بن زید علوی خطبه بخواند، شعار سیاه را که نشانهٔ عباسیان بود رها و جامهٔ سپید بر تن کرد.[۸۷۹] بدین سبب بود که قیام کنندگان در شرق دنیای اسلام آن روز، همچون داعیان طبرستانی را سپیدجامگان «مُبَیِّضَه» می‌نامیدند.[۸۸۰] در سال ۳۱۸ یکی از امیران طبرستان پوشیدن لباس سفید را به عنوان علامت ویژهٔ علویان در نظر گرفت.[۸۸۱] سید شریف رضی (م ۴۰۶ ه) جامهٔ سفید بر تن داشت،[۸۸۲] البته رنگ سبز نیز بویژه در میان شیعیان دوازده امامی اثنی‌عشری مورد استفاده قرار می‌گرفت، چنانکه ابوعلی محمد از نوادگان امام رضا (ع) که مردی پارسا بود، وقتی به قم وارد شد جامهٔ سبز بر تن داشت.[۸۸۳]

امرای آل باوند قبل از قبول اسلام زُنار (کمربند مخصوص مسیحیان و زرتشتیان)



نقشه قلمرو حکومت علویان

می‌بستند و کلاهی ظاهراً همچون قلنسوه که رنگ سیاه داشت بر سر می‌گذاشتند،[۸۸۴] البته ظاهراً اگرچه اسپهبد حسام‌الدوله شهریاربن قارن از سلسلهٔ آل باوند پس از قبول اسلام زنار از میان خود بگسست[۸۸۵]، اما این رسم همچنان تا مدتها باقی مـاند.[۸۸۶] ابوجعفر محمد الاطروش علوی را که در سال ۳۱۵ در گرگان کلاه پادشاهی بر سر نهاد، «صاحب القلنسوه» می‌گفتند.[۸۸۷] البته امرای گرگان از قدیم نوعی تاج شاهی بر سـر می‌گذاشتند.[۸۸۸] چنانکه «ماکان بن کاکی» وقتی خواست در طبرستان خطبه به نـام فرزندان «حسن بن علی اطروش» بخواند، قلنسوه بر سر نهاد.[۸۸۹]

۲. لباس مردم عادی

مردمان طبرستان در قدیم الایام جامه‌های سیاه بر تن می‌کردند.[۸۹۰] اما وقتی به پیروی از علویان درآمدند، سفیدپوشی در میانشان رواج یافت. ایشان معمولاً جبه‌ای یا قبایی پشمین و به رنگ سفید بر تن می‌کردند. این جبه یا قبا دارای آستینهایی بلند و گاه کوتاه بود، جلوی آن باز و بلندی‌اش تا حدود زانوان می‌رسید و یک لبهٔ آن روی لبهٔ دیگرش قرار می‌گرفت و روی آن کمربندی ساده بسته می‌شد، قرآن باز یا بسته‌ای را نیز بر سینهٔ خود می‌آویختند و شمشیری که حمایل آن به گردن بسته شده بود، به همراه داشتند.[۸۹۱] همان گونه که گفته شد، زنار بستن در قدیم و در میان آنان رواج داشت اما با پذیرش اسلام این سنت زرتشتی را کنار نهادند.[۸۹۲] در سال ۳۲۰ هـ شالیکاران گرگان شلوارهای وصله‌دار و رنگارنگ با رداهای پاره می‌پوشیدند و در حالی که تن و پاهایشان برهنه بود، مشغول کار می‌شدند.[۸۹۳] پوشیدن طیلسان نیز در میان آنان رواج داشت، که البته طیلسان آنها از نوع پوشیدنی بود.[۸۹۴] بُرْنُس که نوعی لباس بارانی بود و کلاهی برای پوشش سر داشت و سراسر بدن را فرا می‌گرفت و ظاهراً سرخ رنگ بود نیز مورد استفاده قرار مـی‌گرفت[۸۹۵] (شکـل ۱۸۱). از جـامه‌ها و قـباهای بـنفش نـیز ظـاهراً اسـتفاده می‌کردند.[۸۹۶] همچنان که وقتی «مازیار بن قارن» در طبرستان شورید و پیرو بابک خرمدین شد، جامهٔ سرخ به تن کرد[۸۹۷] (۲۲۵ هـ) در سال ۱۸۰ و ۱۸۱ نیز وقتی پیروان «زیـد بـن عـلی بـن حسین» در گـرگان شـوریدند، لبـاسهای سـرخ بـر تـن داشـتند

(به دستور هارون‌الرشید او را در مرو کشتند).[۸۹۸]

البته جامه‌هایی نیز از ابریشم سیاه[۸۹۹] و نیز از ابریشم و حریرهای زرد (زعفرانی) و جامه‌های پنبه‌ای زرد کمرنگ[۹۰۰] و جامه‌های بارانی از پشم سرخ تهیه می‌شد[۹۰۱]. از کفشهای پشمی[۹۰۲] و نیز پارچه‌های پنبه‌ای مُنیر یعنی دولاباف و نیز از نوعی پیراهن (غلاله) استفاده می‌کردند.[۹۰۳] کسای مازندرانی آنقدر مهم بود که امرا و سلاطینی چون بهاءالدولهٔ دیلمی آن را بر تن می‌کردند.[۹۰۴] پاپوشهای ایشان عموماً کیمخته‌های پشمینی بود که با بندهایی به پا محکم می‌شد و ظاهراً تا زیر زانوان می‌رسید.[۹۰۵]

۳. لباس زنان

زنان نیز چارقدهایی از ابریشم نازک (شرابی) بر سر می‌گذاشتند.[۹۰۶] آنان در تابستان کتان و در زمستان ابریشم و حریر می‌پوشیدند. این زنان پیش از قبول اسلام نوعی سروال به پا می‌کردند، که نوعی رانین بود و کلاهی برسر می‌گذاشتند.[۹۰۷] اما در دوره‌های بعد که به دین اسلام درآمدند، چادرها و لباسهای بلند سفید و سیاه پوشیدند.[۹۰۸]

۴. لباس سپاهیان

سپر گیلکی معروفیت تمام داشت.[۹۰۹] زوبین‌اندازی در میان دیالمه شهرت بسزایی داشت.[۹۱۰] زرههای آنان کوتاه بود و گاهی تنها روی سینه و شکم را می‌پوشاند، سپرهایشان اغلب از چرمهای محکم ساخته می‌شد که بر روی آن تزیینات فلزی بود.[۹۱۱] نظامیان ظاهراً در زمستان یا ایام بارندگی، طیلسان و بُرْنُس‌های بلند و سراسری بر تن می‌کردند.[۹۱۲] شمشیرهای یمانی نیز در میان ایشان مورد استفاده قرار می‌گرفت.[۹۱۳] گاهی نیز در جنگ از خود و سرپوش برای حفاظت استفاده می‌کردند.[۹۱۴]

۵. لباس سوگواری و لباس مجازات و تحقیر مجرمان

در مراسم سوگواری، دیلمیان سرهای خود را برهنه می‌کردند و خود را با کیسه‌هایی می‌پوشانیدند و آن کیسه‌ها را بر سر و روی خود می‌پیچاندند و در حالی که زوبین در دست داشتند و لباس سیاه بر تن کرده و کیسه‌های طبری بر خود پیچانده بودند، در آن

مجالس شرکت می‌کردند.[۹۱۵] موقع تنبیه و مجازات مجرم لباس یا ردای او را بر سر و گردن او می‌انداختند و می‌کشیدند.[۹۱۶]

۶. توضیحاتی در مورد پیشه‌های وابسته به پوشاک، بازارها، قیمت انواع البسه، تولیدات و صادرات انواع پارچه و لباس شهرها

اسپهبد طبرستان در سال ۹۸ هـ که مسلمانان به رهبری یزید بن مهلب آنجا را فتح کردند، به آنان طاقه‌های حریر و جامه‌های دیگر داد.[۹۱۷] صنعت ابریشم در شمال ایران، از قدیم الایام بویژه به دلیل اینکه بر سر راه تجارت جادهٔ ابریشم از چین به مدیترانه قرار داشت، از رونقی بسزا برخوردار بود. منسوجات ابریشمی طبرستان به ارمنستان و نواحی داخلی ایران صادر می‌شد. بند شلوارهای (التگک) معروف ارمنی را با ابریشمهای طبرستان تهیه می‌کردند،[۹۱۸] در گرگان انواع جامه‌های حریر و ابریشم سیاه وقایه و دیبا و قزین تولید می‌شد.[۹۱۹] در حالی که یمن خود از مراکز عمدهٔ تهیهٔ پارچه بود، ابریشمها و جامه و طیلسان طبرستان را می‌خرید.[۹۲۰] روسریهای ابریشمی و نوعی دیبای نامرغوب نیز در آنجا تولید می‌شد.[۹۲۱] از استرآباد جامه‌های ابریشمی چون مبرم و زعفورهای گوناگون صادر می‌شد.[۹۲۲] منطقهٔ دیلم نیز ابریشم بسیار تهیه می‌کرد. از ابریشم، جامه‌های تک‌رنگ و رنگارنگی چون مبرم و حریر و کتان و پشم تولید می‌شد.[۹۲۳] کومش جامهٔ معروفی تهیه می‌کرد که به همه جا فرستاده می‌شد.[۹۲۴] آمل جامهٔ کتان و دستارچه‌های خیش (درشت بافت) و زربفت گوناگون و کیمخته (نوعی کفش) تهیه می‌کرد.[۹۲۵] ساری نیز حریر و پرنیان و زعفران و صندل تهیه می‌کرد و به نواحی دیگر می‌فرستاد.[۹۲۶] روذان جامه‌های سرخ پشمین که از آنها بارانی (بُرْنُس!) می‌ساختند، تهیه می‌کرد.[۹۲۷] آبسکون کیمختهٔ پشمین می‌ساخت[۹۲۸] و در آنجا دستارهای ممتاز طبری، کسای مازندرانی، طیلسان و پارچه‌های درشت بافت (ثیاب الخیش) که در مکه هواخواهان بسیاری داشت، تولید می‌شد،[۹۲۹] پنبهٔ آنجا اندکی زرد بود.[۹۳۰] از خصوصیات مهم ابریشم طبرستان درشت بافتی (خویش، خیش) آن بود در صورتی که ابریشم خوزستان یا فارس ریزبافت و نازک بود.[۹۳۱] یک کسای طبری ۴۰۰ درهم[۹۳۲] و یک مندیل طبری ۱۲ درهم ارزش داشت.[۹۳۳]

یادداشتها

۱. رجوع کنید به ابن اثیر، ۳۵۶/۵ ـ ۳۵۷ (۲۷۶/۸) و دینوری /۳۶۷ (۴۰۹) و نویری، ۴۱۹/۶.

2. Supuler/ 515-516 (۴۱۴/۲); Kremer (1873), 33.

۳. حسن ابراهیم، ۳۶۰/۲ ـ ۳۶۱ (۳۴۰/۲).

۴. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۷۴/۵) و امین (۱۳۵۲)، ۹۶/۲ ـ ۹۷ (۱۴۴/۲) بر اساس کتاب *الموشی*.

۵. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۴۶/۶ و ۱۸۸/۵ (۶۲۲/۱ و ۶۵۸). جاحظ (۱۳۳۲)، (۲). می‌نویسند سیاه نشانهٔ غمگساری بر شهدای ایشان از بنی هاشم و نکوهش بر بنی‌امیه بود. ابن خلدون، ۴۹۵/۱. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۳۴۲/۵ ـ ۳۴۳ (۲۵۹/۸). لوای عباسیان نیز سیاه بود که بر روی آن با خط سفید نوشته شده بود «محمد رسول الله». متز، ۲۲۸/۱ (۱۶۲/۱) و ابن مسکویه، ۲۹۴/۵.

۶. حسن ابراهیم، ۴۴۲/۳ ـ ۴۴۴ (۷۲۳/۳).

۷. امیرعلی /۳۸۶ ـ ۳۸۷ (۴۳۶ ـ ۴۳۷) و حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ ـ ۳۶۲ (۳۴۰/۲ ـ ۳۴۱).

۸. در باب این کلاه و جزئیات آن رجوع کنید به توضیحات صفحات بعدی، ذیل لباس منصور عباسی.

۹. با منگوله‌ای که بر پشت آن آویزان بود. متز، ۲۲۷/۱ (۱۶۱/۱).

۱۰. همچون هادی، حسن ابراهیم، ۳۷۱/۲ (۳۴۸/۲).

۱۱. امیرعلی /۳۸۶ ـ ۳۸۷ (۴۳۶ ـ ۴۳۷) و حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ ـ ۳۶۳ (۳۴۰/۲ ـ ۳۴۱).

۱۲. مقایسه کنید با Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان.

۱۳. صابی (۱۳۸۳)، ۳۱ به بعد و فقیهی /۳۳۵ ـ ۳۳۶ و امیرعلی /۳۸۶ ـ ۳۸۷ (۴۳۶ ـ ۴۳۷).

۱۴. الجُمَحی /۲۱.

۱۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۶۲/۳ (۲۵۱/۲).

۱۶. در مورد این جامه و سرانجام آن که به موزهٔ Topkapi Sarayi استانبول منتقل شد، رجوع کنید به توضیحات لباس پیامبر اکرم(ص) در فصل قبلی و نیز ابن خلدون ۵۰۹/۱ و زیدان، ۹۳/۱ ـ ۹۵ (۹۷/۱ ـ ۹۸) و ثعالبی، یتیمة الدهر، ۱۸۲/۳ ـ ۱۸۳ و فقیهی ۳۳۸ ـ ۳۳۹ و متز، ۲۲۷/۱ (۱۶۱/۱).

۱۷. حسن ابراهیم، ۲۷۲/۲ ـ ۳۷۳ (۳۵۰/۲).

۱۸. مقایسه کنید با محضره (عصای کوتاه تازیانه مانندی که اغلب بزرگان و شعرا به دست

می‌گرفتند). جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۱۹ (۱۷۵). هارون با عصای خود به ابوالعتاهیه می‌زند، اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۷۹/۴ (۳۸۸/۱) جاحظ در کتاب *البیان و التبیین* بابی دارد در ردِ عصا به نام «باب العصا». امین (۱۳۵۲)، ۶۶/۲ ـ ۶۷ (۱۰۵/۲).

۱۹. صابی (۱۳۸۳)، ۸۰ و ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۷۶ ـ ۱۷۷ و فقیهی /۲۳۱ ـ ۲۳۲ و متز، ۲۲۷/۱ (۱۶۱/۱) و Quatremere, Mameloucs, 1/113 و مقایسه کنید با ابن خلدون، ۵۰۹/۱ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۶۲/۳ (۲۵۱/۲).

۲۰. طَیْلسان، طَیْلُسان. زیدان، ۱۲/۲ و ابن اثیر، ۴۶۰/۵ (۹۲/۹). مسعودی در *مروج الذهب* به ردا و جبهٔ وشی او اشاره می‌کند. ۲۷۳/۳ (۲۶۳/۲). البته طیلسان را گاهی تنها روی شانه‌ها می‌انداختند، این لباس بعدها علامت فقهای علوم اسلامی شد. Dozy (1845), 278-280 ذیل طیلسان و نیز بستانی، ۳۸۵/۱۱ و *دایرة المعارف فارسی*، ۱۶۴۳/۲.

۲۱. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ ـ ۳۴ و فقیهی /۶۳۷.

۲۲. امیرعلی /۳۸۶ (۴۳۶) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۰۷/۱۰ (۲۹۹/۲). توضیحات بیشتری را در باب «قلنسوه» در بخشهای بعدی خواهید دید.

۲۳. ابن اثیر، ۳۰/۶ (۲۸۵/۹).

۲۴. نخجوانی /۱۰۸.

۲۵. ابن اثیر، ۵۶۶/۵ ـ ۵۶۷ (۲۱۰/۹). می‌نویسند که منصور دیر به دیر لباسهای خود را عوض می‌کرد (ظاهراً از ناراحتی قیامِ ابراهیم برادر نفس زکیه). به امام جعفر(ع) عرض کردند که وی چنین است، ایشان فرمودند: «الحمدالله الذی ابتلاه فی ملکه بفقر نفسه»، (خدا را سپاس که او با داشتن این ملک، به فقر شخصی مبتلا شده است). نخجوانی /۱۰۴ و ابن اثیر، ۳۰/۶ (۲۸۵/۹).

۲۶. این لباس را هارون هنگام شب، موقعی که برای دیدار با ابراهیم موصلی (شاعر) رفت، پوشیده بود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۴۵/۵ و ۱۴۹ (۵۴۳/۱ و ۵۴۷).

۲۷. بارتولد (۱۳۵۸)، ۱۸، به نقل از طبری.

۲۸. وشی به معنی نقش زدن بر جامه از هر رنگ است. وشی نام شهری در نواحی بلخ در ختلان بود. پارچهٔ وشی از ابریشم لطیف به رنگهای متنوع تهیه می‌گشت و گاهی نیز زردوزی می‌شد. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۴۵/۵ (۵۴۳/۱).

۲۹. فقیهی /۶۴۲ و ابن زبیر /۲۱۴ به بعد.

۳۰. ابن زبیر /۲۱۴ به بعد و فقیهی /۶۴۲. مقایسه کنید با زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴.

۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۲۰/۳ (۴۱۱/۲). در آنجا به شلوار و عمامهٔ امین نیز اشاره شده است. ۴۲۱/۳ (۴۱۲/۲).

۳۲. دینوری /۳۹۳ (۴۳۴). در مسجد مرو هنگام خبر دادن از مرگ پدرش هارون الرشید.

۳۳. اینها را ابوالعتاهیه به عنوان سوغات از حج برای مأمون آورده بود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۹۶/۴ (۳۹۳/۱).

۳۴. مأمون از اینکه قاسم پسر دیگر هارون، در مرو همچون مأمون رُصافیه بر سر می‌نهد و پوشیدن رصافیه را خاص او نمی‌داند، گله‌مند بود. جاحظ(۱۳۳۲)، ۴۹ (۹۵). اینکه دوزی رُصافیه را نوعی شبکلاه و عرقچین می‌داند، صحیح نیست. بر اساس گفتهٔ جاحظ، رصافیه کلاه بلندی بود (همچون قلنسوه) که دورِ آن را عمامه می‌پیچیدند و مخصوص خلفا و ولایتعهدان شمرده می‌شد. از کلام ابن خلکان در شرح حال جعفر برمکی برمی‌آید که بزرگان بنی‌هاشم نیز حق استفاده از آن را داشتند. زیرا می‌نویسد که عبدالملک بن صالح به مجلس جعفر برمکی وارد شد در حالی که رصافیه‌ای بر سر داشت. مؤلف کتاب *اغانی* نیز این حکایت را نقل کرده است و می‌گوید که عبدالملک کلاه (قلنسوه) خود را از سر برداشت. جاحظ(۱۳۳۲)، توضیحات مصحح /۹۳ ـ ۹۴. مقایسه کنید با Dozy (1845), 188-189 ذیل رصافیه. کلاه رصافیه را در محلهٔ رصافیهٔ بغداد در جانب شرقی دجله تهیه می‌کردند. این محله هنوز نیز بدین نام معروف است. فقیهی/۲۷۶. این سنت بزرگان بود که عمامه‌ای به دور کلاه می‌پیچیدند و بر سر می‌نهادند مثل ابوحسان زیادی و ظاهراً چون مأمون برای اولین بار در مرو چنین کلاهی بر سر خود گذاشت، در روزِ قبل از ورودش به قصر، به درباریان گفتند که دستارها و عمامه‌های خود را از سر بردارند و تنها کلاه بر سر بگذارند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ ـ ۴۹ (۹۴).

۳۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۸/۴ (۴۴۱/۲) و همو (۱۹۶۵)، ۳۳۳ و ابن خلدون، ۴۹۵/۱ و فاضل /۱۳. در باب اینکه آیا شعار علویان در ابتدا سفید بوده و سپس به سبز تبدیل شده است، باید گفت که ظاهراً همین گونه بوده است و رنگ سفید، شعار شورشگران علوی بود. زیرا در حدود سال ۲۰۰ هـ سه تن از قیام کنندگان علوی (علی بن محمد بن جعفر، محمد بن سلیمان بن داود بن حسن و ابراهیم بن موسی بن جعفر برادر امام رضا(ع)) و طرفدارانشان سفید می‌پوشیدند. اما این نیز مسلم است که مأمون پس از اعلام ولایتعهدی امام رضا(ع)، شعار سبز را رسمیت بخشید واین مورد اعتراض طرفداران حکومت عربیِ عباسی قرار گرفت. به این عنوان که سبز شعار خسروان ایران بوده است. نعیم بن خازم در حضور مأمون به فضل بن سهل گفت: «تو می‌خواهی حکومت را از عباسیان بیرون بری و به علویان بسپاری، آنگاه با حیلتی دیگر ایشان

را نیز کنار بزنی و دولت خسروان را احیا کنی وگرنه به چه علت رنگ سپید را که شعار علویان بود، به رنگ سبز که شعار کسری و مجوس است بدل کردی؟» پس ظاهراً نخستین بار در زمان مأمون بود که رنگ سبز شعار علویان شد. شیبی/۲۱۹ و متز، ۱۰۴/۱ (۱/۸۰ ـ ۸۱). سبزپوشی بیشتر در خراسان بود. ابن طقطقی /۳۰۱.

۳۶. گردیزی /۴۶۲.

۳۷. حتی «زینب» دختر «سلیمان بن عبدالله بن عباس» نیز که زنی فصیح بود، به مأمون می‌گوید: «از سپردن حکومت به آل علی پرهیز کن». نخجوانی /۱۵۹.

۳۸. مسعودی(۱۳۷۷)، ۲۹/۴ (۴۴۲/۲). ظاهراً در سال ۲۰۴ هـ همو (۱۹۶۵)، ۳۳۴ و گردیزی /۴۶۲ و متز، ۱۰۴/۱ (۸۰/۱).

۳۹. می‌نویسند: «از قباهای اطلس معدنی و ملکی و طمیم و نسیج و مُمَرَّج و مقراضی و اِکسون هیچ نپسندید و هم سیاهی در پوشید و برنشست و روی به خانهٔ عروس نهاد». نظامی عروضی /۳۲ـ ۳۴.

۴۰. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۸۰/۳ ـ ۱۸۱ (۴۷۱/۲). «ظاهراً سفید رنگ عزا بوده است». رجوع کنید به صفحات بعدی مبحث «لباس سوگواری».

۴۱. حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ ـ ۳۶۳ (۳۴۰/۲) و متز، ۱۴۰/۱ (۸۰/۱ ـ ۸۱).

۴۲. متز، ۱۸۶/۲ ـ ۱۸۸ (۱۲۷/۲ ـ ۱۲۸).

۴۳. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ ـ ۳۴ و فقیهی /۶۳۷.

۴۴. فقیهی /۷۶۲.

۴۵. حسن ابراهیم، ۴۴۲/۳ ـ ۴۴۴ (۷۲۳/۳).

۴۶. حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ (۳۴۰/۲) و Supuler/ 515-516، (۴۱۴/۲) و Bergmann/ 445-456.

۴۷. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ ـ ۳۴ و متز، ۱۸۸/۲ (۱۲۸/۲) و فقیهی /۶۳۷.

۴۸. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲۵۴/۱ و ۳۹۹ و ۴۹/۲ و حسن ابراهیم، ۴۴۳/۳ (۷۲۳/۳). مقایسه کنید با سخن ابن فضلان که در دورهٔ مقتدر به عنوان سفیر نزد اسلاوها رفت. وی می‌نویسد: «در آستین شاه صقالبه مقداری درهم بود که بر سر ما ریخت». سفرنامه/۸۱، حاکم بامرلله خلیفهٔ فاطمی (معاصر قادر عباسی) پول یا دستخطی را که می‌خواست به کسی بدهد، در آستین خود نگاه می‌داشت. متز، ۲۵/۱ (۲۷/۱).

۴۹. Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان. به نقل از مسعودی در *مروج الذهب* ۳۰۳/۴ (۶۸۶/۲).

۵۰. قرطبی /۱۷۶ ـ ۱۷۷ و متز، ۲۲۷/۱ (۱۶۱/۱) به نقل از ابن جوزی در *المنتظم*. مقایسه کنید با

Dozy (1845), 246-247 ذیل صُدْرَه و صَدْریّه = صِدْریّه.

۵۱. مسعودی (۱۹۶۵)، ۳۷۶ ـ ۳۷۷ و ابن مسکویه، ۳۷۹/۵ و متز، ۱۶/۱ ـ ۱۷ (۲۲/۱).

۵۲. این خفتان رومی بود. Dozy (1845), 162-168. البته از برخی دیگر از خلفای عباسی این دوران اطلاعات مختصری در این باب داریم، مثلاً واثق ۲۲۷ ـ ۲۳۲ جامه‌ای وشی و زربفت می‌پوشید و فریده کنیز او نیز با لباسی چون واثق در کنار خلیفه می‌ایستاد. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۳۹/۴ (۴۰۷/۱ ـ ۴۱۱). همچنین نخستین خلیفه‌ای که هنگام سوارکاری زیورهای زرین را به کار برد، معتز بن متوکل (۲۵۱ ـ ۲۵۵) بود. ابن خلدون، ۳۳/۱ و مهتدی (۲۵۵ ـ ۲۵۶) اغلب تنها یک جامه می‌پوشید و آن را عوض نمی‌کرد. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۲۷/۳ (۵۳۸/۲). مکتفی (۲۸۹ ـ ۲۹۵) نیز از جامه‌های مروی و خراسانی و همچنین عمامه‌های مروی و شالهای کرمانی استفاده می‌کرد. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴، ۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۹۷۴/۵).

۵۳. ابوشجاع (وزیر المقتدی) /۱۵۲ ـ ۱۵۳ و فقیهی /۲۷۶.

۵۴. صابی (۱۳۸۳)، ۸۰ و فقیهی /۲۳۱ ـ ۲۳۲.

۵۵. قادر عباسی (۳۸۱ ـ ۴۲۲) گاه با لباس عامه از خانه بیرون می‌آمد. ابن اثیر، ۴۱۵/۹ (۱۲۷/۱۶). قائم (۴۲۲ ـ ۴۶۷) لباس سیاه می‌پوشید و بر دوش خود بُرْد پیامبر را می‌انداخت. ابن اثیر، ۶۴۲/۹ (۳۴۶/۱۶). ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۵۸/۸ و فقیهی /۳۱۹.

۵۶. ابن اثیر «قباء اسود، عمامة سوداء و طرحة و علی کتفه البرده، فی یده القضب و فی وسطه منطقه و حدید صینی» ۶۰۸/۱۰ (۳۸/۱۹). در باب اینکه برخی از خلفا از ترس، زره زیر لباس خود می‌پوشیدند، همچون مُستنجد (۵۵۵ ـ ۵۶۶) در دوران ولایتعهدی، رجوع کنید به ابن اثیر «درع»، ۲۵۷/۱۱ (۷۲/۲۱).

۵۷. ابن اثیر، ۴۴۰/۱۲ (۷/۲۷) و سعیدالشیخلی /۱۳۷ و ۱۳۹ و ابن ساعی (۱۳۵۳)، ۲۲۱/۹ و ابن فُوَطی (۱۳۵۱)، ۵، ۱۴ و ۲۰۶ و ابن معمار /۱۲۳ ـ ۱۲۴ و ۱۴۷ و ابن طقطقی /۴۳۲. پس از عمل «شدّ» یعنی کمربستن، نوبت عمل «تکمیل» فرا می‌رسید و آن اعطای سراویل فتوت یا ابزار جنگ به شخص بود، شخص پس از آن عضو جامعهٔ فتیان می‌شد. مقایسه کنید با آملی /۷۷.

۵۸. ابن اثیر، ۴۵۸/۱۲ (۵۱/۲۷). در *جوامع الحکایات* به نگین و جبه و دستار خاص او اشاره شده است. عوفی (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹)، ۱۷۲. مقایسه کنید با جامهٔ سفید الظاهر خلیفهٔ قبل از مستنصر. نخجوانی /۳۴۴ و جاحظ می‌نویسد: از خلفای عباسی، سفاح، منصور، مأمون، جامه‌های خود را چندین بار می‌شستند و می‌پوشیدند، اما مهدی، هادی، هارون، معتصم، واثق

و غیره اکثر جامه‌های خود را تنها یک بار می‌پوشیدند، التاج فی اخلاق الملوک /۱۵۴ (۲۱۳). هادی را در لباس، پرتجملتر و هارون و مأمون را متمایل به سادگی می‌دانند. حسن ابراهیم، ۳۷۱/۲ (۳۴۸/۲).

۵۹. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۱۹/۳ (۳۱۴/۲).

۶۰. نخجوانی /۳۰۷ و تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۲۵۰/۱.

۶۱. هارون و جعفر برمکی در مجلس شراب به میهمانان، جامه‌هایی حریر می‌پوشانیدند. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۲۵۰/۱. مقایسه کنید با ابن طقطقی /۲۸۲ ـ ۲۸۳ و نیز به شراب نشستن جعفر برمکی، عبدالملک بن صالح و اسحاق موصلی. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۶۷/۵ (۶۱۱/۱). قاسم بن عبدالله در روزگار مُعتضد. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۳۵۸/۱ ـ ۳۵۹ و ۳۶۶. مقایسه کنید با زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۸/۵ ـ ۹۵۰).

۶۲. حسن ابراهیم «فاظهر لباس الملحم (المبطن)»، ۴۴۲/۳ (۷۲۳/۳).

۶۳. صابی (۱۳۸۳)، ۸۰. در سال ۳۷۶ زمان طایع. فقیهی /۲۳۲، ۲۷۵ و ۳۳۶. ابوشجاع /۱۵۲ ـ ۱۵۳. مقایسه کنید با زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴.

۶۴. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به فصل قبلی «دوران بنی‌امیه» و نیز مقایسه کنید با *دایرةالمعارف الاسلامیه*، ۱۷۵/۱۴ ـ ۱۷۷ و زیدان، ۹۶/۱ ـ ۹۷ (۱۰۶/۱ ـ ۱۰۷) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۴۷/۳ (۴۲۳/۲).

۶۵. صابی (۱۳۸۳)، (۵۷) و زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵) و فاضل /۱۲. مقایسه کنید با فلوتن /۱۲۴ ـ ۱۲۶.

۶۶. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۴۶/۶ ـ ۳۴۷ (۶۴۹/۱ ـ ۶۵۰).

۶۷. وقتی مأمون توانست مهدی بن علوان خارجی را که خروج کرده بود، ملازم دربار خویش کند، جامهٔ سیاه بر وی پوشاند. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۷۹/۳ (۴۶۸/۲ ـ ۴۶۹).

۶۸. بیهقی، تاریخ ۶۴۲/۲ و حدود العالم /۳۸۹.

۶۹. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۶۰/۱۰ (۲۷۹/۲) و امین «وشی المنسوج بالذهب» (۱۳۵۲)، ۱۲۳/۲ (۱۷۳/۲ و ۱۸۰).

۷۰. مأمون شعری برای کنیزکان گفته است: «جلاهن السعانین علیها فی الزنانیر» (روز عید سعانین آنها را با زنار زیب بخشیده‌ایم و جلوه داده‌ایم). امین (۱۳۵۲)، ۸۷/۲ و ۲۷۹ (۱۳۲/۲ و ۳۳۲) صورت کامل شعر در آنجا آمده است. مقایسه کنید با اخبار دیگری که در باب کنیزکان ذکر شده است. نخجوانی /۱۲۲ زمان مهدی و تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۲۵۸/۱ ـ ۲۵۹ زمان

امین. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۷۸/۵ (۶۱۶/۱) زمان برمکیان.
۷۱. متز، ۸۰/۱ ـ ۸۱ (۶۴/۱ ـ ۶۵) و ابویوسف /۷۵ و حتی /۳۰۱. مقایسه کنید با مقریزی (۱۹۱۱ ـ ۱۹۳۰)، ۴۹۴/۲.
۷۲. زبیده آنان را «مقدودات» نام نهاد. ابونواس معاصر امین در این باب شعری سروده است. متز، ۱۳۴/۲ (۹۶/۲) و زیدان، ۳۱/۵ ـ ۳۷ (۳۶/۵) و امین (۱۳۵۲)، ۱۲۳/۲ ـ ۱۲۷ (۱۶۶/۲) و فقیهی /۱۱۷ ـ ۱۱۸. مردان و دختران و زنان، موی شقیقه را به شکل کژدم یا حرف (ن) می‌بریدند. تشبیه زلفهای یار به عقرب در شعر بعضی از شعرا از جمله ابن معتز و یا ابونواس و نیز در برخی از اشعار شعرای فارسی، از آنجا نشأت گرفته است. متز، ۱۹۰/۲ ـ ۱۹۱ (۱۳۰/۲) و دیوان ابونواس /۸۲ ـ ۸۳ و دیوان ابن معتز، ۶۶/۲ ـ ۶۷.
۷۳. متز، ۱۳۴/۲ (۹۶/۲).
۷۴. مثلاً معتصم یا قاهر عباسی. زیدان، ۱۰۶/۵ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۱۶۲/۵ ـ ۱۶۳ و ۲۱۲/۴).
۷۵. فقیهی /۲۷۵ و ابوشجاع /۱۵۲ ـ ۱۵۳ و صابی (۱۳۸۳)، ۸۰.
۷۶. مثلاً در سال ۱۴۵ در دربار منصور عباسی. ابن اثیر، ۵۷۱/۵ ـ ۵۷۲ (۲۱۶/۹).
۷۷. ابوسلمه و سیاه‌پوشان در کوفه. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۶۸/۳ (۲۵۷/۲). ابومسلم خراسانی رنگ سیاه را رواج داد و پیروانش به سیاه جامگان معروف شدند، اولین کسی که در خراسان سیاه پوشید اسید بن عبدالله بود. همو، ۲۴۳/۲. مقایسه کنید با حامد بن عباس وزیر مقتدر. نخجوانی /۲۰۷ و مقایسه کنید با فلوتن /۱۲۴ ـ ۱۲۶.
۷۸. حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ (۳۴۰/۲).
۷۹. رجوع کنید به تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴) که به طیلسان جعفر برمکی اشاره کرده است. ۲۵۱/۱ ـ ۲۵۲.
۸۰. متز، ۱۸۶/۲ ـ ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و امین (۱۳۵۲)، ۴۳/۲ (۶۸/۲ ـ ۶۹) و زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۸۸/۵ و ۱۹۴ (۶۲۲/۱ ـ ۶۲۳). وقتی عباد بن زیاد هند را فتح کرد و به قندهار رسید، کلاه اهالی آنجا را دراز دید و از آن تقلید کرد. بلاذری «قلانس اهلها طوالاً» /۶۱۰ (۱۸۸). مقایسه کنید با بُرطُل در Dozy (1845), 64.
۸۱. زیدان، ۸۳/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵). جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ ـ ۴۹ (۹۳ ـ ۹۴). البته گاهی و بندرت مأموران عالیرتبهٔ دربار را از به کار بردن عمامه و دستار نهادن به دور کلاه (رصافیه) منع می‌کردند. چنانکه در مدت اقامت مأمون در مرو که وی برای اولین بار رصافیه بر سر نهاد، چنین کردند. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ ـ ۴۹ (۹۴).

۸۲. در باب نحوهٔ شمشیر بستن اعراب و ایرانیان رجوع کنید به فصل قبلی.

۸۳. «پس دل قوی دارید که بزودی خداوند شما را از شر آنها نگه دارد و همانا او شنوا و داناست» بقره، ۱۳۷.

۸۴. می‌نویسند روزی ابودُلامه با چنین شکلی نزد منصور رفت، منصور به او گفت: چگونه‌ای، ابودلامه گفت: خوب نیستم، زیرا صورتم در نیمهٔ تنم واقع شده است (چون کلاه قلنسوه بسیار بلند بود و صورت را در میانهٔ بدن نشان می‌داد). متز، ۱۸۶/۲ ـ ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و شمشیر در دِبَرَم جای گرفته است (چون به رسم ایرانیان شمشیر را به کمر می‌بستند، نه به رسم قدیم اعراب که بر شانه حمایل می‌کردند) و کتاب خدا در پشت گرده‌ام قرار گرفته است، جامه‌هایم را نیز با سیاهی (مرکب) رنگ کرده‌ام. گویند منصور او را بتنهایی از آن هیأت لباس معاف داشت، اما گفت که این داستان را به کسی نگوید. ابودلامه در آن باب سروده است:

از خلیفه انتظار زیادتی داشتیم — در درازی کلاهها افزود
گویی بر فراز سر خمره‌های یهودیان است — که با شبکلاه، بلندتر می‌نماید

لب اللباب فی رد جوابات ذوی الالباب /۱۲۴ به نقل از متز ،۱۸۶/۲ ـ ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۰۷/۱۰ (۲۹۹/۲).

۸۵. یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ ـ ۳۴ و فقیهی /۶۳۷ و متز، ۱۸۷/۲ ـ ۱۸۸ (۱۲۸/۲). می‌نویسند فراخی آستین فضل بن سهل در مسند وزارت چهل گز بوده است!؟ نخجوانی /۱۶۳. در ذیقعدهٔ ۵۳۷ ه وقتی که عضدالدین ابوالفرج محمد بن مسلمه، وزیر مستضئی خلیفهٔ عباسی توسط یک اسماعیلی باطنی به او کارد زده شد و عمامه از سرش افتاد، وی با آستین لباسش، سر خود را پوشاند. ابن اثیر، ۴۴۶/۱۱ ـ ۴۴۷ (۱۶۱/۲۲).

۸۶. همچون جعفر برمکی که دستمالی را در آستین خود داشت. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۸/۳ (۳۸۱/۲) و یا رُقعه‌ای که در آستین کاتب دربار مُسترشد، یعنی سدیدالدین انباری بود. نخجوانی /۲۹۷ و نیز کاتب زمان ابوالحسنِ فرات. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱۹۷/۱. می‌نویسند میهمانان مجلس متوکل عباسی موقع ترک مجلس، پولهای هدیه گرفته را در آستینهای خود قرار می‌دادند. فقیهی /۴۱۶.

۸۷. می‌گویند به دلیل اینکه گردن او دراز بود، این شیوه را معمول کرد. جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۱۵۱/۲. بارتولد (۱۳۵۸)، ۹۱. نیز طیلسان جعفربرمکی. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴) ۲۵۱/۱ ـ ۲۵۲.

۸۸. امین (۱۳۵۲)، ۲/۱۸۲ (۲/۲۳۳)، البته سبزپوشی در خراسان مرسوم شد. ابن‌طقطقی /۳۰۱.
۸۹. ابن اثیر، ۱۱/۱۴۶ (۲۰/۱۷۵). صابی (۱۹۵۸)، ۳۲۵ و ابن‌مسکویه، ۶/۴۴ ـ ۴۶ و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۴/۳۵۶ و متز، ۱/۱۴۵ (۱/۱۰۹). مقایسه کنید با حسن بن مخلد وزیر موفق. متز، ۲/۱۸۸ (۲/۱۲۸) و ابن طقطقی /۳۴۶. به همین دلیل در سال ۳۱۹ وقتی وزیری با لباس چاچی (= شاشیه) و شمشیر حمایل کرده بیرون آمد مردم بسیار تعجب کردند. قرطبی /۱۶۵ و متز، ۱/۱۴۵ (۱/۱۰۹). چاچ به عربی شاش یعنی تاشکند کنونی، شهری در ماوراءالنهر. حدودالعالم /۳۴۳. البته گاه نیز وزراء خلعت نمی‌پوشیدند، مثلاً عون الدین بن هبیره وزیر مقتفی (۵۳۰ ـ ۵۵۵ هـ) هرگز خلعت نپوشید، زیرا این خلعتها عموماً از حریر زربفت بودند و از جنبهٔ شرعی پوشیدن آنها کراهت داشت. نخجوانی ۳۰۷.در زمان خلافت منصور عباسی وقتی عبدالله بن مروان (از بنی‌امیه) به نوبه فرار کرد، شاه نوبه به او گفت: چرا دیبا و حریر را که کتاب و دین شما حرام کرده است به تن کرده‌ای؟ مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۲۹۷ (۲/۲۸۷). به قول مقریزی، در جلد دوم *الخطط*، نخستین خلیفه، هارون‌الرشید بود که به جعفر برمکی وزیر خود خلعت داد. لباس افتخار را «خِلْعَه» و در زمانهای بعد «تشریف» می‌گفتند. این رسم تا جایی پیش‌رفت که گاهی امیر یا خلیفه، لباس خود را در می‌آورد و بر تن فرد مورد نظر می‌کرد. بر اساس *تاریخ مصر* نویری، خلعتی که خلیفهٔ عباسی به الملک الناصر داود داد، یک قبای اطلس و یک شَرْبُوش بود (سال ۶۳۳ هـ) این کلمهٔ عربی که ظاهراً معرّب کلمهٔ فارسی سرپوش است، به نوعی کلاه شبیه تاج گفته می‌شد که تقریباً به شکل مثلث ساخته می‌شد و آن را بدون عمامه بر سر می‌گذاشتند و سپس بر حسب درجه‌ای که داشتند، یک ثوب نخ (نوعی پارچهٔ زربفت) بر آن می‌گذاشتند. این کلاه ویژهٔ امیران بود و فقها هرگز آن را بر سر نمی‌گذاشتند. Dozy (1845), 1-20 and 220-224 مقدمه و نیز ذیل شربوش.
۹۰. مقایسه کنید با تصویری از کتاب *مقامات* حریری (کاروان راه رمله به مکه) و نیز:
Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32; Lewis/ 209.
البته در اینجا نقش «فاطمی» است اما معاصر با دوران عباسیان است.
۹۱. قرطبی /۱۷۷ و فقیهی /۳۴۰ ـ ۳۴۱.
۹۲. ابن اثیر «قباء اسود، عمامة سوداء و طرحة علی کتفه البرده، فی یده القضب و فی وسطه منطقه و حدید صینی»، ۱۰/۶۰۸ (۱۹/۳۸) که بخشی از زره او به شمار می‌رفت.
۹۳. رجوع کنید به منصور عباسی در سال ۱۵۷ هـ ابن اثیر، ۶/۱۳ (۹/۲۶۵) و مقایسه کنید با شعر ابوالعباس عبدالله بن معتز در ستایش معتمد. قیروانی، ۳/۷۹۶ و ممتحن /۴۷۰.

۹۴. زیدان (۳۷/۲) و ممتحن /۱۵۲. به نظر می‌رسد کارکنان دیوانی و اهل قلم بیشتر از اهل شمشیر از کلاه بلند ایرانی استقبال کرده باشند. رجوع کنید به صفحات قبلی «لباس وزیران» و مقایسه کنید با (۴۱۴/۲) Supuler/ 515.

۹۵. دینوری «قباء أسود خَزّ» /۳۸۱ (۴۲۲).

۹۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۶۷/۳ (۴۵۲/۲). سرداران، معمولاً قباهای کوتاه ایرانی می‌پوشیدند. متز، ۱۸۹/۲ (۱۲۹/۲).

۹۷. همچون معن بن زائدهٔ شیبانی. ابن اثیر، ۵۰۳/۵ (۱۳۶/۹) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۰۱/۱۰ (۲۴۹/۲).

۹۸. حسن ابراهیم، ۲۸۱/۳ ـ ۲۸۳ (۶۲۴/۳). در باب چگونگی بستن شمشیر نزد اعراب و ایرانیان به توضیحات بخشهای قبلی مراجعه کنید و نیز امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰).

۹۹. صابی (۱۳۸۳)، ۳۱ به بعد و فقیهی /۳۳۷. در دوره عباسیان، بنداق‌اندازی در تشریفات ورود خلیفه به شهر و یا حرکت خلیفه از دارالخلافه انجام می‌گرفت.

۱۰۰. حسن ابراهیم، ۲۸۷/۳ ـ ۲۸۸ (۶۲۸/۳).

۱۰۱. حوادث سال ۱۴۵ ه ابن اثیر، ۵۷۱/۵ ـ ۵۷۲ (۲۱۶/۹).

۱۰۲. حسن ابراهیم، ۲۸۴/۲ ـ ۲۸۶ (۶۲۶/۳).

۱۰۳. حسن ابراهیم، ۲۸۲/۳ ـ ۲۸۳ (۶۲۴/۳) و امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰) و نیز زیدان، ۱۴۴/۱ ـ ۱۴۷ (۱۵۰/۱ ـ ۱۵۵).

۱۰۴. حسن ابراهیم، ۲۸۲/۳ ـ ۲۸۳ (۶۲۴/۳) و امیرعلی /۳۷۱ (۴۲۰).

۱۰۵. امیر صفاری. تاریخ سیستان /۲۴۶.

۱۰۶. زیدان (۲۲۰/۴) و ممتحن /۱۶۴.

۱۰۷. به این سبب به آنان عراة (برهنگان) می‌گفتند. فقیهی /۵۶۳ ـ ۵۶۴.

۱۰۸. حسن ابراهیم، ۲۳۹/۲ ـ ۲۴۱ (۲۳۹/۲) و زیدان، ۲۰/۵ ـ ۳۷ (۹۰۸/۵ ـ ۹۰۹).

۱۰۹. فقیهی /۵۶۳ ـ ۵۶۴.

۱۱۰. زیدان، ۲۰/۵ ـ ۳۷ (۹۰۸/۵ ـ ۹۰۹) و نیز حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۶۲ ـ ۱۶۴.

۱۱۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۱۲/۳ ـ ۴۱۷ (۴۰۴/۲ ـ ۴۰۹).

۱۱۲. زیدان، ۲۰/۵ ـ ۳۷ (۹۰۸/۵ ـ ۹۰۹) حسن ابراهیم، ۲۳۹/۲ ـ ۲۴۱ (۲۳۹/۲).

۱۱۳. همانجا.

۱۱۴. رجوع کنید به بخش بنی‌امیه مبحث «نظامیان» در صفحات قبلی.

۱۱۵. رجوع کنید به شعر مروان بن ابی حفصه، به مناسبت نبرد منصور عباسی با راوندیان. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۰/۳۰۱ ـ ۳۰۲ (۲۵۰/۲). در آن دوره‌ها، شمشیر را بیشتر بر شانه حمایل می‌کردند، مثلاً ابومسلم خراسانی که در سال ۱۳۷ ه به قتل رسید. ابن اثیر، ۴۷۶/۵ (۱۱۰/۹).

۱۱۶. در شعری به نیزهٔ خطی اشاره شده است، خط لنگرگاهی در بحرین بود که از آنجا نیزه‌های نیکو صادر می‌شد. ابن اثیر، ۴۴۳/۱۱ (۱۵۴/۲۲).

۱۱۷. صابی (۱۹۵۸)، ۱۵ ـ ۲۷ و فقیهی /۳۹۶.

۱۱۸. صابی (۱۹۵۸)، ۳۳۴. ابن جوزی (۱۳۴۲)، ۲۷ و سعیدالشیخلی /۵۸.

۱۱۹. حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ ـ ۳۶۳ (۳۴۰/۲) و بیهقی (۱۹۶۱)، ۲۱۳ و جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ ـ ۴۸ (۹۳) و فاضل /۱۴. مقایسه کنید با قریش بن بدران در زمان خلافت قائم. ابن اثیر، ۶۴۲/۹ (۳۴۶/۱۶) و نخجوانی /۲۵۴ ـ ۲۵۵. هر کس مقامش بالاتر بود، عمامهٔ بزرگتری می‌بست. فاضل /۱۲. در طول قرن سوم قلنسوه که لطیفه گویان آن را کلاه خمره‌ای می‌نامیدند، به اضافهٔ طیلسان، لباس مخصوص قضات بود. قاضی احمد تنوخی وقتی از قضاوت بر کنار و دوباره منصوب شد، گفت می‌خواهم برکناری‌ام از کار، با مرگم فاصله داشته باشد، تا یکسره از خمره (منظور قضاوت است) به چاله (منظور مرگ است) سرازیر نشوم. «لاانزل من القلنسوه الی الحضره». یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۹۲/۱ و ۳۷۳ و کندی /۵۸۶ و متز، ۳۷۲/۱ (۲۵۷/۱).

۱۲۰. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ (۹۴۹/۵).

۱۲۱. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ ـ ۴۹ (۹۴ ـ ۹۳) مقایسه کنید با Lewis /196, No. 11; Nasr/50, Plate 22.

۱۲۲. امیرعلی /۳۸۸ ـ ۳۸۹ (۴۳۸).

۱۲۳. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۸۸/۵ و ۱۹۴ (۵۹۲/۱ و ۶۲۲). امین (۱۳۵۲)، ۱۸۲/۲ (۲۳۳/۲) و متز، ۱۸۷/۲ ـ ۱۸۹ (۱۲۸/۲) و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲۵۴/۱ و ۳۹۹ و ۴۹/۲. مقایسه کنید با کلاه خمره‌ای. تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۲۶/۲ و فقیهی /۷۲۵.

۱۲۴. همچون فضل بن فضاله در سال ۱۶۸ ه در زمان خلافت مهدی عباسی و یا همچون حارث بن مسکین در سال ۲۳۷ ه در زمان متوکل عباسی که وقتی از پوشیدن لباس سیاه امتناع کرد، او را به طرفداری از بنی‌امیه متهم کردند. پس پشمینهٔ سیاه پوشید. کندی /۳۷۸ و ۴۶۹ و متز، ۳۷۲/۱ (۲۵۷/۱) و حسن ابراهیم، ۳۲۰/۳ ـ ۳۳۰ (۶۴۲/۳ ـ ۶۴۳). مقایسه کنید با قبای سیاه خز ابومسلم خراسانی هنگامی که نزد منصور در کاخ بود. دینوری /۳۸۱ (۴۲۲). ابن هبیره از بزرگان واسط کسای بَرّکانیِ مُعْلَم سیاه بر تن می‌کرد؛ وی را سرانجام به دستور سفاح به قتل

رساندند. همو /۳۷۲ (۴۱۳).

۱۲۵. مقایسه کنید با طیلسان ابوالعمرو قاضی در ایام عبدالله بن معتز و زمان وزارت ابن فرات. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱/۴۲۱. وقتی به مقتدر می‌گویند: یک قاضی را وزیر کن. می‌گوید: به من اعتراض خواهند کرد که از وزیران به طیلسان پوشان تمایل پیدا کرده‌ام و به ضعف منسوبم می‌کنند. متز، ۱/۱۳۶ (۱/۱۰۳) و صابی (۱۹۵۸)، ۳۲۲.

۱۲۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۲(۲/۴۳۶) در آنجا «قلنسوه» آمده است. اصفهانی (۱۴۱۴ـ۱۴۱۵)، ۱۸۸/۵ (۱/۵۸۹). امام شافعی جامهٔ حاشیه‌دار بر تن می‌کرد، که تشابهی با لباس مُغنیان داشت. ابن ندیم /۳۸۷.

۱۲۷. از این زمان کلمهٔ «طیلسان» به هر دوی این معانی به کار رفته است. تنها با مطالعهٔ دقیق و مقایسهٔ مطالب و مندرجات متون تاریخی می‌توان به تفاوت این دو پوشش پی برد. برای رجوع به منابع و مآخذ در این باب، نگاه کنید به پاورقی بعدی و نیز یاقوت (۱۹۳۶ـ۱۹۳۸)، ۲۶۱/۵ و متز، ۱/۳۷۳ (۱/۲۵۸).

۱۲۸. یاقوت (۱۹۳۶ـ۱۹۳۸)، ۱/۲۳۴ و فقیهی /۴۰۱ و امین (۱۳۵۲)، ۲/۴۱(۲/۶۶). که در آنجا شعر ابونخیله در دربار منصور آمده است«وحلة تنشر ثم تطوی ـ و طیلسان یشتری فیغلی»، قاضی بغداد را که در مجلس شراب مست شده بود، در طیلسانش پیچیدند و به منزل بردند. ثعالبی، یتیمةالدهر، ۲/۱۰۶ و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲/۱۰۶ و متز، ۲/۲۰۴ (۲/۱۳۸). تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۱/۲۶ ـ ۲۸. رکن‌الدین ابومنصور عبدالسلام جیلی بغدادی (م رجب ۶۱۱) در بغداد نیز چنین می‌پوشید. ابن اثیر، ۱۲/۳۰۵ (۲۵/۲۸۸). به هر حال باید در رنگ سبز طیلسان با سبزپوشی مأمون که بر اثر تأثیر ایرانیان بوده است و نیز اکثر طیلسان پوشان که فقهای ایران بوده‌اند؛ رابطه‌ای و تأثیری ملحوظ داشت. همچنین مقایسه کنید با:

Papadopoulo and Mazenod, No. 29; Stillman/ 753; Lewis/ 23, No. 16.

۱۲۹. نخجوانی /۱۵۸، دلیل دیگرش این بود که به مخلوق بودن قرآن اعتقادی نداشت.

۱۳۰. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲/۳۱۲ و متز، ۱/۲۹۸ (۱/۲۰۹).

۱۳۱. مثلاً در مجلس مباحثهٔ علمی مأمون. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۱۹ (۲/۴۳۳).

۱۳۲. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸/۸۰ ـ ۸۱ و فقیهی /۵۰۷، در شرح حال احمد بن محمد ابیوردی متوفی ۴۲۵ هـ فقیه شافعی بغداد. برعکس در تابستان‌گاه تنها با یک پیراهن بودند، مثل جاحظ در نزد احمد بن ابی دُؤاد. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱/۲۴۶.

۱۳۳. در شرح حال رکن‌الدین ابومنصور عبدالسلام بن عبدالوهاب جیلی بغدادی (م رجب ۶۱۱) در

بغداد. ابن اثیر، ۳۰۵/۱۲ (۲۸۸/۲۵).

۱۳۴. فقیهی /۳۳۶. باید اضافه کرد که عصا داشتن برای مدرسان الزامی بود. حتی /۵۲۳.

۱۳۵. ابوالحسن بن سیمعون (م ۳۸۷) به نقل از کتاب روزنامچهٔ صاحب بن عباد. متز، ۹۵/۲ (۶۹/۲).

۱۳۶. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲۳۴/۱ و متز، ۱۳۵/۱ (۱۰۲/۱).

۱۳۷. مثلاً در مجلس معتصم عباسی. ممتحن /۴۰ به نقل از عوفی. فتح بن خاقان در مجلس متوکل کتابی از آستین خود بیرون آورد. ابن ندیم /۱۹۲. رقعه‌ای در آستین کاتب دربار مسترشد. نخجوانی /۲۹۷.

۱۳۸. همچون علی بن یزید صاحب البرید. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱۷۹/۱ ـ ۱۸۰.

۱۳۹. وی از امرای بزرگ دورهٔ هارون‌الرشید بود. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ (۹۳ ـ ۹۴). اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۶۷/۵ (۶۱۱/۱).

۱۴۰. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۰۳/۵ (۴۹۴/۱ و ۴۹۸) شاید رودبار ماوراءالنهر باشد یا رودبارگیلان و یا رودبار نواحی دیگر. یاقوت (۱۹۰۶)، ۷۷/۳.

۱۴۱. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۸ (۹۳ ـ ۹۴) و امین (۱۳۵۲)، ۱۰۲/۲ ـ ۱۰۳ (۱۵۱/۲).

۱۴۲. این خفتان رومی بود، Dozy (1845), 162-168، ذیل خفتان به نقل از مسعودی و متز، ۲۲۷/۱ (۱۶۱/۱).

۱۴۳. مثلاً بختیشوع پزشک دربار هارون. ابن ابی اُصیبعه /۲۰۶ و زیدان، ۱۰۶/۵ ـ ۱۰۸ و ۸۱ ـ ۸۴ (۹۷۴/۵) و ابن زبیر /۲۲۹ و فقیهی /۶۴۴. مقایسه کنید با دبیق حاشیه‌دار در تزیین تَلّمهای استخر کاخ مقتدر عباسی. متز، ۱۷۹/۲ (۱۲۳/۲).

۱۴۴. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۴۶/۶ ـ ۳۴۷ (۶۴۹/۱ ـ ۶۵۰). بشار شاعر دیگر، به مهدی عباسی می‌گوید: ...زبان و جامه‌ام عربی لیکن نژادم ایرانی است. همو، ۹۷/۳ (۲۹۷/۱).

۱۴۵. وقتی عمانی راجز برای خواندن شعر به دربار هارون وارد شد، هارون شعر خواندن او را مشروط به پوشیدن این البسه کرد. جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۴۲/۱ و متز «خفان و مالقان»، ۱۸۶/۲ ـ ۱۸۸ (۱۲۷/۲ ـ ۱۲۸).

۱۴۶. همچون ابوریحانهٔ مدنی در زمان مهدی عباسی. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۹۳/۶ ـ ۳۹۴ (۶۶۷/۱ ـ ۶۶۹). ملحفه‌ای نیز بر خود می‌پیچید. همو، ۳۹۴/۶ (۶۶۹/۱).

۱۴۷. همچون ابویحیی حَکَم بن میمون استاد موسیقی. همو «فروة»، ۴۸۳/۶ (۷۱۰/۱).

۱۴۸. وی به خساست شُهره بود. همو، ۳۰۲/۱۰ (۲۴۳/۲).

۱۴۹. همو، ۱۹۴/۵ (۵۷۶/۱ و ۵۹۲). می‌نویسند برخی علما نیزگاه به هیأت مُغنیان در می‌آمدند. مثل امام شافعی که جامهٔ حاشیه‌داری بر تن می‌کرد، ابن ندیم /۳۸۷.

۱۵۰. وزیر، لباس او را عوض کرد. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۰۲/۵ ـ ۲۰۳ (۵۹۶/۱). وی در شعری که برای مأمون سروده بود و به مناسبت آن از بازگشت خود از انزوا به دنیای خنیاگری سخن رانده بود، گفت: فرمانت را اطاعت می‌کنم، ردا و دراعه را از تن بیفکندم و باز به هنر برگشتم. صورت کامل شعر آمده است. همو، ۲۴۵/۵ (۶۰۶/۱). دراعه، جُبه‌ای پشمین و جلوباز بود. همو، ۴۱۲/۶ (۶۸۷/۱) و نیز ۶۸/۱ (۲۳/۱).

۱۵۱. عمامه‌ای سیاه روی کلاهی بلند. ابن کثیر، ۲۰۷/۱۰.

۱۵۲. معروف به ابن ابی وداعه، عمامه‌ای سیاه روی کلاهی بلند. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، (۲۶۹/۲).

۱۵۳. مِطْرَف ردایی بود ابریشمین با خطوط چهارخانهٔ مشکی. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۵۴ (۲۱۳) و نیز اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۱۲/۶ (۶۸۶/۱ ـ ۶۸۷). وشی پارچهٔ ابریشمی، لطیف و گلداری بود که اکثراً در شهر وش تهیه و اغلب زردوزی می‌شد. با توجه به رنگهای لباسهای وشی می‌توان گفت که رنگ زرد، آبی، سبز و سرخ، در رنگ آمیزی لباسهای وشی بیشتر به کار می‌رفت. همو، ۲۴۸/۱ (۱۲۳/۱). جبهٔ دعبل خزاعی نیز ابریشمین بود. امام رضا(ع) آن را به دعبل هدیه داده بود. قمی (۱۳۶۱)، ۲۷۹.

۱۵۴. دواج به معنای بالاپوش و پوستین بود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۰۸/۵ (۵۰۶/۱).

۱۵۵. همو، ۱۸۲/۷ (۷۷۷/۱ و ۷۸۷).

۱۵۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۲۹/۳ (۳۲۳/۲).

۱۵۷. امین (۱۳۵۲)، ۱۰۲/۲ ـ ۱۰۳ (۱۵۱/۲).

۱۵۸. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۵۰۵/۶ و ثعالبی، یتیمةالدهر، ۸۵/۱ و متز، ۴۴۸/۱ (۳۰۶/۱) «یلبس سبعة أقبیة کل قباء منها لون».

۱۵۹. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۳۳/۴ (۳۹۵/۱).

۱۶۰. شابشتی /۱۹۹ و فقیهی /۵۶۳.

۱۶۱. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۹۳/۵ (۵۹۱/۱).

۱۶۲. بُحتری (م ۲۸۴) که در یکی از قصاید خود از ممدوح بارانی می‌طلبد، بدقت این بارانی را وصف کرده است. حسن ابراهیم، ۴۴۴/۳ (۷۲۴/۳) و متز، ۱۹۰/۲ (۱۳۰/۲) «من القماش المشمّع للوقایة».

163. Papadopoulo and Mazenod/ 77, No. 18. «قصر عمرا»; Almagro/ 187-190
همچنین رجوع کنید به نقش نوازنده بر کاسهٔ لعابدار قرن سوم و چهارم هجری از مجموعهٔ علی پاشا ابراهیم بیگ در مجموعهٔ Rabenou. ضیاء‌پور (۱۳۴۹)، ۷، شکل ۳ و Pope, 9/ 579.

۱۶۴. رجوع کنید به شعر اسحاق موصلی، خطاب به مأمون وقتی که از خنیاگری روی گردانید. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۴۵/۵ (۶۰۶/۱) و نیز ابوالعتاهیه. همو، ۲۷۹/۴ (۳۸۸/۱). همچنین مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۲۹/۳ (۳۲۳/۲). ابوالحسن علی سعادهٔ فارقی فقیه شافعی (م ذیحجهٔ ۶۰۲) وقتی که از کارهای حقوقی کناره گرفت، لُنگی از پشم خشن به خود بست و لباسهای قبلی خود را درآورد. ابن اثیر «لبس مئزر صوف غلیظ»، ۲۴۳/۱۲ (۱۴۶/۲۵). کساء مالک بن دینار نیز از پشم بود. متز، ۱۸/۲ و ۳۷ (۲۱/۲و۳۳).

۱۶۵. Dozy (1845), 177-181 ذیل دُراعه و نیز *لغتنامهٔ دهخدا* و فرهنگ معین ذیل دراعه. مقایسه کنید با اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۷۳/۴ (۳۸۷/۱).

۱۶۶. همو، ۲۰۲/۵ ـ ۲۰۳ (۵۹۶/۱).

۱۶۷. احادیث پیامبر را در مزیت سفیدپوشی گوشزد می‌کردند. حسن ابراهیم، ۳۶۰/۲ ـ ۳۶۳ (۳۴۰/۲).

۱۶۸. فاضل /۱۳ و امیرعلی /۳۸۸(۴۳۸). مقدسی در باب مردم عراق به بزرگ کردن دستار و بستن شروب (نوعی عمامه و دستار) اشاره کرده است، احسن التقاسیم /۱۲۹. در باب پارچهٔ عَتابی رجوع کنید به توضیحات صفحات بعدی.

۱۶۹. سه نفر روبه‌روی عالم بر اساس نسخهٔ خطی «مُختارالحکمه» /Papadopoulo and Mazenod 131, No. 29. «کاروانیان راه رمله به مکه بر اساس نسخهٔ خطی «مقامات حریری» Ibid/ 133, No. 32 مقایسه کنید با نقوش دوران فاطمیون در مصر، در Lewis/ 21, No. 12.

۱۷۰. امیرعلی /۳۸۸ (۴۳۸). مقایسه کنید با Dozy (1845), 160-162, 250-254, 387-388 ذیل کلوته، طربوش و تخفیفه.

۱۷۱. گاهی نیز بدون سروال، قبا و کفش می‌پوشیدند. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۴۹۱/۱.

۱۷۲. زمان معتضد مردی جامهٔ سبز پوشیده بود. همو، ۳۷۳/۱. ظاهراً نوعی پیراهن (دِرْع) اروی (هروی) در دورهٔ هارون‌الرشید معروف بوده است، در شعر عربی «دِرْع أَرْوَی». مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۵۸/۳ (۳۵۲/۲) و متز، ۱۸۷/۲ ـ ۱۸۹ (۱۲۷/۲ ـ ۱۲۸). آستینها بلند گرفته می‌شد و پارچهٔ اضافه روی انگشتان را می‌بریدند، به نقل از سمرقندی /۹۰.

۱۷۳. امیرعلی /۳۸۸ (۴۳۸ ـ ۴۳۹) و حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲ (۳۴۰/۲). در زمان هارون در بغداد ما

با طفلی کـه قـبا و کـمربند دارد، روبـه‌رو مـی‌شویم. اصـفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۱۹/۱۰ (۲۶۷/۲).

۱۷۴. حسن ابراهیم، ۳۶۱/۲(۳۴۰/۲). مقایسه کنید با Dozy (1845), 162-168 ذیل خفتان.

۱۷۵. زیدان، ۸۳/۵ ـ ۸۴ (۹۵۰/۵) و متز، ۱۹۰/۲ (۱۳۰/۲) و ثعالبی، یـتیمةالدهـر، ۴۳/۳ و الوشا /۱۳۵ و ابن‌خرداذبه /۱۰۹.

۱۷۶. مردی از موصل در زمان صلاح الدین ایوبی (سـال ۵۷۸ ه‍). ابـن اثـیر، ۴۸۵/۱۱ ـ ۴۸۶ (۲۴۳/۲۲). قاهر پس از خلع از خلافت در تنگدستی و ژنده‌پوشی، نعلین چوبی به پا داشت، «بقطن جبه و فی رجله قبقاب خشب». متز، ۱۸/۱ (۲۳/۱).

177. Lewis/ 197, No. 15 "Arabic-Version of Dioscorides' Materia Medica"; Papadopoulo and Mazenod, 133, No. 32.

۱۷۸. الوشا/۱۲۴ و ازدی /۳۵ و متز،۲۹۷/۲ (۱۹۵/۲) و حسن ابراهیم، ۴۴۴/۳ (۷۲۴/۳).

۱۷۹. سعیدالشیخلی /۶۸ و ابن بسام /۲۱ ـ ۲۲ و ۲۵.

۱۸۰. جاحظ (۱۳۵۶ ـ ۱۳۶۴)، ۴۹۶/۶ و سعیدالشیخلی /۶۷ ـ ۶۸.

۱۸۱. شیزری /۲۲ ـ ۲۳ و ابن اخوه /۹۱ ـ ۹۲.

۱۸۲. ابن بسام /۳۸ و شیزری /۳۱ و ۶۰ و ابن اخوه /۹۴ و ۲۳۹.

۱۸۳. تُبّان را نوعی پیش‌بند دانسته است. سعیدالشیخلی /۶۸ . اما مؤلف *نهایةالرتبة* مـی‌نویسد: التبابین شلوارهایی کوتاه به اندازهٔ یک وجب هستند. ابن بسام /۲۵.

۱۸۴. مندیل، پارچه یا دستمالی بود که به عنوان کمربند به کمر می‌بستند. Dozy (1845), 414-418 ذیل مندیل. مقایسه کنید با توصیف ابن جوزی از یکی از سقاهای بغداد. مناقب بغداد /۳۱؛ البته به نوعی دستار سر نیز مندیل می‌گفتند.

۱۸۵. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۹۸/۳ (۲۹۶/۱). رجوع کنید به شعر حماد عجرد که در آن پدر بشارِ شاعر راکه خشتمال بوده چنین هجو کرده است: یا ابن الطّیانِ ذی التُّبان (ای پسر گِلکارِ تُنبان پوش).

۱۸۶. جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۴۱/۱ و ممتحن /۳۴۲. (علاماتی که اهل ذمه در برخی از ادوار مجبور بودند به خود وصل کنند).

۱۸۷. سعیدالشیخلی /۶۸ و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۹۸/۳ (۲۹۶/۱).

۱۸۸. اصفهانی، ۹۸/۳ ـ ۹۹ (۲۹۶/۱).

189. Lewis/ 21, No. 12 and 197, No. 15; Papadopoulo and Mazenod /131, No. 29 and

133, No. 32.

۱۹۰. سعیدالشیخلی /۶۸ و ابن‌منظور /۳۷۳ ذیل فوطه و زبیدی، ۲۰۰/۵ ذیل فوطه. مقایسه کنید با Dozy (1845), 339-343 ذیل فوطه.

۱۹۱. اصفهانی (۱۴۱۴-۱۴۱۵)، ۳۰۷/۶-۳۰۸ (۶۳۴/۱). رجوع کنید به شعر بشار در پاسخ به یک عرب در بصره. همو، ۱۱۶/۳ (۲۹۹/۱ - ۳۰۰).

۱۹۲. جاحظ (۱۹۵۸)، ۱۰۹ - ۱۱۰ و براون /۴۰.

۱۹۳. ابن کثیر، ۱۲/۱۲ و سعیدالشیخلی /۶۸.

۱۹۴. مقایسه کنید با Dozy (1845), 162-168 ذیل قفطان، با خفتان جلیقه مانند که کوتاه بود اشتباه نشود.

۱۹۵. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۶ و سعیدالشیخلی /۶۸ به نقل از ابن طقطقی.

۱۹۶. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۰۳/۳ (۳۹۵/۲).

۱۹۷. امین (۱۳۵۲)، ۳۰۳/۲ (۳۵۶/۲). خادم ابوالعتاهیه لنگی بر خود می‌پیچید که بعد از مرگ نیز با همان لنگ دفن شد. اصفهانی (۱۴۱۴ - ۱۴۱۵)، ۲۷۲/۴ (۲۷۲/۱ - ۳۷۳). یکی از اعراب در بصره وقتی بندگان را با لباس آزادگان می‌بیند، تعجب می‌کند، امین (۱۳۵۲)، ۳۰۳/۲ (۳۵۶/۲). بردگان اگر جامه‌ای هم داشتند، جامه‌ای خشن و پشمی بوده است. ممتحن /۱۷۸.

۱۹۸. همدانی (۱۹۶۱)، ۲۱۷ و فقیهی /۵۶۳ - ۵۶۴.

۱۹۹. در اخبار الناصرالدین الله می‌نویسند، چون به او خبر دادند که برخی علما و طلاب در نظامیه به فسق و فجور می‌پردازند، وی برای امتحان جامهٔ موصلیانه در پوشید و بدانجا رفت. نخجوانی /۳۲۵. گاه نیز یک لنگ کفش قرمز و لنگ دیگر را سیاه و یا به رنگی دیگر می‌پوشیدند، متز ۱۹۰/۲ (۱۳۰/۲).

200 .Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32.

۲۰۱. امیرعلی /۳۸۹ (۴۳۹) و حسن ابراهیم، ۳۶۲/۲ - ۳۶۳ (۳۴۱/۲ - ۳۴۳). عُلیه (عباسه) ظاهراًدر پیشانی نقصی داشته، لذا سربندی مرصع به جواهرات تهیه کرد، که استفاده از آن در میان دیگر زنان ثروتمند معمول شد. ممتحن/۲۵۰ و نیز Dozy (1845), 73-80 ذیل بُرنس. کوفیّه، پارچهٔ چهارگوشی که اعراب بر سر خود می‌اندازند و رشته‌ای به نام عِقال روی آن می‌بندند.

۲۰۲. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۲۴/۳ (۴۱۵/۲). عُلیه (م ۲۱۰) وقتی که مأمون او را در آغوش گرفت و سرش را بوسید (علیه عمهٔ مأمون بود)، صورتش را با پارچه پوشانده بود. اصفهانی (۱۴۱۴ -

۱۴۱۵)، ۳۵۳/۱۰ (۲۷۶/۲).

۲۰۳. رجوع کنید به شعر عُلیه که در آن ام جعفر کنیز «طغیان» را هجو کرده است. همو، ۳۵۶/۱۰ (۲۷۸/۲). مقایسه کنید با متز، ۱۸۹/۲ (۱۲۹/۲) و ابن مسکویه ۵۲۸/۵ و صابی (۱۹۵۸)، ۱۷۶ و الوشاء /۱۲۴ و ۱۲۶.

۲۰۴. رجوع کنید به شعر قاضی تنوخی که در آن زنی را وصف کرده است. متز، ۴۳۹/۱ (۲۹۹/۱) و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۳۳۸/۴ و ۳۳۵/۵. ثعالبی، یتیمة الدهر، ۱۰۹/۲.

۲۰۵. همچون مُتیم هُشامیه (م ۲۴۴) شاعره و کنیز علی‌بن هشـام. اصـفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۱۲/۷ (۸۱۰/۱) و امین (۱۳۵۲)، ۹۵/۲ ـ ۹۷ (۱۴۲/۲).

۲۰۶. حسن ابراهیم، ۳۶۲/۲ ـ ۳۶۴ (۳۴۱/۲ ـ ۳۴۳) و امیر علی /۳۸۹ (۴۳۹) و زیدان، ۷۷/۵، ۱۰۶ و ۱۳۱ (۹۸۰/۵).

۲۰۷. حسن ابراهیم، ۳۶۲/۲ (۳۴۱/۲). البته معنای دیگر «موزه» همان پاپوش اصلی یعنی کفش است.

۲۰۸. حسن ابراهیم، ۳۶۲/۲ (۳۴۱/۲ ـ ۳۴۳).

۲۰۹. جاحظ (۱۳۳۲)، ۱۰۳ (۱۵۶).

۲۱۰. متز، ۱۸۹/۲ ـ ۱۹۰ (۱۲۹/۲). کنیزکان و رقاصه‌ها از رنگهای مـصنوعی و تـند اسـتفاده می‌کردند. صابی (۱۹۵۸)، ۱۷۶ و ابن مسکویه، ۵۲۸/۵. در مورد اشعار روی البسه رجوع کنید به امین، (۱۳۵۲)، ۹۴/۲ ـ ۹۷ (۱۴۲/۲ ـ ۱۴۴).

۲۱۱. زبیده مادر امین، پس از کشته شدن امین، پشمینه سیاه پوشید. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۲۴/۳ (۴۱۵/۲).

۲۱۲. امیرعلی /۳۸۹ (۴۳۹).

۲۱۳. همچون فرار ابراهیم بن مهدی از بغداد که بر علیه مأمون طغیان کرده بود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۹/۴ (۴۴۲/۲ ـ ۴۴۳).

۲۱۴. ابن خلدون، ۴۹۵/۱ و نیز فلوتن /۱۲۴ ـ ۱۲۶.

۲۱۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۱۹/۳ (۳۱۴/۲) و مقایسه کنید با Dozy (1845), 1-20 مقدمه.

۲۱۶. ابن اثیر، ۶۰۰/۱۰ ـ ۶۰۷ (۲۶/۱۹ و ۳۶) در حوالی واسط.

۲۱۷. سیوطی /۲۸۰ و ابن کثیر، ۱۶۳/۱۰ و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، توضیح مترجم (۲۸۲/۲).

۲۱۸. متز، ۱۹۳/۲ (۱۳۱/۲).

۲۱۹. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۸۰/۳ ـ ۱۸۱ (۴۷۱/۲). در اسپانیا (اندلس) در زمان حکمرانی خلفای

بنی‌امیه و حتی بعد از سلسلهٔ بنی‌اُمیه سفید،رنگ عزا و ماتم بود؛ «علیهم الظهائر البیض شعار الحزن». در دورهٔ غزنویان نیز سفید، رنگ عزا شمرده می‌شد. رجوع کنید به بخشهای بعدی Dozy (1845), 1-20 مقدمه.

۲۲۰. متز، ۲/۱۵۵ ـ ۱۵۶ (۲/۱۰۹).

۲۲۱. قرطبی /۵۷، ۷۷ و ۸۷ و نیز متز، ۲/۱۵۶ (۲/۱۰۹).

۲۲۲. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۲۱۰ (۲/۵۱۴).

۲۲۳. مقایسه کنید با ابن خلدون، ۱/۴۹۵.

۲۲۴. متز، ۲/۱۵۴ (۲/۱۰۸). وقتی در سال ۳۹۷ حاکم بامرلله، ابی رکوه (صاحب مشک کوچک) را که یک شورشی بود و لشکر حاکم را شکست داده بود دستگیر کرد؛ وی را بر شتری دو کوهانه سوارکرد و سرپوشی زنانه (طرطور) بر سرش نهاد و میمون تعلیم دیده‌ای راکنارش بر روی شتر سوار کرد که مرتباً به صورت و قفای ابی رکوه سیلی می‌زد. همو، ۲/۱۵۵ (۲/۱۰۹) و نیز Dozy (1845), 262-278 ذیل طرطور.

۲۲۵. ابن اثیر، ۹/۶۰۰ (۱۶/۳۰۳).

۲۲۶. همو، ۹/۶۲۵ (۱۶/۳۲۸). اینکه مترجم طرطور را (پوشاکی شبیه چادر نماز) نوشته است، صحیح نیست. رجوع کنید به Dozy (1845), 262-278 ذیل طرطور.

۲۲۷. نخجوانی /۲۹۴.

۲۲۸. مثلاً زمان مقتدر عباسی با ابن فرات چنین کردند. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۱/۳۲۴. نیز در روزگار معتضد عباسی. همو، ۱/۱۱۵. مقایسه کنید با سخن علی اسکافی که می‌گوید: در بند بودم با جامه‌ای شوخگن. همو، ۱/۴۴۲.

۲۲۹. ابن اثیر، ۹/۶۴۴ (۱۶/۳۴۸).

۲۳۰. وقایع سال ۱۴۷، بیعت مهدی و خلع عیسی بن موسی. همو، ۵/۵۷۸ (۹/۲۲۳). در دربار منصور عباسی حمایل به گردن شخصی انداختند و سخت کشیدند. همو، ۵/۵۷۹ ـ ۵۸۰ (۹/۲۲۵).

۲۳۱. رجوع کنید به شعر منسوب به ابن مُعتز که در حبس سروده است:

پس از آن سروریها بنده گشتم — اسیر قید و بند و کنده گشتم
ز دور آسمان در کنج زندان — پیِ یک لقمهٔ نان، بافنده گشتم

بیهقی (۱۹۶۱)، ۵۷۱ و صابی (۱۹۵۸)، ۲۱. متز می‌نویسد: شعری که بیهقی در کتاب خود آورده است، در دیوان ابن معتز نیست. قفطی /۱۹۳ و ابویوسف /۸۸ و یعقوبی (۱۹۶۰)،

۱۴۰/۳ (۴۱۲/۲) برای صورت عربی شعر رجوع کنید به متز، ۱۶۵/۲.

۲۳۲. زیدان، ۸۱/۵ ـ ۸۴ و ۱۰۶ (۹۷۴/۵).

۲۳۳. یاقوت (۱۹۰۶)، ۵۲۰/۲ و فقیهی /۴۱۴.

۲۳۴. سعید الشیخلی /۲۲.

۲۳۵.صابی (۱۹۵۸)، ۱۵ ـ ۲۷. در فهرست بردگان و غلامان عصر هارون نام بافنده نیز دیده می‌شود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۲۴۹/۵ (۶۰۸/۱).

۲۳۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۲۲۶/۳ (۵۳۶/۲).

۲۳۷. حسن ابراهیم، ۲۹۲/۳ به بعد (۶۳۷/۳).

۲۳۸. ابن مسکویه، ۳۰۳/۶ ـ ۳۰۶ و فقیهی /۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۲۳۹. پارچهٔ گلدار وشی در صفحات گذشته توضیح داده شده است.

۲۴۰. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۹۳/۵ (۵۹۰/۱).

۲۴۱. متز، ۲۳۴/۱ (۱۶۵/۱) به نقل از المنتظم ابن جوزی.

۲۴۲. جامه‌دان به عربی تخت. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۴۰/۴ (۴۰۹/۱).

۲۴۳. همو، ۱۹۳/۵ (۵۹۰/۱) مقایسه کنید با تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۳۵۵/۱.

۲۴۴. ابن اثیر، ۴۶۱/۵ (۹۳/۹).

۲۴۵. همو، ۵۴۴/۵ (۱۸۳/۹) «خِرَق حریر».

۲۴۶. ابن خلکان، ۹۹/۲.

۲۴۷. لسترنج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و سعید الشیخلی /۶۱ و حسن ابراهیم، ۳۳۳/۳ ـ ۳۳۴ (۶۵۱/۳).

۲۴۸. نوعی جامهٔ خارا بود. قزوینی (۱۳۶۳)، ۳۱/۶ ـ ۳۲ و ۲۰۰/۳. *لغتنامهٔ دهخدا* و فرهنگ معین ذیل «خارا» و نیز مقالهٔ محققانهٔ قزوینی در *مقالات* ۶۸۴/۳ ـ ۶۸۹.

۲۴۹. راوندی /۱۷۱.

۲۵۰. جیب من بر صدرهٔ خارا عتابی شد ز اشک
کوه خارا زیر عطف دامن خارای من
«خاقانی»

گر به دیباهای رنگین آدمی گردد کسی
پس در اطلس چیست گرگ و در عتابی سوسمار
«عبدالرزاق اصفهانی»

ابلهی صد عتابی خارا گر بپوشد خری است عتابی «سعدی»

خَرِ عتابی مشهور بود و گاه خلفا و امرا آن را هدیه می‌دادند. قزوینی (۱۳۶۳)، ۶/۳۱ ـ ۳۲ و *لغتنامهٔ دهخدا*، ذیل خارا.

۲۵۱. خطیب بغدادی، ۸۲/۱ و دمشقی /۳۱۷. رُصافَه به معنی محل روییدن در حومهٔ شهر است. یاقوت (۱۳۶۲)، ۹۷. قبور بسیاری از خلفای عباسی در رُصافیه واقع است. ابن بطوطه، ۲۴۳/۱ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۷ و لسترنج (۱۳۶۴)، ۳۳ و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۵۱ ـ ۲۵۴ (۲۳ ـ ۲۵).

۲۵۲. جاحظ (۱۳۳۲)، ۴۷ ـ ۴۹ (۹۳ ـ ۹۴). مقایسه کنید با Dozy (1845), 188-189 ذیل رُصافیه و فقیهی /۲۷۶.

۲۵۳. امیر علی /۳۸۱ ـ ۳۸۳ (۴۳۲).

۲۵۴. در اخبار الناصر الدین الله. نخجوانی /۳۲۵.

۲۵۵. سعید الشیخلی /۵۷ و ۶۱ و صولی /۲۶۱. و نیز محلهٔ پشتهٔ جعفر خیاط در سر من رای. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۶۱ (۳۴).

۲۵۶. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۴۵/۸ ـ ۱۴۶. حوالی سال ۴۴۲ ه این بازار در محلهٔ شیعه‌نشین کَرْخ بود.

۲۵۷. تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۱۰۱/۲ و وکیع ۲۶۷/۱ ـ ۲۶۸ و سعیدالشیخلی /۱۲۴.

۲۵۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۲۷۶/۶ و سعیدالشیخلی /۱۲۴.

۲۵۹. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، /۲۴۳ ـ ۲۴۸ (۱۷). این پارچه‌ها را تغییری نمی‌دادند.

۲۶۰. سعیدالشیخلی /۱۱ و حسن ابراهیم، ۳۳۲/۳ ـ ۳۳۳ (۶۵۰/۳).

۲۶۱. رجوع کنید به صفحات قبلی و نیز مقایسه کنید با حدود العالم /۴۰۶.

۲۶۲. همانجا /۴۰۷.

۲۶۳. ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۱۲۵.

۲۶۴. حسن ابراهیم، ۲۶۹/۳ (۲۶۶/۳).

۲۶۵. حدود العالم /۴۰۷.

۲۶۶. حدود العالم /۴۰۷. مقدسی می‌نویسد: در نعمانیه پوشاک و پارچه‌های پشمین عسلی رنگ (زرد) زیبا و در بغداد لنگ و دستار یگانگی عالی و دستمالهای قیصری و بویبی می‌سازند. احسن التقاسیم /۱۲۸.

۲۶۷. متز، ۱۸۷/۲ (۱۲۸/۲)، می‌نویسد در قرن ۱۲ م. عادت شرقی پوشیدن در فرانسه رواج داشت. ابن فضلان از خیاط پادشاه اسلاوها که یک نفر بغدادی است نام برده است. سفرنامه /۸۷.

۲۶۸. امین (۱۳۵۲)، ۲/ ۲۸۱ (۲/ ۳۳۴). پارچهٔ گلدار ابریشمی مصر و شام چنان در اروپا ارزش یافت که صلیبیها و مردم مغرب، بجز پوشیدن، آن را برای کفن مردگان خود نیز برمی‌گزیدند. حتی /۵۳۸.

۲۶۹. امین (۱۳۵۲)، ۲/ ۲۹۵ (۲/ ۳۴۸) «النعال السندیة» و جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۱/ ۱۲۲.

۲۷۰. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/ ۳۷۱ (۲/ ۳۶۳).

۲۷۱. سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۳/ ۵۵ و فقیهی /۵۰۶.

۲۷۲. متز، ۱/ ۲۷۵ (۱/ ۱۹۳).

۲۷۳. متز، ۱/ ۱۶۴ (۱/ ۱۲۱) بر اساس نسخهٔ خطی العیون.

۲۷۴. ابن اثیر، ۱۱/ ۳۰۷ (۲۱/ ۱۸۸).

۲۷۵. زیدان، ۵/ ۸۴، ۱۰۶ و ۱۳۱ ـ ۱۳۶ (۵/ ۹۷۴).

۲۷۶. همو، ۲/ ۳۴۹.

۲۷۷. ابن‌اثیر، ۵/ ۵۹۲ ـ ۵۹۳ (۹/ ۲۳۸).

۲۷۸. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵/ ۱۲۰ (۱/ ۵۲۳).

۲۷۹. اینکه جاحظ در کتاب *التاج* مبلغ آن را ۳۰ بدره (هر بدره ظاهراً ده هزار درهم) نوشته است، نمی‌تواند صحیح باشد /۴۳ (۸۷).

۲۸۰. مسعودی به گازران و لباس کوب آنان در دوران مهدی عباسی اشاره کرده است. مروج الذهب، ۳/ ۳۳۰ ـ ۳۳۱ (۲/ ۳۲۵).

۲۸۱. سعیدالشیخلی /۱۵۱.

۲۸۲. ابن اخوه /۱۴۰.

۲۸۳. ابن عبدالرؤوف /۸۷ و سعیدالشیخلی /۱۱۸.

۲۸۴. ابن عبدون /۵۰ و سعیدالشیخلی /۱۱۹.

۲۸۵. صابی (۱۹۵۸)، ۱۵۸ و ماوردی /۴۰۴ و متز، ۲/ ۲۳۴ (۲/ ۱۵۵ ـ ۱۵۶).

۲۸۶. سعیدالشیخلی /۱۱۹، بر اساس الذخایر /۱۸۴ الف و ب. ظاهراً خیاطان ماهر از قبیلهٔ غنی (غنوی) بوده‌اند. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/ ۲۸۷ (۲/ ۲۷۸). در شعر عربی:

إذا غَنَوِیة ولدت غلاماً   فبشرها بخیاط مجید.

۲۸۷. خطیب بغدادی، ۶/ ۱۷۶ و ابن کثیر، ۱۰/ ۲۳۰ و سعیدالشیخلی /۱۰۳.

۲۸۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸/ ۶۲ و سعیدالشیخلی /۱۰۱.

۲۸۹. سعیدالشیخلی /۱۰۱.

۲۹۰. تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۱۰۲/۲ و سعیدالشیخلی /۱۲۴ و وکیع، ۲۶۷/۱ ـ ۲۶۸.

۲۹۱. سعیدالشیخلی /۱۲۴ و ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۲۷۶/۶.

۲۹۲. شیزری /۶۷ ـ ۶۸ و سعیدالشیخلی /۶۴ و ابن اخوه /۱۳۷.

۲۹۳. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۷۸ و ابن اخوه /۱۳۶ ـ ۱۳۷ و شیزری /۶۵ ـ ۶۷ و سعیدالشیخلی /۸۲.

۲۹۴. سعیدالشیخلی /۶۵ و الکتانی ۵۸/۲ و ۱۱۶.

۲۹۵. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸۶/۶ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۳۸۴.

۲۹۶. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۷۳.

۲۹۷. سعیدالشیخلی /۶۵ و شیزری /۶۹ ـ ۷۰.

۲۹۸. ابن بسام (۱۹۶۸)، ۶۳ و ۸۴ و سعیدالشیخلی /۱۰۲.

۲۹۹. بر اساس نسخهٔ خطی *الذخایر و التحف*، پیر همهٔ طراحان لباس، عبدالله بن عباس بوده است. سعیدالشیخلی /۱۵۱. نیز رجوع کنید به فتوت نامهٔ چیت سازان که در آن به مقدمات چیت‌سازی اشاره شده است. سعیدالشیخلی / مقدمه دوازده (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فتوت نامهٔ سلطانی اثر کاشفی سبزواری).

۳۰۰. سعیدالشیخلی /۱۳۱.

۳۰۱. متز، ۲۷۵/۱ (۱۹۳/۱).

۳۰۲. ابن اثیر، ۲۹۱/۱۲ (۲۶۰/۲۵ ـ ۲۶۱).

۳۰۳. سعیدالشیخلی /۹۹.

۳۰۴. جاحظ (۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱)، ۱۶۹/۱ و ابن جوزی (۱۳۵۷)، ۱۷۶ و سعیدالشیخلی /۲۷ و ۶۹. مقایسه کنید با بیت آخر شعر ابوالعتاهیه (م ۲۱۳ تا ۳۰۲!؟) «اذا صحّح التقویٰ و اِن حا ک او حَجَم»، (بر بندهٔ پرهیزگار هیچ نقصی و عیبی نیست، وقتی تقوای خود را درست کند که بافنده یا حَجّام باشد)، صورت کامل شعر در اینجا آمده است. اصفهانی (۱۴۱۴ـ ۱۴۱۵)، ۲۶۳/۴ (۳۶۸/۱).

۳۰۵. سعیدالشیخلی /۱۸ به نقل از مقدمهٔ ابن خلدون.

۳۰۶. چاه (بئر) چالهٔ کارگاه بافندگی = پاچال. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸۴/۹ ـ ۸۵ و ابن جوزی (۱۳۴۲)، ۱۷ و سعیدالشیخلی /۹۸.

۳۰۷. ابویوسف /۶۹ و متز، ۶۵/۱ ـ ۶۶ (۵۴/۱ ـ ۵۵) و تریتون /۱۰۸ و سعیدالشیخلی /۱۹.

۳۰۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۷۲/۸ و تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۶۷/۱ و سعیدالشیخلی /۸۵.

۳۰۹. سعیدالشیخلی /۱۵۱ ـ ۱۵۳.

۳۱۰. همو، / ۲۵. بر اساس نوشته‌های ابن رسته و ثعالبی در *لطائف المعارف*.

۳۱۱. ابن خلکان، ۳/۳۵۳ و قشیری /۲۷ و قزوینی (۱۳۸۰)، ۳۲۴ و سعیدالشیخلی /۳۷.

۳۱۲. دینوری /۴۰۳ (۴۴۵).

۳۱۳. ثعالبی، یتیمة الدهر، ۲/۱۱۷ ـ ۱۱۹. ابن تغری، ۴/۶۷ و فقیهی، ۵۲۹/۳۰ و سعیدالشیخلی /۱۲۸.

۳۱۴. ابن کثیر، ۱۱/۲۶۹ و سعیدالشیخلی /۲۵.

۳۱۵. قاضی تنوخی می‌نویسد: بعد از وفات او ۱۳۰۰ شلوار در خزاین او شمرده شد، از انواع ثیاب که در یکی از آنها بند کشیده نشده بود. الفرج بعد الشدة، ۱/۲۲۶ ـ ۲۲۷.

۳۱۶. همو، ۱/۱۶۶ ـ ۱۶۷.

۳۱۷. ابن اثیر، ۶/۳۵۷ـ۳۵۸ (۱۰/۳۰۰). طاهر اعور (یک چشم) بود، حتی شعری نیز در این باب برای او سروده‌اند. تاریخ سیستان /۱۷۲ و ابن خلکان، ۱/۴۲۲ و حتی /۵۹۲.

۳۱۸. محمد مناظر /۶۸ ـ ۶۹.

۳۱۹. مقایسه کنید با ابن اثیر «شوراب المسوده و قلانسهم»، ۹/۲۵۸ (۱۰/۱۹۸)، حوادث سال ۱۹۶ هـ.

۳۲۰. مازیار پسر قارن (کارن) در ۲۰۸ هـ از طرف مأمون خلیفهٔ عباسی حاکم قسمت کوهستانی طبرستان و رویان و دماوند شد، اما مدتی بعد علیه سلطهٔ اعراب بر ایران شورید و با بابک خرمدین هم‌پیمان شد. وی سرانجام دستگیر و در بغداد به دستور خلیفه کشته شد (۲۲۵ هـ).

۳۲۱. ابن اثیر، ۶/۵۰۱ ـ ۵۰۳ (۱۱/۱۴۲).

۳۲۲. سبز شعار قدیمی ایرانیان بود، بویژه در نواحی خراسان. برای مثال رنگ علمها و لباس سپاهیان انوشیروان در نبرد با خاقان ترک سبز بود. مرعشی /۶ ـ ۷. برای توضیحات بیشتر در این باب رجوع کنید به صفحات بعدی «لباس علویان طبرستان». می‌نویسند بر بام عمارت نوبهار بلخ (که محلی مذهبی بود) بیرقهایی از حریر سبز نصب شده بود. متز، ۱/۱۰۴ (۱/۸۰). مقایسه کنید با ابن‌اثیر، ۶/۳۴۱، ۳۴۶ ـ ۳۴۷ (۱۰/۲۸۳ و ۲۸۹) و محمد مناظر /۶۸ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۳۴ (۲/۷۱۰) و ازدی /۳۴۲ و ۳۵۲ و خواندمیر (۲۵۳۵)، ۶۱ ـ ۶۷.

۳۲۳. مفید، ۲/۲۵۲ ـ ۲۵۴.

۳۲۴. محمد مناظر /۶۸ و ابن اثیر در ۶/۳۸۱ (۱۱/۳) سال ۲۰۷ را نوشته است، اما همو در ۶/۳۵۷ـ ۳۵۸ (۱۰/۳۰۰) تاریخ دقیق آن را که ۲۳ صفر ۲۰۴ است، درج کرده است. مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۳۴ (۲/۷۱۰) و فرای، ۴/۹۴ و ابن طقطقی /۳۰۰ ـ ۳۰۴. به دلیل

همین عمل مأمون بود که ابراهیم عباسی در بغداد بر علیه خلافت او شورید و یک چند به خلافت نشست و بدین ترتیب بغدادیان و دیگر عباسیان با سبزپوشی مأمون به مخالفت شدید برخاستند. حتی طاهر نیز مأمون را به سیاه‌پوشی توصیه کرد. اینکه در این میان برخی از اهالی کوفه که اصل و نسب ایرانی داشتند، سبز پوشیدند و به طرفداری از مأمون برخاستند، جالب توجه است. ابن اثیر، ۶/۳۴۳ ـ ۳۴۴ (۱۰/۲۸۶).

۳۲۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۴ (۲/۶۰۳) و مقایسه کنید با زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۹.

۳۲۶. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۴.

۳۲۷. Dozy (1845), 56-58 ذیل بَدَنِه.

328. Supuler/ 348-350 (۲/۱۴۰ ـ ۱۴۱)

در ترجمهٔ فارسی از تاریخ ایران اشپولر، اغلاطی وجود دارد، مقایسه کنید با گردیزی /۳۱۶ و نیز ابن اثیر، ۷/۲۹۶ ـ ۲۹۷ (۱۲/۱۴۸).

۳۲۹. متز، ۲/۲۹۷ (۲/۱۹۵) و مقریزی (۱۹۱۱ ـ ۱۹۳۰)، ۱/۱۷۷ و ابن دقماق، ۲/۷۹ و ابن زبیر /۴۵. مقایسه کنید با Serjeant, 13-14/ 105. در برخی از متون، به جای تنیس، تونس آمده است که صحیح نیست. محمد مناظر /۹۷.

۳۳۰. در مقدمة الادب، بدنه را زره کوتاه نیز معنا کرده است «الدرع القصیره». زمخشری /۴۲۱ و گردیزی /۳۱۶. نوشته‌اند ۲۰ مثقال کتان در آن به کار می‌رفت و بقیه رشته‌های طلا بود، قیمت یک دست آن را هزار دینار نوشته‌اند. متز، ۲/۲۹۷ (۲/۱۹۵). مقایسه کنید با ابن منظور ذیل «البدن» و نیز الزاوی، ۱/۱۸۴.

۳۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۲۰۴ (۲/۶۰۳) و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۹.

۳۳۲. گردیزی /۳۱۶.

۳۳۳. در سال ۲۶۲ هـ که هوای نیشابور بسیار سرد شد، یعقوب آن را به یکی از سرداران خود به نام ابراهیم بخشید. ابن اثیر، ۷/۲۹۶ ـ ۲۹۷ (۱۲/۱۴۷ ـ ۱۴۸).

۳۳۴. از متاعِ هندی و ترکی. گردیزی /۱۸۶. انوری در شعری می‌گوید:

قاقم و سنجاب در سرما سه چهار   توزی و کتان به گرما هفت و هشت. و راوندی /۷۱.

۳۳۵. تاریخ سیستان /۲۸۴ و ۲۸۷ چنانکه محمد بن کثیر که در نبرد دیرالعاقول در رکاب یعقوب کشته شد معروف به لباده بود. در سال ۲۸۴ معتضد عباسی، ولایت ری را به عمرولیث سپرد و به او هدایایی از جمله هفت دست خلعت بخشید. زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ ـ ۵۴۶ و همو (۱۳۶۷)، ۱۳۲.

۳۳۶. ابن زبیر /۴۳ و ابن اثیر، ۷/۴۹۳ - ۴۹۴ (۱۲/۱۳). در حوارث سال ۲۸۶ هـ محمد مناظر /۷۰. عمرو در سال ۲۶۸ هـ جامه‌هایی زربفت برای احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف، هدیه فرستاد. ابن اثیر، ۷/۳۷۱ (۱۲/۲۱۳). در باب چهار خزینهٔ عمرو رجوع کنید به گردیزی /۳۱۳ - ۳۱۴.

۳۳۷. سال ۳۲۰ هـ نصر بن احمد سامانی به حاکم سیستان ده عدد لباس گرانقیمت و کمربند هدیه داد. تاریخ سیستان /۳۱۶. (۲/۱۶۴ - ۱۶۸) Supuler/ 367-369 مقایسه شود با نوع کمربند و گره آن در لباس ساسانیان، در مقدمهٔ کتاب «لباس ساسانی». مقایسه کنید با (۲/۱۴۰ - ۱۴۱) Supuler/ 348-350 و نیز ابن اثیر، ۷/۲۹۶ - ۲۹۷ (۱۲/۱۴۸).

۳۳۸. نظامی عروضی /۵۹.

۳۳۹. گردیزی /۳۱۶. بهای آن را بسیار زیاد نوشته‌اند. محمد مناظر /۷۰.

۳۴۰. عمرو آن کلاه را به عامل خود در شیراز، علی بن مرزبان هدیه داد و او آن را به همراه جامه‌ای سیاه به تن کرد. تنوخی (۱۳۶۳ - ۱۳۶۴)، ۲/۶۷۴ - ۶۷۶.

۳۴۱. تاریخ سیستان /۳۴۲ و ۳۵۲، سال ۳۹۳ هـ مقایسه کنید با فرای، ۴/۱۱۶ - ۱۱۸ و نیز مقایسه کنید با Dozy (1845), 278-291 ذیل «طیلسان» و «طاقیه». در مورد نوع آرایش مو و جَعده و طُرّه امرای صفاری رجوع کنید به تاریخ سیستان /۲۶۴ و ۲۶۹.

۳۴۲. ابن اثیر، ۷/۱۹۲ (۱۲/۵۶) سال ۲۵۵ هـ در نبرد با طوق بن مغلس در کرمان.

۳۴۳. عمرو که همچون سربازان و سپاهیانش از قاضی سپاه مواجب خود را دریافت می‌کرد، کیسهٔ سیصد درهمی را در ساقِ موزهٔ خود می‌نهاد. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۸ - ۵۴۹. عمرو همچون طاهر ذوالیمینین، اعور، یعنی یک چشم بود. عوفی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۹)، ۱۵۱ و ابن خلکان، ۱/۴۲۲.

۳۴۴. گردیزی /۱۸۶ و ابن زبیر /۴۳ و ابن اثیر، ۷/۴۹۳ - ۴۹۴ (۱۲/۱۳) سال ۲۸۶ هـ محمد مناظر /۷۰. این سندلها، کار سرزمینهای شرقی، حوالی سند و نواحی ترک‌نشین بود. مقایسه کنید با «النعال السندية». جاحظ (۱۹۶۰ - ۱۹۶۱)، ۱/۱۲۲ و امین (۱۳۵۲)، ۲/۲۹۵ (۲/۳۴۸).

۳۴۵. در برهان قاطع «زندپیچی» ذکر شده که غلط است مقایسه کنید با قزوینی (۱۳۶۳)، ۵/۵۳ - ۵۴. ظاهراً بیشتر به شکل قبا (بالاپوشی جلوباز که لبه‌های آن روی هم قرار می‌گرفت و بدون یقه و دارای آستینهای بلند بود) تهیه می‌شد. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و ۵۰۴.

۳۴۶. حدود العالم /۳۳۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۳۴۶ «زَنْدَنَه». ابن حوقل ۴۰۳ و ۴۲۴ - ۴۲۵ (۲۱۶ و ۲۴۴).

۳۴۷. نرشخی /۲۸ - ۲۹.

۳۴۸. در باب گروهی از پارچه‌های ابریشمی زندنیچی رجوع کنید به Shepherd and Henning/ 15-40.

۳۴۹. نظام الملک، فصل ۱۲۲/۲۷ ـ ۱۲۳. بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۸۹/۱ ـ ۴۹۰. نرشخی /۲۱ ـ ۲۲ و ۱۸۷ ـ ۱۸۸. فرای می‌نویسد که لغت زندن را برای پارچهٔ ابریشمی، از قرن ۱۷ م. در روسیه به کار برده‌اند.

۳۵۰. این بُردها را برای خلیفه می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی به بخارا می‌آمد و خراج بخارا را از این جامه‌ها می‌گرفت. ظاهراً بعدها قبای زندنیچی از این بُرد فندقی معروفتر شد. نرشخی /۲۸ ـ ۲۹. ما نمی‌توانیم با نظر مصحح کتابِ *تاریخ بخارا* مدرس رضوی موافق باشیم و بردیهای فندقی را «فرشهای فندقی» معنا کنیم /۳۹۰. این موضوع بویژه با توجه به سطور بعدی در صفحات متن اصلی نرشخی /۲۸ استنباط می‌شود.

۳۵۱. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی /۲۰۱ و محمد مناظر /۸۲ و ۱۰۳. برای رنگ زرد از جوهر زعفران و عصفر و زعفران عربی، معروف به ورس (به معنی گل گاوریشه) که شبیه دانهٔ کنجد بود و در یمن به دست می‌آمد، استفاده می‌شد. ورس اهمیت و اعتبار زعفران و عصفر را نداشت. مرکز زعفران همدان و بویژه خراسان بود. متز، ۲۶۵/۲ (۱۷۵/۲).

۳۵۲. حدود سال ۳۸۹ هـ حاکم گرگان برای آخرین فرمانروای سامانی، چنین هدایایی فرستاد (۱۶۵/۲) Supuler/ 367-369 مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۰۳/۴ (۶۸۶/۲) و فقیهی /۷۷۲ـ۷۷۳ و ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸) عُتبی /۱۸۷. محمد بن نصر منصور از بزرگان زمان مقتدر عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰) لباسی از پارچهٔ نازک شوشتری بر تن داشت. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۰۳/۴ (۶۸۶/۲). دیبای شوشتری را بجز ابریشم، از پنبهٔ جوزق (غوزه یعنی باز نشدهٔ پنبه) که قِلَبْلَبْ نام داشت، به عمل می‌آوردند. این گیاه که از محصولات عمدهٔ خوزستان بود، شبیه بوتهٔ کَرْچَکْ است و ثمرهٔ آن به غوزهٔ پنبه می‌ماند و آنچه از داخل غوزهٔ آن بیرون می‌آوردند، همچون ابریشم نرم و شفاف است. عبدالواسع جیلی از شاعران ارجان (حوالی بهبهان امروزی) قصایدی در مدح دیبای شوشتری دارد. شوشتری (۱۳۶۳)، ۴۹ ـ ۵۰.

353. Wilkinson (1973), 44.

۳۵۴. از جملهٔ خلعتهای معتضد خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹) برای اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ ـ ۲۹۵). گردیزی /۳۱۶. راجع به توضیحات بدنه رجوع کنید به صفحات قبلی.

۳۵۵. عُتبی /۳۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۵۷۵ و مقایسه کنید با Kabir/ 52-53.

۳۵۶. جزو هدایای معتضد خلیفهٔ عباسی به اسماعیل بن احمد، تا به نبرد طاهر بن محمد بن

عمرولیث به سیستان برود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۷۰/۴ (۶۶۲/۲). مقایسه کنید با کمربندهای زرین در سال ۹۳ و هنگام فتح سمرقند به وسیلهٔ مسلمانان. ابن اثیر، ۵۷۳/۴ ـ ۵۷۴ (۱۷۸/۷ و ۱۸۰) حوادث سال ۹۳ هـ.

۳۵۷. همچون امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ـ۳۳۱). نظامی عروضی /۵۳.

۳۵۸. راوندی /۷۷.

۳۵۹. همچون احمد بن سلام یکی از اتباع طاهر که آن را از تن خود درآورد و بر تن عریان امین خلیفهٔ معزول عباسی (پس از اسارت) افکند. ابن اثیر، ۲۸۵/۶ ـ ۲۸۶ (۲۲۷/۱۰).

۳۶۰. سیاه‌پوشی خراسانیان از زمان ابومسلم خراسانی معروف بوده و بدین علت آنان را «مُسوَّده» می‌گفتند، مؤلف *تاریخ الکامل*، به کلاه سیاه خراسانیان در حوادث سال ۱۹۶ هـ اشاره کرده است. ابن اثیر «شوارب المسوده و قلانسهم»، ۲۵۸/۶ (۱۹۸/۱۰) و نیز فلوتن/۱۲۴ـ۱۲۶.

۳۶۱. پس از فرمان مأمون و رواج سبزپوشی، بویژه به کار بردن عمامه‌های سبز (حوالی ۲۰۲ـهـ)

۳۶۲. ابن اثیر، ۲۵۸/۶ (۱۹۸/۱۰).

۳۶۳. معتبرترین رنگ برای خلعت در آن روزگار، سیاه بود. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۶۷۴/۲ ـ ۶۷۶. ظاهراً کلاه برسر نهادن از نشانه‌های بارز امارت بود؛ زیرا وقتی عمرولیث، احمد بن سهل را اسیر کرد، به این شرط او را بخشود که دیگر کلاه بر سر ننهد و موزه(چکمهٔ ساق‌دار) نپوشد. گردیزی /۳۳۳. مقایسه کنید با مقالهٔ Boswroth, C.E. در *دانشنامهٔ ایران و اسلام* ۱۲۴۹/۱۰ ـ ۱۲۵۰، ذیل احمد بن سهل.

۳۶۴. ابن اثیر، ۱۹۲/۷ (۵۶/۱۲). حوادث سال ۲۵۵ هـ مقایسه کنید با ابن تغری بردی، ۷۹/۲ و متز، ۲۸۸/۱ ـ ۲۸۹ (۲۰۳/۱).

۳۶۵. گردیزی /۳۳۳. معن بن زائده حاکم سیستان، برای فرار از زندان بغداد تغییر چهره داد و جُبهٔ ستبری از پشم گوسفند پوشید و خود را چون اعراب درآورد. البته وی را سرانجام کشتند (۱۵۱ تا ۱۵۸؟) اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۰۰/۱۰ (۲۴۷/۲) و زرکلی، ۱۹۲/۸.

۳۶۶. این مقدار طلا و نقره را همان گونه که مسعودی نیز ذکر می‌کند: «ذخیرهٔ ایام ساخته بود». مروج‌الذهب ۲۰۳/۴ (۶۰۲/۲). ظاهراً پس از به دست آوردن خزاین طاهریان، این ترتیب را داده بود. تاریخ سیستان /۲۲۲ ـ ۲۲۵. فرای، ۱۰۱/۴. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۷۴/۱ و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۹ ـ ۵۴۰ و خواندمیر (۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۴)، ۳۴۶/۲.

۳۶۷. مسعودی (۱۳۷۷)، ۶۰۳/۲.

۳۶۸. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی /۲۰۱ و محمد مناظر/۸۲ و ۱۰۳ و متز، ۲/۲۶۴ ـ ۲۶۵ (۱۷۵/۲). مقایسه کنید با منسوجی که در حاشیهٔ آن نقش کاروان شتران باکتریایی (باختری) را به دنبال هم و به رنگ کرم در زمینهٔ سرخ نشان داده است. در وسط که نقش اصلی است، فیلهایی روبه‌روی هم و با همان رنگها نشان داده شده است. نام مالک آن «بختکین» (م ۳۵۰) را نیز روی پارچه نوشته‌اند و حاوی کتیبه‌ای کوفی است. این منسوج از کلیسای سن ژوس (سن ژوزه) در شهر پادوکالهٔ فرانسه به دست آمده است و اکنون در موزهٔ لوور پاریس نگاهداری می‌شود. فرای، ۴/۳۱۰ ـ ۳۱۱ و گیرشمن، ۲/۳۱۲، که در آنجا نام مالک پارچه «ابول.م. نوجکیم» قائد خراسان ترجمه شده است.

۳۶۹. نرشخی /۲۸ ـ ۲۹.

370. Shepherd and Henning/ 15-40.

۳۷۱. متز، ۱/۱۴۵ (۱/۱۰۹) و قرطبی /۱۶۵. در سال ۳۱۹ که مورد تعجب دیگران می‌شود (در بغداد).

۳۷۲. مقایسه کنید با نقش روی سفال Grube/ 77, No. 38 and 83, No. 42. و همچنین نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری با نام طغرل دوم (۵۹۱ هـ) در موزهٔ پنسیلوانیا، که البته در این نقش، این کلاه بلند مثلثی شکل بر سر یکی از درباریان دیده می‌شود. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲، شکل ۱۴۸ و شهشهانی /۷۱. مقایسه کنید با Pope, 9/ No. 517.

۳۷۳. گیرشمن، ۲/۳۲۹ و شهشهانی /۶۴، تصویر ۴۴. امیر نوح بن نصر (۳۳۱ ـ ۳۴۳) بر سر فرزند حاکم صغانیان که به عنوان گروگان نزد او، به بخارا فرستاده بودند، کلاهی گذاشت و او را خلعت داد، ابن اثیر، ۸/۴۶۳ (۱۴/۱۸۱) و گردیزی /۳۴۶.

۳۷۴. عُتبی /۳۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۵۷۵. مقایسه کنید با Kabir/ 52-53.

۳۷۵. در سال ۹۱ هـ در پای یکی از اهالی تُخارستان. (۲/۴۱۷) Supuler/ 517، اشپولر در پاورقی همان صفحه به *احسن التقاسیم* مقدسی /۴۴۱ ارجاع می‌دهد که البته دقیق نیست، زیرا مقدسی در آنجا از شمشک و نعلین که پاافزار مردم است، یاد می‌کند.

۳۷۶. مقایسه کنید با شعر رودکی در وصف مجلس امیر خراسان.

هریک بر سر پساکِ مورد نهاده ابش و می سرخ و زلف و جعدش ریحان

تاریخ سیستان /۳۱۹.

۳۷۷. باید گفت قبا از جامه‌های ویژهٔ ترکان بود. آنان قبا را به صورت بالاپوشی آستین‌دار و چسبان و جلوباز به طوری که یک لبهٔ آن بر لبهٔ دیگر می‌خوابید و بلندی آن تا بالای زانو می‌رسید، تهیه

می‌کردند و می‌پوشیدند. رجوع کنید به Dozy (1845), 352-362 و Tritton/ 480 و محمد مناظر /۶۱ و نظام الملک /۱۲۲ ـ ۱۲۳ و نرشخی /۲۱ ـ ۲۲ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۸۹ ـ ۴۹۰. برای توضیحات بیشتر در مورد «زندنیچی» رجوع کنید به صفحات قبلی و نیز مقایسه کنید با بیهقی (۱۳۶۸)، ۲/۴۹۵. که در آنجا «سیم کوفت» به معنای تکه‌های الحاقی نقره، ذکر شده است.

۳۷۸. عُتبی /۳۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۵۷۵. مقایسه کنید با Kabir/ 52-53.

۳۷۹. مفید، ۲/۲۵۶ ـ ۲۵۷.

۳۸۰. ابن اثیر، ۶/۳۴۱ و ۳۴۶ ـ ۳۴۷ (۱۰/۲۸۳ و ۲۸۹) و مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۷۱۰ و متز، ۱/۱۰۴ (۱/۸۰).

۳۸۱. ابن تغری بردی، ۲/۷۹ و متز، ۱/۲۸۸ ـ ۲۸۹ (۱/۲۰۳).

۳۸۲. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷.

۳۸۳. نظامی عروضی /۵۹.

۳۸۴. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲/۴۹۵. در باب او رجوع کنید به خواندمیر (۲۵۳۵)، ۱۱۴ و کرمانی /۳۹. علت اینکه پوشش او را در بخش وزرای سامانی نیاوردیم، این است که وی در این زمان (حدود ۴۰۰ هـ) کاملاً از کار وزارت دور شده و زندگی زاهدانه و عالمانه‌ای در پیش گرفته بود و لباس او نیز لباس علما و فقها بود. مقایسه کنید با بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۵۶۲.

۳۸۵. رجوع کنید به «درّاعه» در Dozy (1845), 177-181.

۳۸۶. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲/۴۹۵ و ابن حوقل /۳۶۵ (۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۹ ـ ۲۸۰ (۵۵) و حدودالعالم /۳۰۱ و زیدان، ۳۸/۵، ۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۵/۹۰۲ و ۹۷۴) و متز، ۲/۳۰۰ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۸) و ثعالبی، یتیمةالدهر، ۲/۶۲ و حسن ابراهیم، ۳/۳۳۲ ـ ۳۳۴ (۳/۶۵۱) و نیز Dozy (1845), 278-291 ذیل «طیلسان» و «طاقیه».

۳۸۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۷ و فقیهی /۶۰۷.

۳۸۸. رجوع کنید به یکی از فقهای بلخ حوالی سال ۲۴۰ هـ نظامی عروضی /۹۱.

۳۸۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸ و محمد مناظر /۷۷ که در آنجا متن مخدوش و تا حدی نادرست ترجمه شده است. ظاهراً برخی از جبه‌های عُلما همچون جبه‌های زنان بوده است، مانند جبهٔ ابوسهل صعلوکی نیشابوری (م ۳۶۲ هـ). سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۳/۱۶۹ ـ ۱۷۰ و فقیهی /۵۰۶.

۳۹۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸ و ۴۴۰ و متز، ۱/۲۸۵ ـ ۲۸۶ (۱/۲۰۱) و فقیهی /۶۰۷.

۳۹۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸. به طور کلی لباس علما با لباس سایر مردم مطابقت می‌کرد، رجوع کنید به (۴۱۶/۲) Supuler/ 516-517 و نیز Wiet/ 158.

۳۹۲. ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، /۴۷۰ و حدودالعالم /۳۷۰ و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲).

393. Stilman/ 753.

۳۹۴. بر اساس نقش کتاب *مقامات حریری*، Lewis/ 23, No. 16. بر تنِ آن عالمی که ظاهراً اصطرلابی به دست دارد، مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ No. 29.

۳۹۵. مقایسه کنید با خوابی که محمد بن سلام بیکندی (عالم و زاهد) در باب آمدن پیامبر(ص) به بخارا دیده بود. نرشخی /۷۹.

۳۹۶. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی /۲۰۱ و محمد مناظر /۸۲ و ۱۰۳.

۳۹۷. حتی برخی از علمای بغداد همچون رکن‌الدین ابومنصور عبدالسلام بن عبدالقادر جیلی بغدادی (م رجب ۶۱۱) که مدتی فرماندار چند شهرستان نیز بود و متهم به پیروی از مذهب فلاسفه و اهل خرد شده بود، پیراهن بخارایی بر تن می‌کرد. ابن اثیر، ۳۰۵/۱۲ (۲۸۸/۲۵) و ابن حوقل /۴۰۴ (۲۱۷ ـ ۲۱۸).

۳۹۸. مقدسی (۱۹۰۶)، /۳۲۷.

۳۹۹. رجوع کنید به شعر احمد بن محمد افریقی شاعر معروف، خطاب به مُتَیَّم هشامیه شاعرهٔ ایرانی (م ۲۲۴ ه) که در بخارا می‌زیست. متز، ۱۱۶/۲ (۸۲/۲ ـ ۸۳) و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۸۱/۲ و ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ۱۲/۲.

۴۰۰. مُستجیر بالله وقتی برای رضای آل محمد(ص) بیعت گرفت و در آذربایجان به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت، سال ۳۴۹ ه (در زمان حکومت جستان بن مرزبان)، دراعه‌ای پشمین پوشیده بود. ابن اثیر، ۵۲۹/۸ (۲۴۴/۱۴) و نیز محمد بن منور /۱۹۴ و فقیهی /۴۸۵.

۴۰۱. همچون ابوالحسن محمد زبارة علوی ساکن سبزوار. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۵۴ ـ ۵۵.

۴۰۲. رجوع کنید به *لغتنامهٔ دهخدا*، فرهنگ معین و کتب دیگر لغوی و مقایسه کنید با Dozy (1845), 189-190.

۴۰۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸ و محمد مناظر /۷۷. ظاهراً نعلین پوشیدن را از رسوم اعراب می‌دانستند و چندان استقبالی از آن نمی‌شد. حتی افشین سردار ایرانی نیز که مجبور به پوشیدن نعلین بود، از پوشیدن آن نفرت داشت. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۶۲.

۴۰۴. رجوع کنید به شرح حالی که خودش نوشته است. آربری /۵۵ و ۶۸. مقایسه کنید با مینوی

/۱۶۳. وقتی که رازی در ماوراءالنهر امیر منصور سامانی را درمان می‌کند، به او جبه و دستار و سلاح هدیه می‌دهند. براون /۱۱۹.

۴۰۵. مقایسه کنید با گیرشمن، ۲/۳۲۹.

۴۰۶. سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲/۳۰۲ ـ ۳۰۶ به نقل از الحاکم در تاریخ نیشابور. گیرشمن، ۲/۳۲۹. و صفدی (۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳)، ۴/۳۷۵ «وکان ملبوسه مَسک ضأنٍ مدبوغ غیر مخیط و علی رأسه قلنسوة بیضاء».

۴۰۷. ابن اثیر، ۶/۲۵۸ (۱۰/۱۹۸) سال ۱۹۶ هـ مسعودی (۱۳۷۷)، ۲/۱۷۰ و ازدی /۳۴۲ و ۳۵۲.

۴۰۸. بویژه در جرجان. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۸ و محمد مناظر /۷۷.

۴۰۹. این قباهای خراسانی بر تن برده‌های آوازه‌خوانی که به دربار واثق خلیفهٔ عباسی (۲۲۷ ـ ۲۳۲) برده می‌شدند، دیده می‌شود. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵/۱۹۳ (۱/۵۹۱). جنس آنها ظاهراً پنبه‌ای بود. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۴۷۶.

۴۱۰. درازی آستینهای ترکان دربار طاهریان را تا یک مترونیم هم نوشته‌اند. مهندسان و معماران در این آستینهای برگشته که در آنها جیبهایی نیز تعبیه شده بود، پرگار و خط کش؛ صرافان برات و حواله و خیاطها گز و قیچی خود را قرار می‌دادند. حتی نوشته‌اند که گاهی کفشهای خود را در این آستینها می‌گذاشتند. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷. بر اساس سخنان قدامة بن جعفر، عبدالله بن طاهر امیرطاهری (۲۱۳ ـ ۲۳۰ هـ) برای دربار خلفای عباسی بغداد، پارچه‌های پنبه‌ای می‌فرستاد. بارتولد(۱۳۶۶)، ۱/۴۷۶، سال ۲۲۱ هـ.

۴۱۱. زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۸۹.

۴۱۲. یکی از سالاران مازیار در شمال ایران. ابن اثیر، ۶/۴۹۷ (۱۱/۱۳۵) سال ۲۲۴ هـ مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸.

۴۱۳. رجوع کنید به شعر شاعری عربی خطاب به ابوشاس ملازم سرخاستان سردار مازیار که هنگام حملهٔ مسلمین، این گونه تغییر لباس می‌دهد. ابن اثیر، ۶/۴۹۸ (۱۱/۱۳۶) سال ۲۲۴ هـ.

۴۱۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸.

۴۱۵. در باب فرخی شاعر، رجوع کنید به نظامی عروضی /۵۹.

۴۱۶. فاضل /۱۳ و ابن قتیبه (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۹)، ۱/۲۹۸، رجوع کنید به صادرات پوشاک هرات. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۰۷.

۴۱۷. مثلاً در سال ۸۲ هـ وقتی که سواران ترک در حدود بُست به کاروان بازرگانان حمله کردند. ابن اثیر، ۴/۴۷۳ (۷/۷۷) در بُست کرباس تولید می‌شد. حدود العالم /۳۲۰.

۴۱۸. پوشش یک روستایی که نزد یعقوب می‌رود. تاریخ سیستان /۲۷۰.
۴۱۹. مقایسه کنید با گردیزی /۳۳۳.
۴۲۰. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۰ و نفیسی (۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۹)، ۷۳. مقایسه کنید با ابن حوقل /۴۰۴ (۲۱۷ـ ۲۱۸).
۴۲۱. بلاذری، «قلانس اهلها طوالاً» /۶۱۰ (۱۸۸). تأثیر این نوع کلاه را ظاهراً می توان در قلنسوهی که عمر بن عبدالعزیز (۹۹ ـ ۱۰۱ ﻫ) خلیفهٔ اموی بر سر می‌گذاشت. ابن سعد، ۲۹۷/۵ ـ ۲۹۸ و ابن‌خلکان، ۲۰۶/۱ و نیز در دستوری که منصور عباسی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ ﻫ) در سال ۱۵۳ مبنی بر استفادهٔ دیوانیان از قلنسوه صادر کرد، مشاهده نمود. امیرعلی /۳۸۶ (۴۳۶) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۴۰۷/۱۰ (۲۹۹/۲) و فقیهی /۶۳۷ و متز، ۱۸۶/۲ ـ ۱۸۷ (۱۲۷/۲) و یعقوبی (۱۹۶۲)، ۳۱ ـ ۳۴. مقایسه کنید با دینوری /۲۵۸ (۳۰۴).
۴۲۲. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷.
۴۲۳. ابن حوقل /۳۹۷ ـ ۳۹۸ (۲۰۹ ـ ۲۱۰).

424. Grube/ 77, No. 38 and 83, No. 42.

و مقایسه کنید با دو کاسهٔ لعابدار قرون سوم و چهارم هجری یکی در مجموعهٔ علی پاشا ابراهیم بیگ و دیگری در مجموعهٔ الفونس کان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۶ ـ ۷، شکلهای ۲ و ۳. مقایسه کنید با Pope, 10/ 577, 579.

۴۲۵. بر اساس نقوش بشقابها و نقاشیهای متون خطی. رجوع کنید به منابع ذکر شده در پاورقی قبلی و نیز گیرشمن ۳۲۹/۲.
۴۲۶. شهشهانی /۶۴، تصویر ۴۳ و نیز شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۶، شکل ۱۱۴ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷. مقایسه کنید با Pope, 12/ 1308-1341.
۴۲۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷. و نیز از جنس پشمی!؟. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۶ (۵۲) و حدودالعالم /۳۹۸.
۴۲۸. ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ۶۲/۲ و ازدی /۳۷ و متز، ۳۰۰/۲ ـ ۳۰۲ (۱۹۸/۲). رجوع کنید به برخی البسهٔ مکتفی خلیفهٔ عباسی (۲۸۹ ـ ۲۹۵) همچون جامه‌های مروی و خراسانی و عمامه‌های مروی. زیدان، ۸۲/۵ ـ ۸۵، ۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ ـ ۱۴۷ (۹۷۴/۵). این دستارهای مروی زبر و درشت و خانه‌باف بودند.
۴۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۸ و محمد مناظر /۷۷.
۴۳۰. برای مثال در مرو. مقری، ۱۲۸/۳ و محمد مناظر /۷۲.

۴۳۱. نموجکت از قصبات بخارا. مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۸۱.

۴۳۲. مُتنبی آن را چنین نام نهاده است. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳ و ثعالبی (۱۳۷۹)، ۱۱۹ و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲).

۴۳۳. ابن فضلان /۷۶ ـ ۷۷. خوارزمیان کرته می‌پوشیدند. ابن حوقل /۳۹۷(۲۰۹ ـ ۲۱۰). مقایسه کنید با قزوینی (۱۳۶۳)، ۱۴۳/۶ و ۱۴۶، لباسی مروی بود. نیز Dozy (1845), 362.

۴۳۴. مقریزی (۱۹۱۱ ـ ۱۹۳۰)، ۱۷۷/۱ و متز، ۲۹۷/۲ (۱۹۵/۲) و گردیزی /۳۱۶ و محمد مناظر /۹۷ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۰۴/۴ (۶۰۳/۲) و نیز Dozy (1845), 56-58 ذیل بَدَنه. و Supuler/ 348-351 (۱۴۰/۲ ـ ۱۴۱) مقایسه کنید با ابن منظور ذیل «البدن» و نیز الزاوی، ۱۸۴/۱.

۴۳۵. بویژه مردم خراسان و ماوراءالنهر از آن جامه‌های فاخر تهیه می‌کردند. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و ادریسی /۲۰۱ و محمد مناظر /۸۲ و ۱۰۳ و متز، ۲۶۴/۲ ـ ۲۶۵ (۱۷۵/۲).

۴۳۶. ابن حوقل /۴۰۴ (۲۱۷ ـ ۲۱۸). مقایسه کنید با تن‌پوش خانه‌باف مروی که از کرباس تهیه شده بود و زبر و درشت بافت بود. ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ۶۲/۲ و ازدی /۳۷ و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲).

۴۳۷. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۰ و نفیسی (۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۹)، ۷۳. مقدسی گوید که چون مرز جهاد با کفار است جلوباز می‌پوشیده‌اند، احسن‌التقاسیم /۳۲۸. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۴۹۷/۶ (۱۳۵/۱۱).

۴۳۸. هم بزرگان و دهقانان سمرقند کمربند بر کمر داشتند. ابن اثیر، ۱۴۳/۵ (۴۶/۸)، سال ۱۱۰ هـ و هم اهالی سغد (ظاهراً طلایی رنگ)، (۴۱۶/۲) Supuler/ 516-517 به نقل از طبری سال ۱۰۳ هـ حتی غلامان خراسان نیز آن را به کار می‌بردند. تاریخ سیستان /۳۳۲، حوالی سال ۳۵۰ هـ.

۴۳۹. ابن حوقل /۳۹۷ (۲۱۰).

۴۴۰. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۹۴ ـ ۲۹۵ (۷۱).

۴۴۱. برای مثال نگاه کنید به لباسهای رنگارنگ اتباع بکیر امیر طُخارستان. ابن اثیر، ۴۴۶/۴ ـ ۴۴۷ (۵۰/۷)، سال ۷۷ هـ.

۴۴۲. مقایسه کنید با ابوبکر فرغانی (م ۳۳۰). ابن تغزی بردی، ۳۰۳/۲ و متز، ۱۸۹/۲ ـ ۱۹۰ (۱۲۹/۲).

۴۴۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸. مقایسه کنید با داعیان عباسی که از طرف ابومسلم در لباس بازرگانان به نواحی خراسان فرستاده می‌شدند. دینوری /۳۴۳ (۳۸۵). بابک خرمدین نیز هنگام فرار با لباس بازرگانان به طرف ارمنستان رفت. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۶۸/۲، «فی زیّ التجار».

۴۴۴. بر اساس نقوش به دست آمده، مقایسه کنید با ابن فضلان /۷۶ ـ ۷۷.

۴۴۵. همچون «خشوی» یار مُقنع. نرشخی /۹۷.

446. Grube/ 83, No. 42.

۴۴۷. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۷ و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و تاریخ سیستان /۳۱۶.

۴۴۸. رجوع کنید به یکی از داستانهای شیخ احمد جام (م ۵۳۶ ه) که در آنجا زنی، توصیف شده است. راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳ و الوشا /۱۸۴ و محمد مناظر /۷۸ و نرشخی /۱۰۰ و مقایسه کنید با هدیه‌های ابن فضلان به همسر خان ترکان که روسری (مقنعه) و انگشتر است. سفرنامه /۷۶.

۴۴۹. الوشا /۱۸۴. ازار ملحم خراسانی. محمد مناظر /۷۸ و تاریخ سیستان /۳۱۶ و نرشخی /۱۰۰ و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳ و ۷۷ و ابن حوقل /۳۷۵ (۱۸۴) و متز، ۲/۲۹۹ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۷ ـ ۱۹۸). مقایسه کنید با «سَبَنیه» در Dozy (1845), 200 نیز Busse/ s.72 بای‌باف نوعی پارچهٔ مخصوص لباس زنانه بود. ظاهراً بای‌باف مخفف بای‌بافت است، یعنی بافت بزرگان. زیرا بای از القاب ترکان بود، همچون بای سُنْقُر. ابن فضلان /۷۳، ۱۳۰ ـ ۱۳۱ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳. مقایسه کنید با شعر شاعر عرب «اعمی». مسعودی (۱۳۷۷)، ۳/۴۱۰ (۲/۴۰۲).

۴۵۰. الوشا /۱۸۴ و محمد مناظر /۷۸. زنان جبهٔ سیاه نیز می‌پوشیدند، شیخ احمد جام به نقل از راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳. نوشته‌اند جُبهٔ ابوسهل صعلوکی نیشابوری از علمای خراسان (م ۳۶۲) چون جبهٔ زنان بود. سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲/۱۶۹ ـ ۱۷۰ و فقیهی /۵۰۶. گاه سلاطین موقع فرار جامهٔ زنانه می‌پوشیدند، همچون عبدالملک امیر سامانی و برادرش (سال ۳۸۹ ه). عُتبی /۱۸۵ و مستوفی /۳۸۸.

۴۵۱. زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۵ و تاریخ سیستان /۳۱۶. مقایسه کنید با عنوان وِشاح در Dozy (1845), 429-430.

۴۵۲. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۹۸، شکل ۱۳۴ بر اساس دایرةالمعارف هنر جهانی، مُجلد ۱۳.

۴۵۳. گاهی زربفت بود همچون جورابهای خاتون بخارا (در فتح مسلمین) در زمان عبیدالله بن‌زیاد. نرشخی /۵۳ و توضیحات مصحح /۲۳۴ ـ ۲۳۵.

۴۵۴. همچون زن خاقان ترک در سال ۱۱۹ ه که در تاریخ طبری ذکر آن شده است، مقایسه کنید با پاپوش خاتون بخارا. نرشخی /۵۳.

۴۵۵. از شمشیرهای یمانی (ساخت یمن) و هندی بیشتر از سایر شمشیرها استفاده می‌شد، بقیهٔ ابزار و وسایل نظامی ایشان تقریباً همچون دوره‌های قبل بوده است. رجوع کنید به بخش نظامیان

«امویان» و «عباسیان» و مقایسه کنید با نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۱. شمشیر و نیزه سیمین یا زرین محمد بن طاهر. تاریخ سیستان /۲۲۲. به هر حال زره خراسانیان سنگین و ویژهٔ خود آنان بوده است. ابن اثیر، ۱۲۸/۷ (۲۹۴/۱۱)، سال ۲۵۰ ه.

۴۵۶. برای مثال در قیام مختار از آنان نام برده شده است. ابن اثیر، ۲۴۲/۴ـ۲۴۳ (۱۰۳/۶ـ۱۰۴)، سال ۶۶ ه مقایسه کنید با سیاه کلاهان سپاه خراسان در حوالی بُست. تاریخ سیستان /۲۹۲، حوالی سال ۲۸۰ ه.

۴۵۷. رجوع کنید به «لباس مردم عادی» در صفحات قبلی.

۴۵۸. مقایسه کنید با جاحظ (۱۹۶۴)، ۱۹/۱ و محمد مناظر /۷۳ و ۹۹.

۴۵۹. ابن اثیر، ۳۲۶/۶ (۲۷۰/۱۰).

۴۶۰. جاحظ (۱۹۶۴)، ۱۹/۱ و جاحظ (۱۹۶۰ـ۱۹۶۱)، ۶۵/۳ و ۱۱۵ و محمد مناظر /۷۳ و ۹۹. واژه بازبَکَند (بازفَکَند) واژه‌ای فارسی است که معرب شده است و از دو بخش باز یعنی مرغ شکاری و بکند یعنی آشیانه ساخته شده است. این سردوشی را در لباس ساسانیان بوضوح مشاهده می‌کنیم. مقایسه کنید با گیرشمن، ۲۰۶/۲ ـ ۲۱۳ و نیز امین (۱۳۵۲)، ۱۰۲/۲ ـ ۱۰۳ (۱۵۱/۲).

۴۶۱. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۱. مقایسه کنید با واژهٔ غلاله در Dozy (1845), 319-323.

۴۶۲. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۱.

۴۶۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴۱۱/۳ (۴۰۴/۲) و زیدان، ۱۰۶/۵ ـ ۱۰۸ (۹۰۸/۵ ـ ۹۰۹).

۴۶۴. زیدان، ۱۰۶/۵ـ۱۰۸ (۹۰۸/۵ـ۹۰۹) و مسعودی در مروج‌الذهب، ۴۱۱/۳ـ۴۱۷ (۴۰۴/۲ـ۴۰۹) آن را کلاه کاغذی نام نهاده است.

۴۶۵. همانجا. سپاهیان صاحب‌الزنج که یک چند در حدود اهواز و بصره بر علیه خلفای عباسی سر به شورش برداشت و بسیاری از بردگان همراه او شدند، اکثرشان نیز فقط فلاخن داشتند. زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۴۷۶.

۴۶۶. تاریخ سیستان /۲۶۴ و ۲۶۹.

۴۶۷. ابن اثیر، ۱۹۲/۷ (۵۶/۱۲)، سال ۲۵۵ زمان تسلط یعقوب بر کرمان.

۴۶۸. زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۱.

۴۶۹. تاریخ سیستان /۲۲۲.

۴۷۰. بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۷۵/۱. مؤلف مجهول تاریخ سیستان سال آن را «۲۷۵» نوشته است /۲۴۶. بنابر گفتهٔ طبری در سال ۲۷۷، نام او را به دستور خلیفه پاک کردند.

۴۷۱. یکی از سرداران یعقوب با شروع ناگهانی نبرد فرصت پوشیدن زره بر روی قمیص را ندارد و آن را بر تن عریان خود می‌پوشد که مورد تعجب دیگران می‌شود. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۰۲/۴ (۶۰۱/۲) و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۳۲.

۴۷۲. در زمان امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹ ـ ۲۹۵)، عُتبی /۱۷۷.

۴۷۳. در سال ۲۶۲ ه امیراسماعیل سامانی به یک از اُسرای خوارزمی سپاه طاهریان یک جامهٔ کرباس اهدا می‌کند. نرشخی /۱۱۲ و Supuler/ 505(۳۹۶/۲). این گزارش (به نقل از وامبری) درکتاب متز تا حدی نادرست ذکر شده است. متز، ۳۰۱/۲(۱۹۸/۲). مقایسه کنید با گردیزی /۳۴۲.

۴۷۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۸. مقایسه کنید با نقش سوارکار سامانی بر ظرف سفالی لعابدار از نیشابور مربوط به دورهٔ سامانیان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴، در موزهٔ «گنجینهٔ دوران اسلامی، تهران».

۴۷۵. همچون سپاهیان خاقان ترک در سال ۱۱۹ ه.

۴۷۶. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵).

۴۷۷. همچون حمویه سردار سپاه امیر نصر سامانی در سال ۳۰۸ ه ابن اثیر، ۱۲۵/۸ (۱۶۸/۱۳)، حوادث سال ۳۰۹ ه.

۴۷۸. رجوع کنید به نقش سوارکار سامانی بر روی بشقاب لعابداری از نیشابور (قرن سوم و چهارم هجری)، «گنجینهٔ دوران اسلامی، تهران». ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴.

۴۷۹. تاریخ سیستان /۲۹۲. در بُست حوالی ۲۸۰ ه و نیز ابن اثیر، ۲۴۲/۴ ـ ۲۴۳ (۱۰۳/۶ ـ ۱۰۴)، سال ۶۶ ه در قیام مختار آن را بر سر سواران ایرانی می‌یابیم.

۴۸۰. رجوع کنید به شعر ابوالفتح بُستی. عُتبی /۱۳۸ و تاریخ سیستان /۲۲۲.

۴۸۱. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۰ ـ ۳۶۱ و فرای، ۲۱۸/۴.

۴۸۲. ابن اثیر، ۵۰۸/۴ ـ ۵۱۰ (۱۱۵/۷)، سال ۸۵ ه در حوالی رود بلخ. (۳۷۵/۲) Supuler/ 492.

۴۸۳. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۰.

۴۸۴. حدودالعالم /۳۴۴. از سوناخ نیزکه در ماوراءالنهر قرار داشت، کمانهای خوبی به نواحی دیگر فرستاده می‌شد. حدودالعالم /۳۴۵.

۴۸۵. صابی (۱۳۸۳)، ۳۱ به بعد و فقیهی /۳۳۷.

۴۸۶. تیرها اغلب از چوب نُشّاب بود، ابن اثیر سال ۱۵۰ در خراسان. (۳۷۳/۲) Supuler/ 491.

۴۸۷. حدودالعالم /۳۵۵.

۴۸۸. حدودالعالم /۳۱۹، پولکهای آهنی که در ساخت جوشن از آنها استفاده می شد و آنها را روی

هم قرار می‌دادند، «غیبه» نام داشت. عُتبی /۱۶۴ و ۵۲۴ و بارتولد(۱۳۶۶)، ۳۷۸/۱ و ۵۰۷. همچنین رجوع کنید به لباس نظامیان اموی و عباسی در بخشهای قبلی و مقایسه کنید با حسن ابراهیم و ابراهیم حسن /۱۶۲ ـ ۱۶۹.

۴۸۹. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۱.

۴۹۰. نرشخی /۹۶. مقایسه کنید با نفت‌پاشان سپاه بغا در تفلیس در سال ۲۳۸ که بر خانه‌های شهر که اکثراً از چوب صنوبر بودند، نفت پاشیدند و آنها را آتش زدند. ابن اثیر، ۶۷/۷ ـ ۶۸ (۲۳۳/۱۱)، همچنین گروه «نفاطه» در سپاه افشین سردار ایرانی. همو، ۴۶۸/۶ ـ ۴۷۰ (۱۰۵/۱۱ ـ ۱۰۶).

۴۹۱. در سپاه استاذسیس (سال ۱۵۰ ه). ابن اثیر، ۵۹۲/۵ (۲۳۷/۹) یا در سپاه افشین. همو، ۴۴۹/۶ـ ۴۵۰ و ۴۶۳ (۸۳/۱۱ ـ ۸۴ و ۹۷).

۴۹۲. رژه، بخش مربوط به صفاریان، همچنین، ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۴ ـ ۲۰۵ شکلهای ۱ و ۸۶ و Wilkinson (1973), XVll/plate 6; Papadopoulo and Mazenod/ 80, No. 21.

۴۹۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۵۷/۴ «قلنسوة عظیمة کالبرنس ذات سفاسک بالوان مختلفة و قد نظم علی القلنسوة کثیر من اللؤلؤ و الجواهر» (۴۷۰/۲).

۴۹۴. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۵۲۷.

۴۹۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۶۷/۴ ـ ۲۶۸ (۶۶۱/۲).

۴۹۶. ابن اثیر، ۵۰۲/۷ (۲۱/۱۳) و مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۶۸/۴ و ۲۷۲ (۶۶۱/۲ـ ۶۶۲ و ۶۶۵) و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۷.

۴۹۷. ابن اثیر، ۵۰۵/۵ ـ ۵۰۶ (۱۴۰/۹).

۴۹۸. رافع بن لیث بن نصر بن سیار، به دستور هارون‌الرشید. همو، ۱۹۵/۶ (۱۳۵/۱۰).

۴۹۹. تاریخ سیستان /۲۲۹.

۵۰۰. چنانکه با افشین چنین کردند. ابن اثیر، ۵۱۵/۶ ـ ۵۱۶ (۱۵۷/۱۱).

۵۰۱. اعراب مسلمان با مردم سمرقند چنین کردند. همو، ۱۴۳/۵ (۴۶/۸)، سال ۱۱۰ ه.

۵۰۲. همو، ۵۱۵/۶ ـ ۵۱۶ (۱۵۷/۱۱).

۵۰۳. ابن خلکان، ۳۷۲/۱ و فقیهی /۸۰۹ و دینوری /۳۳۹ (۳۸۱ ـ ۳۸۲).

۵۰۴. «و کان الأزرق فی المشرق لبس الحداد». الوشا /۱۲۶ و حسن ابراهیم، ۴۴۲/۳ ـ ۴۴۴ (۷۲۴/۳). مقایسه کنید با «آسمان جامهٔ کبود تعزیت سر کشید». عُتبی /۱۶۴. در دوران حکومت در اندلس (اسپانیا)، رنگ عزا سفید بود. متز، ۱۸۹/۲ (۱۲۹/۲). رجوع کنید به شعر

ابوالحسن قیروانی. ابن خلکان، ۱/۳۷۲.
۵۰۵. مقایسه کنید با Dozy (1845), 4-20 به نقل از هزار و یک شب!؟
۵۰۶. سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۱۸۱/۵ و فقیهی /۵۱۹ ـ ۵۲۰.
۵۰۷. برای مثال در تشییع جنازهٔ نصر بن احمد امیر سامانی (۳۰۱ ـ ۳۳۱ ه) یاقوت (۱۹۰۶)، ۴۵۲/۳ و مقایسه کنید با شعری که عُتبی آورده است /۴۱۰. ابوالحارث با جامهٔ چاک کرده نزد یعقوب لیث آمد. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۱۵۲.
۵۰۸. ابن اثیر، ۶/۵۲۲ ـ ۵۲۳ (۱۱/۱۶۴ ـ ۱۶۵).
۵۰۹. حتی چوبدستی و گرز سیاه‌جامگان خراسان (پیروان ابومسلم خراسانی) که کافرکوب (کَافَر کُوبَاتْ) نام داشت، سیاه بود. آنان می‌گفتند که به دلیل سیاه بودن بیرق پیامبر و عزاداری ما برای آن خاندان، رنگ سیاه را برگزیده‌ایم. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۳۹۱ ـ ۳۹۳ و دینوری /۳۳۹ و ۳۶۱ (۳۸۱ ـ ۳۸۲ و ۴۰۲ ـ ۴۰۳).
۵۱۰. ابن اثیر، ۱۱۹/۵ ـ ۱۲۱ (۱۸/۸). مقایسه کنید با نویری، ۳۴۴/۶.
۵۱۱. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۳۴۶/۶ و ۱۸۸/۵ (۶۲۲/۱ و ۶۵۸) و جاحظ (۱۳۳۲)، ۲ و ابن‌خلدون، ۴۹۵/۱ و ابن اثیر، ۳۴۲/۵ ـ ۳۴۳ (۲۵۹/۸) و متز، ۲۲۸/۱ (۱۶۲/۱) و ابن مسکویه، ۲۹۴/۵. مقایسه کنید با فلوتن /۱۲۴ ـ ۱۲۶.
۵۱۲. دینوری /۳۸۰ ـ ۳۸۲ (۴۲۱ ـ ۴۲۳).
۵۱۳. بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۳۳/۱. سپید، شعار بسیاری از گروههایی شد که بر علیه عباسیان مبارزه می‌کردند، چنانکه وقتی رافع بن هرثمه در نیشابور به نام علویان (محمد بن زید) خطبه خواند و سر از اطاعت معتضد عباسی برداشت، جامهٔ سیاه را که شعار عباسیان بود، رها کرد و جامهٔ سپید را که شعار علویان بود بر تن کرد، سال ۲۸۳ ه ابن اثیر، ۱۱۷/۷ ـ ۱۱۸ (۲۸۲/۱۱) و تاریخ سیستان /۲۵۲ و فرای ۱۰۵/۴ و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۵۴۴. مقایسه کنید با قیام بر علیه سفاح. ابن اثیر، ۴۳۳/۵ ـ ۴۳۴ (۶۵/۹ و ۶۷).
۵۱۴. متز، ۱۰۴/۱ ـ ۱۰۵ (۸۰/۱ ـ ۸۱).
۵۱۵. ابن اثیر، ۵۲۲/۶ ـ ۵۲۳ (۱۶۴/۱۱ ـ ۱۶۵) و اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵) (توضیحات مترجم اغانی)، ۶۵۸/۱.
۵۱۶. نرشخی /۹۰ و ۹۳ و ابن اثیر، ۱۱۷/۷ ـ ۱۱۸ (۲۸۲/۱۱). حتی برخی او را به سبب سفیدپوشی، منتسب به بنی‌امیه کرده‌اند. ابن اثیر، ۵۲۲/۶ ـ ۵۲۳ (۱۶۴/۱۱ ـ ۱۶۵).
۵۱۷. ابن اثیر، ۴۷۹/۶ (۱۱۵/۱۱) و یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۳۰/۳ (۳۹۸/۲).

۵۱۸. زرین‌کوب (۱۳۳۶)، ۳۶۲ و همو (۱۳۶۲)، ۳۹۱.
۵۱۹. در زمان خلافت حضرت علی(ع). دینوری /۲۰۳ (ترجمهٔ فارسی دقیق نیست.) (۲۴۸).
۵۲۰. ابن اثیر، ۳۷۳/۵ ـ ۳۷۴ (۲۹۵/۸) در مکه و مدینه. مقایسه کنید با نویری، ۴۱۴/۶.
۵۲۱. ابن اثیر، ۳۵۹/۷ ـ ۳۶۰ (۲۰۴/۱۲) در موصل.
۵۲۲. همو، ۳۸/۶ـ۳۹ (۲۹۳/۹ـ۲۹۴) و نرشخی /۹۰ و ۹۳. ابن اثیر، ۱۱۷/۷ـ۱۱۸ (۲۸۲/۱۱)، در سال ۱۵۸ هـ مقایسه کنید با بیرونی /۳۱۵ ـ ۳۱۶. ابن خلدون می‌گوید: «قیام کنندگان در شرق مانند داعی طبرستان و رافضیان چون قرمطیان را سپیدجامگان گویند (مبیضه). مقدمه، ۴۹۵/۱.
۵۲۳. نرشخی /۹۰ و یعقوبی (۱۸۹۱ـ۱۸۹۲)، ۳۰۴ (۸۱) و بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۳۷/۱ و ابن طقطقی /۲۴۴ و نخجوانی /۱۲۱ و ابن اثیر، ۳۸/۶ ـ ۳۹ (۲۹۳/۹) سال ۱۵۹ هـ بجز مخالفت مقنع با سلطهٔ اعراب اموی، وی قصد خونخواهی یحیی بن زید را نیز داشت که در سال ۱۲۵ هـ در حدود بلخ و جوزجانان، به دلیل قیام بر علیه امویان به قتل رسیده بود. آنچه قابل توجه می‌نماید این است که ظاهراً بعضی از فِرَق شیعه در بین پیروان مقنع و سپیدجامگان بودند (پدر یحیی یعنی زید، نوهٔ امام سوم شیعیان در کوفه قیام کرده و در روزگار هشام اموی به دار آویخته شده بود، ۱۲۱ هـ). آیا رابطه‌ای میان رنگ سبز شعار شیعیان با نقاب سبز رنگ مُقنع وجود دارد؟! آیا میان نقاب سبز وی با رنگ سبز که ساسانیان، بویژه سپاهیان ایشان در نواحی خراسان به کار می‌بردند، رابطه‌ای هست؟! زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۴۰۷.
۵۲۴. نرشخی /۹۷.
۵۲۵. ابن اثیر، ۴۷۹/۶ (۱۱۵/۱۱).
۵۲۶. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۹۹/۳ ـ ۲۰۶ (۴۹۸/۲ ـ ۵۰۴).
۵۲۷. در موقع شکار. ابن اثیر، ۴۷۲/۶ ـ ۴۷۳ (۱۰۸/۱۱).
۵۲۸. ابن اثیر، ۴۴۹/۶ ـ ۴۵۰ (۸۳/۱۱ ـ ۸۴).
۵۲۹. مسعودی (۱۳۷۷)، ۵۵/۴ (۴۶۸/۲). همچنان که در جنگ با افشین، لباس سپاهیان کشته را پوشید تا تظاهر کند که نگهبان نهر آب است. ابن اثیر، ۴۴۹/۶ ـ ۴۵۰ (۸۳/۱۱ـ ۸۴). یعقوبی از جامه‌های پشمین او «ثیاب الصوف» خبر می‌دهد. تاریخ، ۲۰۰/۳ (۴۹۹/۲).
۵۳۰. دینوری /۲۸۸ و ۲۹۳ (۳۳۳ ـ ۳۳۸).
۵۳۱. یعقوبی (۱۹۶۰)، ۱۳۰/۳ (۳۹۸/۲).
۵۳۲. همو، ۱۹۹/۳ ـ ۲۰۵ (۴۹۸/۲ ـ ۵۰۴).

۵۳۳. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۵۷ ـ ۵۹ (۲/۴۷۰ ـ ۴۷۲) در سال ۲۲۳ هـ مقایسه کنید با محمد مناظر /۵۹.

۵۳۴. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۶/۵۱۵ ـ ۵۱۶ (۱۱/۱۵۷).

۵۳۵. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۵۷ ـ ۵۹ (۲/۴۷۰ ـ ۴۷۲) و ابن اثیر، ۶/۵۱۵ ـ ۵۱۶ و ۴۷۸ ـ ۴۷۹ (۱۱/۱۱۴ و ۱۵۷). خود افشین نیز به نزدیکان بابک، پس از دستگیری وی هدایایی از جمله کمربند مرصع به جواهر بخشید، ۶/۴۷۳ ـ ۴۷۴ (۱۱/۱۰۹).

۵۳۶. زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۶۴۲.

۵۳۷. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۵۹ (۲/۴۷۲).

۵۳۸. کتان، گیاهی است که مانند پنبه در نواحی مرطوب و معتدل می‌روید و الیاف ساقه‌های آن برای بافتن پارچه به کار می‌رود، ساقهٔ آن تا یک متر و نیم رشد می‌کند و دارای برگهای باریک وگُل لاجوردی است. البته به پارچه‌هایی که از پنبه و به صورت نازک و ظریف بافته می‌شد نیز کتانی می‌گفتند. ثعالبی (۱۳۷۹)، ۹۷ و متز ۲/۲۹۹ ـ ۳۰۰ (۲/۱۹۷) و حسن ابراهیم ۳/۳۳۲ ـ ۳۳۴ (۳/۶۵۰).

۵۳۹. بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۵۱۰.

۵۴۰. حدودالعالم /۲۹۲.

۵۴۱. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۵/۱۹۳ (۱/۵۹۱).

۵۴۲. زیدان، ۵/۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۵/۹۷۴).

۵۴۳. ابن حوقل /۳۶۳ و ۳۷۷ (۱۶۸ و ۱۸۶) و حدودالعالم /۲۹۲.

۵۴۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۳ ـ ۳۲۴.

۵۴۵. حدودالعالم /۲۹۴، شلواربند = بندشلوار.

۵۴۶. بازرگانان خوارزم تجارت این پوستها را در دست داشتند. ابن حوقل /۳۹۷ ـ ۳۹۸ (۲۱۰) و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۷ ـ ۲۷۸ (۵۳) و حدودالعالم /۲۳۱ ـ ۲۳۲ و ۲۴۶ ـ ۲۴۷.

۵۴۷. فنک جانوری پر مو بود (روباه خالدار)، قاقم پوستی سفید و بسیارگرم داشت و مردمان اکابر می‌پوشیدند، وشق شبیه به روباه بود و معتقد بودند هر که پوست وشق پوشد بواسیر نگیرد(!؟)، سنجاب نیز حیوانی بزرگتر از موش است. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۷ ـ ۲۷۸ (۵۳).

۵۴۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.

۵۴۹. حدودالعالم /۳۹۸. این نام «کنیس» شاید همان جامهٔ کومس باشد، زیرا یعقوبی می‌نویسد که اهالی دامغان در تولید منسوجات پشمی قومسی گرانقیمت مهارت بسیار دارند.

البلدان /۲۷۶ (۵۲).

۵۵۰. حدودالعالم /۳۹۸ و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۶ (۵۲).

۵۵۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۱.

۵۵۲. ابن حوقل /۳۷۳ (۱۸۰ ـ ۱۸۱) و دربارهٔ پارچه‌های کوهی (قوهی) مراجعه کنید به Serjeant, 15/119 و نیز محمد مناظر /۷۲ و ۹۸.

۵۵۳. ضیاءپور، پوشاک زنان ایران /۱۲۹ به نقل از حجةالحق ابن سینا.

۵۵۴. ابن حوقل /۳۷۰ (۱۷۷).

۵۵۵. حدودالعالم /۳۰۴ و مقایسه کنید با «حَقَب،حِقاب» در Dozy (1845), 143.

۵۵۶. ابن حوقل /۳۸۵ (۱۹۴) و بارتولد (۱۳۶۶)، ۱/۳۷۸ و ۵۰۷.

۵۵۷. متز، ۲/۳۰۰ـ۳۰۱ (۲/۱۹۸) و (۲/۴۱۶) Supuler/ 516-517 و مقایسه کنید با نرشخی /۱۱۲، اهدای کرباس و نیز Fuch/ 448-452. البته این مطلب با گفتار مؤلف صورةالارض که می‌گوید: پارچه‌های کتانی (بزّ) بیش از حد مورد نیاز خودشان داشتند، ابن حوقل /۳۸۵ (۱۹۴) متناقض است. در سال ۳۳۵ هـ در زمان نوح بن نصر امیر سامانی، به هنگام آتش گرفتن بخارا هر چه بزّ (جامه پنبه وکتانی) و قماش و جامه بود، برداشتند. گردیزی /۳۴۲.

۵۵۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۲۷.

۵۵۹. ابن حوقل /۴۰۴ (۲۱۷ ـ ۲۱۸).

۵۶۰. نرشخی /۲۸. البته ما نمی‌توانیم با نظر مصحح کتاب *تاریخ بخارا* «مدرس رضوی» موافق باشیم و بردیهای فندقی را «فرشهای فندقی» بدانیم /۳۹۰. این موضوع بویژه با توجه به سطور بعدی در صفحات متن اصلی نرشخی معلوم می‌شود. به هر حال این بردها را برای خلیفه می‌بافتند و از بغداد هر سال عاملی به بخارا می‌آمد و خراج بخارا را از این بردها می‌گرفت.

۵۶۱. نرشخی /۲۱ و ۲۸.

۵۶۲. اینکه در برهان قاطع «زندپیچی» آمده صحیح نیست. قزوینی (۱۳۶۳)، ۵/۵۳ـ ۵۴. مقایسه کنید با راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و ۵۰۴. حدودالعالم /۳۳۰ و مقدسی(۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۳۴۶ «زَنْدَنه». ابن حوقل /۴۰۳ و ۴۲۵ (۲۱۶ و ۲۴۵) و نرشخی ۲۱ ـ ۲۲ و ۲۸ ـ ۲۹. در سیاست‌نامه آمده است که برخی از غلامان ترکی که در خدمت سامانیان بودند قبای زندنیجی بر تن داشتند. نظام‌الملک /۱۲۲ ـ ۱۲۳ و بارتولد (۱۳۶۶) ۱/۴۸۹ـ ۴۹۰. فرای می‌نویسد لغت «زندن» را برای پارچهٔ ابریشمی از قرن ۱۷ میلادی در روسیه به‌کار برده‌اند، در باب برخی از پارچه‌های ابریشمی زندنیجی رجوع کنید به Shepherd and Henning/ 15-40.

۵۶۳. ادریسی /۲۰۱ و ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵) و محمد مناظر/۸۲ و ۱۰۳.

۵۶۴. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۸۷ (۶۲).

۵۶۵. ابن حوقل /۴۰۳ (۲۱۶).

۵۶۶. حدودالعالم /۳۳۴.

۵۶۷. ابن حوقل /۳۹۷ (۲۰۹ ـ ۲۱۰).

۵۶۸. همو، /۳۹۷ ـ ۳۹۸ (۲۰۹ ـ ۲۱۰).

۵۶۹. حدودالعالم /۳۶۰ و نرشخی /۲۱.

۵۷۰. حدودالعالم /۳۰۱ و ابن حوقل /۳۶۵ (۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۹ ـ ۲۸۰ (۵۵) و ثعالبی (۱۳۷۹)، ۱۱۹.

۵۷۱. متز، ۲/۳۰۰ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۸) «لباس القرود».

۵۷۲. ازدی /۳۷ و ثعالبی، یتیمةالدهر، ۲/۶۲ و متز، ۲/۳۰۰ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۸).

۵۷۳. حسن ابراهیم، ۳/۳۳۳ ـ ۳۳۴ (۳/۶۵۱) و حدودالعالم /۳۰۱ و ابن حوقل /۳۶۵ (۱۷۱) و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۹ ـ ۲۸۰ (۵۵) در سال ۱۳۴ در حمله مسلمانان به نواحی کش، مقدار زیادی حریر و دیبا به دست سپاهیان ابومسلم خراسانی افتاد. ابن اثیر، ۵/۴۵۳ (۹/۸۶).

۵۷۴. زیدان، ۵/۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۵/۹۷۴).

۵۷۵. ابن حوقل /۳۷۵ (۱۸۴) و حسن ابراهیم، ۳/۳۳۲ (۳/۶۵۰).

۵۷۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۰۷.

۵۷۷. فاضل /۱۳ و ابن قُتیبه (۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۹)، ۱/۲۹۸. در سال ۸۲ هـ وقتی که سواران ترک در حدود شهر بُست به کاروان بازرگانان سیستانی حمله کردند، عمامهٔ هراتی را به عنوان باج به راهزنان دادند. ابن اثیر، ۴/۴۷۳ (۷/۷۷).

۵۷۸. حدودالعالم /۳۲۰.

۵۷۹. زیدان، ۵/۱۰۶ ـ ۱۰۸ و ۱۳۱ (۵/۹۷۴) در میان البسهٔ مکتفی خلیفهٔ عباسی.

۵۸۰. ابن حوقل /۳۹۷(۲۱۰) و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۷ ـ ۲۷۸ (۵۳)و حدودالعالم /۲۳۱ ـ ۲۳۲ و ۲۴۶ ـ ۲۴۷.

۵۸۱. حدودالعالم /۱۷۹.

۵۸۲. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۲/۶۰۲ در مورد پارچهٔ عتابی رجوع کنید به قزوینی (۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۳)، ۳/۶۸۴ ـ ۶۸۹.

۵۸۳. متز، ۲/۳۰۰ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۸) و ابن حوقل /۴۰۳ ـ ۴۰۴ و ۴۲۵ (۲۱۶ ـ ۲۱۷ و ۲۴۵).

۵۸۴. حدودالعالم /۴۴۹ و متز ۲۹۷/۲ ـ ۲۹۸ (۱۹۶/۲) و ابن دقماق، ۷۹/۲ و حسن ابراهیم ۳۳۲/۳ـ ۳۳۳ (۶۵۰/۳) و مقریزی (۱۹۱۱ ـ ۱۹۳۰)، ۱۷۷/۱.

۵۸۵. ابن حوقل /۴۲۵ (۲۴۵).

۵۸۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.

۵۸۷. نرشخی /۲۱ ـ ۲۲.

۵۸۸. گردیزی /۱۸۶.

۵۸۹. تاریخ سیستان /۱۴۳ ـ ۱۴۴.

۵۹۰. ابن اثیر، ۴۱۴/۶ ـ ۴۱۵ (۴۳/۱۱).

۵۹۱. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۱۲۸.

۵۹۲. زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۱۳.

۵۹۳. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۸.

۵۹۴. حدودالعالم /۳۲۰ ـ ۳۲۱ = «شعرباف».

۵۹۵. تاریخ سیستان /۳۰۳.

۵۹۶. ابن اثیر، ۴۹۹/۶ ـ ۵۰۰ (۱۳۸/۱۱).

۵۹۷. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۴۴.

۵۹۸. البته او سرانجام آنان را آزاد ساخت. ابن اثیر، ۴۹۹/۶ ـ ۵۰۰ (۱۳۸/۱۱).

۵۹۹. همو، ۳۳۹/۸ (۶۲/۱۴).

۶۰۰. ابن ندیم /۱۳۷.

۶۰۱. ابن اثیر، ۴۶۵/۶ ـ ۴۶۶ و ۵۰۷ ـ ۵۰۸ (۱۰۰/۱۱ و ۱۴۸).

۶۰۲. وی در سال ۲۹۰ دستگیر شد. همو، ۵۲۷/۷ ـ ۵۲۸ (۴۷/۱۳).

۶۰۳. ابن حوقل /۳۶۳ (۱۶۸).

۶۰۴. نرشخی /۱۳۱.

۶۰۵. همو /۲۸ ـ ۲۹.

۶۰۶. یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۴۴ ـ ۲۴۶ (۱۷).

۶۰۷. لسترنج (۱۳۶۴)، ۴۹۹.

۶۰۸. الحسینی العلوی (۱۳۴۱)، ۲۹۴/۱۰.

۶۰۹. ابن حوقل /۴۲۱ (۲۴۰).

۶۱۰. زرین کوب (۱۳۶۲)، ۴۹۲ ـ ۴۹۳.

۶۱۱. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۳۹ و راوندی (۱۳۶۸)، ۶۸ - ۶۹.

۶۱۲. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷). مقایسه کنید با زُبیدی ذیل «درع» و محمد مناظر /۵۹ و ۹۰ و نیز Dozy (1845), 177-182 ذیل «دراعه».

۶۱۳. ابن حوقل این موضوع مهم را بیان کرده است. /۲۵۳ (۵۷) و فقیهی /۶۳۸ - ۶۳۹.

۶۱۴. ابن قتیبه، ۳/۳۰۰ و جاحظ (۱۹۵۸)، ۵۲ و محمد مناظر /۶۲ و ۹۲.

۶۱۵. ابوشجاع /۱۵۲ - ۱۵۳ و فقیهی /۲۷۶.

۶۱۶. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۳۶ و ابن اثیر، ۹/۱۰۲ - ۱۰۳ (۱۵/۲۲۰). سال ۳۸۴ ه صمصام‌الدوله در شیراز. در باب خلعتهای اهدایی به سلاطین بویی در سطور بعدی مطالبی ذکر خواهد شد.

۶۱۷. مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۶۱۸. نقش بافته شدهٔ سوارکار بر پارچهٔ ابریشمی (قرن ۶ ه)، یافته شده از بی‌بی شهربانوی شهر ری. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۸، شکل ۱۳۸ بر اساس دایرة‌المعارف هنر جهانی، مُجلد ۱۴.

۶۱۹. خورشید و دیگران، ۱۴/۱۵۷، لوحهٔ ۳. مقایسه کنید با Pope, 12/,984.A.

۶۲۰. ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۳۶ و متز، ۱/۱۶۷ و فرای، ۴/۲۳۸ - ۲۳۹.

۶۲۱. متز، ۲/۲۹۶ (۲/۱۹۵) و مقریزی (۱۹۱۱ - ۱۹۳۰)، ۱/۱۷۷ و ابن دقماق، ۲/۷۹ و ابن زبیر /۴۵ و محمد مناظر /۹۷.

۶۲۲. فقیهی /۶۶۵ - ۶۶۶. مقایسه کنید با راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶ که البته نظر او را نمی‌توانیم کاملاً بپذیریم. در اینجا با نوع بلند و جلوباز آن روبه‌رو می‌شویم، برای نوع کوتاه و جلوبستهٔ آن رجوع کنید به صفحات قبلی.

۶۲۳. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۳۴۱ و ۶۳۸ - ۶۳۹ و ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ۲/۱۹۷. دستارچه‌هایی که عضدالدوله فنا خسرو با آنها دست و دهان خود را پاک می‌کرد، از دیبا و کتان و توزیِ فارس و توزی مصری و زربفت و مرصع بودند. جوزجانی، ۱/۲۲۳.

۶۲۴. مدال و نشانی از طلای منتسب به دوران آل‌بویه (قرن ۴ - ۵ ه). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۱، شکل ۱۳۶. مقایسه کنید با بویل و فرای، ۳/۲۳۵ و گیرشمن، ۲/۲۰۶ - ۲۱۸ و Mochiri/ 177, 195 ; Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35. در مورد تاج بخشی خلفای عباسی به سلاطین بویی رجوع کنید به ابن جوزی (۱۳۵۸ - ۱۳۵۹)، ۸/۱۳۶ و ابوشجاع /۱۴۱ و صابی (۱۳۸۳)، ۸۰ و ۱۳۶ - ۱۳۷.

۶۲۵. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۳۴۱ و ۶۳۸ ـ ۶۳۹ کتب لغت ذیل «حمایل».

۶۲۶. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۳۴۱ و ۶۳۸ ـ ۶۳۹. مقایسه کنید با نخجوانی /۲۲۴ و ابن مسکویه ۱/۳۰۳ و ۳۰۳/۵ ـ ۳۰۵ و نیز با نقش سوارکاری که بر پارچهٔ ابریشمی بافته شده (قرن ۶ هجری) و از «بی‌بی شهربانو» شهر ری به دست آمده است. مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۸، شکل ۱۳۸.

Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35

۶۲۷. ابن اثیر، ۱۰۲/۹ ـ ۱۰۳ (۲۲۰/۱۵) و فقیهی /۲۸۱.

۶۲۸. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۲/۴ (۷۵۰/۲) در متن اصلی «بدلة» آمده که می‌باید صورت تحریف شدهٔ «بدنه» باشد، در ترجمهٔ فارسی نیز به «جبه» برگردانیده شده که دقیق نیست. مقایسه کنید با طبری و همچنین (۱۳۴/۲ ـ ۱۳۵) Supuler/ 348-350.

۶۲۹. ابن اثیر، ۲۴۶/۸ (۲۷۳/۱۳) سال ۳۲۰ هابن مسکویه، ۲۲۸/۵ و مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۲/۴ (۷۵۰/۲) و ابن اثیر، ۳۰۲/۸ (۲۵/۱۴) و زرین کوب (۱۳۶۲)، ۳۹۲ و فقیهی /۷۳.

۶۳۰. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۲/۴ (۷۵۰/۲) و (۱۳۴/۲ ـ ۱۳۵) Supuler/ 348-350. در گرگان به سال ۹۸ ه نیز در یک تاجگذاری از دیهیم (تاج) استفاده شده بود. ابن اثیر، ۳۰۲/۸ (۲۵/۱۴).

۶۳۱. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۸۲/۴ (۷۵۰/۲ ـ ۷۵۱).

۶۳۲. ابن اثیر، ۲۴۶/۸ (۲۷۳/۱۳) سال ۳۲۰ ه. فقیهی /۷۲ ـ ۷۳.

۶۳۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۳۶/۸ و صابی (۱۳۸۳)، ۸۰، ۹۵ و ۱۳۶ ـ ۱۳۷ و فقیهی /۲۳۳ و ۲۳۶ ـ ۲۳۷ و فرای، ۲۳۸/۴ ـ ۲۳۹ و متز، ۲۳۶/۱ (۱۶۷/۱) در ترجمه فارسی غلاله، خفتان ذکر شده که دقیق نیست.

۶۳۴. ابوشجاع /۱۴۱ و ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۳۶/۸ و متز، ۳۳۶/۲ ـ ۳۳۷ (۲۲۱/۲) و فقیهی /۲۷۲.

۶۳۵. فقیهی /۳۲۶.

۶۳۶. ابن مسکویه، ۲۲۸/۵ و فقیهی /۷۳ و ابن اثیر، ۲۴۶/۸ (۲۷۳/۱۳) و زرین کوب (۱۳۶۷)، ۳۹۲.

۶۳۷. ثعالبی (۱۹۶۶)، ۶۶ و ابن مسکویه، ۱۵۲/۶ و فقیهی /۸۱۶. مقایسه کنید با Grube/ 216, No. 151.

۶۳۸. زوبین (نیزهٔ کوتاه) دیلمی شهرت بسیار داشت، آن را به عربی «زانه» و «مزراق» می‌گفتند. دیالمه در زوبین اندازی معروفیت تمام داشتند. معزی گوید:

زخـامهٔ تـو عـطارد هـمی سـرافـرازد چنان کجا عرب از رمح و دیلم از مزراق

خاقانی نیز گوید:

مرا شدگلشن عیسی وزین رشک آفتاب آنگه سپر فرمود دیلم‌وار و زوبین کرد مـا کـانی

اقبال /۶۲ ـ ۶۳.

۶۳۹. صابی (۱۹۶۷)، ۲۲۳ و فقیهی /۳۵۶.

۶۴۰. ابن اثیر، ۸/۲۹۹ ـ ۳۰۰ (۱۴/۲۳) و مرعشی /۷۰ و ۱۵۳.

۶۴۱. چنانکه ابولهیثم در مجلس عضدالدوله عمامه از سر برداشت و به همین دلیل مجازات و حبس شد. تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۱/۴۷ و فقیهی /۷۰۷ ـ ۷۰۸.

۶۴۲. البته کمتر اتفاق می‌افتاد که کسی وزیر را در این گونه لباسها ببیند. صابی (۱۹۶۷)، ۲۹۴ و فقیهی /۶۳۹.

۶۴۳. همچون خلعت دادن عزالدولهٔ بختیار (۳۵۶ـ۳۶۷ ﻫ) به وزیرش ابوالفضل عباس بن الحسین در سال ۳۵۷ ﻫ همچنین در مورد وزیر عضدالدوله. ابن مسکویه، ۵/۲۴۱ و فقیهی /۲۱۰ و ۳۵۳.

۶۴۴. ابن اثیر، ۹/۴۴۳ ـ ۴۴۴ (۱۶/۱۵۳) و صابی (۱۹۶۷)، ۲۹۴ و ابن مسکویه، ۵/۲۷۳.

۶۴۵. ابن مسکویه، ۵/۳۰۳ و فقیهی /۴۸۸ و ۶۳۹. در آستین ابی الریان، نایب عضدالدوله، رقعه‌ای یافتند. ابن اثیر، ۹/۴۴۳ ـ ۴۴۴ (۱۶/۱۵۳).

۶۴۶. فقیهی /۸۰۶ ـ ۸۰۷ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰ و ۴۴۳.

۶۴۷. ابوعلی بن ماکولا وزیر جلال‌الدوله (۴۱۶ـ۴۳۵ ﻫ) در بغداد. ابن اثیر، ۹/۴۲۴ (۱۶/۱۳۵) و خواندمیر (۲۵۳۵)، ۱۲۳.

۶۴۸. همان گونه که قبلاً ذکر شد، تحت‌الحنک یعنی یک سر عمامه را از زیر چانه می‌گذراندند و پشت شانه می‌انداختند. ابن‌جوزی، (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۷/۱۸۰ و یـاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۲/۳۱۲ و فقیهی /۲۸۷ و ۲۸۹.

۶۴۹. بر اساس یک نقاشی از کتاب اندرزنامه، موجود در موزهٔ سین سیناتی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۱، شکل ۱۴۰ بر اساس Pope.

۶۵۰. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸/۶۵ و فقیهی /۳۲۱.

۶۵۱. ابن مسکویه، ۵/۳۰۳ ـ ۳۰۵ و فقیهی /۱۰۶. این دو وسیله، از ابزار جنگی مرسوم و معروف

دیالمه بودند.

۶۵۲. نخجوانی /۲۲۴ و ابن مسکویه، ۳۰۳/۵ ـ ۳۰۵ و فقیهی /۱۰۶.

۶۵۳. فقیهی /۴۰۸ ـ ۴۰۹ و حسن ابراهیم، ۳۳۲/۳ ـ ۳۳۴ (۶۵۱/۳) و ابن‌مسکویه، ۴۰۷/۶.

۶۵۴. ابن‌اثیر، ۱۱۱/۹ (۲۲۶/۱۵).

۶۵۵. ثعالبی، یتیمةالدهر، ۱۰۶/۲ و ۱۰۷ و فقیهی /۶۶۸. صنوبری شاعر گوید «علی ذاتاج ورد و علی ذاتاج نسرین». متز ۲۰۶/۲ (۱۳۹/۲). صابی (۱۹۸۵)، ۱۹۲.

۶۵۶. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰ و محمد مناظر /۶۰ و ۷۶ ـ ۷۷ و راوندی (۱۳۶۸)، ۶۹ ـ ۷۰. مقایسه کنید با دراعهٔ کاتبان دیوان رسایل. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۱۳۷/۱۳ و فقیهی /۶۳۸. مقدسی گوید در شیراز، ارزش نه به طیلسان، بلکه به دراعهٔ نویسندگان است /۴۴۰.

۶۵۷. نظام‌الملک /۱۸۹ ـ ۱۹۰.

۶۵۸. همچون ابوسعد مسیحی وزیر عمادالدوله در شیراز. ابن مسکویه، ۳۰۳/۵ و فقیهی /۴۸۸.

۶۵۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۱۲۹ و ۴۱۶ و متز، ۸۶/۲ـ۸۷ (۶۴/۲) و محمد مناظر /۷۶. مقایسه کنید با ابن تغری بردی /۱۷۰ و نیز ذیل «مِنْطَق» در Dozy (1845), 420-421.

۶۶۰. ابن تغری بردی /۱۷۰ و متز، ۸۶/۲ـ۸۷ (۶۴/۲). ابوالقاسم زعفرانی شاعر، در خانهٔ صاحب بن عباد در قصیده‌ای تقاضای خز می‌کند، صاحب در جوابش می‌گوید «ما به تو جُبه، دُراعه، مِطْرَف، ردا، پیراهن، شلوار، عمامه، دستمال و جوراب خز داده‌ایم». ثعالبی، یتیمةالدهر، ۳۳/۳ ـ ۳۴ و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۳۲۰/۲ و متز، ۱۷۳/۱ (۱۲۶/۱). در ترجمهٔ فارسی به جای جُبه، دُراعه، مِطْرف، عبا و قبا و لباده آمده که دقیق نیست.

۶۶۱. خطیب بغدادی، ۳۵۹/۱ ـ ۳۶۰ و متز، ۹۷/۲ (۷۰/۲) و ابن تغری بردی /۹۳.

۶۶۲. ماسینیون /۶۴ ـ ۶۶. در چهار مقاله به «دستار بزرگ سگزی وار فرخی» اشاره شده است. نظامی عروضی /۵۹. مقایسه کنید با فاضل ۸ ـ ۱۴ و سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و حسن ابراهیم (۵۷۲/۲).

۶۶۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۸۰/۷ و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۳۱۲/۲ و فقیهی /۲۸۷، ۲۸۹ و ۶۳۷. مقایسه کنید با ابن ابی اُصیبعه /۴۳۹.

۶۶۴. نظام‌الملک /۱۸۹ ـ ۱۹۰.

۶۶۵. متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲). مقایسه کنید با ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷) و ابن ابی اُصیبعه /۴۳۹ و فقیهی /۶۳۷. همچنین مقایسه کنید با احسن‌التقاسیم که در آن آمده است: «طیلسان پوشان در شیراز

بسیارند، حتی گدایان و چارپاداران و حجامتگران دارای طیلسان هستند و به این دلیل ارزش نه به طیلسان، بلکه به دُراعهٔ نویسندگان است. مقدسی /۴۴۰. اگر غیر از علما کس دیگری طیلسان می‌پوشید، بر او عیب می‌گرفتند. ابن خلکان، ۴۶۲/۲. ابن ابی اُصیبعه /۴۳۹ و فقیهی /۶۳۷. البته این سخن مربوط به خوزستان بود. مقدسی (۱۹۰۶)، /۴۱۶ و محمد مناظر /۷۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، /۸۹.

۶۶۶. مرزبانی /۳۵۶ و فقیهی /۶۳۵.

۶۶۷. محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا(ع). قمی (۱۳۶۱)، ۲۱۷.

۶۶۸. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۶۰/۲ و رضی (۱۳۰۶)، ۲۱۰ و متز، ۲۵۹/۱ و ۴۴۹ ـ ۴۵۰ (۱۸۲/۱ و ۳۰۷ ـ ۳۰۸) و ممتحن /۴۱۹ ـ ۴۲۰.

669. Lewis/ 23, 112, Nos Below left, Below right; Papadopoulo and Mazenod/ 131-133, Nos 29-31.

۶۷۰. نخجوانی /۱۹۸ ـ ۱۹۹ و حسن ابراهیم (۵۷۲/۳) و ابن طقطقی /۳۵۵ و ماسینیون /۶۴ ـ ۶۶.

۶۷۱. یافعی، ۲۸/۳، وقایع سال ۴۱۳ هـ شوشتری (۱۲۶۸)، مجلس پنجم /۲۰۰ ـ ۲۰۱. مقایسه کنید با مفید، مقدمهٔ مصحح /۱۷ و ۱۹.

۶۷۲. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۱۵۳/۵ و فقیهی /۶۹۰.

۶۷۳. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و شابشتی /۱۸۸ و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۶۳۹. مقایسه کنید با یک نقاشی از کتاب قابوس‌نامه، قرن ۴ هـ موزهٔ هنری سین سیناتی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۰۹، شکل ۱۳۹.

۶۷۴. راوندی (۱۳۶۸)، ۶۹ ـ ۷۰ و ابن حوقل /۲۵۳ و ۲۷۱ (۵۷ و ۷۷) و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲) و فقیهی /۷۷۵.

Lewis/ 23, Papadopoulo and Mazenod/ 131, No. 29.

۶۷۵. ابن حوقل /۲۵۳ و ۲۷۱ (۵۷ و ۷۷) و محمد مناظر /۷۶ و فقیهی /۶۳۹ و ۷۷۵ و نرشخی /۲۸ ـ ۲۹ و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲) رجوع کنید به قاضی که ۲۰۰ دینار در آستین خود نهاد. نظام‌الملک /۹۴. مقایسه کنید با نقاشی قابوسنامه. ضیاءپور (۱۳۴۹) /۲۰۹، شکل ۱۳۹.

۶۷۶. مُرقع بر تن ابن کِرینی استاد جُنید. ماسینیون /۶۴ ـ ۶۶. در باب لباس. مقدسی /۴۱۵ و فقیهی /۴۸۴.

۶۷۷. سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و ابن اثیر، ۱۲۶/۸ (۱۶۹/۱۳) و ابن طقطقی /۳۵۵.

۶۷۸. ماسینیون /۶۴ ـ ۶۶.

۶۷۹. ابو محمد طاهر بن حسین مخزومی بصری شاعر معاصر حلاج در شعری به بیان مشخصات مُرقع می‌پردازد و آن را پارچه‌ای رنگارنگ که راهبان آواره و قلندران هندو می‌پوشند، توصیف می‌کند. همچنین به نوارهای سیاه و سفید آن نیز، اشاره می‌کند (اَبْقع). ماسینیون /۶۴ـ ۶۶. به جامهٔ «مُسوُح» حلاج نیز اشاره شده است، این جامهٔ راهبان و زاهدان بوده است. رجوع کنید به کتب لغت عربی ذیل «اَلْمُسوُح» و مقایسه کنید با Dozy (1845), 407 .

۶۸۰. ابن طقطقی /۳۵۵ و سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و نخجوانی /۱۹۸ ـ ۱۹۹. در باب پوشیدن قبایی چون سپاهیان، رجوع کنید به صفحات قبلی در مورد لباس مُحدث بزرگ، زُهری.

مقدسی در مورد مردم فارس که منصور حلاج نیز در میان آنان زیسته بود، می‌نویسد پشمینه‌پوشی در میان اهالی فارس شایع است /۴۴۰. البته در اینجا به این موضوع که آیا پشمینه‌پوشی نشانی ازگنوسیسم (gnosticisme) بوده و اوزاعی آن را نوعی بدعت شمرده است، نخواهیم پرداخت. مقایسه کنید با راغب اصفهانی، ۳۷۲/۲.

۶۸۱. مؤلف تجارب السلف می‌نویسد که وی از آستینِ خود حلوا بیرون می‌آورد. نخجوانی /۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۶۸۲. ابن طقطقی /۳۵۵ و سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۲۲۰/۵ و ماسینیون /۶۴ ـ ۶۶.

۶۸۳. ابن ندیم /۳۵۷.

۶۸۴. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) به خوش‌پوشی مردم کرمان نیز اشاره شده است. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۶۹ و نیز (۴۱۷/۲) Supuler/ 517.

۶۸۵. ابن مسکویه، ۲۲۷/۶ و فقیهی /۴۹.

۶۸۶. فقیهی /۶۳۹ به نقل از اصطخری در المسالک و الممالک.

۶۸۷. برای مثال رجوع کنید به لین‌پول /۱۲۵ ـ ۱۳۰.

۶۸۸. در حوالی اهواز ازار سرخ را اکثر اعراب بادیه‌نشین به جای پیراهن می‌پوشیدند. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۹۸۰/۲. این لنگهای کتان را از سیراف می‌آوردند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.

۶۸۹. ابن حوقل /۲۲۹ (۲۶) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و فقیهی /۶۳۸ و محمد مناظر /۵۷ و ۷۶.

۶۹۰. مثلاً مردم ریشهر. ابن بلخی /۱۴۹ و ابن حوقل /۲۲۹ (۲۶) و محمد مناظر /۷۶. در متن اصلی ابن حوقل «الازرو المیارز» آمده است. نخستین جمع ازار و دوم جمع مئزر است. در ترجمه باید تمامی کتب لغت عربی و فارسی و نیز دورهٔ تاریخی و منطقهٔ مورد نظری را که در آن مورد، بحث می‌شود، مورد نظر قرار داد. نیز رجوع کنید به تعلیقات مترجم ابن حوقل /۲۶۰ ـ

۲۶۱ و مقایسه کنید با Dozy (1845), 24-46 ذیل عنوانهای «ازار» و «مئزر». فقیهی می‌گوید لباس روستاییان نواحی خوزستان نشانی از لباس مردمان آن زمان است /۶۴۰.

۶۹۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و محمد مناظر /۵۷ و ۷۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۸۹.

۶۹۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و ابن حوقل /۲۲۹ (۲۶) و فقیهی /۶۳۸ و محمد مناظر /۵۷ و ۷۶.

۶۹۳. بند این شلوارها ساخت ارمنستان بود. بیهقی (۱۹۶۱)، ۲/۴۱۳ـ۴۱۶ و فقیهی /۵۷۱ و محمد مناظر /۷۶ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۸۹. مقایسه کنید با Lewis/ 48.

۶۹۴. تنوخی (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲)، ۱/۴۷ و فقیهی /۷۰۷ ـ ۷۰۸.

۶۹۵. سهل مسیحی بود. صابی (۱۹۶۷)، ۳۱۶ و فقیهی /۴۸۹.

۶۹۶. در شهر شاپور، تندیس غلامی از سنگ سیاه درست شده بود که لنگ بسته و بر بازوی او به فارسی چیزی نوشته شده بود. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۴. مردمان آنجا بدون لنگ بـه گـرمابه می‌رفتند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶ و فقیهی /۷۵۷.

۶۹۷. مقایسه کنید با ابن حوقل /۲۲۹ (۲۶) و محمد مناظر /۷۶.

۶۹۸. ابن حوقل /۲۵۳ ـ ۲۵۴ (۵۷) و (۲/۴۱۷) Supuler/ 517.

۶۹۹. ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷). مقایسه کنید با «فردی که ترازو در دست دارد و آنکه عمامهٔ خود را به دور صورت پیچیده است» در Lewis/ 49, No. 20.

۷۰۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۷ و ۴۴۰.

۷۰۱. همو /۴۴۰.

۷۰۲. همو /۷. در باب دراعه رجوع کنید به قسمت لباس علما و فقها در صفحات قبلی.

۷۰۳. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷).

۷۰۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰. عمامهٔ بزرگ بستن ویژهٔ شرقیان بود و اعراب که بندی به نام عِقال بر سرپوش خود می‌بستند، این گونه عمامه بستن را بدعت گنوسیسها می‌شمردند و گاه مسخره می‌کردند. توضیح مترجم (۲/۶۵۴)مقایسه کنید با ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷).

۷۰۵. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷) و محمد مناظر /۷۷ و فقیهی /۶۳۹ به نقل از اصطخری.

۷۰۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷).

۷۰۷. محمد مناظر /۷۷ و ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷).

۷۰۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۹ ـ ۴۴۰.

۷۰۹. ابن حوقل /۲۵۳ (۵۷). مقایسه کنید با محمد مناظر /۷۷ و فقیهی /۶۳۹ و ۸۰۶ ـ ۸۰۷. جمشک، شمشک، (چمشاک، چمتاک). مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰.

۷۱۰. کتاب با ارزش او *تاریخ بیهقی*.

۷۱۱. همچون *یتیمةالدهر فی شعراء اهل العصر*، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، *لطایف المعارف*، *ثمارالقلوب*.

۷۱۲. *کتاب الاغانی*.

۷۱۳. بیهقی (۱۹۶۱)، ۴۱۳/۲ ـ ۴۱۶ و فقیهی /۵۷۱ ـ ۵۷۲.

۷۱۴. بر اساس قصیدهٔ ابودُلَف. ثعالبی، یتیمةالدهر، ۱۷۶/۳ ـ ۱۹۳ و فقیهی /۵۷۴.

۷۱۵. فقیهی /۶۴۱.

۷۱۶. زمان عضدالدوله. نظامی عروضی /۱۲۴ و مقدسی /۴۴۰ و فقیهی /۴۳۳ به نقل از اصطخری.

۷۱۷. مقدسی /۳۹۶ و فقیهی /۶۳۷ ـ ۶۳۸ و بیهقی (۱۹۶۱)، ۱۲۸/۴ و ابن حوقل /۲۵۳ ـ ۲۵۴ (۵۷).

۷۱۸. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، در شرح حال بشار بن برد، ۹۵/۳۰ ـ ۱۷۵ و فقیهی /۶۳۷ و مقدسی /۳۹۶.

۷۱۹. ازدی /۳۷ ـ ۳۸ و فقیهی /۶۳۸.

۷۲۰. ثعالبی، یتیمةالدهر، ۳۳/۳ ـ ۳۴ و یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۳۲۰/۲ و متز، ۱۷۳/۱ (۱۲۶/۱).

۷۲۱. ابن الاخوه /۹۱ و فقیهی /۳۷۰.

۷۲۲. شاطران گروهی عیار بودند، رجوع کنید به مرثیه‌ای که یکی از شاطران بر قبر شاطر دیگری خوانده است. ابوحیان توحیدی (۱۹۶۴)، ۶۴/۴ و فقیهی /۵۶۷. در سال ۳۳۴ به کُشتی گیرانی که در مسابقات برنده شده بودند، جامه‌های مروزی جایزه داده شد. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۳۴۱/۶ و فقیهی /۷۶۴.

۷۲۳. همو /۶۵۱.

۷۲۴. رجوع کنید به قتل عامی که مردآویج در همدان کرد. مجمل‌التواریخ /۳۸۹.

۷۲۵. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۹۶۸ ـ ۹۶۹.

726. Lewis/ 48.

727. Ibid/ 159-160.

728. Papadopoulo and Mazenod/ 131, No. 28; Lewis/ 49, 112, 113, 159.

۷۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و فقیهی /۴۷.

۷۳۰. رجوع کنید به زن عود نواز. ازدی /۵۳ ـ ۵۷ و ابوحیان توحیدی (۱۹۶۴)، ۶۹/۱ و فقیهی

/۶۶۵ ـ ۶۶۶.

۷۳۱. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۳۷۴ ـ ۳۷۵ و فقیهی /۴۸۵. مقایسه کنید با ضیاءپور، پوشاک زنان ایران /۱۳۴ ـ ۱۳۵، شکل ۱۰۳ ـ ۱۰۴.

Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35; Lewis/ 113, 116; Nasr/ 103, Plate 59.

۷۳۲. برای مراجعه به کتبی با عنوان «کتاب السلاح» نوشتهٔ ابن درید متولد بصره ۲۲۳هـ ـ ابوالعباس احول ـ و نیز ابودُلف عجلی (قاسم بن عیسی) که موسیقیدان و شاعری مشهور بود، رجوع کنید به ابن ندیم /۱۰۵، ۱۳۳ و ۱۹۱.

۷۳۳. نخجوانی /۱۹۸ و متز، ۲/۸۶ ـ ۸۷ (۲/۶۴). مقایسه کنید با فقیهی /۶۳۸ و بیهقی (۱۹۶۱)، ۱۲۸/۴.

۷۳۴. بیهقی (۱۹۶۱)، ۲/۴۱۳ ـ ۴۱۶ و ابن الفوطی (۱۹۶۲)، ۴/۱۸۳ و فقیهی /۳۸۸ و ۵۷۲.

۷۳۵. فرای، ۴/۲۱۸.

۷۳۶. گاه نیز از کلالیب که نوعی قلاب بود، استفاده می‌کردند. Supuler/ 491-492 (۲/۳۷۴ ـ ۳۷۵) و فقیهی /۴۶ و ۳۵۶.

۷۳۷. عُتبی به نقل از فقیهی /۳۸۶.

۷۳۸. نفیسی (۱۳۳۵)، ۳۶۰.

۷۳۹. معزی گوید: ز خامهٔ تو عطارد همی سرافرازد چنان کجا عرب از رمح و دیلم از مزراق
خاقانی نیز گوید: مراشد گلشن و زین رشک آفتاب آنگه سپر فرمود دیلم‌وار و زوبین کرد ما کانی
اقبال /۶۲ ـ ۶۳ و فقیهی /۴۸.

۷۴۰. همدانی (۱۸۸۹)، ۱۶۰ و متز، ۲/۲۳۴ (۲/۱۵۶).

۷۴۱. فقیهی /۳۰۹ و ۳۵۶ و صابی (۱۹۶۷)، ۲۲۳.

۷۴۲. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۸۰ (۲/۷۴۹).

۷۴۳. خط نام منطقه‌ای بود در بحرین.

744. Supuler/ 492 (۲/۳۷۵).

۷۴۵. مهیار دیلمی در شعری به شمشیرهای هندی اشاره کرده است. ابن طقطقی /۸۸ و عُتبی /۷۶.

۷۴۶. در سال ۳۵۳ در نبرد مسلمانان با رومیان (فتح رمطه) یک شمشیر هندی به غنیمت مسلمانان درآمد که روی آن نوشته شده بود «این شمشیر هندی ۱۷۰ مثقال وزن دارد که در پیشگاه پیغمبر خدا(ص) بسی کار کرده است». ابن اثیر، ۸/۵۵۷ (۱۴/۲۶۹) و ابن ابی الحدید، ۱/۲۸ و فقیهی /۴۸۱.

۷۴۷. فرای، ۲۱۸/۴. در منطقهٔ خوارزم کلاه و شمشیر و زره تهیه می‌شد. فقیهی /۷۷۷.

748. Lewis/ 112, No."Aboveright"; Papadopoulo and Mazenod/ 133, No. 32; Grube/ Opposite 216, No. 151.

۷۴۹. فقیهی /۸۰۹ و صفدی (۱۳۲۹)، ۲۸۹. اوزاعی سیاه‌پوشی را نکوهش کرده است. راغب اصفهانی، ۳۷۲/۴.

۷۵۰. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۱۴/۸ و فقیهی /۶۷۷.

۷۵۱. برای مثال در مرگ صاحب بن عباد. یاقوت (۱۹۳۶ ـ ۱۹۳۸)، ۳۳۲/۲ و فقیهی /۲۸۵.

۷۵۲. فقیهی /۲۸۶ و ۸۱۲ و سُبکی (۱۹۶۴ ـ ۱۹۷۶)، ۳۷/۴ و ابن اثیر، ۴۸۳/۸ (۲۰۲/۱۴).

۷۵۳. همدانی (۱۸۹۰)، ۵۳۶ و متز، ۱۹۳/۲ (۱۳۱/۲).

۷۵۴. روح‌فر /۲۳ ـ ۲۷. مقایسه کنید با Pope, 12/ PLS. 989 A and B. نقش عقاب را علامت مرگ می‌دانستند. الدمیری، ۴۹/۲. به هنگام عزاداری و حتی در گورستان (در فارس) شیپور می‌نواختند و دنبک می‌زدند. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۰.

۷۵۵. در ماه محرم سال ۳۵۲ هـ معزالدوله به مردم دستور داد تا قبای سیاه مخصوصی بپوشند و زنان نیز گونه‌های خود را سیاه و جامه‌ها را چاک زنند. ابن اثیر، ۵۴۹/۸ (۲۶۱/۴).

756. Lewis/ 116, No. 31.

۷۵۷. ابوالقاسم وزیر جلال‌الدوله را چنین کردند، سال ۴۲۶ هـ ابن اثیر، ۴۴۳/۹ ـ ۴۴۴ (۱۵۳/۱۶).

۷۵۸. به دستور معزالدوله عمامه از سر مستکفی خلیفهٔ عباسی بغداد (۳۳۳ ـ ۳۳۴ هـ) درآوردند و به گردنش انداختند و کشیدند. ابن اثیر، ۴۵۰/۸ ـ ۴۵۱ (۱۶۸/۱۴) در بغداد، ابن طقطقی /۳۹۰.

۷۵۹. متز، ۳۶/۱ (۳۴/۱).

۷۶۰. ابن مسکویه، ۱۷/۶ و قرطبی /۵۷ و ۷۷ و ابن اثیر، ۲۷۶/۸ (۳۰۱/۱۳). مقایسه کنید با فقیهی /۱۲۲ و ابن مسکویه، ۲۸۳/۵.

۷۶۱. ابن اثیر، ۹۷/۹ (۲۱۳/۱۵) و ابن مسکویه، ۳۹۹/۶ و فقیهی /۸۱۶.

۷۶۲. ابن الاخوه /۱۸۵ و فقیهی /۳۷۲. مقایسه کنید با محمد بن منور /۱۲۲.

۷۶۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۹۳/۸ و فقیهی /۸۱۶.

۷۶۴. محلهٔ عتابیهٔ بغداد، پارچه‌ای ابریشمی مانند صوف موج‌دار و مخطط تولید می‌کرد، این پارچه‌ها در رنگهای مختلف تهیه می‌شدند و البته سادهٔ آن نیز وجود داشت. این پارچه‌ها شهرت بسیاری داشتند. ابن خلکان، ۹۹/۲ و لسترنج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و سعیدالشیخلی /۶۱ و حسن ابراهیم، ۳۳۳/۳ (۶۵۱/۳) و قزوینی (۱۳۶۳)، ۲۰۰/۳ و ۳۱/۶ ـ ۳۲ و همو، (۱۳۶۲ ـ

۱۳۶۳)، ۳/۶۸۳ ـ ۶۸۹. برای اشعار فارسی خاقانی و عبدالرزاق اصفهانی در باب عتابی رجوع کنید به بخش قبلی، «عباسیان».

۷۶۵. حدودالعالم /۳۸۹ و نیز مقایسه کنید با Heyd, 2/70.

۷۶۶. ابن حوقل /۳۰۹ (۱۰۶) و نیز بحث محققانهٔ قزوینی (۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۳)، ۳/۶۸۴ ـ ۶۸۹.

۷۶۷. فقیهی /۷۷۴ ـ ۷۷۵. مقایسه کنید با «ویذاری»!؟ در بخش طاهریان، صفاریان و سامانیان.

۷۶۸. ابن رُسته /۱۸۱.

۷۶۹. حدودالعالم /۳۸۸.

۷۷۰. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).

۷۷۱. ابن بلخی /۱۲۲.

۷۷۲. ابن حوقل /۲۷۲ (۷۸).

۷۷۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۸ و ۴۴۳. در آنجا بَمّبی ذکر شده است که ظاهراً تحریفی از بَمی است و نباید با «بمبئی» هند مشتبه شود.

۷۷۴. ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۷۰ و حدودالعالم /۳۷۰ و متز، ۲/۳۰۰ ـ ۳۰۱ (۲/۱۹۸).

۷۷۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۶۹ و ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷).

۷۷۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۶۶ ـ ۴۶۷.

۷۷۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۷۰.

۷۷۸. همو /۴۴۲.

۷۷۹. ابن بلخی /۱۳۶.

۷۸۰. حسن ابراهیم، ۲/۲۵۶.

۷۸۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲. مقایسه کنید با روح‌فر /۲۳ ـ ۲۷.

۷۸۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲ ـ ۴۴۳ و فقیهی /۷۷۶. مقایسه کنید با Dozy (1845), 68-71.

۷۸۳. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).

۷۸۴. حدودالعالم /۳۷۳ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۲۰، ۴۲۳ ـ ۴۲۴، ۴۳۵ و ۴۴۲ و متز، ۲/۲۹۷ ـ ۳۰۰ (۲/۱۹۶ ـ ۱۹۷).

۷۸۵. ابن بلخی /۱۳۱.

۷۸۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.

۷۸۷. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).

۷۸۸. ابن بلخی /۱۳۴.
۷۸۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۳.
۷۹۰. همو /۴۴۲.
۷۹۱. ابن بلخی /۱۳۲ و ۱۴۹.
۷۹۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۳.
۷۹۳. همو /۴۲۳ ـ ۴۲۴، ۴۳۵، ۴۴۲ و متز، ۲/۲۹۷ ـ ۳۰۰ (۲/۱۹۶ ـ ۱۹۷) و فقیهی /۷۷۶.
۷۹۴. ثعالبی (۱۳۷۹)، ۹۷ و متز، ۲/۲۹۹ ـ ۳۰۰ (۲/۱۹۷).
۷۹۵. «کسب» نوعی پارچهٔ هندی است و معرب آن همان «قصب» است.
۷۹۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۳ ـ ۴۳۴ و ۴۴۳.
۷۹۷. ابن بلخی /۱۴۵ ـ ۱۴۶.
۷۹۸. متز، ۲/۳۲۵ ـ ۳۲۶ (۲/۲۱۴).
۷۹۹. زرین کوب (۱۳۶۷)، ۵۱۵ و ابن بلخی /۱۴۵ ـ ۱۴۶ و متز، ۲/۲۶۱ ـ ۲۶۲ و ۲۹۲ ـ ۲۹۳ و ۳۰۲ ـ ۳۰۴ (۲/۱۷۳ ـ ۱۹۲ و ۲۰۰ ـ ۲۰۱).
۸۰۰. تَوَز. حدودالعالم /۳۷۵.
۸۰۱. همان /۳۷۵.
۸۰۲. ابن حوقل /۲۶۱ ـ ۲۶۲ (۶۵ ـ ۶۶) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۳.
۸۰۳. فقیهی /۷۷۲ ـ ۷۷۶. در کتب تاریخی و جغرافیایی بارها به «جامهٔ توزی» اشاره شده است.
۸۰۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۲۳ ـ ۴۲۴ و ۴۴۲ ـ ۴۳۵ و متز، ۲/۲۹۷ ـ ۳۰۰ (۲/۱۹۶ ـ ۱۹۷).
۸۰۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۵.
۸۰۶. همو /۴۴۲ و ابن بلخی /۱۱۴، ۱۴۹ و ۱۵۰ و ابن حوقل /۲۶۱ (۶۵).
۸۰۷. ابن حوقل /۲۳۹ (۳۹). بقایای شهر «سینیر» در محل کنونی در بندر دیلم قرار گرفته است، تعلیقات دکتر جعفر شعار (۲۷۱). مقایسه کنید با حدودالعالم /۳۷۶.
۸۰۸. قیمت این لباسها بسیار زیاد بود. فقیهی /۷۷۶ و ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).
۸۰۹. در باب طراز رجوع کنید به صفحات بعدی.
۸۱۰. پارچهٔ کژی (ثیاب القز)، ابریشمی. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲ و ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).
۸۱۱. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶).
۸۱۲. همو /۲۳۹ (۳۹) و حدودالعالم /۳۷۵.
۸۱۳. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۵).

۸۱۴. همو/ ۲۶۱ (۶۶).

۸۱۵. ابن بلخی /۱۴۳.

۸۱۶. «گُندکیّه» بزرگ و پهن!؟ مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.

۸۱۷. فقیهی /۷۷۶.

۸۱۸. همو /۲۸۰.

۸۱۹. ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸).

۸۲۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۹ ـ ۴۱۰.

۸۲۱. حسن ابراهیم، ۳/۳۳۴ ـ ۳۳۵ (۳/۶۵۲).

۸۲۲. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ ـ ۴۰۳ و ۴۱۶ و ابن حوقل /۲۲۷ ـ ۲۲۸ (۲۴).

۸۲۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۱ و ۴۱۶ که زنان آنها را می‌پوشیدند.

۸۲۴. ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶.

۸۲۵. ابن حوقل /۲۳۲ (۲۹) و حدودالعالم /۳۸۳ و ۳۸۷.

۸۲۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ ـ ۴۰۳، ۴۰۸ و ۴۱۶ و ابن حوقل /۲۲۷ و ۲۳۱ (۲۴ و ۲۸) و حدودالعالم /۳۸۷.

۸۲۷. ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶.

۸۲۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۱۴۰.

۸۲۹. همو /۴۱۵.

۸۳۰. همو /۴۰۸ و ۴۴۳.

۸۳۱. ابن حوقل /۲۲۷ و ۲۳۱ (۲۴ و ۲۸) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۲ـ۴۰۳ و ۴۱۶ و فقیهی /۷۷۳ـ ۷۷۴. ابن اثیر گوید: خز جامه‌ای است که از پشم و ابریشم بافته شده باشد، اما نوع دیگری از خز بود که تمام آن از ابریشم بافته می‌شد. النهایة، ۲/۲۸.

۸۳۲. حدودالعالم /۳۸۶ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۶. در اینجا تفاوتهای مختصری وجود دارد.

۸۳۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸/۶۵ و فقیهی /۳۲۲.

۸۳۴. ابن ندیم /۳۵۷.

۸۳۵. ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸) و حدودالعالم /۳۸۵ و ابن مسکویه، ۶/۴۰۷ و فقیهی /۷۷۲.

۸۳۶. محمد بن نصر بن منصور از بزرگان زمان مقتدر خلیفهٔ عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰ ه)از پارچهٔ دیبای شوشتری برای خود لباس تهیه کرد. «غلالة تستریه» مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۰۳ (۲/۶۸۶). مقایسه کنید با دستور معز خلیفهٔ فاطمی مصر (۳۴۱ ـ ۳۶۵ ه) که در سال ۳۵۳ امر کرد نقشه‌ای

از ابریشم کبود شوشتری و قرقونی زربفت تهیه کنند. حسن ابراهیم، ۳/۳۳۳ ـ ۳۳۴ (۶۵۱/۳).

۸۳۷. عُتبی /۱۸۷. همچنان‌که در میان لباسهای فاخر معتضد خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹) لباسهایی از دیبای شوشتری دیده می‌شد. مسعودی (۱۳۷۷)، ۲۳۲/۴ (۶۲۸/۲). درکتاب محمد مناظر «شوشی» آمده است (براساس نسخه خطی دیگری ازکتاب مروج‌الذهب)،که صحیح نیست /۵۹.

۸۳۸. سعیدالشیخلی /۶۱ و یاقوت (۱۹۰۶)، ۳۱/۲.

۸۳۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۰۹ ـ ۴۱۰ و فقیهی /۷۷۲ و ابن مسکویه، ۴۰۷/۶.

۸۴۰. شوشتری /۴۹ ـ ۵۰. اشعار عبدالواسعی جیلی از شعرای ارکان را در باب دیبای شوشتری در آنجا خواهید یافت. نیز فقیهی /۷۷۲ ـ ۷۷۳.

۸۴۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۱۲.

۸۴۲. همو /۴۰۹ ـ ۴۱۰.

۸۴۳. همو/۴۱۶ و فقیهی /۷۷۵ ـ ۷۷۶.

۸۴۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۱ و حدودالعالم /۳۹۲ و فقیهی /۷۷۳ـ ۷۷۴. مقایسه کنید با «کوی عدنی کوبان» نیشابور.

۸۴۵. نظام‌الملک /۲۳۳ در زمان موسی بن جعفر(ع).

۸۴۶. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۵ ـ ۳۹۶ و فقیهی /۷۷۶.

۸۴۷. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۲ و ۳۹۵ ـ ۳۹۶ و ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۶ و فقیهی /۶۳۷ و ۷۷۸.

۸۴۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۹۵ ـ ۳۹۶.

۸۴۹. همانجا و ابن رُسته /۱۸۱ و فقیهی ۷۷۶ ـ ۷۷۸.

۸۵۰. حسن ابراهیم، ۲۶۹/۲ (۲۶۵/۲).

۸۵۱. مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۳۱ و متز، ۲۲۸/۲ (۱۵۲/۲) و فقیهی /۷۷۲.

۸۵۲. متز، ۳۲۶/۲ (۲۱۴/۲) و فرای، ۲۸۰/۴.

۸۵۳. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹) و متز، ۴۵/۱ (۴۰/۱ ـ ۴۱).

۸۵۴. ابوشجاع /۷۱ و سعیدالشیخلی /۱۲۴.

۸۵۵. یاقوت (۱۹۰۶)، ۳۱/۲ و سعیدالشیخلی /۶۱.

۸۵۶. ناصر خسرو (۱۳۵۰)، ۱۳۸.

۸۵۷. فقیهی /۷۷۱. رجوع کنید به صفحات قبل.

۸۵۸. زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۵۱۳.

۸۵۹. زمان مأمون عباسی در اهواز. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۸۴۵/۲ ـ ۸۴۶.

۸۶۰. متز، ۱/۴۷ ـ ۴۸ (۴۲/۱).

۸۶۱. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۱۲۷/۷ و سعیدالشیخلی /۱۲۳ و سیوطی (۱۳۷۸)، ۳۸۰ و ابن کثیر، ۳۰۳/۱۱.

۸۶۲. فرای، ۲۸۰/۴.

۸۶۳. سعیدالشیخلی /۱۷.

۸۶۴. ابن اثیر، ۲۷۷/۸ (۳۰۲/۱۳).

۸۶۵. همو، ۳۱۶/۸ (۴۰/۱۴).

۸۶۶. اصفهانی (۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵)، ۱۸۰/۵ ـ ۱۸۳ (۶۲۱/۱).

۸۶۷. نظام‌الملک /۲۳۳.

۸۶۸. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶) و متز، ۳۰۱/۲ (۱۹۸/۲).

۸۶۹. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶) و ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۲۹.

۸۷۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۴/۱. خراسانیانی که برای نبرد با صلیبیها به سرزمین آل بویه آمده بودند، شبها دستار و عمامهٔ مردم را می‌ربودند. متز، ۷۷/۲ ـ ۷۸ (۵۸/۲). وقتی در سال ۴۲۳ هـ جلال‌الدوله بویی در وضع مالی بدی قرار گرفت، ناچار مقداری از جامه‌ها و اثاث خود را فروخت. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۶۰/۸ ـ ۶۵ و فقیهی /۳۱۹.

۸۷۱. روح‌فر /۲۳ ـ ۲۴ و دیماند /۲۳۲.

۸۷۲. عُتبی به نقل از فقیهی /۲۰۱.

۸۷۳. ابن حوقل /۲۳۸ و ۲۶۱ (۳۷ و ۶۵ ـ ۶۶).

۸۷۴. ابن حوقل /۲۷۱ (۷۷).

۸۷۵. ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶ و ۲۷۸) و لسترنج (۱۳۶۴)، ۳۱۵.

۸۷۶. ابن حوقل /۲۳۹ و ۲۶۱ (۳۹ و ۶۶).

۸۷۷. ابن حوقل /۲۳۱ (۲۸).

۸۷۸. مقدسی (۱۸۹۹ ـ ۱۹۱۹)، بخش قیامهای زیدیان، همچنین ابن خلدون، ۴۹۵/۱ و مرعشی /۱۴۱ و ۱۴۵ و قزوینی رازی /۴۵۲ و ۶۰۸ و فقیهی /۴۶۵ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۱۲۲ و ابن اثیر، ۵۹۵/۵ (۲۴۱/۹) سال ۱۵۱ هـ در سند.

۸۷۹. ابن اثیر، ۱۱۷/۷ ـ ۱۱۸ (۲۸۲/۱۱) و تاریخ سیستان /۲۵۲. این اتفاق در زمان خلافت معتضد خلیفهٔ عباسی روی داد. فرای، ۱۰۵/۴.

۸۸۰. ابن خلدون، ۴۹۵/۱. ابی سکره شاعر سنی گوید: مردم شیعهٔ قم، کاشان و کرج (غیر از کرج

امروزی) را در جشنها بینی با جامه‌های سپید و ... ثعالبی، یتیمة‌الدهر، ۲/۲۰۶ و ابن بابویه، علل الشرایع و متز، ۱/۱۰۴ (۱/۸۰).

۸۸۱. ابن اسفندیار /۱۵۱. این امر برای زیدیان معتبر بود، ابن اسفندیار /۱۶۷، سال ۲۵۱ ه و نیز (۲/۱۳۸) Supuler/ 344-350.

۸۸۲. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۲/۶۰ و رضی (۱۳۰۶)، ۲۱۰ و متز، ۱/۲۵۹ و ۴۴۹ ـ ۴۵۰ (۱/۱۸۲ و ۳۰۷ ـ ۳۰۸).

۸۸۳. ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی‌الرضا(ع). قمی (۱۳۶۱)، ۱۲۷. مقایسه کنید با یکی از بزرگان طبرستان که از حریر سبز برای تزیین سفره استفاده می‌کرد. ابن اسفندیار /۱۲۲ و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۴۵۲ و نیز مقایسه کنید با جامه‌های سبز سپاهیان انوشیروان ساسانی در نبرد با خاقان ترک. مرعشی /۶ـ۷ و نیز با سبزپوشی امام رضا(ع) و خودِ مأمون و دیگر خراسانیان در دوران ولایتعهدی آن امام. مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۳۴ (۲/۷۱۰) و ابن اثیر، ۶/۳۴۱ ـ ۳۴۴ (۱۰/۲۸۳ و ۲۸۹). بر بام عمارت نوبهار بلخ که محلی مذهبی بود، بیرقهایی از حریر سبز نصب شده بود. متز، ۱/۱۰۴ و ۲۵۱ (۱/۸۰و ۱۷۸) و محمد مناظر /۶۸ و ازدی /۳۴۲و ۳۵۲ و مفید، ۲/۲۵۲ ـ ۲۵۴ و (۲/۱۳۸) Supuler/ 344-350.

۸۸۴. مرعشی /۹۷. مقایسه کنید با مایزدیار از امرای قدیم طبرستان. بلاذری /۴۷۴ (۹۷).

۸۸۵. مرعشی /۹۴ و ۹۷.

۸۸۶. «زرین کمر» نام پسر ملک جستان (حوالی ۵۸۰). مرعشی /۲۹ و ۳۰.

۸۸۷. ابن خلدون (۱۳۶۶)، ۳/۳۹ و مرعشی /۱۵۲ و ابن اثیر، ۸/۱۷۶ (۱۳/۲۱۰). مقایسه کنید با مسعودی (۱۳۷۷)، ۴/۳۷۳ (۲/۷۴۱). در اینجا ما با تفاوتهایی در نام و کنیه روبه‌رو هستیم، نیز تاریخ بیهقی، ۳/۸۸۵. مرعشی قلنسوه راکلاه بزرگ تعریف کرده است /۱۵۲. نیز (۲/۱۳۴) Supuler/ 344-346.

۸۸۸. (۲/۱۳۴) Supuler/ 344-346 در سال ۹۸ ه در گرگان، زمانی که مسلمانان آنجا را فتح کردند. ابن اثیر، ۵/۳۳ (۷/۲۳۱).

۸۸۹. گردیزی /۱۹۳. برای تصاویر قلنسوه، رجوع کنید به صفحات قبلی.

۸۹۰. زمان قبل از اسلام، تیپوریها! مرعشی /۹۷.

۸۹۱. ابن عنبه /۸۶ و فقیهی /۶۴۱. مقایسه کنید با ابن اثیر، ۸/۱۸۰ (۱۳/۲۱۴). در شرح حال طباطبا سال ۳۱۵ ه ابوعبدالله داعی وقتی پارسا شد، پشمینه پوشید و به عبادت پرداخت سال ۳۵۵ ه ابن اثیر، ۸/۵۷۴ (۱۴/۲۸۶).

۸۹۲. مرعشی /۹۷.

۸۹۳. ابن اثیر و فقیهی /۷۲ ـ ۷۳ و نیز (۴۱۷/۲) Supuler/ 517.

۸۹۴. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و ابن اثیر، ۳۱/۵ (۲۲۹/۷).

۸۹۵. بلاذری، در سال ۹۸ هـ/۴۷۲ (۹۵) و نیز Dozy (1845),73-80 ذیل بُرْنُس. در روذان جامهٔ سرخ پشمین برای بارانی (برنس) مورد استفاده قرار می‌گرفت. حدودالعالم /۳۹۸.

۸۹۶. مرعشی /۱۱۱. نصرةالدین محمد کبود جامه.

۸۹۷. گردیزی /۳۰۱ و ابن اسفندیار /۱۲۲ و زرین‌کوب (۱۳۶۲)، ۴۵۲.

۸۹۸. ابن اثیر، ۱۵۲/۶ ـ ۱۵۳ و ۱۵۹ ـ ۱۶۰ (۹۶/۱۰ و ۱۰۲).

۸۹۹. حدودالعالم /۳۹۵. وقتی که شریف رضی به نقابت علویان رسید، لباس سیاه پوشید که نشان عُمال عباسی بود، سال ۴۰۳ هـ به دستور بهاءالدولهٔ دیلمی. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۶۰/۲ و متز، ۲۵۹/۱ و ۴۵۰ (۱۸۲/۱ و ۳۰۷ ـ ۳۰۸) و رضی (۱۳۰۶)، ۲۱۰. مقایسه کنید با مرعشی /۱۵۰. کلاه سیاه، مرعشی /۹۷.

۹۰۰. «محمد بن ابراهیم» از نوادگان امام حسن معروف به «دیباج‌الاصغر» یعنی دیبای زرد. ابن طقطقی /۲۲۲ و نیز حدودالعالم /۳۹۵ و ۳۹۷. ابن حوقل /۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲).

۹۰۱. حدودالعالم /۳۹۸. مقایسه کنید با بلاذری /۴۷۲ (۹۵) سال ۹۸.

۹۰۲. ظاهراً روی آن را نوارهایی بند مانند و به شکل ضربدری می‌بستند و محکم می‌کردند. حدودالعالم /۳۹۵.

۹۰۳. ابن حوقل /۳۲۲ (۱۲۲) و (۴۱۷/۲) Supuler/ 517. ابوالطیب طاهر بن عبدالله طبری از مردم آمل (م ۴۵۰) خود و برادرش تنها یک پیراهن و یک عمامه داشتند. ابن کثیر، ۱۲۴/۱۱ و فقیهی /۵۰۷.

۹۰۴. ابوشجاع /۱۵۲ ـ ۱۵۳ و فقیهی /۲۷۶.

۹۰۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و حدودالعالم /۳۹۵ و ۳۹۷.

۹۰۶. ابن حوقل /۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.

۹۰۷. مرعشی /۳ و ابن اسفندیار /۲۶. در جواب نامهٔ تنسر به شاه طبرستان. مقایسه کنید با حدودالعالم /۳۹۷ ـ ۳۹۸ و (۱۸۸/۲) Supuler/ 381-382.

۹۰۸. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۷۰ و (۱۸۷/۲) Supuler/ 381.

۹۰۹. حدودالعالم /۳۹۷ ـ ۳۹۸ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷.

۹۱۰. مرعشی /۹۸ و حدودالعالم /۳۹۴. رجوع کنید به صفحات قبلی «آل بویه».

۹۱۱. (۳۷۵/۲) Supuler/ 492 به نقل از طبری سال ۸۶ و نیز ابن اسفندیار /۱۴۵، سال ۱۹۹. مقایسه کنید با Kremer (1875-1877), 2/284.

۹۱۲. سال ۹۸ هـ ابن اثیر، ۳۱/۵ (۲۲۹/۷) و نویری، ۲۷۵/۶ و بلاذری /۴۷۲ (۹۵).

۹۱۳. شمشیر محمد بن زید حسنی داعی، که شاعری در شعرش به آن اشاره کرده است. مسعودی (۱۳۷۷)، ۳۴۳/۴ ـ ۳۴۵ (۷۲۰/۲).

۹۱۴. مرعشی /۶۵، درباب مازیار بن قارن. ملک بیستون بن زرین کمر (شرف‌الدوله) حاکم لاهیجان را «کُله استندار» می‌گفتند، زیرا همیشه خودی بر سرش بود (فوت او ۶۲۰ هـ). مرعشی /۳۰.

۹۱۵. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۹ و مرزبانی /۱۷۹ و فقیهی /۸۰۹.

۹۱۶. زمان محمد بن زید علوی شاه طبرستان. تنوخی (۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴)، ۵۷۰/۲ ـ ۵۷۱.

۹۱۷. ابن اثیر، ۳۱/۵ (۲۲۹/۷) و نویری، ۲۷۵/۶.

۹۱۸. متز، ۳۰۲/۲ (۱۹۹/۲).

۹۱۹. حدودالعالم /۳۹۵.

۹۲۰. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و یعقوبی (۱۸۹۱ ـ ۱۸۹۲)، ۲۷۷ (۵۳) و فقیهی /۷۷۱ و ابن حوقل /۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲).

۹۲۱. ابن حوقل /۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲).

۹۲۲. حدودالعالم /۳۹۵.

۹۲۳. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و حدودالعالم /۳۹۵.

۹۲۴. ابن حوقل /۳۲۲ ـ ۳۲۳ (۱۲۲).

۹۲۵. خویش، خیش شاید نوعی پارچهٔ درشت بافت بود. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۵۳ و حدودالعالم /۳۹۷.

۹۲۶. حدودالعالم /۳۹۷.

۹۲۷. همان /۳۹۸. مقایسه کنید با بلاذری /۴۷۲ (۹۵).

۹۲۸. حدودالعالم /۳۹۵.

۹۲۹. مقدسی (۱۹۰۶)، ۳۶۷ و زرین‌کوب (۱۳۶۷)، ۳۴۳ و ابوشجاع /۱۵۲ ـ ۱۵۳ و فقیهی /۲۷۶.

۹۳۰. ابن حوقل /۳۲۳ (۱۲۴ و ۲۹۲).

۹۳۱. متز، ۳۰۲/۲ (۱۹۹/۲).

۹۳۲. جاحظ (۱۳۵۶ ـ ۱۳۶۴)، ۲۷/۳ و ابن جوزی (۱۳۴۷)، ۱۸۷ و محمد مناظر /۸۱ ـ ۸۲.

۹۳۳. جهشیاری /۱۸۴ و محمد مناظر /۸۳.

فصل سوم

پوشاک دورهٔ «ایرانی ـ ترکی»

غزنویان (۳۵۱ ـ ۵۸۲ هـ.ق)

یکی از ملازمان عبدالملک سامانی به نام «الپتگین» در سال ۳۴۹ هـ.ق از جانب وی مأمور ادارهٔ حکومت خراسان شد. او پس از فوت عبدالملک، از اطاعت سامانیان سر باز زد و در غزنین حکومتی تشکیل داد (۳۵۱ هـ.ق). پس از وی پسرش «اسحاق» و بعد از او دو تن از بزرگان غزنین به نام «بلکاتگین» و «پیری‌تگین»، به ترتیب تا سال ۳۶۶ هـ.ق در غزنین حکومت کردند. چون پیری‌تگین درگذشت سرانِ قوم، «سبکتگین» داماد الپتگین را به امارت برگزیدند (۳۶۶ هـ.ق). وی پس از رسیدن به مقام امارت، شهرهای قصدار و بُست را به قلمرو امارت خود افزود. در این احوال سرداران امیرنوح سامانی با او به مخالفت برخاستند و وی از سبکتگین کمک خواست و بدین ترتیب سبکتگین با سپاهی به خراسان آمد و سرداران یاغی را شکست داد و پسرش محمود از طرف امیرنوح نامزد حکومت خراسان شد. سبکتگین در سال ۳۸۷ هـ.ق درگذشت و پسرش اسماعیل به امارت رسید، ولی برادرش محمود، اسماعیل را از امارت معزول کرد و خود به جای او نشست (۳۸۸ هـ.ق). مقارن با این احوال منصور بن نوح دوم به دست سرداران خود معزول و کور شد و محمود به قصد انتقام با سپاهی به خراسان حمله کرد و با غلبه بر سرداران سامانی بر آن منطقه استیلا یافت و از جانب «القادر بالله» خلیفهٔ عباسی به یمین الدوله، ملقب شد (۳۸۹ هـ.ق). پس از فتح سیستان در سال ۳۹۳ هـ.ق عنوان سلطان اختیار کرد و به آن نام مشهور شد. سلطان محمود با همت و پشتکار زیاد مناطق وسیعی را در هند و ماوراءالنهر به تصرف درآورد و سلسلهٔ غزنوی را بـه اوج عـظمت

رسانید. او عده‌ای از فضلا، شعرا و ادبا را در دربار خود جمع کرد و آنان را مورد ملاطفت قرار داد. سلطان محمود به سال ۴۲۱ ه‍.ق درگذشت و پسر کوچکش محمد جانشین پدر شد، ولی مسعود برادر بزرگ محمد او را خلع و کور کرد و مقام سلطنت را به دست آورد. چندی بعد سلجوقیان بر خراسان استیلا یافتند (۴۲۹ ه‍.ق) و مسعود به هند گریخت و در سال ۴۳۲ ه‍.ق به قتل رسید. پس از مسعود، محمد مجدداً مدت سه ماه سلطنت کرد ولی سلطان مودود پسر مسعود بر او دست یافت و تا سال ۴۴۱ ه‍.ق به فرمانروایی پرداخت. بعد از آن به ترتیب مسعود پسر مودود و «بهاءالدوله علی» پسر مسعود مشترکاً به مدت دو ماه و سپس عبدالرشید پسر محمود غزنوی و پس از او «فرخزاد غزنوی» هر یک چندی سلطنت کردند، تا اینکه در سال ۴۵۱ ه‍.ق ابراهیم ملقب به ظهیرالدوله (برادر فرخزاد) زمام امور دولت غزنوی را به دست گرفت. در زمان سلطنت وی به موجب قرارداد صلحی که بین او و آلب ارسلان سلجوقی منعقد شد (۴۵۹ ه‍.ق)، تسلط سلجوقیان بر خراسان به رسمیت شناخته شد و غزنویان از قلمرو ایران اخراج و به سمت غزنین و هندوستان رانده شدند.

اسامی امرای غزنوی و زمان حکومت آنها:

ابواسحاق الپتگین، ۳۵۱ ـ ۳۵۲ ه‍. ق.

اسحاق بن الپتگین، ۳۵۲ ـ ۳۵۵.

بلکاتگین، ۳۵۵ ـ ۳۶۲.

پیری‌تگین، ۳۶۲ ـ ۳۶۶.

ناصرالدین بن سبکتگین، ۳۶۶ ـ ۳۸۷.

اسماعیل بن سبکتگین، ۳۸۷ ـ ۳۸۸ (هفت ماه).

۱. محمود، ۳۸۷ ـ ۴۲۱.

۲. محمد، ۴۲۱ ـ ۴۲۱ (هفت ماه).

۳. مسعود، ۴۲۱ ـ ۴۳۲.

۴. مودود، ۴۳۲ ـ ۴۴۱.

۵ و ۶. مسعود و بهاءالدوله، ۴۴۱ ـ ۴۴۱ (دو ماه مشترکاً).

۷. عبدالرشید، ۴۴۱ ـ ۴۴۴.

۸. فرخزاد، ۴۴۴ ـ ۴۵۱.

۹. ابراهیم، ۴۵۱ ـ ۴۹۲.

۱۰. علاءالدوله مسعود، ۴۹۲ ـ ۵۰۹.

۱۱. ارسلانشاه، ۵۰۹ ـ ۵۱۲.

۱۲. بهرامشاه، ۵۱۲ ـ ۵۴۷.

۱۳. خسروشاه، ۵۴۷ ـ ۵۵۵.

۱۴. خسرو ملک، ۵۵۵ ـ ۵۸۲.

سلجوقیان (۴۲۹ ـ ۵۹۰ هـ.ق)

سلجوق که رئیس یکی از قبایل شمال شرقی بحر خزر بود، در زمان سامانیان با قبیلهٔ خود به ماوراءالنهر آمد و به دین اسلام گروید. این قبیله بمرور صاحب قدرت و در حدود بخارا مستقر شد. مقارن این احوال سلطان محمود غزنوی که در ایران به اوج قدرت رسیده بود، از تاخت و تاز آنان در شرق جلوگیری کرد، ولی بعد از فوت وی، «طغرل» نوهٔ سلجوق با سپاهی به خراسان حمله کرد و پس از غلبه بر مسعود غزنوی، نیشابور و قسمتی از خراسان را تصرف کرد و به سلطنت رسید (۴۲۹ هـ. ق).

وی پس از استیلا بر خراسان، برای توسعهٔ قلمرو خود به بسیج سپاه پرداخت و سپس خوارزم، طبرستان، گرگان، ری، همدان و آذربایجان را بین سالهای ۴۳۳ـ۴۴۶ هـ.ق به تصرف درآورد و با دولت روم شرقی روبه‌رو شد. بعد از این موفقیتها، طغرل به بغداد رفت و در آن شهر به نام وی خطبه خواندند (رمضان ۴۴۷ هـ.ق). «ملک رحیم» آخرین امیر دیلمی در عراق به فرمان طغرل دستگیر شد و به حکومت فولادستون نیز در جنوب ایران خاتمه داد (۴۴۸ هـ.ق). طغرل بعد از مدتی توقف در بغداد، عازم ری شد و سرانجام در سال ۴۵۵ هـ.ق در ۷۰ سالگی درگذشت. پس از فوت طغرل، برادرزاده وی «آلب ارسلان» پسر چغری، به اتفاق وزیر دانشمندش «خواجه نظام‌الملک» از نیشابور به سوی ری حرکت کرد و بعد از فرونشاندن فتنهٔ شهاب‌الدوله در حوالی خوار به ری رفت

و به تخت نشست (۴۵۶ هـ.ق). آلب ارسلان در مدت سلطنت خود با تدبیر خواجه نظام‌الملک، مدعیان سلطنت را یکی پس از دیگری از میان برداشت و حدود دولت سلجوقی را از شمال شرق به کرانه‌های جیحون و از غرب به سواحل دریای مدیترانه رساند. وی در سال ۴۵۶ هـ.ق ارمنستان و گرجستان و قسمتی از قلمرو دولت روم را در آسیای صغیر تصرف کرد و سپس از راه اصفهان به کرمان رفت و آن منطقه را به تصرف درآورد. از وقایع مهم دوران سلطنت آلب ارسلان، جنگ او با دولت روم در ملازگرد و شکست رومیان و اسارت «رومانوس» امپراتور روم به سال ۴۶۵ هـ.ق است. او پس از این فتح، با دریافت مبلغ هنگفتی از رومیان، امپراتور را آزاد کرد و قرار صلحی به مدت پنجاه سال به امضاء رساند که بر اثر آن نفوذ دولت روم بمرور از آسیای صغیر قطع شد. پادشاه سلجوقی در همان سال برای سرکوبی عده‌ای از شورشیان از جیحون گذشت و در این سفر به دست یکی از قلعه‌بانان مرزی مجروح شد و یک روز بعد درگذشت (۴۶۵ هـق). بعد از آلب ارسلان پسرش «ملکشاه» به سلطنت رسید و خواجه نظام‌الملک نیز همچنان در مقام وزارت باقی ماند. در این احوال عمّ وی «عمادالدوله» به ری لشکر کشید، ولی ملکشاه در همدان او را شکست داد و به قتل رساند. سپس حلب و دمشق به سال ۴۷۲ هـ.ق و انطاکیه در سال ۴۷۷ هـ.ق به نام ملکشاه و به وسیلهٔ سپاهیان سلجوقی فتح شد. در سال ۴۸۲ هـ. ق چون عده‌ای از ترکان در ماوراءالنهر سر به شورش برداشته بودند، ملکشاه با سپاهی به آن حدود عزیمت کرد و پس از سرکوبی شورشیان، ماوراءالنهر و سرزمینهای اطراف سمرقند را به اطاعت درآورد و بر وسعت قلمرو فرمانروایی خویش افزود. بزرگترین خطری که دولت سلجوقی را تهدید می‌کرد، خطر فرقهٔ اسماعیلیه بود، این خطر بمرور زمان افزایش یافت و صدمات فراوانی به آن دولت رساند.

در این اوقات خواجه نظام‌الملک بر اثر سعایت بدخواهان از خدمت برکنار و چندی بعد ظاهراً به دست یکی از فداییان اسماعیلی کشته شد و یک ماه بعد نیز ملکشاه درگذشت و سیر نزولی قدرت سلجوقیان بتدریج آغاز شد. بعد از فوت ملکشاه، زن او ترکان خاتون پسر خردسال خویش، محمود را نامزد سلطنت کرد و این امر موجب بروز

اختلاف شدیدی شد، تا اینکه «برکیارق» پسر ارشد ملکشاه به کمک هواخواهان خود بر تخت بنشست (۴۸۵ هـ.ق). پس از فوت برکیارق پسر چهارسالهٔ او به نام «ملکشاه» به سلطنت برگزیده شد، ولی «ابوشجاع محمد» برادر برکیارق عملاً زمام امور دولت را به دست گرفت و به سلطنت پرداخت (۴۹۸ هـ.ق). در دوران فرمانروایی محمد، جنگهای صلیبی آغاز شد و آرامش قلمرو حکومت سلجوقیان را در مغرب برهم زد. پس از محمد پسرش محمود به سلطنت رسید، ولی چون عمّ او سنجر بر وی قیام کرد، محمود در غرب (عراق عجم) و سنجر در شرق (خراسان) به سلطنت پرداختند (۵۱۱ هـ.ق). با آغاز سلطنت محمود در غرب، سلسله شاهان جدیدی از خاندان سلجوقی به وجود آمد که در بدو امر ظاهراً مطیع سنجر بودند، اما سنجر در شرق گرفتار کشمکش با خوارزمشاهان و دیگر مخالفان بود، سلجوقیان عراق دَم از استقلال زدند و مستقلاً به سلطنت پرداختند.

سنجر که آخرین پادشاه مقتدر سلجوقیان محسوب می‌شد، چندین بار با سرکشان و مخالفان خود جنگید و آنان را شکست داد، ولی در سال ۵۴۸ هـ.ق در حوالی مَرو از قوم «غزان» شکست خورد و به اسارت افتاد و سرانجام با تمهید مقدماتی از دست «غزان» گریخت (۵۵۱ هـ.ق) و چندی نپایید که درگذشت (۵۵۲ هـ.ق).

راجع به محمود و دیگر شاهان سلجوقی در غرب باید خاطرنشان کرد که پس از مرگ محمود در سال ۵۲۵ هـ.ق، پسرش داود به جای او نشست و هشت ماه سلطنت کرد. پس از وی دو تن از برادران محمود به نام طغرل و مسعود به ترتیب به سلطنت رسیدند. آنان با خلفای عباسی دایماً کشمکش داشتند و سرانجام خلفای معاصر خود را تحت نفوذ سیاسی خویش درآوردند. پس از مسعود، برادرزاده‌اش (ملکشاه) چهار ماه سلطنت کرد و بعد از او محمد و سپس سلیمان به حکومت رسیدند. سلیمان پس از ۱۸ ماه فرمانروایی، به دست سران دولت کشته شد (۵۵۶ هـ.ق)؛ آنگاه «اتابک ایلدگز» حاکم آذربایجان، ارسلان پسر طغرل را که سِمَتِ ولایتعهدی داشت، به همدان آورد و پس از نشاندن وی بر تخت سلطنت، خود به عنوان اتابک اعظم رشتهٔ امور را به دست گرفت.

ارسلانشاه در سال ۵۷۱ هـ.ق درگذشت و پسرش طغرل به سلطنت رسید، او در

سال ۵۸۴ هـ.ق قشون «الناصرلدین الله» خلیفهٔ عباسی را شکست داد، ولی سرانجام از تکش خوارزمشاه شکست خورد و در سال ۵۹۰ هـ.ق به دست «قتلغ ایتانج» کشته شد و بدین ترتیب سلسلهٔ سلجوقیان عراق منقرض شد. حدود فرمانروایی سلجوقیان عراق از حوزهٔ عراق، آذربایجان، ری، همدان، اصفهان و فارس تجاوز نکرد و پایتخت آنان شهر همدان بود.

اسامی سلاطین سلجوقی و زمان حکومت آنها:

الف) سلاجقهٔ بزرگ

۱. طغرل، ۴۲۹ ـ ۴۵۵ هـ.ق.

۲. آلب ارسلان، ۴۵۵ ـ ۴۶۵.

۳. ملکشاه، ۴۶۵ ـ ۴۸۵.

۴. برکیارق، ۴۸۵ ـ ۴۹۸.

۵. محمد، ۴۹۸ ـ ۵۱۱.

۶. سنجر، ۵۱۱ ـ ۵۵۲.

ب) سلاجقهٔ عراق

۷. مُغیث الدین محمود، ۵۱۱ ـ ۵۲۵.

۸. داود، ۵۲۵ ـ ۵۲۶ (هشت ماه).

۹. طغرل دوم، ۵۲۶ ـ ۵۲۹.

۱۰. مسعود، ۵۲۹ ـ ۵۴۷.

۱۱. ملکشاه دوم، ۵۴۷ ـ ۵۴۷ (رجب تا ذیقعده).

۱۲. محمد دوم، ۵۴۷ ـ ۵۵۴.

۱۳. سلیمان شاه، ۵۵۴ ـ ۵۵۶.

۱۴. ارسلانشاه، ۵۵۶ ـ ۵۷۱.

۱۵. طغرل سوم، ۵۷۱ ـ ۵۹۰.

خوارزمشاهیان (۴۹۰ـ۶۲۸ هـ.ق)

یکی از ملازمان ملکشاه سلجوقی، به نام «انوشتگین» بر اثر لیاقت و کاردانی مورد توجه

پادشاه سلجوقی قرار گرفت و به حکمرانی خوارزم منصوب شد. پس از فوت انوشتگین، پسرش «قطب‌الدین محمد» به حکومت خوارزم تعیین شد (۴۹۰ هـ.ق) و چون بُرکیارق پادشاه سلجوقی درگذشت او خود را خوارزمشاه خواند (۴۹۸ هـ.ق). بعد از فوت قطب‌الدین، پسرش علاءالدین اتسز به حکومت رسید (۵۲۲ هـ.ق) و پس از مبارزات فراوان با سنجر سلجوقی، در سال ۵۵۱ هـ.ق فوت شد. پس از اتسز، پسرش «ایل ارسلان» به تخت نشست و تا سال ۵۹۷ هـ.ق سلطنت کرد و بعد از فوت ایل ارسلان، فرزندش «محمود سلطانشاه» به سلطنت رسید، ولی بعد از چهار ماه برادرش «علاءالدین تکش» او را خلع کرد و زمام امور را به دست گرفت (۵۶۸ هـ.ق). او پس از استیلا بر خراسان با سلاجقهٔ عراق درافتاد و بعد از غلبه بر طغرل سوم سلجوقی آن سلسله را منقرض کرد (۵۹۰ هـ.ق). چون کار تکش بالا گرفت، خلیفهٔ عباسی «الناصرلدین الله» سلطنت وی را بر عراق و خوزستان و ترکستان به رسمیت شناخت. تکش به سال ۵۹۶ هـ.ق درگذشت و پسرش «قطب‌الدین محمد خوارزمشاه» به سلطنت رسید. این پادشاه، مازندران و گیلان را فتح کرد و غوریان را از خراسان بیرون راند و هرات و غور و غزنه را به تصرف درآورد و با برانداختن دولت خانیان (قراختاییان) در ماوراءالنهر، شهرهای بخارا، سمرقند و اُترار را به تصرف درآورد و سپس فارس، آذربایجان، ری و اصفهان را به قلمروی خویش افزود. سلطان محمد به قصد تسخیر بغداد و عزل خلیفه الناصرلدین الله بدان سوی لشکر کشید (۶۱۴ هـ.ق) و تا همدان پیش رفت، ولی به عللی از تصمیم خود منصرف شد و به خوارزم بازگشت. مقارن این احوال پانصد تن از بازرگانان مغولی وارد شهر اُترار شدند (۶۱۵ هـ.ق) و حاکم شهر مزبور به نام «اینالجق» معروف به «غایر خان» که از منسوبان ترکان خاتون مادر پادشاه بود، تجار مغولی را به طمع اموالشان کشت و چنگیز خان مغول که در آسیای مرکزی مقام ایلخانی داشت، پس از اطلاع از جریان امر، نمایندگانی به ایران فرستاد و از خوارزمشاه تقاضا کرد که حاکم اترار را به وی تسلیم و عاملان را مجازات کند و چون نمایندگان او نیز به فرمان خوارزمشاه کشته شدند، با سپاهی به قصد انتقام به قلمرو ایران و به منطقه ماوراءالنهر حمله کرد (پاییز ۶۱۶ هـ.ق). خوارزمشاه بدون برخورد با دشمن شهر به شهر از برابر

ایلخان مغول گریخت و سرانجام به جزیرهٔ آبسکون در دریای مازندران پناه برد و در آن جزیره درگذشت (۶۱۷ هـ.ق). پس از وی پسرش جلال‌الدین منکبرنی که مردی شجاع و متهور بود، برای مقابله با مغول و تصرف تاج و تخت از مازندران به خوارزم رفت و چون با مخالفت ترکان خاتون و قبیلهٔ او مواجه شد، به خراسان آمد و با عده‌ای از هواخواهانش با سپاهیان مغول جنگید، ولی شکست خورد و از طریق سند به سرزمین هند رفت.

سپس عده‌ای از هواخواهان خوارزمشاهیان دور او گرد آمدند و جلال‌الدین به قصد جنگ با مغول به ایران بازگشت و قشونی را که خلیفه عباسی! به مقابله با او فرستاده بود، شکست داد و با خلیفه به ستیز پرداخت. وی با ابراز شجاعت و پیروزیهای درخشان در غرب ایران شهرتی بسزا یافت، ولی به سال ۶۲۸ هـ.ق در حالی که به امور آذربایجان اشتغال داشت، مورد حملهٔ ناگهانی سپاهیان مغول قرار گرفت و به ناچار به کردستان رفت و در آن محدوده به دست ناشناسی کشته شد و با قتل وی سلسلهٔ خوارزمشاهیان منقرض شد (۶۲۸ هـ.ق). در جریان حملات چنگیز شهرهای بخارا، سمرقند، اترار، خوارزم، هرات، مرو، بلخ و نیشابور با خاک یکسان شد و صدها هزار تن به قتل رسیدند و مغولان غنایم بسیاری به دست آوردند. این واقعه را می‌توان به این ترتیب خلاصه کرد: آمدند، کشتند، سوختند و رفتند. چنگیز در سال ۶۱۹ هـ.ق به قصد بازگشت به مغولستان، ماوراءالنهر را ترک گفت و به سال ۶۲۴ هـ.ق درگذشت. بعد از مراجعت چنگیز، عده‌ای از سرداران و سپاهیان وی در شرق ایران مستقر شدند و بمرور دامنهٔ فتوحات خود را گسترش دادند و سرانجام با ورود هولاکوخان به ایران (۶۵۱ هـ. ق)، دامنهٔ فتوحات مغول توسعه یافت و سرانجام سلسله‌ای به نام ایلخانان در ایران تشکیل شد.

اسامی خوارزمشاهیان و زمان حکومت آنها:

۱. قطب‌الدین محمد انوشتگین، ۴۹۰ ـ ۵۲۲ هـ.ق.

۲. اتسز، ۵۲۲ ـ ۵۵۱.

۳. ایل ارسلان، ۵۵۱ ـ ۵۶۷.

۴. جلال‌الدین محمود، ۵۶۷ ـ ۵۶۸.
۵. تکش، ۵۶۸ ـ ۵۹۶.
۶. جلال‌الدین محمد، ۵۹۶ ـ ۶۱۷.
۷. جلال‌الدین منکبرنی، ۶۱۷ ـ ۶۲۸.

۱. لباس شاهان

الف) سرپوش

مهمترین نوع سرپوش شاهان این دوره تاج بود که در دوره‌های قبلی کمتر با آن روبه‌رو بودیم. از انواع تاجهای شاهان غزنوی تاج بسیار ظریفی را می‌شناسیم که از طلا ساخته می‌شد و سپس با جواهرات گوناگون مزین می‌شد. این تاج دارای لبهٔ کُنگره مـانند از برگهایی بود که نوکِ آنها به طرف بالا بود و در بالای آن نیز گوی نیم‌دایره‌ای وجود داشت که بالای آن زایده‌ای کوتاه و میله‌ای شکل قرار می‌گرفت[۱] (شکل ۳۳۷). بـر اساس نسخه‌ای از *شاهنامه* که تصاویر آن مربوط به دورهٔ نقاشی مکـتب شـیراز است (۷۴۲ ه.ق)، یک تاج دیگر از سلاطین غزنوی را که دارای گوشه‌هایی نوک تیز بود، می‌شناسیم[۲] (شکل ۳۳۸). از تاجهای دیگر این دوران، تاجی بزرگ و ذوزنقه‌ای شکل بود که قسمت بالای آن با شیبی ملایم به زایده‌ای گوی مانند در بالای تاج منتهی می‌شد و در جلوی آن نوشته‌ای درون کادر قرار داشت[۳] (شکل ۳۳۹). تاج دیگر، به شکلِ گوشه‌دار نوک تیز و مزین به جواهر بود[۴] (شکل ۳۴۰). یکی از تاجهای مربوط به این دوره، تقریباً با تاجهای دیگر تفاوت بسیار داشت، این تاج از تـعدادی از زایـده‌های پره‌ای شکل که نوک آنها به طرف بالا بود، تشکیل می‌شد[۵] (شکل ۳۴۱). نوشته‌اند که تاج مسعود غزنوی با سلسله‌ها و عمودهایی استوار می‌شد؛ زیرا ظاهراً بسیار بلند بود. شاه این تاج را بر روی کلاهش قرار می‌داد[۶] و البته این غیر از تاجِ هفتاد منی او بود که از طلا و جواهرات ساخته شده بود و آن را از بالای تخت با کمک زنجیرهایی زرین بر بالای سرش آویخته بودند.[۷] طُغرِل سلجوقی (۴۲۹ ـ ۴۵۵ ه) تاجی کنگره‌ای داشت که بر روی آن طرحهایی گُل مانند تعبیه شده بود، بر آن قُبهٔ نیم‌دایره‌ای بود و در جـلو و

پیشانی تاج، جقه مانندی بر بالای یکی از کنگره‌ها قرار داشت[۸] (شکل ۳۴۲). همچنین از تاج ملکشاه سلجوقی(۴۶۵ ـ ۴۸۵ ه)[۹] و نیز تاج مُرصع برکیارق (۴۸۷ ـ ۴۹۸ ه)[۱۰] در منابع یاد شده است که می‌باید شبیه به تاجی باشد که تصویر آن را در نسخه‌ای از شاهنامهٔ فردوسی (۷۴۱ ه) داریم، یعنی تاجی با لبه‌های کنگره‌ای[۱۱]. گاه نیز پارچه‌ای را بر سر قرار می‌دادند که ادامهٔ آن در پشت، گردن و تا حدود شانه‌ها را می‌پوشاند، سپس روی آن، تاج ساده و کنگره‌داری می‌گذاشتند.[۱۲] شاهان این دوره بجز تاج، از کلاه و دستار و عمامه نیز به عنوان سرپوش استفاده می‌کردند. بر اساس نسخهٔ خطی کلیله و دمنه (۶۶۲ ه)، دورِ کلاه شاه غزنوی یا شاهزاده، نواری پهن از پوست بره بود که بر میانِ آن قبه‌ای به اندازهٔ دورِ سر قرار داشت و بر بالای قبه، پره مانندی نهاده شده بود[۱۳] (شکل ۳۴۳). همچنین جوزجانی ما را با کلاه مهم دیگری از شاهان غزنوی آشنا می‌کند. او می‌نویسد، پیش از یمین‌الدوله بهرامشاه غزنوی (۵۱۲ ـ ۵۴۷ ه)، شاهان این سلسله موهای خود را باز می‌کردند[۱۴] و کلاه جوار که نوعی کلاه مخروطی بود، بر سر می‌نهادند و سپس دو یا سه دستار گرداگرد آن می‌بستند و بر همهٔ آن دستارها، دستاری به رنگ سیاه می‌بستند؛ اما با شاه شدن بهرامشاه برای آنکه مادر او از ترکان بود، این شیوه کنار نهاده شد (شکل ۳۴۴).[۱۵] وی کلاه قندوز را که از پوست نوعی سگ آبی تهیه می‌شد و رنگ آن سیاه یا خرمایی بود،[۱۶] به همراه ترک[۱۷] بر سر می‌نهاد و جعد ترکانه می‌بافت و برادرانش شهاب‌الدین علی و ملکشاه نیز همچون او کردند.[۱۸] به هر حال اینکه می‌نویسند سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ ـ ۴۲۱ ه) نوعی کلاه بر سر می‌گذاشت که در مواقع خواندن نماز آن را از سر درمی‌آورد، ظاهراً می‌باید از همان نوع کلاههای دراز دوران قبل از بهرامشاه باشد.[۱۹] «امیرمحمد جلال‌الدوله»، پسر محمود نیز از همین کلاههای بلند و سیاه رنگ بر سر می‌گذاشت.[۲۰] ظاهراً سلاطین و امرای غوری نیز همچون معزالدین غوری (۵۵۹ ـ ۶۰۲ ه)، از این کلاه بر سر می‌نهادند و نوعی از همین کلاه را سلاطین غوری، هر سال به همراه قبا و به عنوان تشریف (خلعتی که سلاطین به اُمرای خود می‌پوشاندند) به اُمرای خود هدیه می‌کردند.[۲۱] همان گونه که گفته شد در اکثر مواقع، گرداگردِ این کلاه، دستاری می‌بستند که گاه نیز این دستار در

جلوی پیشانیِ کلاه، گره می‌خورد، همچون برخی از ملوک شبانکاره‌ای فارس.[۲۲] سلاطین سلجوقی نیز از این کلاه استفاده می‌کردند. آلب ارسلان (۴۵۵ ـ ۴۶۵ هـ) نیز از این کلاههای دراز بر سر می‌نهاد که بر بالای آن تکمه یا گوی مانندی قرار می‌گرفت.[۲۳] ظاهراً نوعی از همین کلاه دراز و مخروطی شکل نیز که ویژهٔ ترکمانان بود، در انتهای خود قدری کج می‌شد، چنانکه پسر سلجوق (در زمان حکومت محمود غزنوی) از این نوع کلاه که صاحب *طبقات ناصری* آن را «کلاه ترکمانی کژ» نامیده است، بر سر می‌گذاشت[۲۴] (شکل ۳۴۵). سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۴ ـ۶۱۷ هـ) نیز از همین کلاههای دراز بر سر خود می‌گذاشت.[۲۵] البته نوعی از این کلاه نیز که همچون دستاری بر سر قرار می‌گرفت، در این دوره استفاده می‌شد.[۲۶] از دیگر کلاههای این دوره، کلاه ساده و ذوزنقه‌ای شکلی است که قسمت میان و وسطی آن به صورت نیم‌دایره بود[۲۷] (شکل ۳۴۶). به هر حال همان گونه که قبلاً اشاره شد شاهان و سلاطین این دوره بجز تاج و کلاه، از عمامه و دستار نیز برای پوشاندن سر استفاده می‌کردند. چنانکه امیر مسعود غزنوی (۴۳۲ ـ ۴۴۰ هـ) در مرگ پدر، عمامهٔ سفید بر سر نهاد.[۲۸] طغرل نیز وقتی که با سپاهیان خود به نیشابور وارد شد، عصابه‌ای (عمامه) توزی بر سر داشت.[۲۹] آلب‌ارسلان نیز عمامهٔ دَوّار و نسبتاً بزرگی داشت که در جلوی آن نگینی درشت به شکل گُل قرار داشت، به همراه جقه‌ای که بر آن پرهایی نصب شده بود[۳۰] (شکل ۳۴۷). در *کلیله و دمنهٔ* نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس (مورخ ۶۷۸ هـ)، طرح چند دستار دیده می‌شود که در وسط یکی از آنها کلاهی ترسیم شده است که ادامهٔ آن پشت گردن را می‌پوشاند و دو دستار دیگر به صورتی پیچیده شده‌اند که کلاهی در میان آن دیده نمی‌شود[۳۱] (شکل ۳۴۸ ـ ۳۵۰). در کتاب *مقامات حریری* نسخهٔ مورخ ۷۳۵ هـ دستار شاه به صورت عمامه‌ای به دور کلاه نسبتاً کوچکی پیچیده شده است و دو سرِ آن دستار از کنار کلاه بیرون آمده‌اند و نواری روی (جلوی) آن به صورت مورب دیده می‌شود که بر سطح آن حروف عربی نقش بسته است و دارای تزیینات دیگری نیز هست.[۳۲] گاه نیز عمامه را طوری محکم به دورِ کلاه می‌پیچیدند که تقریباً تمامی کلاه را می‌پوشاند و مقدار نسبتاً کمی از آن دیده می‌شد[۳۳] (شکل ۳۵۱). به هر حال گاهی ادامهٔ دستار در

پشت سر بسیار بلند بود و تا حدود کمر می‌رسید.[۳۴] البته در بعضی موارد، ما با نوعی سربند ساده که بر پیشانی بسته می‌شد و معمولاً دارای نگینی در جلو بود و یا کلاهی قوسی با زایده‌ای در جلو روبه‌رو می‌شویم[۳۵] (شکل ۳۵۲ و ۳۵۳).

ب) قبا و بالاپوش

قبا جامه‌ای جلوباز و معمولاً آستین بلند بود که آن را روی پیراهن می‌پوشیدند. جلوی آن با چهار یا پنج دگمه در وسط[۳۶] و یا با ردیفی از دگمه‌ها از بالا تا پایین به هم می‌رسید و البته در بیشتر مواقع یک لبهٔ قبا (بیشتر لبهٔ سمت راست) روی لبهٔ سمت چپ قرار می‌گرفت و سپس با یک یا دو دگمه که در کناره و پهلوی قبا تعبیه شده بود و یا با شالِ باریک یا پهنی که به دور کمر بسته می‌شد، محکم می‌شد. لبهٔ یقه‌ها یا به شکل عدد هفت و یا یقهٔ نسبتاً گرد و بسته و یا به شکل یقهٔ برگشته بود. آستین قباها بلند و تا مچ دستان بود و در بیشتر مواقع آستین آنها نسبتاً تنگ و چسبان دوخته می‌شد، اما نوع آستین گشاد و پُرچین آن نیز وجود داشت. به هر حال قسمت انتهایی آستین قباها در مچ دستان بود و به این ترتیب سر دستِ آستینها دارای زایدهٔ سه گوشه‌ای (سنبوسه) که گاه برای حفظ پشت دست از سرما و یا زیبایی، رویِ دست می‌افتاد و یا آن را بر روی دم آستین برمی‌گرداندند، نبوده است. این سنبوسه‌ها را بیشتر در آرخالقها می‌بینیم.[۳۷] در محلِ بازوی اکثر قباها نقشِ بازوبند به شکل نواری نقش‌دار، وجود داشت. همچنین دور تا دور لبهٔ قباها و نیز لبهٔ مچ دستان، حاشیه‌دوزی[۳۸] می‌شد. همان گونه که گفته شد، این قبا را در محل کمر با کمربندی در جلوی بدن گره می‌زدند و معمولاً دنبالهٔ دو طرف کمربند تا حدود زانوان و گاه حتی پایینتر از آن هم آویخته می‌شد. بلندی قباها نیز تا حدود زانوان و گاه کمی بالاتر و یا پایینتر بود.[۳۹] سلاطین غزنوی نوعی قبای حریر و سرخ‌رنگ و مُعْلَم یعنی نقش‌دار و مخططِ هشت خانه و مُوَرِّد یعنی گلگون و گُلدار بر تن می‌کردند. این قبا دارای حاشیه‌دوزیهایی به رنگ زرد طلایی در محل مچ دستها، در بازوبندها و دورتا دور لبهٔ قبا بود.[۴۰] چنانکه امیر مسعود غزنوی[۴۱] و برادرش امیر محمد جلال‌الدوله[۴۲] و همچنین علاءالدین غوری (۵۴۴ ـ ۵۵۶ هـ) از این نوع قبای

اطلسی سرخ رنگ بر تن می‌کردند[۴۳] (شکل ۳۵۴ و ۳۵۵).

می‌نویسند قادر خلیفهٔ عباسی (۳۸۱ ـ ۴۲۲ هـ) برای مسعود غزنوی هفت قبای گشاد که به آنها دُواج می‌گفتند فرستاد که یکی از آنها سیاه رنگ بود (رنگ و نشانهٔ خلافت عباسی) و بقیه از جنس دبیقهای کمیاب بغدادی تهیه شده بود.[۴۴] البته امیر مسعود در سوگواری مرگ پدر، قبای سفید بر تن کرد.[۴۵] در باب سلطان محمود غزنوی نیز می‌گویند که قباهای ملون و کبود رنگ شوشتری (تُستَری) و همچنین، سقلاطونهای عضدی بر تن می‌کرد[۴۶] (شکل ۳۵۶ و ۳۵۷). اکثر این قباها، همچون قبای سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه[۴۷] و قبای اتابک سعدبن زنگی شاه فارس[۴۸] و نیز قبای محمود، مُرصع به جواهر و سنگهای قیمتی بودند.[۴۹]

در دربار غزنویان ما با پوستهای پلنگ و ببر روبه‌رو می‌شویم، اما نشانه‌ای از به کار بردن این پوستها در تهیهٔ لباس نمی‌یابیم و ظاهراً این پوستها را بیشتر برای گُستراندن یا آویختن در کف تالارها به کار می‌برند.[۵۰] طغرل سلجوقی وقتی به نیشابور وارد شد، قبای ملحم ابریشمی گلدار و حاشیه‌داری که جلوی آن باز بود و یقه‌ای به شکل هفت داشت، بر تن پوشیده بود[۵۱] (شکل ۳۵۸). وی همچنین گاه قبای سفید[۵۲] و نیز خلعت که دراعه‌ای سیاه (نشانهٔ خلافت عباسی) بود بر تن می‌کرد.[۵۳] طغرل دوم (۵۷۳ ـ ۵۹۰ هـ) نیز ظاهراً از همین گونه قباها می‌پوشید.[۵۴]

آلب ارسلان نیز قبای جلوباز و گلداری بر تن می‌کرد[۵۵] (شکل ۳۵۹). می‌نویسند سنجر (۵۱۱ ـ ۵۵۲ هـ) در لباس پوشیدن تکلفی نداشت و بیشتر اوقات قبای زندنیچی (از روستای زَنْدَنه چهار فرسنگی شمال بخارا) که از نوعی کرباس پنبه‌ای سفید و درشت بافت و گاه نیز از ابریشم تهیه می‌شد، بر تن می‌کرد[۵۶] (شکل ۳۶۰). وی همچنین گاه قبای عَتابی ساده می‌پوشید[۵۷] (شکل ۳۶۱). قبای عَتابی در محلهٔ عَتابیهٔ بغداد تهیه می‌شد، این پارچهٔ ابریشمی که در رنگهای مختلف تهیه می‌شد، معمولاً دارای خطوطی عمودی و به اصطلاح جامه‌ای مخطط بود.[۵۸] به هر حال همان گونه که قبلاً ذکر شد، این قبا اگرچه معمولاً آستینهایی نسبتاً تنگ و چسبان داشتند، اما گاه دارای آستینهایی گشاد نیز بودند. همچون آستینهای قبای ملکشاه سلجوقی[۵۹] یا «ملک طغانشاه بن ملک

مؤید» یکی از ملوک نیشابور.[۶۰] از قصیده‌ای که راوندی در مدح «کیخسروبن قلج ارسلان» (۶۰۱ ـ ۶۰۷ هـ) سروده است نیز فهمیده می‌شود که او نیز قبای اطلسی سرخ رنگ می‌پوشید.[۶۱]

ارسلان بن طغرل (۵۵۶ ـ ۵۷۳ هـ) متکلفانه لباس می‌پوشید. در اینجا باید به جامه‌های خطایی و مغولی و کسوتهای ملون و زرکشیدهٔ مُثقلِ زمان وی اشاراتی کرد.[۶۲] این جامه‌ها را بیشتر از سرزمین مغولستان و چین به دربارهای سلاطین ایران می‌فرستادند. برای مثال حریر و طرغو (ترغو) که منسوجی ابریشمین و سرخ رنگ بود و قزِ خطایی را که ظاهراً آن نیز حریر قرمز رنگ بود، بازرگانان مغولی و ایرانی به سرزمین ایران می‌آوردند. حتی چنگیزخان نیز وقتی خواست هدایایی برای سلطان محمد خوارزمشاه بفرستد، از همین پارچه‌ها فرستاد.[۶۳] در مورد رنگ و طرح این قباها، بر اساس نقوش روی سفالها و پارچه‌ها، باید گفت که بجز رنگهایی که در صفحات قبلی ذکر شد، گاه نیز قبا دارای خطوط عمودی (مخطط) به رنگ آبی تیره در زمینهٔ سفید با بازوبندهایی به رنگ آبی آسمانی بود.[۶۴] یا قبای سرخ رنگ با بازوبندهای قرمزتر و یا قبای آبی آسمانی با بازوبندهای قرمز بود.[۶۵] نقش روی قباها نیز یا به صورت علامتهای + در کنار هم با نقش بازوبندی تقریباً بیضی شکل[۶۶] یا نقوش گلدار و اسلیمی با بازوبندان ساده[۶۷] و یا نقوش دیگر بود.

معمولاً ردایی بلند و منقش و جلوباز با آستینهایی کوتاه و تا حد بازوان و یا آرنج بر روی این قبا بر تن می‌کردند. دور تا دور این ردای بلند و دور لبهٔ آستینهای این لباس را حاشیه‌دوزی می‌کردند.[۶۸] گاه این ردا در محل بازوان دارای نقش و در جلوی سینه آن نیز دارای نقوش یا کلماتی بود[۶۹] (شکل ۳۶۲). همچنین گاهی به جای این ردا، نوعی جلیقه می‌پوشیدند که گاهی بدون آستین و گاهی آستین سرخود و یا دارای آستینهایی کوتاه بود و در جلو با چند دگمه بسته می‌شد. این نوع جلیقه که بسیار کوتاه و تا بالای کمر می‌رسید، نامهای مختلفی داشت: «خفتان»، همچون خفتان اتابک عضدالدین ابوبکر بن سعد بن زنگی[۷۰] یا «نیمچه» همچون نیمچهٔ پوستین برهٔ سلطان سنجر که در زمستان بر قبای خود می‌پوشید[۷۱] و یا «ارخالق»[۷۲]، «بَدَن» و «قُرْطَق».[۷۳] گاه قسمت

جلو و پایین این ارخالقها به صورت منحنی و بدون زاویه بود[۷۴] (شکل ۳۶۳ و ۳۶۴).

ج) پیراهن و شلوار

جامه‌های زیر قبا معمولاً دارای یقه‌ای گرد و ساده و به رنگ سفید همچون جامهٔ سفید شهاب‌الدین غوری[۷۵] سلطان غور (۵۹۹ ـ ۶۰۲ هـ) یا جامهٔ سفید آلب ارسلان در نبرد ملازگرد[۷۶] و یا جامهٔ سفید طُغْرِل بود. البته در بسیاری از موارد دیگر این جامه مخطط و یا دارای نقوش گلدار و ملون نیز بود.[۷۷] شلواری که به پا می‌کردند هم به صورت نیمه گشاد که در مچ پاها تنگ می‌شد و هم به صورت نسبتاً چسبان و تنگ تهیه می‌شد؛ این شلوارها در اکثر مواقع در پای‌افزار ساق بلندی که به پا می‌کردند، فرو می‌رفت، رنگ آنها سفید یا زرد و در بیشتر مواقع دارای نقوش گل و بوته بود[۷۸] (شکل ۳۶۵ و ۳۶۶).

د) کمربند (شال)

معمولاً کمربندی که شالی نسبتاً بلند و پهن بود روی قبای خود می‌بستند و آن را در جلو، گره‌ای بزرگ می‌زدند که دو دنبالهٔ آن به صورت آویخته تا حدود زانوان و گاه پایینتر نیز می‌رسید. این شال به رنگهای گوناگون و به صورت ساده یا نقش‌دار تهیه می‌شد[۷۹] (شکل ۳۶۷) گاهی نیز در مواقع خاصی بر آن تیرهایی می‌آویختند.[۸۰] نوع دیگری از این کمربندها، از تعدادی پولک و حلقه‌های دایره‌ای شکل که پشت سر هم و در کنار هم قرار گرفته بود تشکیل می‌شد[۸۱] (شکل ۳۶۸). معمولاً بر این کمربندها (شالها) سنگها و جواهرات قیمتی تعبیه می‌شد.[۸۲]

هـ) کفش

کفشها و پاپوشها گاه به صورت ساده بودند، مثل کفش سادهٔ امیر محمد جلال‌الدوله پسر محمود غزنوی[۸۳]، که در این صورت اغلب رنگ این سندلها، مُصَفَّری یعنی دارای نشان و رنگ زرد بود.[۸۴] این کفش را بیشتر در داخل کاخها می‌پوشیدند و گاه نواری تسمه مانند از زیر کفش و نزدیک پاشنهٔ آن رد می‌شد و به طرف قوزک و روی پا

می‌آمد،[۸۵] (شکل ۲۶۴). اما کفش دیگری که بویژه هنگام سوارکاری و به طور کلی در مواقعی که بیرون کاخ و قصر بودند، به پا می‌کردند؛ موزه یا چکمه‌هایی بود که معمولاً تا ساق پا را می‌گرفت و بدین ترتیب قسمت انتهایی شلوار را در آن فرو می‌کردند. این چکمه‌ها اکثراً از چرم و گاه نیز از نوعی نمد تهیه و ساخته می‌شد.[۸۶] رنگ این چکمه‌ها، قهوه‌ای، شتری، قرمز و گاه نیز سیاه بود و در بیشتر مواقع با نقوش و یا سنگهای قیمتی تزیین می‌شد[۸۷] (شکل ۳۶۹ و ۳۷۰). همچنین شاهان اغلب گردنبند و دستبند (دستوانه) طلا و نقره و مرصع به جواهرات به خود می‌آویختند.[۸۸]

۲. لباس وزیران

لباس اصلی و رسمی وزیران «خلعت وزارت» بود[۸۹] که معمولاً از طرف پادشاه به وزیر هدیه می‌شد. این خلعت وزارت خود شامل «دستی جامه»[۹۰] بود که تمامی لباسها را در برمی‌گرفت و آن عبارت بود از قبایی از سقلاطون بغدادی که از پارچه‌ای ابریشمی و زربافت ساخته شده بود و رنگ آن معمولاً سفید یا آبی روشن بود و در برخی موارد نیز به رنگ کبود و جگری تهیه می‌شد. رنگ سفید یا آبی روشنِ آن، معمولاً دارای نقشهای ریز و کوچک بود[۹۱] و در این صورت دور تا دور لبهٔ قبا و نیز دور مچ و اطراف بازوبند به رنگ طلایی حاشیه‌دوزی می‌شد.[۹۲] اما اگر قبا دارای رنگ آبی یا سبز بود، این حاشیه‌دوزی دور قبا و مچ دست و بازوبندها به رنگ قرمز درمی‌آمد[۹۳] (شکل ۳۷۱ و ۳۷۲). دستار آنان عمامه‌ای از ابریشم بسیار نازک و ظریف (قصب) بود که ظاهراً طول زیادی داشت و از آن عمامهٔ نسبتاً بزرگی می‌ساختند. این عمامه معمولاً زرد رنگ بود و ادامهٔ آن از عقب سر تا حد شانه و نیمهٔ کمر آویخته می‌شد. در جلوی عمامه و نیز قسمت دنباله و آویخته شدهٔ آن در عقب سر، دو حاشیه و تکهٔ تزیینی قرمز رنگ دیده می‌شد[۹۴] (شکل ۳۷۳).

همچنین طرازی که ظاهراً نام سلطان وقت و گاه نیز بعد از آن نام ولیعهد را بر آن باریک و ظریف نوشته بودند، با حواشی و تزیینات به همراه نقش و نگارهای دیگر بر روی قبا دیده می‌شد[۹۵] (شکل ۷۵ و ۳۷۴). بر روی قبا و دور کمر، کمربندی (شالی)

هزار مثقالی با فیروزه‌هایی که در آن نشانده شده بود، بسته می‌شد و سپس زنجیره مانندی از گلابتون به گِرد لباس بسته می‌شد.[۹۶] بر آن قبا، بالاپوش جبه مانندی، بلند و جلوباز و با آستینهایی کوتاه می‌پوشیدند. این بالاپوش معمولاً دارای نقوش رنگارنگ بود.[۹۷] در زیر قبا نیز شلواری گلدار یا ساده به تن و سرانجام کفشی ساده و کوتاه به پا می‌کردند.[۹۸] البته مواردی غیر از این نیز وجود داشت، مثلاً «خواجه احمد عبدالصمد» که در سال ۴۲۴ هـ به وزارت مسعود غزنوی رسید، تنها روز اول جامه‌های خلعت وزارت را به تن داشت؛ زیرا روزهای دیگر جامه‌های خود را که قبایی ساده و دستاری نیشابوری یا قاینی که ظاهراً چون عمامهٔ وزارت ابریشمین نبود و به اندازهٔ آن بزرگ نیز نبود، بر سر می‌کرد.[۹۹] همچنین باید به خرقهٔ «عمیدالملک کندری»، وزیر طغرل سلجوقی (البته در وقت کشته شدن) اشاره کرد.[۱۰۰] ایشان گاه نیز کلاه یا تاج بر سر می‌نهادند، همچون «قوام‌الدین ابوالقاسم» که کلاه بر سر داشت[۱۰۱] و یا «کمال‌الاسلام خجندی» که تاجی از زر بر سر می‌نهاد و «چون لاله به کلاه بیاراست»[۱۰۲]، شاید بتوان نوعی از این دستار را که بر یک کاشی هشت گوشه کشیده شده است، مشاهده کرد[۱۰۳] (شکل ۳۷۵). این وزیران گاه، همچون خواجه نظام‌الملک جامهٔ رزم می‌پوشیدند.[۱۰۴]

۳. لباس حاجبان

خدمهٔ خاص سلطان که در کاخ، نظم و ترتیب و همچنین آمد و رفت مراجعه کنندگان را زیر نظر داشتند، حاجب نامیده می‌شدند و بزرگ و رئیس ایشان به «حاجب الحُجاب» یا حاجب بزرگ معروف بود. آنان نیز لباسی ویژه داشتند که خلعت حاجبی نام داشت. این خلعت عبارت بود از قبایی سیاه و کلاهی دو شاخ و موزه‌ای ساق بلند و کمربندی طلایی.[۱۰۵] قبل از آنکه به شرح پوشش و لباس حاجبان بپردازیم، باید دانست که این حاجبِ بزرگ خود مسئول جامه‌خانهٔ شاهی قصر بود و هر وقت که سلطان می‌خواست به کسی خلعت و تشریف دهد، به حاجب بزرگ دستور می‌داد تا آن کس را به جامه‌خانهٔ شاهی بَرَد و بر او خلعت بپوشاند.[۱۰۶] حتی وزیران نیز هنگام پوشیدن خلعتِ وزارت با حاجب بزرگ به جامه‌خانه می‌رفتند.[۱۰۷] قبای سیاه حاجبان چنان معروف و مشهور بود

که بیهقی در جای جای کتاب خود حاجبان را با عنوان «سیاه‌داران» نام می‌برد.[۱۰۸] این قبا معمولاً از دیبا تهیه می‌شد[۱۰۹] و آستینهای بلندی داشت و ظاهراً با چند دگمه در جلو بسته می‌شد. روی این قبا کمربندی پهن و طلایی رنگ می‌بستند[۱۱۰] و شلوار تنگی زیر آن به پا می‌کردند که تنها قسمت کمی از آن دیده می‌شد؛ زیرا تقریباً تمامی قسمت زیر زانوان، درون موزه یا چکمهٔ ساق بلندی که به پا داشتند فرو می‌رفت[۱۱۱] (شکل ۳۷۶). اما مهمترین ویژگی و علامت حاجبان بجز قبای سیاه، کلاه دو شاخ و سیاه رنگ آنان بود. این کلاه دو شاخ همانند اجازهٔ مخصوصی بود که به اشخاص دارای مرتبه و درجهٔ بالا همچون والیان، دهقانان و سپهسالاران اعطا می‌شد[۱۱۲] (شکل ۳۷۷). همچنین حاجبان اکثراً دارای طوق و گردنبندهایی بودند.[۱۱۳]

۴. لباس امیران و درباریان

جامهٔ والیان غزنوی و علامت والیگری کلاه دوشاخ، قبای سیاه، کمربند زرین و کوس (نوعی گرز) بود.[۱۱۴] گاه نیز دُراعه‌ای به عنوان خلعت به این لباسها اضافه می‌شد.[۱۱۵] همچنین آنان شلواری که در مچ پا تنگ و بسته می‌شد و درون موزه‌ای ساق بلند فرو می‌رفت به پا می‌کردند.[۱۱۶] بدین ترتیب درمی‌یابیم که جامهٔ امیران و والیان شباهت بسیاری با جامهٔ حاجبان داشت. جامه‌های والیان سلجوقی نیز چنین بود.[۱۱۷]

الف) قبا و بالاپوش

بلندی این قباها عموماً تا زانوان و آستین آنها بلند و چسبان و جلوی آنها باز بود، اما دگمه نداشتند، بلکه یک لبه را روی لبهٔ دیگر می‌گذاشتند و سپس کمربند شال مانندی را دور کمر و روی قبا می‌بستند. این قبا تماماً دارای حاشیه‌دوزیهایی در دور لبه‌ها و نیز مچ دستها بودند. همچنین روی بازوان نیز بازوبند داشتند.[۱۱۸] رنگ این قباها یا عَتابی سبز و مخطط بود که از خطوطی پهن یا باریک و به رنگ سبز بر روی زمینه‌ای سفید تشکیل می‌شد، همچون جُبهٔ ابوعلی سیمجور[۱۱۹] (شکل ۳۷۸) و یا همچون اکثر امرای آن زمان به رنگ سیاه و دارای نقوش طلایی قرمز یا خاکستری رنگ بود، مثل قبای سیاه

علاءالدین محمود در قصبهٔ طریثیت[۱۲۰] (شکل ۳۷۹). گاه نیز این قبا رنگ سرخ داشت که در این صورت حاشیه‌دوزیهای لبهٔ قبا و مچ دستها و بازوبندها به رنگ زرد طلایی بود، همچون قبای خاص بیک (خاصبک) حاجب زمان مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (۵۲۷ ـ ۵۴۷ هـ)[۱۲۱] (شکل ۳۸۰). گاه نیز قبای ویذاری بر تن می‌کردند، همچون حاجب محمد عمید خراسان[۱۲۲] (شکل ۳۸۱).

نقش این قباها به صورت نقوش و خانه‌های لوزی شکل، خطوطی همچون عدد 8، نقوش گلدار، خطوط عمودی که در میان آنها خانه‌های مربع کشیده شده بود، خطوط عمودی که در میان آنها خانه‌های لوزی شکل دیده می‌شد و نقشهای دیگر بود.[۱۲۳] البته گاهی نیز آستین این قباها را گشاد و بلند می‌کردند، همچون صدقة از امرای ملکشاه بن برکیارق (۴۹۸ هـ)[۱۲۴] یا همچون ملک طغانشاه امیر نیشابور که می‌گویند به دلیل عشرت و طرب، طول آستین پیراهن (قبا) خود را ده گز کرده بود، که در چنین حالتی اضافهٔ آستین را برمی‌گرداندند و در محل مچ دستها نگه می‌داشتند.[۱۲۵] گاه این قباها را با سنگهای قیمتی، تزیین و ترصیع می‌کردند.[۱۲۶] این اُمرا معمولاً بجز آلات جنگی مثل شمشیر، همواره تازیانه‌ای به دست داشتند[۱۲۷] و برخی از آنان نیز در مواقع ضرورت و اضطرار، در زیر قبای خود زره می‌پوشیدند.[۱۲۸]

ب) سرپوش

خوشبختانه از پوششهای این دوره اطلاعات نسبتاً خوبی در اختیار داریم.[۱۲۹] در نسخه‌ای از *کلیله و دمنه* که از قرن هفتم هـ بر جا مانده است، سرپوش یک درباری تصویر شده که کلاهی ساده است و دور آن را با دستاری به صورت عمامه‌ای درآورده‌اند و ادامهٔ عمامه نیز تا کمی از گردن و کتف را پوشانده است[۱۳۰] (شکل ۳۸۲). سرپوش دیگری را در *شاهنامه* مربوط به مکتب نقاشی شیراز مشاهده می‌کنیم، که ظاهراً سرپوشی از دوران سلجوقی است و گوی مانندی در بالای سر دارد و به دور آن، دستاری به صورت مطبق پیچیده شده و دو انتهای دستار، از بالای عمامهٔ پیچیده شده آویزان است[۱۳۱] (شکل ۳۸۳). همچنین بر نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه مربوط به قرن ۷ هـ

با دو نوع دستار و عمامه روبه‌رو می‌شویم، یکی را طوری پیچانده‌اند که به صورت دو قسمت در دو طرف سر دیده می‌شود که هر دو قسمت در جلو و بالای پیشانی، ظاهراً در محلی که سنگ قیمتی قرار گرفته است، به هم متصل شده‌اند؛ بر کاسه‌ای دیگر از دوران سلجوقی ما با کلاه مردی روبه‌رو می‌شویم که طُره‌های موهایش از دو سوی کلاه به طرف شانه‌ها، آویخته شده است (شکل ۳۸۴). عمامهٔ دیگر نیز شامل ارائهٔ عمامه به صورت نواری است که از پایین عمامه و روی پیشانی رد شده است (از پشت گوش) و ادامهٔ آن در پشت سر و روی شانهٔ عقب آویزان است و در بالای عمامه نیز زایده‌ای دیده می‌شود[۱۳۲] (شکل ۳۸۵). همچنین ما با کلاههای امرا و درباریان این دوره در نقش برجستهٔ گچیِ باارزش و مهم منتسب به ری با نام طغرل دوم روبه‌رو می‌شویم، در آنجا کلاهها یا به صورت ساده، یعنی سرپوشی تقریباً مستطیلی شکل و کوچک و یا به شکل سرپوش و کلاهی کوتاه است که در دو طرف دارای برآمدگی است. گاهی نیز کلاهی کوتاه با سه برآمدگی است که دو برآمدگی در طرفین و یکی در وسط قرار گرفته است[۱۳۳](شکل ۳۸۶ ـ ۳۸۸).

اما ظاهراً یک نوع کلاه در این نقوش دیده می‌شود که اهمیت بیشتری دارد. این سرپوش از دو قسمت تشکیل می‌شود: قسمت اول، کلاهی نسبتاً ساده و گاه نیز از نوع کلاههای دارای دو برآمدگی یا دارای سه برآمدگی است که رنگ آن سیاه است. قسمت دوم، پارچه‌ای الحاقی است که در روی پیشانی و جلوی کلاه متصل شده است و دو طرف این تکه پارچه (یا چرم) از دو سوی کلاه به طرف پایین آویزان شده است. البته، قسمت پایینتر این پارچه یا چرم، پهنتر از قسمت بالایی آن است[۱۳۴] (شکل ۳۸۹). از کلاههای دیگر این دوران، کلاههای دراز و مخروطی شکل و بلندی را می‌شناسیم که نوک آنها تیز بوده است و ظاهراً بسیاری از اُمرا که لقب «دهقان» داشتند آن را بر سر می‌گذاشتند،[۱۳۵] البته ظاهراً این نوع کلاه دراز مخروطی شکل را برخی از غلامان و کارکنان دربار نیز بر سر می‌گذاشتند.[۱۳۶] رنگ این کلاه مخروطی شکل قرمز یا سیاه بود(شکل ۳۹۰). در شکل ۳۹۱ ـ ۳۹۳ با انواع دیگری از سرپوشها آشنا می‌شویم.[۱۳۷]

همان گونه که گفته شد، پاپوش آنها اکثراً موزه‌های ساق بلند بود، که گاه در آن ابزار و وسایلی نیز قرار می‌دادند.[۱۳۸]

ج) کمربند (شال)

آنها کمربندهایی طلایی و زرین به کمر می‌بستند، همچون «تاج‌الدین الدز (یلدوز)» یا «قطب‌الدین ایبک»[۱۳۹] اما ظاهراً در بیشتر مواقع شالهای پارچه‌ای را بر روی قبا و به دور کمر می‌بستند که پس از گره زدن، دو دنبالهٔ آن به صورت آویزان، تا حدود پایین زانوان می‌رسید. این شالها ساده و گاهی نیز دارای نقشهایی بود.[۱۴۰] همچنین در برخی از موارد به کمربند، تکه‌هایی ظاهراً چرمی، آویخته می‌شد.[۱۴۱] البته این، بجز لوحه‌های نقره‌ای بود که هر یک از امرا و ملوکی که به اطاعت ترکان ختایی درمی‌آمدند، به علامت فرمانبرداری بر کمر خود می‌بستند.[۱۴۲]البته در باب دستبندها (دستوانه) و طوقها و گردنبندهای امرا و درباریان، باید به کتب و مقالات متعدد دیگری که خارج از موضوع بررسی ما هستند، مراجعه کرد.[۱۴۳]

۵. لباس غلامان دربار (غلامان شاهی)

البته در باب لباس افرادی که در دربار بودند، در صفحات قبلی تا حدودی اطلاعاتی ارائه شد. در اینجا بیشتر به غلامان شاهی پرداخته می‌شود. می‌نویسند که در دربار محمود غزنوی چهار هزار غلام ترک وشاق در روزهایی که بار عام بود، در دو طرف صف می‌کشیدند. دو هزار نفر با جامه‌ها و قباهای رنگارنگ و کلاههای چهار پَر در حالی که گرزهایی زرین داشتند، در طرف راست می‌ایستادند و دو هزار نفر دیگر با همان جامه‌ها اما کلاههای دو پَر و با گرزهایی سیمین در طرف چپ قرار می‌گرفتند.[۱۴۴] همچنین پانصد غلام از ممالیکِ خاص نیز در دربار غزنوی بودند که قباهایی از دیبای رومی بر تن می‌کردند و روی آن مِنْطَقهایی (کمربند) از طلا و مرصع به جواهر می‌بستند و شمشیرهای هندی خود را که در غلافهای طلایی بود، بر دوش خود می‌نهادند.[۱۴۵] عُتبی می‌نویسد که در دربار مسعود غزنوی نگهبانان دیلمی و سپرکشان سی سپر زر و سیم را در پیش روی او می‌کشیدند.[۱۴۶]

الف) قبا و بالاپوش

همان گونه که گفته شد، این غلامان شاهی، قباهایی از سقلاطون بغدادی و اصفهانی و

دیباهای شوشتری (تستری) که زربفت بود[۱۴۷] و رنگ آنها آبی تیره یا کبود و جگری و گاه نیز سبز بود، به تن می‌کردند[۱۴۸] (شکل ۳۹۴ و ۳۹۵). البته چون تعداد قابل توجهی از این غلامان از دیلمیان بودند[۱۴۹]، بنابراین باید به بخش «دیلمیان» نیز مراجعه شود. وقتی وزیر، خلعت وزارت می‌پوشید، غلامی را با قبایی رنگین به عنوان حاجب او انتخاب می‌کردند،[۱۵۰] اکثر این غلامان کمربندهایی زرین داشتند[۱۵۱] و گروهی از آنان نیز شالهایی بر روی قبا به کمر می‌بستند که پس از گره زدن آنها دو سَرِ انتهایی آن تا حدود زانوان آویخته می‌شد.[۱۵۲] البته در نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری با نام طغرل دوم و مربوط به سال ۵۹۱ هـ ظاهراً دو نفر آخر در هر دو سمت، می‌باید از غلامان و کارکنان دربار باشند (اگر چنین باشد نیاز به توصیف کامل آنان خواهیم داشت). یکی از این دو نفر دستاری کوچک و ساده بر سر انداخته و پیراهنی آستین بلند و یقه بسته پوشیده است که نقش بازوبند بر بازوان و حاشیه‌دوزیهایی بر مچ لباس خود دارد، همچنین شلواری نسبتاً گشاد پوشیده که در پایین زانوان در موزه‌های ساق بلندی فرو رفته است. این شخص نیزه‌ای به دست دارد. نفر دوم، کلاهی مخروطی و نوک تیز بر سر گذاشته است، پیراهنش همانند نفر قبلی است و شالی را به دور کمر بسته است. شلوار نسبتاً گشادی نیز به پا کرده است، این شلوار دارای نقوش گُل و بوته است و در محل زانوان، در موزه‌های ساق بلندی که رویشان طرح تزیینی دایرهٔ خورشید مانندی دیده می‌شود، فرو رفته است[۱۵۳] (شکل ۳۹۶ و ۳۹۷). غلامان شاهی با پرچمهایی با نقش شیر و شمشیر و تیر و کمان و سلاحهای ویژهٔ خود، یعنی طراد (مِطْرَد) یا ناچخ که نوعی تبرزین و نیزهٔ کوتاه بود و کوپال و قراتکینیات که نوعی چماق و گرز بود، در مراسم حاضر می‌شدند.[۱۵۴] این سلاحها اکثراً مرصع و دارای روپوشی از طلا و نقره بودند. معمولاً مهتر فراشان همچون مهتر دربار آلب ارسلان، میخ‌کوبی آهنین داشت.[۱۵۵]

۶. لباس فُقها، علما، قاضیان، اطبا و نویسندگان

الف) سرپوش

تصویری از کتاب *مقامات حریری* عالمی را در مسجدی و در بالای منبر در حال وعظ و پاسخ گفتن به پرسشهای مردم نشان می‌دهد. وی عمامهٔ خود را طوری بسته است که

ادامهٔ عمامه از روی سر به طرف عقب رفته و آویزان مانده است و البته این ادامهٔ عمامه آن قدر بلند نیست که به شانه‌های عقب برسد، خود عمامه به رنگ سیاه است، قسمتی از جلوی عمامه (بالای پیشانی) به رنگ زرد است که در آن خطوط و نقوشی را به رنگ قرمز و نارنجی کشیده‌اند (ظاهراً این قسمت را با دوخت پارچه‌ای دیگر به عمامه تهیه کرده‌اند). این تکهٔ زرد با خطوط نارنجی را در دنبالهٔ آویزان عمامه نیز می‌بینیم.(۱۵۶) کتاب *آثارالباقیهٔ* بیرونی نیز عالمی را بالای منبر و در حال وعظ و تدریس نشان می‌دهد. عمامهٔ سفید او نسبتاً بزرگ پیچیده شده است و پارچهٔ این عمامه که می‌باید درازی زیادی داشته باشد، یک دور نسبتاً کامل دور عمامه (از وسط) پیچیده شده است و سپس یک سر عمامه از کنار یک گوش (از درون عمامه) بیرون آمده و از زیر چانه و کنار گردن رد شده است و بر شانهٔ سمت دیگر رفته و ادامهٔ آن در عقب سر، روی کتف و کمر آویخته است. این عمامه در جلوی خود دارای چند حاشیهٔ رنگی و همچنین در قسمت انتهای پشت سر نیز دارای دو حاشیهٔ دیگر رنگی است (شکل ۳۹۸). مستمعان او نیز که پایین منبر هستند، عمامه‌هایی نظیر او دارند؛ اما در میان آنها دو نفر دیده می‌شوند که کلاهی همچون کله قند بر سر دارند و دور آن را با دستاری سفید بسته‌اند(۱۵۷) (شکل ۳۹۹). البته گاهی رنگ این عمامه‌ها آبی فیروزه‌ای بود که روی آن نقوشی به رنگ سیاه دیده می‌شد و همانند عمامه‌های قبلی،هم در قسمت جلوی عمامه و هم در دنبالهٔ آویخته شدهٔ پشت آن، قسمتهای زرد رنگ که در آن با رنگ سیاه نقوشی کشیده شده بود، قرار داشت(۱۵۸). البته از مهمترین سرپوش علما، بجز عمامه و دستار باید از طیلسان یاد کرد. چنانکه مؤلف کتاب *مقامات حمیدی* (م ۵۵۹ ه) از پیری بالای منبر در آذربایجان یاد می‌کند که طیلسانی بر سر داشت.(۱۵۹) در باب طیلسان در بخشهای قبلی توضیحاتی ارائه شده است. این پوشش از پارچه‌ای چهارگوش تهیه می‌شد که معمولاً جنس آن نیز از پشم یا ابریشم بود و آن را علما و فقیهان بر روی عمامهٔ خود بر سر می‌انداختند، به طوری که دنبالهٔ آن گردن و شانه‌ها و حتی کمر را می‌پوشاند. گاه نیز بجز این موارد، دستها را تا حدود نیمهٔ ساعدها می‌پوشاند. البته در بعضی از موارد، طیلسان را همچون شنلی نه بر سر که تنها بر شانه‌ها و روی دستان می‌انداختند.(۱۶۰) در تصویری از

مقامات حریری دانشمندی که ظاهراً اسطُرلاب یا وسیله‌ای همانند آن را در دست دارد، با روپوشی روی سر و شانه‌ها و دستان که می‌باید طیلسان او باشد، نشان داده می‌شود. رنگ این طیلسان زرد است،[۱۶۱] در تصویر دیگری از همین کتاب، عالمی که بر تشکچه‌ای نشسته است، نشان داده شده است، که او نیز طیلسانی همچون فرد قبلی دارد، اما رنگ آن قرمز است.[۱۶۲] البته ظاهراً طیلسانی آبی رنگ از همهٔ طیلسانهای دیگر رایجتر بود.[۱۶۳] اکثر طیلسانها دارای طرحها و نقوشی اسلیمی بودند.

در نسخه‌ای از کتاب *التفهیم* ما با شماری از دانشمندان و مؤلفان *رسایل اخوان الصفا* روبه‌رو می‌شویم که عمامه‌هایی بزرگ و سفید رنگ بر سر بسته‌اند، این عمامه‌ها را به گونه‌ای بزرگ بسته‌اند که یک دور از جلو و پیشانی عمامه گذشته است و عمامه را در جلو به دو قسمت بالا و پایین تقسیم کرده و به شکل تقریباً مثلثی افقی درآورده است و در جلو نیز قسمتی به رنگ زرد طلایی دارد[۱۶۴] (شکل ۴۰۰). همچنین ما با دو محقق که مشغول آزمایشهای مکانیکی هستند و در کتاب «جزَری» تصویر شده‌اند، روبه‌رو می‌شویم که عمامهٔ خود را به صورت مُطَبّق (حدوداًپنج لایه) روی هم بسته‌اند و در پایان سَرِ دستار را از جلوی عمامه و از بالا و داخل آن گذرانده‌اند و ادامهٔ آن را از پشت و پایین عمامه به طرف کتفها و کمر رها کرده‌اند. این دو عمامه، یکی به رنگ آبی آسمانی و دیگری قرمز مات است[۱۶۵] (شکل ۴۰۱ و ۴۰۲). بر اساس منابع تاریخی، جنس عمامه‌های گرانبها را از قصب که نوعی کتان نرم به همراه ابریشم و حریر بود، تهیه می‌کردند؛ چنانکه به دستور محمود غزنوی به ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰ هـ) دستاری از قصب دادند.[۱۶۶]

در تصویری از یک طبیب، عمامهٔ سفید او دارای چند تکهٔ حاشیه‌ای قرمز بر روی دو قسمتِ عبور داده شدهٔ عمامه در جلوی آن است و موی بلند و بافته شدهٔ او از پشت سر و پایین عمامه تا به کمرش می‌رسد[۱۶۷] (شکل ۴۰۳). گاه نیز همین عمامه سفید را با تکه حاشیه‌هایی به رنگ قرمز، اما به صورتی دیگر بر سر می‌بستند.[۱۶۸] البته گاهی نیز عمامه‌ای بزرگ را به همراه طیلسانی آبی بر سر می‌گذاشتند.[۱۶۹] کاتبان و نویسندگان نیز بیشتر عمامه‌هایی مطبق که ادامهٔ عمامه به صورت عمودی یا مایل از جلو و پیشانی

عمامه می‌گذشت، بر سر می‌گذاشتند و ادامهٔ آن را به پشت کتفها می‌آویختند[۱۷۰] (شکل ۴۰۴). قاضیان عمامه‌ای نسبتاً بزرگ و به رنگ سفید و گاه نیز آبی بر سر می‌گذاشتند و گاه نیز طیلسانی آبی بر سر و دوش خود می‌آویختند[۱۷۱] (شکل ۴۰۵).

ب) قبا و بالاپوش

قبا و بالاپوش علما و فقها گاه به صورت دُراعه بود که آن را روی دیگر لباسها می‌پوشیدند. این بالاپوش ویژهٔ اهل زُهد و تقوا بود و معمولاً مردمان عادی یا صاحبان مقامات دولتی آن را نمی‌پوشیدند. این لباس بلند که دارای یقه‌ای گرد و بسته بود، آستینهایی بلند و نسبتاً گشاد داشت،[۱۷۲] طرح خاصی روی آن نبود و جنس آن هم غالباً از پشم یا کتان بود. بر اساس شعر انوری (م ۵۸۷ ه) در می‌یابیم که نوعی از دُراعه را از سر می‌پوشیدند یا درمی‌آوردند، زیرا در جلو یا عقب آن هیچ شکاف و درزی نبود. پس بر خلاف قباهای معمولی که جلوباز بودند، این نوع دراعه، جامه‌ای جلوباز نبود و تنها در محل سر، دارای سوراخی برای گذراندن سر داشت. البته ظاهراً گاهی دُراعه‌ها، روی سینه و در وسط، دارای درز و شکافی بودند که با دگمه‌ها بسته می‌شد. رنگ دراعه‌ها گاهی سیاه، گاه آبی آسمانی و زمانی زرد یا سرخ بود[۱۷۳] (۴۰۶ و ۴۰۷). بر روی بازوان این دراعه‌ها دو نوار (بازوبند) نقش می‌بست که رنگ آنها بیشتر زرد طلایی بود و روی آن نقوشی با رنگ قرمز دیده می‌شد.[۱۷۴] طرح قبای یکی از علما را در یک نسخهٔ خطی مشاهده می‌کنیم که روی قبا دایره‌هایی نزدیک به هم و به رنگ آبی آسمانی کشیده شده و زمینهٔ آن نیز تقریباً بنفش و آبی تیره است[۱۷۵] (شکل ۴۰۸). وقتی «منهاج سراج» کتاب خود را تمام کرد «الغ خان» یک دست پوست سنجاب و یک دست پوست روباه (ظاهراً به صورت بالاپوشهایی) برای او فرستاد.[۱۷۶]

گاه نیز جبه‌ای که جامهٔ گشاد و جلوباز و آستین کوتاهی بود، بر روی دیگر لباسهای خود می‌پوشیدند، همچنان که ابوبکر حصیری (م ۴۲۴ ه) دانشمند و فقیه معروف و ندیم سلطان محمود و مسعود غزنوی جبه‌ای زرد مَرْغَزی (منسوب به مرو) (شکل ۴۰۹) و پسرش نیز جُبه‌ای بُنْداری (نوعی جامه) بر تن کرده بودند.[۱۷۷] همچنین

با قباها و بالاپوشهای برخی از دانشمندان روبه‌رو می‌شویم که دارای آستینهایی بلند و بسیار گشاد بودند. این قباها جلوباز بودند که با چند دگمه به هم بسته می‌شدند یا یک لبه را روی لبهٔ دیگر می‌کشیدند و سپس با دگمه‌ای یا با بستن شالی در کمر، آن را می‌بستند. رنگ آنها نیز اکثراً سبز روشن یا سبز تیرهٔ مایل به قهوه‌ای و یا آبی تیره و نیز شتری رنگ بود و معمولاً در محل بازوان آن دو نقش بازوبند به رنگ زرد طلایی دیده می‌شد.(۱۷۸) گاهی، نقش این بازوبندها بر مچ آستین قباها نیز دیده می‌شد (شکل ۴۱۰ و ۴۱۱). نوع دیگری از این قباها، یقه‌ای گرد داشت که جلوی آن، روی سینه و گاهی تا کمر باز بود، اما مابقی جلوی قبا کاملاً بسته بود و آن را همچون دراعه از سر می‌پوشیدند(۱۷۹) (شکل ۴۱۲). همان گونه که در صفحات قبل اشاره شد، برخی دانشمندان نیز بر عمامه و بر روی قبای خود طیلسانی که گاه روی دستها را نیز می‌پوشاند، می‌آویختند. اطبا نیز قباهای جلوباز آستین بلند و نقش‌دار به تن می‌کردند. رنگ این قباها گاه زرد طلایی بود که در محل بازوان نقش دو بازوبند به رنگ نارنجی و قرمز با خطوط سیاه داشت و یا اینکه رنگ قبا قرمز بود و نقش بازوبندها به رنگ زرد طلایی با نقوش نارنجی یا سیاه بود(۱۸۰) (شکل ۴۱۳ و ۴۱۴). ما حتی نقش بازوبند قباها را بر قبا و بالاپوشهای نویسندگان و کاتبان و قاضیان نیز مشاهده می‌کنیم. آنان قباهایشان دارای نقوش گل و گیاه یا نقوش هندسی بود(۱۸۱). کفش (موزه)، همچنین سروال (شلوار) و یا رعنین (رانین) و ازار و کمربند (شال) آنها نیز فرق خاصی با لباسهای دیگر افراد نداشت.(۱۸۲)

۷. لباس صوفیان و عارفان

در باب پوشاک صوفیان و زاهدان، اطلاعات مندرج در منابع و مآخذ نسبتاً زیاد و مفصل است؛ اما متأسفانه در میان نسخ خطی و مینیاتورهای قدیمی، کمتر به تصویر آنها برمی‌خوریم. به هر حال قبل از آنکه به شرح جزئیات لباسهای این طبقه بپردازیم، به قسمت مهمی از کتاب *اورادالاحباب وفصوص‌الآداب* ابوالمفاخر یحیی باخرزی (م ۷۳۶) می‌پردازیم. مؤلف در آن کتاب در مورد خرقه و رنگ و انواع آن می‌نویسد:(۱۸۳) «بهترین رنگ خرقه سیاه وکبود است که این رنگِ اصحاب مُصیبت است و بهترین

الوانِ جامهٔ درویش، ازرق است. اگر مرید صفحهٔ دل را پاک کرده باشد سفید پوشیدن او را مُسلم گردد و اگر به عالم علوی رسیده باشد «ملمع» پوشد، اگر صوفی مُهر بر ظاهر و باطن زده و دل، خزانهٔ اسرار کرده «فراویز» نهد و اگر بر سریر علم تکیه زده باشد «جوزگره» بر جامه و کلاه بنهد و اگر زرهٔ مجاهدهٔ نفس پوشیده کلاه را «قُبه» بر نهد و اگر با نفس در مبارزه درآمده «خشن» در پوشد و اگر بر خود ضربتِ مُجاهده زده «هزار میخی» در پوشد، اگر جامهٔ وجود خود پاک کرده «فَرَجيِ» پیش گشاده در پوشد و فرجی پوشیدن مکروه است الا مشایخ را که فرجی به منزلهٔ طیلسان است. اگر بندهای شریعت بر خود نهاده، آشکال بر جامه نهد و بعضی آن را «چپ و راست» گویند و اگر عهود شریعت وفا کرده ردا برافکند و اگر مادونِ حق را از پیش برگرفته است شاخ دستار از پس پشت افکند و اگر از آزار خلق گذشته «ایزار» بر سر نهد، یعنی «فوطه» یا«شملهٔ» خرد بربندد، اگر به عالمِ هستی رسیده واز صفات بشریت نیست شده دستار به «لام و الف» بر سر بندد، یعنی یک گوشه را به اُریب فرو گذارد. اگر مَحرَم طریقت شده «جورب» در پای کند و این شعار مشایخ است، جوانان مبتدی را نشاید. اگر قدم در عالمِ پاکی نهاده «پاچیله» در پوشد و آن کفشی است تنگ که اهل تصوف چون پای‌افزار از پای بیرون کنند آن را در پوشند و بر روی بساط یا به سجادهٔ خود با آن روند و آنجا بیرون کنند و پای بر سجاده نهند و این از آنِ مشایخ است، نوعهدان و جوانان را نشاید، پوشیدن آن عیب باشد و قبقاب پوشیدن کسی را مُسلم است که نفس خود را در زیر پای مالیده باشد. اگر دیدار حق را سزاوار گشته «روی اُستره» برافکند یعنی روی مال یا دستارچه بر گردن اندازد و هر دو سر او را در پیش بربندد و پیراهن را جیب شاید نهادن و جیب مرقّع مقام رازست و پناهِ خلق و آستین مرقع سلاح است و کلاه تاج کرامت است و دستار دستور امانت است و عمامهٔ با ریشه البته ندارد. میان بند، کمر بندگی است که بسته‌ام، گریبان باز انداخته یعنی بادبان فرجی رحمت است که باز افگنده‌ام و هر یکی را نعلین چوبین که آن را قبقاب خوانند و ابریقی از برای وضو....».

الف) سرپوش

صوفیان عموماً کلاهی بر سر داشتند،(۱۸۴) اینکه در برخی از منابع آمده است که فلان

صوفی یا درویش، خرقه‌ای در سر داشت، اگر چه می‌تواند به معنای این باشد که خرقه (نوعی قبا و بالاپوش دراویش) را بر سر می‌انداخت و تا پایین بدن را می‌پوشانید؛ اما ظاهراً بیشتر به معنای خرقه و تکه پارچهٔ کهنه و پاره‌ای است که بر سر می‌نهادند.[۱۸۵] همچنان که می‌نویسند، شبلی(م ۳۳۴ ﻫ) کلاهی داشت در خورِ صوفَش.[۱۸۶] جوانان درویش معمولاً طاقیه‌ای بر سر داشتند،[۱۸۷] این طاقیه، کلاهی مخروطی شکل و بلند بود که قسمت بالای آن بریده شده و گرد و صاف بود. طاقیه را معمولاً با قطعات کاغذ آستر می‌کردند و فاصلهٔ میان آستر را که با سر مماس بود، با قسمت بیرونی طاقیه که از کرباس بود و دیده می‌شد، اغلب با قطعات کاغذ یا پنبه می‌انباشتند. گاهی نیز حاشیه‌ای از پوست «دَله» به نام «قندوز» را به صورت نواری دور و لبهٔ آن قرار می‌دادند که بدین ترتیب روی پیشانی و قسمت بالای گردن را در قسمت پشتِ سر می‌پوشاند. رنگ این طاقیه اکثراً سبز بود، اما نوع سیاه یا سفید آن نیز وجود داشت[۱۸۸] (شکل ۴۱۵)، این نوع سرپوش ـ طاقیه ـ شباهت بسیاری با برخی کلاههای دراز و مخروطی شکل امرا و سلاطین این دوره داشت.[۱۸۹]

در باب شیخ ابوسعید ابوالخیر، صوفی و عارف مشهور (م ۴۴۰ ﻫ) می‌نویسند که کلاهی صوفیانه «مُزْدَوَجه‌ای» بر سر می‌نهاد.[۱۹۰] این کلاه تقریباً همان طاقیهٔ مخروطی است که ذکر آن گذشت و همان گونه که گفته شد آن را از کاغذ و کرباس می‌ساختند.[۱۹۱] نام این کلاه از ریشهٔ زوج گرفته شده است؛[۱۹۲] زیرا این کلاه ظاهراً از دو نوع کلاه ساخته می‌شد که یکی در داخل و دیگری در بیرون بود و میانشان را از پنبه یا کاغذ پُر می‌کردند.[۱۹۳] گاهی نیز روی این کلاهها سوزن کاریهای زیاد و پُرکاری بود که بدین سبب بدانها کلاه هزار میخی می‌گفتند.[۱۹۴] بر بالای این کلاهها گاهی قبه و جوزگره که نوعی گرهٔ دگمه مانند از قیطان بود، می‌آویختند.[۱۹۵] غیر از این کلاهها، باید به دستار و عمامه آنان نیز اشاره کرد. شیخ بوسعید، بویژه به هنگام وعظ و خطابه عمامه‌هایی به سر می‌بست.[۱۹۶] این عمامه‌ها بسیار گرانبها بودند.[۱۹۷] رنگ یکی از عمامه‌های شیخ به هنگامی که در میهنه وعظ می‌کرد، سفید بود،[۱۹۸] در حالی که صوفی (بالاپوش) سرخ رنگی بر تن داشت. باید به این نکته اشاره کرد که اغلب دراویش به

هنگام سماع، عمامه‌های خود را از سر درمی‌آوردند و بعد از اتمام سماع نیز، دستارها و عمامه‌های خود را به صورت باز بر سر می‌نهادند.(۱۹۹)

ب) بالاپوش (قبا، خرقه، صوف و غیره)

مهمترین بالاپوش صوفیان و زاهدان خرقه بود.(۲۰۰) در کتب صوفیانهٔ این عهد از خرقه با نامهای دیگری همچون مُرقع، مُرقعه، صوف، جُبه، خشن، فَرَجی، فَرجیه، دلقِ مُلمع، هزارمیخی، پشمینه، پلاس و خُلقان یاد شده است که البته با هم تفاوتهایی در برش، دوخت و نوع رنگ یا تزیینات داشتند.(۲۰۱) علت اینکه نام خرقه از همهٔ نامهای دیگر معروفتر و رایجتر بود، این است که صوفیان اولیهٔ اسلام از پارچه‌های کهنه و ژنده‌ای که به دست می‌آمد، بر روی جامهٔ دریدهٔ خود وصله می‌زدند و بدین ترتیب پاره‌ای روی پارهٔ دیگر می‌دوختند و این به دلیل تنگدستی و فقر آنان بود و چون «خَرْق» به معنای دریدن و «خرقه» نیز به معنای پاره بود، بنابراین، این بالاپوش وصله‌دار خرقه نام گرفت. این وصله‌های رنگارنگ و پُرشمار، سبب سنگینی و نیز کُلفتی خرقه می‌شد،(۲۰۲) چنانکه خرقهٔ شیخ بوسعید را تا وزن ۲۰ من نوشته‌اند.(۲۰۳) به هر حال در آیین صوفیان، خرقه و خرقه‌پوشی، دارای آیین و مراسم ویژه‌ای بود که با آن به صورت مشخص و واضح از اواسط قرن چهارم و به عنوان نمونه از زمان ابوعمرو زجاجی (م ۳۴۸ ه) روبه‌رو می‌شویم.(۲۰۴) از فحوای مطالب مندرج در منابع مشخص می‌شود که زمان شیخ بوسعید، مُرقع(۲۰۵) پوشیدن آسان بود و هرکس از دراویش می‌توانست آن را بپوشد، اما پیش از زمان او و حتی دوران جوانی شیخ، دراویش براحتی نمی‌توانستند صاحب خرقهٔ مخصوص شوند.(۲۰۶) به تصریح هُجویری (نیمهٔ قرن ۵ ه) خرقه از شش قسمت تشکیل می‌شده است: ۱) قب: به معنای پارهٔ جیب و پیراهن که به قسمت بالای گریبان خرقه گفته می‌شد؛ ۲) گریبان؛ ۳) تیریز: سجاف پهنی در دو طرف قبا یا پیراهن بود که روی و دو طرف سینه را شامل می‌شد و نامهای دیگرش تریز و تریج بود؛(۲۰۷) ۴) دو آستین؛ ۵) فراویز: افزوده‌هایی به صورت سر دوزی بر لبه‌های آستین و گریبان بود که از پارچهٔ دیگری یا رنگ دیگری به لباس دوخته می‌شد؛(۲۰۸) ۶) کمر.(۲۰۹)

همان گونه که گفته شد، پوشیدن خرقه در دوره‌های بعدی، جنبهٔ تظاهر به خود گرفت. یعنی وصله و تکه‌های رنگارنگ پارچه‌های ژنده و کهنه‌ای که صوفیان اولیه از نداری و فقر بر هم می‌بستند و می‌پوشیدند؛ در دوره‌های بعد پوششی تظاهرآمیز شد تا عده‌ای بدین وسیله خود را در شمار صوفیان درآورند و پاره‌های مرقعه رواج یافت و به قول غزالی، خرقهٔ پشم را رها کردند و سجاده‌ها و مرقعهای رنگین طلبیدند. این تکه‌های رنگارنگ خرقه را «مُصَبَّغات» (شوازِک، مُشَوْزَکات) نام نهادند.(۲۱۰) برخی صوفیان، خرقه را در زیر لباسهای دیگر طوری می‌پوشیدند که مقداری از آن از زیر آستین دیده می‌شد، اما عده‌ای دیگر خرقه را بر روی دیگر لباسهای خود می‌پوشیدند.(۲۱۱) از توضیحات هجویری در می‌یابیم که در زمان او میان مرقعه و جامهٔ پشمین و پیراهن سفید تفاوت بوده است؛ زیرا معاصران او از پوشیدن پشمینه امتناع می‌کرده‌اند؛(۲۱۲) اگرچه در قرن هشتم، بهترین جامهٔ اهل تصوف، پشمینه بود.(۲۱۳)

باید توجه داشت که تعدادی از بالاپوشها و لباسهای اصلی صوفیان، همچون خرقه یا مرقع جلوبسته بودند. یعنی بر خلاف قبا که جلوی آن باز بود، جلوی خرقه یا مرقع بسته بود و آن را از سوراخ محل سر می‌پوشیدند و درمی‌آوردند.(۲۱۴) شیخ بوسعید نیز از این مرقعهای صوفیانه داشت. ظاهراً نوع دیگری از این خرقه‌ها و مُرقعها، جامه‌ای پشمین به نام فَرَجی (فَرَجیّه) بود که شیخ بوسعید در نیشابور یکی از آنها را بر تن داشت.(۲۱۵) این فرجیه را که از عراق برای شیخ آورده بودند، دارای فراویز بود(۲۱۶) که همان افزوده‌ها و نوعی طراز جامه به شمار می‌رفت. این تزیین به صورت سردوزی بر لبهٔ آستینها و گریبان و از پارچه‌ای دیگر و یا رنگ دیگری به فرجیه دوخته می‌شد.(۲۱۷) ظاهراً فرجیه شیخ را از پارچه‌ای به نام فوطه دوخته بودند.(۲۱۸) باید دانست که فرجیه را از پشت آن می‌پوشیدند، زیرا جلوی آن کاملاً بسته بود. این جامهٔ بلند و گشاد دارای آستینهایی گشاد و گاه بسیار دراز بود، به حدی که از سر انگشتان می‌گذشت و در برخی از موارد آخر آستینها را می‌بستند (مانند سرکیسه‌ای که آن را خِفت کنند) و گاه نیز آن را تا می‌کردند و به صورت حجم نسبتاً بزرگی در محل مچ دستها جمع می‌کردند. وقتی فرجیه را می‌پوشیدند و دستها را در آستینهای آن می‌کردند، باید یک نفر دیگر،

دگمه‌های آن را که در پشت و از بالا تا پایین آن قرار داده شده بود، می‌بست[۲۱۹] (شکل ۴۱۶). فرجیه ظاهراً همان است که در *صحیح بخاری* به صورت «فرّوج» آمده است.[۲۲۰] ظاهراً نام دیگر و نسبتاً جدید این بالاپوش، سه چاک بود.[۲۲۱] جنس فرجیه عموماً از پشم تهیه می‌شد[۲۲۲] و بدون بند کمر و شال به کار می‌رفت. از دیگر بالاپوشهای صوفیان باید از «جُبّه» نام برد، این بالاپوش از سه قسمت تشکیل می‌شد: ۱) رویهٔ پنبه‌ای (ابره،اَوْرَه)، ۲) آوره البطانه (آستر)، ۳) الوضیعه (پنبهٔ میان آستر)و ظاهراً این سه قسمت گاه قابل تفکیک و جداسازی بودند.[۲۲۳] شیخ بوسعید نیز هنگامی که بر منبر می‌رفت، جُبه‌ای با آستر می‌پوشید که درون آن پنبه بود، گاهی پس از آنکه از منبر پایین می‌آمد، درویشان جبهٔ او را برای تبرک تکه‌تکه می‌کردند و هر یک قسمتی از آن را می‌بردند.[۲۲۴] همچنین باید از نوعی خرقه با نام «خرقهٔ هزار میخی» نام برد[۲۲۵] (شکل ۴۱۷)، که ظاهراً به دلیل سوزن‌کاریهای بسیار، به این نام معروف شده بود. شیخ بوسعید گاهی بالاپوش کوچک دیگری بر تن می‌کرد که لباچهٔ صوف نام داشت و رنگ آن سبز بود. لباچه، ظاهراً همان صُدرة (صَدریه، صِدریه) است که نیمتنه‌ای بی‌آستین بود. این نیمتنه هیچ شکافی در جلو یا عقب نداشت، تنها سه سوراخ برای عبور سر و دستها در آن بود[۲۲۶] (شکل ۴۱۸).

همچنین صوفیان جبه‌هایی کوتاه که تا نیمهٔ ساق پا می‌رسید و دارای آستینهایی کوتاه، اما گشاد بود بر تن می‌کردند. این جبه‌ها در عقب و جلو دارای شکافی نبودند و آنها را از سر می‌پوشیدند و درمی‌آوردند[۲۲۷] (شکل ۴۱۹). صوفیان از قدیم الایام با این جمله «الاکمال المقصره» کوتاهی آستین را از نشانه‌های خود قرار داده بودند.[۲۲۸] چنانکه خواجه «بوطاهر» نیمه جبه‌ای می‌پوشید و بر سر سفرهٔ غذایی که دراویش میهمان نشسته بودند، می‌گشت.[۲۲۹] این نیم جبه، ظاهراً به شکل نیمتنه بود. گاهی نیز کرفه (کرته، کرتک) که چون کُتی با آستینهایی تا نیمهٔ دست بود، می‌پوشیدند[۲۳۰] (شکل ۴۲۰).

صوفیان در آستینهای گشاد این جبه‌ها، وسایلی چون کفش[۲۳۱] یا غذا[۲۳۲] و یا چیزهای دیگر می‌گذاشتند.[۲۳۳] در بسیاری از مواقع، بویژه در مراسم سماع و غیر آن

صوفیان خرقهٔ خود را چاک می‌دادند و این چاک دادن خرقه، شرایط و اصولی داشت.[۲۳۴] همچنین بسیاری از اُمرا یا دانشمندان، وقتی به زُهد می‌گراییدند، جامهٔ خشن و پشمینه می‌پوشیدند.[۲۳۵]

پوستین، یکی دیگر از بالاپوشهای صوفیان بود. این پوستینها اکثراً از پوست گوسفند تهیه می‌شد و گاهی نامِ کَبَل (کیل،کَوَل) داشت که نام قدیم خرقه بود.[۲۳۶] در بسیاری از موارد این پوستینها، خود دارای وصله‌هایی بودند، همچون پوستین وصله‌دار «لقمان سرخسی» که شیخ بوسعید با او دیدار کرد.[۲۳۷] همچنین زاهدی در خوارزم و در زمان حکومت اتسز پوست آهو می‌پوشید[۲۳۸] (شکل ۴۲۱). صوفیان در برخی موارد پلاس و گلیم[۲۳۹] یا نمد[۲۴۰] یا صوفی رومی[۲۴۱] یا خُلقان[۲۴۲] و یا چپ و راست که ظاهراً جامه و بالاپوشی نقش‌دار بود، می‌پوشیدند[۲۴۳] و در برخی موارد نیز ردا، بر دوش می‌انداختند.[۲۴۴] همچنین صوفیان گاهی بر اساس سنت صوفیانه، سجاده‌ای رنگین بر کتف چپ خود می‌آویختند و گاهی نیز برای تضرع و توبه آن سجاده را به دور گردن خود می‌آویختند.[۲۴۵]

در مورد رنگ و جنس خرقه‌ها و مرقعها و دیگر بالاپوشهای صوفیه باید گفت که[۲۴۶] نخستین و قدیمیترین رنگ، کبود بود. این رنگ رایجترین رنگ در میان خرقه‌های صوفیان بود و شاید تقلید و تأثیری از جامه‌های راهبان مسیحی قرون اولیهٔ اسلامی بود که زاهدان مسلمان نیز از آن رنگ استفاده کردند. البته صوفیان می‌گویند که رنگ کبود جامهٔ اهل مصیبت است و ایشان خود را در مرگ آدم ابوالبشر مصیبت زده می‌دانند، به هر حال شاید دلیل دیگر این امر این بود که چون این رنگ در سفرهای زیادی که صوفیان می‌کردند، چرک‌تاب بود و مناسبتر می‌نمود، از آن بیشتر استفاده می‌کردند.[۲۴۷] رنگ سیاه را نیز بسیار زیاد به کار می‌بردند. باخرزی سیاه را لایقترین رنگها می‌داند و در باب آن می‌نویسد که مقام اول (در سلسله مراتب صوفیان و زاهدان) مقام عیسی است که پلاس و جامهٔ سیاه خشن غلیظ (زبر و درشت بافت) داشت، نه بیاض و نه حمرت و نه خضرت و نه صفرت.[۲۴۸] پس از آن رنگ سفید است که به آن رنگ اولی لقب داده‌اند. باخرزی مقام دوم سلسله مراتب زاهدان را که مقام موسی

است، پشم نرم سفید (و نه سیاه) ذکر کرده است.[۲۴۹] بجز این رنگها، صوفیان گاه از لباچهٔ سبز همچون شیخ ابوسعید،[۲۵۰] یا همان گونه که گفته شد، از خرقه‌های مُرقع و مُلَمع که با وصله‌های گوناگون، رنگارنگ شده بود، استفاده می‌کردند. جنس اکثر لباسهای آنها از صوف یا پشم گوسفند بود،[۲۵۱] اما برخی از دراویش که با تظاهر خشک صوفیان در پوشیدن جامه‌های پشمین و خشن مخالف بودند، جامه‌های نرم و حتی حریر می‌پوشیدند، چنانکه شیخ ابوسعید ابوالخیر چنین جامه‌هایی می‌پوشید.[۲۵۲] همچنین درویشان مُسافر وقتی از خانقاه بیرون می‌آمدند، زاویه‌ای بر پشت می‌بستند که یک طرف آن بر کتف راست و طرف دیگر زیر بغل چپ قرار می‌گرفت و بدین ترتیب این پوشش درست همانند احرام بستن حاجیان می‌شد.

ج) ازار (پایین پوش)

درویشان ازاری به صورت لنگ بر کمر می‌بستند که آن را در بسیاری از موارد و بویژه هنگام خدمت کردن به دیگر درویشان در خانقاه مثل غذا دادن در سر سفره، بر کمر می‌زدند.[۲۵۳] یعنی دامنه و پایین ازار را از دو طرف بالا می‌آوردند و آنها را در محل کمر محکم می‌کردند. همان گونه که در حمام، میان را می‌بستند، «میان بستن» از سنن مهم صوفیان و دراویش بود.[۲۵۴] همچنین ایشان رانین (رعنین) که دو ران را از بالا و کمرگاه تا پایین می‌پوشاند، به کمر می‌بستند.[۲۵۵] می‌نویسند، وقتی صوفیئی چیزهایش را می‌بخشید، جامه را بیرون می‌آورد و ازار می‌پوشید و ردا بیرون می‌کرد و مرقع می‌پوشید.[۲۵۶]

د) کفش

کفش اصلی ایشان جُمجَم (چمچم) بود.[۲۵۷] این پاافزار نوعی گیوه بود که کف آن را به جای آنکه از چرم تهیه کنند، از پارچه‌های کهنه می‌ساختند و ظاهراً فاقد پاشنه بود[۲۵۸] (شکل ۴۲۲). همچنین آنان گاه قبقاب که نعلین و کفشی چوبین بود به پا می‌کردند (شکل ۴۲۳). در باب جوراب و کفشهای صوفیان، باخرزی مطلب مهمی دارد وی

می‌نویسد: «اگر صوفی محرم طریقت شده (جوراب) در پا می‌کند و این شعار مشایخ است، جوانان مبتدی را نشاید و اگر صوفی قدم در عالم پاکی نهاده (پاچیله)[۲۵۹] در پوشد و آن کفشی است تنگ که اهل تصوف چون پای‌افزار از پای بیرون کنند آن را در پوشند و بر روی بساط یا به سجادهٔ خود با آن روند و آنجا بیرون کنند و پای بر سجاده نهند و این از آنِ مشایخ است، نوعهدان و جوانان را نشاید، پوشیدن آن عیب باشد و قبقاب پوشیدن کسی را مُسلم است که نفس خود را در زیر پای مالیده باشد».[۲۶۰]

همچنین صوفیان اغلب وسایلی همراه خود داشتند، این وسایل را بویژه در مسافرتهای نسبتاً زیادی که می‌کردند، با خود می‌بردند. آنان عصایی که در قسمت پایین آن آهن به کار رفته بود، در دست چپ داشتند[۲۶۱] و همچنین کوزه‌ای چرمین که بدان رکوه می‌گفتند، برای وضو گرفتن به دست چپ می‌گرفتند. گاه به جای رکوه، «ابریق» یا کوزه‌ای سفالین همراه می‌بردند.[۲۶۲]

۸. لباس بازرگانان

الف) سرپوش

ایشان معمولاً دستارهایی بسیار دراز داشتند که وقتی آن را می‌بستند نسبتاً بزرگ می‌نمود.[۲۶۳] ادامهٔ عمامهٔ ایشان به پشت گردن تا حدود کمر و گاه پایینتر از آن (حتی تا زانوان) آویخته می‌شد.[۲۶۴] اگر عمامه سفید بود، در جلو (بالای عمامه) و همچنین در قسمت آویخته شدهٔ پشت عمامه، دو تکهٔ زرد رنگ که روی آنها نقوش و خطوط نارنجی رنگ دیده می‌شد، وجود داشت. گاهی این عمامه بسیار بلند و به رنگ قرمز بود، در این صورت باز همانند مورد قبلی در جلو و پشت آن دو تکهٔ زرد رنگ که روی آنها نقوشی به رنگ سیاه بود، دیده می‌شد.[۲۶۵] عمامهٔ آبی رنگی نیز که دو تکهٔ زرد رنگ آن نقوش نارنجی داشت، بر سر می‌گذاشتند.[۲۶۶] گاهی عمامه‌ای را به صورت کلاه نیم‌گردی بر سر می‌بستند و سپس پایین آن را که تقریباً روی پیشانی و دور سر بود، با دستاری به رنگ دیگر می‌پیچاندند. در این صورت قسمت پایین معمولاً به رنگ زرد، اما قسمت بالایی به رنگ سرخ و گاهی نیز قهوه‌ای رنگ بود،[۲۶۷] گاهی عمامه را

مطبق و به صورت انبوه به دور سر می‌بستند و ادامهٔ آن را از دو طرف و از بالای عمامه، به طرف جلو و پیشانی پایین می‌آوردند و آن را به زیر عمامه در بالای گوش فرو می‌کردند و از همان‌جا بیرون می‌آوردند و ادامه‌اش را از زیر چانه به طرف شانهٔ دیگر می‌بردند. یک نوع از این عمامه را که بر سر تاجر پارچه‌فروش مشاهده می‌کنیم؛ رنگ زرد طلایی دارد.(۲۶۸) گاهی نیز همچون عمامهٔ قبلی دستار را انبوه می‌بستند و ادامهٔ آن را از بالا به طرف پایین به طور عمودی از جلوی (پیشانی) عمامه به داخل آن می‌بردند، که رنگ قرمز آن را می‌شناسیم.(۲۶۹) گاهی نیز عمامهٔ خود را به صورت انبوهی بر سر می‌بستند و در قسمت بالای آن تیغه مانند باریک و درازی را نصب می‌کردند. رنگ این عمامه گاهی سرخ با تکهٔ زرد رنگ بود(۲۷۰) (شکل ۴۲۴ - ۴۲۶، ۴۶۲ و ۴۶۳).

ب) قبا و بالاپوش

قباهای ایشان یقهٔ گرد و بسته و جلوی آنها نیز بسته بود. آستین قباها بلند و گشادتر از آستین قباهای مردمان معمولی بود. بلندی قبا نیز بیشتر از قباهای مردم معمولی بود و تا حدود قوزک پا می‌رسید. این قباها گاهی به رنگ زرد طلایی بود که نقوشی سیاه رنگ بر روی آن دیده می‌شد. در محل بازوان، نقش دو بازوبند به رنگ زرد (کمرنگتر از لباس) با نقوش سیاه وجود داشت. آستر داخل قبا نیز سرخ‌رنگ بود. گاهی نیز این قبا، رنگ آبی داشت و بازوبندهای آن زرد روشن با نقوش سیاه بود. نوع سرخرنگ این قبا نیز وجود داشت که نقوش سیاهی روی آن بود با بازوبندهای زردی که روی آن بازوبندها نیز خطوط سیاه و نارنجی کشیده شده بود،(۲۷۱) چنین قبایی را بر تن خواجهٔ بازرگانی که پارچه‌فروش است، می‌بینیم. رنگ این قبا بنفش است و ظاهراً پیراهنی زرد رنگ زیر این قبا پوشیده است که لبه‌های آن در سر مچها پیداست یا اینکه قبای بنفش او در مچهای دست،حاشیه نوار مانندی به رنگ زرد طلایی دارد،(۲۷۲) گاهی این قبا سبز رنگ بود که روی آن نقوش به رنگ سبز تیره، مایل به سیاه داشت، اما دو نقش بازوبند آن، زرد طلایی بود(۲۷۳) (شکل ۴۲۷، ۴۲۸ و ۴۶۴).

ج) شلوار

سروال آنها گاه گشاد و پرچین و گاه تنگ و چسبان بود، اما به هر حال هر دوی این نوع شلوارها در محل مچ پا خفت و محکم می‌شد، اغلب رنگ سروالها، سفید یا زرد بود[۲۷۴] (شکل ۴۲۹).

د) کفش

کفشهای بازرگانان اکثراً به رنگ زرد بود.[۲۷۵] این کفش همچون چکمه بلند نبود، بلکه به شکل گیوه‌های امروزی بود. رنگ قهوه‌ای و همچنین سیاه آن نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.[۲۷۶] ظاهراً این کفشها پاشنه نداشتند (شکل ۴۳۰ و ۴۳۱).

۹. لباس مردم عادی

اگر چه پوشاک مردم این دوران در موارد بسیار، شباهتهایی با پوشاک مردمان قرون گذشته‌تر از خود دارد؛[۲۷۷] اما در این دوره ما با تغییراتی در نوع سرپوشها و کلاهها و دستارها روبه‌رو می‌شویم. پوشاک مردمان این دوران نیز، شامل سرپوش، قبا و کمربند (شال)، بالاپوش، حمایل، شلوار و پای‌افزار بود که به ترتیب بررسی خواهد شد.

الف) سرپوشها

ما در اینجا نمی‌توانیم تقسیم‌بندی محقق محترم آقای ضیاءپور را در بابِ سرپوشها به کار گیریم؛ زیرا تقسیم‌بندیهای ایشان بدون در نظر گرفتن طبقات اجتماعی صورت گرفته است.[۲۷۸] همچنین ما با نتایج تحقیقات جناب هرمان گوتز نمی‌توانیم کاملاً موافق باشیم؛ زیرا تحقیقات ایشان نیز اگر چه دقیق و علمی است، اما فاقد تقسیم‌بندیهای طبقات اجتماعی است.[۲۷۹] به هر حال تمامی انواعِ سرپوشهایی را که طی قرون پنجم تا هفتم هجری مردمان ایران از آنها استفاده می‌کردند می‌توان به چهار دستهٔ اصلی تقسیم و بر این اساس هر یک را جداگانه بررسی کرد. ۱) کلاهها، ۲) عمامه‌ها، ۳) کلاه‌عمامه‌ها و ۴) نوارهای تزیینی (سربندها).

۱. کلاه. مهمترین و ساده‌ترین کلاه این دوران کلگی نیم‌گرد (نیم‌دایره‌ای) و ساده بود که لبهٔ پایین آن به صورت نواری دیده می‌شد[۲۸۰] (شکل ۴۳۲). نوع کوتاه و بدون قوس آن را نیز بر سر می‌گذاشتند[۲۸۱] که گاهی بسیار کوتاه و بدون لبه بود[۲۸۲] (شکل ۴۳۳). نوعی دیگر از این کلاه را با زایدهٔ کوچکی بر بالای آن بر روی کاسهٔ سفالی دورهٔ سلجوقی نیز مشاهده می‌کنیم.[۲۸۳] گاهی نوعی از همین کلاههای ساده را که بر گرد آن دو نوار در کنار هم عبور داده شده بود بر سر می‌گذاشتند.[۲۸۴] با قدری اختلاف، نوع دیگری از این کلاه را نیز در روی بشقابهای این عهد می‌توان دید[۲۸۵] (شکل ۴۳۴). کلاههایی که سه برآمدگی (در دو طرف و قسمت وسط) داشتند و در دوره‌های پیشین نیز شاهد آنها بودیم، بر سر مردان این دوره هم می‌بینیم[۲۸۶] (شکل ۴۳۵). شبیه این کلاه را در همین دوران اما قدری جلوتر (با این تفاوت که تنها دارای دو برآمدگی قوسی شکل است که در وسط به هم رسیده‌اند و قدری فرو رفته‌اند) در شکل کلاههای مردم مشاهده می‌کنیم[۲۸۷] (شکل ۴۳۶). یک نوع نسبتاً جدید از کلاههای سلجوقی عبارت بود از کلگی نیم‌دایره‌ای شکلی که روی کلاه دیگری که دو لبهٔ آن قدری بالاتر بود، قرار می‌گرفت. بالای این کلگی، زایده‌ای قرار داشت [۲۸۸] (شکل ۴۳۷). گاهی کلاهی همچون کلاههای امروزی که دور تا دور آن لبه داشت به سر می‌کردند؛ ظاهراً صیادان و ماهیگیران از این نوع کلاه استفاده می‌کردند[۲۸۹] (شکل ۴۳۸). در شکل ۴۴۷ با نوع دیگری از این کلاهها و در شکل ۴۴۹ با کلاه مثلثی شکل ساربان شُتران روبه‌رو می‌شویم.[۲۹۰]

۲. عمامه و دستار. یکی از مرسومترین دستارهایی که مردمان این دوران بر سر می‌بستند، دستاری نسبتاً کوچک و کم‌پشت بود که پس از حدود سه دور تابیدن، ادامهٔ پارچهٔ عمامه را نیز یک بار از بالا و داخل عمامه به طرف پایین رد می‌کردند، به شکلی که درست از وسط و جلوی پیشانیِ عمامه، به طور عمودی بگذرد[۲۹۱] (شکل ۴۳۹). البته در این دوران نوع سادهٔ این دستار را که دیگر ادامهٔ عمامه از جلو و پیشانی آن رد نمی‌شد، بوفور مشاهده می‌کنیم.[۲۹۲] اما از دستارها و عمامه‌های درازتر و بزرگتری که در این دوران به کار می‌رفت،[۲۹۳] دو نوع آن را می‌شناسیم. این عمامه‌ها را طوری

می‌پیچاندند که شکلی تاب داده به دست می‌آمد، یعنی درست مثل لباسی که پس از شسته شدن آن را می‌پیچانیم تا آبش خارج شود (شکل ۳۴۹). نوع دوم این عمامه همانند نوع اول بود، با این تفاوت که از دو طرف و در دو جهت تابیده و پیچانده می‌شد[۲۹۴] (شکل ۳۵۰).

بر اساس کتاب *مقامات حریری* با عمامه‌های تعدادی از باربران آشنا می‌شویم، این عمامه‌ها سه نوع بودند: رنگ آنها زرد یا زرد روشن بود که نواری به رنگ زرد پر رنگتر در پایین عمامه و با خط نارنجی داشت و یا به رنگ سرخ بود،[۲۹۵] کشاورزان و دامداران، عمامه‌های کوتاه و کم‌پشت و کوچکی که قسمت زیرین آن به رنگ زرد کمرنگ بود و روی آن نواری آبی رنگ قرار داشت، به سر می‌گذاشتند.[۲۹۶] کارگران ساختمانی و مانند آنها عمامه‌ای آبی رنگ بر سر می‌بستند.[۲۹۷]

ریسندگان و بافندگان عمامهٔ زرد بر سر می‌گذاشتند.[۲۹۸] دستار یک فرد سلمانی (آرایشگر) را بر اساس کتاب *مقامات حریری* شناسایی کرده‌ایم، این عمامه قدری بزرگ و مُطبق است، ادامهٔ دستار را از بالا به طرف یکی از گوشها پایین آورده و از روی (لبهٔ کناری) عمامه عبور داده و به درون عمامه برده است. رنگ آن سفید یا زرد کمرنگ است.[۲۹۹] البته شمار بسیاری از عمامه‌های افراد این دوران بویژه مردمانی که دارای پایگاه اجتماعی بالاتری بودند (البته از همان مردمان عادی)، عمامه‌ها و دستارهایی بودند که یا ادامه و دنبالهٔ آنها آویخته بود و یا در جلو و قسمت آویختهٔ پشت عمامه، دو تکهٔ رنگی غیر از رنگ عمامه دیده می‌شد. برای مثال چهار نفری که روبه‌روی همان فرد سلمانی قرار گرفته‌اند، به ترتیب نفر اول دستاری بدون دنباله و به رنگ قهوه‌ای تیرهٔ مایل به خاکستری بر سر دارد که تکهٔ زرد رنگی در جلوی (بغل) آن دیده می‌شود، نفر بعدی نیز دستار بدون دنباله‌ای بر سر دارد که رنگ آن سرخ است و تکهٔ زرد رنگی در جلوی (بغل) آن قرار دارد، نفر سوم دستارش را چون کُلاهی به سر بسته است و قسمت پایین آن دارای لبه است. این دستار رنگ زرد دارد. همچنین ما با شُمار دیگری از عمامه‌های افرادی که در مسجد به سخنان یک عالِم روحانی گوش می‌دهند و دستارهایشان دنباله‌دار است، روبه‌رو می‌شویم. این دستارها به رنگ سفید با

دو تکهٔ زرد رنگ روی آن (یکی روی دنبالهٔ آویختهٔ عمامه در پشت و یکی هم در بغل یا در جلو و پیشانی عمامه) و یا زرد، یا سرخ با تکهٔ زرد رنگ که روی آن نقوش سیاه کشیده شده است، یا قهوه‌ای با تکهٔ زرد رنگ که روی آن نقوش سرخ کشیده شده است، دیده می‌شوند[۳۰۰] (مقایسه کنید با شکلهای عمامه‌ها و دستارهای قبلی).

گاهی نیز عمامهٔ نسبتاً بزرگی را به صورتی تقریباً انباشته بر سر می‌گذاشتند و در پایان، ادامهٔ دستار را یک بار و گاهی دوبار از جلو و پهلوی عمامه رد می‌کردند، که معمولاً روی این قسمت دستار که چون نواری از روی پهلوی عمامه می‌گذشت، تکه‌های رنگی وجود داشت.[۳۰۱] در شکل ۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۴۸ با سه نمونهٔ دیگر از عمامه‌ها آشنا می‌شویم.[۳۰۲] در شکل ۴۵۷ دستار کسی را که بر فیل سوار است و در شکل ۴۵۸ و ۴۵۹ دستارهای فروشندگان را می‌بینیم.[۳۰۳] ظاهراً (شکل ۴۶۲ و ۴۶۳) عمامه‌هایی وجود داشتند که مردمان نسبتاً متمکن از آنها استفاده می‌کردند.[۳۰۴]

۳. کلاه ـ عمامه. تعدادی از دستارها و سرپوشهایی که مردمان این دوران به کار برده‌اند، ترکیبی از کلاه و عمامه است و اکثراً بدین شکل دیده می‌شود که کلاهی بر سر گذاشته و دور آن را با دستاری پیچانده‌اند. یکی از این نمونه‌ها را در تصویری که از قرن ششم به دست آمده است، مشاهده می‌کنیم. دستاری از زیر کلاه نوک تیزی که تا روی پیشانی را پوشانده، بیرون آمده است و تا روی شانه آویزان است[۳۰۵] (شکل ۴۴۰). گاهی کلاه نوک تیز و مخروطی شکل و نسبتاً کوتاهی را که دور آن را دوره‌ای فرا گرفته بود، بر سر می‌گذاشتند (شکل ۴۴۱). از نمونه‌های دیگر، کلاه قوسی و نیم‌دایره‌ای شکلی است که دستاری به صورت نوار، سه بار برگرد آن به صورت مطبق می‌چرخید و ادامهٔ آن از قسمت عقب و بالای کلاه می‌آویخت[۳۰۶] (شکل ۴۴۲). یا اینکه کلاه قوسی شکل و نیم‌دایره‌ای را که روی آن خطوط شیارداری بود، بر سر می‌گذاشتند و دورش را عمامه بسته و ادامهٔ پیچانده شدهٔ عمامه را به صورتی کوتاه، اما نسبتاً پهن، در پشت گردن قرار می‌دادند.[۳۰۷] گاهی نیز کلاه مخروطی شکلی را که قرمز رنگ بود، با دستاری زرد رنگ که به صورت ضربدر دورش پیچانده بودند، به سر می‌کردند[۳۰۸] (شکل ۴۴۳).

۴. سربند (نوار تزیینی). در بیشتر موارد سربند، تنها نوار ساده‌ای بود که دور سر

بسته می‌شد و آن را در پشت سرگره می‌زدند. البته گاهی دیده می‌شد که روی این نوار و در محل پیشانی، قطعه‌ای برای تزیین و زیبایی وصل می‌کردند.[۳۰۹] این نوار در برخی از موارد دارای نقوش و سنگهای قیمتی به صورت دایره‌ای شکل بود که در جلوی آن، چیزی شبیه به جقه نصب می‌شد[۳۱۰] (شکل ۳۵۲ و ۴۴۴). سربند بستن از سنن قدیمی ایرانیانِ قبل از اسلام بود و بویژه آن را در نقوش حجاری دوران هخامنشی در تخت جمشید یا در دوران ساسانی می‌بینیم.[۳۱۱]

ب) قبا و بالاپوش و کمربند (شال)

قباهای این دوران عموماً دارای یقهٔ بسته و گرد و جلوبسته بود. بلندی این قباها تا حدود زانوان یا کمی پایینتر تا نیمهٔ ساق پا می‌رسید و آستینهایی بلند و چسبان داشت و معمولاً دارای حاشیه‌دوزی بر بازوبندها و در مچ لباسها و نیز بر لبهٔ پایینی قبا بود. این قباها، نقوش اسلیمی و گاهی گل و گیاه داشتند. دو باربر را که چنین قباهایی بر تن دارند، در نسخهٔ خطی از کتاب *مقامات حریری* می‌بینیم. قبای یکی آبی رنگ است و حاشیهٔ بازوبندها و لبهٔ پایین قبا زرد طلایی است، قبای دیگر سرخ مات است با همان حواشی زرد طلایی،[۳۱۲] همچنین یک سلمانی (آرایشگر) را با قبایی به رنگ بنفش مایل به خاکستری می‌بینیم که لبهٔ پایین آن و لبه‌های مچ لباسها و نقش بازوبندهای قبای او به رنگ زرد است.[۳۱۳] از انواع دیگر چنین قباهایی می‌توان به قباهای مردانی که در مسجد نزد عالم روحانی ایستاده یا نشسته‌اند، اشاره کرد. این قباها نیز به رنگ آبی با نقش بازوبندهای زرد هستند و حاشیهٔ لبهٔ قبا در محل گردن، سیاه است یا اینکه، قباهایی سفیدند با بازوبندهای نارنجی که رویشان خطوط سیاه وجود دارد و یا قباهای قهوه‌ای با بازوبندان زرد و یا قباهای زرد طلایی هستند.[۳۱۴] همچنین در این کتاب ماهیگیری را در حال ماهیگیری می‌بینیم که پیراهنی آستین کوتاه و تا حد کمر پوشیده و آن را در دامنی فروکرده است. پیراهن او آبی پُر رنگ و لبه‌های آن در محل آستینهای کوتاه آن است، همچنین یقهٔ باز و هفتی شکل آن، قهوه‌ای رنگ است[۳۱۵] (شکل ۴۵۰). یک دوره گرد دستفروش را با قبایی با یقهٔ هفت، اما جلوبسته و آستین بلند می‌بینیم، بلندی

قبای او تا نیمهٔ ساق پاست. رنگ آن سفید است و نقوشی به رنگ سرخ مات به همراه نقاط دایره‌ای شکل آبی رنگ بر روی آن دیده می‌شود، دو بازوبند زرد نیز دارد. یک کشاورز و یک باغبان را نیز در حال کار با قبای جلو بستهٔ یقه گرد می‌بینیم، یکی از آن دو قبای رنگ سرخ دارد با نقش بازوبندهای زرد کمرنگ و دیگری قبای سبز رنگ دارد با نقوش اسلیمی سیاه به همراه دو بازوبند سفید. پایین قبا و نیز آستینهای آنها را بالا زده‌اند،(۳۱۶) این قباهای جلوبسته و یقه گرد را بر تن مردمانی از طبقات مرفه‌تر نیز می‌بینیم.(۳۱۷) نوعی از همین قباهای جلوبسته وجود داشت که بلندتر بود و تا زمین می‌رسید. این قباها گاهی آستینهایی بسیار بلند داشت که از دستها نیز می‌گذشت و آنها را برمی‌گرداندند و تا می‌زدند و در محل مچ دستها نگاه می‌داشتند و گاه نیز به صورت اضافه‌تر از سر انگشتان رها می‌کردند. نمونه‌ای از این قباهای بلند و گشاد را بر تن افرادی که بر بالین بیماری نشسته‌اند، می‌بینیم.(۳۱۸)

نوع دیگری از قباهای این دوران، جلوباز بود که معمولاً یک لبهٔ آن را بر روی لبهٔ دیگر می‌گذاشتند و به این ترتیب یقه‌ای به شکل هفت درست می‌شد و سپس در محل کمر، کمربند یا شالی را به دور کمر گره می‌زدند. این قبا کمی بلندتر از نمونه‌های قبلی بود و تا پایین زانوان و نیمهٔ ساق پا می‌رسید. آستینهای این قبا بلند و نسبتاً چسبان بود، حاشیه‌ای نواردوزی شده در دور تا دور قبا و در محل بازو (نقش بازوبند) و همچنین در مچ لباس دیده می‌شد. نوعی از این قبا را که قرمز رنگ بود با حاشیهٔ نواردوزی شدهٔ خردلی رنگ که روی آن نقوش سیاه داشت، می‌شناسیم. پس از آنکه یک لبهٔ قبا را روی لبهٔ دیگر قرار می‌دادند، شال قرمزی را به دور کمر محکم می‌کردند و در روی شکم گره می‌زدند و دو ادامهٔ آویختهٔ آن را تا حدود زانوان و گاه پایینتر از آن رها می‌کردند. معمولاً روی این قبا، بالاپوشی آستین کوتاه که بلندی آن تا زانو یا بالاتر از آن می‌رسید، بر تن می‌کردند. این بالاپوشِ جلوباز، در محل حاشیهٔ آستینهای کوتاهش و همچنین دور تا دور لبهٔ آن، حاشیه‌ای پشمی مانند داشت. این بالاپوش گاهی به رنگ قرمز بود که نقوشی اسلیمی به رنگ خردلی با خط کنارهٔ سیاه روی آن دیده می‌شد و همچون قبای زیرین دارای دو حاشیهٔ بازوبند به رنگ خردلی بود.(۳۱۹) در کتاب *مقامات* حریری با

شخص باربری روبه‌رو می‌شویم که قبایی بلند و جلوباز به تن کرده است. آستینهای این قبا بلند و چسبان است و رنگ آن سرخ مایل به صورتی است و روی آن کمربندی حلقه‌دار به کمر بسته است.[۳۲۰] ریسنده‌ای با قبای آبی که دو نقش بازوبند به رنگ زرد طلایی با خطوط سیاه دارد، کارگری با قبایی سرخ و با همان نقش بازوبندهای قبای ریسنده و قبای سیاه شخص دیگری از نمونه‌های دیگر قباهای مردمان این دوران است.[۳۲۱]

در باب نقوش روی این قباها، بجز نقوشی که در سطور قبلی ذکر آنها گذشت؛ می‌باید به نقوش مارپیچ دایره‌ای، ضربدرهای ساده روی زمینهٔ رنگی دیگر[۳۲۲]، تقسیم سطح قبا به قسمتهای نسبتاً بزرگ و سپس کشیدن اشکالی در هر یک از آنها[۳۲۳] و نقوشی مارپیچ و شلوغ روی سطح قبا که در میانهٔ آن نقوش، فضاهای خالی و بدون نقش وجود دارد، اشاره کرد. در شکل ۴۵۵ قبای فردی که بر فیل سوار است، در شکل ۴۵۶ قباهای فروشنده و در شکل ۴۶۰ و ۴۶۱ قبای کشاورزان نشان داده شده است. قباهای دیگر مردمان این دوران را در شکل ۴۵۲، ۴۵۳ و ۴۶۴ می‌بینید.[۳۲۴]

ج) شلوار

اکثر شلوارهای این دوره، پُرچین و گشاد بودند که در مچ پا جمع می‌شدند.[۳۲۵] نوع دیگری از این شلوارها به صورت معمولی بود، یعنی نه پرچین و گشاد بود و نه در مچ پا جمع می‌شد و تقریباً به شکل زیرشلواریهای فعلی بود. این شلوار را زیر قبا به پا می‌کردند، رنگ آن معمولاً زرد کمرنگ بود.[۳۲۶] کشاورزان گاه بدون سروال و تنها با قبا مشغول به کار می‌شدند، گاه نیز سروال کوتاه سفیدی می‌پوشیدند و روی آن شالی آبی رنگ را گره می‌زدند و دو دنبالهٔ آن را در جلو می‌آویختند. سروالهای کوتاه کشاورزان که تا سر زانوان آنها بود و به بدن نیز می‌چسبید، رنگهای دیگری چون آبی کمرنگ، سبز پررنگ و یا سرخ پررنگ هم داشت.[۳۲۷] گاهی این پایین‌پوش چون لنگ و یا دامنی به کمر بسته می‌شد، که البته این نوع را بیشتر ماهیگیران یا برخی کارگران دیگر به کار می‌بردند. رنگ این لُنگِ دامنی شکل، قهوه‌ای بود که رویش خطوطِ سیاهی کشیده شده

بود، بلندی آن نیز تا حد زانوان می‌رسید.[۳۲۸] شلوار سفید نانوایی را در شکل ۴۵۱ می‌توان دید.[۳۲۹]

د) کفش

پاپوشها اکثراً به صورت کفشهایی ساده یا موزه‌هایی ساق بلند بود. جنس آنها از چرم یا چوب و رنگ آنها نیز قرمز یا قهوه‌ای و یا سیاه بود.[۳۳۰] البته گاهی چکمه‌های نوک‌تیزِ مشکی نیز بودند که ما آن را بر پای برخی از کارگران می‌بینیم [۳۳۱] (شکل ۴۵۴). اکثر کارگران موقع کار بدون کفش بودند.[۳۳۲]

۱۰. لباس زنان

الف) سرپوشها

بر اساس اطلاعات به دست آمده از منابع تاریخی و همچنین بررسی نقوش مربوط به این دوران، سرپوشهای زنان را می‌توان به پنج دستهٔ اصلی تقسیم کرد.

۱. **تاج**. مهمترین و متداولترین تاج زنان این دوره، تاجِ سه برگ بود. این تاج از سه برگ، یکی در وسط و دو تای دیگر در طرفین آن تشکیل می‌شد. تاج سر ملکه نیز همانند آن از سه شکل مثلثی در وسط و طرفین تشکیل می‌شد.[۳۳۳] این تاجها معمولاً طلایی و گاهی نیز به رنگهای دیگر بودند (شکل ۴۶۵ ـ ۴۶۷).

۲. **کُلاه**. از کلاههایی که زنان این دوران بر سر می‌گذاشتند، یک نوع کلاهی بود به صورت کلگی نیم دایره‌ای و ساده[۳۳۴] که گاهی بر بالای آن زایده‌ای نیز متصل می‌شد[۳۳۵] (شکل ۴۶۸). یکی دیگر از پوششهای کلاه مانند زنان این دوره، کلاهی بود که کف آن برای آنکه قدری از پشت سر را نیز بگیرد، اندکی انحنا داشت و روی آن نیز به صورت لایه‌های پولکی شکل تزیین می‌شد[۳۳۶] (شکل ۴۶۹).

نوعی از کلاه ندیمه‌های دورهٔ غزنوی را نیز می‌شناسیم که کلگی نیم‌دایره شکلی بود که خطوطی از لبه به طرف مرکز و بالای کلاه کشیده بودند. همچنین این کلاه لبه‌ای پهن و کلفت و از جنس پارچه‌ای دیگر داشت و گاهی نیز ظاهراً از پوست پُر پشم و مو

ساخته می‌شد[۳۳۷] (شکل ۴۷۰). نوعی دیگر از کلاههای زنان این دوران، کلاهی بود همانند کلگیهای نیم‌دایرهٔ قبلی اما بزرگتر و قدری بلندتر که رویش نقوشی کشیده می‌شد و معمولاً بر بالایش نیز دگمه یا جوزگره‌ای نصب بود[۳۳۸] (شکل ۴۷۱). نوعی دیگر از کلاهها، کلاهی دایره‌ای شکل بود که بالایش کاملاً صاف و مسطح بود و روی آن نیز نقوشی دیده می‌شد[۳۳۹] (شکل ۴۷۲). از کلاههای دیگر این دوران، کلاهی نسبتاً بزرگ بود که دارای دو برآمدگی قوسی شکل در دو گوشهٔ بالای کلاه بود که در وسط کلاه به شکل یک برگ، به هم متصل می‌شد (شکل ۴۷۳). نوع دیگری از این کلاه را در شکل ۴۸۱ می‌توان دید.[۳۴۰] همچنین گاهی کلاهی دو شاخ را که طره‌های مو از دو طرف جلوی آن و نیز از پشت آن به پایین آویخته می‌شد، بر سر می‌گذاشتند. این کلاه دو شاخ را زنان امرا و بزرگان به کار می‌بردند و ظاهراً زنان معمولی و طبقات دیگر مردم از آن استفاده نمی‌کردند[۳۴۱] (شکل ۴۷۴). ظاهراً یکی دیگر از کلاههایی که زنان طبقات بالا بر سر می‌گذاشتند، کلاهی بود که جلوی آن به شکل یک پَر بزرگ با نوک کوتاه و کوچک بود و ادامهٔ کلاه از روی سر می‌گذشت و پشت سر را نیز می‌پوشاند. روی سطح این کلاه را با سنگهای قیمتی تزیین می‌کردند.[۳۴۲] از کلاههای تشریفاتی، کلاهی بود دایره‌ای شکل که بالایش صاف بود. دور این کلاه نوارزی با تزیین سنگهای قیمتی نصب بود و در پیشانی آن هم تزیینی گُل مانند و بزرگ دیده می‌شد که روبانی به آن وصل بود[۳۴۳] (شکل ۴۷۵ و ۴۷۶).

۳. دستار. یکی از انواع دستارهایی که زنان طبقات بالا و مرفه بر سر می‌بستند، دستاری نسبتاً بزرگ بود که از دو طرف به صورت عمامه پیچیده شده و به طرف بالا نوک تیز می‌شد. در بالای این عمامه زایده‌ای میله‌ای و تیز قرار داشت، ادامهٔ این دستار از پشت آن، پایین می‌آمد و سپس از روی یکی از شانه‌ها می‌گذشت و تا حدود کمر و گاه پایینتر از آن می‌رسید. این قسمتِ دنباله، در پایین، الصاقاتی گره مانند داشت[۳۴۴] (شکل ۴۷۷). از دیگر دستارهای زنان، باید از دستاری نام برد که آن نیز پس از پیچیده شدن، ادامه‌اش از پشت عمامه به طرف پایین می‌آویخت. البته این قسمتِ دنباله، کوتاهتر از دنبالهٔ عمامهٔ قبلی بود و بر بالای آن نیز دو دگمه یا جوزگره نصب می‌شد[۳۴۵]

(شکل ۴۷۸). گاه دستارها مُطبق پیچیده می‌شدند، یعنی دستار را سه بار روی هم می‌پیچاندند. بدین ترتیب دستار از جلو به شکل سه نوار روی هم دیده می‌شد و مابقی دستار را نیز در روی سر می‌پیچاندند[۳۴۶] (شکل ۴۷۹). گاهی ندیمه‌ها نیز دستار می‌بستند. این دستار با پیچانده شدن به شکل ردیفهای عمودی، ساخته می‌شد و در پایان، دستار از پایین عمامه رد می‌شد و بدین ترتیب لبهٔ پایینی عمامه که به شکل هلال بود، شکل می‌گرفت،[۳۴۷] گاهی هم عمامه را با دستاری باریک و لطیف، چنان می‌پیچاندند که روی عمامه خطوط زیاد و نزدیک به هم به صورت مایل تشکیل می‌شد، روی چنین عمامه‌ای که نسبتاً بزرگ هم بود، سه قطعه سنگ یا جواهر برای تزیین، نصب می‌شد[۳۴۸] (شکل ۴۸۰).

۴. سربند. سربندهایی که زنان به دور سر می‌بستند، معمولاً از نواری که به دور پیشانی و سر بسته می‌شد، تشکیل می‌گردید. روی این نوار، با سنگها و جواهراتی تزیین و در پیشانی آن، جقه مانندی نصب می‌شد[۳۴۹] (شکل ۴۸۲). گاهی نیز این سربندها را به شکلِ روبانی آزاد بر روی موها و گاه بر سرپوش می‌آویختند.[۳۵۰] در برخی از موارد نیز هم سربند را به پیشانی می‌بستند و هم روبان آن را بر اطراف سربند می‌آویختند.[۳۵۱] نوعی از این سربندها بجز جقهٔ روی پیشانی، دو آویزه در طرفین داشت که از روی گوشها آویخته می‌شد[۳۵۲] (شکل ۴۸۱).

۵. مقنعه و چادر. این نوع سرپوش، بجز آنکه تمامی سر را می‌پوشاند، معمولاً گاه پیشانی و چانه و دهان را نیز پنهان می‌کرد. این نوع مقنعه درست مانند این بود که دنبالهٔ آویختهٔ عمامه‌ای را بالا بیاورند و از نیمهٔ پایینی صورت بگذرانند و آن را بر گوشهٔ دیگرِ سر، وصل کنند. معمولاً روی این مقنعه و در روی پیشانی، نواری بسته می‌شد.[۳۵۳] نوع دیگری از این مقنعه، تقریباً همچون چادری هم سر را می‌پوشاند و هم ادامهٔ آن شانه‌ها و تقریباً تمامی بدن را پنهان می‌کرد. البته در این نوع سرپوش، تمامی صورت مشخص و آشکار بود. این سرپوشها اکثراً به رنگ سفید یا سبز و گاهی نیز قرمز بودند[۳۵۴] (شکل ۴۸۳). گاهی نیز این مقنعه را تنها به دور سر و شانه‌ها می‌پیچاندند که نوعی از آن را بر سر پیرزنی که وارد مسجد می‌شود تا با عالم روحانی گفتگو کند، می‌شناسیم. رنگ این

مقنعه آبی است و به نوار زرد رنگ و خطوط سیاهی هم روی آن دیـده مـی‌شود[۳۵۵] (شکل ۴۸۴). البته مقنعه‌هایی با رنگهای دیگر، چون سرخ یا سیاه نیز تهیه می‌شد.[۳۵۶]

ب) قبا و بالاپوش

قباهای زنان این دوره قباهایی جلوبسته و یقه گرد و نسبتاً بسته بود. این قبا معمولاً تا نیمهٔ ساق پا می‌رسید اما نوع کوتاهتر آن نیز که تا حدود زانوان می‌رسید و همچنین نوع بلندتر که بلندی آن تا قوزک پا بود، نیز وجود داشت. این قبا دارای آستینهایی بلند و نسبتاً چسبان بود. آستین این قباها در محل مچ دستان کاملاً چسبان بود. البته در منابع تصویری این دوران بندرت قبایی را که آستینهای آن در محل مچ دستها گشاد بـاشد، مشـاهده می‌کنیم. نوع دیگر قبا، نوع جلوباز آن بود، که با قرار دادن یک لبه روی لبهٔ دیگر، یقهٔ آن به شکل هفت درمی‌آمد. آن را گاه به صورت باز می‌پوشیدند (بیشتر در خانه و در روی دیگر لباسها)، اما اکثراً آن را در محل کمر با بستن شال مانندی محکم می‌کردند. اکثر این قباها هم در محل بازوان دارای نقش بازوبند بود و هم دور تا دورلبهٔ حاشیهٔ قبا نواردوزی شده بود و همچنین در محل مچ دستها نیز، آستینها حاشیه‌دوزی می‌شد. نقوش این قباها، گلدار و پیچک‌دار، نقوش‌اسلیمی، مُخطط عمودی باریک، مُخطط عمودی پهن، خانه‌های پنج ضلعیِ کنار هم و ضربدرهایی روی زمینهٔ دیگر و مانند آن بود. در شکل ۴۸۵ ـ ۴۸۹ با تعدادی دیگر از قباهای زنان آشنا می‌شویم.[۳۵۷]

ج) شلوار

هم نوع گشاد و پرچین آن، که در محل مچ پا تنگ می‌شد، مورد استفاده بود و هم نوع نسبتاً چسبان آن پوشیده می‌شد. رنگ آن نیز زرد، سفید و گاه نیز قرمز بود که آن را زیر قبا به پا می‌کردند[۳۵۸] (مقایسه کنید با شکل ۱۰۰، ۲۲۸، ۳۲۷ و ۳۲۹). **۵۷۱۰**

د) کفش

کفش ساق بلند را معمولاً زیر قباهای خود می‌پوشیدند.[۳۵۹] اما نوع سادهٔ آن نـیز کـه

کفشی نوک‌تیز و روباز بود و گاه کناره‌ها و لبه‌های آن را نیز کنگره‌دار می‌کردند، ظاهراً بیشتر به کار می‌رفت[۳۶۰] (شکل ۴۹۰ و ۴۹۱).

۱۱. لباس رقاصه‌ها

«صاحب سلجوقنامه» از ساقیان زرین کلاهِ دربار نام می‌برد،[۳۶۱] اما در باب رقاصه‌ها باید گفت که گاه سربندی که روی آن جواهرات و سنگهای قیمتی نصب شده بود و در جلوی آن جقه مانندی دیده می‌شد، به دور سر می‌بستند (گاهی نیز این نوع سربند، از قبل تهیه و ساخته شده بود «طلایی!؟» و آن را بر سر می‌گذاشتند)[۳۶۲] (شکل ۴۹۲). گاهی نیز طره‌های بافته شده یا چیزهایی بسته به آن را از سر و شانهٔ خود به طرف کمر و رانها آویزان می‌کردند و می‌آویختند،[۳۶۳] در برخی موارد نیز کلاهی مثلثی شکل و کوتاه را بر موهای آرایش کردهٔ خود می‌گذاشتند که رنگ آن سفید، زرد یا قرمز بود[۳۶۴] (شکل ۴۹۳ و ۴۹۴). رقاصه‌ها معمولاً بر پاهای خود خلخال و بر دستهایشان دستبند و چیزهایی از این قبیل می‌بستند.[۳۶۵] شلوارهایشان (که رنگهای متنوعی نیز داشت) در قسمت پایین زانوان دارای شکافی بود، همچنین در قسمت باسن ایشان نیز پارچه‌ای قرار گرفته بود[۳۶۶] (شکل ۴۹۵ و ۴۹۶).

۱۲. لباس نوازندگان

الف) سرپوش

نوازندگان گاهی کلاهی ساده و نیم‌دایره‌ای (کلگی) بر سر می‌گذاشتند، بر اساس پیکره‌ای مربوط به همین دوران، گاهی نیز کلاهی تقریباً مثلثی شکل را بر سر می‌نهادند (شکل ۴۹۷).[۳۶۷] در نقشی که بر شمعدانی از قرن ۶ هـ می‌بینیم، نی‌نوازی با کلاه ساده و نسبتاً مسطحی دیده می‌شود. در کنار او چنگ‌نوازی کلاهی سه قسمتی بر سر دارد که شامل شیئی پَر مانند است که در بالای سر و روی پیشانی قرار گرفته و به طرف جلو مایل شده است و یک قسمت برآمده و بلند در وسط و بخش پایانی که ادامهٔ این کلاه است به صورت موی بافته شده‌ای به پشت کمر، آویخته شده است[۳۶۸]

(شکل ۴۹۸). گاهی نیز نوازندگان کلگی سفید رنگی را که لبهٔ پایینی ذوزنقه شکل و نوک تیزی داشت و به رنگ قرمز بود، به سر می‌گذاشتند. از قسمت وسط و بالای کلاه (کلگی) نوار قرمز رنگی به طرف لبهٔ قرمز رنگ وصل شده بود (شکل ۴۹۹). در همان جا، مردی رقصنده را می‌بینیم که سربندی طلایی بر پیشانی خود بسته و آن را در عقب سر گره زده و مابقی آن را آویخته است.[۳۶۹] در شکل ۵۰۲ ـ ۵۰۴ با دیگر سرپوشهای آنان آشنا می‌شویم.

ب) قبا و بالاپوش

قبای آنها جلوباز با آستینهای بلند و چسبان بود، گاهی این قبا یقه‌ای بسته و گرد داشت که در محل کمر با بستن شالی محکم می‌شد. آستینها دارای نقش بازوبند و در محل مچ دستها نیز دارای حاشیه‌دوزی بود.[۳۷۰] گاه این نوازندگان بویژه وقتی در مجلس امیر یا بزرگی حاضر می‌شدند، بر روی قبای خود، بالاپوش بلند و جلوبازی می‌پوشیدند و بدون آنکه روی این بالاپوش، شالی به کمر ببندند، تنها یک لبهٔ آن را بر روی لبهٔ دیگر می‌آوردند. دو نمونه از این بالاپوشها را می‌شناسیم: یکی رنگ آبی تیره دارد که رویش نقوشی به رنگ سیاه یا بنفش دیده می‌شود، دیگری قبایی تیره رنگ است که روی آن نقوشی اسلیمی به رنگ طلایی کشیده شده است، هر دوی این قباها دارای حاشیه‌ای طلایی در دور تا دور قبا و همچنین دارای نقش بازوبند طلایی بر روی بازوان هستند. رقصنده‌ای که در کنار آنها می‌رقصد، قبایی بلند و جلوباز با آستینهای بلند و چسبان پوشیده است رنگ این قبا قرمز کمرنگ است و نقوشی روی آن دیده می‌شود؛ روی آن شال سفیدی به کمر بسته و دو دنبالهٔ آن را از جلو آویخته است[۳۷۱] (شکل ۵۰۰ ـ ۵۰۱ و ۵۰۵ ـ ۵۰۷).

ج) کفش

کفش آنها قرمز رنگ بود[۳۷۲].

۱۳. لباس سوگواری

همچون بسیاری از دوره‌های دیگر، جامهٔ سیاه [۳۷۳] و نیز جامهٔ کبود رنگ،[۳۷۴] جامه‌های مصیبت و سوگواری بودند، اما گاه از جامهٔ سفید برای مراسم سوگواری استفاده می‌شد. چنانکه مسعود غزنوی در مرگ پدرش، ردا و دستاری سفید پوشید و همهٔ بزرگان نیز چون او، در سوگ سلطان محمود، سفیدپوش شدند.[۳۷۵] همچنین مسعود غزنوی در مرگ خلیفهٔ عباسی، «قادر» (۳۸۱ ـ ۴۲۲ هـ) نیز دستار از سر برگرفت و جامهٔ سفید پوشید.[۳۷۶] به هر حال در اکثر مواقع در مراسم سوگواری سرهای خود را برهنه می‌کردند. حتی چنگیزخان نیز وقتی خبر کشته شدن بازرگانان خود را شنید، سر خود را برهنه کرد و به تضرع پرداخت.[۳۷۷] درویشان اکثراً در موقع سوگواری، بویژه بر مزار بزرگان خویش نه تنها سر را برهنه می‌کردند، بلکه پاپوش خود را نیز از پا درمی‌آوردند.[۳۷۸] گاهی نیز برای نشان دادن سوگوار بودنِ خود، جامه‌ای پلاسین می‌پوشیدند، چنانکه سلطان جلال‌الدین (۶۱۷ ـ ۶۲۸ هـ) در سوگ مرگِ ملک نصرت، در اصفهان، لباسی از پلاس پوشید.[۳۷۹]

۱۴. لباس مجازات و تحقیر مجرمان

گاهی بر سر شکست خوردگان یا آنانی که می‌خواستند تنبیه کنند، نوعی مقنعهٔ زنانه می‌بستند. چنانکه وقتی سلطان محمد خوارزمشاه پس از رفتن مغولان به اصفهان آمد بر سر آنانی که همراهی نکرده یا خیانت کرده بودند، مقنعه کرد.[۳۸۰] گاهی از یَک نوع مقنعه که سرپوش لچک مانندی بود و دنباله‌اش پشت سر می‌افتاد و آن را در زیر گلو محکم می‌بستند، استفاده می‌کردند. چنانکه وقتی محمود غزنوی در سال ۳۹۶ هـ به نواحی هند لشکر کشید، یکی از حاکمان آن نواحی به نام «بیدا» را مجبور کرد تا از این پوشش لچک مانند بر سر بگذارد، که به آن «منطقه» می‌گفتند و البته نباید آن را با «منطقه» که نوعی کمربند بود، اشتباه کرد.[۳۸۱] البته شایعترین، مهمترین، ساده‌ترین و اولین مجازات آن بود که دستار از سر شخص برمی‌داشتند؛ زیرا نداشتن دستار یا پوشش سر، کاری غیر معمول و عملی خلاف ادب به شمار می‌رفت. این عمل چنان تنبیه عمومی‌ای قلمداد

می‌شد که، «دستار از سر برداشتن» بجز معنی مجازات، معنای «کشتن» نیز می‌داد. چنانکه آلب ارسلان وقتی با خواجه نظام‌الملک به دشمنی و خصومت برخاست، به او گفت: «دستار از سرت برخواهم گرفت».[۳۸۲] در بسیاری از موارد، دستار را از سر شخص برمی‌داشتند و به گردن او می‌انداختند و می‌کشیدند، البته پاپوش او را نیز درمی‌آوردند و پایش را برهنه می‌ساختند.[۳۸۳] «رُمانوس» امپراتور روم نیز پس از شکست در نبرد ملازگرد با سری برهنه نزد آلب ارسلان رفت.[۳۸۴] همچنان که وقتی مسعود غزنوی زندانی شد، عمامه را از سرش برداشتند، (سال ۴۳۲ ه)[۳۸۵]

صوفیان نیز در مواقع استغفار، سر و پای خود را برهنه می‌کردند.[۳۸۶] گاهی سرداران برای درخواست عفو، کمربندهای خود را باز می‌کردند و به گردن خود می‌انداختند.[۳۸۷] شاهان سلجوقی، در گوش حاکمان و اُمرای اسیر حلقهٔ بندگی می‌کردند. چنانکه آلب ارسلان دو حلقه در گوش رمانوس کرد و او را امان داد.[۳۸۸] گاهی این حلقه‌ها، آنقدر بزرگ بود که به آن نعل اسب می‌گفتند. می‌نویسند که آلب ارسلان از این حلقه‌های بزرگ در گوش حاکم گرجستان کرد.[۳۸۹] گاهی نیز از لوحه‌های نقره‌ای استفاده می‌شد، می‌نویسند هر یک از ملوک و اُمرایی که به فرمانبرداری از ترکان ختایی درمی‌آمد، از این لوحه‌های نقره‌ای بر کمر خود می‌بست.[۳۹۰] اما، مهمترین و مشخصترین علامت برای تحقیر و مجازات، کلاه قیفی بود که بر سر شخص می‌گذاشتند. در سال ۴۸۴ ه آشوبگری عربی را در بحرین دستگیر کردند و به نزد ملکشاه سلجوقی آوردند، او را بر شتر نشاندند و کلاهی قیفی بر سرش گذاشتند و در کوی و برزن گرداندند و با شلاق به پسِ گردنش می‌زدند و البته سرانجام به دارش کشیدند.[۳۹۱] «احمد بن عبدالملک عطاش» را که از رهبران اسماعیلی بود، وقتی به اسارت به اصفهان بُردند، بر خری سوار کردند و در حالی که خاشاک و پشکل بر سرش می‌ریختند، مخنثانی در جلو و عقب او دف‌زنان و دهل‌کوبان حرکت می‌کردند.[۳۹۲] گاهی نیز دو شاخه یا تخته بند آهنی یا نعل یا سلاسل و یا کنده و عقابین به دست و پا و گردن فرد می‌بستند و او را بر شتر یا خر سوار می‌کردند و می‌بُردند.[۳۹۳] ظاهراً زندانیان را پس از سال ۴۶۵ ه دست بسته نزد شاه می‌بردند.[۳۹۴]

یادداشتها

۱. شهشهانی /۸۰، تصویر ۶۸. مقایسه کنید با تاج قبادی. محمد بن منور، ۳۲۲/۱ و نیز Pope, 9/832-842.

۲. در آنجا این تاج را مربوط به «شاه بهرام» دانسته‌اند. اگر چنین باشد وی می‌باید بهرامشاه یمین‌الدوله (۵۱۲ ـ ۵۴۷ ه) باشد. شهشهانی /۷۱ و لین‌پول /۲۶۰. مقایسه کنید با جوزجانی، ۲۸۱/۱ و نیز Pope, 9/832-842.

۳. جُنگ تقریر طلسم و اعمال جادویی، نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ ملی پاریس، مورخ قرن هشتم هجری. نسخه خطی فارسی شماره ۱۷۴، شهشهانی /۶۸. مقایسه کنید با تصویر «زال زر» قرن هفتم و هشتم ه ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۷۴، شکل ۱۲۹ و Pope, 9/838.

۴. تاج شمارهٔ «ب»، همانجا.

۵. تاج شمارهٔ «ج»، شهشهانی /۶۹.

۶. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۳۶. در میان هدایای بسیاری که قادر خلیفهٔ عباسی (۳۸۱ ـ ۴۲۲ ه) برای مسعود غزنوی (۴۲۱ ـ ۴۳۲ ه) فرستاد، تاجی نیز وجود داشت. بیهقی (۱۳۶۸)، ۳۹/۱.

۷. گردیزی /۴۳۱ ـ ۴۳۲.

۸. نیشابوری /۸۴.

۹. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۳۴.

۱۰. شبانکاره‌ای /۱۰۶.

۱۱. شهشهانی /۷۹ ـ ۸۰، بر اساس Pope, 9/836-837 و نیز با مجسمه‌های برنزی قرن ۶ ـ ۷ ه در موزهٔ برلن مقایسه کنید. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۳، شکل ۱۵۷، بر اساس Pope, 6/2481.

۱۲. شخص سمت راست که نقش او درون دایره‌ای قرار گرفته است، جامی که در کلکسیون Marquet de Vasselot موجود است. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸، بر اساس Pope, 6/2480.

۱۳. شهشهانی /۷۰، تصویر ۵۲. «الف» و گری، تصویر شمارهٔ ۶۳. مقایسه کنید با Pope, 843-844, 9/815-817.

۱۴. طغرل سلجوقی موهای خود را در پشت سر به صورت سه طُره آویزان می‌کرد که نوع آرایش ترکی بود. این روش تزیین مو را بعدها نزد مغولان مشاهده می‌کنیم. راوندی (۱۹۲۱)، ۳۳۱ و (۴۱۸/۲) Supuler/ 518.

۱۵. جوزجانی، ۲۸۱/۱.

۱۶. بیدَسْتَر (castor)، سگ آبی که البته در خشکی هم زندگی می‌کند، سگلاب (سقلاب)، در عربی قندوز (قندس). ابن اثیر، ۵۰۲/۱۲ ـ ۵۰۳ (۱۵۹/۲۷ ـ ۱۶۱).

۱۷. جوزجانی، ۲۸۱/۱، در نسخهٔ خطی همین کتاب، کلمهٔ «ترک» خوب خوانده نمی‌شود (بترک، تبرک!؟)، راورتی مصحح و مترجم نسخه‌ای از کتاب *طبقات ناصری*، آن را به Camlet یعنی لباسی که از موی شتر بافند ترجمه کرده است، به هر حال شاید در اینجا «ترک» به معنای کلاهخود باشد، حبیبی، عبدالحی، همانجا، ۲۸۱/۱ و باخرزی (۱۳۹۱)، ۲۵۶/۲.

۱۸. جوزجانی، ۲۸۱/۱.

۱۹. نظام‌الملک /۵۵. بر روی این کلاهها، سنگها و جواهرات قیمتی تعبیه می‌شد. جوزجانی، ۲۷۲/۱.

۲۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۶۱/۱.

۲۱. جوزجانی، ۳۵۵/۱ و ۴۱۱ ـ ۴۱۲. محمود غزنوی نیز به شاه هند قبا و عمامه و لباسهای دیگر هدیه داد. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۵۳/۸ و فقیهی /۳۴۵.

۲۲. الملک نظام‌الدین حسن بن هزار اسب. شبانکاره‌ای /۱۵۵.

۲۳. وی محاسنی دراز داشت که به هنگام تیر انداختن آنها را گره می‌زد. از بالای گویِ کلاهش تا نهایتِ محاسنش را دو زراع یا دو گز نوشته‌اند. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۱۷ و نیشابوری /۲۳ و شبانکاره‌ای /۱۰۰. مؤلف حبیب*السیر* آن را طاقیه طولانی نام نهاده است. خواندمیر (۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۴)، ۴۸۷/۲.

۲۴. جوزجانی، ۲۴۶/۱.

۲۵. ابن اثیر (۱۸۵/۴)، در وقایع سال ۵۹۴ که در آنجا به یک چشم بودن سلطان محمد نیز اشاره کرده است.

۲۶. بر اساس نقشی که بر روی کاسهٔ لعابداری از قرن ۶ـ۷ هـ دیده می‌شود. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳ ـ ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱. مقایسه کنید با Pope, 10/651-653, 687-692.

۲۷. بر اساس نقش روی پایهٔ شمعدان مفرغی نقره کوب همدان مربوط به قرن ۷ هـ موجود در موزهٔ گنجینهٔ دوران اسلامی، (تهران). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۴، شکل ۱۶۵. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.

۲۸. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۳/۱ می‌نویسد، وقتی عمامهٔ محمد، برادر مسعود، از سرش افتاد مردم آن را به فال بد گرفتند و البته حوادث بعدی تاریخی نیز مؤید آن است. ابن اثیر، ۳۹۹/۹ ـ ۴۰۰ (۱۱۳/۱۶). مقایسه کنید با نقش سوارکاری که بر بشقابی سفالی و لعابدار منتسب به ری و

مربوط به قرن ۶ هجری در موزهٔ ویکتوریا وآلبرت لندن است. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، شکل ۱۴۵، بر اساس Pope, 10/ 632, Brangwyn, Collection Victoria and Albert Museum.

۲۹. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰، در باب پارچهٔ توزی فارس مراجعه کنید به بخش دیالمه و نیز Freytag, 1/20.

۳۰. نیشابوری /۸۴.

۳۱. شهشهانی /۷۶ ـ ۷۸. مقایسه کنید با Pope, 9/815-817, 843-844 و نیز نقش «امیرعلی با نوازندگان» نسخهٔ خطی *مقامات حریری* درکتابخانهٔ ملی وین (۷۳۴ هـ) و حسن،زکی محمد/ بعد از صفحهٔ ۱۰۴ شکل ۵ ـ ۸ همچنین Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۳۲. شهشهانی /۷۷ ـ ۷۸ وگری، تصویر شمارهٔ ۲۹ و حسن، زکی محمد /۱۰۳، تصویر ۵ ـ ۸. همچنین مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۳۳. شهشهانی /۷۹ ـ ۸۰. «کلاه اردشیر» بر اساس شاهنامهٔ فردوسی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس مورخ ۷۴۱ ق. مقایسه کنید با Pope, 9/836-837.

۳۴. بر اساس کتاب *الترياق* نسخهٔ قرن هفتم. شهشهانی /۷۸ ـ ۷۹.

۳۵. سربند سوارکار بشقاب لعابدار منتسب به کاشان، قرن ۷ هـ. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۰، شکل ۱۷۱ و نیز مجسمهٔ گچی منتسب به شهر ری. همو /۲۶۵، شکل ۱۸۲، بر اساس Pope, 3/1307 and 10/673 B.

۳۶. اَنگُله (عروه) تکمهٔ گریبان را گویند. بهاءولد /۱۰۵ و ۴۶۶. مقایسه کنید با دو تصویر در Lewis/ 22, No. 13-14.

۳۷. رجوع کنید به صفحات بعدی.

۳۸. زه یکتایی به رشته‌های ابریشم که با تارهای طلا و نقره تابیده می‌شد و به دور آستینها یا یقهٔ لباس دوخته می‌شد، می‌گفتند بهاءولد /۱۰۵ و ۴۸۰.

۳۹. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷، معروف به نقش «امیرعلی با نوازندگان» از نسخهٔ خطی کتاب *مقامات حریری* (۷۳۴ هـ)، مکتب نقاشی عراق موجود درکتابخانهٔ ملی وین، Pope, 5/2047 و نیز Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35 و حسن، زکی‌محمد /۱۰۵، تصویر ۵ ـ ۸. نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه، قرن ۷ با امضای استاد محمد بن‌الزین. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸ و Pope, 6/2480, Collection Marquet de Vasselot و همچنین مجسمهٔ گچی شهر ری؟، همو/ ۲۶۵، شکل ۱۸۲ و Ibid, 3/1307.

۴۰. گردیزی /۴۰۸، مقایسه کنید با جامه‌های زربفت دربار سلطان محمود. شبانکاره‌ای /۶۰ ـ ۶۵

و دوازده هزار دست جامهٔ زربفت در خزانهٔ غزنه به سال ۶۰۲ هـ ابن اثیر، ۱۲/۲۳۳ (۱۲۳/۲۵) و نیز هدایای مسعود غزنوی برای خلیفهٔ بغداد که در میان آنها ده دست لباس زربفت وجود داشت، سال ۴۲۳ هـ (۲/۱۶۵ ـ ۱۶۶) Supuler/ 367-368. جامهٔ زرپوش (زرکش) اطلس. بهاءولد /۳۰۹ و ۴۷۹، در باب پارچهٔ معلم، مقایسه کنید با ابن حوقل /۲۶۱ (۶۶) و مقدسی (۱۹۰۶)، ۴۴۲.

۴۱. بیهقی(۱۳۶۸)، ۱/۳۹ و باسورث (۱۳۵۶)، ۱۳۶.

۴۲. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۶۱ و ۱۳۲ ـ ۱۳۳. مقایسه کنید با سراپردهٔ سرخ ملکشاه. نیشابوری /۳۶ـ۳۸ و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۴۳.

۴۳. وقتی که به جنگ با بهرامشاه می‌رفت. جوزجانی، ۱/۳۴۲ ـ ۳۴۳.

۴۴. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۹. ناصر خسرو (م ۴۸۱ هـ) در شعر خود به دواجهای سفید اشاره کرده است:

زین پیشتر کلاه و دواج سپید داشت اکنون وشی کلاه و بهایی قبا شدست

لغتنامهٔ دهخدا، ذیل دواج و نیز Dozy (1845), 185-186.

۴۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۱. و بر آن ردایی سفید انداخت.

۴۶. اینها هدایایی بود که شمس‌المعالی، امیر سلسلهٔ زیاری (۳۶۶ ـ ۴۰۳ هـ) به همراه حُله‌های فخری، خزهای طاقی وکتانهای مصری برای سلطان محمود فرستاد. عُتبی /۱۸۷؛ می‌نویسند محمود در موقع اقامهٔ نماز، قبایش را در می‌آورد. نظام‌الملک /۵۵، که می‌باید به دلیل کراهت پوشیدن البسهٔ ابریشمین و زربفت توسط مردان در نماز بوده باشد.

۴۷. شبانکاره‌ای /۱۴۶ و جوینی، ۲/۱۱۳.

۴۸. جوزجانی، ۱/۲۷۲.

۴۹. سلطان آن را به کسی می‌بخشد. شبانکاره‌ای /۷۰. ظاهراً این قباها کار طبرستان بوده‌است. گردیزی /۴۰۸.

۵۰. گردیزی /۴۰۸.

۵۱. ابن اثیر، ۱۷/۲۵۳ (۱۷/۲۳۰ ـ ۲۳۱)، سال ۴۸۸ هـ باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰ و نیشابوری /۸۴ و نیز Dozy (1927), 2/522.

۵۲. ابن اثیر، ۱۰/۲۸ (۱۶/۳۷۹)، سال ۴۵۵. ظاهراً وی از جامه‌های اهدایی امپراتور روم که دیبا و حاشیه‌دوزی شده بود، می‌پوشید. ابن اثیر، ۱۰/۲۸ (۱۶/۳۸۰).

۵۳. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۱.

۵۴. نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری با نام طغرل دوم مربوط به سال ۵۹۱ ﻫ موجود در موزهٔ پنسیلوانیا. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲، شکل ۱۴۸ و Pope, 9/No. 517.

۵۵. نیشابوری /۸۴.

۵۶. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و حدودالعالم /۳۳۰ و مقدسی (۱۹۰۶)، ۲۶۶، ۲۸۱ و ۳۴۶. «زَنْدَنَه»، ابن حوقل /۴۰۳، ۴۲۴ و ۴۲۵ (۲۱۶ و ۲۴۴) و نرشخی /۲۸ ـ ۲۹ و نظام‌الملک ۱۲۲ ـ ۱۲۳ و بارتولد (۱۳۶۶)، ۴۸۹/۱ ـ ۴۹۰. در باب گروهی از پارچه‌های ابریشمی زندنیچی رجوع کنید به Shepherd and Henning/ 15-40.

۵۷. اینکه در *سلجوقنامه* و *مجمع‌الانساب* «عنابی» آمده است، صحیح نیست. نیشابوری /۴۵ و شبانکاره‌ای /۱۱۰ و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱، مقایسه کنید با قزوینی (۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۳)، ۶۸۴/۳ ـ ۶۸۹.

۵۸. ابن خلکان، ۹۹/۲ و لسترنج (۱۳۵۵)، ۱۲۲ و حسن ابراهیم، ۳۳۳/۳ (۶۵۱/۳) و سعیدالشیخلی /۶۱ و قزوینی (۱۳۶۳)، ۲۰۰/۳ و ۳۱/۶ ـ ۳۲.

۵۹. ملکشاه به دو تن از ملازمان خود می‌گوید که هر یک از شما دو تن، از یک طرف آستین من بگیرید و مرا به سمت نظام‌الملک ببرید. ابن اثیر، ۲۱۲/۱۰ (۱۸۹/۱۷).

۶۰. می‌نویسند وی به دلیل عشرت و طرب آستین خود را به قدر ده گز طول داده بود(!؟). جوزجانی، ۲۷۴/۱، البته ظاهراً در اینجا اشاره به بلندی آستین نیز هست که در آن صورت اضافهٔ آستین را در محل مچ دستان بر می‌گرداندند.

۶۱. اطلس آتشی همی بُرّد قصب و پرنیان همی بخشد. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۰۷.

۶۲. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۸۲ و نیشابوری /۷۴.

۶۳. جوزجانی، ۳۱۱/۱ و ۱۰۳/۲.

64. Grube, opposite/ 200, No. 142.

65. Lewis/ 22, No. 13-14.

۶۶. مجسمهٔ گچی شهر ری؟ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۵، شکل ۱۸۲، بر اساس Pope, 3/1307.

۶۷. بشقابهای لعابدار منتسب به کاشان، قرن ۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۹ ـ ۲۵۰، شکلهای ۱۷۰ ـ ۱۷۱، بر اساس Pope, 10/673B, 705.

۶۸. طرح روی پارچه، قرن ۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷، بر اساس نقش «امیرعلی با نوازندگان» نسخهٔ خطی کتاب *مقامات* حریری (۷۳۴ ﻫ) از مکتب نقاشی عراق، موجود در کتابخانهٔ ملی وین Pope, 5/2047 و همچنین Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35 و نیز حسن،

زکی محمد /۱۰۵، تصویر ۵ ـ ۸.

۶۹. نقش «زال زر» مربوط به قرون ۷ ـ ۸. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۷۴، شکل ۱۲۹ و Pope, 9/838.

۷۰. جوینی، ۹۱/۲ و شبانکاره‌ای /۱۸۴. مقایسه کنید با Dozy (1845), 162-168. ذیل خفتان.

۷۱. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۷۱ و نیشابوری /۴۵ و شبانکاره‌ای /۱۱۰. مقایسه کنید با پوست قندوز و سمور و نیز پوستهای پلنگ و ببر در دربارهای غزنویان و خوارزمشاهیان. جوزجانی، ۱۰۳/۲ و گردیزی /۴۰۸.

۷۲. مقایسه کنید با ضیاءپور (۱۳۷۰)، ۱۴۷۵/۱۱ ـ ۱۴۷۶.

۷۳. مراجعه کنید به فصل دوم. نیز قزوینی (۱۳۶۳)، ۱۴۳/۶ ـ ۱۴۶ و مقایسه کنید با Dozy (1845), 56-58, 362.

۷۴. نقش اسب سوار بر بشقاب سفالی لعابدار منتسب به ری. قرن ۶ هـ در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، شکل ۱۴۵، بر اساس Pope, 10/ 632, Brangwyn, Collection Victoria and Albert Museum.

۷۵. ابن اثیر، ۹۱/۱۲ (۷۸/۲۴).

۷۶. آن را با کافور آمیخته بود تا اگر در جنگ کشته شد کفن او باشد. همو، ۶۶/۱۰ (۴۱/۱۷).

۷۷. ابن اثیر، ۲۸/۱۰ (۳۷۹/۱۶)، سال ۴۵۵. نیشابوری /۸۴ که در آنجا طرح (!؟) پیراهن طغرل مخطط است.

۷۸. ابن اثیر، ۲۲۰/۱۲ (۹۲/۲۵)، سال ۶۰۲. مقایسه کنید با نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار منتسب به ری (قرن ۶ هـ) موجود در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن و نیز طرح «زال زر» قرن ۷ـ۸ هـ و نیز نقش روی حاشیه‌ای از یک کاسه با امضای استاد محمد بن الزین (قرن ۷ هـ) و نیز طرح سوارکار و بویژه شروال فرشته گونه‌ای که در بالای بشقاب لعابدار منتسب به کاشان (قرن ۷ هـ) دیده می‌شود. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۹ و ۲۷۴، شکلهای ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۷۱ و ۱۷۸. Pope, 6/2480 and 9/517 and 10/632, 673B.

۷۹. مجسمهٔ گچی منتسب به شهر ری. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۵، شکل ۱۸۲ بر اساس Pope, 3/1307. مقایسه کنید با کمربندی که با لباسهای دیگر، محمود غزنوی به شاه هند هدیه می‌دهد. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۵۳/۸ و فقیهی /۳۴۵.

۸۰. بربند قبای اسرائیل پسر سلجوق دو تیر بود. مستوفی /۴۲۷.

۸۱. طرحی بر روی پارچهٔ قرن ۷ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸ شکل ۱۷۷. مقایسه کنید با گری، تصویر شمارهٔ ۲۹ و حسن، زکی محمد /۱۰۳، تصویر ۵ ـ ۸ و Papadopoulo and Mazenod/ 135,

No. 35; Pope, 5/2047. بند قبای مهتران ترکی. قزوینی رازی /۶ و ۸۲ و جوزجانی، ۱/۳۵۲ ـ ۳۵۳ و ۳۹۱. گاه نیز از شاخ کرگدن کمربند می‌ساختند (خُتُو). گردیزی /۴۰۹.

۸۲. جوزجانی، ۱/۲۷۲. در نبرد وقتی سلطان سیف‌الدین غوری بر زمین افتاد، یکی از غُزها با کاردی، بند کمر او را برید. همو، ۱/۳۵۲ ـ ۳۵۳.

۸۳. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۶۱.

۸۴. در دربار محمود غزنوی. گردیزی /۴۰۸.

۸۵. طرحی بر روی پارچهٔ قرن ۷ هـ (البته اگر رکاب پایین سروال او نباشد که به پایین پایش بسته شده است). ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۸، شکل ۱۷۷ بر اساس Pope, 5/2047 نیز Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۸۶. وقتی طغرل سلجوقی به نیشابور وارد شد، موزهٔ نمدین به پا داشت. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۶۰. در میان هدایای محمود غزنوی به شاه هند «موزه» (کفش ساق بلند) نیز بود. ابن جوزی (۱۳۵۸ ـ ۱۳۵۹)، ۸/۵۳ و فقیهی /۳۴۵.

۸۷. مقایسه کنید با بشقاب لعابدار منتسب به کاشان قرن ۷ هـ و نیز «زال زر» قرن ۷ـ۸ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۷۴، شکلهای ۱۲۹، ۱۷۰ و ۱۷۱ و Pope, 9/838 and 10/ 673B and 705

۸۸. سلطان سیف‌الدین غوری (۵۵۶ ـ ۵۵۸ هـ). جوزجانی، ۱/۳۵۱.

۸۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۶ و ۳۳۴ و راوندی (۱۹۲۱)، ۵۴. مقایسه کنید با خلعت وزارت تاج‌الملک و نیز نظام‌الحضرتین وزیر برکیارق (سال ۴۹۷ هـ). ابن اثیر، ۱۰/۲۱۰، ۳۳۷، ۳۷۲ و ۳۷۷ (۱۷/۱۸۷، ۳۱۱، ۳۴۶ و ۳۵۱).

۹۰. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۰۹، ۵۰۰ «Suit of Clothes a ful» بر اساس *سفرنامهٔ* ناصرخسرو.

۹۱. «خواجه احمدعبدالصمد» که در سال ۴۲۴ هـ به وزارت مسعود غزنوی رسید. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۴، ۲۰۵ و ۳۳۲ ـ ۳۳۳. مقایسه کنید با *حدودالعالم* که به جامه‌های ابریشم اصفهان همچون عتابی و سقلاطون اشاره می‌کند /۳۸۸ ـ ۳۸۹. پارچهٔ سقلاطون در ارمنستان و بغداد نیز به مقدار زیاد بافته می‌شد و رنگ آن در این دو محل آبی بود، Heyd, 2/70. مقداری از این پارچه از ایران به اروپا صادر می‌شد. همچنین ابن اثیر به بافندگان سقلاطون در دورهٔ خلافت «المسترشدبالله» (۵۱۲ـ۵۲۹ هـ) اشاره می‌کند، ۱۰/۵۴۴ ـ ۵۴۵ (۱۸/۲۵۹) و نیز تبریزی *برهان قاطع* ذیل «سقلاطون»، وزیر مسعود غزنوی روی دیبای فیروزه‌ای رنگ نماز می‌خواند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۶ و ۳۳۴.

۹۲. عمیدالملک کندری از طغرل سلجوقی جامهٔ زربفت هدیه گرفت. شبانکاره‌ای /۹۹. از

خلعتهایی که الظاهر علوی برای محمود غزنوی فرستاده بود و آنها را در دروازهٔ نوبی بغداد آتش زدند، مقدار زیادی زر به دست آمد، سال ۴۱۷ ه ابن اثیر، ۳۴۹/۹ - ۳۵۰ (۶۵/۱۶).

93. Lewis/ 22, No. 13-14.

۹۴. دستار خواجه نظام‌الملک. نیشابوری /۳۳. آلب ارسلان به خواجه می‌گوید، اگر ترک این شیوه نکنی دستار از سرت برگیرم «یعنی ترا بکشم». راوندی (۱۹۲۱)، ۱۳۴ و مستوفی /۴۳۸. دستار و کلاه وزراء بسیار مهم بوده است. قمی (۱۳۶۳) در باب قوام‌الدین ابوالقاسم می‌نویسد: دستاردار و کلاه‌دارتر از او نبود /۹ و ۱۷.

۹۵. رجوع کنید به نامهٔ مسعود غزنوی خطاب به قدرخان. بیهقی (۱۳۶۸)، ۶۶/۱.

۹۶. خواجه نظام‌الملک در جوانی کمربندی حلقه‌دار برکمر داشت (در دیدارش با شیخ ابوسعید ابوالخیر). محمد بن منور، ۹۰/۱ و ۵۱۷/۲.

۹۷. مقایسه کنید با دُراعهٔ بوسهل زوزنی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۲۹/۱، یا جبهٔ قوام‌الدین ابوالقاسم. قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷. راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۲.

۹۸. موزهٔ میکالی، باسورث (۱۳۵۶)، ۱۸۷.

۹۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۰۴/۱ و ۲۰۵.

۱۰۰. در مروالرود سال ۴۵۶. ابن اثیر، ۳۱/۱۰ (۳/۱۷). مقایسه کنید با ظهیرالملک در زمان آلب ارسلان و سنجر که جامهٔ خلق پوشید و به زینهار نزد برادر خویش شمس‌الائمه رفت. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۲۶.

۱۰۱. قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷.

۱۰۲. همانجا /۲۳۹.

103. Grube/ 251, No. 189.

۱۰۴. در جنگ آلب ارسلان با قتلمش. ابن اثیر، ۳۵/۱۰ (۹/۱۷).

۱۰۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۴۱/۱ و ۲۰۹. همچون منگیتراک در زمان مسعود غزنوی، همچنین رجوع کنید به شبانکاره‌ای /۷۷.

۱۰۶. همچون یارق تغمش. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۸۷/۱.

۱۰۷. حاجب بلکاتگین، خواجه احمد عبدالصمد، وزیر مسعود غزنوی را به جامه‌خانه برد تا خلعت وزارت بپوشد (سال ۴۲۴). بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۰۴/۱.

۱۰۸. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۹/۱، ۲۰، ۳۱، ۱۰۹ و ۱۷۸. زمان مسعود غزنوی مقایسه کنید با بیهقی (۱۳۵۶)، ۹۶۶.

۱۰۹. و به آن «اِکسون» می‌گفتند. در منابع ذکر شده است که «امرا و نقبا و رؤسا» میل به سواد کردند که السوادُ اَهَیبُ، سیاهی باشکوهتر است. بلخی /۸۷ و لغتنامهٔ دهخدا و فرهنگ معین، ذیل «اکسون».

۱۱۰. کمربند طلایی بلکاتگین حاجب مسعود غزنوی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۸۸/۱ و ۲۰۹. حاجبان دوران سلجوقیان نیز زرین کمر بودند. قزوینی رازی /۱۷۷.

۱۱۱. انوری در شعری گوید:

چون ز ابرام لبم دست ملک فارغ شد   گفت بختم خنکا،کفش بنه،موزه بخواه

بیهقی (۱۳۶۸)، ۴۹/۱ و ۱۲۲.

۱۱۲. بیهقی (۱۳۶۸)، ۴۱/۱، ۱۱۷ و ۲۰۹. بهار، ۸۲/۲. مقایسه کنید با اشپولر که می‌نویسد اغلب حضار در مجلس رسمی مسعود غزنوی کلاه دو شاخ بر سر داشتند (۱۶۲/۲) Supuler/ 364-365 که البته این مطلب را نمی‌توان کاملاً پذیرفت. کلاه امیر پیری غلام البتگین. شبانکاره‌ای /۳۳.

۱۱۳. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۳۴ و ۲۵۹.

۱۱۴. مسعود غزنوی به فرماندهٔ سپاهی که برای جنگ با آل بویه به کرمان می‌فرستد، اینها را هدیه می‌دهد. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۱۶. مقایسه کنید با پیری‌تگین (بوری‌تگین) در غزنه، همو /۳۷ و ابن بابه /۲۰۳۴ و ناظم /۲۶ ـ ۲۷.

۱۱۵. و بندرت طیلسان (رجوع کنید به بخش بعدی، لباس علما). مقایسه کنید با باسورث (۱۳۵۶)، ۱۸۶، در باب زعیم شهر.

۱۱۶. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۵۴/۱ و راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۰ ـ ۱۲۱. مقایسه کنید با سوارکار در نقش برجستهٔ گچی ساوه قرن ۷ هـ موزهٔ هنرهای زیبای بوستون. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۱ ـ ۲۵۵ شکلهای ۱۷۴ و ۱۷۵ بر اساس Pope, 9, No. 518.

۱۱۷. باسورث (۱۳۵۶)، ۲۴۸ ـ ۲۴۹. البته وقتی شهرهایی از سلسله‌ای به تصرف حکومت دیگری درمی‌آمد، والیان و فاتحان جدید، جامهٔ والیان همان منطقه را می‌پوشیدند. برای مثال وقتی نسا و ابیورد به سلجوقیان واگذار شد، والیان آنجا جامه‌های غزنویان را به تن کردند، در حالی که نایب طغرل سلجوقی بودند. البته این موضوع می‌رساند که تفاوت زیادی میان این لباسها نبوده است. همو /۲۷۱.

۱۱۸. طرح نقاشی دیواری بنای سلطان محمود غزنوی در غزنه قرن ۶ هـ نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری با نام طغرل دوم مربوط به سال ۵۹۱ هـ در موزهٔ پنسیلوانیا، نقش برجستهٔ گچی ساوه قرن ۷ هـ در موزهٔ هنرهای زیبای بوستون. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ به بعد، شکلهای ۱۴۷ ـ ۱۵۰ و

۱۷۴ ـ ۱۷۵. Pope, 3/1376, and 9, Nos. 517-518.

۱۱۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۵۴/۱ و ۳۷۰. گویند یکی از مأموران برجستهٔ خواجه نظام‌الملک ۳۶۰ لباس داشت و هر روز یکی را می‌پوشید. حسینی /۴۷ و (۴۱۸/۲) Supuler/ 518 مقایسه شود با قزوینی.

۱۲۰. وی در سال ۵۴۵، دستور داد تا به نام خلیفهٔ عباسی خطبه بخواندند. ابن اثیر، ۱۵۱/۱۱ (۱۸۷/۲۰).

۱۲۱. راوندی (۱۹۲۱)، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۶۰ و ۲۶۱. نیشابوری /۳۷، ۳۸، ۵۹، ۶۷ و ۶۸.

۱۲۲. در باب منابع «ویذاری» نگاه کنید به بخشهای قبلی.

۱۲۳. نقوش دیواری و نقوش برجستهٔ گچی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ به بعد بر اساس Pope, 3/1376 and 9, Nos. 517-518.

۱۲۴. ابن اثیر، ۳۸۸/۱۰ (۳۶۲/۱۷).

۱۲۵. جوزجانی، ۲۷۴/۱.

۱۲۶. محمود غزنوی به ملک ابوالحارث احمد بن محمد فریغون پادشاه دوم خاندان فریغونی (م ۴۰۱) قبایی مرصع بخشید. مستوفی /۳۶۱ و شبانکاره‌ای /۷۰ و زامباور /۳۱۱.

۱۲۷. سلاحداری به نام «زنگی» در حوالی گنجه و آذربایجان، تازیانه‌ای آهنین داشت (سال ۵۴۱). ابن اثیر، ۱۱۶/۱۱ (۱۱۶/۲۰).

۱۲۸. همچون فرمانروای امیرعباس (از ترس باطنیان اسماعیلی) به سال ۵۴۱ هـ ابن اثیر، ۱۱۷/۱۱ (۱۱۹/۲۰).

۱۲۹. اصولاً کلاه و دستار و سرپوش، اهمیت بسیاری داشت. مقایسه کنید با جوینی در ذکر استخلاص بخارا، ۵۲/۱ و قمی (۱۳۶۳)، ۹ و ۱۷.

۱۳۰. *کلیله و دمنه* ۶۶۲ هـ شهشهانی /۷۰، تصویر شمارهٔ ۵۲ «ب». مقایسه کنید با Pope, 9/815-817, 843-844 و نیز گری، تصویر شمارهٔ ۶۳. ابوعلی سیمجور دستاری از خز داشت. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۵۴/۱.

۱۳۱. *شاهنامه* ۷۴۲ هـ شهشهانی /۷۱ و ۷۳. مقایسه کنید با Pope, 9/832-842.

۱۳۲. با امضای استاد محمد بن الزین. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸ و Pope, 6/2480 Collection Marquet de Vasselot. نفر سمت چپی. شهشهانی /۷۳.

۱۳۳. مربوط به سال ۵۹۱ هـ موجود در موزهٔ پنسیلوانیا. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ ـ ۲۵۵، شکلهای ۱۴۸ ـ ۱۵۰، بر اساس Pope, 9, No. 517.

۱۳۴. نقش برجستهٔ گچی ری (طغرل دوم ۵۹۱ هـ) نفر اول از گروه چهار نفری سمت راستِ سلطان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۳، شکل ۱۴۹، بر اساس Pope, 9, No. 517. مقایسه کنید با نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار کاشان. قرن ۷ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۸، شکل ۱۶۹، بر اساس Pope, 10/655.

۱۳۵. از *شاهنامهٔ* مکتب شیراز (۷۴۲ هـ). شهشهانی /۷۱. مقایسه کنید با Pope, 9/832-842. همچون کلاه دراز «تاج‌الدین الذر» (یُلدوز) و «قطب الدین ایبک» که هر دو از امرای بزرگ غوری بودند. جوزجانی، ۴۱۲/۱. این کلاههای دراز را غیاث الدین محمود غزنوی، برای آنان و به همراه قبا و کمربندهای زرین هدیه فرستاده بود. ابن اثیر، ۲۴۷/۱۲ ـ ۲۴۸ (۱۵۶/۲۵ ـ ۱۵۷).

۱۳۶. نقش برجستهٔ گچی ری، نفر چهارم از گروه چهار نفری سمت راست سلطان. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۳، شکل ۱۴۹. Pope, 9, No. 517.

۱۳۷. پ شهشهانی /۷۱. سلطان معزالدین غوری (۵۵۹ ـ ۶۰۲هـ). به تاج‌الدین الذز نشانهٔ سیاه (کلاه سیاه!؟) داد. جوزجانی، ۴۱۲/۱، بر اساس Pope, 3/1376; 10/651-53, 687-692. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳، شکل ۱۱۰، مقایسه کنید با Grube, Opposite 200-201, Nos. 142-143.

۱۳۸. همچون ابوعلی سیمجور. بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۵۴/۱ و یا همچون کوتوال «یوسف برزی» که خنجری در ساق موزهٔ خود داشت و با آن آلب ارسلان را زخمی کرد. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۰ ـ ۱۲۱. نیشابوری /۲۸. شبانکاره‌ای /۱۰۱. مقایسه کنید با موزه‌های ساق بلند در طرح نقاشی دیواری کاخ محمود غزنوی در غزنه. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۱، شکل ۱۴۷ بر اساس Pope, 3/1376 و نیز نقش سوارکار بر بشقاب سفالی لعابدار کاشان، قرن ۷ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۸، شکل ۱۶۹، بر اساس Pope, 10/655.

۱۳۹. از امرای غوری. ابن اثیر، ۲۴۷/۱۲ ـ ۲۴۸ (۱۵۶/۲۵ ـ ۱۵۷). غیاث‌الدین محمود غزنوی این کمربندها را به همراه کلاه دراز و قبا هدیه فرستاده بود.

۱۴۰. نقش برجستهٔ گچی کار ساوه(؟) قرن ۷ هـ موزهٔ هنرهای زیبای بوستون. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۵، شکل ۱۷۵، بر اساس Pope, 9, No. 518.

۱۴۱. نقش روی حاشیه یک کاسه، قرن ۷ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۹، شکل ۱۷۸. بر اساس Pope, 6/2480, Collection Marquet de Vasselot.

۱۴۲. سال ۵۳۶ هـ ابن اثیر، ۸۴/۱۱ (۴۹/۲۰).

۱۴۳. مؤلف *طبقات ناصری* می‌نویسد که امرای غوری در تشریف دادن، دستوانهٔ زر و مُرصع به جواهر هدیه می‌دادند؛ اما در دورانهای بعد کمر داده می‌شد. جوزجانی، ۳۵۱/۱، مقایسه کنید

با راوندی (۱۹۲۱)، ۲۳۴ و ۲۵۹ و نیز قلاده‌های گردن سرهنگان هندی در سال ۳۹۳ که محمود غزنوی آن حدود را فتح کرده بود. گردیزی /۳۸۶.

۱۴۴. جوزجانی، ۱/۲۳۰. به هنگام خروج سلطان محمود به عراق، می‌گویند ۷۲۶۰ غلام(!؟) با کمربندهای زر و قباهای مرصع همراه سلطان بودند. شبانکاره‌ای /۶۳.

۱۴۵. عتبی /۳۲۰.

۱۴۶. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۸۸.

۱۴۷. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲ و ۱۳۶.

۱۴۸. مراجعه کنید به رنگ سقلاطون اصفهانی و دیبای شوشتری در صفحات قبلی و مقایسه کنید با Grube, Opposite/ 200, 201, No. 142-143.

۱۴۹. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۸۸ و ۳۲۳.

۱۵۰. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۰۴. زیرا همان گونه که گفته شد، حاجبان لباس سیاه داشتند و نمی‌خواستند در روز اولی که وزیر خلعت وزارت می‌پوشد، یک سیاه‌پوش را حاجب و غلام خاص او کنند.

۱۵۱. «التونتاش»، حاکم خوارزم در زمان سلطنت محمود غزنوی ۱۵۰۰ غلام زرین کمر داشت. شبانکاره‌ای /۶۳ و ۷۳. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۴.

۱۵۲. طرح نقاشی دیواری بنای کاخ سلطان محمود غزنوی در غزنه. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۱، شکل ۱۴۷، بر اساس Pope, 3/1376. توضیحات بیهقی و جوزجانی در باب مجالس بارعام سلاطین غزنوی، با تحقیقات باستان شناسان فرانسوی در افغانستان و در کاخ لشکری بازار در بُست (در محل پیوستن ارغنداب و هیلمند) تأیید می‌شود. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲. خلیلی، ۱۴/۲۱۷ـ۲۲۷. در حوالی ری غلامان ناشناس محمود در بارانیهای کرباسی در حالی که سر و صورت خود را با دستار پیچیده بودند، نزد مسعود آمدند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱۸۴.

۱۵۳. این اثر در موزهٔ پنسیلوانیاست. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۲ ـ ۲۲۵، شکلهای ۱۴۸ ـ ۱۵۰، بر اساس Pope, 9, No. 517.

۱۵۴. غلامان امیرمسعود. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۳۱، ۱۰۱، ۱۷۷ و ۳۱۵. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۰۲ و گردیزی /۷۳.

۱۵۵. نیشابوری /۲۸. جامع فراش یا جامع نیشابوری ربیع الاول ۴۶۵ ه راوندی (۱۹۲۱)، ۱۲۱. شبانکاره‌ای /۱۰۲ و مستوفی /۴۳۳.

156. Lewis/ 112(Above left)al-Hariri's Maqamat, No. 21.

157. Nasr/ 96, figure 35, from al-Athar al-baqiya-anla- qurun al- khaliyah by al- biruni 8th in the Edinburgh university Library.

ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن برهان اسدی (م ۴۵۶) که یکی از علمای متکلم و پیرو مذهب معتزله و مُرجئه بود، دستار نمی‌بست و سر برهنه بود. ابن اثیر، ۱۰/۴۲ ـ ۴۳ (۱۵/۱۷). همچنین مؤلف *مقامات حمیدی* می‌نویسد «شیخ چون سیر صد عمامه شد و چون پیاز ده جامه». بلخی /۱۰۹. ادیب ابوسعید محمد خسرو آبادی، حوالی قرن ۵، دستاری مکور داشت که روز جمعه برای نماز جمعه می‌پوشید. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۱۰.

158. Papadopoulo and Mazenod, No, 29.

بر اساس تصویر دیگری از کتاب *مقامات حریری* بغداد مورخ ۶۳۴ هـ در کتابخانهٔ ملی پاریس نسخهٔ Schefer. مؤلف *مقامات حمیدی* در وصف بهار از عمامهٔ نیلوفریِ آسمان یاد کرده است. بلخی /۴۷.

۱۵۹. بلخی /۴۵، نیز امام طیلسان بر سر در دامغان /۱۰۲ و ۱۶۳. در باب برخی از سادات گیسوبافته، چون «سیدابوالقاسم دوگیس» از اولاد امام حسن(ع) که از کجور به ری آمد، رجوع کنید به قزوینی رازی /۲۲۵. سادات دو گیسو بافته در نیشابور زمان تکش خوارزمشاه. جوزجانی، ۳۴۱/۱.

۱۶۰. به فارسی تالسان و به عربی طیلسان (طیلس). شلبی /۲۲۳، بر اساس نسخهٔ خطی کتابی مجهول المؤلف اما بسیار باارزش به نام *رسالة فی العمامة و الطیلسان المربع* استانبول، مکتبة اسعد افندی، جُنگ ۶۹۶، ۴۰۹ ـ ۴۱۳. شهشهانی /۶۲، مؤلف محترم اثر فوق که کتابی در باب «تاریخچهٔ پوشش سر در ایران» تهیه و در آن طرحهای زیادی را ارائه کرده‌اند، طرحی از طیلسان ارائه نداده‌اند، به هر حال ظاهراً بهترین نوع طیلسانها را آمل و قومس تهیه می‌کردند، «Libas» Stilman/ 753 و مظاهری /۹۰، در باب دستارهای طبری که قیمت زیادی هم داشته‌اند (خواجه حسن مؤدب دستاری طبری بر سر داشت) رجوع کنید به محمد بن منور، ۶۲/۱ ـ ۶۳ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶/۷، ۸۹، ۱۳۰ و ۱۳۵.

161. Lewis/ 23, No. 16.

162. Papadopoulo and Mazenod/ 131, No. 29.

که تصویری از کتاب *مُختارالحکم* موزهٔ توپ کاپی سرای استانبول در آن درج شده است.

۱۶۳. راوندی (۱۳۶۸)، ۱۳۰ و مظاهری /۹۰.

164. Nasr/ 80, plate 42, from Kitab al-tafhim by al- Birunt, in the Majles Library Tehran.

165. Nasr/ 140, plate 90, from The Kitab fi ma,rifat al- hiyal al- handasiyyah of al-jazart 7th in the Suleymaniye Library Istanbul.

مقایسه کنید با تصویر دیگری از همان اثر در Lewis/ 199, No. 22.

۱۶۶. نظامی عروضی /۱۰۵. همان گونه که گفته شد، دستارهای خوب را که به «دستار طبری» معروف بودند، از آمل می‌آوردند. ثعالبی از دستارهای طبرستان یاد کرده است. لطائف و المعارف /۱۸۶ و محمد بن منور، ۵۰۱/۲.

167. Nasr/ 169, figure 83, from la-Athar al- baqiya... in Edinburgh university Librery-Library Istanbul.

۱۶۸. تصویری از رسالهٔ دعوات *الاطباء* اثر ابن بطلان (۶۷۲ هـ)، کتابخانهٔ آمبروزیانا، میلان. حسن، زکی محمد /۵۱. «البَیاضُ اَفْضَلُ» بلخی /۸۷.

۱۶۹. مظاهری /۹۰ و راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶ - ۱۳۰.

170. Lewis/ 106 (Botton) al-Hariri, No. 20.

«اصحاب العمائم» (زمان سنجر) که منظور اهل قلم است (سال ۴۹۷). ابن اثیر، ۳۷۸/۱۰ (۳۵۱/۱۷ - ۳۵۲).

171. Lewis/ 46 (Botton) al-Hariri (the qadi), No. 14.

مقایسه کنید با راوندی (۱۳۶۸)، ۷۶ و ۱۳۰ و مظاهری /۹۰.

۱۷۲. در این آستینها، دفتر، گاه کاسه خوردنی (در مجلس میهمانی ارسلان بن طغرل)، گاه زر (آستین نظامی عروضی توسط سنجر) می‌نهادند. غرس النعمه ابوالحسن بن هلال زمان طغرل سلجوقی. نخجوانی /۲۶۲ و نیز راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۰ و نظامی عروضی /۱۰۵.

173. Nasr/ 96, figure 35 from al-Athar al-baqiya.

مقایسه کنید با خواجه حمویه، محمد بن منور، ۱۸۷/۱. دراعه ریشهٔ عربی ندارد، اگرچه به عنوان یک لغت عربی پذیرفته شده است. زمخشری در *مقدمة‌الادب*، آن را به پیراهن فراخ و جبهٔ بزرگ ترجمه کرده است /۳۶۵. محمد بن منور، ۵۶۰/۲ - ۵۶۱.

شعر انوری

از نشاط اینکه تشریف خدمتکار اوست　　　در زمان دُراعهٔ کحلی ز سر بیرون کند

دیوان انوری، ۶۲۲/۲ و راوندی (۱۹۲۱)، ۴۹۹. شاید دراعه با صوف ارتباطی داشت؟ مقایسه کنید با Dozy (1845), 176-182 ذیل «درع» و نیز بیهقی (۱۳۶۸)، ۲۱۲، ۲۱۹ و ۳۴۳. در باب ابوبکر حصیری و فرزندش، نیز عالمی بالای منبر در آذربایجان و همچنین در دامغان

مراجعه کنید به بلخی /۴۵ و ۱۰۲ همو گوید: «شیخ چون سیر صد عمامه شد و چون پیاز ده جامه و سخن صاحبُ القَمیصَینْ لایَجدُ حلاوةَ الایماني را فراموش کرد کـه بـر اسـاس آن، صاحب دو پیراهن (بیش از یکی) شیرینی ایمان را نمی‌یابد /۱۰۹؛ به «سجادهٔ رنگین بر دوش»، در شعری که برای مدح ابن‌فندق سروده شده، اشاره شده است. ابن فندق (۱۳۱۷)، ۲۵۶.

174. Lewis/ 112 Above left al-Hariris Maqamat, No. 21.

مسعود غزنوی، نقیب علویان را خلعت زر پوشاندند. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۹ ـ ۲۰.

175. Papadopoulo and Mazenod, No. 29.

۱۷۶. جوزجانی، ۲/۲۲۰. خطبا موقع خواندن خطبه، شمشیر داشته‌اند. موذنین نیز عَنَزه که نیزه‌ای کوتاه بود به خود می‌بستند. ابن اثیر، ۲/۱۱۵(۱/۱۳۰) و راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۳، ۳۲۳و ۵۰۷.

۱۷۷. زمان مسعود غزنوی، بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۱۲، ۲۱۹ و ۳۴۳. در سال ۴۸۸ هـ قاضی، گواهی فقیهی را که جامهٔ ابریشمین پوشیده بود، نمی‌پذیرد (به دلیل کراهتِ پوشیدن ابریشم برای مردان در فقه اسلام). ابن اثیر، ۱۰/۲۵۳(۱۷/۲۳۰ ـ ۲۳۱). سلطان محمود به ابوریحان بیرونی جُبه‌ای ملکی هدیه داد. نظامی عروضی /۹۴.

178. Nasr/ 80, plate 42, from Kitab al-tafhim; 146, plate 90, from kitab fi ma, rifat al-hiyal; Lewis/ 23 (above) al-Hariris Maqamat, No. 16.

(بنفشهٔ خطیب جامهٔ سبز...) بلخی /۴۷.

179. Lewis/ 199 (above right), No. 22.

۱۸۰. حسن، زکی محمد /۵۱، بر اساس تصویری از رسالهٔ *دعوات الاطباء* ابن بطلان هـمچنین مقایسه کنید با

Nasr/ 169, figure 83, from al-Athar al-baqiya.

181. Lewis/ 46 (below) the qadi and 160 (Botton) al-Hariri.

گاه قاضیان، لباس نظامی و لباس سوارکاران را بر تن می‌کردند، همچون «قاضی شیرازی»، باسورث (۱۳۵۶)، ۷۴، که احمد یتالتگین با این قاضی به مخالفت برخاست و یا همچون «قاضی وحیدالدین فوشنجی» (پوشنجی) در زمان حـملهٔ مـغولان بـه هـرات. جـوزجـانی، ۲/۱۲۳. مسعود غزنوی به قاضی خلعت زر مـی‌بخشد. بـیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۹ ـ ۲۰ و نـیز جوینی، ۱/۶۲ ـ ۶۳.

۱۸۲. مراجعه کنید به منابع لاتین پیشین و مقایسه کنید با محمد بن منور، ۱/۱۸۷ و بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۱۲ و مقایسه کنید با پیراهن کتان سنبلی (به رنگ سنبل) (بنفش) نزد فریدالدین کاتب،

دیوان انوری، ۲/۷۰۶. محمد بن منور، ۲/۵۰۸ ـ ۵۰۹.

از حبیب کتان سنبلی تو سر بر زده قلتبانی یعنی مـن

۱۸۳. ۲/۳۰ ـ ۳۳. دربارهٔ اصطلاحات و کلماتی که در این متن ذکر شده است، به توضیحات صفحات بعدی مراجعه شود.

۱۸۴. بلخی /۷۳.

۱۸۵. همو/۵۶.

۱۸۶. قشیری /۱۱۷ (۳۷۳ ـ ۳۷۴) و محمد بن منور، ۲/۴۷۰.

۱۸۷. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۷۴ و توضیحات /۳۷۲.

۱۸۸. Dozy (1845), 280-291 ذیل طاقیه.

۱۸۹. رجوع کنید به صفحات قبلی، لباس و پوشاک شاهان، قسمت «سرپوشها».

۱۹۰. محمد بن منور، ۱/۶۶، ۱۴۶ و ۱۴۷.

۱۹۱. عوفی (۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹)، جزو دوم از قسم سوم /۶۳۵.

۱۹۲. به صورتهای مروحه، مروجه، مردوحه نیز آمده است، مصححان *جوامع الحکایات* (دکتر مصفا و دکتر مظاهر) آن را تصحیح قیاسی کرده و به صورت «مزدوقه» نوشته و «کلاه منقش» معنی کرده‌اند. همانجا /۸۷۲ و علامهٔ قزوینی در باب این شعر حافظ:

«از این مزوجه و خرقه نیک در تنگم به یک کرشمهٔ صوفی و شم قلندرکن»، شرح مبسوطی در باب آن آورده است، دیوان حافظ، طبع قزوینی /۲۷۴. مقایسه کنید با خرمشاهی، ۲/۱۱۰۱ و ۱۱۰۴.

۱۹۳. محمد بن منور، ۲/۵۴۶ ـ ۵۴۷.

۱۹۴. در تعبیر سمنانی، مکاتبات اسفراینی و سمنانی /۱۰۲ و دیوان شروانی /۴۲۴ و شمس تبریزی /۲۳۹ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱ و محمد بن منور، ۲/۴۶۰.

۱۹۵. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱، ۳۷۱ ـ ۳۷۲ و محمد بن منور ۱/۱۴۷ و ۲/۵۰۳ ـ ۵۰۴. ظاهراً صوفیان عالم «جوزگره» برکلاه یا جامهٔ خود می‌زدند. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱، همان‌طور که اگر در راه مجاهدهٔ نفس است قبه بر کلاه نهد /همانجا.

۱۹۶. و یک بار نیز وقتی که به حمام می‌رفته است. محمد بن منور، ۱/۱۳۲ ـ ۱۳۳. یک جا به عنوان دستارک شیخ ۱/۳۲.

۱۹۷. دستارچهٔ سیصد دیناری شیخ در نیشابور. محمد بن منور، ۱/۲۱۵ ـ ۲۱۶ و نیز زمخشری /۳۵۶ و ادیب نیشابوری /۱۵۵ که دستارچه را به شستچه تفسیر و آن را دستمال معنا کرده‌اند همچنین

مراجعه کنید به تبریزی ذیل دستارچه و محمد بن منور، ۵۷۳/۲.
۱۹۸. محمد بن منور، ۱۸۵/۱.
۱۹۹. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲۱۲/۲.
۲۰۰. همو، ۲۷/۲، که می‌نویسد جامهٔ مرقع و کهنه بهتر است. راوندی (۱۹۲۱)، ۳۵۱.
۲۰۱. محمد بن منور، ۴۵۷/۲ ـ ۴۵۸.
۲۰۲. غزالی، ۱۱۲۲/۲ و ادب‌الملوک، ورق ۲۹ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۱ و محمد بن منور، ۴۵۹/۲.
۲۰۳. محمد بن منور، ۲۷/۱.
۲۰۴. وی «محمد بن ابراهیم بن یوسف بن محمد نیشابوری» از اصحاب ابوعثمان حیری و جُنید بغدادی است. اصفهانی (۱۹۶۷)، ۳۷۶/۱۰ و سُلمی /۴۳۱ و انصاری /۳۴۸ و محمد بن منور، ۴۶۴/۲. در قرون ۵ و ۶ بسیاری از سفرا در زیّ تصوف به نواحی دیگر می‌رفتند. جوینی، ۳۹/۱.
۲۰۵. برای وصف کامل مرقع رجوع کنید به غزالی، ۳۳۸/۳ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۸ و اشعاری در وصف آن. ثعالبی (۱۳۱۳)، ۲۲/۱ و قزوینی (۱۳۶۳)، ۲۹۸/۳ و ۷۷/۷.
۲۰۶. محمد بن منور، ۲۷۳/۱.
۲۰۷. بهار، ۲۰۰/۲.
۲۰۸. مقدسی (۱۳۷۰)، ۵۵ و بهار، ۲۰۳/۲ و محمد بن منور، ۴۵۸/۲ ـ ۴۵۹ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۹۲/۲، ۳۷۱ ـ ۳۷۲.
۲۰۹. هجویری /۵۷.
۲۱۰. مقدسی (۱۳۷۰)، ۵۵ و غزالی، ۱۱۲۱/۲. حافظ گوید:

من این مرقع رنگین چون گل بخواهم سوخت — که پیر باده فروشش به جُرعه‌ای نخرید

محمد بن منور، ۴۵۹/۲ ـ ۴۶۲. ابن جوزی از جبه‌های مُشَوْزَکَهٔ مُرقعه صوفیان شدیداً انتقاد می‌کند. تلبیس /۱۹۱.
۲۱۱. ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۷ و محمد بن منور، ۴۶۱/۲.
۲۱۲. به دلیل غارتهای پی‌درپی، در مالکیت گوسفندانی که از پشم آنها این لباسها را تهیه می‌کردند، شک و شبههٔ بسیار وجود داشت. هجویری /۵۷.
۲۱۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۱/۲.
۲۱۴. محمد بن منور، ۲۷۳/۱ و ۴۵۸/۲ ـ ۴۵۹ و ۶۰۲.

۲۱۵. محمد بن منور، ۱/۶۶ و ۹۵ و انصاری /۱۱۶.

۲۱۶. همانجا ۱/۲۱۲، ۲۲۳ و ۲۲۴. ظاهراً فراویز، نمی‌توانست بر لباس تمامی صوفیان باشد، بر اساس مندرجات کتاب *اورادالاحباب* که می‌نویسد «اگر صوفی مُهر بر ظاهر و باطن زده و دل خزانهٔ اسرار کرده فراویز نهد»، خود معلوم می‌کند که فراویز نهادن مرتبه‌ای از مقامات صوفیان بوده است. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱.

۲۱۷. فراویز، سجاف جامه بود، لبهٔ جامه و سرآستینهای آن را برگردان می‌کردند و یا با پارچه‌ای به رنگ دیگر تزیین می‌نمودند، به نظر مؤلف *صفوةالتصوف* از جمله رسوم صوفیانه که ریشهٔ آن در سنت رسول الله بوده است، «باب السنة فی الفراوز و الشوازیک و غیرذلک» است. مقدسی (۱۹۰۶)، ۵۵ ـ ۵۶ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱ و محمد بن منور، ۲/۵۷ ـ ۷۲. نام دیگر فراویز «پَزْوَز» بود، که به عربی عَطْف گفته می‌شد. تبریزی، lace=fringe و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۲ و راوندی (۱۹۲۱)، ۳۰۲ و ۴۹۵.

۲۱۸. محمد بن منور، ۱/۲۷۳ و ۲/۶۰۲.

۲۱۹. محمد بن منور، ۱/۹۵، ۱۴۶ ـ ۱۴۷، ۲۱۲، ۲۲۳ ـ ۲۲۴ و ۲۷۳ و ۲/۶۰۲. علت نامگذاری فرجیه را مولانا در شعری ذکر کرده است:

صوفیی بدرید جُبّه در حَرَج	پیشش آمد بعد بدریدن فَرَج
کرد نام آن دریده فَرَجی	این لقب شد فاش از آن مردنجی

(مثنوی، ۳/۲۴).

عطار (۱۳۵۸)، ۲۹۱ و صفدی (۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳)، ۲/۲۱۱ و محمد بن منور، ۲/۴۶۰ و Nicholson, 2/23 و نیز Dozy (1845), 327-334 ذیل فرجیه. البته توضیحات دوزی بیشتر به قرون بعدی و بویژه بر اساس منابع و مآخذ غربی‌تر (یعنی نواحی مصر و مراکش و سودان و...) تعلق دارد. محمد بن منور، ۲/۴۶۰ ـ ۴۶۱.

۲۲۰. بخاری، باب ۱۲، ۷/۶۵ ـ ۶۶. «باب القباء و الفروج و الحریر» و Dozy (1845), 327-334 ذیل فَرُّوج و مقایسه کنید با ابن حجر، ۱۰/۲۶۹ ـ ۲۷۱.

۲۲۱. بهار، ۲/۲۰۳، فرجیه را شلبی شبیه ردای فقیهان معاصر مصر دانسته است /۲۲۳ ـ ۲۲۴. دهخدا گوید گاهی در جلوی آن دگمه‌هایی بوده است، ذیل «فرجیه».

۲۲۲. در دوران غیاث‌الدین غوری، خطیبی در پیشاور، فرجیه‌ای پشمین پوشیده بود. ابن اثیر، ۱۱/۱۶۹ (۲۰/۲۲۵).

۲۲۳. میدانی /۱۵۷ و محمد بن منور، ۱/۳۲ و ۲/۴۸۲.

۲۲۴. محمد بن منور، ۱/۲۰۱ ـ ۲۰۲، زیرا شیخ گفته بود: «لَیسَ فی الجُبَّة سِوَی الله» (در جبه جز خدا نیست)، همچنین مقایسه کنید با اینکه شیخ جبهٔ خود را بر فرد مستی که خوابیده بود، می‌اندازد، ۲۳۱/۱.

۲۲۵. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۱ ـ ۳۲ که می‌نویسد اگر صوفی بر خود ضربت مجاهده زده «جامهٔ هزار میخی» در پوشد. محمد بن منور، ۲/۴۶۰.

۲۲۶. محمد بن منور، ۱/۱۳۴، مقایسه کنید با ادیب نیشابوری /۱۵۷ و میدانی /۱۶۰ و زمخشری، ۱/۳۵۹ و Dozy (1845),246-247 ذیل صدریه. فروزانفر آن را جامه‌ای کوتاه با آستینهایی کوتاه و جلوباز معنا کرده است. این توضیح را از *برهان قاطع* در توضیح در لک گرفته است و آن را با صدره یکی دانسته است. محمد بن منور، ۲/۵۴۲.

۲۲۷. سُلمی /۳۰۴ و محمد بن منور، ۱/۶۸ و ۲/۵۰۵.

۲۲۸. در عصر حافظ، «کوتاه آستین» کنایه از صوفی:

به زیر دلق ملمع کمندها دارند　　　دراز دستی این کوته آستینان بین

همچنین محمد بن منور، ۲/۵۵۰ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۷ و ثیابک فطهر «جامه را کوتاه کن».

۲۲۹. محمد بن منور، ۱/۸۲ و ۲/۵۱۴.

۲۳۰. جامه به سر بیرون افکند و کرفه گرفت. انصاری /۱۱۶.

۲۳۱. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۱ و محمد بن منور، ۱/۷۰ و ۲/۵۰۷.

۲۳۲. رسم صوفیه آن بود که آستین خود را از شیرینی و غذا پُر کنند. محمد بن منور، ۱/۳۶۲ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۲۱۱.

۲۳۳. کفی زر، در آستین چپ او. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۸ و محمد بن منور، ۱/۷۰.

۲۳۴. جامه فوطه کردن به معنی پاره کردن (خرقه کردن)، در منابع صوفیه ذکر شده است. بلخی /۱۹۸. در باب اشعار خرقه دریدن مقایسه کنید با شعر ابوبکر عنبری. ابن‌جوزی (۱۳۶۸)، ۲۰۲، ۲۶۳ و ۳۷۶. مولوی، دیوان شمس بیت ۱۶۳۳:

زان خرقهٔ خویش ضرب کردیم　　　تا زین به قبای شُشتر آییم

۲۳۵. همچون امام ابوحامد غزالی (سال ۴۸۸) که تدریس نظامیه را ترک کرد و در بیت‌المقدس جامهٔ خشنِ زُهد پوشید. ابن اثیر، ۱۰/۲۵۱ ـ ۲۵۲ (۱۷/۲۲۹).

۲۳۶. بر اساس ابن جوزی در نقد العلماء. محمد بن منور، ۲/۴۵۸.

۲۳۷. محمد بن منور، ۱/۲۴ و عطار (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷)، ۲/۳۲۴.

۲۳۸. جوینی، ۲/۸.

۲۳۹. محمد بن منور، ۲/۴۵۸. شیخ اسماعیل سیاری در نیشابور گلیم می‌پوشید. محمد بن منور، ۱/۱۳۰.

۲۴۰. بلخی /۷۳.

۲۴۱.رومی به پارچهٔ دیبا و حریر نیز گفته می‌شد. صوفی رومی شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱/۱۳۲ـ ۱۳۳ و ثعالبی (۱۳۸۴)، ۵۳۵. صوف شاید دراعه باشد، اگر چه با رومی به معنی دیبا تناسب ندارد. به هر حال در شعر حافظ صوف به معنی خرقه آمده است:

صوف برکش ز سر و بادهٔ صافی درکش　　سیم در باز و به زر سیم به ری در برگیر

محمد بن منور، ۲/۵۴۰.

۲۴۲. قبا برقد سلطانان چنان زیبا نمی‌آید　　که این خلقان گردآلود بر بالای درویشان

باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۴ و بلخی /۵۶.

۲۴۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۱ ـ ۳۷۲.

۲۴۴. ردای پشمین ابوبکر کرامی با آنکه یکی از صوفیه بود که از جانب محمود غزنوی به ریاست نیشابور رسید. باسورث (۱۳۵۶)، ۱۹۰. مقایسه کنید با عُتبی /۳۹۳. ردای شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱/۲۷۷ و نیز صفدی (۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳)، ۴/۳۷۵ «وکان ملبوسه مَسْک ضأنٍ مدبوغ غیر مخیط».

۲۴۵. همچون شیخ بوسعید. محمد بن منور، ۱/۶۶. حافظ گوید:

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش

همچون گل بر خرقهٔ رنگ می مسلمانی بود؟

غزنوی /۱۷۳ ـ ۱۷۴ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۹۸. مقایسه کنید با شعر «ابوالحسن علی بن عبدالحمید» از شعرای قرن ۶ هـ در ستایش مؤلف کتاب *تاریخ بیهق*:

بر دوش او سجادهٔ رنگین بی‌نورد　　بر فرق او ذؤابهٔ مشکین بی‌شُکن

ابن فندق /۲۵۶ و محمد بن منور، ۲/۵۰۳ ـ ۵۰۴ و مقایسه کنید با مقدسی (۱۹۰۶)، /۳۲۸.

۲۴۶. ازکتابهایی که صوفیان در باب رنگ خرقه‌ها نوشته‌اند، می‌باید ازکتاب «ابومعمراصفهانی» و نیز کتاب *اَسرارُالخِرَقِ و المُلَوّنات* اثر هجویری و نیز از بحث باخرزی با عنوان «تحقیق الوان خرقه» نام برد. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۴ و هجویری /۶۳ و ادب الملوک، ورق ۲۹ و محمد بن منور، ۲/۴۶۱ ـ ۴۶۲.

۲۴۷. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۹ و ۴۰. در باب کبودپوشی صوفیان:

ای بـندهٔ خـرقهٔ کـبودت　　　در جهت عَدْن حله‌پوشان

بلخی /۸۲ ـ ۸۶ و ۹۴ و نیز محمد بن منور، ۱۷۹/۱ و نیز شعر عایشهٔ مُقریه:

چو رهبانان شد اندر لباس کبود　　　بنفشه مگـر دیـن عـیسی گـرفت

هُجویری /۵۸ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۹۱ و جاجرمی /۱۰۸۸ و محمد بن منور، ۵۵۸/۲.

۲۴۸. باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۱/۲، ۳۸ و ۳۹. و قمی (۱۳۶۳)، ۳۴ و ۳۸ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۱۸۷ و بلخی /۸۶.

۲۴۹. گویند حضرت خضر جامهٔ سپید می‌پوشید. محمد بن منور، ۲۸/۱ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۸/۲. پیراهن شیخ بوسعید، عودی یعنی سفید بود و دستارش نیز سفید. محمد بن منور، ۱۸۵/۱ و ۵۰۸/۲ ـ ۵۰۹ و عطار (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷)، ۲۰۹/۲.

۲۵۰. محمد بن منور، ۱۳۴/۱.

۲۵۱. باخرزی از فواید بسیار صوف می‌گوید. (۱۳۵۸)، ۲۷/۲، ۲۸ و ۲۹.

۲۵۲. در باب حرام دانستن پوشیدن حریر برای مردان. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲۳/۲ و برای جامهٔ حریر شیخ رجوع کنید به محمد بن منور، مقدمهٔ کدکنی ۹۵/۱ و ابن حزم، «الفصل فی الملل» که در آنجا به حریر پوشیدن شیخ به دیدهٔ انکار نگریسته است، ۱۸۸/۴.

۲۵۳. باخرزی (۱۳۵۸)، ۱۶۱/۲ و محمد بن منور، ۷۰/۱ و ۵۰۷/۲. برای شیخ بوسعید ایزارپای دوخته بودند. محمد بن منور، ۲۳۹/۱ و ۵۸۲/۲ و قزوینی رازی /۸۴ «ازار فوطهٔ کافوری».

۲۵۴. باخرزی (۱۳۵۸)، ۱۳۳/۲، ۱۴۳ ـ ۱۴۴ و ۱۶۱. یکی از درویشان هنگام آب و جاروکردن میان می‌بندد. محمد بن منور، ۷۰/۱ و ۱۵۹ و ۵۰۷/۲، نیز شیخ عبدالملک طبری از بزرگان مشایخ که در مکه میان بست و آستینها را بالا زد. همو، ۳۷۳/۱.

۲۵۵. رعنان؟ انوری، ۷۰۷/۲ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۱۶۱/۲ و محمد بن منور، ۵۶۰/۲ ـ ۵۶۱. بند رعنین، باخرزی (۱۳۵۸)، ۱۶۸/۲. رانین تقریباً همچون شلوار بود، همانجا، ۳۷۱/۲ ـ ۳۷۲.

۲۵۶. انصاری /۵۷۴.

۲۵۷. حسمجی، جمجی و غیره. شُبکی در تعریفی از صوفی از جمجم ذکری کرده است. معیدالنعم /۱۲۸ و محمد بن منور، ۵۰۴/۲، «وکان خشن الملبس، یلبس البابوج (پاپوش) و الجمجم». ابن‌شاکر، ۱۲۸/۱. چمچم در عربی به فتح اول و سوم اما در فارسی به ضم است و چون مولانا آن را با گُم قافیه کرده است، پس با ضم آن صحیحتر است:

سر بر مزن از هستی تا راه نگردد گم　　　در بادیهٔ مردان محو است ترا جم‌جم

(دیوان شمس، ۴۰/۲).

شیخ ابو سعید نیز چمچمی در پای داشت. محمد بن منور، ۱/۳۲ و ۶۶.

۲۵۸. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۱۶۸.

۲۵۹. ظاهراً «پاچپله» نیز گفته می‌شود، بویژه در نواحی شرقی، معین و دهخدا ذیل «پاچپله» و نیز باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۷۱ ـ ۳۷۲.

۲۶۰. باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۳۲. بشر حافی هرگز کفش نمی‌پوشید و بدین سبب او را «حافی» می‌گفتند. هجویری /۱۳۱ و محمد بن منور، ۱/۲۲ و ۲/۴۷۷.

۲۶۱. این عصا حتماً باید در قسمت پایین دارای قطعه‌ای آهنی می‌بود، اگر آهن نداشت، چوبدستی نام می‌گرفت. عرب این عصای آهن‌دار را «عُکّاز» گوید، اما در فارسی هر دو را عصا گفته‌اند. باخرزی (۱۳۵۸)، ۳۳، ۹۹ و ۱۶۱. برخی درویشان این عصا را در هنگام سفر، خریطه‌دوزی می‌کردند، یعنی با پارچه و تزیینات دیگر آن را می‌پوشانیدند.

۲۶۲. بلخی /۷۳ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۹۴.

۲۶۳. جوزجانی، ۲/۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۲۶۴. دو نفری که بر شتر سوار شده‌اند. Lewis/ 113, No. 25.

265. Ibid.

۲۶۶. نفر ایستاده در جلوی شتر سواران، Ibid.

۲۶۷. افرادی که در بالای تصویر دیده می‌شوند، حجرهٔ سوم و حجرهٔ پنجم از جانب گلدسته. Ibid.

۲۶۸. Ibid/ 48, No. 17 (above)، بر اساس تصویری از کتاب *مقامات* حریری الخواجه.

269. Lewis/ 56, No. 48 book of antidotes (نفر بالا).

۲۷۰. Ibid/ 46, No. 14 "The qadi" and112, No. 22، هر دو بر اساس کتاب *مقامات* حریری، «نفر نشسته روبه‌روی سلمانی».

۲۷۱. Ibid/ 113, No. 25، «دو نفر سوار بر شتر و نفر سومی که روبه‌روی آنها ایستاده است». مقایسه کنید با نقش "The qadi" بر اساس کتاب *مقامات* حریری. Ibid/ 46, No. 14 (below left) و نیز با نقش سلمانی و کسانی که روبه‌روی او هستند. Ibid/ 112 ,No .22 (above right)، نفر چهارم که روبه‌روی سلمانی نشسته است.

۲۷۲. Ibid/ 48, No. 17 (above left)، بر اساس کتاب *مقامات* حریری.

۲۷۳. Ibid/ 56, No. 48، «نفر بالا که پشت سر کارگرِ باربر قرار دارد».

۲۷۴. Lewis/ 112, No. 22 (above right)، کسی که روبه‌روی سلمانی است.

۲۷۵. Ibid/ 48, No. 17 (above right)، بر اساس کتاب *مقامات* حریری، «الخواجه».

۲۷۶. Ibid/ 113, No. 25 ، دو نفری که بر شتر سوارند و نفر سومی که روبه‌رویشان ایستاده است.

۲۷۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۲.

۲۷۸. البته این به معنی غیر قابل استفاده بودن نتایج تحقیقات ایشان نیست، ما در جای جای اثر خود از نتایج تحقیقات ایشان کمال استفاده را برده‌ایم، اما چون در آثار ایشان به منابع تاریخی کمتر توجه شده است و همچنین هر یک از پوششها و لباسها، بدون در نظر گرفتن انتساب یا تعلق به طبقات اجتماعی (که البته در برخی از موارد امکان آن نیز وجود ندارد) مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند، بنابراین تقسیم‌بندی خودمان را ملاک قرار می‌دهیم.

۲۷۹. هرمان گوتز در مقاله خود، مهمترین تغییر در پوشاک دورهٔ سلجوقی را درکلاه می‌داند و سه نوع پوشش آن عصر را بدین صورت ذکر می‌کند: ۱) کلاهی به صورت برگ و بدون لبه که دورش دست‌دوزی می‌شد. ۲) تاجی که لبهٔ آن برگشته بود. ۳) کلاه لبه برگشته‌ای که علامت بال و ستاره و علامت ضربدر روی آن به کار رفته بود. شهشهانی /۷۳ و نیز. Goetz, 5/2227-2256.

۲۸۰. مجسمه‌های برنزی قرن ۶ و ۷ هـ موزه برلن مجسمهٔ دوم. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۳، شکل ۱۵۷، براساس Pope, 6/2481.

۲۸۱. بشقاب مفرغی نقره کوب خراسان قرن ۷ هـ گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۶ ـ ۲۴۷، شکلهای ۱۶۷ ـ ۱۶۸. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.

۲۸۲. نقش روی سینی مفرغی خراسان، قرن ۷ هـ گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۰، شکل ۱۷۹. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341 .

۲۸۳. کاسهٔ سفالی دورهٔ سلجوقی، قرن ۷ هـ شهشهانی /۷۳ و Goetz, 5/2227-2256.

۲۸۴. نسخهٔ خطی کتاب *مقامات* حریری (۷۳۵ هـ). شهشهانی /۷۷ «الف».

285. Grube/ 203-205, No. 144 (above).

۲۸۶. نقش دو نفر بر شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان، قرن ۶ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۶، شکل ۱۱۴. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.

287. Lewis/ 135, No. 15.

۲۸۸. شهشهانی /۷۵ «ب»، تصویر ۵۸ «بالا».

۲۸۹. بر اساس کتاب *کلیله و دمنه* «صیاد»، Lewis/ 158, No. 14.

290. Lewis/ 50, 104.

۲۹۱. شکل ۱۸۷، ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴. مقایسه کنید با نقش روی آفتابهٔ مفرغی نقره کوب

همدان، قرن ۷، گنجینهٔ دوران اسلامی. همانجا /۲۴۰، شکل ۱۶۳ و نقش لگن نقره کوب خراسان /۲۳۴، شکل ۱۵۸. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.

۲۹۲. نقش مردان بر لگن نقره کوب خراسان، قرن ۷، گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۷ ـ ۲۳۸، شکلهای ۱۶۰ ـ ۱۶۱ و نیز نقش مردان بر آفتابهٔ مفرغی نقره کوب همدان، قرن ۷. همانجا /۲۴۰، شکل ۱۶۳. مقایسه کنید با Pope, 12/1308-1341.

۲۹۳. جوزجانی، ۲/۱۰۵ ـ ۱۰۶.

۲۹۴. بر اساس نسخهٔ خطی *کلیله و دمنه*، ابوطاهر ابن ابی نصر بیدگلی، مورخ ۶۷۸ ه درکتابخانهٔ ملی پاریس (Manuscript persna 376). شهشهانی /۷۶ «ب» و «ج» پایین و نیز Pope, 9/815-817, 843-844.

295. Lewis/ 48, Nos. 17, 18, 113, No. 25.

296. Lewis/ 56, No. 48 Book of Antidotes (595).

297. Ibid/ 113.

298. Lewis/ 113, No. 25.

299. Ibid/ 112 (above right), No. 23.

300. Ibid/ 112 (above left), No. 21.

301. Nasr/ 169, figure 83, form al-Athar al-baqiya.... in Edinburgh university, Library.

302. Lewis/ 48, 158, Nos. 16, 17, 18.

303. Grube/ opposite 201, No. 143 ; Lewis/ 104.

304. Lewis/ 46.

۳۰۵. دوران سلجوقی. شهشهانی /۷۹، البته از ظاهر کلاه بر می‌آید که مربوط به افراد سپاهی و نظامی بوده است!؟

۳۰۶. نسخهٔ خطی کتاب *الترياق*، قرن ۷، شهشهانی /۷۸ «ه» و «د».

۳۰۷. نسخهٔ خطی *کلیله و دمنه*، ابوطاهرابن ابی نصر بیدگلی، مورخ ۶۷۸ ه درکتابخانهٔ ملی پاریس و نیز Pope, 9/815-817, 843-844 .

۳۰۸. حسن، زکی محمد، تصویری از رسالهٔ دعوت *الاطباء* ابن بطلان (۶۷۲ ه)، کتابخانه آمبروزیانا، میلان /۵۱.

۳۰۹. نقش گچی منتسب به ری، قرن ۶ ه ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۰، شکل ۱۵۵، بر اساس Pope, 9, No. 516 .

310. Grube, opposite/ 233, No. 183.

۳۱۱. مقایسه کنید با نقش بر جستهٔ گچی از دورهٔ ساسانیان. گیرشمن، ۲/۱۹۰.

312. Lewis/ 48, No. 18 (right).

313. Ibid/ 112, No. 22 (above right).

314. Ibid/ 112, No. 21 (above left).

۳۱۵. Ibid/ 158, No. 14 (above left)، بر اساس *کلیله و دمنه*.

316. Ibid/ 56, No. 48 Book of Antidotes (595 هـ).

۳۱۷. Lewis/ 135, No. 15، «نقش روی بشقابی». مقایسه کنید با نقش کاسهٔ لعابداری از قرون ۶ و ۷ هـ ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳، شکل ۱۱۰ و نیز نقش بشقاب سفالی منتسب به نیشابور قرن ۷ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۵۲، شکل ۱۷۲، بر اساس Pope, 10/651-653, 687-692.

318. Nasr/ 169, figure 83.

بر اساس نسخه خطی کتاب *آثار الباقیه* بیرونی در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ. مقایسه کنید با تصویری از رسالهٔ دعوت *الاطباء* ابن‌بطلان (۶۷۲ هـ) موجود در کتابخانه آمبروزیانا. میلان. حسن، زکی محمد /۵۱، شکل ۳ ـ ۵. مقایسه کنید با Pope, 9/823-825.

۳۱۹. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴، شکل ۱۸۷.

320. Lewis/ 48, No. 17.

۳۲۱. Ibid/ 113, No. 25، نفرات ایستاده در حجره‌های بالای تصویر. مقایسه کنید با نقش روی آفتابهٔ مفرغی نقره‌کوب همدان، قرن ۷ هـ گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۴۰ ـ ۲۴۱، شکلهای ۱۲۶ و ۱۶۳ و نیز Pope, 12/1308-1341.

322. Lewis/ 135, No. 15; Grube, opposite/ 217, No. 161.

323. Grube/ 203, No. 144.

324. Ibid/ 206, No. 148 and opposite/ 201, 217, Nos. 143, 161; Lewis/ 56, 104.

۳۲۵. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۶۶ و ۳۰۹، شکل ۱۸۳.

۳۲۶. Lewis/ 48, No. 17 (above left)، بر تن باربر.

۳۲۷. Ibid/ 56, No. 48 بر اساس کتاب Book of Antidotes مورخ ۵۹۵ هـ.

۳۲۸. Ibid/ 158 ,No .14 (above right)، بر اساس نسخهٔ *کلیله و دمنه*.

329. Lewis/ 104.

۳۳۰. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۱۴، شکل ۱۸۷.

331. Lewis/ 56, No. 48.

۳۳۲. Ibid/ 48, 18 (right)، بر اساس کتاب *مقامات حریری*.

۳۳۳. پوشش سر ملکه از کتاب *التریاق* (۵۸۵ ه). شهشهانی /۷۶، تصویر «ب» بالا. نسخهٔ خطی کتاب *مقامات حریری* (۷۳۴ - ۷۳۵ه) در کتابخانهٔ ملی وین. «امیرعلی با نوازندگان» دو فرشتهٔ بالای تصویر. حسن، زکی‌محمد/بعد از ۱۰۴، شکل ۵ - ۸. مقایسه کنید با شهشهانی /۷۷ «ج». تصویر ملکه در *شاهنامهٔ* فردوسی (۷۴۱ ه). همانجا /۸۰، «ب». مقایسه کنید با Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۳۳۴. تصویر زنی بر دیوار کاخ خاقانی. شهشهانی /۶۵ «ب» و گری، تصویرهای ۲۵، ۳۱، ۴۵ و ۴۷.

۳۳۵. تصویر زنان ایستاده بر بشقاب سفالی از دورهٔ سلجوقی قرن ۶ ه از ساوه در موزهٔ لوس‌آنجلس. شهشهانی /۷۴ «ب». ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸. مقایسه کنید با Grube, opposite/ 233, No. 183 «جلوترین تصویر» مقایسه کنید با Pope, 10/651-653, 687-692.

۳۳۶. تصویر مربوط به اوایل قرن هشتم. همانجا /۷۵، «تصویر ۵۹».

۳۳۷. بر اساس *کلیله و دمنه*. شهشهانی /۷۰، تصویر ۵۲ «ج». گری، تصویر ۶۳. مقایسه کنید با Pope, 9/815-817, 843-844.

۳۳۸. نقش روی کاسه سفالی (۵۳۸ ه). شهشهانی /۷۵ و ۷۷، تصویر ۶۰ «ب».

۳۳۹. کاسهٔ لعابدار قرن ۶ ه از ساوه، موزهٔ لوس‌آنجلس، زنان ردیف اول که نشسته‌اند، کلاه نفر وسط. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸ و شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۶ «الف» و نیز Pope 10/651-653, 687-692.

۳۴۰. نقش روی همان کاسه، زنان ردیف اول که نشسته‌اند، کلاه نفر اول. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳. شکل ۱۱۰ و نیز Pope, 10/651-653, 687-692.

۳۴۱. همان نقش قبلی، زنی که در کنار نشسته است، ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۱، شکل ۱۰۸. شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۶ «ج» و نیز Ibid.

۳۴۲. شهشهانی /۷۴، تصویر ۵۷.

۳۴۳. همان /۷۳، تصویر ۵۵، بر اساس نقش روی کاسهٔ سفالی دورهٔ سلجوقی. قرن ۷ ه و نیز Ibid.

۳۴۴. Lewis/ 46, No. 14 "the qadi"، بر اساس *مقامات حریری*.

۳۴۵. بر اساس نقش کاسهٔ سفالی (۵۳۸ ه). شهشهانی /۷۵ و ۷۷، تصویر ۶۰ «الف» و نیز Ibid.

۳۴۶. شهشهانی /۷۷، تصویر ۶۴ «الف» و نیز Ibid.

۳۴۷. نسخهٔ خطی کتاب *مقامات حریری* (۷۳۴ - ۷۳۵ ه) در کتابخانهٔ ملی وین «امیرعلی با

نوازندگان»، حسن، زکی محمد / بعد از ۱۰۴، شکل ۵ ـ ۸ ، مقایسه کنید با شهشهانی /۷۷، تصویر ۶۳ «ب»، همچنین Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35 .

۳۴۸. نقش بر کاسهٔ لعابدار قرن ۶ـ۷ هضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳ـ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و نیز Pope, 10/651-653, 687- 692.

349. Grube, opposite/ 233, No. 183.

مقایسه کنید با نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری، قرن ۶ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۰، شکل ۱۵۵. شهشهانی ۶۵ و ۶۶، تصویر ۴۶ «ب» و نیز Pope, 9, No. 516.

۳۵۰. شهشهانی /۷۵، تصویر ۵۸ «الف» و Pope, 10/651-653, 687-692.

۳۵۱. کاسهٔ لعابدار ساوه قرن ۶ ـ ۷ هضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۲، شکل ۱۰۹ و نیز Ibid.

۳۵۲. کاسهٔ لعابدار قرن ۶ـ۷ هـ ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۴۳ ـ ۱۴۴، شکلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و Ibid.

۳۵۳. بر اساس تصویر کتاب *الترياق*، نسخهٔ قرن ۷ هـ شهشهانی /۷۸ ـ ۷۹، تصویر ۶۴ «ج».

۳۵۴. تصاویر *شاهنامه* مکتب شیراز (۷۴۲ هـ). شهشهانی /۷۱، تصویر ۵۳ «ب». مقایسه کنید با Pope, 9/832-842.

۳۵۵. Lewis/ 112, No. 21 (above left)، بر اساس کتاب *مقامات حریری*.

۳۵۶. رجوع کنید به توصیف یک زن در داستانی از شیخ احمد جام (م ۵۳۶ هـ). راوندی (۱۳۶۸)، ۷۳.

۳۵۷. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۰، شکل ۱۵۵ «نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری، قرن ۶ هـ» بر اساس Pope, 9, No. 516، بر اساس کتاب *مقامات حـریری*. Lewis/ 46 ,No .14 (below) The qadi و ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۳۶ به بعد، کاسه لعابدار ساوه قرن ۶ هموزهٔ لوس‌آنجلس، شکل ۱۰۸ و کاسه لعابدار ساوه، قرن ۶ ـ ۷ هـ بر اساس Pope, 10/651-653, 687-692. شکـل ۱۰۹ و کـاسهٔ لعابدار دیگری از قرن ۶ ـ ۷، شکـلهای ۱۱۰ و ۱۱۱ و نـیز Grube, opposite/ 233, No. 183. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۵۹ و ۱۶۱، شکلهای ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۸.

۳۵۸. بر اساس *مقامات حریری*، Lewis/ 46, No. 14 (below) The qadi.

۳۵۹. نقش برجستهٔ گچی منتسب به ری، قرن ۶ هـ ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۳۰، شکل ۱۵۵، بر اساس Pope, 9, No. 516.

۳۶۰. نقش کتاب *مقامات حریری* در Lewis/ 46, No. 14 مقایسه کنید با ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۶۴، شکل ۱۳۱ و نیز Pope, 10/651-653, 687-692.

۳۶۱. نیشابوری /۲۶.

۳۶۲. بر اساس کتاب *التریاق* (۵۸۵ هـ). شهشهانی /۷۶ و ۷۸، تصویر ۶۱ «الف».

۳۶۳. نقش زنی بر بشقاب نقره‌ای. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۳۷، شکل ۱۰۵.

364. Grube,opposite/ 201, No. 143.

نقش بر بشقاب است و این زن بر پشت فیلی سوار شده است.

۳۶۵. ضیاءپور، پوشاک زنان /۱۳۷، شکل ۱۰۵، نقش زنی بر بشقاب نقره‌ای.

366. Papadopoulo and Mazenod/ 129, No. 29.

بر اساس کتاب *التریاق* نسخهٔ ۵۹۵ ق، موجود در کتابخانهٔ ملی پاریس.

۳۶۷. نقش بر سفالی از قرن ۵و۶ هـ شهشهانی /۶۸، تصویر ۵۰. مقایسه کنید با پرایس /۶۳.

۳۶۸. کنده کاری روی شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان، قرن ۶، گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۶، شکل ۱۵۲ و نیز Pope, 12/1308-1341.

۳۶۹. نسخهٔ خطی کتاب *مقامات* حریری (۷۳۴ هـ) کتابخانهٔ ملی وین «امیرعلی با نوازندگان». حسن، زکی محمد/بعد از ۱۰۴، شکل ۵ ـ ۸. مقایسه کنید با شهشهانی /۷۷ «د» و Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35.

۳۷۰. نی‌نواز و چنگ نواز، نقش کنده کاری روی شمعدان مفرغی نقره کوب خراسان قرن ۶ هـ گنجینهٔ دوران اسلامی. ضیاءپور (۱۳۴۹)، ۲۲۰ و ۲۲۶ شکلهای ۱۵۱ و ۱۵۲ و نیز Pope, 12/1308-1341.

۳۷۱. نسخهٔ خطی *مقامات* حریری، در کتابخانهٔ ملی وین (۷۳۴ هـ) امیرعلی با نوازندگان. حسن، زکی محمد/بعد از ۱۰۴، شکل ۵ـ۸ و Papadopoulo and Mazenod/ 135, No. 35, Lewis/ 159, No. 18.

۳۷۲. همانجا.

۳۷۳. رجوع کنید به شعری که در باب مرثیهٔ کشته شدن طغرل سلجوقی در ری گفته شده است. عُتبی /۴۲۴.

۳۷۴. بلخی /۴۸، ۸۲ و ۸۶.

۳۷۵. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۱۳ و ۹۴.

۳۷۶. شبانکاره‌ای /۷۹. مقایسه کنید با دوران بنی‌امیه. در اسپانیا (اندلس) در زمان حکمرانی خلفای بنی‌امیه و حتی بعد از این سلسله، سفید رنگ عزا و ماتم بود. «علیهم الظهائر البیض شعار الحُزن»، یعقوبی (۱۹۶۰)، ۳/۱۸۰ ـ ۱۸۱ (۲/۴۷۱) و نیز Dozy (1845), 1-20.

۳۷۷. جوینی، ۱/۴۲.

۳۷۸. محمد بن منور، ۱/۵۳. در سال ۵۵۱ هـ نیز در مرگ اتسز خوارزمشاه، عزاداران پابرهنه بودند.

Supuler/ 345-348 (۲/۱۴۱ ـ ۱۴۲) به نقل از جوینی.

۳۷۹. جوینی، ۲/۱۲۰. مؤلف *طبقات ناصری* به جامهٔ عزای غوری اشاره می‌کند. جوزجانی، ۳۴۵/۱.

۳۸۰. شبانکاره‌ای /۱۴۵.

۳۸۱. ابن اثیر، ۹/۱۸۷ (۱۵/۲۹۸). مقایسه کنید با Dozy (1845), 420-421 ذیل منطقه.

۳۸۲. مستوفی /۴۳۸.

۳۸۳. قزوینی رازی /۴۲ و شبانکاره‌ای /۶۲.

۳۸۴. ابن اثیر، ۱۰/۶۷ (۱۷/۴۲).

۳۸۵. ابن اثیر، ۹/۴۸۵ ـ ۴۸۶ (۱۶/۱۹۴).

۳۸۶. محمد بن منور، ۱/۹۷ و ۲/۵۲۱ و عطار (۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷)، ۱/۳۱۵ و باخرزی (۱۳۵۸)، ۲/۲۵۵ و ابن جوزی (۱۳۶۸)، ۲۶۴.

۳۸۷. همچون سرداران فتنه جوی ترک در نزد خلیفهٔ عباسی مُستعین به سال ۲۵۱ هـ ابن اثیر، ۷/۱۴۰ـ ۱۴۱ (۱۲/۶).

۳۸۸. راوندی (۱۹۲۱)، ۱۱۹.

۳۸۹. مستوفی /۴۳۲.

۳۹۰. سال ۵۳۶ هـ ابن اثیر، ۱۱/۸۴ (۲۰/۴۹).

۳۹۱. در بغداد. ابن اثیر، ۱۰/۱۸۴ (۱۷/۱۶۱).

۳۹۲. نیشابوری /۴۲. مقایسه کنید با سال ۴۹۵. ابن اثیر، ۱۰/۳۳۶ ـ ۳۳۷ (۱۷/۳۱۰).

۳۹۳. زمان مسعود غزنوی. بیهقی (۱۳۶۸)، ۱/۲۱۲ و ۳۳۸. «سنجر» وقتی «علاءالدین غوری» را اسیر کرد، به جای تخته‌بند آهنی، تخته‌بندی طلایی بر پای او نهاد و او را بر شتر نشاند (برای احترام به او). جوزجانی، ۱/۳۴۷. ابزار و آلات شکنجه در زندان فسا. شبانکاره‌ای /۱۷۶. گاهی در لباس زنانه از زندان می‌گریختند، ابوابراهیم منتصر. عُتبی /۱۸۵ در شعری عربی.

۳۹۴. زیرا در ربیع‌الاول آن سال یوسف کوتوال که دستگیر شده بود توانست با در آوردن خنجری از چکمهٔ خود به آلب ارسلان زخم مهلکی بزند که سبب مرگ او نیز شد. مستوفی /۴۳۳.

شکلها



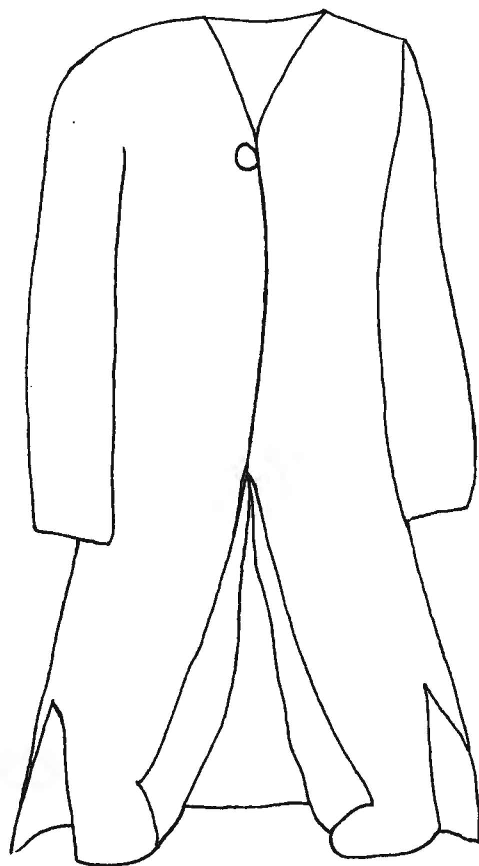
شکل ۲



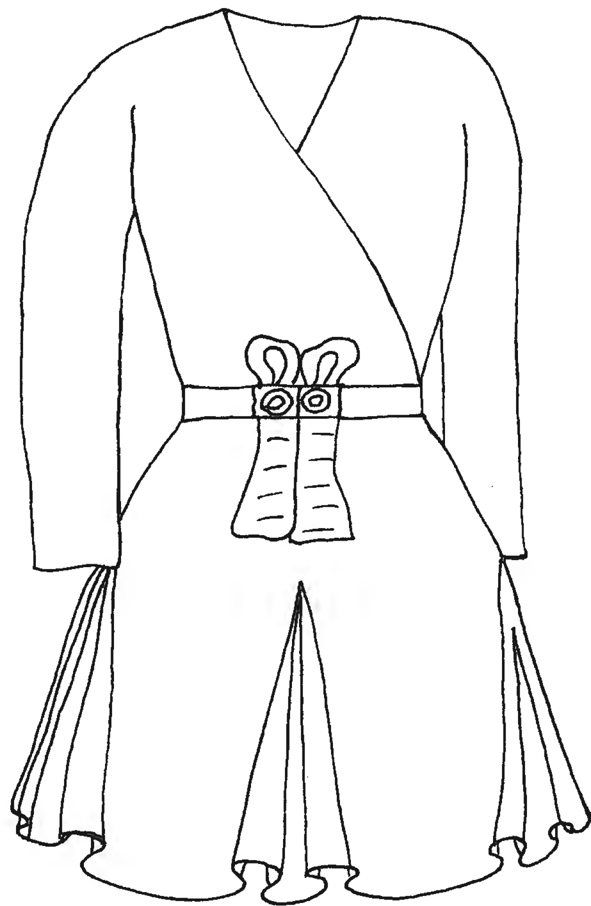
شکل ۱



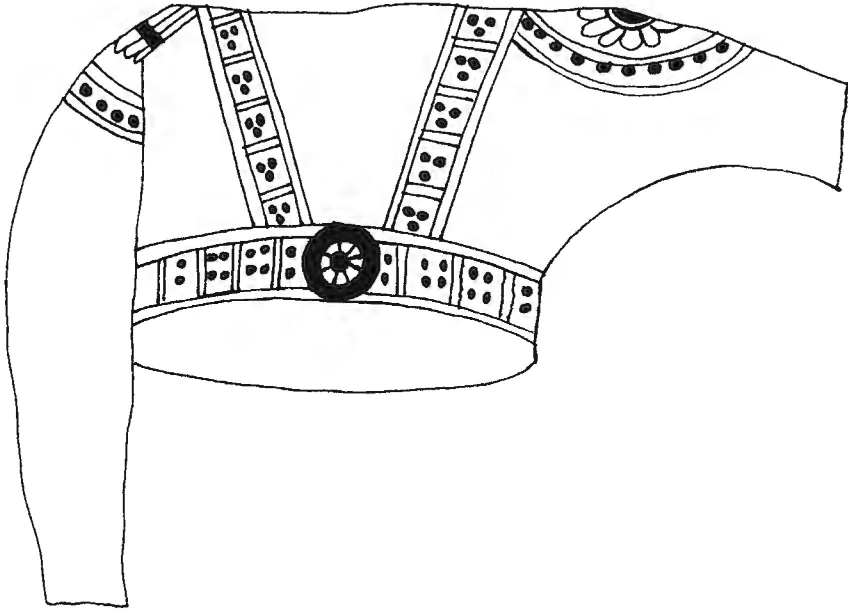
شکل ۳



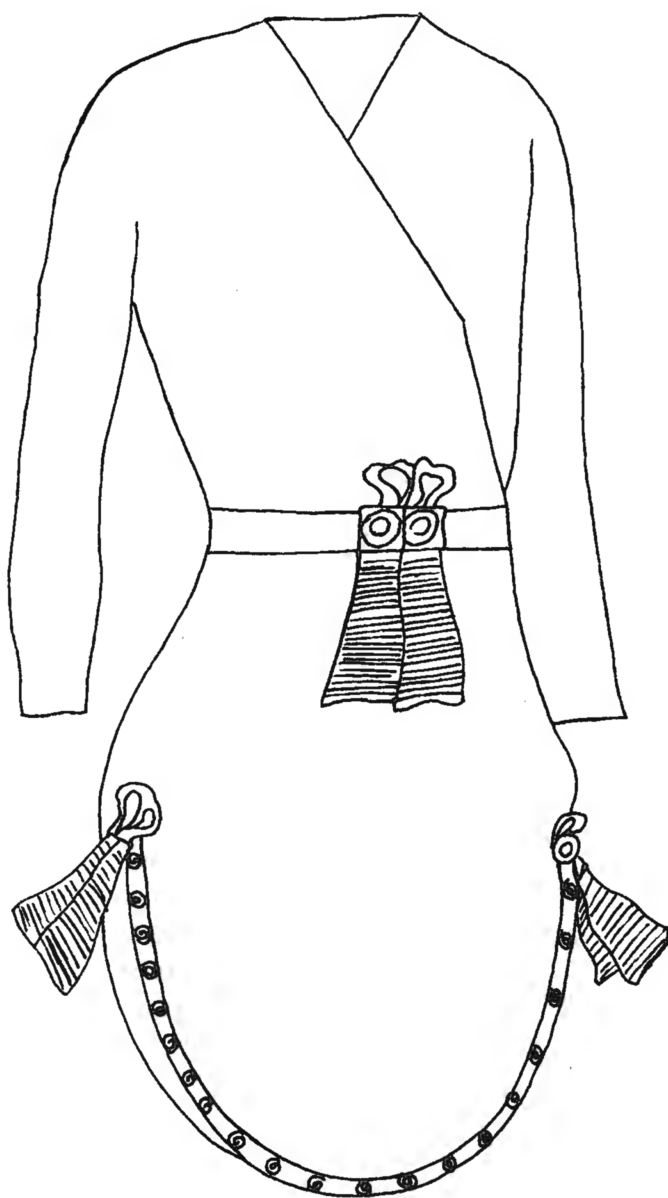
شکل ۴



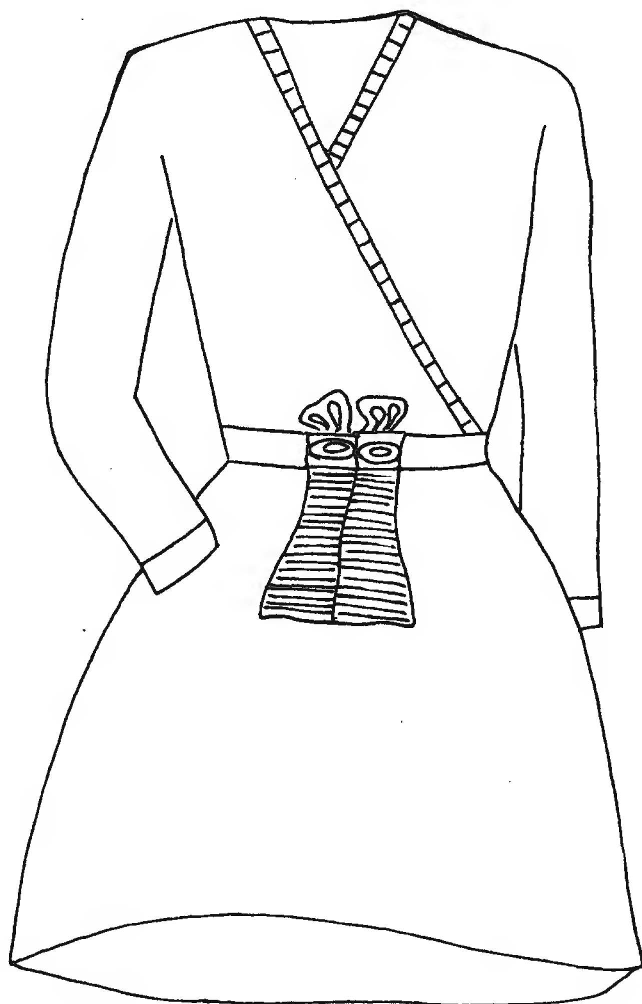
شکل ۵



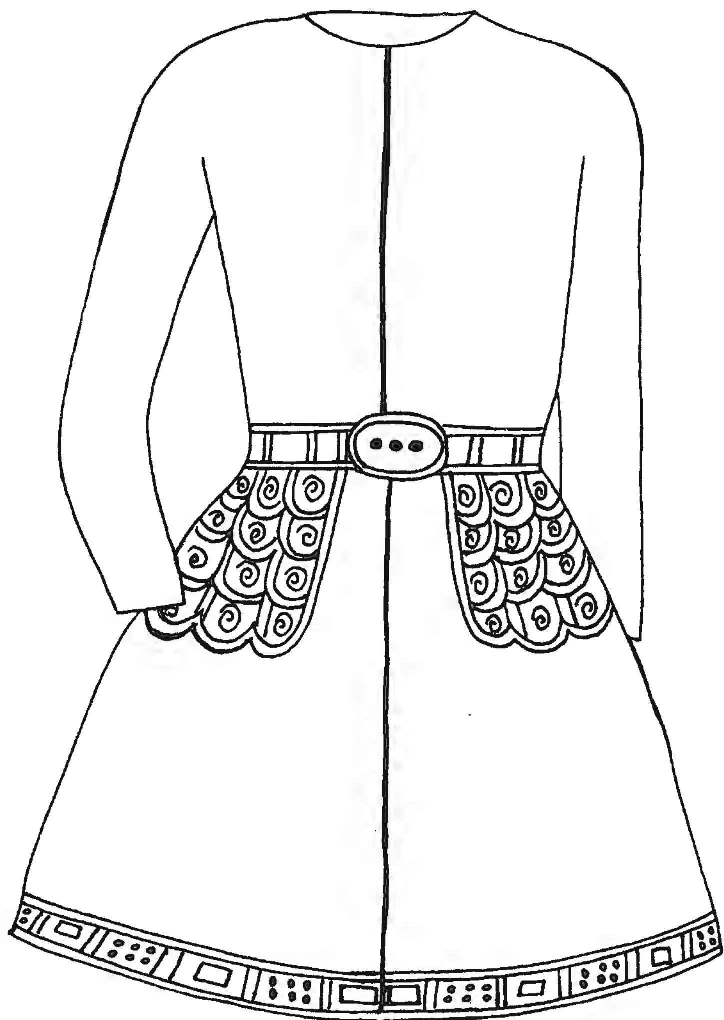
شکل ۶



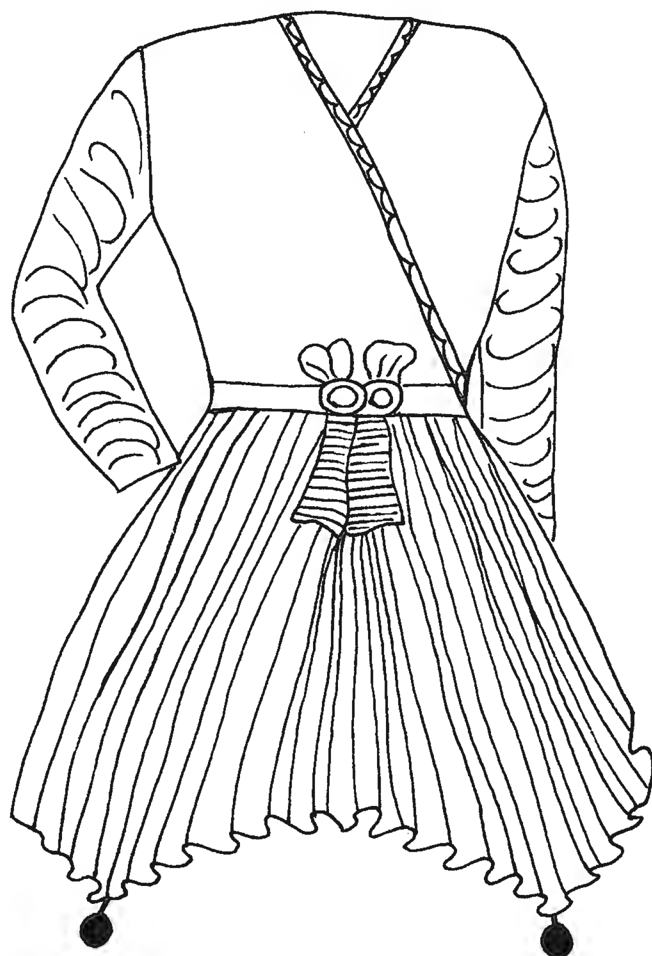
شكل ٧



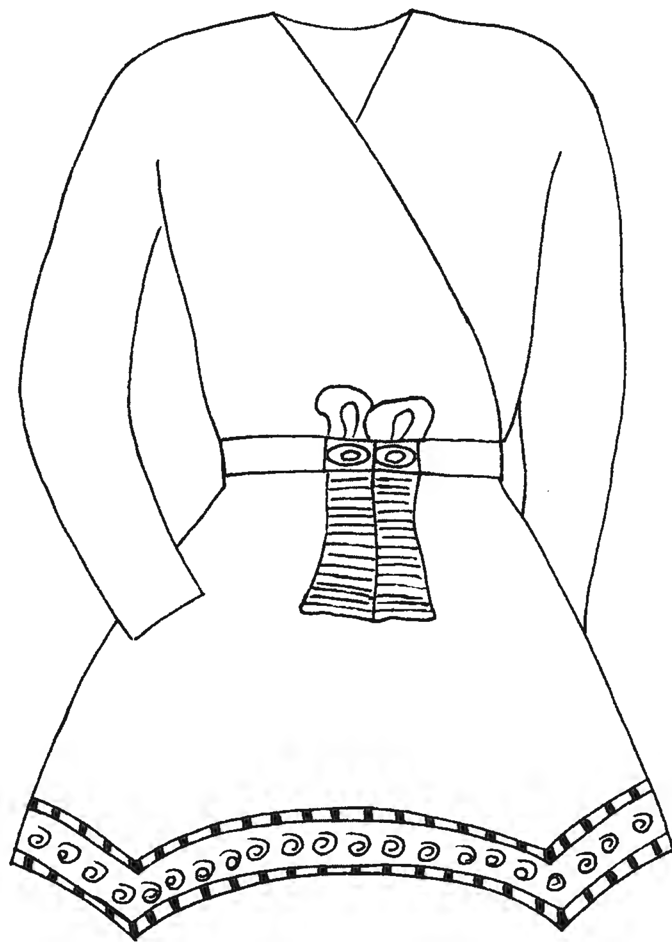
شکل ۸



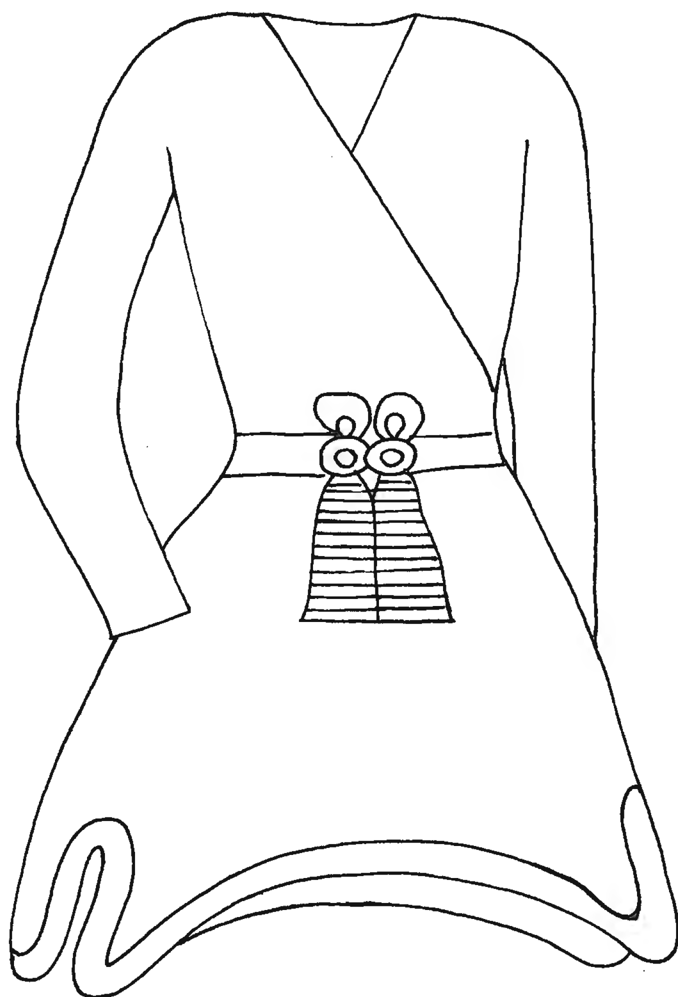
شکل ۹



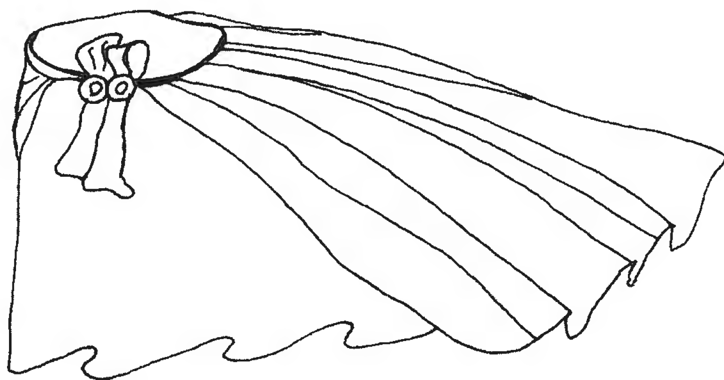
شكل ١٠

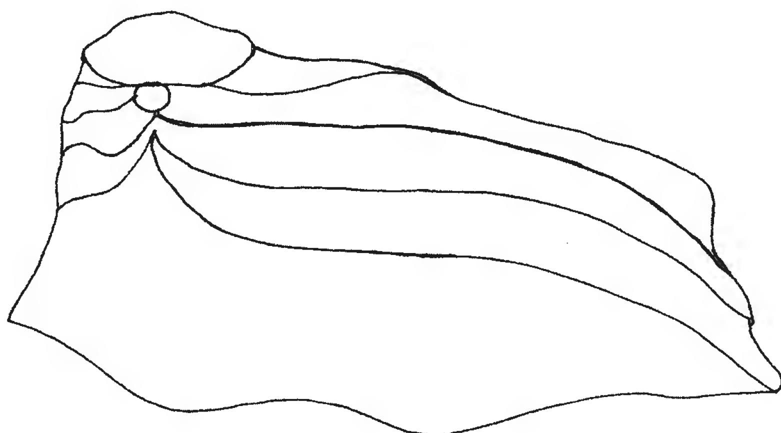


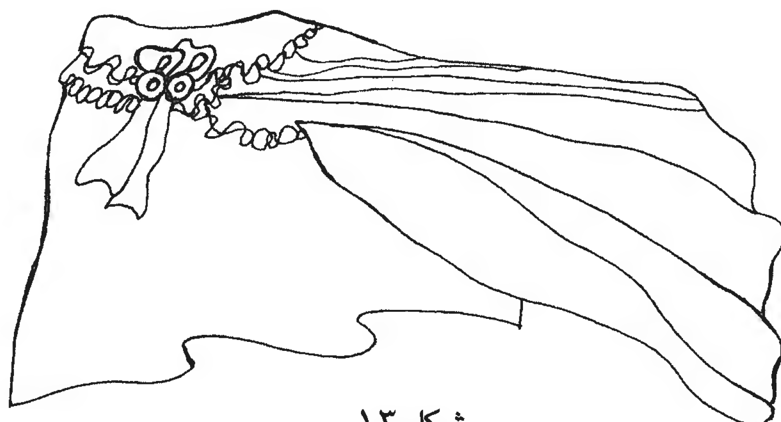
شكل ١١



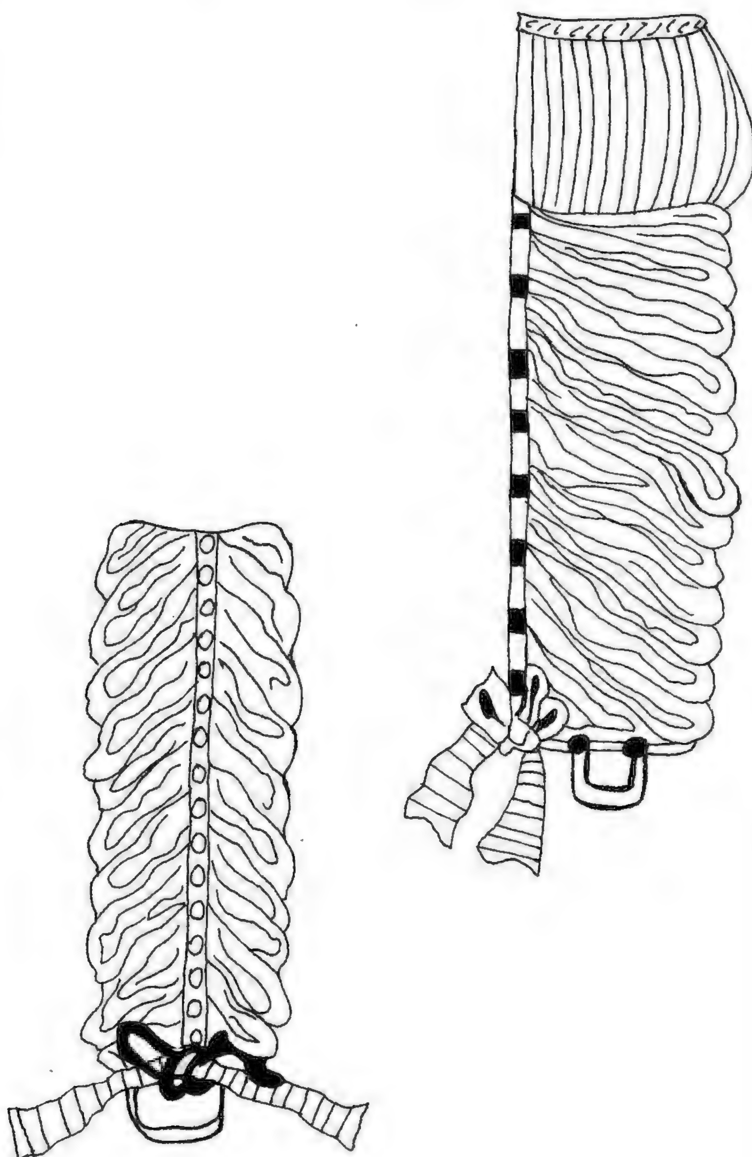
شكل ١٢



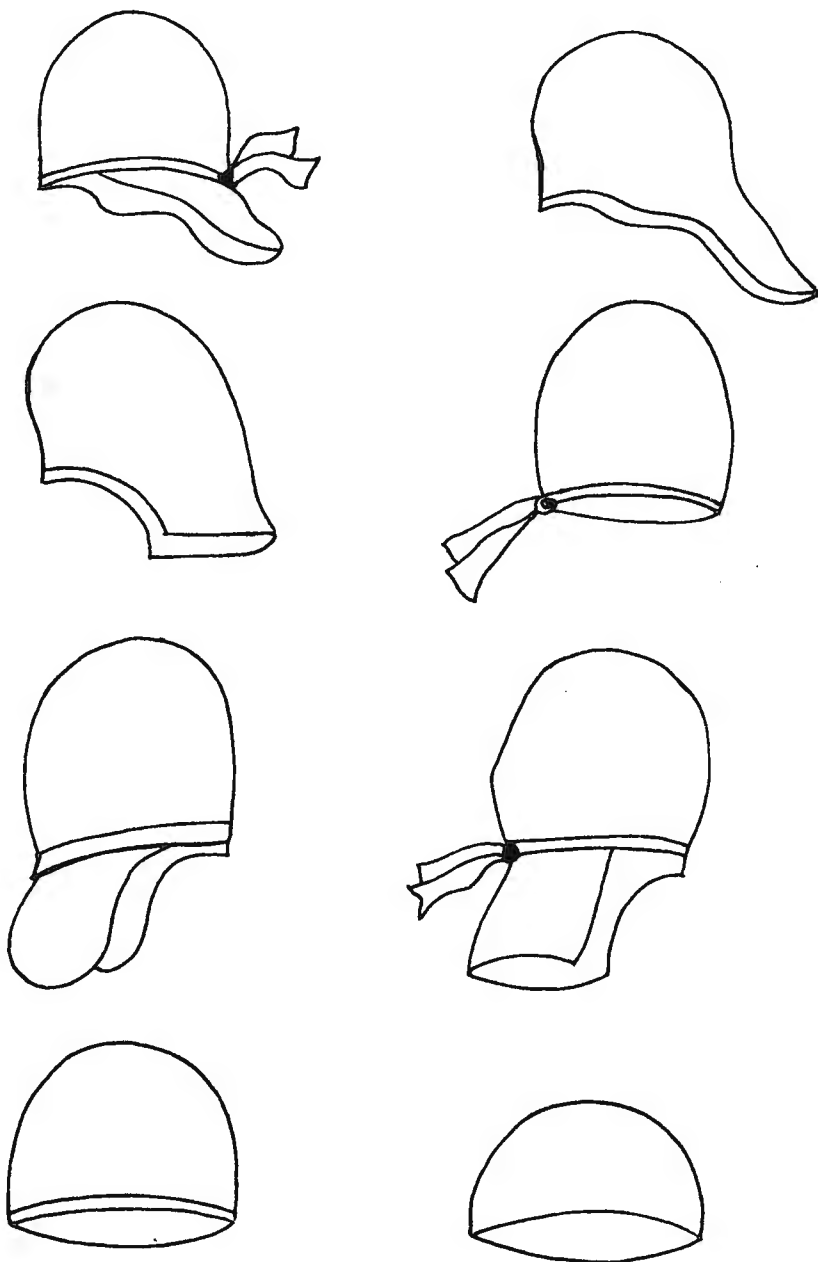




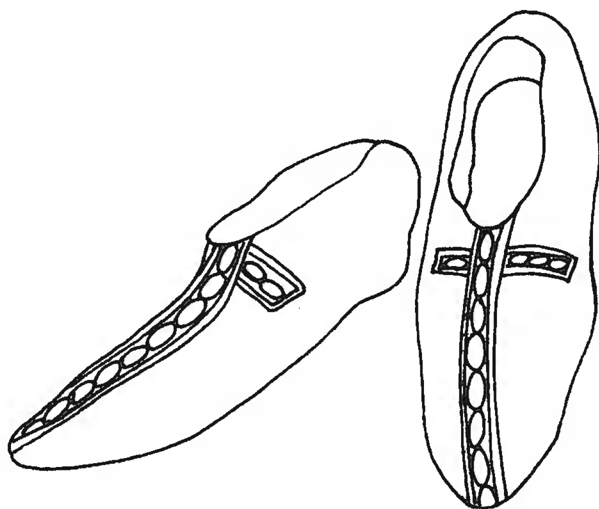
شکل ۱۳



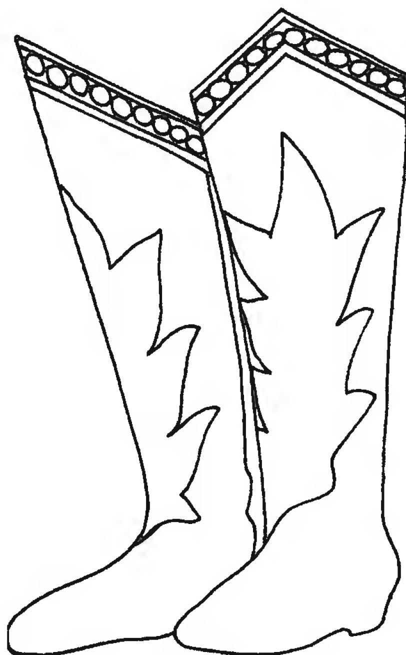
شکل ۱۴



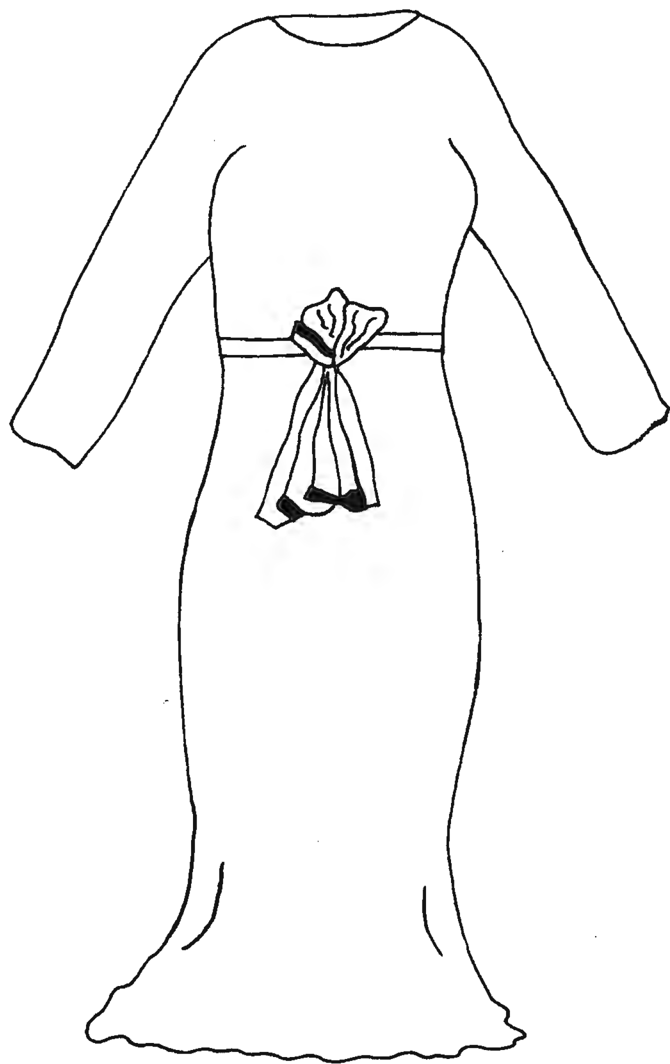
شکل ۱۵



شكل ١۶



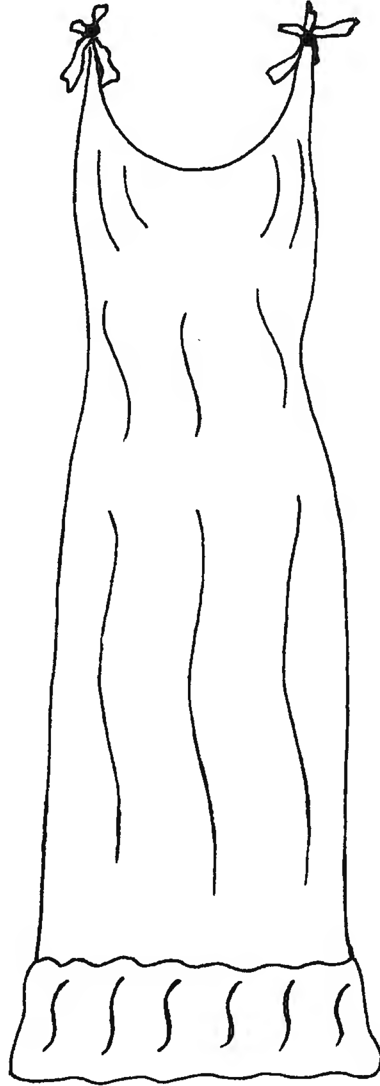
شكل ١٧



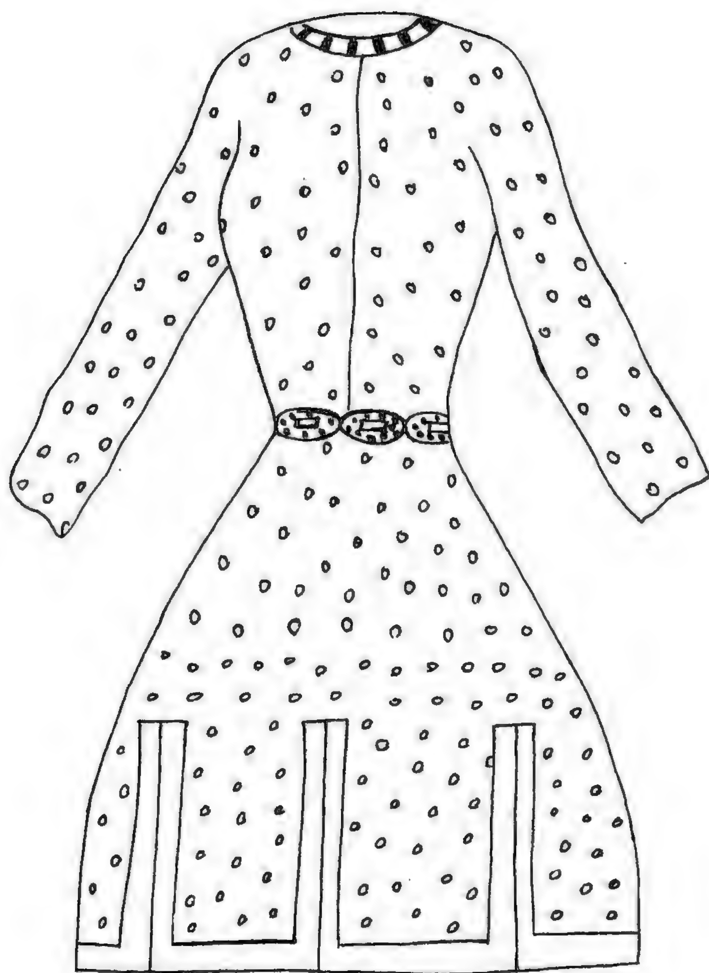
شكل ١٨



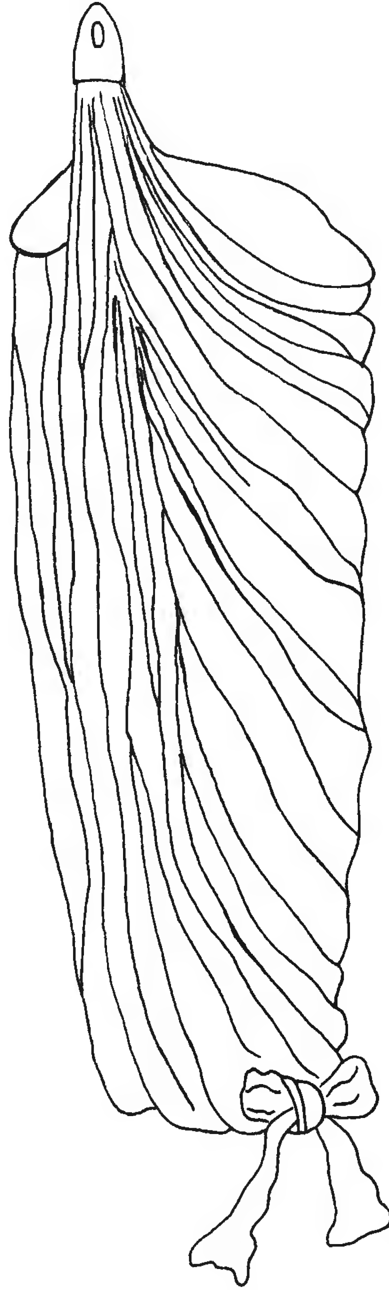
شكل ١٩



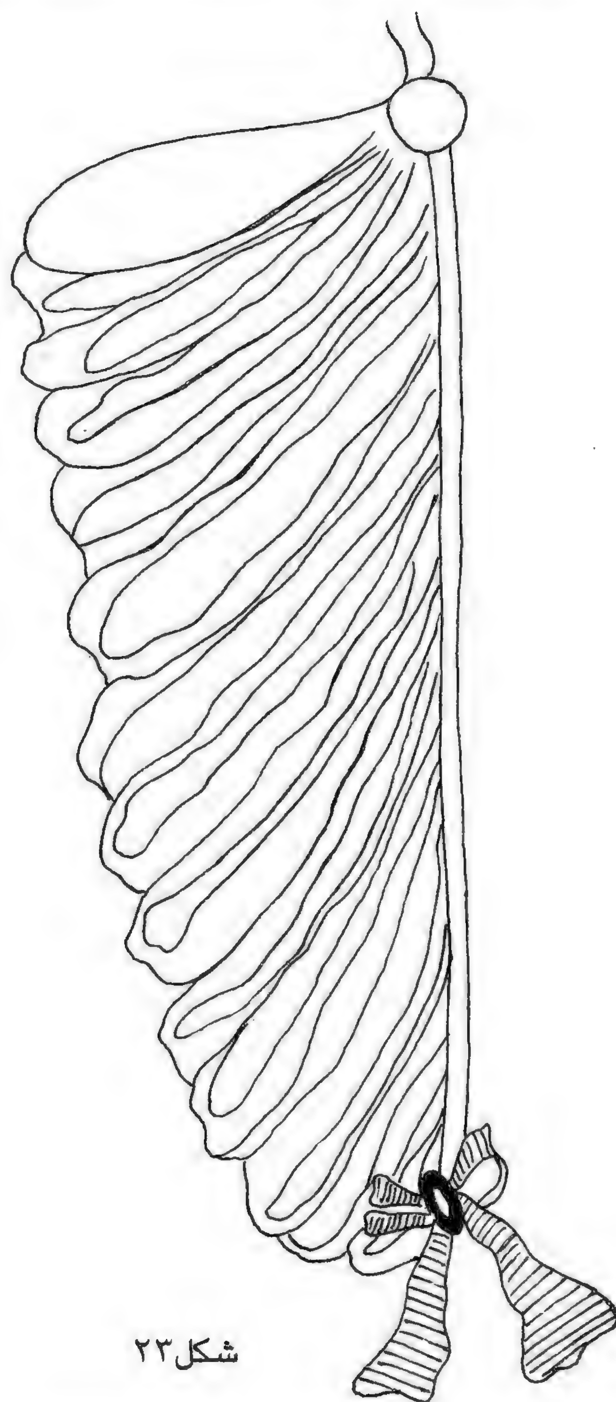
شكل ٢٠



شكل ٢١



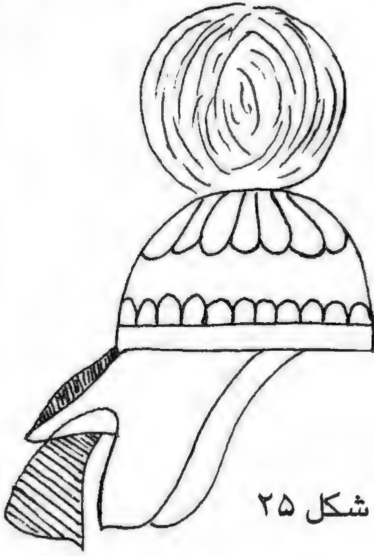
شكل ٢٢



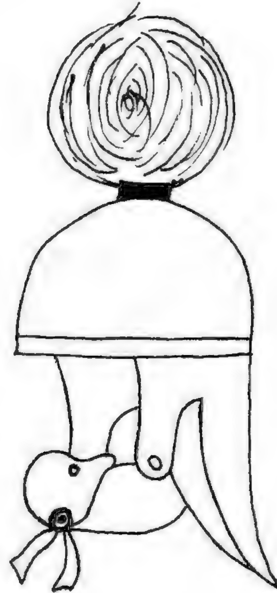
شکل۲۳



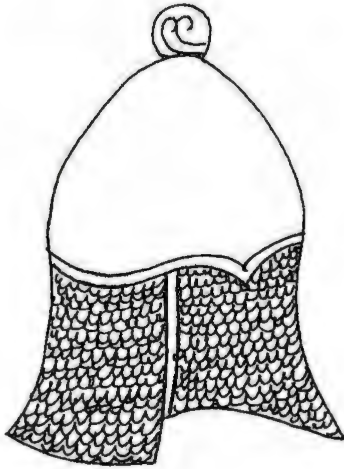
شکل ۲۴



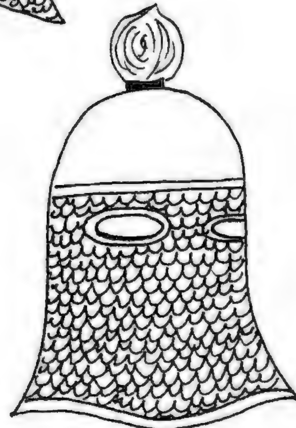
شکل ۲۵



شکل ۲۶



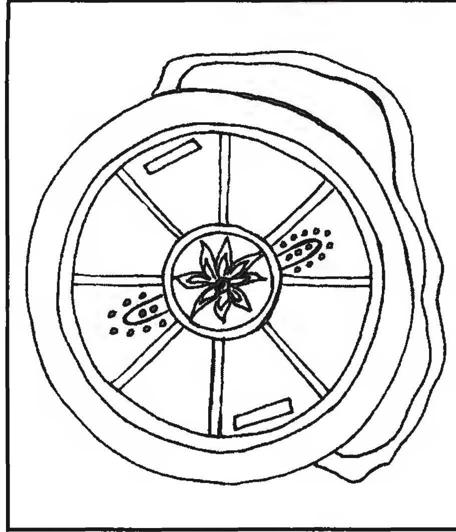
شکل ۲۷



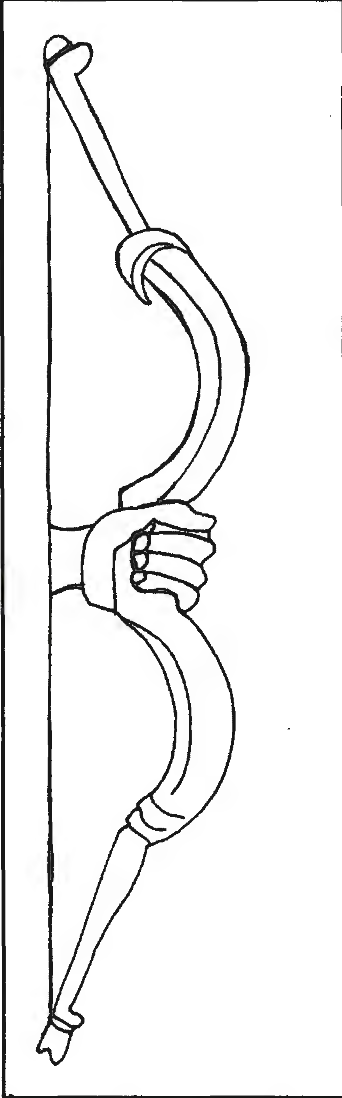
شکل ۲۸



شكل ٢٩



شكل ٣٠



شكل ٣١



شکل ۳۲

شکل ۳۳


شکل ۳۴


شکل ۳۵



شکل ۳۶



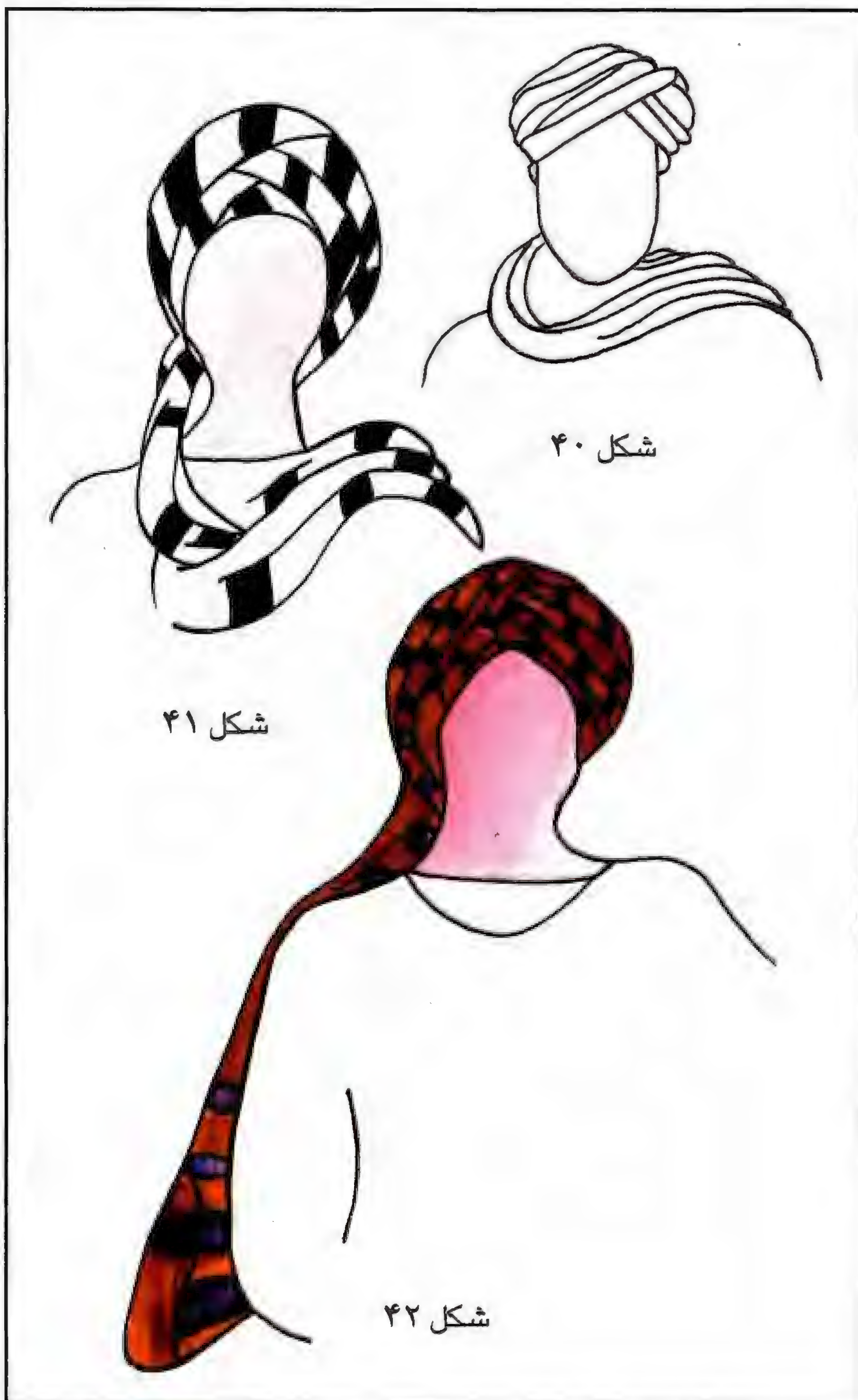
شکل ۳۷



شکل ۳۸



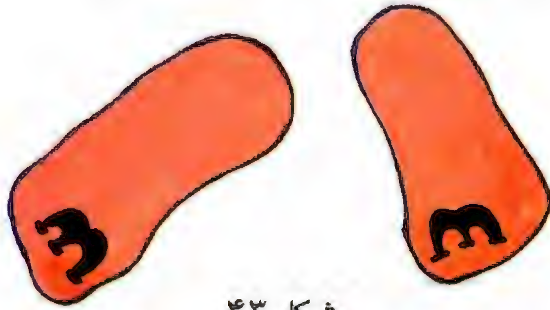
شکل ۳۹



شکل ۴۰

شکل ۴۱

شکل ۴۲



شکل ۴۳



شکل ۴۴



شکل ۴۵



شکل ۴۶



شکل ۴۷



شکل ۴۸



شکل ۴۹



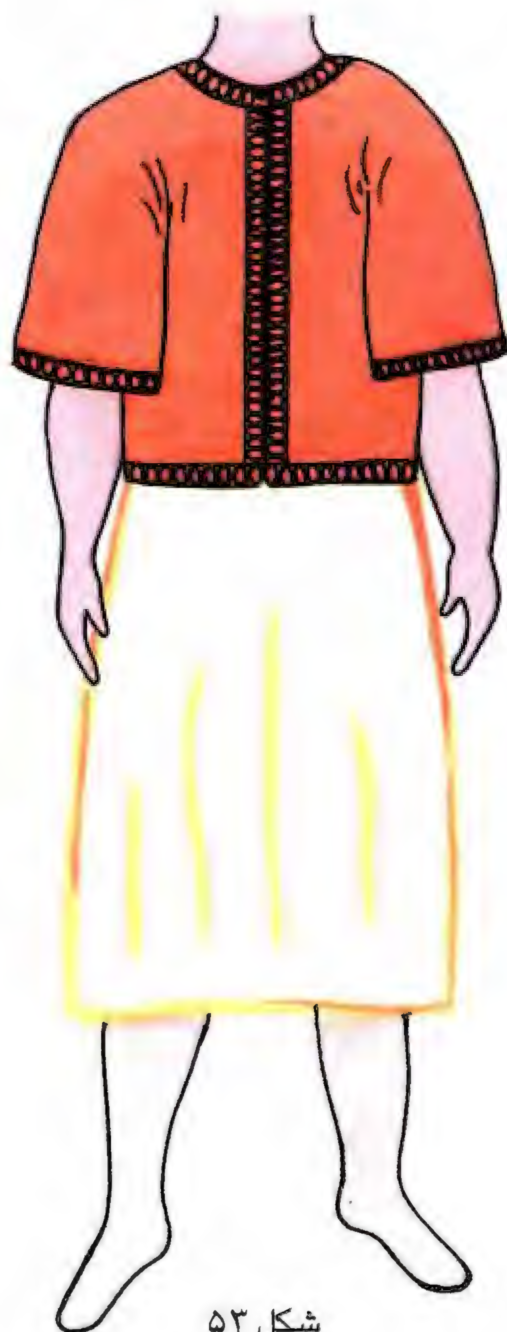
شکل ۵۰



شکل ۵۱



شكل ٥٢



شکل ۵۳



شکل ۵۴



شکل ۵۵



شکل ۵۶



شکل۵۷



شکل۵۸



شکل ۶۰



شکل ۵۹





شکل ۶۱

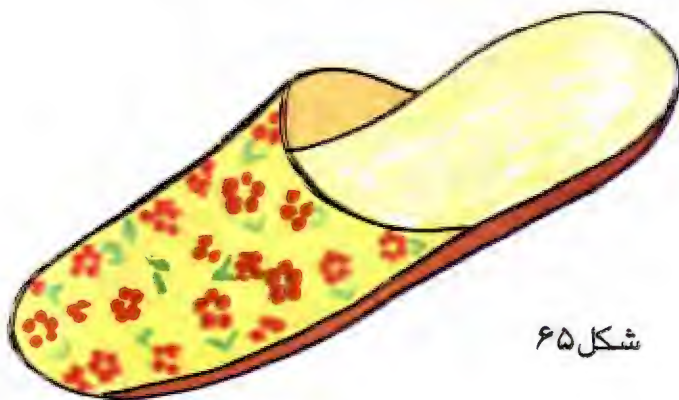
شکل ۶۲



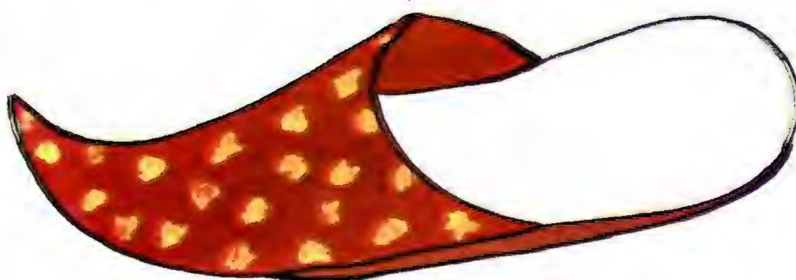
شکل ۶۳



شکل ۶۴



شکل۶۵



شکل ۶۶


شکل ۶۷

شکل ۶۸



شکل ۶۹



شکل ۷۰



شكل ٧١



شکل ۷۲



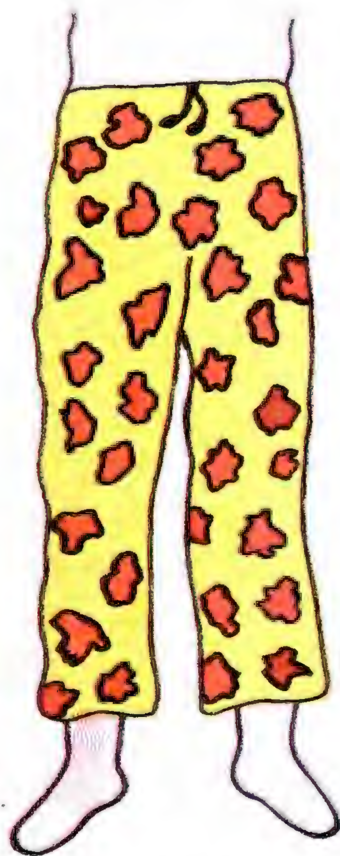
شکل ۷۳



شکل ۷۴



شکل ۷۵



شکل ۷۶



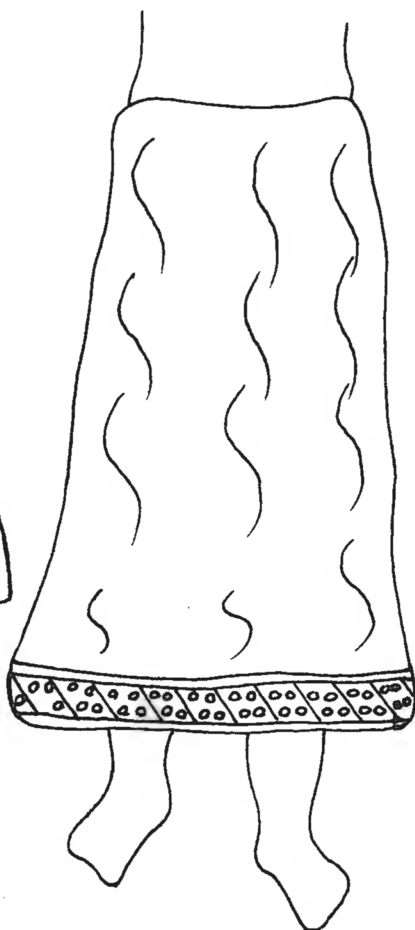
شکل ۷۷



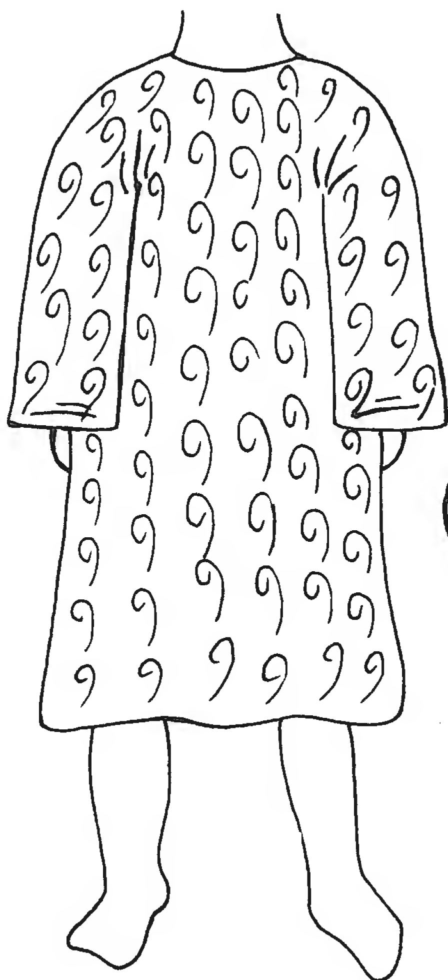
شکل ۷۸



شکل۷۹



شكل ٨٠



شكل ٨١



شکل ۸۲



شكل ٨٣



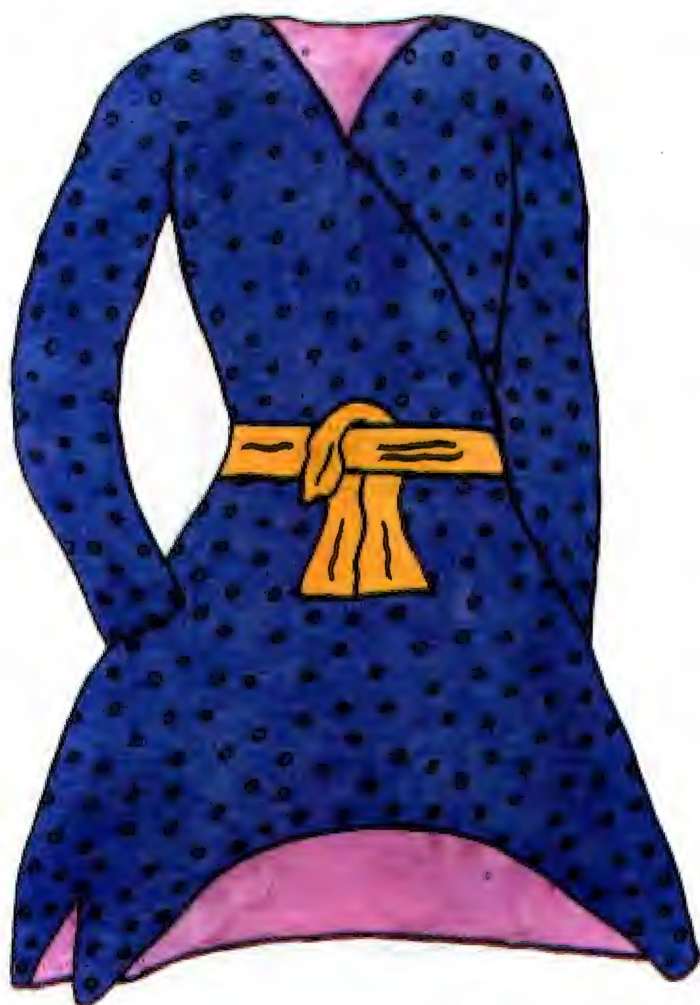
شکل ۸۴



شکل۸۵



شکل ۸۶



شکل ۸۷



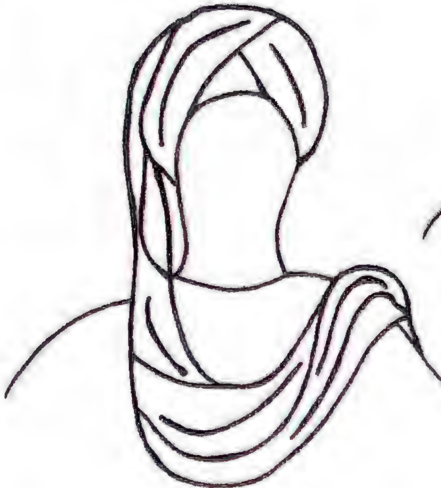
شکل ۸۸



شکل ۸۹



شکل ۹۰



شکل ۹۱



شکل ۹۲



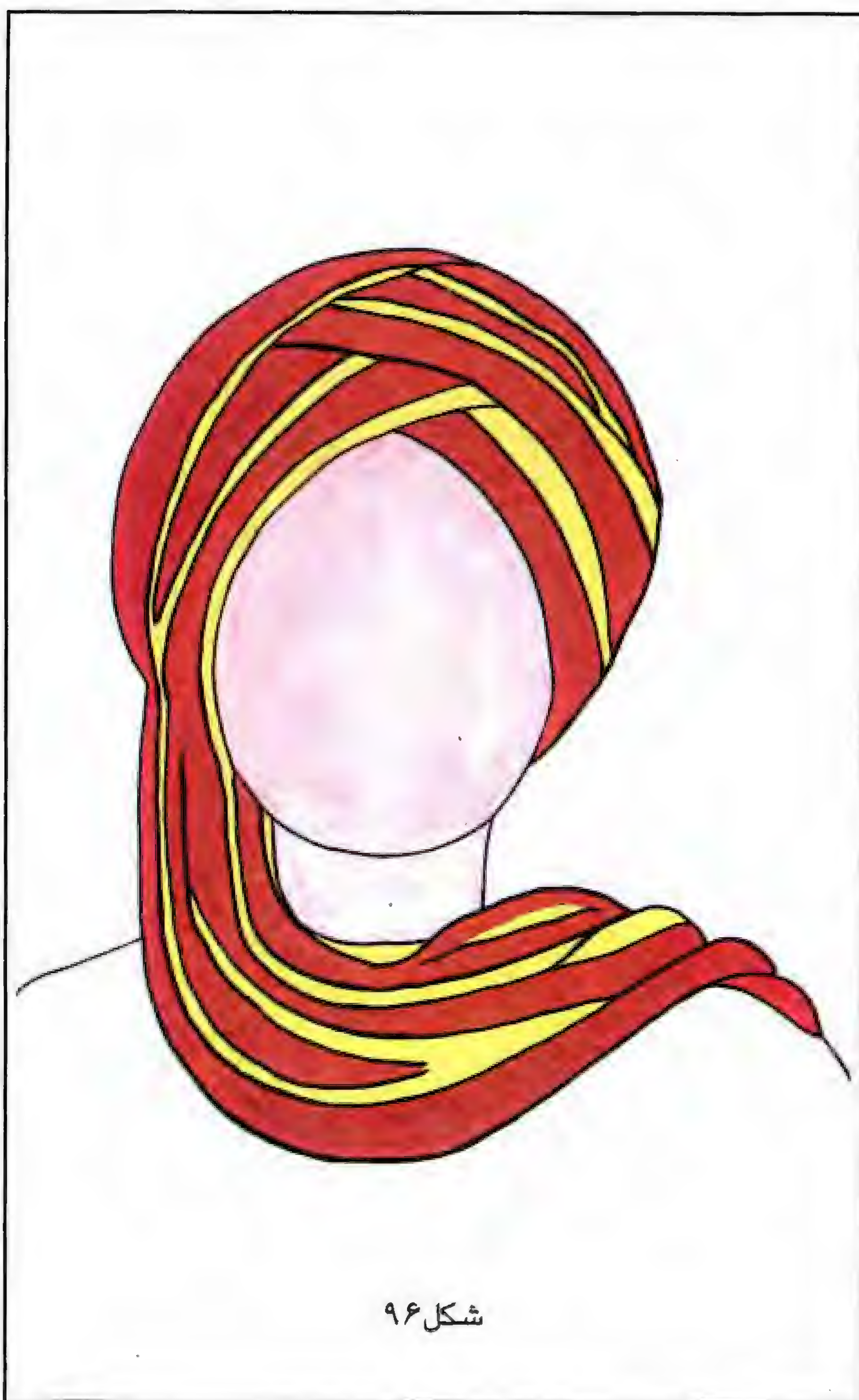
شکل ۹۳



شکل ۹۴



شکل ۹۵



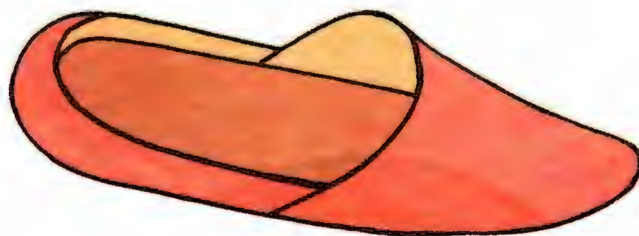
شکل ۹۶



شکل ۹۷



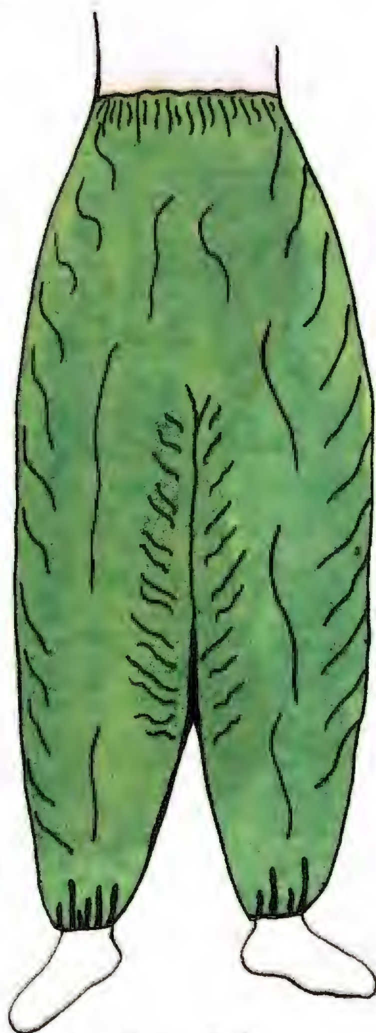
شکل ۹۸



شكل ٩٩



شكل ١٠١



شكل ١٠٠



شكل ١٠٢



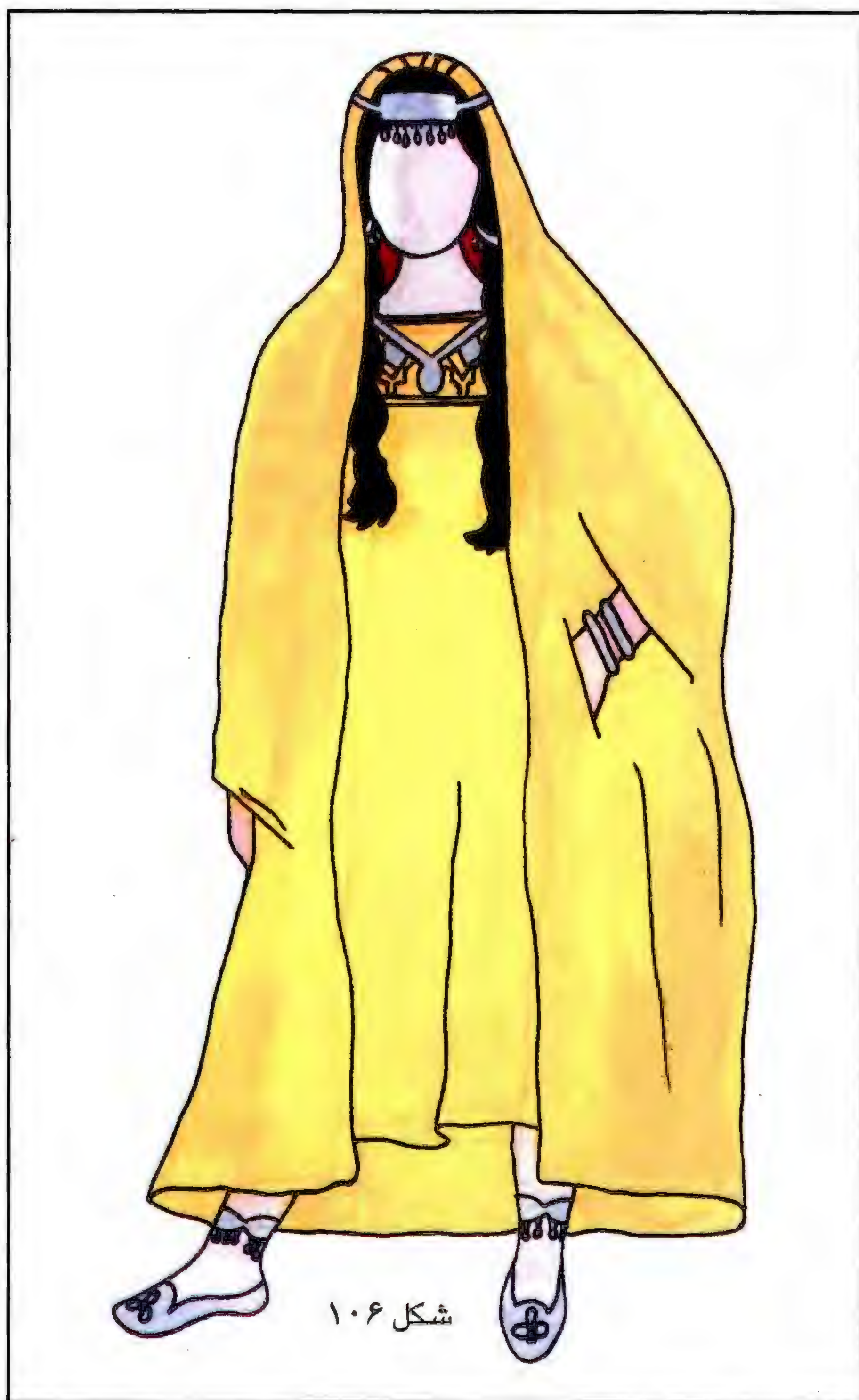
شکل۱۰۳



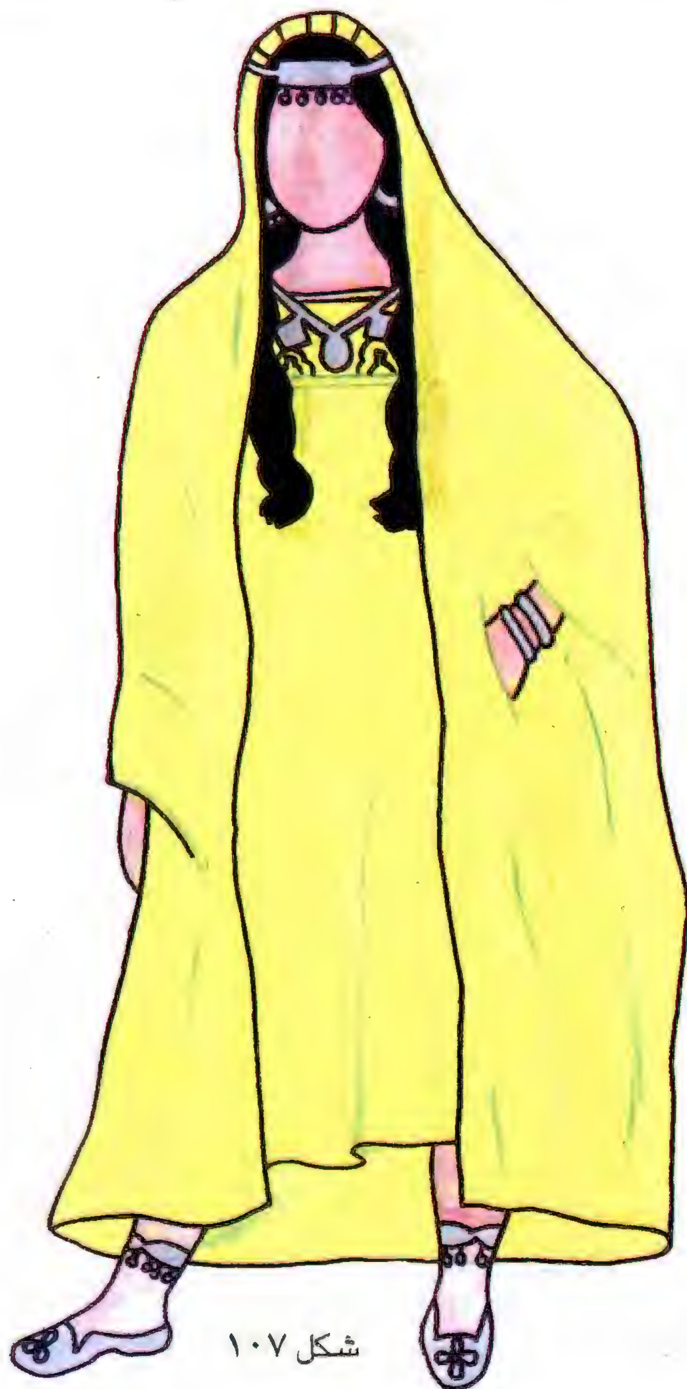
شکل۱۰۴



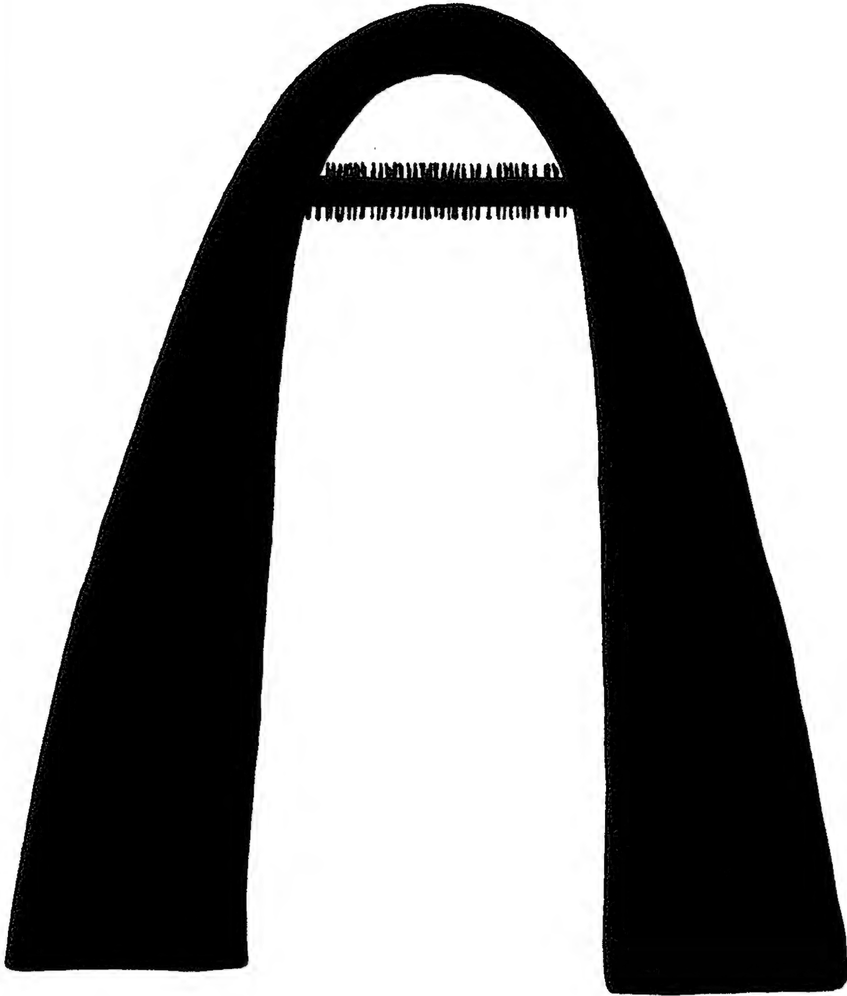
شكل ١٠٥



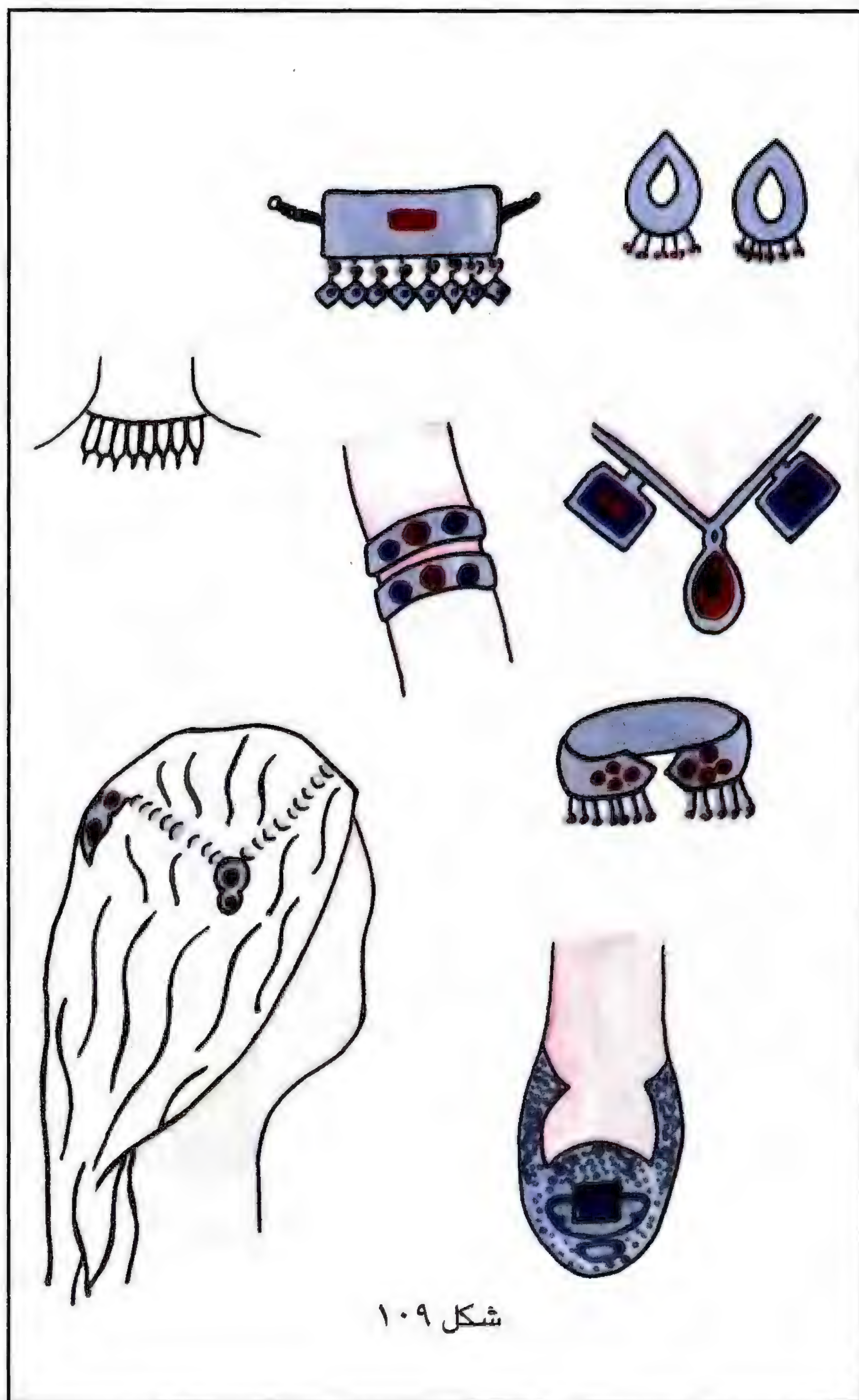
شكل ١٠٦



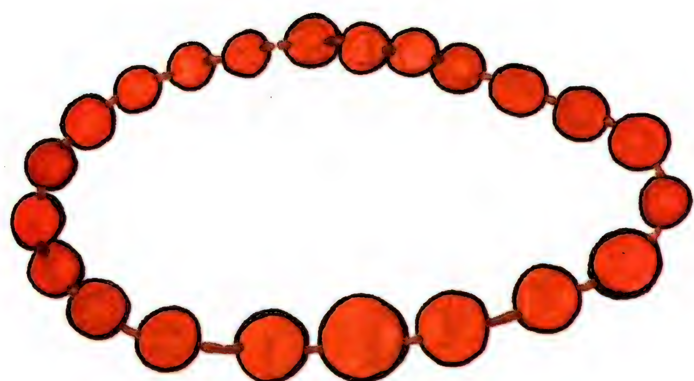
شكل ١٠٧

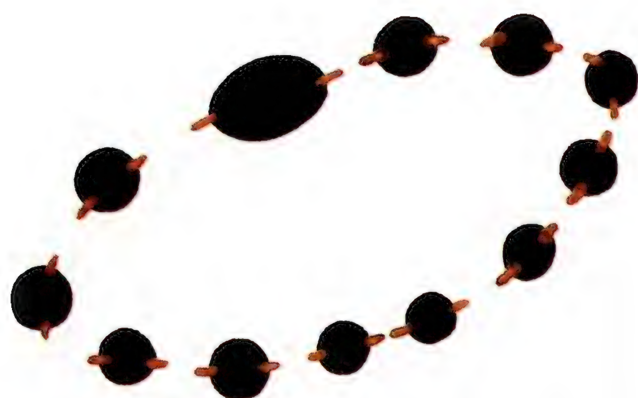


شکل۱۰۸



شكل ١٠٩





شكل ١١٠





شکل ۱۱۱



شکل ۱۱۲



شکل۱۱۳



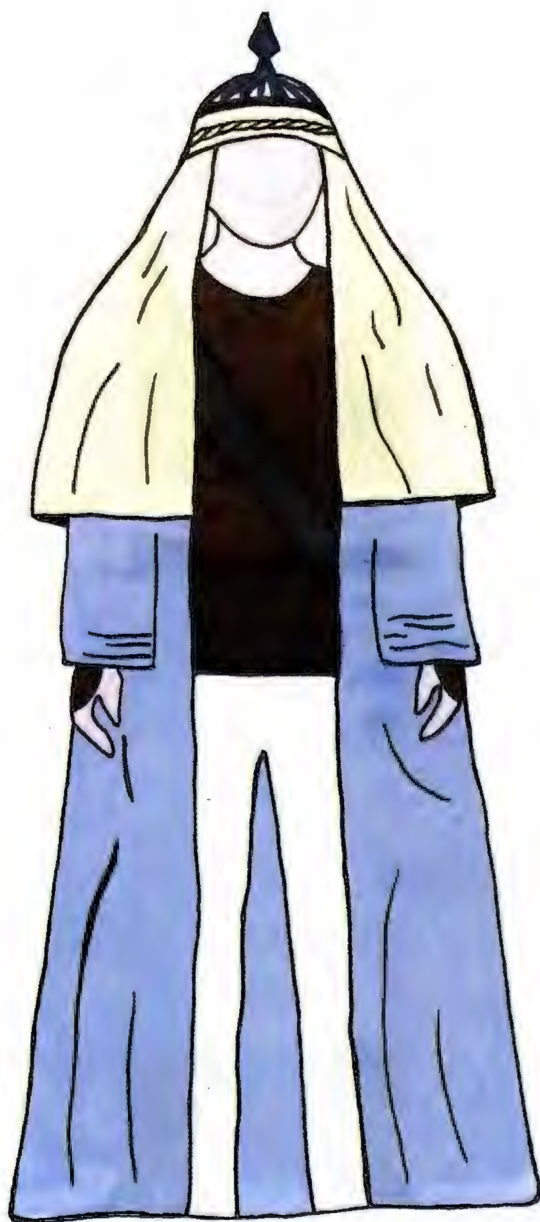
شکل۱۱۴



شکل ۱۱۵



شکل ۱۱۶



شكل ١١٧



شکل۱۱۸



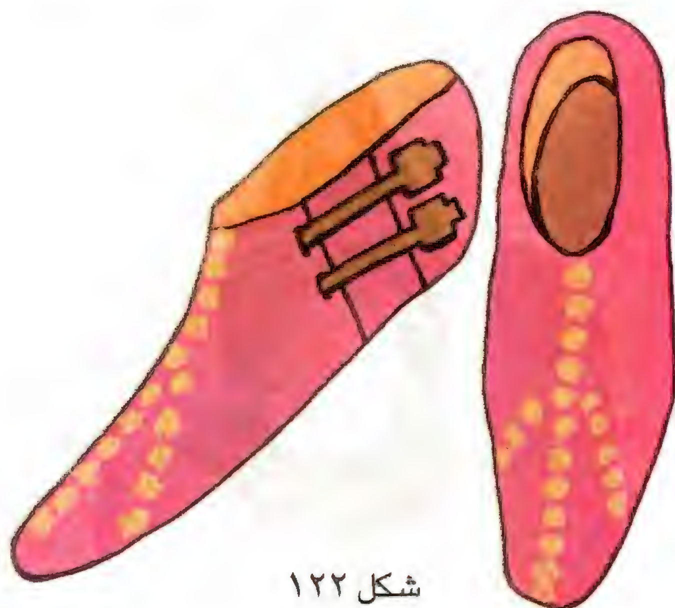
شكل ١١٩



شکل ۱۲۰



شکل ۱۲۱



شکل ۱۲۲



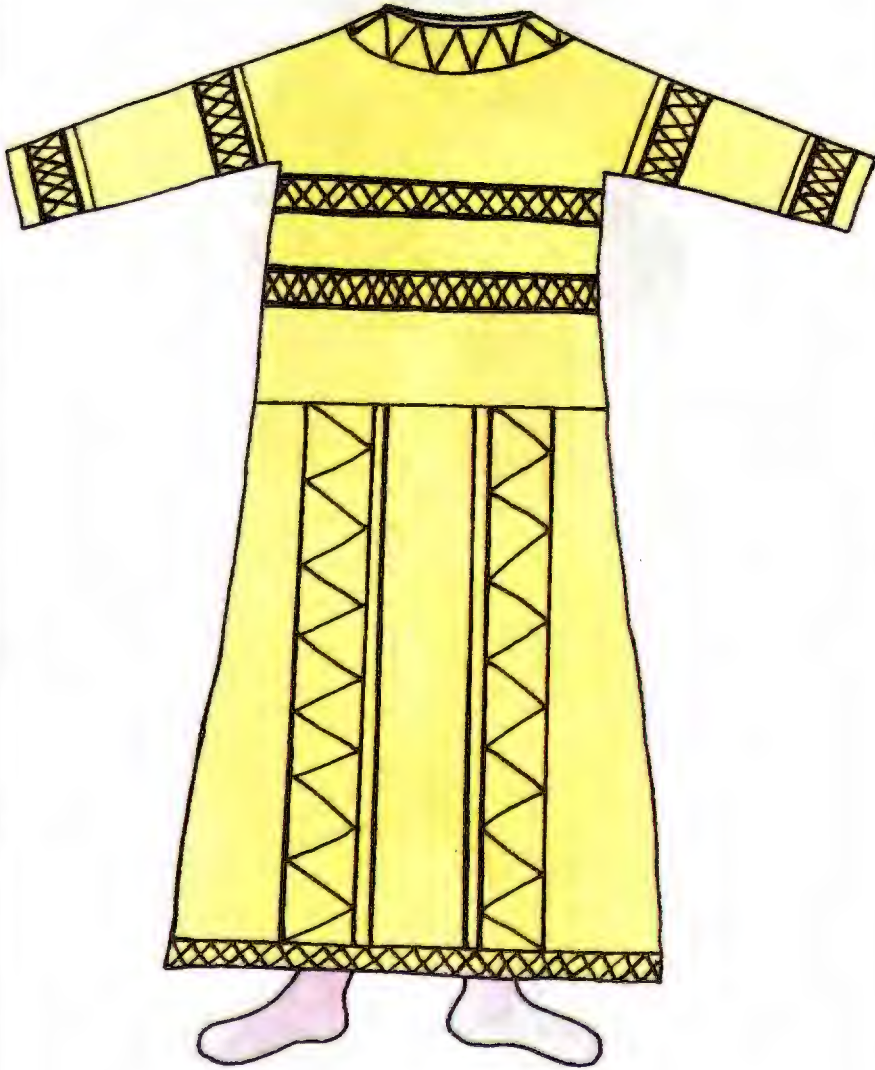
شکل ۱۲۳



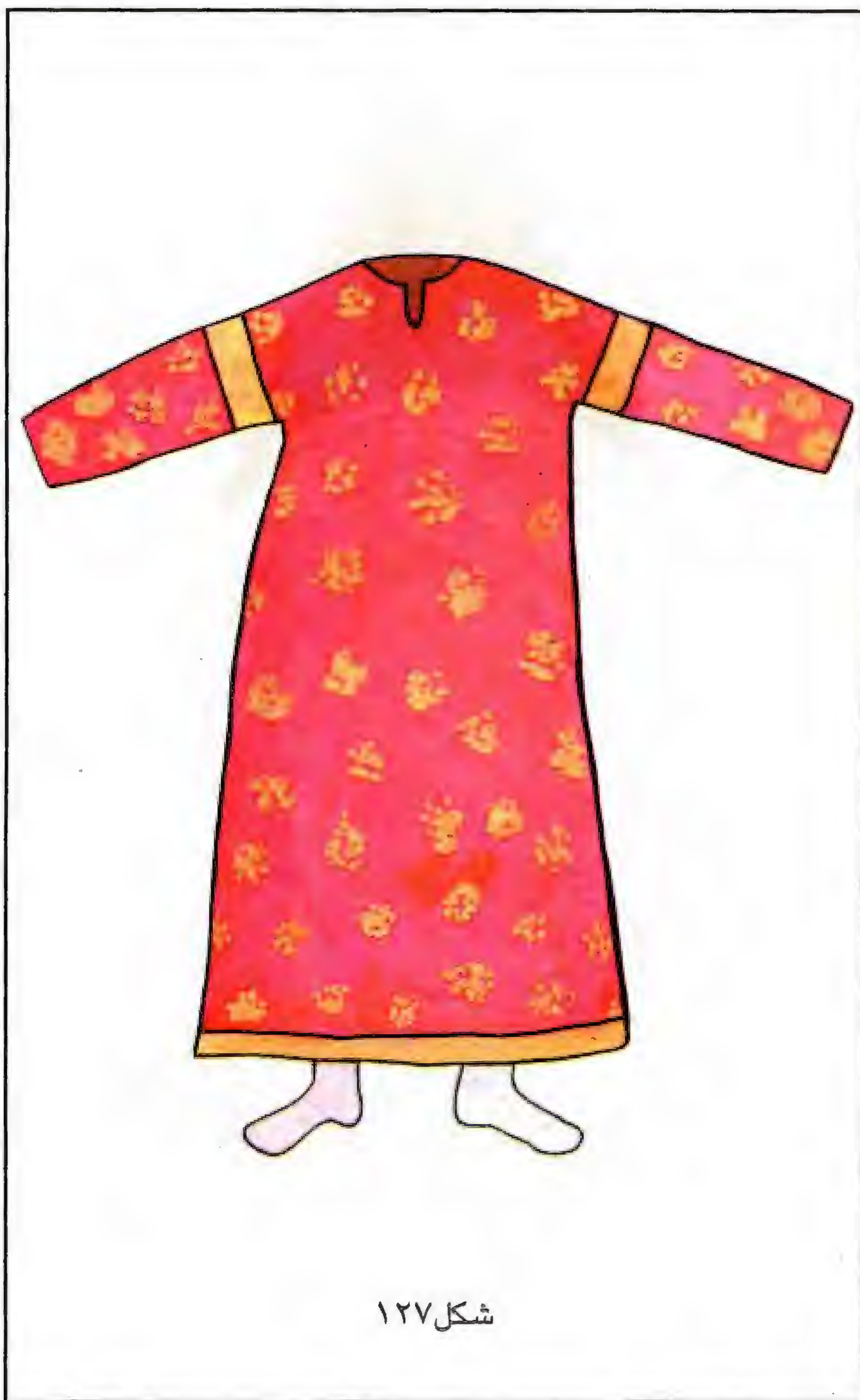
شکل۱۲۴



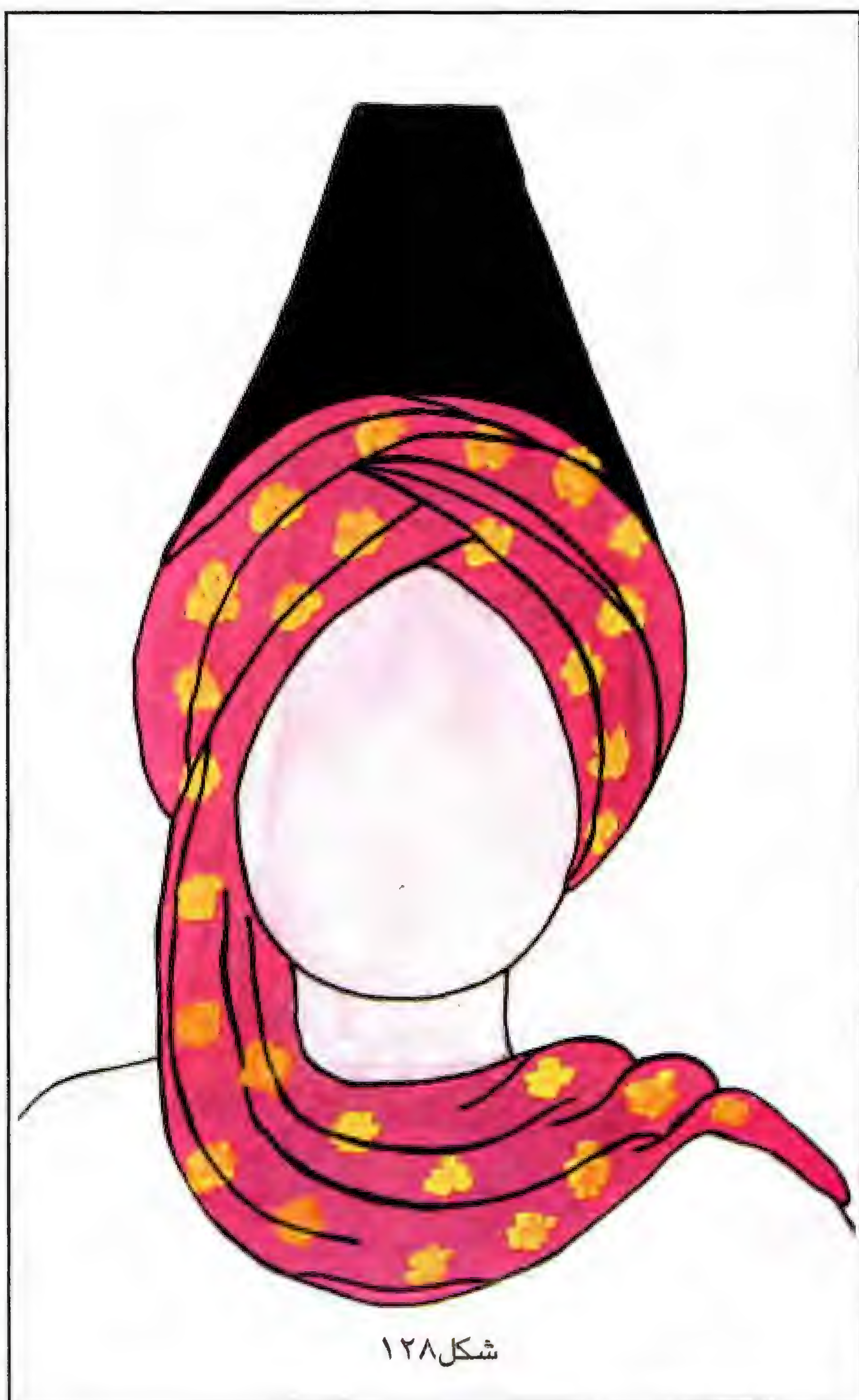
شکل۱۲۵



شکل ۱۲۶



شکل۱۲۷



شکل۱۲۸



شکل ۱۲۹



شکل ۱۳۰



شکل ۱۳۱



شکل ۱۳۲



شکل ۱۳۳



شکل ۱۳۴



شکل ۱۳۵



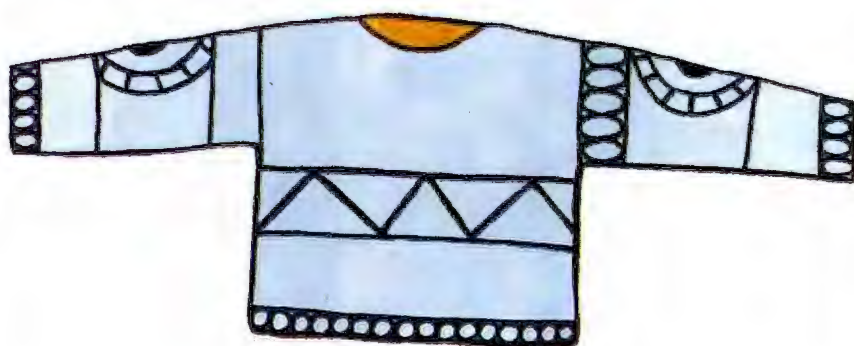
شکل ۱۳۶



شکل ۱۳۷


شکل۱۳۸


شکل۱۳۹


شکل ۱۴۰



شکل ۱۴۱



شکل ۱۴۲



شکل ۱۴۳



شکل ۱۴۴



شکل ۱۴۵



شکل ۱۴۶



شکل ۱۴۷



شکل ۱۴۸



شکل ۱۴۹



شکل ۱۵۰



شکل ۱۵۱



شکل۱۵۲



شکل ۱۵۳



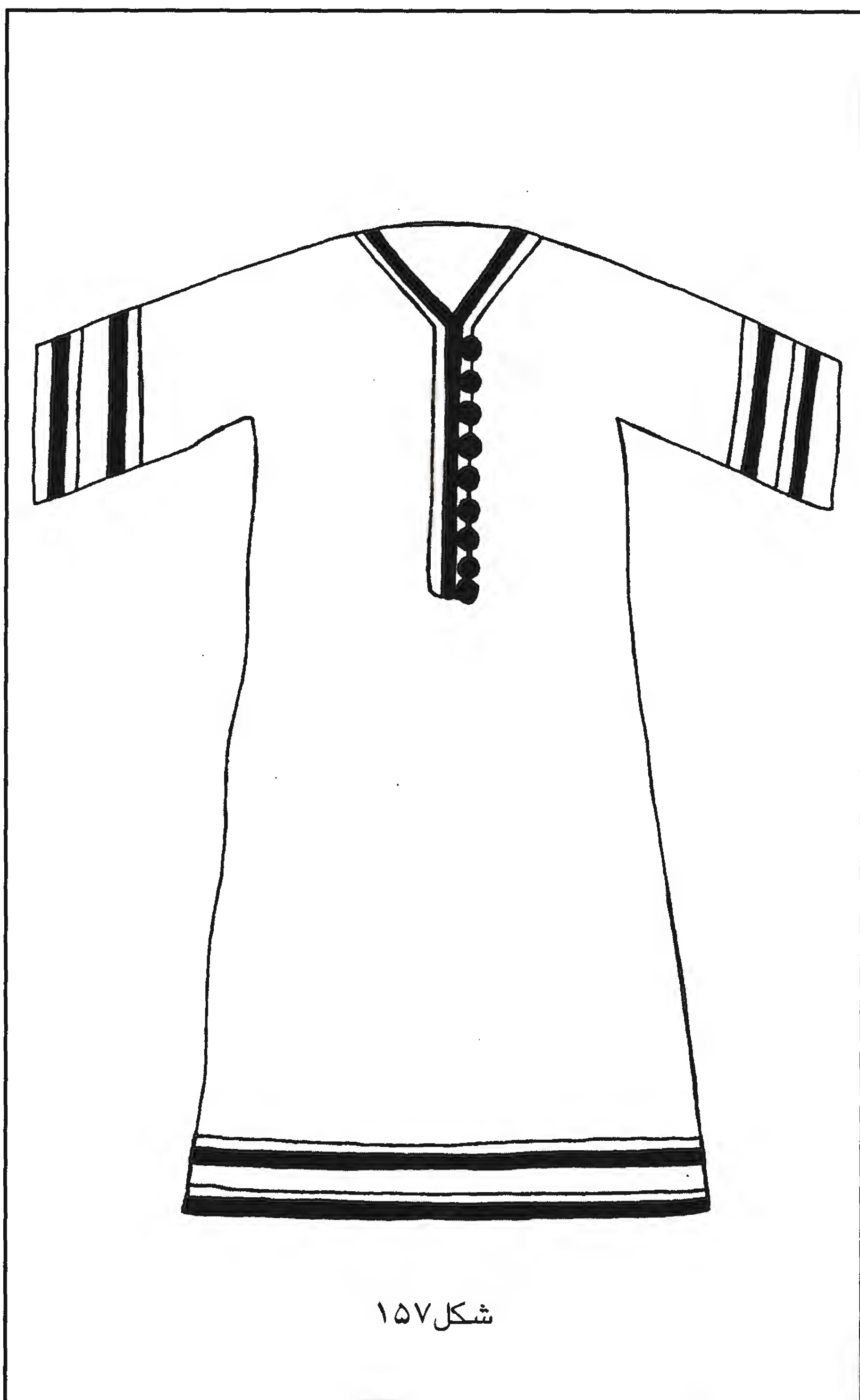
شکل ۱۵۵



شکل ۱۵۶



شکل ۱۵۴



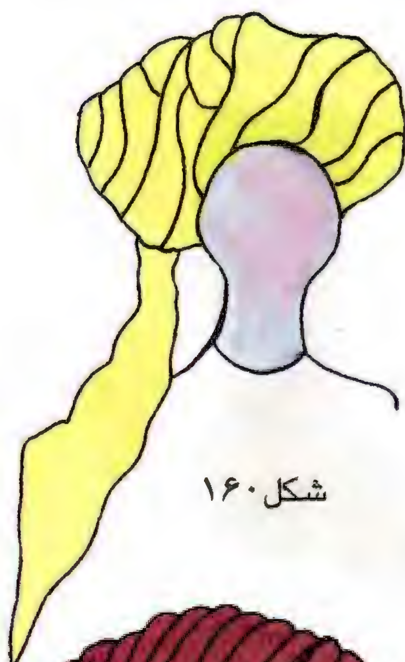
شكل١٥٧



شکل ۱۵۸



شکل ۱۵۹



شکل ۱۶۰



شکل ۱۶۱



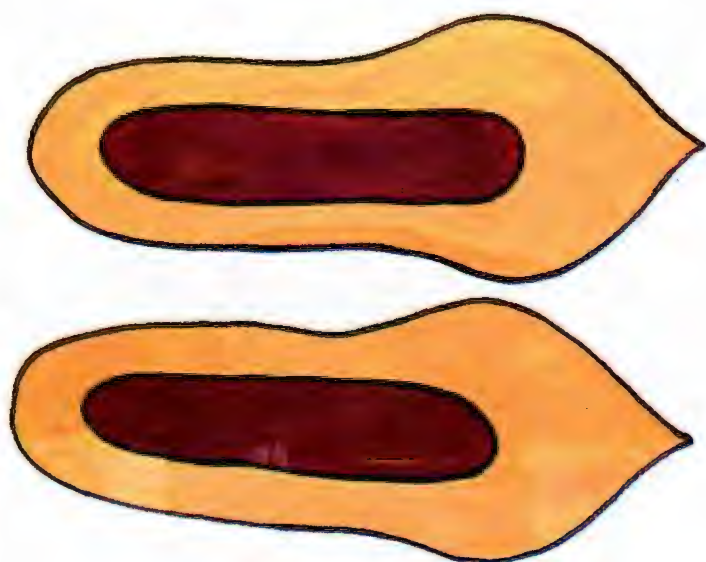
شکل ۱۶۲



شکل ۱۶۳



شکل ۱۶۴



شکل۱۶۵



شکل۱۶۶



شکل ۱۶۷



شکل ۱۶۸



شکل۱۶۹



شکل ۱۷۰



شکل ۱۷۱



شکل۱۷۲



شکل ۱۷۳



شکل ۱۷۴



شکل ۱۷۵



شکل ۱۷۶



شكل ١٧٧



شکل۱۷۸



شكل ١٧٩



شکل ۱۸۰



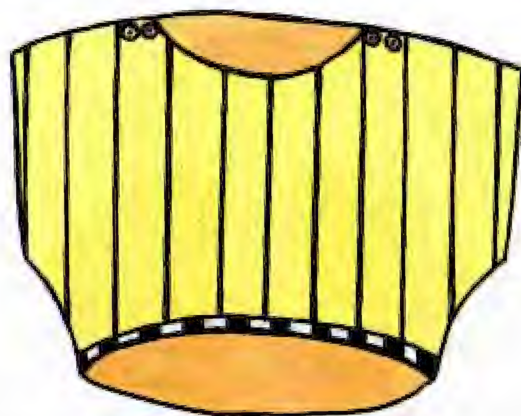
شکل ۱۸۱



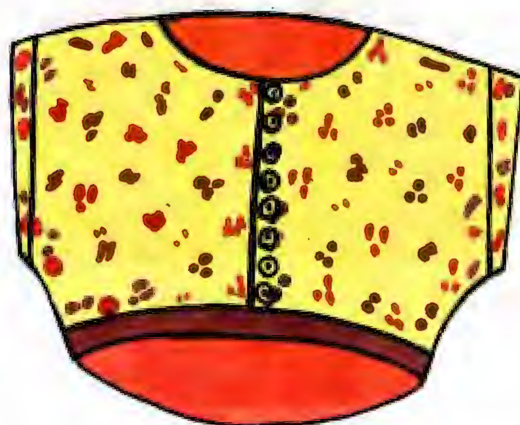
شکل۱۸۲



شکل۱۸۳



شکل ۱۸۴



شکل ۱۸۵



شکل ۱۸۶



شکل۱۸۷



شکل ۱۸۸



شکل ۱۸۹



شکل ۱۹۰



شكل ١٩١



شكل ١٩٢



شکل۱۹۳



شکل ۱۹۴



شکل ۱۹۵



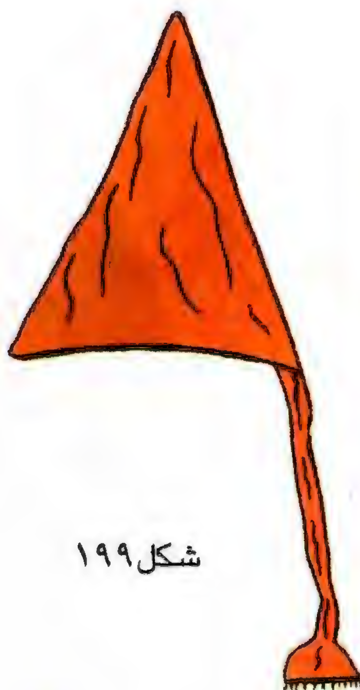
شکل ۱۹۶



شکل ۱۹۷



شکل ۱۹۸



شکل ۱۹۹



شکل ۲۰۰



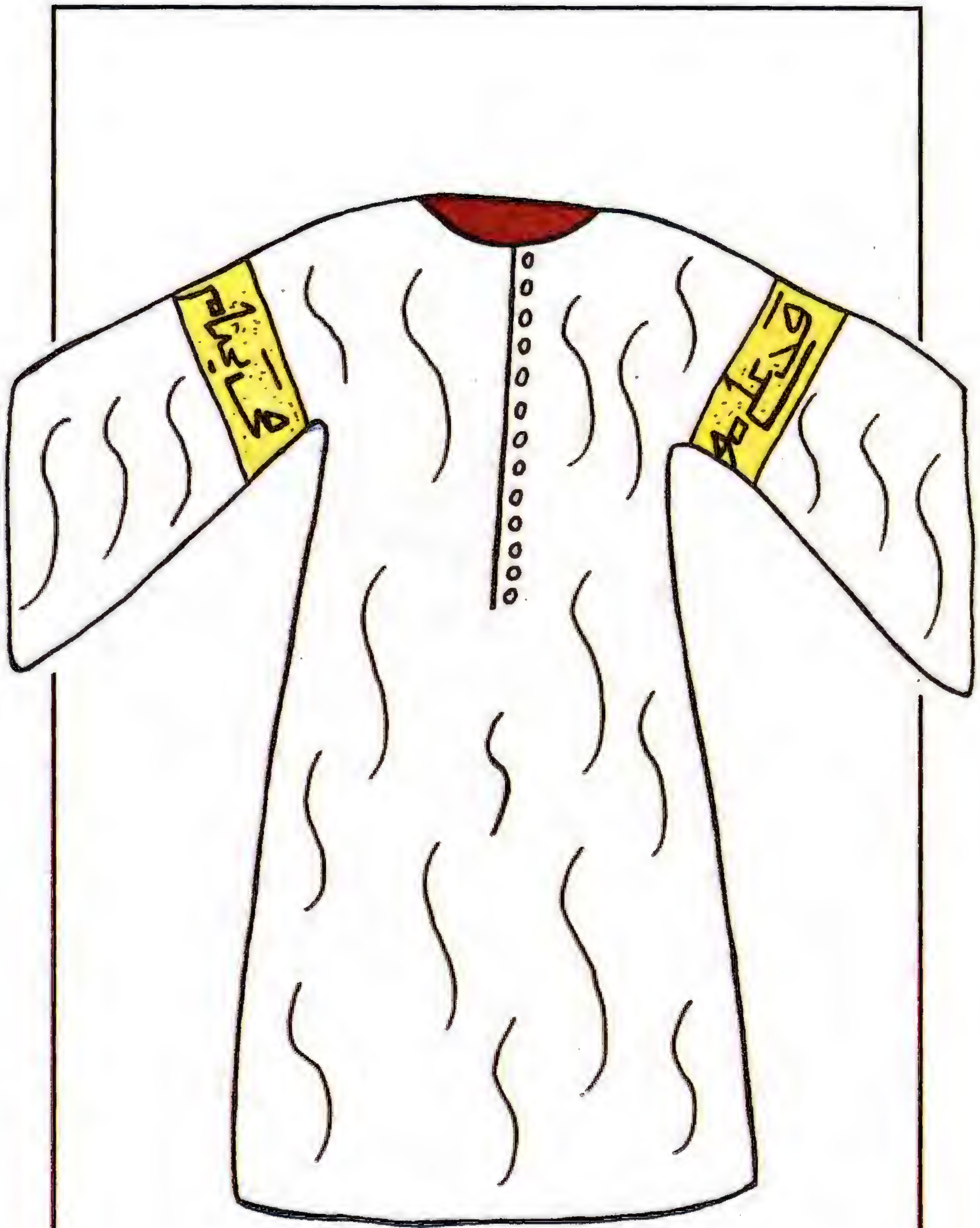
شکل ۲۰۱



شکل ۲۰۲



شكل ٢٠٣

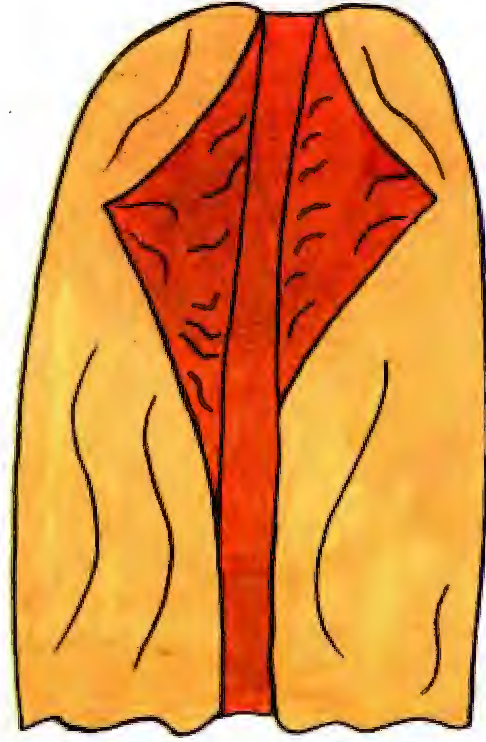


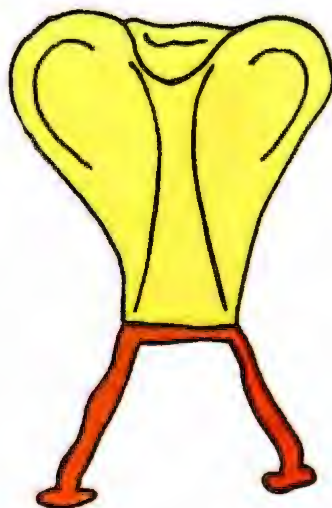
شكل ٢٠٤



شكل ٢٠٥


شکل ۲۰۶


شکل ۲۰۷



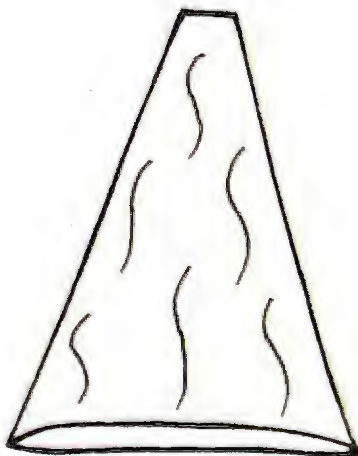
شكل ٢٠٨



شكل ٢٠٩



شكل ٢١٠



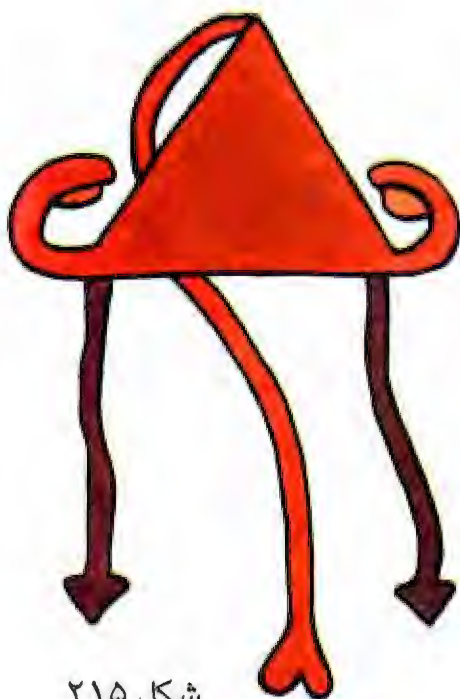
شكل ٢١١



شكل ٢١٣



شكل ٢١٢



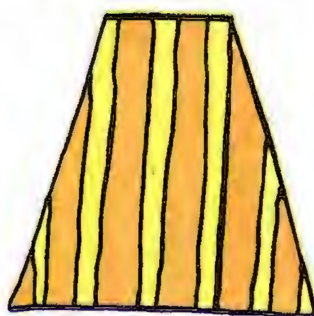
شکل ۲۱۵



شکل ۲۱۴



شکل ۲۱۷



شکل ۲۱۶



شکل ۲۱۹



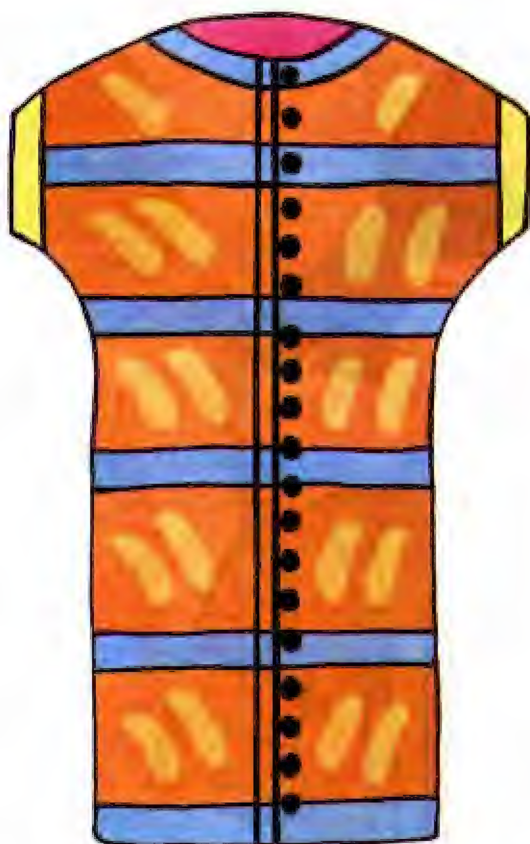
شکل ۲۱۸



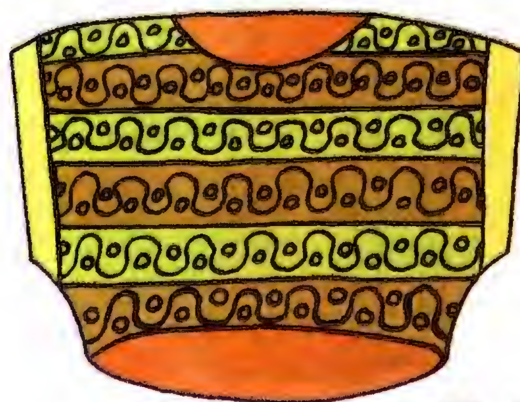
شکل ۲۲۱



شکل ۲۲۰



شكل ٢٢٢



شكل ٢٢٣



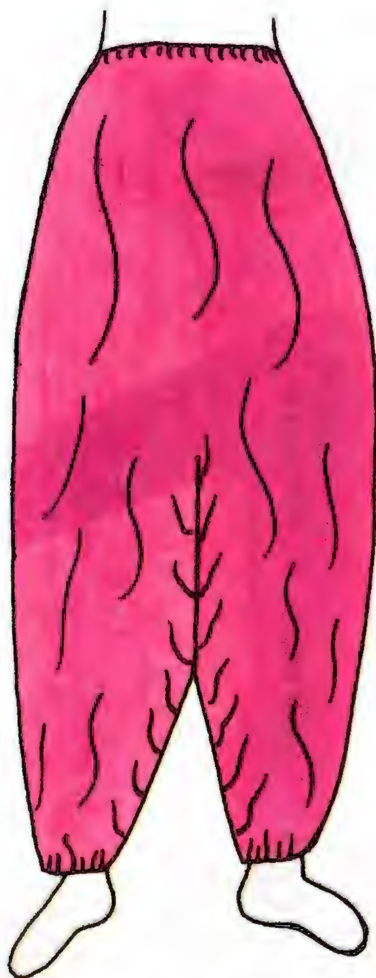
شکل ۲۲۴



شکل ۲۲۵



شکل۲۲۶



شکل ۲۲۸



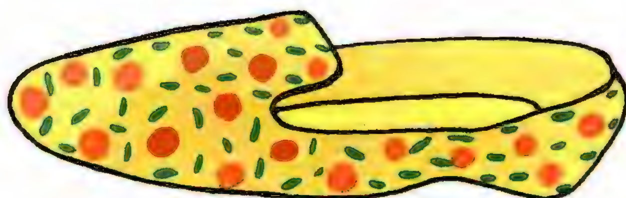
شکل ۲۲۷



شکل ۲۲۹



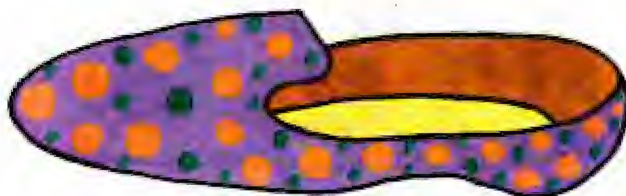
شكل ٢٣٠



شکل ۲۳۱



شکل ۲۳۲



شکل ۲۳۳



شکل ۲۳۴



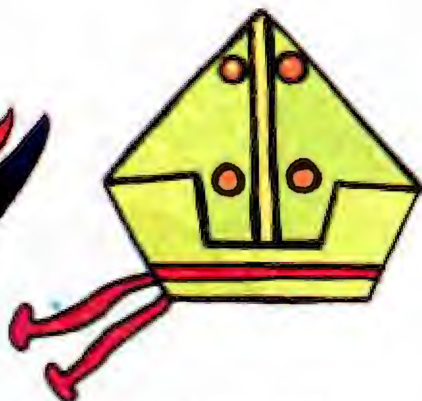
شکل ۲۳۵



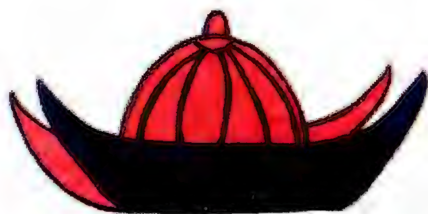
شکل ۲۳۶



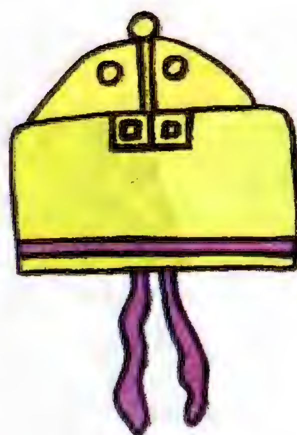
شکل ۲۳۷



شکل ۲۳۸



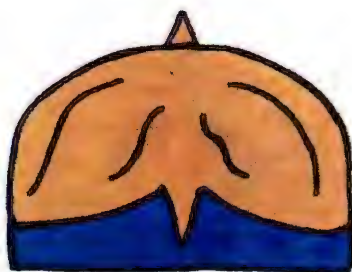
شکل ۲۳۹



شکل ۲۴۰



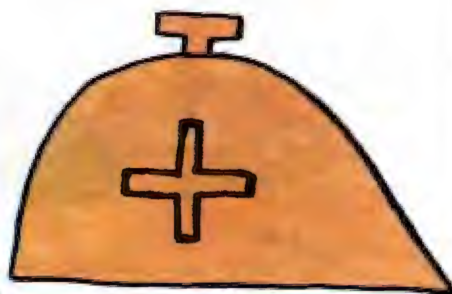
شکل ۲۴۱



شکل ۲۴۲



شکل۲۴۳



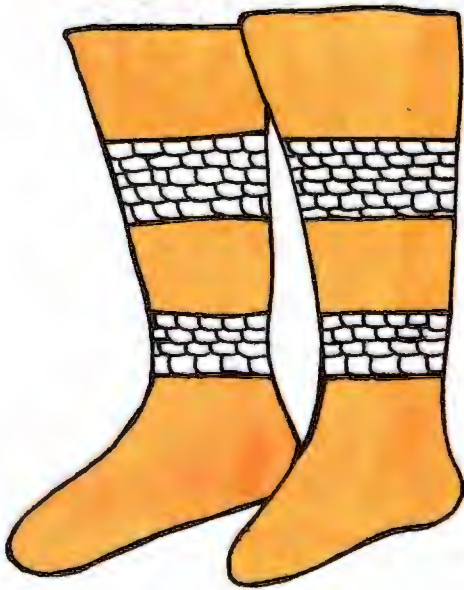
شکل ۲۴۴



شکل ۲۴۵



شکل ۲۴۶



شکل ۲۴۷



شکل ۲۴۸



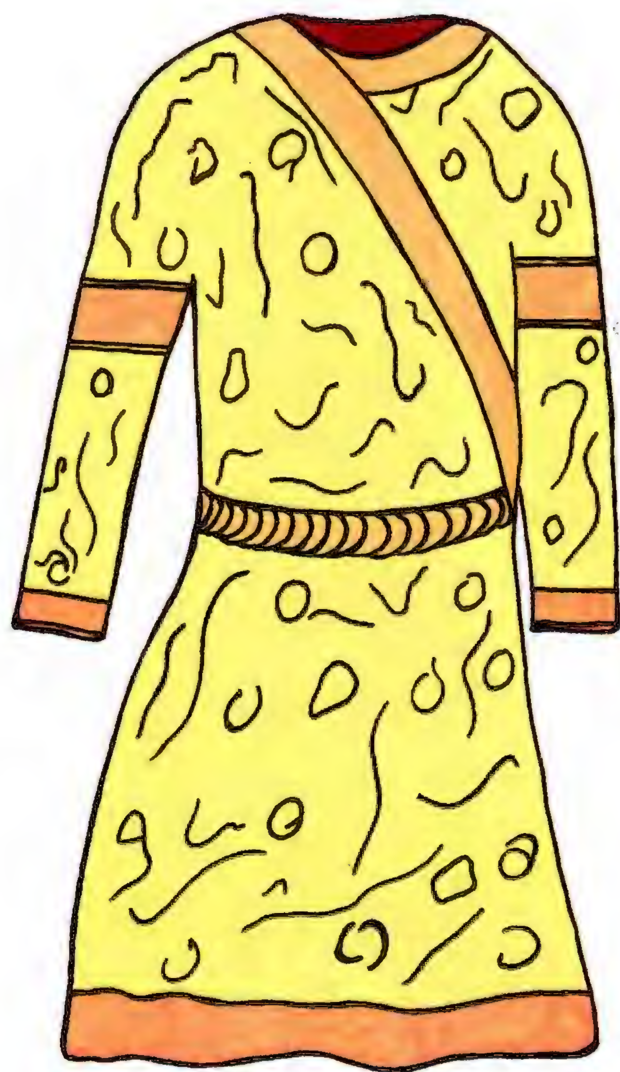
شکل ۲۴۹



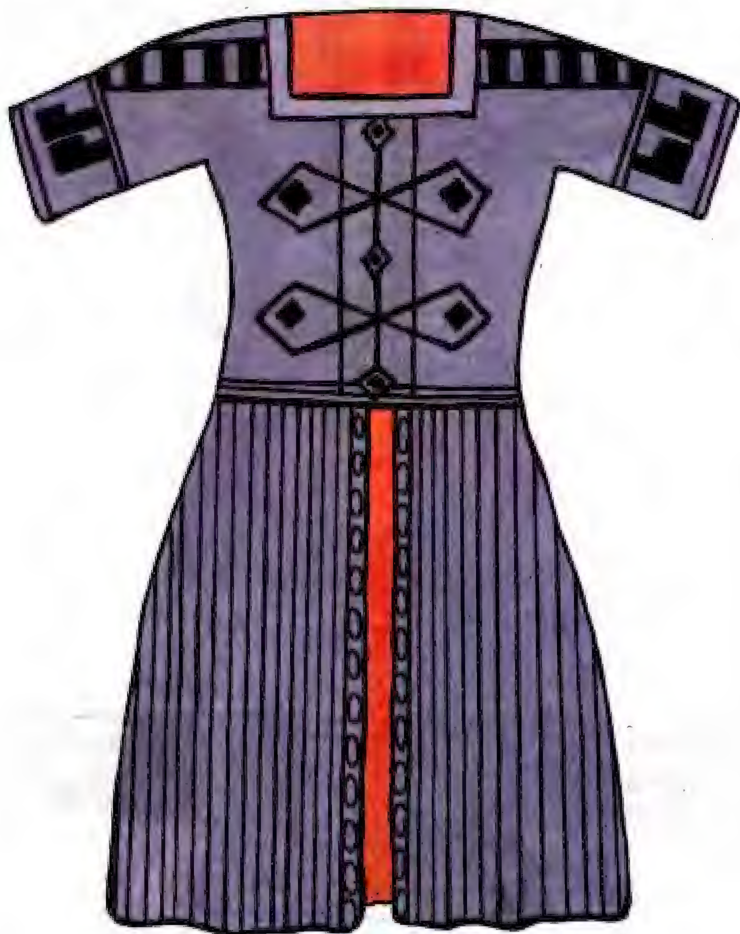
شكل ٢٥٠



شكل ٢٥١



شکل ۲۵۲



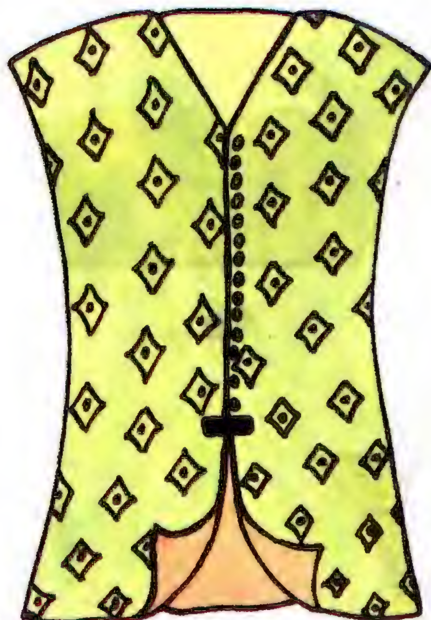
شکل ۲۵۳



شكل ۲۵۴



شكل ۲۵۵



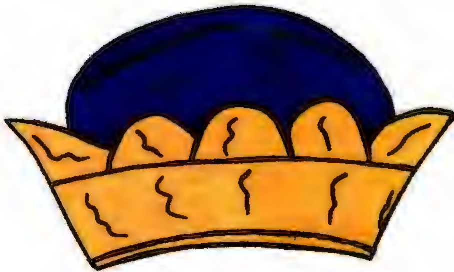
شکل ۲۵۶



شکل ۲۵۷



شکل ۲۵۸



شکل ۲۵۹



شکل ۲۶۰



شکل ۲۶۱



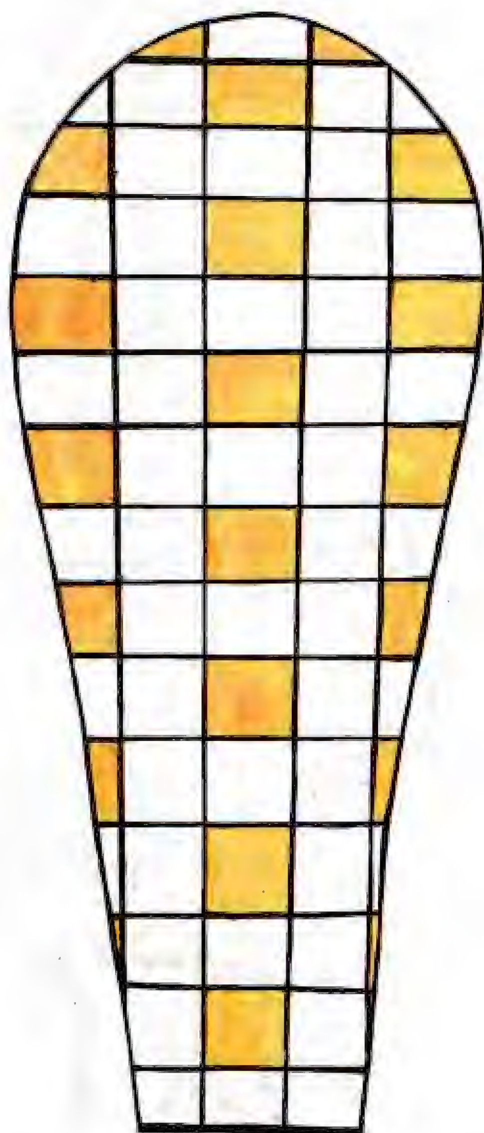
شکل ۲۶۲



شکل۲۶۴



شکل ۲۶۳



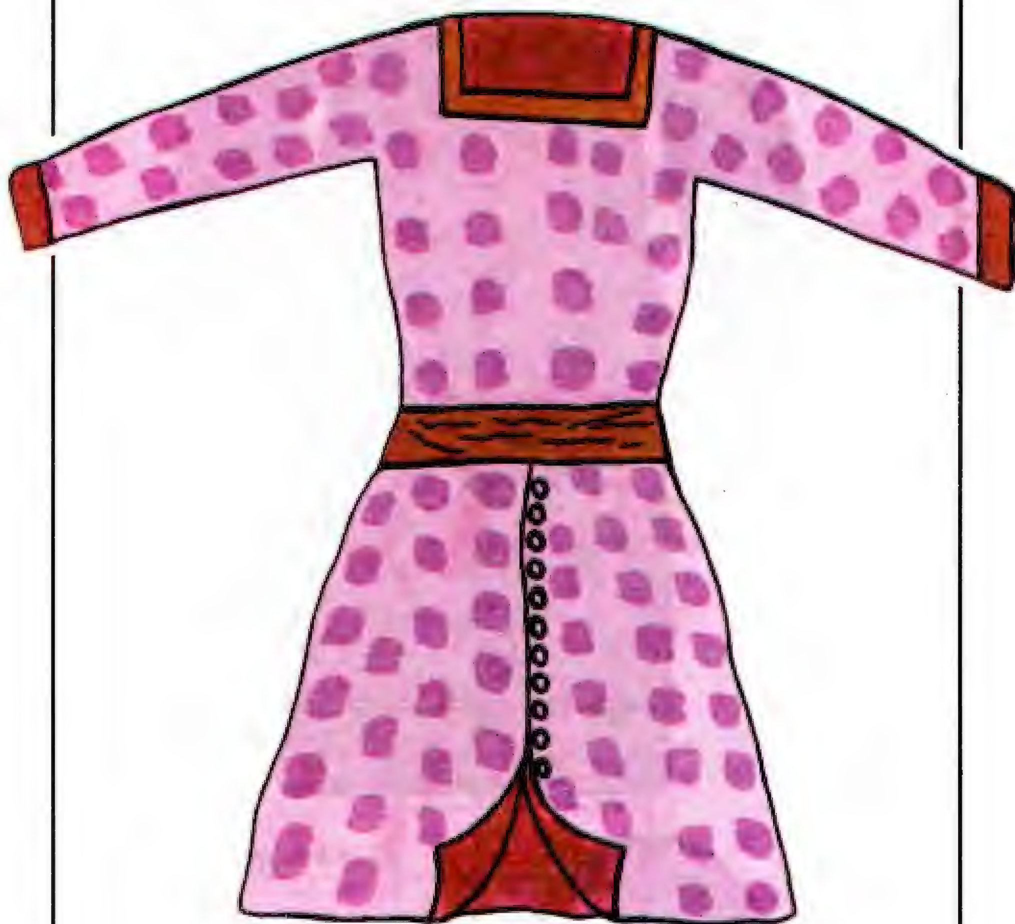
شکل ۲۶۵



شکل ۲۶۶



شکل ۲۶۷



شکل ۲۶۸



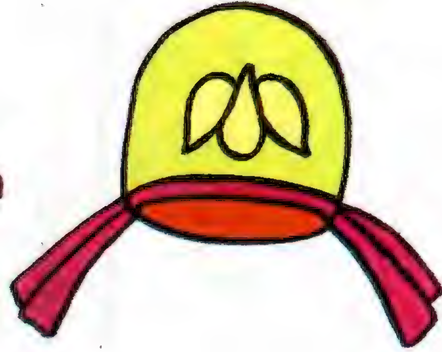
شکل ۲۶۹



شكل ٢٧٠



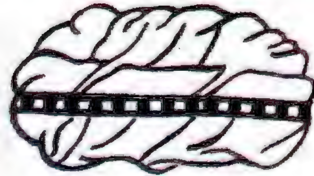
شكل ٢٧١



شکل ۲۷۲



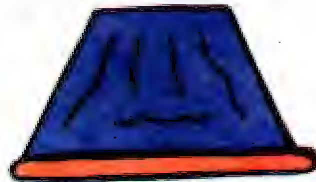
شکل ۲۷۳



شکل ۲۷۴



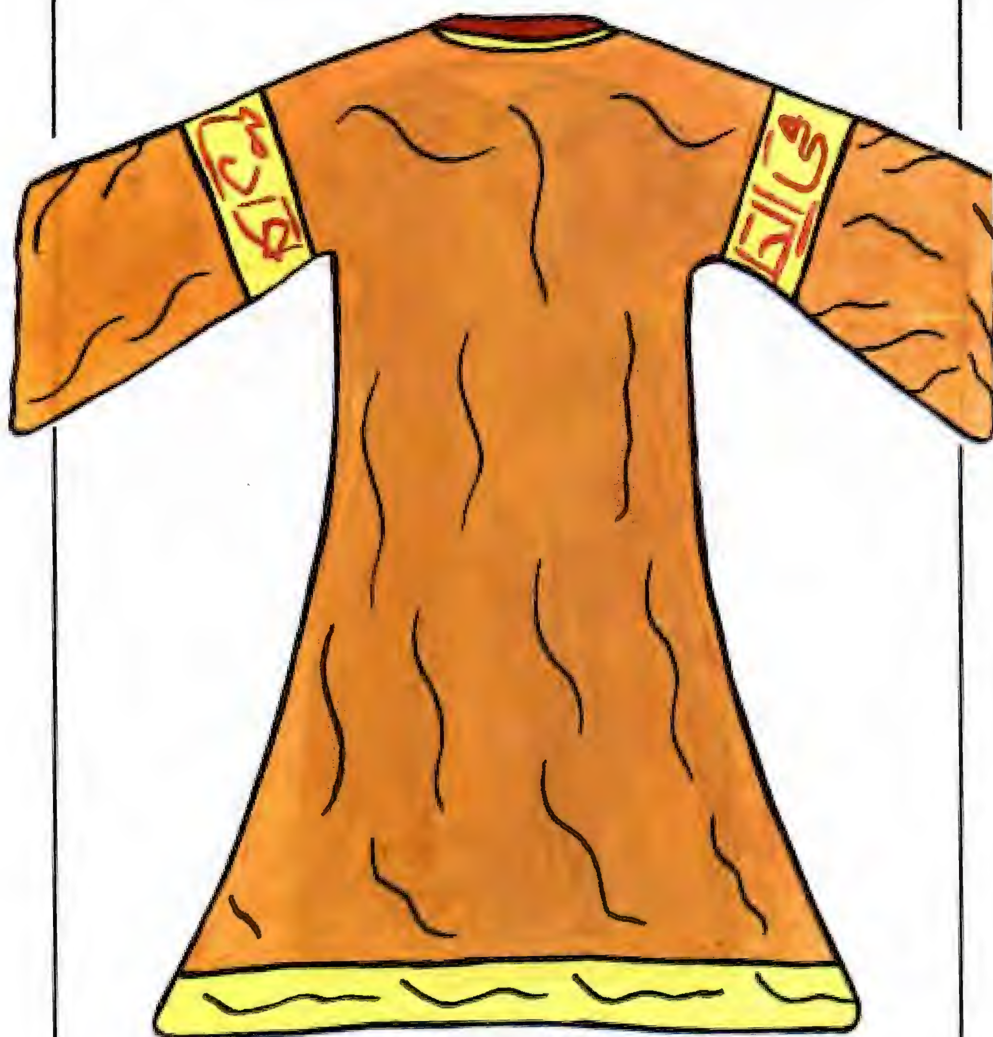
شکل ۲۷۵



شکل ۲۷۶



شکل ۲۷۷



شکل ۲۷۸



شكل ٢٧٩



شکل ۲۸۰



شكل ٢٨١



شکل ۲۸۳



شکل ۲۸۲



شکل ۲۸۵



شکل ۲۸۴



شکل ۲۸۶



شکل ۲۸۷



شکل ۲۸۸



شكل ٢٩٠



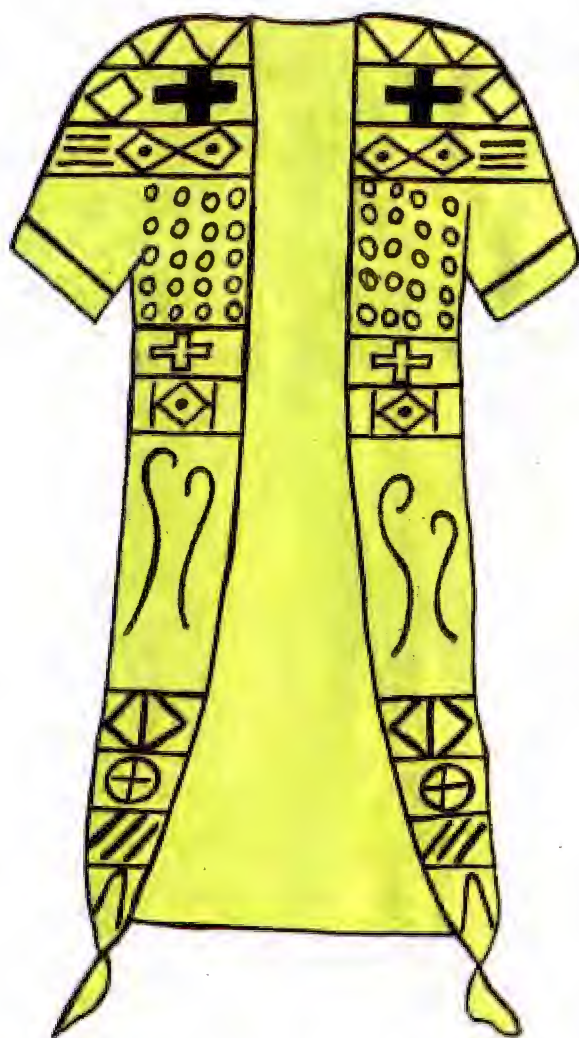
شكل ٢٨٩


شكل ٢٩٢

شكل ٢٩١



شکل ۲۹۳



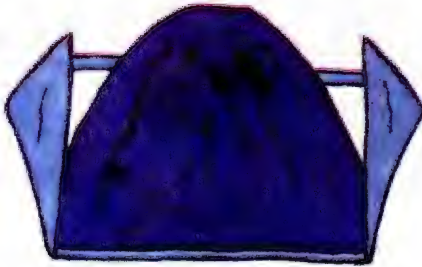
شکل ۲۹۴



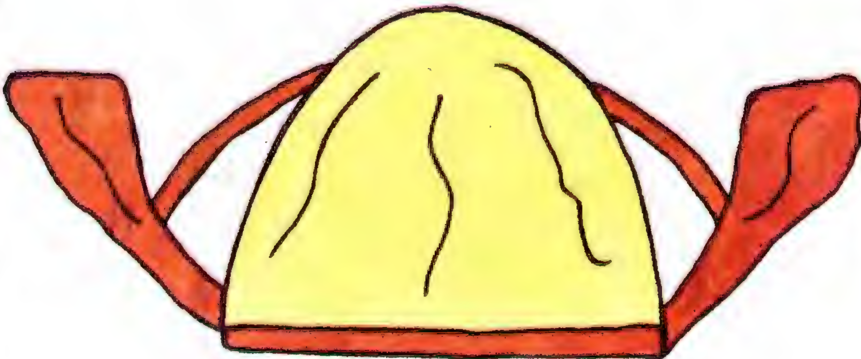
شکل ۲۹۵



شکل ۲۹۶



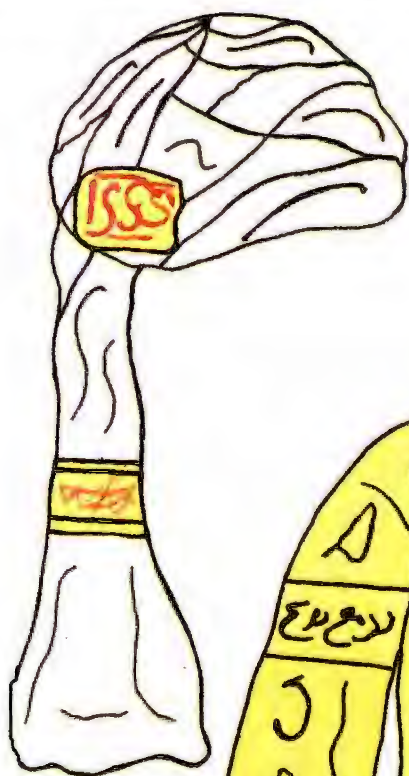
شکل ۲۹۷



شکل ۲۹۸



شكل ٢٩٩



شکل ۳۰۱



شکل ۳۰۰



شکل ۳۰۳

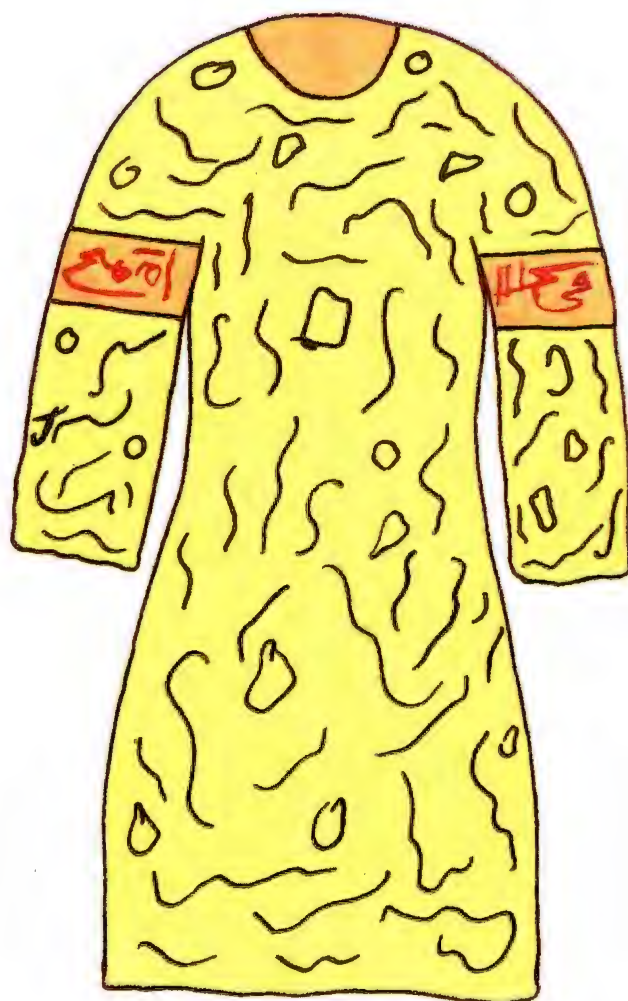
شکل ۳۰۲



شکل ۳۰۴



شكل ٣٠٥



شكل ٣٠٦



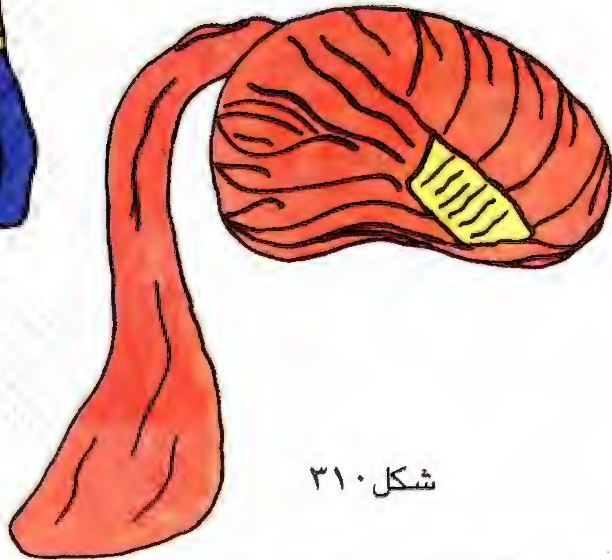
شكل ٣٠٧



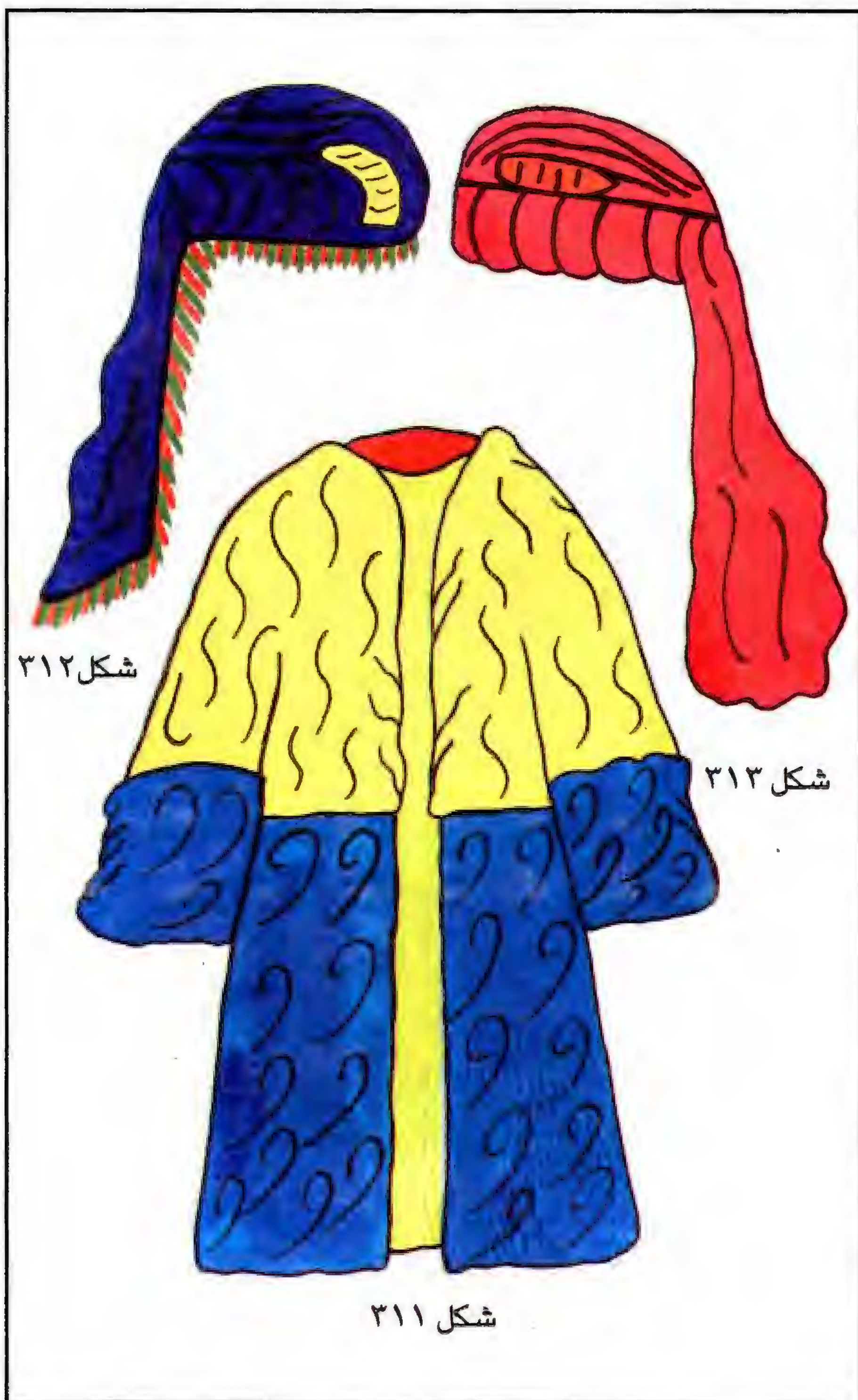
شكل ٣٠٨



شكل ٣٠٩



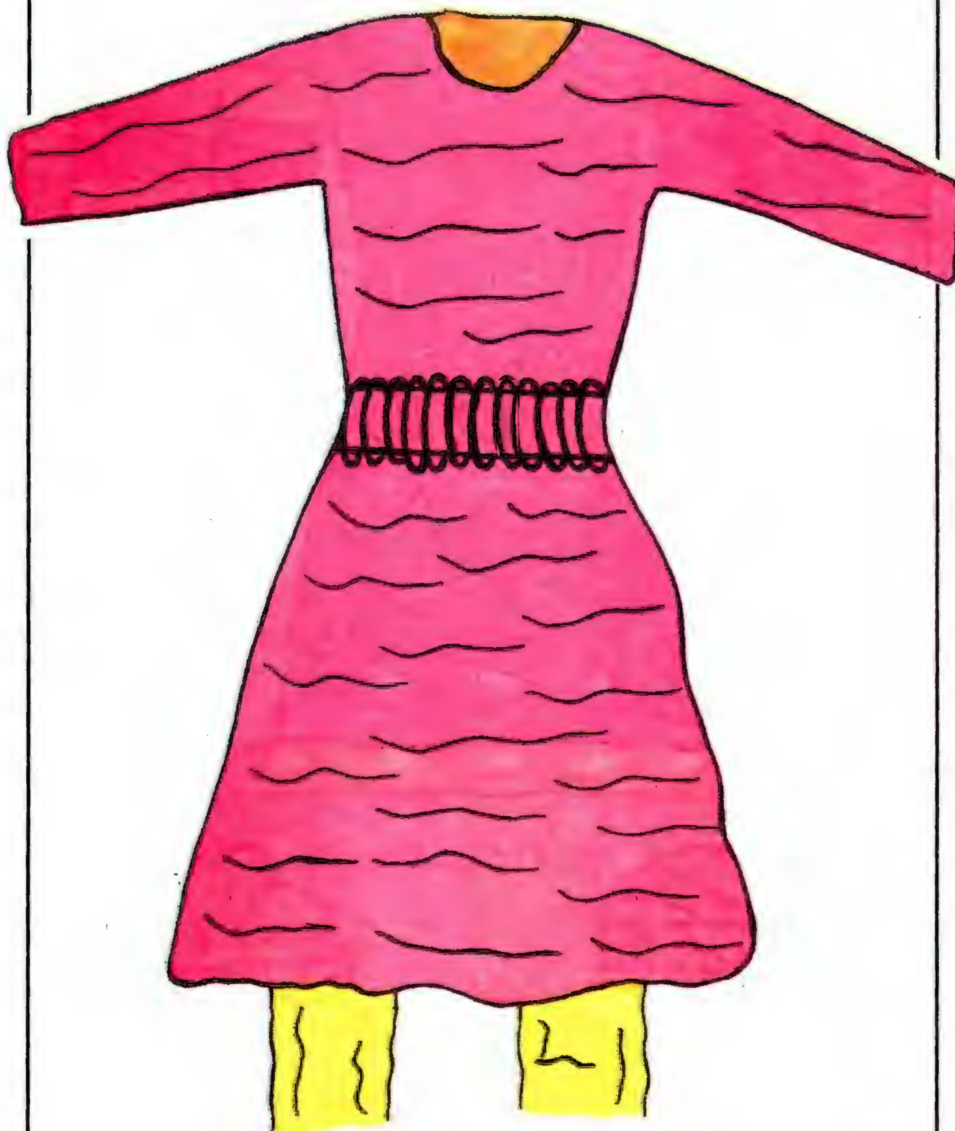
شكل ٣١٠



شکل۳۱۲

شکل ۳۱۳

شکل ۳۱۱



شکل ۳۱۴



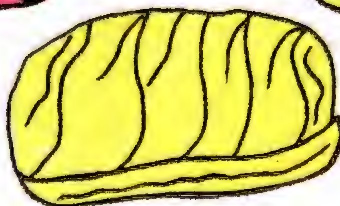
شکل ۳۱۵



شکل ۳۱۷



شکل ۳۱۶



شکل ۳۱۸


شكل ٣٢٠


شكل ٣١٩

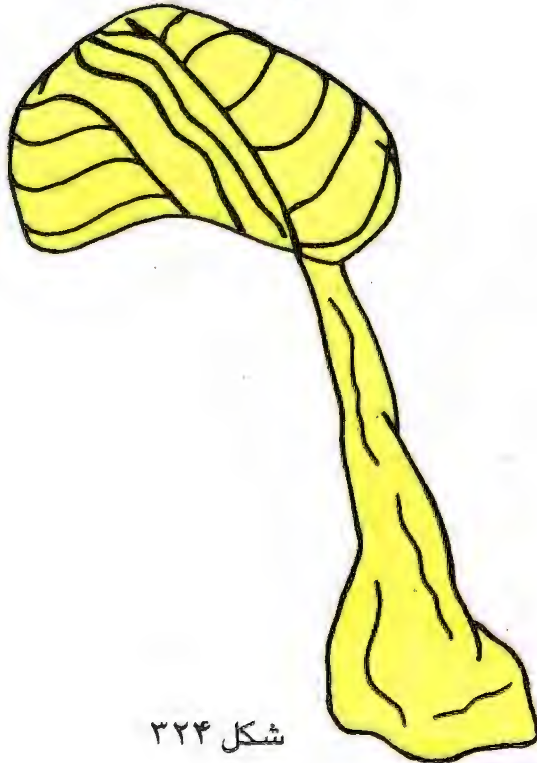

شكل ٣٢١



شکل ۳۲۲



شکل ۳۲۳



شکل ۳۲۴



شکل ۳۲۵



شکل ۳۲۶



شکل ۳۲۷



شکل ۳۲۸



شکل ۳۲۹



شکل ۳۳۰



شکل ۳۳۱

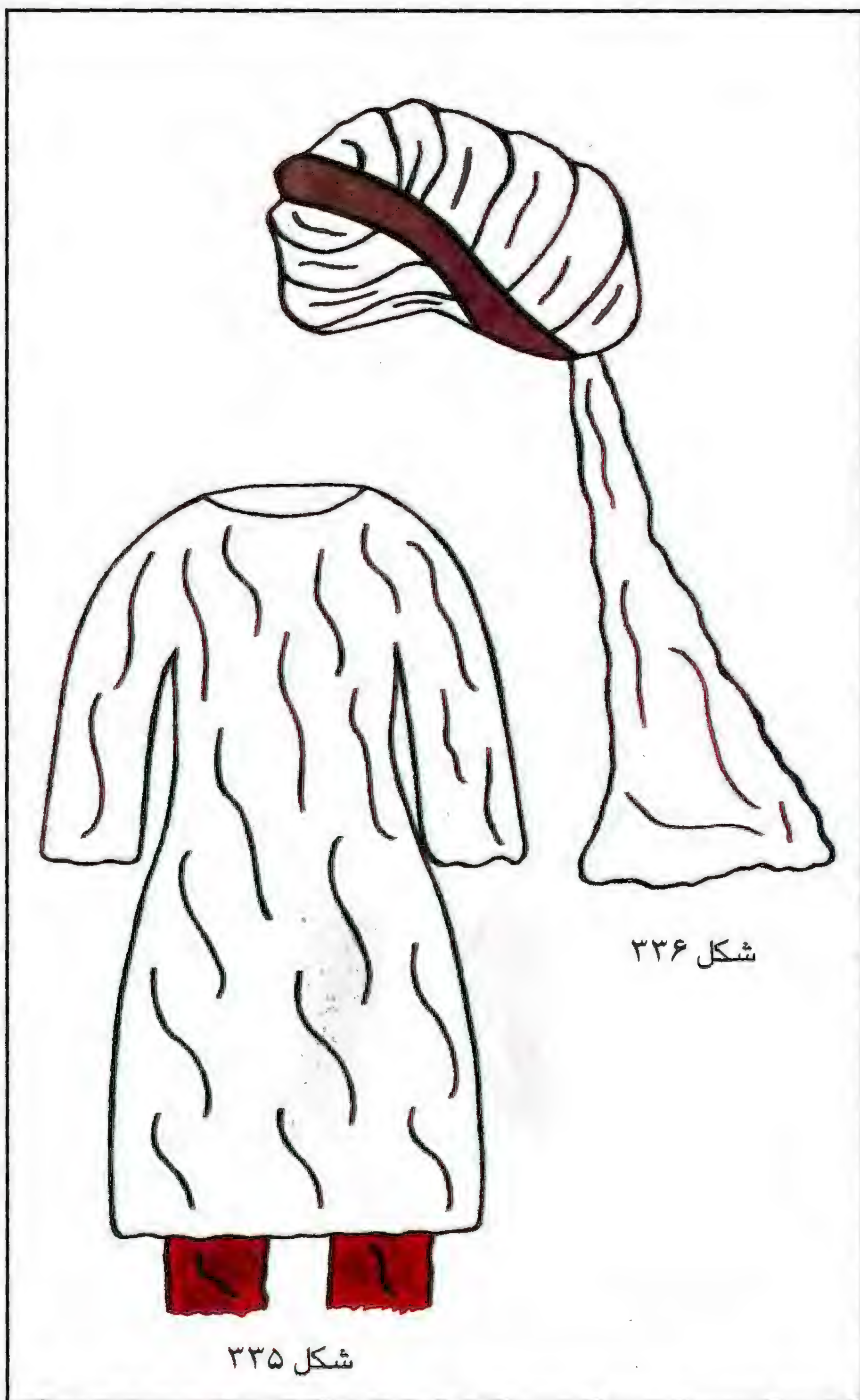


شکل ۳۳۲

شکل ۳۳۳



شکل ۳۳۴



شکل ۳۳۶

شکل ۳۳۵



شکل ۳۳۷



شکل ۳۳۸



شکل ۳۳۹



شکل ۳۴۰



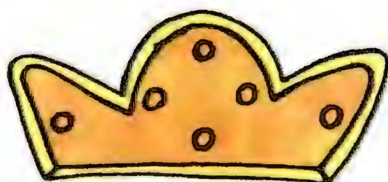
شکل ۳۴۱



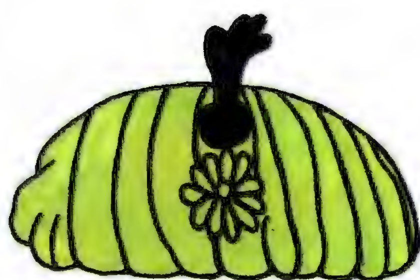
شکل ۳۴۲



شکل ۳۴۳



شکل ۳۴۶



شکل ۳۴۷



شکل ۳۴۴



شکل ۳۴۸



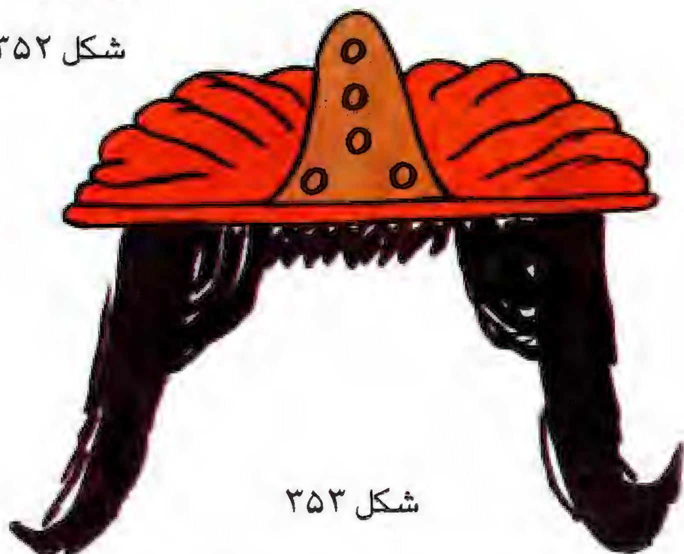
شکل ۳۴۵


شکل ۳۴۹


شکل ۳۵۰


شکل ۳۵۱


شکل ۳۵۲


شکل ۳۵۳



شکل ۳۵۴

شکل ۳۵۵



شکل ۳۵۶

شکل ۳۵۷



شکل ۳۵۸

شکل ۳۵۹



شکل ۳۶۰

شکل ۳۶۱





شکل ۳۶۳

شکل ۳۶۲



شکل ۳۶۴



شکل ۳۶۵



شکل ۳۶۶



شکل ۳۶۹



شکل ۳۶۷





شکل ۳۶۸

شکل ۳۷۰


شکل ۳۷۱

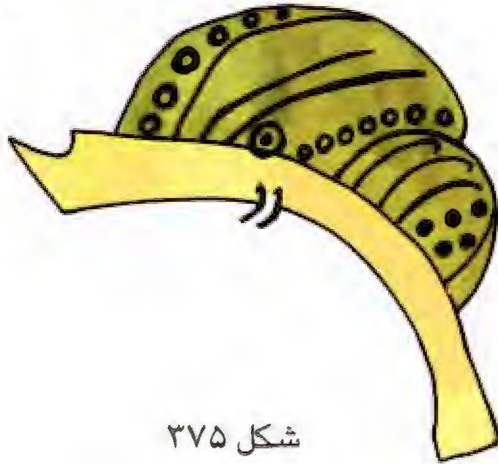

شکل ۳۷۲



شکل ۳۷۳



شکل ۳۷۴



شکل ۳۷۵



شکل ۳۷۶



شکل۳۷۷



شکل ۳۷۸



شکل ۳۷۹



شکل ۳۸۰



شکل ۳۸۱



شکل ۳۸۳



شکل ۳۸۲



شکل ۳۸۵



شکل ۳۸۴



شکل ۳۸۷



شکل ۳۸۶



شکل۳۸۸



شکل۳۸۹



شکل۳۹۰



شکل۳۹۱



شکل۳۹۲



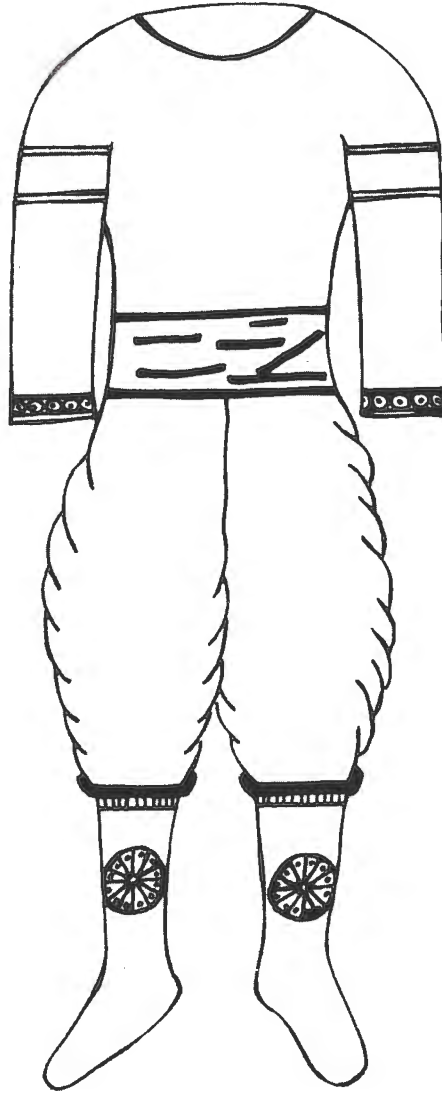
شکل۳۹۳



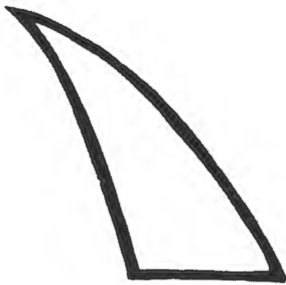
شکل ۳۹۴



شکل ۳۹۵



شکل ۳۹۶



شکل ۳۹۷



شکل۳۹۸



شکل۳۹۹



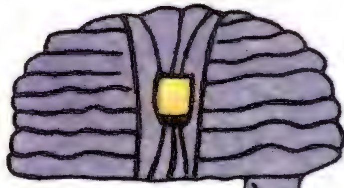
شکل۴۰۱



شکل۴۰۰




شکل ۴۰۲




شکل ۴۰۴



شکل ۴۰۳



شکل ۴۰۵



شکل ۴۰۶



شکل ۴۰۷



شکل۸۰۴



شکل ۴۰۹



شکل ۴۱۰



شکل ۴۱۱

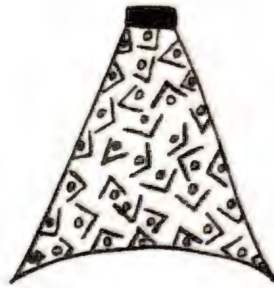


شکل۴۱۲



شکل ۴۱۳

شکل ۴۱۴



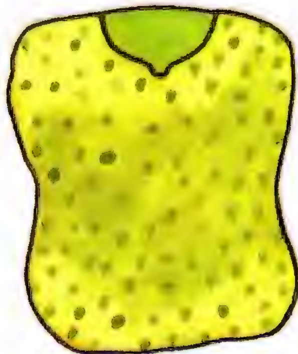
شکل ۴۱۵



شکل ۴۱۶



شکل ۴۱۷



شکل ۴۱۸



شکل ۴۱۹



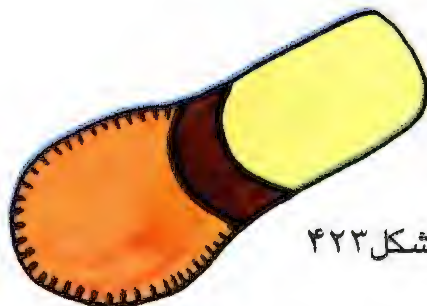
شکل ۴۲۰



شکل ۴۲۱



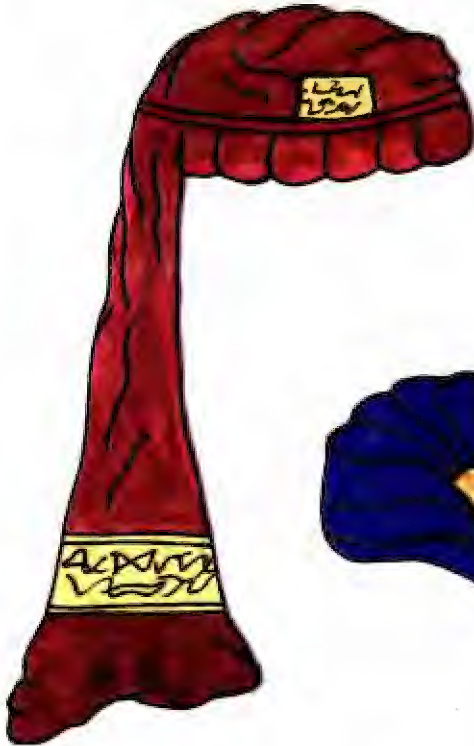
شکل ۴۲۲



شکل ۴۲۳



شکل ۴۲۴



شکل ۴۲۵



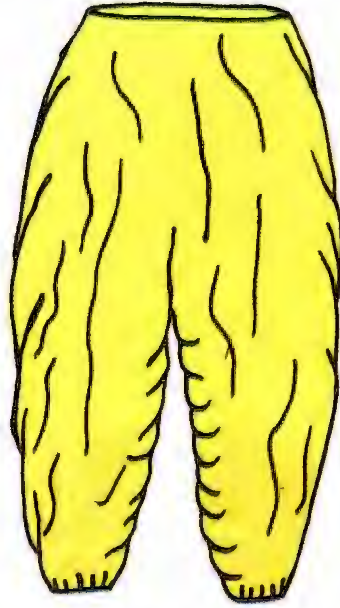
شکل ۴۲۶



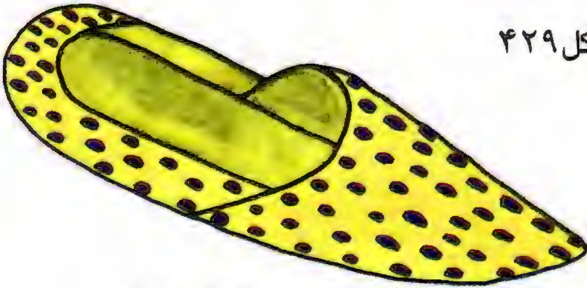
شکل ۴۲۷



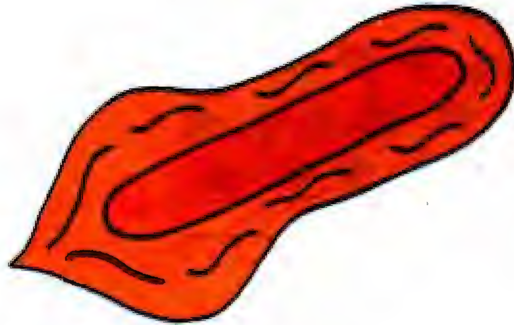
شکل ۴۲۸



شکل ۴۲۹



شکل ۴۳۰



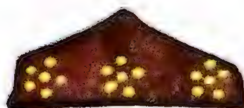
شکل ۴۳۱



شکل ۴۳۲



شکل ۴۳۳



شکل ۴۳۴



شکل ۴۳۵



شکل ۴۳۶



شکل ۴۳۷



شکل ۴۳۸

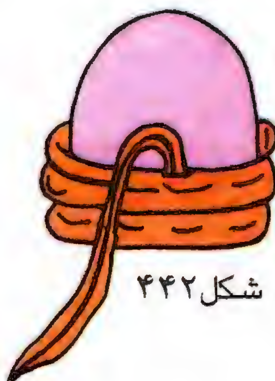


شکل ۴۳۹



شکل ۴۴۰

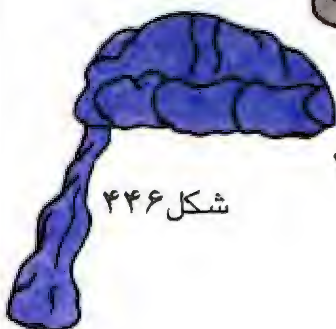

شکل ۴۴۳


شکل ۴۴۲


شکل ۴۴۱


شکل ۴۴۵

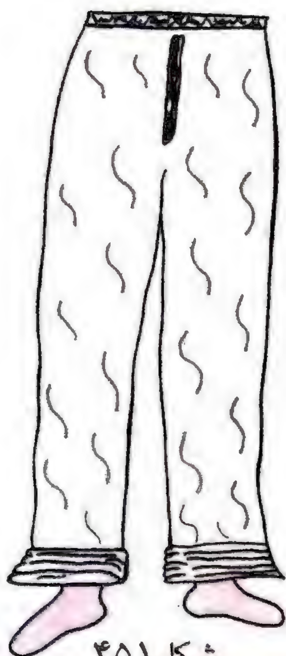

شکل ۴۴۴


شکل ۴۴۶


شکل ۴۴۷


شکل ۴۴۸


شکل ۴۴۹



شکل ۴۵۱



شکل ۴۵۰



شکل ۴۵۲



شکل ۴۵۳



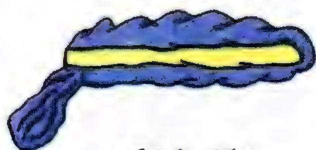
شکل ۴۵۴

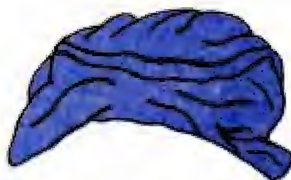


شکل ۴۵۵



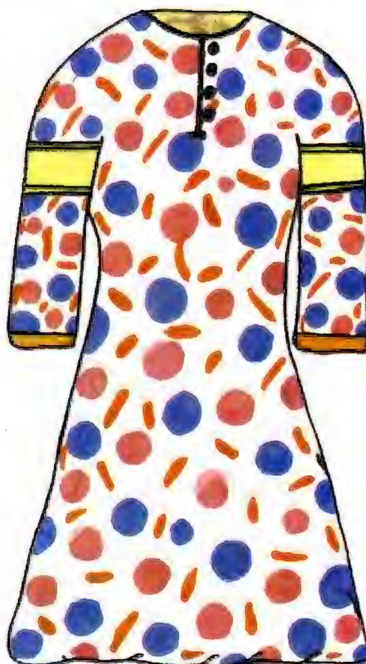
شکل ۴۵۶

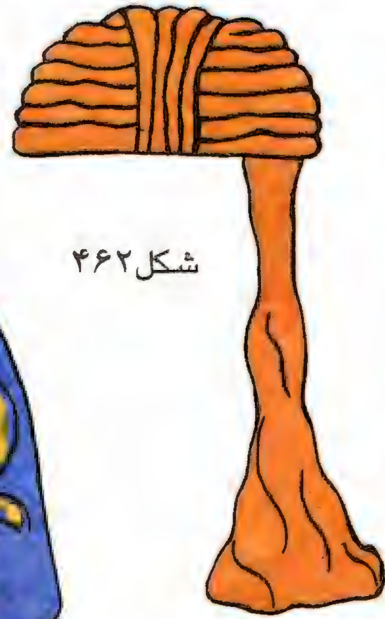

شکل ۴۵۹


شکل ۴۵۷


شکل ۴۵۸


شکل ۴۶۱


شکل ۴۶۰



شکل ۴۶۲

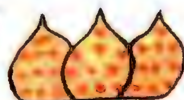


شکل ۴۶۴

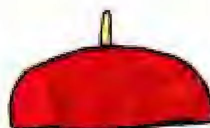


شکل ۴۶۳


شکل ۴۶۵


شکل ۴۶۶


شکل ۴۶۷


شکل ۴۶۸


شکل ۴۶۹


شکل ۴۷۰

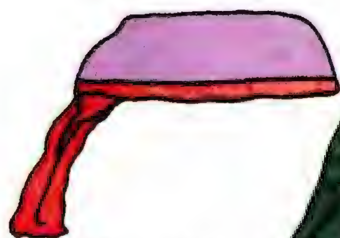

شکل ۴۷۱


شکل ۴۷۲


شکل ۴۷۳


شکل ۴۷۴

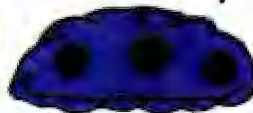

شکل ۴۷۵

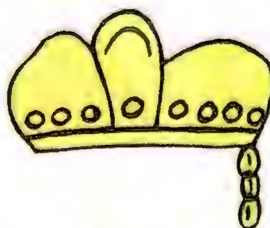

شکل ۴۷۶


شکل ۴۷۷


شکل ۴۷۸


شکل ۴۷۹


شکل ۴۸۰


شکل ۴۸۱


شکل ۴۸۲



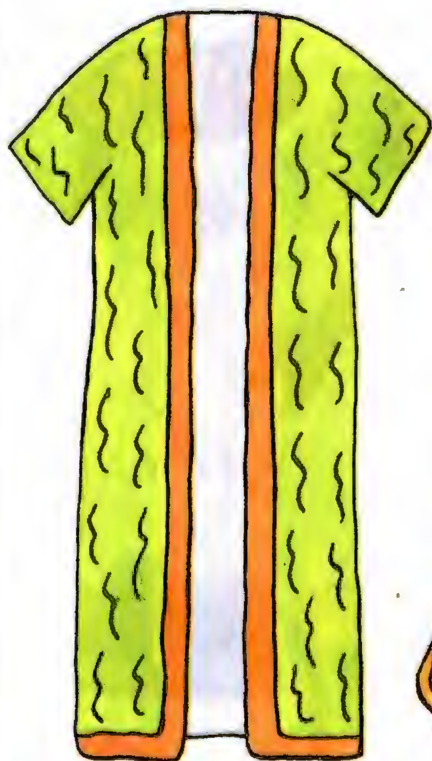
شکل ۴۸۳



شکل ۴۸۴



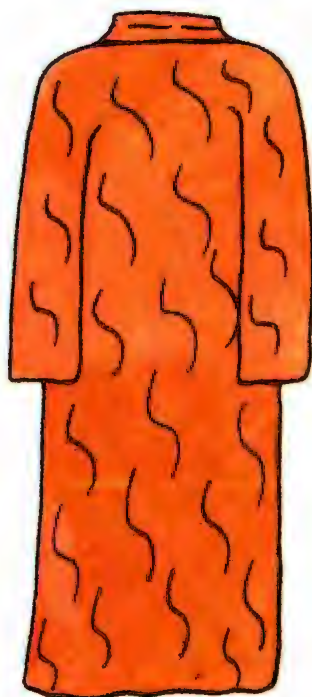
شکل ۴۸۵



شکل ۴۸۶



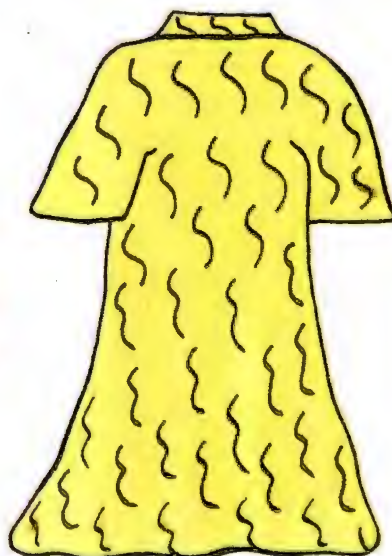
شکل ۴۸۹



شکل ۴۸۷



شکل ۴۹۰

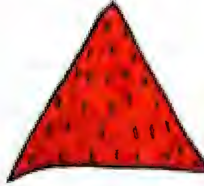


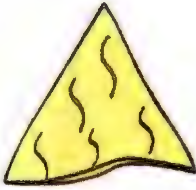
شکل ۴۸۸



شکل ۴۹۱

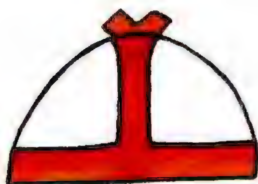

شکل ۴۹۲


شکل ۴۹۳

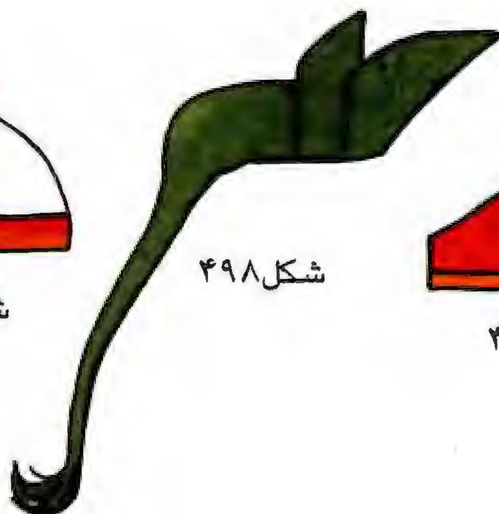

شکل ۴۹۴


شکل ۴۹۵


شکل ۴۹۶



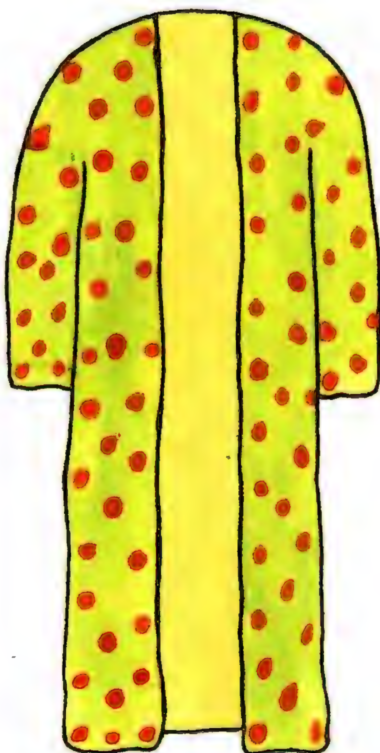
شکل۴۹۹



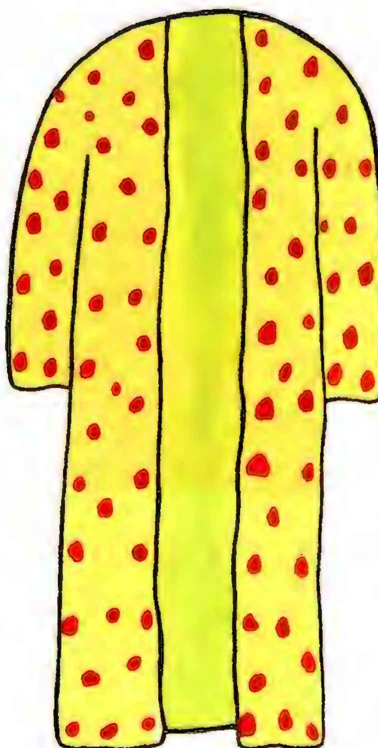
شکل۴۹۸



شکل۴۹۷



شکل۵۰۱



شکل۵۰۰



شکل۵۰۲



شکل۵۰۳



شکل۵۰۵



شکل۵۰۴



شکل ۵۰۶

شکل ۵۰۷

فهرست اعلام پوشاک

آوره‌البطانه (نوعی آستر و بخشی از فرجیه) ← فرجیه
الابرقه (نام یکی از کمربندهای پیامبر) ۲۵
ابره = اوره (بخشی از فرجیه) ← فرجیه
ابلی ← عمامه
ابوقلمون (نوعی لباس رومی) ۱۰۳
التکک ← شلوار
اجاص عمری (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۴
اِحرام ۲۷۱
ارخالق ۱۱، ۱۲، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳
اریدهٔ طبری (نوعی قبای گیلانی) ۱۳۰
ازار ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۷، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۶۴، ۲۷۱، ۳۰۹
~ عمانی ۴۷، ۵۰
~ رشیدی ۸۲
~ فوطهٔ کافوری ۳۰۸
ایزار (بر سر) ۲۶۵
مئرز ۱۹۰، ۲۲۶
اصابه (نوعی عمامه) ۲۴۹
اطلس (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۲، ۲۹۳
~ زرکش ۱۷۹، ۲۹۲
افسر ۱۲۶
اکسون (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
الاکسیه ← برکان
ام‌الذیول ← زره
انگله (تکمهٔ گریبان) ۲۹۱، به عربی عروه ← عروه
اوداری (نوعی جامه و پارچه) ۱۰۰
اوره ← ابره
بابوج ← پاپوش
بارانی ۱۲۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۳۶، ۳۰۰
باز بکند = بازفکند ← سردوشی
بازوبند ۸۸، ۹۸، ۱۳۱، ۱۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶
بالاپوش ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۶
بای باف = بی‌باف (نوعی جامه و پارچهٔ گلگون و گلدار) ۱۳۷، ۲۱۰

بترک ← ترک
بجاد (نوعی پارچه گلیم سیاه) ۶۴
بحرانی ← ردا
بخارایی (نوعی جامه) ۹۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۸
بدن = بدنه (نوعی تن پوش جلیقه مانند) ۵۲، ۷۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۵۲
بر بهاری (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۶
برجد ← حله
برد ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۵، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۸، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۲
~ یمانی (یمنی) ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۴۳، ۴۷، ۶۸، ۷۸، ۸۴، ۱۶۸
~ قطری ۳۵
~ عدنی ۱۶۸
~ فندقی ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۰۲، ۲۱۷
حاشیهٔ ~ ۴۸
نیم ~ ۲۳
البرود ۴۶، ۶۲
برطل (نوعی سرپوش) ۱۸۲
برکان (نوعی جامه و پارچهٔ تافته) ۱۶۴، ۱۸۶
الاکسیه البرکانات ۱۶۶
برکانی معلم ← کسا
بُرنس (نوعی سرپوش) ۴۹، ۶۵، ۹۷، ۹۹، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۳۶ نیز ← کلاه بوقی
بریم ۵۱
بَزّ (نوعی پارچهٔ پنبه‌ای) ۱۰۰
بغدادی (نوعی جامه و پارچهٔ دیبا) ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹
بنداری ← جبه
بی‌باف ← بای باف
بیضه (کلاهخود) ۲۶، ۳۹، ۵۳، ۷۳
پا افزار ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۹، ۵۱، ۱۱۸، ۱۶۹، ۲۰۴، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴
پاچیله = پاچپله (نوعی کفش) ← کفش
پاپوش = بابوج ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۰۹
~ مصعبی ۳۶
پارچهٔ هندی ← کسب
پالتو ۳۹
پای تابه ← جوراب
پائین‌پوش ۲۱، ۲۴
پروز (بخشی از فرجیه) ← فرجیه
پساک (نوعی سربند یا تاج ازگل وگیاه) ۱۲۲، ۲۰۴
پشمینه ۳۷، ۴۴، ۵۸، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰
پلاس ۳۷، ۵۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۷
پوتین ۲۵
پوست پلنگی (نوعی جامه) ۹۶
پوستین = فرو ۳۵، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۹۳، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۸۹،

۲۵۲، ۲۷۰
سختان (پوست دباغی شده) ۱۳۷
پیراهن ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۷۶، ۷۹،۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۳
زیر پیراهنی ۱۳۷
و نیز ← موعد ← غلاله ← قمیص ← **خمیصه**
پیژامه ۲۴
پیشانی‌بند ← سربند
پیش‌بند ۴۳، ۹۰، ۹۵، ۱۹۱
تاج ۱۱، ۱۳، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۱۱
نیم ~ ۱۳۶
تاختج (نوعی پارچه) ۱۳۷
تبان ← تنبان
تبرک (نوعی سرپوش) ← ترک
تحت‌الحنک ← عمامه
تخفیفه (نوعی سرپوش) ۱۹۰
تربوش (نوعی کلاه) ← طربوش
ترغو ← طرغو
ترک = تبرک، بترک (نوعی سرپوش) ۲۴۸، ۲۹۰
تریج ← تیریز
تریز ← تیریز
تشریف ← خلعت
التقنع ← قناع
تنبان ۹۵، ۹۶، ۱۵۸، ۱۹۱
نیز ← سروال ← شلوار
تن‌پوش ۲۱
توزی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۱
تیریز = تریز، تریج (بخشی از خرقه) ← خرقه
ثیاب اسود ۱۵۵
ثیاب المنادمه ۳۰، ۸۵
ثیاب الوشی (نوعی جامهٔ نقش‌دار) ۱۶۴
جبه ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
~ ملکی ۳۰۳
~ شامی (رومی) ۲۳
~ هراتی ۸۲
~ یمانی ۶۰
~ قبرصی ۱۵۵
~ مرغزی ۲۶۳
~ بنداری ۲۶۳
~ مشوزکهٔ مرقعه ۳۰۵
جرموک (نوعی کفش) ۹۵
جوزگره ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۲، ۳۰۴

گویِ کلاه ۲۹۰ نیز ← قبه
جقه ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵
جلیقه ۴، ۱۱، ۹۰، ۹۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۹۲، ۲۵۲
جمجم = چمچم، جمجمی، حسمجی (نوعی کفش) ۲۷۱، ۳۰۹، ۳۱۰ نیز ← شمشک
جوراب = پای تابه ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۶۵
جوشن ۱۵، ۱۹، ۳۹، ۶۳، ۷۲، ۷۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۲۱۲ نیز ← زره
چاچی ← شاشی
چادر ۱۵، ۳۷، ۶۸، ۸۶، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۷۴، ۲۸۳
~ نماز ۱۹۴
~ شب ۴۶
نیز ← شار ← ریطه
چارقد ۴۴، ۱۳۴، ۱۷۴
چپ و راست (نوعی بالاپوش نقش‌دار صوفیان) ۲۶۵، ۲۷۰ نیز ← خرقه
چپیه ۹۷
چکمه ۱۴، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۸۰، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۱۷
نیم ~ ۳۶
چیت‌سازی ۱۹۸
چیت هندی (نوعی پارچه) ۱۵۵
حبره ۲۲، ۴۵، ۵۷، ۶۲
الرداءِ المحبره ۴۵
حرقانیه (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ← عمامه
حریثی ← خمیصه
حضرمی (نوعی جامه) ۲۲
حفیه (نوعی پارچه) ۱۳۷
حقبیه (نوعی کمربند مرصع زنانه) ۱۳۸ نیز ← زُنار ← وشاح ← منطق
حلق‌المضاعفه ← زره
حُله ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۷۸، ۲۹۱، ۳۰۸
~ برجد ۳۲، ۶۴
~ عتابی ۱۶۲
~ یمانی ۳۳
حنک ← عمامه
خارا (نوعی جامه و پارچه) ۱۹۵
خانه باف مروی (نوعی جامه و پارچه) ۱۳۹
خُتُو (نوعی کمربند از شاخ کرگدن) ۲۹۴
خراسانی (نوعی قبا و جامه) ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۲۰۸
خرقه ۳۵، ۶۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
خرق ۱۹۵
خرقهٔ هزار میخی ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹
شوازک (شوازیک، مشوزکات) تکه‌های خرقه ۲۶۸، ۳۰۵، ۳۰۶
مصبغات (تکه‌های خرقه) ۲۶۸
قب، گریبان، تیریز (تریز، تریج) دو آستین، فراویز، کمر (بخشهایی از خرقه) ۲۶۷
نیز ← مرقع ← خشن ← صوف ← فرجیه ← کبل
خریق ← زره

خز شوشی ← شوشی
خطایی (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۲
خشن (نوعی از خرقه) ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰
خُف (کفش) ۷، ۲۴، ۲۵، ۵۱، ۵۸، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۷
خفیه (نوعی پارچه) ۱۳۷ نیز ← فینه
خفتان ۳۸، ۶۳، ۷۰، ۸۰، ۸۴، ۸۸، ۹۲، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۵۲، ۲۹۴
فاختی = فاخته‌ای ۱۱۷
نیز ← قفطان
خلعت = خلعه ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۳
تشریف ۱۸۴، ۲۴۸، ۲۵۵، ۳۰۲
دستی جامه ۲۵۴
خُلقان (نوعی خرقه) ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۰۸
خلقان ۱۰۴
خمره (روبند) ۳۷ نیز ← روبند
خمیصه ۲۴، ۴۷، ۶۰
خمیصهٔ حریثی، نیز ← قمیص
خود ← کلاهخود
خویش (نوعی جامه و پارچهٔ درشت بافت) ۲۳۸
خیش ← خویش
دارای ← قبا
دامن ۱۱، ۱۴، ۳۶، ۳۷، ۱۳۴، ۲۸۰
داوری ← قبا
دبیقی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۸، ۲۵۱
نیز ← مندیل
درع ۲۶، ۶۸، ۷۴، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۲۰، ۳۰۲
نیز ← مدرعه
دراعه ۷، ۳۳، ۵۸، ۶۵، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۸
~ وشی ۹۳
دستار ۳۵، ۴۰، ۶۱، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹
~ سگزی وار ۱۲۶، ۲۲۳
لام و الف (گونه‌ای دستار بستن توسط صوفیان) ۱۳۷، ۲۶۵
دستی جامه ← خلعت
دلاص (نوعی زرهٔ کتانی) ۳۸
دلق ۳۰۷
دلق ملمع ۲۶۷ ← ملمع
دنیه ← کلاه
دو آستین ← خرقه
دواج ۵۷، ۹۳، ۹۷، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۹۲
دیبا ← شوشتری ← رومی ← بغدادی ←

رفرف
دیهیم ۲۲۱
ذات الازمه ← زره
ذات الفضول ← زره
ذات النطاقین ← منطقه
راختج (نوعی پارچه) ۱۳۷
رانپا ۱۵، ۳۸ نیز ← رانین
رانین = رعنین، رعنان ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۷۴، ۲۶۴، ۲۷۱، ۳۰۸
ردا ۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۷۶، ۸۲، ۹۳، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۰۸
ردای بحرانی ۲۲
الرداء المحبره ۴۵
رشیدی ← ازار
رصافیه (نوعی سرپوش) ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۱۰۲، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۶
رفرف (نوعی دیبای نازک) ۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳
روبند ۲۳، ۳۴، ۳۷، ۶۸، ۹۷، ۱۳۴، ۱۵۹
~ آهنین ۷۳ نیز ← خمره
روپوش ۳۶، ۳۷، ۶۱، ۸۰، ۸۶، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۳۵، ۱۵۶، ۲۶۲ نیز ← سواد
~ آهنی ۷۳
روسری ۶۸، ۱۷۵، ۲۱۰
رومی (نوعی جامهٔ دیبا) ۳۴، ۱۱۸، ۱۵۲، ۳۰۸ نیز ← ابوقلمون
روی اُستره (نوعی دستارچه بر گردن صوفیان) ۲۶۵
ریطه ۶۸ نیز ← چادر ← شار
زاویه ۲۷۱
الزرد (نوعی زره) ۵۲، ۷۲
زرندی (نوعی آستر) ۱۶۳
زره ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۵۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۵۷
~ ابریشمین ۱۳۹
ذات الفضول (نام یکی از زره‌های پیامبر) ۲۶، ۵۲
فضه (نام یکی از زره‌های پیامبر) ۲۶، ۵۲
صغدیه = سغدیه (نام یکی از زره‌های پیامبر) ۲۶، ۵۲
حلق المضاعفه (نوعی زرهٔ دو حلقه‌ای) ۳۹
ذات الازمه (نوعی زرهٔ تکمه‌دار) ۳۹
فضفاضه (نام زرهٔ امروءالقیس) ۷۱
ضافیه (نام زرهٔ امروءالقیس) ۷۱
محصنه (نام زرهٔ امروءالقیس) ۷۱
خریق (نام زرهٔ امروءالقیس) ۷۱
ام الذیول (نام زرهٔ امروءالقیس) ۷۱
سابغه (نوعی زرهٔ جادار و بزرگ) ۷۱
دستکش آهنی ۷۲
روپوش و روبند آهنی ۷۳
نیز ← الزرد ← دلاص ← درع ← جوشن
زعفور (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۵
زُنار (نوعی کمربند) ۸۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۱
نیز ← وشاح ← حقبیه ← منطقه

زندنیچی (نوع جامه و پارچه) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۹۳

زنگال ۳۸

زه یکتایی ۲۹۱

زینت (نوعی پارچه) ۱۳۷

سابغه ← زره

سبنی (نوعی جامهٔ زنانه) ۱۳۹

سبوغ ← کلاهخود

سحاب ← عمامه

سختان ← پوستین

سراویل = سرابیل ← سروال

سروال = سربال (شلوار) ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۰، ۵۳، ۶۳، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۹۵

سراویل اهل فتوت ۸۵، ۱۸۰

نیز ← شلوار ← تنبان

سربند = پیشانی‌بند ۷۳، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶

سرپوش ۴۰، ۶۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۴

~ بارانی ۱۲۴

سردوشی ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۱۱

بازبکند = بازفکند ۱۳۱، ۲۱۱

سعیدی (نوعی پارچه) ۱۳۷

سغدیه ← زره

سقلاطون (نوعی جامه و پارچه) ۸۶، ۱۰۴، ۱۶۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۹۵، ۳۰۰

سنبوسه ۲۵۰

سندل ۵۱، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۵۳

سواد (نوعی روپوش) ۸۶

سوزنجردی ← سوسنجردی

سوسنجردی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۵، ۱۶۶

سوسی ← شوشی

سه چاک ← فرجیه

شاپوری (نوعی جامه) ۱۶۷

شار ← چادر

شاشی = چاچی (نوعی جامه) ۱۲۱

شال ۱۰، ۷۹، ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶

~ کمربند ۸۸ نیز ← شَد

شامی ← جبهٔ رومی

شبکلاه ۲۳، ۹۴، ۹۵، ۱۷۸، ۱۸۳

شَد ۱۸۰

شرابی ← عمامه

شربوش ۱۸۴ نیز ← طربوش

شطوی = شطویه (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۴، ۱۶۵

شعرباف ۲۱۹

شلوار ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۵۴، ۷۲، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷،

۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۸،
۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۹،
۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰،
۲۶۴، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵،
۳۰۹
~ دبیقی ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
لیفهٔ ~ ۶۷
بـــند ~ = التگک ۱۰۰، ۱۰۳،
۱۳۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۶
نیز ← سروال ← تنبان
شمشک = حمشک، چمشاک، چمتاک
(نوعی کفش) ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۳،
۲۰۴، ۲۲۶
نیز ← پاچیله ← کیمخت ← هملخت
← جم جم ← جرموک ← موزه ←
کفش ← قبقاب
شمله ۴۵، ۲۶۵
شنل ۱۳، ۱۷، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰،
۲۶۱
شوازک (تکه‌ای از خرقه) ← خرقه
شوشتری (نوعی دیبای نازک) ۱۱۹،
۱۲۰، ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۲، ۲۳۲،
۲۵۱، ۲۶۰، ۳۰۰، ۳۰۷
شوشی = سوسی (نوعی خز) ۱۰۱،
۱۶۷
شهجانی ← عمامه
صُحاری (نوعی جامه) ۴۳
صدره = صدریه ۴، ۸۴، ۱۸۰، ۱۹۵،
۲۶۹، ۳۰۷
صدریه ← صدره
صغدیه ← زره
صندل ← سندل
صنعایی (نوعی جامه و پارچه) ۱۶۳
صورت بند ← نقاب
صوف ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸
صوفی رومی ۲۷۰
نیز ← خرقه ← پشمینه
ضافیه ← زره
طاقه ← طاقیه
طاقیه = طاقه (نوعی سرپوش) ۱۲۳،
۱۶۳، ۱۷۵، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۶۶، ۲۹۰،
۲۹۲، ۳۰۴
طاقیهٔ مخروطی ۲۶۶ نیز ← طیلسان
طبری ← اریدهٔ طبری
طبری (نوعی کیسه به عنوان لباس) ۱۷۴
طراز ۳۲، ۳۳، ۶۲، ۸۶، ۹۶، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۱، ۲۵۴،
۲۶۸
طربوش = تربوش ۹۵، ۱۹۰ نیز ←
شربوش
طرطور (نوعی کلاه) ۹۹، ۱۹۴
طرغو = ترغو (نوعی جامه و پارچه)
۲۵۲
طمیم (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
طویله ۳۲، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
نیز ← طیلسان
طیلسان ۳۵، ۳۷، ۴۵، ۵۹، ۶۵، ۶۸،
۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۶،
۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶،
۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۱،
۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۷، ۳۰۱

نیز ← طاقیه ← طویله
ظرائفی (نوعی پارچه) ۱۳۷
عبا ۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۷۹، ۸۴، ۹۱، ۹۶، ۱۲۵، ۲۲۳
عبای فدکی ۲۸
عبای قطوانی ۶۰
عبادیه (نوعی کلاه) ۱۲۷
عتابی (نوعی جامه و پارچه) ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۹۵
نیز ← حُله
عدنی (نوعی جامه و پارچه) ۳۴، ۱۶۳
نیز ← بُرد
عراقی (نوعی جامه) ۳۴
عرقچین ۳۲، ۳۵، ۱۶۲، ۱۷۸
عروه ← انگله
عصبه ۴۸
عطف ← فرجیه
عقال ۴۰، ۱۹۲، ۲۲۶
عمامه ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
هری ~ ۱۲۶، ۱۳۹
~ وشی ۸۲
~ وزارت ۲۵۴
حنک ۴۹
تحت‌الحنک ۹۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۲۲
~ شهجانی ۱۳۷
~ اُبلی ۱۰۳
~ شرابی (شرب) ۱۳۷
عمامةالکبیرة ۱۵۳، ۱۵۵
حرقانیه (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
سحاب (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
قطریه (نام یکی از عمامه‌های پیامبر) ۲۳
نیز ← اصابه ← مندیل ← عقال ← دستار ← عصبه ← لام و الف
عمانی ← ازار
عنوان ۱۲۲
غزنه‌ای (نوعی جامه) ۱۳۰
غژاکند ← قژاگند
غلاف ۳۳
غلاله (نوعی پیراهن آستین کوتاه) ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۳۲،
نیز ← موصد ← پیراهن ← خمیصه ← قمیص
فاختی ← خفتان
فدکی ← عبا
فراویز ← فرجیه

فرج ← فرجیه
فرجیه = فرج، فروج، فرجی ۴۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۰۶
سه چاک ۲۶۹
ابره = اوره (بخشی از فرجیه) ۲۶۹
آوره البطانه (آستر فرجیه) ۲۶۹
الوضیعه (پنبهٔ میان آستر فرجیه) ۲۶۹
فراویز = فراوز، پروز (بخشی از فرجیه) ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۶ به عربی عطف
فرخ (نوعی پارچه و جامه) ۱۶۳
فرو ← پوستین
فضفاضه ← زره
فضه ← زره
فندقی ← بُرد
فوطه ۹۶، ۱۰۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۶۵، ۲۶۸، ۳۰۹
~ بصری ۱۵۵
فینه ۹۵، ۱۰۶ نیز ← خفیه
قب ←خرقه
قبا ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۸، ۶۰، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸
قبای داوری ۶۰
قبای خلعتی ۱۲۰
قبای دارای ۱۲۲
قبای گنجه‌ای ۱۲۲
قبای گیلانی (اریدهٔ طبری) ۳۰
بند قبا ۲۹۴، ۲۹۵
قباطی = قبطی (نوعی جامه) ۶۷
قبرصی ← جبه
قبطی ← قباطی
قبقاب (نوعی نعلین چوبی) ۷، ۹۵، ۱۹۱، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲
قبنی (نوعی جامه) ۱۶۸
قبه ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۰۴ نیز ← جوزگره
قندوز ۲۶۶، ۲۹۰، ۲۹۴
قرطق = قرطقه ۳۰، ۵۷، ۱۲۸، ۲۵۲ نیز ←کرته
قرطقه ← قرطق
القرود ← میمون
قزین (نوعی جامه و پارچه) ۱۳۹
قژاگند = غژاکند، کژآغند ۶۳، ۸۸، ۱۳۹، ۱۶۰
قصب ←کسب
قطری ← بُرد
قطریه ← عمامه
قطوانی ← عبا
قطیفه ۲۴، ۳۴، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۶۸، ۷۷، ۱۲۶
قفطان = قفطن ۶۳، ۹۶، ۱۹۲ نیز ← خفتان ← لباده

قفطن ← قفطان
قلنسوه ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵
القلنسوه الحبر ۴۹
معتصمیات ۸۳ نیز ← کمه ← عبادیه ← رصافیه ← کلاه‌دراز
قمیص = قمیصه ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۰، ۵۹، ۷۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۲، ۳۰۳ نیز ← خمیصه ← پیراهن ← موصد ← غلاله
قمیصه ← قمیص
قناع ۴۹، ۶۱
التقنع ۴۸
کَبَل = کَبل، کَوَل (نوعی پوستین دراویش و نام قدیمتر خرقه) ۲۷۰
کُت ۲۶۹
کرتک ← کرته
کرته = کرتی، کرتک، کرفه ۳۰، ۵۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۰۹، ۲۶۹
کرتی ← کرته
کرفه ← کرته
کژآغند ← قژآگند
کسا ۷، ۲۲، ۳۰، ۴۴، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۹۲، ۱۰۳، ۱۴۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰
کسای برکانی معلم ۱۸۶
کسب = قصب (نوعی جامه و پارچهٔ هندی) ۱۶۴، ۲۳۱
کفش ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۵۱، ۵۸، ۶۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۰ نیز ← شمشک ← جم جم ← جرموک ← موزه ← قبقاب ← کیمخت ← هملخت ← پاچیله
کلاه ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴
~ ایرانی ۱۱
~ کاغذی ۲۱۱
~ دوشاخ ۸۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۲، ۲۹۶
~ دستاردار ۸۲
~ نمدی ۱۰، ۱۶۲
~ آهنین ۱۶۲
~ قیفی ۱۰۰، ۲۸۸

~ نوک‌دار ۱۲۹
~ بزرگ ۲۳۶
~ دراز (قلنسوه) ۹۰، ۹۲، ۱۲۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۹۹
~ خمره‌ای (دنیه) ۹۱، ۱۵۴، ۱۸۶
~ بلند ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۸۵
~ بوقی ۹۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۲ نیز ← بُرنُس
~ مخروطی ۲۴۸، ۲۶۰
~ جوار ۲۴۸
~ قندوز ۲۴۹
~ هزار میخی ۲۶۶
~ عمامه ۲۷۴، ۲۷۷
~ دوپر ۲۵۹
~ چهارپر ۲۵۹
~ ترکمانی کژ ۲۴۹
زرین ~ ۲۸۵
~ گیس ۳۴
گوی ~ ۲۹۰ نیز ← جوزگره
کلاهخود ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۰، ۲۹۰
خود ۲۶، ۳۹، ۷۱، ۱۳۱، ۱۷۴، ۲۳۷
سبوغ (نام کلاهخود پیامبر) ۲۶
نیز ← مغفر
کلاهدوز ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۱
کلوته ۹۴، ۱۹۰
کمر ← خرقه
کمر ← کمربند
کمربند ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰
کمر ۱۳، ۱۲۶، ۲۹۹
بند کمر ۲۶۹، ۲۹۵
بند ۳۴
کمربند هزار مثقالی ۲۵۵
زرین کمر ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۹۷، ۳۰۰
کمربند مندیلی ۲۸۷
نیز ← منطقه ← زنار ← وشاح
کمه (نوعی قلنسوه) ۳۰، ۵۸
کندکی (نوعی جامه) ۱۶۶
کوفیه ۹۷، ۱۰۳، ۱۹۲
کول ← کبل
کیل ← کبل
کیمخت (نوعی کفش) ۱۷۴، ۱۷۵
گریبان ← خرقه
گلیم ۲۷۰، ۳۰۸
گلیم ← خرقه
گنجه‌ای ← قبا
گوی کلاه ← کلاه
گیوه ۱۰، ۹۵، ۲۷۱، ۲۷۴
لام و الف ← دستار
لباچهٔ صوف (نوعی بالاپوش کوچک دراویش) ۲۶۹
لباچهٔ سبز ۲۷۱
لباده ۹۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۵،

۲۰۰، ۲۲۳
قفطان (نوعی لباده) ۹۶، ۱۹۲
لباس القرود ← میمون
لثام ۲۳، ۳۲، ۳۶، ۴۹، ۶۱، ۶۳، ۸۸
لچک ۳۵، ۲۸۷
لُنگ ۲۴، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۳۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۷۱، ۲۸۰
مئزر ← ازار
مبرم (نوعی پارچه و جامه) ۱۷۵
مبطن = مبطنه (جامهٔ آستردار) ۹۲، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۸۰
متوکلی (نوعی جامه) ۸۳، ۸۵
مثقل (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۲
محصنه ← زره
مدرعه ۹۶، ۱۵۵ نیز ← درع
مردوحه ← مزدوجه
مرط ۲۲، ۴۴، ۴۷، ۵۹، ۶۲، ۷۸
مرغزی ← جُبه ← ملحم
مرقع = مرقعه ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۵
مرقعه ← مرقع
مروحه ← مزدوجه
مروزی (نوعی جامه و پارچه) ۲۲۷
مروی (نوعی جامه و پارچه) ۲۰۸
مزدوجه = مزدوقه، مزوجه، مروحه، مردوحه (نوعی کلاه منقش صوفیان) ۳۰۴
مزدوقه ← مزدوجه
مزوجه ← مزدوجه
مسوح (نوعی جامه و پارچه) ۲۲۵
مشطی (نوعی جامه و پارچه) ۱۳۷، ۱۶۳
مشوزکه ← جبه
مصبغات ← خرقه
مصری (نوعی کتان) ۱۱۹
مصری (نوعی جامه) ۳۴، ۱۰۱
مُصعبی ← پاپوش
مصمت (نوعی پارچه) ۱۳۷
مطرف ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۹۳، ۱۸۹، ۲۲۳
معافر (نوعی پارچهٔ عربی) ۴۳
مُعتصمیات ← قلنسوه
معجر ۶۸
معجز (نام یکی از کمربندهای پیامبر) ۲۵
معدنی (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
معلم (نوعی پارچه و جامهٔ هشت‌خانهٔ نشاندار) ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۸۶، ۲۵۰، ۲۹۲
مغفر ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۷۱، ۷۳
مغولی (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۲
مقراضی (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
مقنعه ۶۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷ نیز ← نقاب ← قناع
ملاء ۶۰
ملحف ۴۷، ۶۳، ۱۸۸
ملحم (نوعی جامه و پارچه) ۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۵۱
~ خراسانی (نوعی ازار) ۲۱۰
~ مرغزی (نوعی جامه و پارچه) ۱۲۳
ملکی (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
ملمع ۲۶۵، ۲۷۱ ← دلق ملمع
ممزج (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹

منخل (نوعی جامه و پارچهٔ توری) ۱۶۵
مندیل ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۹۱
~ دبیقی ۹۲، ۹۵، ۱۳۹
منطق ← منطقه
منطقه = منطق (نوعی کمربند) ۲۵، ۶۴، ۱۵۲، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۵۹، ۳۱۶
ذات‌النطاقین ۶۷
منطقه (نوعی پوشش سر) ۲۸۶
منیر (نوعی پارچهٔ دوپودی = دولابافت) ۱۰۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴
مورد (نوعی جامه و پارچه) ۲۵۰
موزج ← موزه
موزه = موزج ۶۶، ۶۷، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
نیز ← کفش ← جرموک ← جم‌جم ← شمشک ← قبقاب ← هملخت ← پاچیله ← کیمخت
موصد (نوعی پیراهن کوتاه) ۳۷
موصلیانه (نوعی جامه) ۹۶، ۱۰۲، ۱۹۲
موبین (نوعی جامه و پارچه) ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۷
میان بستن (نوعی کمربند صوفیان) ۲۷۱
میان‌بند (نوعی کمربند صوفیان) ۲۶۵
میمون = لباس القرود (نوعی لباس) ۱۲۸، ۱۳۹
نسیج (نوعی جامه و پارچه) ۱۷۹
نعال = نعل، نعلین ۷، ۲۱، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۶۵، ۲۷۱
نعال سندیه ۱۹۷، ۲۰۱
نیز ← قبقاب (نعلین چوبی)
نعلین ← نعال
نقاب ۳۴، ۶۸، ۱۳۵ نیز ← مقنعه ← روبند
نمد (نوعی خرقهٔ دراویش) ۲۷۰
نمدی (نوعی جامه) ۹۶
نیمچه ۲۵۲
نیم تنه ۱۰، ۱۲، ۳۰، ۶۷، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۵۶، ۲۶۹
وشی ← ثیاب الوشی
الوضیعه ← فرجیه
ویذاری (نوعی جامه و پارچه) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۳، ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۹۸
هجری (نوعی پارچه) ۴۳، ۴۸
هراتی ← جُبه
هروی (نوعی جامه) ۳۳
هزار میخی (نوعی خرقه و نوعی کلاه) ۳۰۷
نیز ← خرقه ← کلاه
هملخت (نوعی کفش) ۱۶۷ نیز ← کفش
یزدیات = یزدیها (نوعی پارچه) ۱۳۸، ۱۴۱
یمانی ← بُرد ← جُبه ← حُله
یمنی (نوعی جامه و پارچه) ۳۴، ۴۴

منابع و مآخذ

آربری، آ. ج.؛ *مرد شرق (شرح حال شیخ الرئیس ابوعلی سینا)*؛ ترجمهٔ محسن‌بینا؛ تهران، ۱۳۳۳.

آملی، علامه شمس الدین محمد بن محمود؛ *رسایل جوانمردان (رسالهٔ فتوتیه)*.

ابشیهی، شهاب‌الدین محمد؛ *المستطرف فی کل فنّ مستظرف*؛ مصر، ۱۲۹۲ ق، ۲ جلد در یک مجلد.

ابن ابی الحدید مدائنی، عزّالدین؛ شرح *نهج‌البلاغة*؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۶۵ م، ۲۰ جلد.

ابن ابی اُصَیْبِعه؛ *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*؛ شرح و تحقیق الدکتور نزار رضا؛ بیروت: دارمکتبة الحیات، ۱۹۶۵ م.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن؛ *الکامل فی التاریخ*؛ بیروت: دارصادر، دار بیروت، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م، ۱۳ جلد (ترجمهٔ فارسی از عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت و علی هاشمی حائری، به اهتمام سید حسن سادات ناصری، تصحیح مهیار خلیلی و مصطفی نراقی؛ تهران: انتشارات علمی، ۳۳ جلد).

ابن اثیر، مجدالدّین ابوالسعادات؛ *النّهایة فی غریب الحدیث و الاثر*؛ تحقیق طاهراحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی؛ بیروت: المکتبة العلمیة، بی‌تا، ۵ جلد.

ابن الاخوة، محمد بن محمد قرشی؛ *معالم القربة فی احکام الحسبة*؛ تصحیح و ترجمهٔ انگلیسی روبن لیوی؛ کمبریج، ۱۹۳۷ م.

ابن هشام، عبدالملک و محمد بن اسحاق؛ *السیرة النبویه*؛ طبع مصطفی السقاء، ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ مصر، ۱۹۳۶ م (ترجمه و انشای فارسی از رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰، ۲ جلد.)

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن؛ *تاریخ طبرستان*؛ تهران: چاپ عباس اقبال، ۱۳۲۰.

ابن بابویه، علی بن حسین موسی قمی؛ *علل الشرایع*؛ نسخهٔ خطی برلین، شمارهٔ ۸۳۲۶.

ابن بابه، القاشانی؛ *رأس مال الندیم*؛ نسخهٔ خطی استانبول، تورهان و لیده، شمارهٔ ۲۳۴.

ابن بسام، محمد بن احمد؛ *الذخیره*؛ چاپ قاهره، ۱۳۶۱ ق /۱۹۴۲ م، ۲ جلد.
ابن بسام، محمد بن احمد؛ *نهایة الرتبة فی طلب الحسبة*؛ تحقیق حسام‌الدین السامرائی؛ بغداد: مطبعة المعارف، ۱۹۶۸ م.
ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله؛ *سفرنامه*؛ ترجمهٔ محمد علی موحد؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ۲ جلد.
ابن بلخی؛ *فارس نامه*؛ به تحقیق گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون؛ کمبریج، ۱۹۲۱ م.
ابن تغزی بردی، ابوالمحاسن یوسف؛ *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*؛ طبع احمد زکی العروی، قاهره، ۱۹۶۳ م، ۱۲ جلد (با عنوان *ابوالمحاسن* قسمتهایی از آن قبلاً چاپ شده است: ۱) به کوشش یوینبل و ماتس، لیدن، ۱۸۵۵ - ۱۸۶۱ م و ۲) به کوشش پاپر، برکلی، کالیفرنیا، ۱۹۰۹ - ۱۹۲۹ م).
ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن؛ *تلبیس ابلیس* (نقد العلم و العلماء)؛ عنیت بنشره و تصحیحه و التعلیق علیة للمرة الثانیة؛ ادارة الطباعة المنیریة بمساعدة بعض علماء الازهر الشریف، مصر، ۱۳۶۸ ق (ترجمهٔ فارسی از علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸).
ـــــــ؛ *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*؛ چاپ دایرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۸- ۱۳۵۹ ق، از مجلد پنجم تا دهم.
ـــــــ؛ *اخبار الظراف و المتماجنین*؛ دمشق: القدسی، ۱۳۴۷ ق / ۱۹۲۶ م.
ـــــــ؛ *مناقب بغداد*؛ تصحیح محمد بهجت الاثری؛ بغداد: مطبعة دارالسلام، ۱۳۴۲ ق.
ـــــــ؛ *[اخبار] الحمقی و المغفلین*؛ چاپ عبدالغنی المغربی، دمشق: القدسی، ۱۳۵۷ ق.
ابن حجر، الامام العسقلانی؛ *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*؛ محمد فؤاد عبدالباقی و عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، القاهره، دار الفکر، ۱۳ مجلد.
ابن حزم، علی بن احمد؛ جمهرة *أنساب العرب*؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ القاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۲ م.
ـــــــ؛ *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*؛ به کوشش احمد ناجی الجمالی و محمد امین الخانجی؛ مصر، ۱۳۲۱ ق، ۵ جلد در یک مجلد.
ابن حنبل، احمد؛ *المُسْنَد*؛ شرح احمد محمد شاکر؛ الطبعة الثالثه، مصر: دار المعارف، ۱۳۶۸ ق / ۱۹۴۹ م، ۲ جلد.
ابن حوقل؛ صورة *الارض*؛ الطبعة الثانیه، لیدن، بریل، ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ م (ترجمهٔ فارسی از جعفر شعار؛ امیرکبیر، ۱۳۶۶).
ابن خرداذبه؛ *المسالک و الممالک*؛ طبع دخویه، لیدن، ۱۸۸۹ م.

ابن خلدون، عبدالرحمن؛ *مقدمة ابن خلدون*؛ بیروت: دار القلم، ۱۹۷۸ م (ترجمهٔ فارسی از محمد پروین گنابادی؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ۲ جلد).

ــــــــ؛ *العبر (تاریخ ابن خلدون)*؛ ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی؛ موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ۳ جلد.

ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد؛ *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ مطبعةالنهضة المصریة، القاهرة، ۱۹۴۸ ـ ۱۹۴۹ م، ۶ جلد؛ طبع سنگی، طهران، ۱۲۸۴، ۲ جلد.

ابن دُقماق، ابراهیم بن محمد بن شمس‌الدین؛ *الانتصار لواسطة عقدالأمصار*؛ بیروت: مکتبة التجاریة للطباعه و النشر و التوزیع، بی‌تا، ۱۲ جلد در یک مجلد.

ابن رافع، تقی‌الدین الفاسی؛ *منتخب المختار (تاریخ علماء بغداد)*؛ تحقیق عباس عزاوی؛ بغداد، ۱۳۵۷ ق /۱۹۳۸ م.

ابن رُسته، احمد بن عمر اصفهانی؛ *الاعلاق النفیسه*؛ طبع دخویه، لیدن، ۱۸۹۲ م. (ترجمهٔ فارسی از دکتر حسین قره‌چانلو؛ امیر کبیر، ۱۳۶۵).

ابن زبیر، للقاضی احمد بن رشید؛ *الذخائر و التحف*؛ حققه صلاح‌الدین المنجد؛ کویت: دائرة المطبوعات و النشر، ۱۹۵۹ م.

ابن ساعی، تاج‌الدین ابوطالب علی بن انجب خازن؛ *اخبار الخلفاء*؛ طبع بولاق مصر، ۱۳۰۹ ق.

ــــــــ؛ *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر*؛ الجزء التاسع، عنی بتصحیحه مصطفی جواد؛ بغداد: مطبعة السُریانیة، ۱۳۵۳ ق /۱۹۳۴ م.

ابن سعد؛ *الطبقات الکبری*؛ عنی بتصحیحه و طبعه ادوارد زاخائو؛ لیدن، ۱۳۲۲ ق، ۹ جلد.

ابن سیدالناس، ابوالفتح محمد بن محمد؛ عیون *الأثر، فی فنون المغازی و الشمائل و السیر*؛ القاهره: مکتبة القدسی، ۱۳۵۶ ق، ۲ جلد در یک مجلد.

ابن شاکر، محمدکتبی؛ *فوات الوفیات*؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ مصر، ۱۹۵۳ م، ۲ جلد؛ طبع الدکتور احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۷۳ ـ ۱۹۷۴ م، ۴ جلد.

ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا؛ *الفخری فی الآداب السلطانیه*؛ چاپ مصر، مطبعهٔ رحمانیه، ۱۹۲۷ م. (ترجمهٔ فارسی *تاریخ فخری* از محمد وحید گلپایگانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰).

ابن عبدربه، شهاب‌الدین احمد؛ *العقد الفرید*؛ شرحه و ضبطه و صححه احمد امین، احمد الزین و ابراهیم الابیاری؛ الطبعة الثانیه، قاهره، ۱۳۶۷ ـ ۱۳۶۹ ق / ۱۹۴۸ ـ ۱۹۵۰ م، ۷ جلد.

ابن عبدالرؤوف، احمد بن عبدالله ← ابن عبدون.

ابن عبدون، ابوالحسن مختار بن حسن ـ و ـ ابن عبدالرؤوف، احمد بن عبدالله؛ *ثلاث رسائل اندلسیة فی آداب الحسبة و المُحتسب*؛ باعتناء لوی پرو وانسال؛ القاهره: مطبعة المعهد العلمی الفرنسی للاثار الشرقیة، ۱۹۵۵ م.

ابن عنبه، جمال‌الدین، احمد بن علی حسینی؛ *عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب*؛ عنی بتصحیحه محمد حسن آل الطالقانی؛ الطبعة الثانیه، نجف مطبعۀ حیدریه، ۱۳۸۰ ق /۱۹۶۲ م.

ابن فضلان، احمد؛ *سفرنامه*؛ ترجمۀ ابوالفضل طباطبایی؛ انتشارات شرق، ۱۳۴۵.

ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی؛ *تاریخ بیهق*؛ تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار؛ طهران، ۱۳۱۷.

ـــــــــ؛ تتمۀ *صوان الحکمه*؛ تصحیح محمد شفیع؛ لاهور، ۱۳۵۱ ق (ترجمه فارسی *تاریخ الحکما المسمی بدرة الاخبار و لمعة الانوار*؛ تصحیح محمد شفیع؛ لاهور، ۱۳۵۰ ق).

ابن الفوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد؛ *تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب*؛ تحقیق مصطفی جواد؛ دمشق: دار الکتب الظاهریه، ۱۹۶۲ م، ۴ جزء در یک مجلد.

ـــــــــ؛ *الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة*؛ منسوب به ابن الفوطی، تحقیق محمدرضا الشبیبی و مصطفی جواد؛ بغداد: المکتبة العربیه، ۱۳۵۱ ق.

ابن قُتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم؛ *عیون الأخبار*؛ قاهره، ۱۳۴۳ ـ ۱۳۴۹ ق /۱۹۲۵ ـ ۱۹۳۰ م، ۴ جلد در ۲ مجلد.

ـــــــــ؛ *ادب الکاتب*؛ حققه محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ مصر: المکتبة التجاریة الکبری، ۱۳۸۲ ق /۱۹۶۳ م.

ـــــــــ؛ *الشعر و الشعراء*؛ بیروت: دار الثقافة، ۱۹۶۴ م، ۲ جلد در یک مجلد.

ابن کثیر، القرشی الدمشقی؛ *البدایة و النهایة فی التاریخ*؛ الطبعة الاولی، القاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۸ ق /۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۵ م، ۱۴ جلد در ۷ مجلد.

ابن الکلبی، ابومنذر هشام بن محمد؛ *کتاب الاصنام (تنکیس الاصنام)*؛ تحقیق احمد زکی پاشا؛ لایپزیگ، ۱۹۴۱ م (ترجمۀ فارسی از سیدمحمدرضا جلالی نائینی؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۴).

ابن ماجۀ قزوینی، ابوعبدالله محمد بن یزید؛ *سُنَن*؛ حقق نصوصه و علق علیه محمد فؤاد عبدالباقی؛ القاهره، ۱۳۷۲ ـ ۱۳۷۳ ق /۱۹۵۲ ـ ۱۹۵۴ م، ۲ جلد.

ابن مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب؛ *تجارب الامم*؛ تصحیح هـ. ف. آمد روز؛ مصر، ۱۳۳۲ ـ ۱۳۳۴ ق، ۴ جلد در ۳ مجلد؛ طبع عکسی توسط کیتانی، لیدن، ۱۹۰۹ ـ ۱۹۱۷ م (ج ۱، ۵ و ۶).

ابن معتز، *دیوان*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۶۱ م.

ابن معمار، ابوعبدالله محمد بن ابی الکرم؛ *کتاب الفتوة*؛ حققه مصطفی جواد و محمد تقی الدین

الهلالی و عبدالحلیم النجار و احمد ناجی القیسی؛ بغداد: مطبعة شفیق، ۱۹۵۸ م.
ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ احسین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق‌العبیدی؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولی، ۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۶ ق، ۱۸ مجلد.
ابن ندیم؛ *الفهرست*؛ طبع گوستاو فلوگل؛ لایپزیگ، ۱۸۷۱ ـ ۱۸۷۲ م. (ترجمهٔ فارسی از م. رضا تجدد؛ تهران، ۱۳۴۶).
ابو حیان توحیدی، علی بن محمد؛ *البصائر و الذخایر*؛ عن بتحقیقه و التعلیق علیه الدکتور ابراهیم الکیلانی؛ دمشق: مکتبة اطلس، ۱۹۶۴ م.
ـــــــ ؛ *اخلاق الوزیرین*؛ «مثالب الوزیرین الصاحب بن عباد و ابن العمید» حققه و علق حواشیه محمد بن تاویت الطنجی؛ دمشق: المجمع العلمی العربی، تاریخ المقدمه، ۱۹۶۵ م.
ابوشجاع؛ *ذیل تجارب الامم*؛ تصحیح هـ. ف. آمدروز و و. مارگلیوث؛ آکسفورد، ۱۹۲۱ م.
ابونواس، حسن بن هانی؛ *دیوان*؛ طبع محمود واصف، الطبعة الاولی، مصر، ۱۸۹۸ م.
ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم؛ *کتاب الخراج*؛ قاهره، ۱۳۵۲ ق /۱۹۳۳ م، نیز بولاق مصر، ۱۳۰۲ ق.
اجتهادی، ابوالقاسم؛ *وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی*؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.
ادب‌الملوک فی حقایق التصوف؛ مؤلف ناشناخته؛ نسخهٔ خطی، فیلم شمارهٔ ۲۹۱۹، دانشگاه تهران.
ادریسی، ابوعبدالله محمد بن محمد؛ نزهة *المشتاق فی اختراق الآفاق*؛ پاریس، ۱۹۱۹ م.
ادیب نیشابوری، یعقوب کردی؛ *کتاب البلغه*؛ تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
ازدی، محمد بن احمد؛ *حکایة ابی القاسم البغدادی*؛ تصحیح آدام متز؛ آلمان: هایدلبرگ، ۱۹۰۲ م.
اسدی طوسی، علی بن احمد؛ *لغت فرس*؛ به تصحیح عباس اقبال؛ تهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۹.
اشپولر، برتولد؛ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*؛ ج اول، ترجمهٔ جواد فلاطوری؛ ج دوم ترجمهٔ مریم میراحمدی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ و ۱۳۶۹.
اشراق، محمدکریم؛ *تاریخ و مقررات جنگ در اسلام*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم؛ *المسالک و الممالک*؛ طبع دخویه، لیدن، ۱۹۲۷ م (ترجمهٔ فارسی به کوشش ایرج افشار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷).
اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین؛ *کتاب الاغانی*؛ اعداد، مکتب تحقیق، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ ـ ۱۴۱۵ ق /۱۹۹۴، الطبعة الاولی ۲۶ جلد در ۱۳ مجلد (ترجمه و برگزیده‌ای از آن به فارسی از محمد حسین مشایخ فریدونی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ۲ جلد).

اصفهانی، حمزة بن حسن؛ *سنی ملوک الارض و الانبیاء*؛ برلین، ۱۳۴۰ ق (ترجمهٔ فارسی با عنوان *تاریخ پیامبران و شاهان*، از جعفر شعار؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷).

اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد «راغب»، ← راغب اصفهانی.

اصفهانی، حافظ ابی نعیم؛ *حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء*؛ چاپ بیروت، ۱۹۶۷ م، ۱۰ جلد.

اقبال، عباس؛ «خلخال و دیالمه»، *مجلهٔ یادگار*؛ سال دوم، شمارهٔ نهم، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص ۵۸ ـ ۶۳.

امیرعلی، سید؛ *تاریخ العرب و التمدن الاسلامی*؛ القاهره، ۱۹۳۸ م (ترجمهٔ فارسی از فخر داعی گیلانی؛ تهران: گنجینه، ۱۴۰۱ ق).

امین، احمد؛ *ضحی‌الاسلام*؛ قاهره، الطبعة الثانیة، ۱۳۵۲ ق /۱۹۳۴ م، ۳ مجلد.

ـــــــــ ؛ *فجرالاسلام*؛ قاهره، ۱۹۶۱ م (هر دو اثر امین به فارسی ترجمه و تلخیص شده است؛ *پرتو اسلام*؛ ترجمهٔ عباسی خلیلی؛ تهران: اقبال ۱۳۵۸، ۲ جلد).

انصاری، خواجه عبدالله هروی؛ *طبقات الصوفیه*؛ به اهتمام محمد سرور مولایی؛ تهران: توس، ۱۳۶۲.

انوری، اوحدالدین؛ *دیوان*؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

الباخَرْزی، ابوالحسن علی؛ *دُمْیَةُ القصر و عُصرَةُ أهل العصر*؛ تحقیق محمد التونجی؛ مصر، ۱۳۹۱ ق. ، ۲ جلد.

باخرزی، ابوالمفاخر یحیی؛ *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸ (فقط جلد دوم کتاب که در قسمت *فصوص الآداب* است به چاپ رسیده است).

بارتولد، و.و.؛ *ترکستان نامه*؛ ترجمهٔ کریم کشاورز؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۶، ۲ جلد.

ـــــــــ ؛ *خلیفه و سلطان*؛ ترجمهٔ سیروس ایزدی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

ـــــــــ ؛ *گزیدهٔ مقالات تحقیقی*؛ ترجمهٔ کریم کشاورز؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

باسورث، ادموند کلیفورد؛ *تاریخ غزنویان*؛ ترجمهٔ حسن انوشه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

ـــــــــ ؛ مقالهٔ احمد بن سهل؛ *دانشنامهٔ ایران و اسلام*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دهم، ۱۳۶۰، ص ۱۲۴۹ ـ ۱۲۵۰.

بَحْشَل واسطی، ابوالحسن اسلم بن سهل؛ *تاریخ واسط*؛ تحقیق کورکیس عوّاد؛ بغداد: مطبعة المعارف، ۱۳۸۷ ق /۱۹۶۷ م.

بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *الجامع الصحیح (صحیح بخاری)*؛ الدکتور محمد محسن خان؛ Arabic-English ، قاهره: دارالفکر، ۱۳۹۱ ق، ۹ مجلد.

براون، ادوارد؛ *تاریخ طب اسلامی*؛ ترجمهٔ مسعود رجب نیا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

البستانی، فُؤاد افرام؛ *دایرةالمعارف* بیروت؛ ۱۹۶۰ م، ۱۱ جلد.

بغدادی، ابی منصور عبدالقاهر؛ *اَلْفَرق بین الفِرَق*؛ طبع محمد زاهد الکوثری، مصر، ۱۹۴۸ م (ترجمهٔ فارسی از محمد جواد مشکور؛ تهران: اشراقی، ۱۳۵۸).

البلاذری، الامام ابی‌العباس احمد بن یحیی بن جابر؛ *فتوح البلدان*؛ حققه و شرح و حواشیه عبدالله انیس الطباع و عمر انیس الطباع؛ دار النشر للجامعین، ۱۳۷۷ ق /۱۹۵۷ م، ۵ جزء در یک مجلد (ترجمهٔ فارسیِ بخش مربوط به ایران از آذرتاش آذرنوش؛ تهران: سروش، ۱۳۶۴).

بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر؛ *مقامات حمیدی*؛ به تصحیح رضا انزابی‌نژاد؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

بویل، جی.آ. و فرای؛ *تاریخ ایران کمبریج*؛ ترجمهٔ حسن انوشه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، جلد سوم قسمت اول.

بهار، محمدتقی ملک الشعراء؛ *سبک شناسی*؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۷، ۳ جلد.

بهاءولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی؛ معارف؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر؛ تهران: طهوری، ۱۳۵۲.

بهنام، عیسی؛ «تاریخ لباس در ایران»، *مجلهٔ سخن*؛ دورهٔ سوم، شمارهٔ چهارم، مهر ۱۳۲۵، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۹.

بیرونی، ابوریحان؛ *آثار الباقیه*؛ ترجمهٔ اکبر داناسرشت؛ تهران: امیرکبیر؛ ۱۳۶۳.

بیورگمان، و.؛«*تاج*» *دایرة المعارف الاسلامیة*؛ النسخة العربیة، المجلد التاسع؛ تاریخ المقدمه، ۱۹۳۳ م.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ *تاریخ بیهقی*؛ ۱) به کوشش خلیل خطیب رهبر؛ تهران: سعدی، ۱۳۶۸، ۳ جلد؛ ۲) تصحیح علی اکبر فیاض؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶؛ ۳)به کوشش سعید نفیسی؛ تهران: سنایی، ۱۳۲۶ ـ ۱۳۳۲، ۳ جلد.

بیهقی، ابراهیم بن محمد؛ *المحاسن و المساوی*؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: مطبعة النهضة، ۱۹۶۱ م، دو جلد در یک مجلد.

پرایس، کریستین؛ *تاریخ هنر اسلامی*؛ ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

پیرنظر، ثمینه (ترجمهٔ مقالهٔ «*الباس در ایران باستان*»، مندرج در کتاب *لباسهای مصر قدیم و بین‌النهرین و ایران*؛ اثر خانم هوستون)؛ مجلهٔ سخن؛ دورهٔ یازدهم، شمارهٔ ۶، مهر ۱۳۳۹،

ص ۶۲۴ ـ ۶۳۴.

تاریخ سیستان؛ مؤلف ناشناخته؛ تصحیح محمد تقی بهار؛ تهران، ۱۳۱۴.

تبریزی، محمد حسین برهان؛ *برهان قاطع*؛ تصحیح دکتر محمد معین؛ تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲، ۵ جلد.

تریتون، آرتور استانلی؛ *اهل الذمه فی‌الاسلام*؛ ترجمه و تعلیق حسن حبشی؛ القاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۴۹ م.

ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی؛ صحیح؛ به شرح امام ابوبکر بن العربی مالکی؛ مصر ۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۳ ق /۱۹۳۱ ـ ۱۹۳۴ م، ۱۰ جلد.

تنوخی، قاضی ابوعلی محسن بن علی؛ *الفرج بعد الشدة*؛ قاهره: دار الطباعة المحمدیه (ترجمه و تألیف فارسی از حسین بن اسعد دهستانی، مقابله و تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۴، ۳ جلد.

ـــــــــ ؛ *نشوار المحاضرة و أخبار المذاکرة*؛ تحقیق عبّودالشالجی؛ بیروت: دارصادر، ۱۳۹۱ـ ۱۳۹۲ ق /۱۹۷۱ ـ ۱۹۷۲ م، ۴ جلد، الجزء الثامن، نشر المجمع العلمی العربی بدمشق، مطبعة المفید، ۱۳۴۸ ق /۱۹۳۰ م.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک؛ یتیمة *الدهر*؛ المطبعة الحنفیة بدمشق، بی‌تا، ۴ جلد.

ـــــــــ ؛ *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*؛ تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم؛ قاهره: مطبعة المدنی، ۱۳۸۴ ق /۱۹۶۵ م.

ـــــــــ ؛ *لطائف المعارف*؛ تحقیق ابراهیم الابیاری و حسن کامل الصیرفی؛ قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیه، تاریخ المقدمه، ۱۳۷۹ ق /۱۹۰۶ م.

ـــــــــ ؛ *خاص الخاص*؛ بیروت، ۱۹۶۶ م.

ـــــــــ ؛ تتمة *الیتیمة*؛ عنی بنشره عباس اقبال آشتیانی؛ طهران، ۱۳۱۳، ۲ جلد.

جاجَرمی، محمد بن بدر؛ *مونس الاحرار فی دقایق الاشعار*؛ به اهتمام میر صالح طبیبی؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۷ ـ ۱۳۵۰، ۲ جلد.

جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر؛ *البیان و التبیین*؛ تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره: مکتبةالجاحظ، ۱۹۶۰ ـ ۱۹۶۱ م، ۴ جلد در ۲ مجلد.

ـــــــــ ؛ *الحَیَوان*؛ تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره، ۱۳۵۶ ـ ۱۳۶۴ ق /۱۹۳۸ ـ ۱۹۴۵ م، ۷ جلد.

ـــــــــ ؛ *البُخلاء*؛ تحقیق طه الحاجری؛ مصر: دار المعارف، ۱۹۵۸ م.

ـــــــــ ؛ *رسائل*؛ ۱) تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ قاهره، ۱۹۶۴ م، ۲ جلد؛ ۲) جمعها و

نشرها حسن السندوبی؛ الطبعة الأولی، قاهره، المطبعة الرحمانیه، ۱۳۵۲ ق /۱۹۳۳ م.
ـــــــــ ؛ *التاج فی اخلاق الملوک*؛ تحقیق احمد زکی پاشا؛ قاهره: مطبعةالامیریه، ۱۳۳۲ ق /۱۹۱۴ م (ترجمهٔ فارسی از محمد علی خلیلی؛ تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳).
الْجُمَحی، محمدبن سلاّم؛ طبقات الشعراء؛ لیدن ۱۹۱۳ م.
جوزجانی، منهاج سراج؛ *طبقات ناصری*؛ چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۳۴، ۲ جلد در یک مجلد.
جوهری، اسماعیل بن حماد؛ *الصحاح*؛ به تحقیق احمد عبدالغفار العطّار؛ قاهره: دار الکتاب العربی، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ ق، ۶ جزء.
جوینی، علاءالدین عطاملک؛ *تاریخ جهانگشای*؛ تصحیح علامه قزوینی؛ به همت محمد رمضانی؛ تهران، ۱۳۶۶، سه جلد در یک مجلد.
الجهشیاری، ابوعبدالله محمد بن عبدوس؛ *الوزراء و الکتاب*؛ تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ الطبعة الاولی، مطبعة مصطفی الحلبی و اولاده قاهره، ۱۳۵۸ ق /۱۹۳۸ م.
حاجی خلیفه، کاتب چلبی؛ *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*؛ عنی بتصحیحه محمد شرف‌الدین یالتقا و المعلم رفعت بیگله الکیسی؛ استانبول، ۱۳۶۰ - ۱۳۶۲ ق /۱۹۴۱ - ۱۹۴۳ م، ۲ جلد.
حافظ، شمس‌الدین محمد؛ *دیوان*؛ تحقیق محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ تهران: زوار، تاریخ مقدمه، ۱۳۲۰.
حتی، فیلیپ حبیب؛ *تاریخ عرب*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
حدودالعالم من المشرق الی المغرب؛ مؤلف ناشناخته؛ مقدمه بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین شاه، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام؛ تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
حریری، ابومحمد قاسم؛ *مقامات*؛ بیروت، ۱۳۸۵ ق /۱۹۶۵ م.
حسن، زکی محمد؛ *تاریخ نقاشی در ایران*؛ ترجمهٔ ابوالقاسم سحاب؛ تهران: سحاب، ۱۳۷۲.
حسن ابراهیم، حسن؛ *تاریخ السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی*؛ قاهره، الطبعة الثالثه، ۱۹۵۳ م، ۳ جلد (ترجمهٔ فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: جاویدان، ۱۳۶۶، ۳ جلد در یک مجلد).
حسن ابراهیم، حسن و علی ابراهیم حسن؛ *النظم الاسلامیه*؛ قاهره: مکتبة النهضة المصریه، الطبعة الثانیه، ۱۹۵۹ م.

حسینی، صدرالدین؛ *اخبار الدولة السلجوقیه*؛ لاهور، ۱۹۲۳ م.
الحسینی العلوی، ابوالمعالی؛ *بیان الادیان*؛ چاپ عباس اقبال، طهران، ۱۳۱۲؛ باب پنجم این کتاب به اهتمام محمد تقی دانش پژوه؛ فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱، سال ۱۰.
حکمت، علیرضا؛ *آموزش و پرورش در ایران باستان*؛ تهران، ۱۳۵۰.
خرمشاهی، بهاءالدین؛ *حافظ نامه*؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۶۷، ۲ جلد.
خطیب بغدادی، للحافظ ابی‌بکر احمد بن علی؛ *تاریخ بغداد او مدینةالسلام*؛ بیروت، ۱۹۳۱ م، ۲۰ جلد.
خلیلی، خلیل‌الله «آثار باستانی شهر غزنین»، مجلهٔ *یغما*؛ سال چهاردهم، شمارهٔ پنجم، مرداد ۱۳۴۰، ص ۲۱۷ ـ ۲۲۷.
خوارزمی، ابی‌عبدالله محمد یوسف؛ *مفاتیح العلوم*؛ طبع ج.وان. فلوتن،لیدن، ۱۸۹۸ م.
خواندمیر؛ حبیب *السیر فی اخبار افراد البشر*؛ تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳ ـ ۱۳۳۴، ۴ جلد.
ــــــــــ؛ *دستورالوزرا*؛ چاپ سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۲۵۳۵.
خوانساری اصفهانی، میر سید محمد باقر؛ *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*؛ ترجمهٔ شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی؛ تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۱ ق، ۸ مجلد.
خورشید؛ (و. اشمیت، ستینگارد، غریبه، اینالجق) «حریر»، دایرة المعارف الاسلامیه؛ النسخة العربیه، المجلد الرابع عشر، تاریخ المقدمه، ۱۹۳۳ م.
ــــــــــ؛ *دایرة المعارف فارسی*؛ زیر نظر غلامحسین مصاحب؛ ۱۳۴۵، ۲ جلد.
دمشقی، شمس‌الدین و محمد بن ابی طالب انصاری؛ *نخبة الدهر فی عجایب البّر و البحر*؛ ترجمهٔ سید حمید طبیبیان؛ تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
الدمیری، کمال‌الدین محمد بن موسی؛ *حیاة الحیوان الکبری*؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۶، ۲ جلد.
دورانت، ویل؛ *تاریخ* تمدن؛ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۴، بخش اول.
دوزی، رینهارت؛ *المعجم المفصل باسماء الملابس عندالعرب*؛ ۱)ترجمه (از متن اصلی به عربی) اکرم فاضل؛ بغداد، ۱۳۹۱ ق /۱۹۷۱ م؛ ۲)ترجمهٔ فارسی، فرهنگ *البسهٔ مسلمانان* از حسینعلی هروی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
دهخدا، علی اکبر و همکاران ؛*لغت نامه*؛ تهران: سازمان لغت نامهٔ دهخدا، ۱۳۲۵ به بعد، ۲۲۲ جزوه.
دیماند، س.م.؛ *راهنمای صنایع اسلامی*؛ ترجمهٔ عبدالله فریار؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

دینوری، احمد بن داوود؛ *الاخبار الطوال*؛ طبع عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین الشیال، قاهره، ۱۹۶۰ م (ترجمهٔ فارسی از محمود مهدوی دامغانی؛ تهران نشرنی، ۱۳۶۴).

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء*؛ بیروت: دار المکتبة الحیاة، بی‌تا، ۴ جلد در ۲ مجلد.

راوندی، مرتضی؛ *تاریخ اجتماعی ایران*؛ تهران: ۱۳۶۸، مجلد هفتم.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ *راحة الصدور و آیة السرور*؛ تصحیح محمد اقبال؛ لیدن، ۱۹۲۱ م.

رژه ارتش ایران؛ کتاب راهنما به مناسبت جشنهای دوهزار و پانصد سالهٔ شاهنشاهی، شورای ارتش جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۵۰.

رضی، شریف محمد بن الحسین، *نهج‌البلاغه* (من کلام امیرالمؤمنین(ع))؛ ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، ۶جلد در یک مجلد.

ـــــــــ؛ *دیوان*؛ چاپ قاهره، ۱۳۰۶ ق، ۲ جلد.

روح‌فر، زهره؛ «نقش عقاب بر کفنهای آل بویه»، مجلهٔ *باستان‌شناسی و تاریخ*؛ سال دوم، شمارهٔ دوم، بهار و تابستان ۱۳۶۷، ص ۲۳ ـ ۲۷.

روزنتال، فرانتس؛ *تاریخِ تاریخ نگاری در اسلام*؛ ترجمهٔ اسدالله آزاد؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۸، ۲ جلد.

زامباور، ا.؛ *معجم الانساب و الاسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی*؛ طبع زکی محمد حسن بک و حسن احمد محمود، قاهره: مطبعة جامعة فُؤاد الاول، ۱۹۵۱ م، ۲ جلد در یک مجلد.

الزاوی الطرابلسی، طاهر احمد؛ ترتیب *قاموس المحیط*؛ قاهره، الطبعة الاولی، ۱۹۵۹ م، ۴ جلد.

زبیدی، محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ الطبعة بنغازی، بی‌تا، ۱۰ جلد.

زرکلی، خیرالدین؛ *الاعلام*؛ طبع الثالثه، بیروت، بی‌تا، ۱۱جلد.

زرین‌کوب، عبدالحسین؛ دو قرن سکوت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.

ـــــــــ؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

ـــــــــ؛ *تاریخ مردم ایران* (از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه)؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

زمخشری، محمد بن عمر؛ *مقدمةالادب*؛ به کوشش سید محمد کاظم امام؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ـ ۱۳۴۳، ۳ جلد.

زیدان، جرجی؛ *تاریخ التمدن الاسلامی*؛ طبع الدکتور حسین مونس، مصر: دارالهلال، ۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۶ م، ۵ مجلد (ترجمهٔ فارسی از علی جواهرکلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ۵ جلد در یک مجلد).

شُبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب؛ *طبقات الشافعیة الکبری*؛ تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمدالحلو؛ قاهره: عیسی البابی الحلبی، ۱۹۶۴ - ۱۹۷۶، ۱۰ جلد.

ـــــــــ؛ *مُعید النعم و مُبیدالنقم*؛ حققه محمد علی‌النجار و جماعة؛ قاهره: مکتبة الخانجی، بغداد: مکتبة المثنی، ۱۳۶۷ ق /۱۹۴۸ م.

سعیدالشیخلی، صباح ابراهیم؛ *اصناف در عصر عباسی*؛ ترجمهٔ دکتر هادی عالم‌زاده؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

سُلمی، ابوعبدالرحمن؛ *طبقات الصوفیه*؛ تحقیق نورالدین شریبه؛ الناشر جماعة الازهر للنشر و التألیف مطابع دار الکتاب العربی مصر، الطبعة الاولی، ۱۳۷۲ ق /۱۹۵۳م.

سمرقندی، لیث؛ بستان *العارفین*؛ در حاشیهٔ تنبیه الغافلین، چاپ بمبئی، بی‌تا.

سیوطی، جلال‌الدین؛ *تاریخ الخلفاء*؛ بتحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ مصر: المکتبة‌التجاریة الکبری، ۱۳۷۸ ق /۱۹۵۹م.

ـــــــــ؛ *نظم العقیان فی اعیان الاعیان*؛ بتحقیق فیلیپ حبیب حتّی؛ نیویورک، ۱۹۲۷ م.

شابشتی، ابوالحسن، علی بن محمد؛ *کتاب الدیارات*؛ عنی بتحقیقه و نشره گورگیس عواد؛ بغداد، ۱۹۶۶ م.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی؛ *مجمع الانساب*؛ به اهتمام میرهاشم محدث؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

شلبی، احمد؛ *تاریخ آموزش در اسلام*؛ ترجمهٔ محمدحسین ساکت؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.

شوشتری، قاضی نورالله؛ *مجالس المؤمنین*؛ طهران، ۱۲۶۸.

شوشتری، میرعبداللطیف خان؛ *تحفة العالم و ذیل التحفه*؛ به اهتمام ص. موحد؛ تهران: طهوری، ۱۳۶۳.

شهشهانی، سهیلا؛ *تاریخچهٔ پوشش سر در ایران*؛ تهران: مدبر، ۱۳۷۴.

شهیدی، جعفر؛ *زندگانی علی بن حسین(ع)*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.

ـــــــــ؛ *زندگانی فاطمهٔ زهرا(س)*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.

الشیبی، کامل مصطفی؛ *الصلة بین التصوف و التشیع*؛ دارالمعارف بمصر، القاهرة، ۱۹۶۹ م، ۲ جلد.

شیروانی، حاج زین‌العابدین؛ بستان *السیاحه*؛ طهران، ۱۳۱۰ ق.

شیزری، عبدالرحمن بن نصر؛ *نهایة الرتبة فی طلب الحسبة*؛ تحقیق السید الباز العرینی؛ بیروت، ۱۹۶۹ م.

صابی، هلال بن محسّن بن ابراهیم؛ رسوم *دار الخلافة*؛ چاپ میخائیل عواد، بغداد:

مطبعة العانی، ۱۳۸۳ ق /۱۹۶۴ م.
ـــــــ؛ *تحفة‌الأمراء فی تاریخ الوزراء*؛ تحقیق عبدالسّتار احمد فرّاج؛ مصر: دار احیاء الکتب العربی، ۱۹۵۸ م.
صابی، ابوالحسن محمد بن هلال (غرس النعمه)؛ *الهفوات النادره*؛ چاپ دمشق، ۱۹۶۷ م.
صفدی، صلاح‌الدین خلیل؛ *الوافی بالوفیات*؛ طبع هلموت ریتر، س. دیدرینغ و دیگران، ویسبادن، ۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۳ م (تاکنون ۲۲ جلد چاپ شده است).
ـــــــ؛ *نَکْت الهِمیان فی نکت العمیان*؛ طبع قاهره، ۱۳۲۹ ق /۱۹۱۱ م.
صفی‌پور، عبدالرحیم؛ *منتهی الارب فی لغة العرب*؛ تبریز، ۱۳۷۷ ق.
صولی، ابوبکر محمد بن یحیی؛ *اخبار الراضی بالله و المتقی لله (أو أخبار الدولة العباسیة من سنة ۳۲۲ إلی سنة ۳۳۳)*؛ عنی بنشره ج. هیورث، القاهره: مطبعة الصاوی، ۱۹۳۵ ـ ۱۹۳۶.
ضیاءپور، جلیل؛ *پوشاک باستانی ایرانیان ازکهن‌ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان*؛ تهران: ادارهٔ هنرهای زیبا و موزه‌ها، ۱۳۴۳.
ـــــــ؛ *پوشاک زنان ایران ازکهن‌ترین زمان تا آغاز شاهنشاهی پهلوی*؛ تهران: وزارت فرهنگ و هنر، بی‌تا.
ـــــــ؛ *پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا آغاز دورهٔ شاهنشاهی پهلوی*؛ تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹.
ـــــــ؛ ارخالق، *دانشنامهٔ ایران و اسلام*؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، مجلد ۱۱ (اخی ـ اردبیل).
طبرسی، حسن بن فضل؛ *مکارم الاخلاق*؛ تهران: آخوندی، ۱۳۷۶ ق.
طبری، ابی جعفر محمد بن جریر؛ *تاریخ الرّسُل و الملوک*؛ قاهره، ۱۹۳۹ ـ ۱۹۵۷ م ۸، جلد (ترجمهٔ فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: اساطیر، ۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۴، ۱۵ جلد).
طبیبیان، حمید؛ *فرهنگ لاروس (عربی ـ فارسی)*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۵، ۲ جلد.
عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد ← القشیری.
عُتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار؛ *تاریخ یمینی*؛ شرح منینی، مصر: مطبعهٔ وهبیه، ۱۲۸۶ ق، ۲ جلد؛ ترجمهٔ ابوالشرف ناصح جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
عطار، فریدالدین؛ *تذکرة الاولیاء*؛ تحقیق رنولد الن نیکلسون؛ لیدن، بریل، ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷ م.
ـــــــ؛ *مختارنامه*؛ تصحیح، مقدمه و حواشی، محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: توس، ۱۳۵۸.

عوفی، سدیدالدین محمد؛ *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*؛ ۱) قسم دوم و قسم سوم، تصحیح امیربانو مصفا و مظاهر مصفا؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۹؛ ۲) بخش مربوط به تاریخ ایران به کوشش جعفر شعار؛ تهران: انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۵۰.

ـــــــــ ؛ *لباب الالباب*؛ به کوشش سعید نفیسی؛ تهران، ۱۳۳۵.

غزالی، ابوحامد محمد؛ *احیاء علوم الدین*؛ قاهره، المطبعة المیمنیة، ۱۳۲۲ ق، ترجمهٔ مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۹، ۲ جلد.

غزنوی، سدیدالدین‌محمد؛ *مقامات ژنده پیل*؛ به کوشش حشمت مؤید سنندجی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳۴۵.

فاضل، محمود؛ «عمامه»، مجلهٔ هنر و مردم؛ آبان ۱۳۵۴، شمارهٔ ۱۵۷.

فرای، ر.ن.؛ *تاریخ ایران کمبریج*؛ ترجمهٔ حسن انوشه؛ امیرکبیر، ۱۳۶۳، مجلد چهارم.

فقیهی، علی اصغر؛ *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*؛ گیلان: صبا، ۱۳۵۷.

فلوتن، ف.؛ *السیادة العربیة و الشیعة و الاسرائیلیات فی عهد بنی أمیة*؛ نقله إلی العربیة الدکتور حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم؛ الطبعة الاولی، مطبعة السعادة، القاهرة، ۱۹۳۴ م.

فیاض، علی اکبر؛ *تاریخ اسلام*؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.

فیروزآبادی؛ *قاموس*؛ ترجمهٔ محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی؛ تهران، ۱۳۰۳ ق.

قاری، محمود نظام؛ *دیوان البسه*؛ به اهتمام میرزا حبیب اصفهانی؛ استانبول، ۱۳۰۴ ق.

قرطبی، عریب بن سعد؛ *صلة تاریخ الطبری*؛ ۱) طبع دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۹۷ م؛ ۲) قاهره، المکتبة التجاریة، ۱۳۵۷ ق /۱۹۳۹ م، ۸ جلد.

قزوینی، زکریابن محمد؛ *آثار البلاد و اخبار العباد*؛ بیروت: دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۰ ق /۱۹۶۰ م.

قزوینی، محمد بن عبدالوهاب؛ *یادداشتها*؛ به کوشش ایرج افشار؛ انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ۱۰ جلد در پنج مجلد.

ـــــــــ ؛ *مقالات*؛ گردآورنده ع. جُربزه‌دار؛ انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ ـ ۱۳۶۳، ۴ جلد.

قزوینی رازی، عبدالجلیل؛ *النقض*؛ چاپ جلال‌الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ۳ جلد.

القشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ *الرسالة القشیریة*؛ قاهره: شرکة مطبعة مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۷۹ ق /۱۹۵۹ م، ترجمه رسالهٔ قشیریه، ابوعلی احمدالعثمانی، تصحیحات و استدراک بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

قفطی، جمال‌الدین علی بن یوسف؛ *اخبار العلماء بأخبار الحکماء*؛ چاپ لیدن، ۱۹۰۳ م.
قلقشندی، ابوالعباس احمد؛ *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*؛ قاهره، ۱۳۳۱ ـ ۱۳۳۸ ق /۱۹۶۳ ـ ۱۹۷۰ م، ۱۴ جلد.
قمی عباس، *منتهی‌الآمال*؛ تهران، ۱۳۳۱.
قمی، حسن بن محمد بن حسن؛ *تاریخ قم*؛ ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال‌الدین تهرانی؛ تهران: توس، ۱۳۶۱.
قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء؛ *تاریخ الوزراء*؛ به کوشش محمد تقی دانش پژوه؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن علی حصری؛ *زهرالآداب و ثمرالألباب*؛ تحقیق علی محمد البجاوی؛ القاهرة، ۱۹۵۳ م، ۲ جلد.
کاشفی سبزواری؛ *فتوت نامهٔ سلطانی*؛ در مجموعهٔ رسایل جوانمردان؛ تصحیح محمد جعفر محجوب، با مقدمه و خلاصهٔ فرانسوی هانری کربن؛ انستیتو فرانسوی تهران، ۱۳۵۲.
الکتانی، محمد بن جعفر؛ *الدعامة فی احکام سنة العمامة*؛ دمشق، ۱۳۴۲ ق.
کرمانی، ناصرالدین مُنشی؛ *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*؛ (منسوب به او)، چاپ میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.
کریستن سن، آرتور؛ *ایران در زمان ساسانیان*؛ ترجمهٔ رشید یاسمی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
کُلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی؛ تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، بی‌تا، ۲ جلد.
کندی، ابوعمرومحمد بن یوسف بن یعقوب؛ *ملحق اخبار القضاة*؛ چاپ گوست، لیدن ۱۹۱۲ م.
کونل، ارنست؛ *هنر اسلامی*؛ ترجمه هوشنگ طاهری؛ تهران: توس، ۱۳۵۵.
کیکاووس بن اسکندر، عنصر المعالی؛ *قابوسنامه*؛ تحقیق غلامحسین یوسفی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک؛ *زین الاخبار*؛ تصحیح عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
گری، بازیل؛ *سیر تاریخ نقاشی ایران*؛ ترجمهٔ محمد ایرانمنش؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۷.
گیرشمن، رمان؛ *هنر ایران*؛ ترجمهٔ بهرام فره‌وشی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ـ ۱۳۷۱، ۲ جلد.
لب اللباب فی رد جوابات ذوی الالباب؛ نسخهٔ خطی برلین، شمارهٔ ۸۳۱۷.
لسترنج، گای؛ *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*؛ ترجمه محمود عرفان؛ تهران:

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
ـــــــــ؛ *بغداد فی عهد الخلافة العباسية*؛ ترجمهٔ بشیر یوسف فرنسیس؛ الطبعة الاولی، بغداد المطبعة العربیه، ۱۳۵۵ ق /۱۹۳۶ م.
لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ؛ *تمدن ایران ساسانی*؛ ترجمه عنایت الله رضا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
لین پول، استانلی؛ *طبقات سلاطین اسلام*؛ ترجمه عباس اقبال؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
ماسینیون، لوئی؛ *مصائب حلاج*؛ ترجمهٔ ضیاءالدین دهشیری؛ تهران: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲.
الماوردی، ابوالحسن علی؛ *الاحکام السلطانية و الولايات الدينية*؛ بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۳۹۸ ق /۱۹۷۸ م.
مبارکشاه، محمدبن منصور؛ *آداب الحرب و الشجاعه*؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری؛ تهران: اقبال، ۱۳۶۴.
مبارکشاه، فخرمدبر؛ *آداب الملوک و کفاية المملوک*؛ نسخه خطی ادارهٔ هند شمارهٔ ۱۵۹۰ (اته ۲۸۶۹).
متز، آدام؛ *الحضارة الاسلامية فی القرن الرابع*؛ نقله الی العربية محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، لجنة التألیف و الترجمه، ۱۳۷۷ ق /۱۹۵۷ م، ۲ جلد، ترجمهٔ فارسی *تمدن اسلامی در قرن چهارم ه*.؛ علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۲ جلد.
مجمل التواريخ و القصص؛ مؤلف ناشناخته؛ تصحیح محمد تقی بهار، به همت محمد رمضانی؛ تهران: طبع کلالهٔ خاور، ۱۳۱۸.
محمد بن منور؛ *اسرار التوحيد فی مقامات الشيخ ابی سعيد*؛ تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: آگاه، ۱۳۶۷، ۲ جلد.
محمد مناظر، احسن؛ *زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
مَرْزُبانی، ابوعبدالله محمد بن عمران؛ *معجم الشعراء*؛ مصر: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰ م.
مرعشی، ظهیرالدین؛ *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*؛ چاپ محمد حسین تسبیحی، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۸.
مستوفی، حمدالله؛ *تاریخ گزیده*؛ چاپ عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹.
المسعودی، ابی‌الحسن علی؛ *مروج الذهب و معادن الجوهر فی التاریخ*؛ بتحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ الطبعة الثالثه، قاهره، ۱۳۷۷ ق /۱۹۵۸ م، ۴ جلد در ۲ مجلد (ترجمهٔ فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ۲ جلد).

ـــــــــ؛ *التنبیه و الاشراف*؛ چاپ بیروت: مکتبة خیاط، ۱۹۶۵ م (ترجمهٔ فارسی از ابوالقاسم پاینده؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).

مظاهری، علی؛ *زندگانی مسلمانان در قرون وسطی*؛ ترجمهٔ مرتضی راوندی؛ تهران: نشر سپهر، ۱۳۴۸.

معین، محمد؛ *فرهنگ فارسی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲ ـ ۱۳۴۷، ۶ جلد.

مفید، محمد بن نعمان؛ *کتاب الارشاد*؛ تصحیح سیدکاظم موسوی میامیی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ق. ۲ جلد.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*؛ طبع دخویه، بریل، ۱۹۰۶ م.

المقدسی، ابوالفضل محمد بن طاهر (ابن القیسرانی)؛ *صفوة التصوف*؛ راجعه و علّق علیه احمد الشرباصی؛ مصر: مطبعة دار التألیف، مصر ۱۳۷۰ ق /۱۹۵۰ م.

مقدسی، مطهر بن طاهر؛ *البدء و التاریخ*؛ نشره کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ ـ ۱۹۱۹ م، ۶ جلد.

مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی؛ *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*؛ به اهتمام گاستون ویلت؛ قاهره، ۱۹۱۱ ـ ۱۹۳۰ م، ۵ جلد.

ـــــــــ؛ *اتعاظ الحنفا بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفا*؛ طبع الدکتور جمال‌الدین الشیال، قاهره، ۱۳۸۷ ق /۱۹۶۷ م، ۲ جلد.

المَقَّری التِّلِمسانی، احمد بن محمد؛ *نفح الطیب من غصن الأندلس الرطیب*؛ حققه احسان عباس؛ بیروت: دارصادر، ۱۳۸۸ ق /۱۹۶۸ م، ۸ جلد.

مکاتبات؛ عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدولهٔ سمنانی، با تعلیقات و مقدمه هرمان لندلت؛ تهران: انستیتو ایران و فرانسه، بخش ایرانشناسی، ۱۳۵۱ ش /۱۹۷۲ م.

ممتحن، حسینعلی؛ *نهضت صاحب الزنج*؛ تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۷.

مولوی، جلال‌الدین محمد؛ *کلیات شمس*؛ ۱) به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ ـ ۱۳۴۲، ۸ جلد؛ ۲) به اهتمام احمد خوشنویس «عماد»؛ تهران: عطایی، ۱۳۴۹؛ ۳) به اهتمام م. درویش؛ تهران: جاویدان، ۱۳۶۶.

ـــــــــ؛ *مثنوی معنوی*؛ تحقیق نیکلسون؛ لیدن ۱۹۲۳ ـ ۱۹۳۳ م.

المیدانی، احمد بن محمد؛ *السامی فی الاسامی*؛ عکس نسخهٔ کتابخانهٔ ابراهیم پاشا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

مینوی، مجتبی؛ *نقد حال*؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱.

ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین؛ *سفرنامه*؛ ۱) به کوشش نادر وزین‌پور؛ تهران: کتابهای جیبی،

۱۳۵۰؛ ۲)چاپ م. غنی‌زاده، برلین ۱۹۲۲ م.
ـــــــــ؛ *دیوان اشعار*؛ به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مک گیل، ۱۳۵۷.
ناظم، محمد؛ *[حیات و اوقات] سلطان محمود غزنوی*؛ ترجمهٔ عبدالغفور امینی؛ کابل، ۱۳۱۸ ق.
نخجوانی، هندوشاه؛ *تجارب السلف*؛ چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴.
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر؛ *تاریخ بخارا*؛ ترجمهٔ ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر؛ چاپ مدرس رضوی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
نظام‌الملک، خواجه ابوعلی حسن؛ *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*؛ چاپ مرتضی مدرسی، تهران: زوار، ۱۳۵۷.
نظامی عروضی، احمد بن عمر سمرقندی؛ *چهار مقاله*؛ چاپ محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
نفیسی، سعید؛ *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۹، ۳ جلد.
ـــــــــ؛ *تاریخ خاندان طاهری*؛ تهران: اقبال، ۱۳۳۵.
ـــــــــ؛ *تاریخ تمدن ایران ساسانی*؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
نویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب؛ *نهایة الارب فی فنون الادب*؛ القاهره: مطبعة دار الکتب، ۱۳۷۴ ق /۱۹۵۵ م، ۲۷ جلد در ۱۸ مجلد (ترجمهٔ فارسی از محمود مهدوی دامغانی؛ تهران: امیرکبیر، مترجم از جلد شانزدهم متن عربی که تاریخ اسلام باشد شروع به ترجمه کرده است).
نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین؛ *سلجوقنامه*؛ با مقدمهٔ محمد رمضانی و اسمعیل افشار؛ تهران: کلالهٔ خاور، ۱۳۳۲.
واقدی، ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنی؛ *المغازی*؛ تحقیق الدکتور مارسدن جونس؛ الطبعة الثالثه، بیروت، ۱۴۰۹ ق /۱۹۸۹م، ۳ جلد (ترجمهٔ فارسی از محمد مهدوی دامغانی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، ۳ جلد).
الوشاء، لابی الطیب محمد بن اسحاق بن یحیی؛ *الموشی أوالظرف و الظرفاء*؛ تحقیق کمال مصطفی؛ الطبعةالثانیه، مصر: مکتبة الخانجی، ۱۳۷۳ ق /۱۹۵۳ م، ۲ جلد در یک مجلد.
الوکیع، محمد بن خلف بن حیان؛ *اخبار القضاة*؛ تصحیح عبدالعزیز مصطفی المراغی؛ قاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۹ ق /۱۹۴۷ ـ ۱۹۵۰، ۳ جلد.
هجویری، علی بن عثمان؛ *کشف المحجوب*؛ تصحیح والنتین ژوکوفسکی؛ لنینگراد، ۱۹۲۶ م، چاپ افست، با مقدمه و فهارس محمدلوی عباسی؛ امیرکبیر، ۱۳۳۶.

همدانی، بدیع‌الزمان احمد بن الحسین؛ *رسائل*؛ چاپ بیروت، ۱۸۹۰ م.

ـــــــــــ؛ *مقامات*؛ ۱) چاپ بیروت ۱۸۸۹ م. ۲) شرح محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۳۱۸ ق /۱۹۶۲ م.

همدانی، محمد بن عبدالملک؛ *تکملة تاریخ الطبری*؛ تحقیق البرت یوسف کنعان؛ بیروت: چاپ مطبعهٔ کاتولیکیه، ۱۹۶۱ م.

هینتس، والتر؛ *اوزان و مقیاسها در اسلام*؛ ترجمهٔ غلامرضا ورهرام، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.

یافعی، عبدالله بن اسعد؛ *مرآة الجنان و عبرة الیقظان*؛ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۷ - ۱۳۳۹ ق، ۴ جلد.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین؛ *معجم البلدان*؛ طبع محمد امین الخانجی، قاهره، ۱۹۰۶ م، ۸ جلد.

ـــــــــــ؛ *معجم الادباء (ارشاد الاریب الی معرفة الادیب)*؛ طبع الدکتور احمد فرید رفاعی، قاهره، ۱۹۳۶ - ۱۹۳۸، ۲۰ جلد.

ـــــــــــ؛ مشترک؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ *کتاب البلدان*؛ طبع دخویه، لیدن ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.

ـــــــــــ؛ *تاریخ*؛ چاپ بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰ م، ۲ جلد. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ۲ جلد.

ـــــــــــ؛ *مشاکلة‌الناس لزمانهم*؛ چاپ W.Will Ward، بیروت، ۱۹۶۲ م.

Almagro, A. ,L. Caballero and J. Zozaya; *Qusayr Amra*; Madrid, 1975.

Bergmann, E. von; *Die Nominale der Münzreform des chalifen Abdul-Melik* in den sitzungsberich ten der kais. AK. Wiss, Phil-Hist. KL. Wien, 1870.

Busse, W.; *Belwasserungowirt in Turan.*

Dozy, R. P. A.; *Dictionnaire détaillé noms des vêtements chez les Arabes;* Amsterdam, 1845.

————; *Supplément aux dictionnaires arabes;* Leiden, 1927, 2 Vol.

Freytag, G, W.; *Lexicon Arabico-Latinum*; 1830, 2 Vol.

Fries, N.; *Das Heerwesen der Araber zurzeit der omajjaden nach Tabari;* Tübingen, 1921.

Fuch, W.; *Huei-ch'aos pilgerreise durch Nordwest- Indien und zentralasien um 726 ;* Berlin, 1939.

Goetz, H.; "History of persian costume" in Pope.A. *survey of Persia Art ;* XIV Vol, Vol. V, oxford , 1938, Tehran 1964.

Gray, B.; *La Peinture persane*; Geneve, 1961.

Grube, E. J.; *Islamic pottery of the Eighth to the fifteenth century in the keir collection ;* oxford. 1976.

Herzfeld, E.;*Geschichte der stadt samarra;* Hamburg und Berlin, 1984.

________; *Iran in the Ancien East;* London-New York, 1941.

Heyd, W.; *Histoire du commerce dans le levants*; Stuttgart, 1923, 2 VOL.

Houston, M. G.; *Ancient Egyptian,Mesopotamian and persian costume;*1953.

Kabir, M.; *The Buwayhid dynasty of Baghdad ;* Clacutta,1964.

Kremer, A. V.; *Culturgeschichtliche streifzuge auf den Gebiete des Islams;* Leipzing, 1873.

________; *Culturgeschichte des orients unter den chalifen*; Wien, 1875-1877, 2 Bande.

Lewis, B.; C. Pellat and E. Bosworth; *The world of Islam Faith, People, Culture;* London, 1976.

Mazaheri, A.; *L'Iran;* Genève, 1977.

Mez, A.; *The Renaissance of Islam ;* Eng. Tr.by K. Bakhsh and Margoliouth Patna, 1937.

Mochiri, M. I.; *Etude de Numismatioue Iranienne sous les Sassanides et Arabe-Sassanides;* Téhéran , 1977.

Nasr, S. H.; *Islamic science;* An illustrated study England, 1976.

Nazim, M.; *The life and times of sultan Mahmud of Ghazna*; Cambridge, 1931.

Nicholson, R. A.; *The mathnawi of Jalalu'ddin Rumi;*VOL. VIII, Containing the commentary on the Books I.VI, E. j. W. Gibb Memorial series 1969-1971.

________; *Studies in Islamic Mysticism*; 1921 Reprint by cambridge university, 1967.

Papadopoulo, A. and Mazenod; *L'Islam et l'art musulman;* Paris, 1969.

Pope, A. U.; *A Survey of persian Art;* Editor P.Ackerman , XIV VOL , oxford, 1938 (Tehran 1964).

Serjeant, R. B.; *Material for a History of Islamic Textiles up to the mongol conquest Reprinted from Ars Islamica;* Xi-Xii, 1942-1946.

Shepherd, D. G. and W.B. Henning; *Zandaniji Identified* ; in AUS der welt der islamischen kunst, (Festschrift Ernst Kühnel), Berlin, 1959.

Stilman, Y. K. and N. A. (*Libas* Encyclopedie de L'Islam); 1986.

Supuler, B.; *Iran in früh-Islamischer Zeit;* Wiesbaden, 1952.

Tritton, A. S.; *The caliphs and their non-muslim subjects;* London, 1930.

Wiet, G.; *Soieries persanes;* Kairo, 1947.

Wilkinson, C.; *Iranian ceramics*; New York, 1963.

________; *Nishapur,Pottery of the early Islamic period;* New York, 1973.